



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عزیزان
علیهما السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

دینار و سکه

توضیح در خصوص سکه و دینار

۱-۲

توسعه
مستند بر اساس بودجه‌های

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کوکب دری : ستاره درخشان، شرحی بر توحید مفضل امام صادق علیه السلام

نویسنده:

محمد رضا بوحمیدی

ناشر چاپی:

نورالحیات

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۴	کوکب دری : ستاره درخشان، شرحی بر توحید مفضل امام صادق علیه السلام
۲۴	مشخصات کتاب
۲۵	جلد ۱
۲۵	اشاره
۲۹	فهرست
۴۰	پیشگفتار
۴۰	اشاره
۴۰	۱- شرح حال کوتاهی از مفضل بن عمر
۴۱	۲- جایگاه رفیع مفضل در روایات
۴۳	۳- جایگاه مفضل از نظر دانشمندان اسلامی
۴۸	۴- پاسخ به یک شبهه
۵۰	۵- کتاب توحید مفضل
۵۰	۶- مشابهت توحید مفضل با قرآن کریم
۵۳	۷- معجزات کلام امام صادق (علیه السلام)
۵۵	۸- کلام آخر
۶۰	توحید مفضل
۶۱	گفتگوی مفضل و ابن ابی العوجاء
۶۱	اشاره
۶۲	[علت املائی کتاب بر مفضل]
۶۵	مجلس اول
۶۶	ناآگاهی اهل شک به اسباب و علل آفرینش
۶۶	اشاره
۶۸	[هیأت جهان و شکل گیری آن]

۶۹	برهان نظم
۶۹	اشاره
۶۹	محورهای اساسی برهان نظم
۶۹	اشاره
۷۰	محور اول:
۷۲	محور دوم:
۷۲	چگونه نظم می تواند نشانه عقل و فکر باشد؟
۷۶	نظم در سراسر جهان
۷۶	چرا باید درباره نظم عالم فکر کرد؟
۸۲	خلق الإنسان و تدبیر الجنین فی الرحم
۸۲	[آفرینش آدمی و تدبیر جنین در رحم]
۸۳	نشانه های او در تطورات جنین
۸۳	اشاره
۸۵	نقش بر آب
۸۵	در ظلمات ثلاث
۸۶	جایگاه امن و امان
۸۷	حَصِيْمٌ مُّبِيْنٌ (پرخاشگر آشکار)
۸۸	تغذیه جنین
۹۰	[چگونگی تولد کودک، تغذیه، رشد دندان و بالغ شدن او]
۹۱	انتقال جنین به خارج
۹۲	دگرگونی های شگفت انگیز در لحظه تولد
۹۴	غذای طفل قبل از تولد آماده است
۹۷	راز رویش مو بر صورت
۹۷	اشاره
۹۷	بی مو بودن صورت مردان، غالباً دو علت دارد
۹۹	الاهمال ام التدبیر؟

- ۹۹ اشاره
- ۱۰۲ [اگر انسان، با هوش و اندیشه به دنیا می آمد]
- ۱۰۴ بیدار شدن تدریجی عقل و حواس در کودکان
- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۷ [فواید گریه کودکان]
- ۱۰۹ [آفرینش آلات مجامعت و شکل مناسب آنها]
- ۱۱۰ اعضای بدن و فواید هر کدام
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۱ نشانه های او در آفرینش اعضای بدن
- ۱۱۴ [پندار اهل طبیعت و پاسخ به آنان]
- ۱۱۵ طبیعت فعل خداست
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۶ نزاع لفظی
- ۱۱۸ [هضم غذا، ساخت خون و جریان آن در تمام بدن]
- ۱۱۹ دستگاه گوارش (آبدارخانه و آشپزخانه بدن)
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۲۰ بلعیدن، که آن قدر هم آسان نیست!
- ۱۲۱ طبّی (عمل هضم)
- ۱۲۲ چگونه غذا جزء بدن می شود؟
- ۱۲۴ چگونه کثافت ها جاروب می شوند؟
- ۱۲۴ گردش خون
- ۱۲۹ أول نشوء الأبدان تصویر الجنین فی الرحم
- ۱۲۹ اشاره
- ۱۲۹ [آغاز رشد بدن و چگونگی شکل گیری آن در رحم]
- ۱۳۱ اختصاص الإنسان بالانتصاب و الجلوس دون البهائم
- ۱۳۱ اشاره

- ۱۳۱ [ایستادن و نشستن وجه تمایزی برای انسان]
- ۱۳۳ تخصص الإنسان بالحواس و تشرفه بها دون غيره
- ۱۳۳ اختصاص حواس پنجگانه به آدمی و بزرگداشت او]
- ۱۳۴ شگفتی های چشم
- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۸ الحواس الخمس و أعمالها و ما فی ذلك من الأسرار
- ۱۳۹ [اسرار حواس پنجگانه]
- ۱۴۱ فیمن عدم البصر و السمع و العقل و ما فی ذلك من الموعظة
- ۱۴۱ اشاره
- ۱۴۲ [حکمت محروم بودن عده ای از چشم و گوش و عقل]
- ۱۴۳ چشم و گوش دو ابزار مهم شناخت
- ۱۴۴ نعمت عقل
- ۱۴۴ اشاره
- ۱۴۶ چرا خداوند بعضی از انسانها را ناقص آفریده است؟
- ۱۴۷ علل ناقص الخلقه شدن
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۸ الف) سوء تغذیه
- ۱۵۰ ب. وراثت
- ۱۵۲ ج. آداب آمیزش
- ۱۵۲ جنون و دیوانگی کودک
- ۱۵۲ بیماری جذام و برص
- ۱۵۳ کوری کودکان
- ۱۵۳ لال بودن فرزند
- ۱۵۳ والدین بی خبر چه تقصیری دارند؟
- ۱۵۴ گناه کودک چیست؟
- ۱۵۴ اشاره

- ۱۵۶ [آفرینش اعضای جفت و فرد]
- ۱۵۸ الصوت و الكلام و تهيئة آلاته في الإنسان و عمل كل منها
- ۱۵۸ اشاره
- ۱۵۸ [چگونگی آفرینش دستگاه صوتی]
- ۱۵۹ سخن گفتن
- ۱۶۱ الدماغ و أغشيته و الجمجمة و فائدتها
- ۱۶۱ اشاره
- ۱۶۱ [مغز و جمجمه و محافظ ها]
- ۱۶۱ ستاد کل فرماندهی بدن
- ۱۶۳ اگر کسی مُخ نداشته باشد چه می شود؟!
- ۱۶۵ کتابخانه ای بسیار بزرگ در مکانی بسیار کوچک!
- ۱۶۷ الجفن و أشفاره
- ۱۶۷ اشاره
- ۱۶۷ [اشگفتی در پلک چشم]
- ۱۶۸ الفؤاد و مدرعته
- ۱۶۸ اشاره
- ۱۶۸ [قلب و پوشش آن]
- ۱۶۸ تلمبه خودکار
- ۱۶۹ چگونه تلمبه کار می کند؟
- ۱۷۲ درس هایی که قلب بما می دهد
- ۱۷۴ الحلق و المرى ء
- ۱۷۴ اشاره
- ۱۷۴ [انای و مرى]
- ۱۷۵ الرئة و عملها أشراج منافذ البول و الغائط
- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۵ [منافذ خروجی مواد زاید]

- کنترل حرارت ۱۷۶
- نظم و نکات توحیدی: ۱۷۷
- اشاره ۱۷۷
۱. وقت شناسی ریه ها ۱۷۷
- حرکت شش ها در انسان ۱۷۸
- حرکت شش ها در حیوانات ۱۷۸
- اشاره ۱۷۸
۲. همکاری ریه ها و قلب ۱۷۸
۳. قدرت عجیب ریه ها ۱۷۹
۴. اقدامات احتیاطی ۱۷۹
- المعدة عصبانية و الكبدة ۱۸۱
- اشاره ۱۸۱
- [جهاز هاضمه و كبدة] ۱۸۱
- المخ و الدم و الأظفار و الأذن و لحم الألیتین و الفخذین ۱۸۲
- اشاره ۱۸۲
- [مغز، خون، ناخنها، گوش و ران] ۱۸۲
- دستگاه گردش خون (دستگاه پخش ارزاق کشور تن) ۱۸۳
- نقش اساسی این دستگاه ۱۸۴
- انواع گردش خون ۱۸۵
- عظمت رگها ۱۸۶
- نعمت شنوایی ۱۸۶
- اشاره ۱۸۶
- [آفرینش انسان به صورت نر و ماده] ۱۸۸
- الفؤاد و ثقبه المتصلة بالرئة ۱۹۰
- فرج الرجل و الحکمة فيه ۱۹۰
- اشاره ۱۹۰

- ۱۹۱ [قلب و پیوند آن باریه]
- ۱۹۱ [آلت مرد و تدبیر در آفرینش آن]
- ۱۹۲ منفذ الغائط و وصفه
- ۱۹۲ اشاره
- ۱۹۳ [چگونگی آفرینش مخرج]
- ۱۹۵ الطواحن من أسنان الإنسان
- ۱۹۵ اشاره
- ۱۹۵ [آفرینش شگفت دندانها]
- ۱۹۵ نعمت دندان
- ۱۹۶ نظم و کاربرد دندان ها
- ۱۹۷ الشعر و الأظفار و فائدة قصهما
- ۱۹۷ اشاره
- ۱۹۸ [امو و ناخن و فواید آنها]
- ۱۹۹ موی انسان
- ۲۰۱ شعر الרכب و الإطيين
- ۲۰۱ اشاره
- ۲۰۱ [اراز رویش مو در روی زهار و زیر بغل]
- ۲۰۳ الريق و ما فيه من المنفعة
- ۲۰۳ اشاره
- ۲۰۳ [فواید آب دهان]
- ۲۰۴ چشمه های براق
- ۲۰۵ محاذير كون بطن الإنسان كههيئة القباء
- ۲۰۵ اشاره
- ۲۰۶ [چرا شکم انسان مانند لباس، زیپ و دکمه ندارد؟]
- ۲۰۷ أفعال الإنسان في الطعم و النوم و الجماع و شرح ذلك
- ۲۰۷ اشاره

- ۲۰۹ [اسرار خوردن، خوابیدن و مجامعت کردن]
- ۲۱۲ حس گرسنگی
- ۲۱۲ جهان اسرار آمیز خواب
- ۲۱۲ اشاره
- ۲۱۴ وقت خواب
- ۲۱۵ برنامه ریزی خواب
- ۲۱۸ قوى النفس و موقعها من الإنسان
- ۲۱۸ النعمة على الإنسان فى الحفظ و النسيان
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۹ [انیروهای درونی و جایگاه آنها]
- ۲۱۹ [انعمت حافظه و فراموشی]
- ۲۲۰ حافظه انسان
- ۲۲۳ مقایسه مغز انسان ما مغزهای الکترونیکی
- ۲۲۴ تاثیر میل و علاقه
- ۲۲۵ علوم میزبان و میهمان
- ۲۲۸ اختصاص الإنسان بالحیاء دون بقية الحيوانات
- ۲۲۸ اشاره
- ۲۲۸ [ادر میان حیوانات، تنها انسان با حیاست]
- ۲۲۹ اقسام حیا
- ۲۳۲ اختصاص الإنسان بالمنطق و الكتابة
- ۲۳۲ اشاره
- ۲۳۳ [اختصاص یافتن آدمی به نطق و نوشتن]
- ۲۳۵ إعطاء الإنسان ما يصلح دینه و دنیاه و منعه مما سوى ذلك
- ۲۳۵ اشاره
- ۲۳۶ [رفع نیازهای دینی و دنیایی انسان]
- ۲۳۷ اهمیت علم منحصر به علوم دینی نیست!

- ۲۴۱ فراگیری علوم مفید در روایات اسلامی
- ۲۴۸ با حقیقت غیب آشنا شویم
- ۲۵۰ با اقسام غیب آشنا شویم
- ۲۵۳ دریچه هایی به جهان اسرار آمیز غیب
- ۲۵۳ اشاره
- ۲۵۳ ۱. وحی به حیوانات
- ۲۵۴ ۲. روشن بینی و تله پاتی
- ۲۵۴ ۳. ارتباط با ارواح
- ۲۵۵ ۴. الهام
- ۲۵۶ ۵. خواب های راستین
- ۲۵۷ ما ستر عن الإنسان علمه من مدة حياته
- ۲۵۷ اشاره
- ۲۵۹ [عدم آگاهی انسان به مدت عمر خود]
- ۲۶۳ الأحلام و امتزاج صادقها بكاذبها و سر ذلك
- ۲۶۳ اشاره
- ۲۶۳ [خواب و راز درهم آمیختگی راست و دروغ آن]
- ۲۶۳ هنگام خواب
- ۲۶۴ معارف الهی رزق کریم است
- ۲۶۵ رؤیا دریچه ای به جهان آخرت
- ۲۶۶ کسب معارف در عالم رؤیا
- ۲۶۸ تفاوت تعبیر خواب و تأویل
- ۲۶۹ صدق رؤیا در سحر
- ۲۷۱ الأشياء المخلوقة لمآرب الإنسان و إيضاح ذلك
- ۲۷۱ اشاره
- ۲۷۱ [شرح آفرینش اشیا برای رفع نیاز آدمی]
- ۲۷۳ توصیه اسلام به بهره گیری از منابع طبیعی

۲۷۴	ضرورت بهره‌وری بهینه از منابع طبیعی
۲۷۹	اهمیت کار در اسلام
۲۸۰	رابطه کار و هستی‌شناسی
۲۸۱	گسترده‌گی عرصه کار
۲۸۲	تلاش جدی و مستمر
۲۸۵	کار، مایه کسب عزت
۲۸۷	اصول و ضوابط کار
۲۸۷	اشاره
۲۸۷	۱. تخصص و تعهد
۲۸۸	۲. اتقان و زیبایی اثر
۲۹۰	۳. پایداری در کار
۲۹۰	۴. اخلاص در کار
۲۹۱	۵. انتخاب شغل مناسب
۲۹۱	۶. خلاقیت در کار
۲۹۲	۷. کار هدفمند
۲۹۴	الخبز و الماء رأس معاش الإنسان و حیاته
۲۹۴	اشاره
۲۹۴	[انان و آب، عوامل اصلی معاش و حیات آدمی]
۲۹۵	نعمت نان
۲۹۷	اهمیت نان
۲۹۷	اشاره
۲۹۷	۱. سرچشمه زندگی
۲۹۷	۲. بهترین طعام
۲۹۸	۳. ساختمان بدن و نان
۲۹۸	نعمت آب
۲۹۸	اشاره

- ۳۰۱ [ناهمگونی شکل های مردم و همگونی وحوش و پرندگان]
- ۳۰۲ اختلاف صورت انسانها
- ۳۰۳ نمو أبدان الحيوان و توقفها و سبب ذلك
- ۳۰۳ اشاره
- ۳۰۳ [رشد بدن حیوان و راز توقف آن]
- ۳۰۴ عوامل موثر بر رشد انسان کدامند؟
- ۳۰۴ اشاره
- ۳۰۴ وضعیت اجتماعی و اقتصادی
- ۳۰۴ ژنتیک
- ۳۰۵ تومورهای هیپوفیز
- ۳۰۵ دارو
- ۳۰۵ بیماری
- ۳۰۶ میکروب ، رشد بدن از دولت سر میکروب ها!
- ۳۰۷ ما يعترى أجسام الإنس من ثقل الحركة و المشى لو لم يصبها ألم
- ۳۰۷ اشاره
- ۳۰۷ [ادشواری حرکت و راه رفتن برای انسان]
- ۳۰۸ «مصائب بیدارگر»
- ۳۰۸ اشاره
- ۳۱۰ قرآن و مصائب بیدار کننده
- ۳۱۳ حوادث بیدارگر در روایات اسلامی
- ۳۱۵ آزمون به وسیله مشکلات!
- ۳۱۷ انقراض الحيوان لو لم يلد ذكورا و إناثا
- ۳۱۷ اشاره
- ۳۱۷ [تولد نر و ماده، عامل بقای نسل حیوانات]
- ۳۱۷ نظام جنسیت در جهان بشریت
- ۳۱۷ اشاره

۳۲۰ [اراز رویش مو بر زهار و رشد ریش برای مردان]
۳۲۱ منابع و مآخذ
۳۲۸ جلد ۲
۳۲۸ مشخصات کتاب
۳۳۰ اشاره
۳۳۴ فهرست
۳۴۹ المجلس الثاني
۳۵۱ أبنیة أبدان الحيوان و تهيئتها و إيضاح ذلك
۳۵۲ مجلس دوم
۳۵۴ أجساد الأنعام و ما أعطيت و ما منعت و سبب ذلك
۳۵۴ چگونگی آفرینش حیوانات
۳۵۵ نشانه های او در آفرینش حیوانات
۳۵۸ شرح مفردات:
۳۵۹ تفسیر و جمع بندی:
۳۷۷ خلق الأصناف الثلاثة من الحيوان
۳۷۷ [آفرینش حیوانات سه گانه]
۳۷۹ [حکمت ها و تدابیر نهفته در حیوانات گوشتخوار]
۳۸۰ حیوانات گوشت خوار
۳۸۱ ذوات الأربع و استقلال أولادها
۳۸۲ [اراز استقلال بچه های چهارپایان]
۳۸۳ قوائم الحيوان و كيفية حركتها
۳۸۳ [پاهای حیوان و چگونگی حرکت]
۳۸۶ انقياد الحيوانات المسخرة للإنسان و سببه
۳۸۶ [اراز انقیاد برخی از حیوانات در برابر انسان]
۳۸۷ رام شدن حیوانات
۳۹۰ افتقاد السباع للعقل و الروية و فائدة ذلك

- ۳۹۰ [اراز عدم شعور و عقل در درندگان]
- ۳۹۱ آیا حیوانات عقل دارند؟
- ۳۹۳ یک نکته
- ۳۹۶ عطف الكلب على الإنسان و محاماته عنه
- ۳۹۶ [سگ حیوان با وفا و مدافع انسان]
- ۳۹۸ محبت و وفا به صاحب
- ۳۹۸ داستانهای از وفای سگ
- ۴۰۰ سگ با حیا
- ۴۰۱ نگهداری سگ
- ۴۰۲ سگ در جامعه اسلامی :
- ۴۰۲ مضرات نگهداری سگ در جامعه :
- ۴۰۲ ۱- بیماری
- ۴۰۳ ۲- دوری از روابط اجتماعی
- ۴۰۳ ۳- فرار از فرزند داری و کم شدن جمعیت
- ۴۰۳ ۴- اسراف در هزینه ها و هدر رفت وقت و سرمایه
- ۴۰۴ ۵- انحرافات جنسی
- ۴۰۴ نگاه اسلام
- ۴۰۸ وجه الدابة و فمها و دَنبها و شرح ذلك
- ۴۰۹ [اسرار شکل صورت؛ دهان و دم چهارپا]
- ۴۱۱ الفیل و مشفره
- ۴۱۱ حياء الأنتی من الفیلة
- ۴۱۱ [اسرار آفرینش فیل و خرطوم آن]
- ۴۱۲ [شرمگاه حیوان ماده]
- ۴۱۳ دسته فیل ها
- ۴۱۴ داستان اصحاب الفیل
- ۴۱۹ الزرافة و خلقتها و کونها لیست من لقاح أصناف شتی

- ۴۲۰ [شگفتی آفرینش زرافه]
- ۴۲۱ زرافه
- ۴۳۰ القرد و خلقته و الفرق بينه و بين الإنسان
- ۴۳۰ [آفرینش میمون و تفاوت آن با انسان]
- ۴۳۱ میمون و بوزینه (قرده):
- ۴۳۲ شباهت میمون ها
- ۴۳۲ «داروینیسیم»
- ۴۳۴ تکامل انواع و اعتقاد به خدا
- ۴۳۵ «داروینیسیم» و کتاب های آسمانی
- ۴۳۶ داروینیسیم در ادوار گذشته
- ۴۳۷ رمز انتشار فرضیه «داروین»
- ۴۳۹ طرح مسأله
- ۴۳۹ سیر تاریخی مسأله ی تحول انواع پیش از داروین
- ۴۴۰ نظریه تحول انواع
- ۴۴۱ نخستین مکتب «تحول انواع» مکتب «لامارکیسم»
- ۴۴۳ خلاصه نظریه «لامارک»
- ۴۴۴ ارزش علمی نظریه «لامارک»
- ۴۴۶ دومین مکتب «تحول» نئولامارکیسم
- ۴۴۷ فرضیه سوم «تحول» فرضیه «داروین»
- ۴۴۸ زندگینامه «داروین»
- ۴۴۹ آشنایی «داروین» با پروفیسور «هستلر»
- ۴۴۹ پنج سال جهانگردی
- ۴۵۰ اصول چهارگانه «داروینیسیم»
- ۴۵۱ ۱. تنازع بقا
- ۴۵۲ ۲. انتخاب اصلح «طبیعی»
- ۴۵۲ ۳. قانون وراثت

- ۴۵۳ ۴. قانون سازش با محیط
- ۴۵۳ شجره انسان از نظر «داروین»
- ۴۵۴ نظر دانشمندان درباره فرضیه «داروین»
- ۴۵۷ نقد اصول چهارگانه «داروین»
- ۴۵۷ الف. قانون تنازع بقا تا چه اندازه درست است؟!
- ۴۵۷ ب. انتخاب اصلح تا چه پایه درست است؟!
- ۴۵۹ ج. قانون وراثت در صفات اکتسابی
- ۴۶۷ د. «سازش با محیط»
- ۴۷۰ إكساء أجسام الحيوانات و خلقه أقدامها بعكس الإنسان و أسباب ذلك
- ۴۷۰ [راز پوشش جسم حیوانات و ناهمگونی پاهای آنها]
- ۴۷۵ [حیوانات در وقت احساس مرگ خود را پنهان می کنند]
- ۴۷۵ نشانه های او در هدایت فطری و غریزی انسان و حیوان
- ۴۷۷ هدایت فطری و غریزی در علم روز
- ۴۸۵ الفطن التي جعلت في البهائم الأيل و الثعلب و الدلفين
- ۴۸۶ [راز هوش حیواناتی چون بز کوهی، روباه و دلفین]
- ۴۸۷ هوش حیوانات
- ۴۹۱ التنين و السحاب
- ۴۹۱ [افعی و ابر]
- ۴۹۵ في الذرة و النمل و أسد الذباب و العنكبوت و طبائع كل منهما
- ۴۹۶ [مورچه، شیر مگس، عنکبوت و سرشت آنها]
- ۴۹۸ در عالم مورچگان چه می گذرد؟
- ۵۰۳ زندگی بسیار شگفت انگیز مورچه ها
- ۵۰۶ تار عنكبوت یکی از آیات بزرگ الهی
- ۵۰۸ جسم الطائر و خلقته
- ۵۰۹ الدجاجة و تهييجها لحضن البيض و التفريخ
- ۵۰۹ [حکمت های نهفته در آفرینش پرنده]

۵۱۱	نشانه های او در آفرینش پرندگان
۵۱۳	فقّ پیچیده پرواز
۵۱۵	عجائب پرندگان و پرندگان عجیب
۵۱۸	پرندگان در خدمت انسان ها و محیط زیست
۵۲۰	درس های توحیدی در وجود پرندگان
۵۲۲	خلق البیضة و التدبیر فی ذلک
۵۲۲	[آفرینش تخم پرندگان و تدابیر نهفته در آن]
۵۲۶	شرح
۵۲۸	حوصله الطائر
۵۲۸	[چینه دان پرنده]
۵۲۹	اختلاف ألوان الطیر و علّة ذلک
۵۲۹	[راز ناهمگونی رنگ پرندگان]
۵۳۰	رنگ ها
۵۳۰	رنگ در علم روان شناسی
۵۳۳	رنگ در قرآن کریم
۵۳۴	۱-۳-رنگ آبی
۵۳۶	۲-۳-رنگ زرد
۵۳۶	۳-۳-رنگ سبز
۵۳۸	۴-۳-رنگ قرمز
۵۳۸	۵-۳-رنگ سفید و تاثیرات ان از منظر قران کریم
۵۳۹	(الف) رنگ سفید، نشانه سعادت مندی
۵۴۰	(ب) رنگ زیبایی در طبیعت
۵۴۰	(ج) دست سفید؛ نشانه ای اعجاز امیز
۵۴۲	(د) لذت بخشی و آرامش
۵۴۲	(ه-) رنگ سفید مو و چشم، نشانه ضعف، سستی و پیری
۵۴۳	(و) تاثیر رنگ سفید در همنشینی و ترکیب با رنگ سیاه

- ۵۴۴ (توصیف اعجاز امیز بهشت با توجه به تاثیرات رنگ سفید)
- ۵۴۶ (ح) رنگ سفید در روایات
- ۵۴۸ نتیجه
- ۵۴۹ رنگ درمانی
- ۵۵۱ تاثیرات فیزیکی رنگ ها
- ۵۵۴ ریش الطائر و وصفه
- ۵۵۴ [چگونگی پر پرندگان]
- ۵۵۴ پر پرندگان
- ۵۵۶ الطائر الطویل الساقین و التدبیر فی ذلک
- ۵۵۶ [اراز درازپایی برخی از پرندگان]
- ۵۵۸ العصافیر و طلبها للأکل
- ۵۵۸ [گنجشکان در پی یافتن غذا]
- ۵۵۹ گنجشک
- ۵۵۹ تلاش برای کسب روزی
- ۵۶۰ عشق ورزی خالصانه
- ۵۶۱ نیت خوب
- ۵۶۱ نشانه های او در آفرینش ارزاق عمومی
- ۵۶۴ از شگفتی های جهان ارزاق
- ۵۶۸ آیا روزی مقسوم است؟
- ۵۷۰ اگر روزی همه تضمین شده پس چرا گروهی گرسنه اند؟
- ۵۷۲ گستردگی و تنگی رزق:
- ۵۷۵ معاش البوم و الهام و الخفایش
- ۵۷۵ [معاش جغد و شب پره]
- ۵۷۶ چگونه یک جغد می تواند شب ها به خوبی بیند؟
- ۵۷۷ سوگواری جغد برای امام حسین (علیه السلام)
- ۵۷۸ کاهش صدای توربین های بادی با الهام از پرواز خاموش جغد

- ۵۸۰ خلقه الخفاش
- ۵۸۰ [آفرینش شب پره (خفاش)]
- ۵۸۱ خفاش و هواپیماهای بدون خلبان
- ۵۸۴ شگفتی های خفاش
- ۵۸۵ نکته آفرینش حیرت انگیز خفاش!
- ۵۸۸ حيلة الطائر أبو نمره بالحسكة و منفعتها
- ۵۸۸ [حيله ابن تيمرہ در استفاده از خار خسک]
- ۵۸۹ خارخسک
- ۵۸۹ تاثیرگذاري بر سلامت دستگاه قلبي- عروقي و قند خون
- ۵۹۰ کمک به تقویت میل جنسی
- ۵۹۰ سایر آثار بالقوه
- ۵۹۱ نحوه مصرف و عوارض
- ۵۹۲ النحل عسله و بيوته
- ۵۹۲ [زنبور عسل، از ساخت خانه تا ساخت عسل]
- ۵۹۳ نشانه های او در زندگی زنبوران عسل
- ۵۹۴ تمدن عجيب زنبوران!
- ۵۹۶ جمع آوری شیره گل ها و ساختن عسل
- ۵۹۹ عسل غذای مفید و داروی شفابخش
- ۶۰۳ ساختمان جسمانی زنبوران نیز عجيب است!
- ۶۰۵ الجراد و بلاؤه
- ۶۰۵ كثرة الجراد
- ۶۰۵ [ملخ، حیوانی ضعیف و در عین حال قوی!]
- ۶۰۶ [اسیل ملخ]
- ۶۰۶ شگفتی های خلقت «ملخ»
- ۶۰۸ نکته زندگی عجيب ملخ ها
- ۶۱۱ وصف السمک

- ۶۱۱----- کثرة نسل السمک و علة ذلك
- ۶۱۲----- [آفرینش ماهی ها]
- ۶۱۲----- [راز کثرت نسل ماهی ها]
- ۶۱۳----- زاد و ولد ماهی ها
- ۶۱۳----- دنیای ماهی ها
- ۶۱۵----- نعمت گوشت ماهی
- ۶۱۵----- نقش آبزیان در حیات بشر
- ۶۱۶----- استفاده زینتی
- ۶۱۶----- استفاده تفریحی
- ۶۱۷----- استفاده صنعتی
- ۶۱۷----- استفاده تغذیه ای
- ۶۱۷----- تغذیه از ماهی
- ۶۱۸----- تغذیه از غیر ماهی
- ۶۱۹----- مصرف ماهی از نگاه قرآن و روایات
- ۶۲۰----- چند نکته
- ۶۲۱----- ویژگی های تغذیه با ماهی
- ۶۲۳----- پیام های کوتاه
- ۶۲۴----- به چه دلیل ماهی بدون فلس حرام است؟
- ۶۲۶----- سعة حکمة الخالق و قصر علم المخلوقین
- ۶۲۷----- [گسترده‌گی حکمت آفرینشگر و کوتاهی دانش آفریدگان]
- ۶۲۸----- درباره مرکز

کوکب دری : ستاره درخشان، شرحی بر توحید مفضل امام صادق علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : بوحمیدی، محمدرضا، 1364-

عنوان قراردادی : توحید المفضل. شرح

عنوان و نام پدیدآور : کوکب دری : ستاره درخشان، شرحی بر توحید مفضل امام صادق علیه السلام/مؤلف محمدرضا بوحمیدی.

مشخصات نشر : اصفهان: نورالحيات، 1401.

مشخصات ظاهری : 296ص.

شابک : 2-03-5985-622-978

وضعیت فهرست نویسی : فیا

یادداشت : کتاب حاضر شرحی است "بر توحید المفضل" که مطالب آن توسط امام صادق (علیه السلام) بر مفضل املاء نموده شده است.

یادداشت : کتابنامه: ص. 292-296.

عنوان دیگر : ستاره درخشان، شرحی بر توحید مفضل امام صادق علیه السلام.

موضوع : جعفر بن محمد (علیه السلام)، امام ششم، 83 - 148ق.

موضوع : jafar i bn Mu hammad, Imam VI, 702- 765.

موضوع : مفضل بن عمر، قرن 2ق. توحید المفضل -- نقد و تفسیر

موضوع : خدا -- اثبات

God -- Proof

خداشناسی

God -- Knowa bleness

شیعه -- دفاعیه ها

شناسه افزوده : جعفر بن محمد (علیه السلام)، امام ششم، 83 - 148 ق.

شناسه افزوده : . jafari bn Muhammad, Imam VI, 702- 765

شناسه افزوده : مفضل بن عمر، قرن 2ق . توحید المفضل. شرح

رده بندی کنگره : bP217/2

رده بندی دیویی : 297/42

شماره کتابشناسی ملی : 8891256

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

خیراندیش دیجیتال : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ص : 1

جلد 1

اشاره

کوکب دری (ستارهٔ درخشان)، شرحی بر توحید مفضل امام صادق (علیه السلام)

جلد اول

نویسنده: محمد رضا بوحمدی

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3

پیشگفتار 11

- 1- شرح حال کوتاهی از مفضل بن عمر 11
- 2- جایگاه رفیع مفضل در روایات 12
- 3- جایگاه مفضل از نظر دانشمندان اسلامی 14
- 4- پاسخ به يك شبهه 19
- 5- کتاب توحید مفضل 21
- 6- مشابهت توحید مفضل با قرآن کریم 21
- 7- معجزات کلام امام صادق (علیه السلام) 24
- 8- کلام آخر 26
- توحید مفضل 31
- گفتگوی مفضل و ابن ابی العوجاء. 32
- [علت املاي کتاب بر مفضل]. 33
- مجلس اول 36
- [هیأت جهان و شکل گیری آن]. 39
- برهان نظم 40
- [آفرینش آدمی و تدبیر جنین در رحم]. 53
- نشانه های او در تطورات جنین 54
- [چگونگی تولد کودک، تغذیه، رشد دندان و بالغ شدن او]. 61
- انتقال جنین به خارج 62
- راز رویش مو بر صورت 68

بی موبدن صورت مردان ، غالباً دو علت دارد. 68

الاهمال ام التدبیر؟. 70

ص: 5

- [اگر انسان، با هوش و اندیشه به دنیا می آمد]. 73
- بیدار شدن تدریجی عقل و حواس در کودکان 75
- [فواید گریه کودکان]. 78
- [آفرینش آلات مجامعت و شکل مناسب آنها]. 80
- اعضای بدن و فواید هر کدام 81
- نشانه های او در آفرینش اعضای بدن 82
- [پندار اهل طبیعت و پاسخ به آنان]. 85
- طبیعت فعل خداست 86
- [هضم غذا، ساخت خون و جریان آن در تمام بدن]. 89
- دستگاه گوارش (آبدارخانه و آشپزخانه بدن) 90
- [آغاز رشد بدن و چگونگی شکل گیری آن در رحم]. 100
- [ایستادن و نشستن وجه تمایزی برای انسان]. 102
- اختصاص حواس پنجگانه به آدمی و بزرگداشت او]. 104
- شگفتی های چشم 105
- [اسرار حواس پنجگانه]. 110
- [حکمت محروم بودن عده ای از چشم و گوش و عقل]. 113
- چشم و گوش دو ابزار مهم شناخت 114
- چرا خداوند بعضی از انسانها را ناقص آفریده است؟. 117
- [آفرینش اعضای جفت و فرد]. 127
- [چگونگی آفرینش دستگاه صوتی]. 129
- سخن گفتن. 130

[مغز و جمجمه و محافظ ها]. 132

ستاد کل فرماندهی بدن. 132

[شگفتی در پلك چشم]. 138

[قلب و پوشش آن]. 139

ص: 6

تلمبه خودکار 139

[نای و مری]. 145

[منافذ خروجی مواد زاید]. 146

کنترل حرارت 147

نظم و نکات توحیدی: 148

1. وقت شناسی ریه ها 148

2. همکاری ریه ها و قلب. 149

3. قدرت عجیب ریه ها 150

4. اقدامات احتیاطی 150

[جهاز هاضمه و کبد]. 152

[مغز، خون، ناخنها، گوش و ران]. 153

دستگاه گردش خون (دستگاه پخش ارزاق کشور تن) 154

عظمت رگها 157

نعمت شنوایی. 157

[آفرینش انسان به صورت نر و ماده]. 159

[قلب و پیوند آن با ریه]. 162

[آلت مرد و تدبیر در آفرینش آن]. 162

[چگونگی آفرینش منخرج]. 164

[آفرینش شگفت دندانها]. 166

نعمت دندان. 166

[مو و ناخن و فواید آنها]. 169

موی انسان. 170

[راز رویش مو در روی زهار و زیر بغل]. 172

[فواید آب دهان]. 174

چشمه های براق. 175

ص: 7

[چرا شکم انسان مانند لباس، زیپ و دکمه ندارد؟]. 177

[اسرار خوردن، خوابیدن و مجامعت کردن]. 180

حس گرسنگی. 183

جهان اسرار آمیز خواب 183

[نیروهای درونی و جایگاه آنها]. 190

[نعمت حافظه و فراموشی]. 190

حافظه انسان. 191

[در میان حیوانات، تنها انسان با حیاست]. 199

اقسام حیا. 200

[اختصاص یافتن آدمی به نطق و نوشتن]. 204

[رفع نیازهای دینی و دنیایی انسان]. 207

اهمیت علم منحصر به علوم دینی نیست! 208

فراگیری علوم مفید در روایات اسلامی 212

با حقیقت غیب آشنا شویم. 219

با اقسام غیب آشنا شویم. 221

دریچه هایی به جهان اسرار آمیز غیب. 224

[عدم آگاهی انسان به مدت عمر خود]. 230

[خواب و راز درهم آمیختگی راست و دروغ آن]. 234

هنگام خواب. 234

معارف الهی رزق کریم است. 235

رؤیا دریچه ای به جهان آخرت. 236

کسب معارف در عالم رؤیا 237

تفاوت تعبیر خواب و تأویل. 239

صدق رؤیا در سحر 240

[شرح آفرینش اشیا برای رفع نیاز آدمی]. 242

ص: 8

توصیه اسلام به بهره‌گیری از منابع طبیعی. 244

ضرورت بهره‌وری بهینه از منابع طبیعی. 245

اهمیت کار در اسلام. 250

رابطه کار و هستی‌شناسی. 251

گسترده‌گی عرصه کار. 252

تلاش جدی و مستمر. 253

کار، مایه کسب عزت. 256

اصول و ضوابط کار. 258

1. تخصص و تعهد. 258

2. اتقان و زیبایی اثر. 259

3. پایداری در کار. 261

4. اخلاص در کار. 261

5. انتخاب شغل مناسب. 262

6. خلاقیت در کار. 262

7. کار هدفمند. 263

[نان و آب، عوامل اصلی معاش و حیات آدمی]. 265

نعمت نان. 266

اهمیت نان. 268

نعمت آب. 269

[ناهمگونی شکل‌های مردم و همگونی وحوش و پرندگان]. 272

اختلاف صورت انسانها. 273

[رشد بدن حیوان و راز توقف آن]. 274

عوامل موثر بر رشد انسان کدامند؟. 275

وضعیت اجتماعی و اقتصادی. 275

ژنتیک.. 275

ص: 9

تومورهای هیپوفیز 276

دارو. 276

بیماری. 276

میکروب ، رشد بدن از دولت سر میکروب ها! 277

[دشواری حرکت و راه رفتن برای انسان]. 278

«مصائب بیدارگر». 279

قرآن و مصائب بیدار کننده 281

حوادث بیدارگر در روایات اسلامی 284

آزمون به وسیله مشکلات! 286

[تولد نر و ماده، عامل بقای نسل حیوانات]. 288

نظام جنسیت در جهان بشریت 288

[راز رویش مو بر زهار و رشد ریش برای مردان]. 291

منابع و مأخذ. 292

ص: 10

از آنجا که «مفضّل بن عمر» راوی این کتاب است و کسی است که امام صادق (علیه السلام) او را سزاوار حمل این اسرار و معارف دانسته و این شگفتی‌ها و عجایب خلقت را بر او املا فرموده، هر قدر که جایگاه رفیعش بیشتر روشن شود، بر اعتبار کتاب نیز افزوده می‌شود.

نگارنده هر چه تلاش کرد به شرح حال کاملی از این شخصیت اسلامی دست نیافت (1) در نتیجه در این مقدمه بیشتر کوشش شده که جایگاه و منزلت مفضّل در نزد امامان معصوم علیهم السلام و دانشمندان بزرگ اسلامی - رضوان الله علیهم - بیان شود.

1- شرح حال کوتاهی از مفضّل بن عمر

نامش «مفضّل»، نام پدرش «عمر» و کنیه اش «ابو محمد» یا «ابو عبدالله» است. (2)

و در اواخر قرن اول یا آغاز قرن دوم هجری در شهر کوفه به دنیا آمده است. (3)

وی از اصحاب جلیل القدر امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) بوده است. (4) او در نزد ائمه (علیهم السلام) از جایگاه رفیع و منزلت عظیمی برخوردار بوده و از اصحاب خاص آنان به شمار می‌رفته است. (5)

در عصر امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) در میان مردم کوفه وکیل آنان بوده، نیز از جانب امام صادق (علیه السلام) وظیفه داشت با اموالی که از طرف او در اختیارش گذاشته شده بود و یا اجازه اخذ آنها را از مردم داشت، میان مردم را اصلاح

ص: 11

1- البته در کتاب «توحید مفضّل» با مقدمه و تعلیقه های آقای «کاظم مظفر» مقدمه ای در شرح حال «مفضّل» آمده که تا حدودی به ابعاد حیات او پرداخته شده است.

2- الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج 4، ص 482.

3- توحید المفضّل، با مقدمه و تعلیقه های آقای کاظم مظفر، ص 4.

4- رجال شیخ طوسی، در اصحاب امام صادق (علیه السلام)، ص 314 و اصحاب امام کاظم (علیه السلام)، ص 360.

5- الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ص 208.

کند و اختلاف‌ها را بردارد. (1) در این باره در کتاب شریف «کافی» داستانی شیرین و واقعی بیان شده که مجال ذکر آن نیست اما خوب است که خوانندگان آن را بخوانند. (2)

2- جایگاه رفیع مفضل در روایات

مهمترین دلیل عظمت این شخصیت کم نظیر اسلامی، روایات بسیاری است که در فضیلت و برتری او از خود امامان (علیهم السلام) رسیده است، این روایات به قدری زیاد است که ذکر همه آنها در این مقدمه نمی‌گنجد، اما چون مهمترین دلیل ما در اعتبار این مرد جلیل القدر به شمار می‌رود، (3) ناچاریم که به برخی از آنها اشاره کنیم:

1- شیخ مفید، با سند صحیح از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند:

ای مفضل! به خدا سوگند تو را و دوستدار تو را دوست دارم. ای مفضل! اگر همه اصحاب من آنچه را که تو می‌دانی می‌دانستند، هیچ‌گاه میان دو کس از آنان اختلافی رخ نمی‌داد. (4)

2- «محمد بن سنان» (5)

می‌گوید:

«به خدمت امام کاظم (علیه السلام) شرفیاب شدم. در این هنگام، فرزند بزرگوارش، علی بن موسی (علیهما السلام) در نزد او بود. امام کاظم (علیه السلام) به من فرمود: ای محمد! عرض

ص: 12

1- . اصول کافی، ج 2، ص 209.

2- . اصول کافی، ج 2، کتاب الایمان و الکفر، باب اصلاح بین مردم، ص 209.

3- . اعتبار کتاب را منوط به اعتبار او ندانستیم؛ زیرا به تعبیر مرحوم مجلسی که در آینده می‌آید، متن کتاب بخوبی گویاست که سخنان معصوم است و حتی ضعف راوی و .. زبانی به حدیث نمی‌رساند، به ویژه آنکه حدیث در باره احکام نیست و عقل در آن نقش بیشتری دارد.

4- . الإختصاص، ص 216، حدیث مفضل و آفرینش ارواح شیعیان از ائمه (علیهم السلام) .

5- . محمد بن سنان در سند روایت مفضل هست و این روایت دلیل اعتبار و منزلت او در نزد امام (علیه السلام) است.

کردم: بله بفرمایید، فرمود: ای محمد! مفضل انیس و همدم و راحتی بخش من بود و تو نیز همدم و باعث راحتی آن دو [امام رضا و جواد (علیهما السلام)] هستی.» (1)

3- «کلینی (قدس سره)» در کتاب گرانقدر «کافی» با چند واسطه، از ابن سنان و او از مفضل نقل می کند:

«امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر گاه میان دو نفر از شیعیان ما منازعه ای رخ داد با مال من بین آنان آشتی برقرار کن.» (2)

4- «یونس بن یعقوب» می گوید:

«امام صادق (علیه السلام) فرمانم داد که به نزد مفضل بروم و مرگ اسماعیل (علیه السلام) را به او تسلیت بگویم. آنگاه امام (علیه السلام) فرمود: به مفضل سلام برسان و به او بگو: مصیبت مرگ اسماعیل بر ما وارد شد و صبر کردیم. تو نیز چون ما در این مصیبت صابر باش. ما چیزی خواستیم و خدا چیزی دیگر اراده کرد و ما تسلیم امر خدای جلّ و علا شدیم.» (3) مرحوم خوبی (قدس سره) در کتاب گرانقدر «معجم رجال الحدیث» در ذیل این حدیث می گوید: «این روایت نشان از شدت علاقه امام صادق (علیه السلام) به مفضل بن عمر دارد و روایت، صحیح است.» (4)

5- «فیض بن مختار» (5)

می گوید:

«به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: جانم فدای شما باد. من هر گاه که در میان گروه‌های دانشمندان کوفه می نشینم، از بس در میانشان اختلاف عقیده می بینم، گاه در تردید می افتم، ولی هنگامی که به «مفضل بن عمر» روی

ص: 13

1- . عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج 1، باب 4، حدیث 29.

2- . اصول کافی، ج 2، ص 209.

3- . اصول کافی، ج 2، کتاب الایمان و الکفر، باب صبر، حدیث 16.

4- . معجم رجال الحدیث، ج 18، ص 302.

5- . از اصحاب ثقه و جلیل القدر امام صادق (علیه السلام) بوده است. نگاه کن به: منتهی الآمال، ج 2، اصحاب امام صادق (علیه السلام) ص 320.

می آورم، مرا چنان آگاه می کند که راحت می شوم و دلم آرام می گیرد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: بله ای فیض! حقیقت چنان است که می گویی.»⁽¹⁾

6- «هشام بن احمد» می گوید:

«در يك روز گرم و سوزان، در زمینی که امام صادق (علیه السلام) در آن مشغول کار بودند و عرق از سینه مبارکشان سرازیر بود، به خدمت آن حضرت رسیدم تا در باره «مفضّل بن عمر» بپرسم. پیش از آنکه حرفی بزنم، امام (علیه السلام) فرمود: به خدایی که جز او خدایی نیست، مفضّل بن عمر جعفری مرد خوبی بود. آن گونه که من شمردم، امام (علیه السلام) سی و چند بار این عبارت را همچنان تکرار کرد.»⁽²⁾

براستی که تنها یکی از این احادیث کافی است که نشان از عظمت و جایگاه والای این مرد بزرگ باشد. امید که خواننده عزیز به شتاب از احادیث نگذرد و با تفکر و تدبر در آنها به خوبی از جایگاه مفضّل آگاه گردد.

3- جایگاه مفضّل از نظر دانشمندان اسلامی

بسیاری از دانشمندان علم رجال و شرح حال نگار، فقهای عالیقدر و محدثان بزرگوار به مرتبه «شامخ» این مرد بزرگ اشاره کرده اند. در اینجا تنها به بخش اندکی از این دیدگاهها می پردازیم:

«شیخ صدوق (قدسس) در جایی جای کتابهای گرانقدر خود احادیث و روایاتی آورده که «مفضّل» در طریق آنها قرار گرفته است. از آنجا که بنای شیخ صدوق آن بوده که بویژه در کتاب «من لا یحضره الفقیه» تنها به احادیث معتبر و آنها که بین او و خدا حجت است پردازد، از طرفی بارها به احادیث مفضّل استناد جسته می توان نتیجه گرفت که مفضّل در نزد شیخ صدوق از جایگاه و اعتبار بالایی برخوردار بوده است.»⁽³⁾ «محمد بن یعقوب کلینی» نیز در

ص: 14

1- . معجم رجال الحدیث، ج 18، ص 303، به نقل از رجال کشی.

2- . رجال کشی، شرح حال مفضّل بن عمر جعفری.

3- . کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 3.

جای جای کتاب «کافی» به احادیثی پرداخته که «مفضّل» راوی آنهاست. بویژه روایت «یونس به یعقوب»⁽¹⁾ که به وضوح دلیل بر جلالت شأن و منزلت عظیم مفضّل است.

شیخ مفید (قدس سره) در باره مفضّل می گوید:

«او از کسانی است که نصّ امامت موسی کاظم (علیه السلام) را از پدر بزرگوارش، امام صادق (علیه السلام) نقل نموده. وی از یاران خاص و جلیل القدر امام صادق (علیه السلام) و از فقیهان صالح و مورد وثوق - رحمة الله عليهم - بوده است.»⁽²⁾

«شیخ طوسی (قدس سره)» هم مفضّل بن عمر جعفی را از اصحاب امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) شمرده است.⁽³⁾ نیز در کتاب «الغیبة» می گوید:

«وی از اصحاب و یاران واقعی ائمه (علیهم السلام) و در نزد آنان مورد وثوق و اعتماد بوده و همواره پوینده طریق آنان بوده است.»⁽⁴⁾ یکی از دانشمندان بزرگ اسلامی، در توضیح یکی از احادیث شیخ طوسی (قدس سره) که از مفضّل بن عمر نقل کرده، می گوید:

«این سخن شیخ طوسی، دلیل قاطع و صریحی است که شیخ بر مفضّل اعتماد داشته و نزد او ضعیف و مطعون نیست.»⁽⁵⁾

«این شهر آشوب (قدس سره)» او را از خواصّ اصحاب امام صادق (علیه السلام) شمرده است.⁽⁶⁾

«سید بن طاوس (قدس سره)» در باره کتاب مفضّل می فرماید:

«از جمله آداب مسافر آن است که کتاب» توحید مفضّل» را که در باره شناخت حکمتها، تدابیر و اسرار نهفته در آفرینش این جهان است و وی آن را

ص: 15

1- . اصول کافی، ج 2، کتاب الایمان و الکفر، باب صبر، حدیث 16.

2- . الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ص 208.

3- . رجال شیخ طوسی، اصحاب امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) به ترتیب، صفحات 314 و 360.

4- . الغیبة، ص 210.

5- . معجم رجال الحدیث، ج 18، ص 294.

6- . المناقب، ج 4، باب امامت امام صادق (علیه السلام).

از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده، به همراه داشته باشد.»⁽¹⁾

همچنین خطاب به فرزندش می گوید:

«در نهج البلاغه و اسرار آن و در کتاب مفضّل بن عمر که امام صادق (علیه السلام) در باره آفرینش خدای جلّ و علا بر او املا فرموده، بنگر و اندیشه کن.»⁽²⁾ «علاّمه مجلسی (قدس سره)» نیز به خاطر ارزشی که برای این دو حدیث⁽³⁾

قائل بوده، هر دو را به طور کامل در جلد سوم «بحار الانوار»⁽⁴⁾ آورده است و جای جای آنها را شرح و توضیح داده است.

وی در آغاز ذکر آنها می گوید:

«مرسل (5)

بودن توحید مفضّل و رساله هلیله که از امام صادق (علیه السلام) روایت شده اند، زبانی ندارد؛ زیرا انتساب آنها به مفضّل در میان دانشمندان اشتهار دارد. از جمله «سید بن طاوس» و دیگران آنها را تأیید کرده اند. نیز ضعیف شمردن «محمد بن سنان» و «مفضّل بن عمر» هم زبانی ندارد؛ زیرا ما این ضعفها را نمی پذیریم؛ چون در روایات فراوانی به جلالت قدر و منزلت آن دو اشاره شده است. وانگهی متن دو خبر، شاهد صدقی بر صحت آنهاست و علاوه بر این نوع متون نیازی به صحیح بودن خبر ندارد»⁽⁶⁾ نیز در اول ترجمه توحید مفضّل، این دو کتاب و راوی آنها را این گونه ستایش می کند:

ص: 16

1- الأمان من أخطار الأسفار والأزمان، ص 78. نیز نگاه کن: سفینة البحار، ج 2، ص 372.

2- كشف المحجة لثمره الحجة»، ص 50.

3- مقصود، حدیث توحید مفضّل و اهل حدیث اهلیحیه (هلیله) است.

4- بحار الانوار، ج 3، ص 57 و 152.

5- حدیث مرسل آن است که اسناد آن متصل نباشد، در مقابل، حدیث مسند است و آن حدیثی است که «محدّث» با ذکر همه اسناد، آن را به معصوم (علیه السلام) نسبت دهد. برای توضیح بیشتر ر. ک: سبجانی، جعفر، اصول الحدیث و احکامه، ص 95.

6- بحار الانوار، ج 3، ص 55 و 56. دلیل سخن آخر مرحوم مجلسی آن است که: احادیثی باید صحیح السند باشند که بیانگر حکمی عبادی و یا غیر عبادی باشند اما چنین حدیث روشنی که عقل تمام مضامین آن را تأیید می کند چه نیازی دارد که سند آن صحیح باشد.

«چون حدیث شریفی در اثبات صنایع قدیر و توحید و سایر صفات کمالیه او - جلّ شأنه و تعالی سلطانه و عظم برهانه - [از] شیخ جلیل، مفضّل بن عمر جعفی که از خواص اخیار، سلاله اطهار، امام المغارب و المشارق، ابو عبد الله، جعفر بن محمد صادق (علیهما السلام) بود ... و رشاقّت مضامین و وثاقّت براهینش شهادت می داد و می دهد که از منبع وحی و الهام جاری گردیده ... و کافّه

شیعیان در تقویت بیقین ایقان و ایمان به آن محتاج بودند و ... آن را به فارسی ترجمه کردم.»⁽¹⁾

«علاّمه سید صدر الدین عاملی (قدس سره)»⁽²⁾ می گوید:

«کسی که بدقت در حدیث مشهور مفضّل از امام صادق (علیه السلام) بنگرد، در می یابد که امام (علیه السلام) این سخنان بلیغ و معانی شگفت و الفاظ غریب⁽³⁾

را جز با مردی بزرگ، جلیل القدر، دانشمند، با ذکاوت، هوشمند و شایسته حمل اسرار دقیق و ظریف و بدیع با کس دیگر در میان نمی نهد. این مرد در نزد من بسیار رفیع المقام و جلیل القدر است (قدس سره).»⁽⁴⁾ محدث بزرگ اسلامی، «حاج شیخ عباس قمی (قدس سره)» نیز اگر چه در کتاب گرانقدر «سفینة البحار» با اینکه آراء مختلف را بیان نموده اما گویی عقیده خویش را ذکر ننموده و لیکن در کتاب شریف «منتهی الآمال» هنگام بحث در اصحاب امام موسی کاظم (علیه السلام) به طور

ص: 17

1- ترجمه توحید مفضّل، ترجمه مرحوم مجلسی (قدس سره)، ص 3 و 4.

2- برای شناخت این عالم بزرگ اسلامی نگاه کن: منتهی الآمال، ج 2، ص 410.

3- توحید مفضّل در دو بخش است، يك بخش همین مقدار که در عالم سفلی است و در میان دانشمندان به «توحید مفضّل» مشهور است و در چهار مجلس تدوین یافته و بخش دیگر همان معارف ملکوتی و ما وراء الطبیعی است که «صادق الوعد (علیه السلام)» به مفضّل وعده کرد. این بخش بمراتب مهمتر و شگفت تر از توحید مفضل مشهور است. چنان که از سخنان مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی بر می آید، شخصی به نام «سید میرزا ابو القاسم ذهبی» اخیراً به آن دست یافته و همه آن را در کتابی به نام «تباشیر الحکمة» گرد آورده است. هنگامی بیشتر به عمق و درستی سخن مرحوم صدر پی می بریم که به این نکته نیز توجه کنیم. (ر. ک: الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج 4، ص 488).

4- اعیان الشیعة، ج 10، ص 132 و 133 و سفینة البحار، ج 2، ص 372.

مفصل در باره مفصل بحث نموده و از جمله در ستایش از این مرد بزرگ می گوید:

«از کتاب شیخ معلوم می شود که او از «قوام ائمه» و پسندیده نزد ایشان بوده و بر منهج ایشان از دنیا گذشته و هم دلالت دارد بر جلالت و وثاقت او بودن او از وکلای حضرت صادق و کاظم (علیهما السلام) و «کفعمی»⁽¹⁾ او را از بوابین ائمه شمرده است.»⁽²⁾

آنگاه به چند حدیث ⁽³⁾

که در فضیلت «مفصل» آمده اشاره می نماید و در پایان در باره احادیثی که در ردّ مفصل است و نیز ضعیف بودن وی در نزد برخی از علما، سخنانی دارد که ما این سخنان را- ان شاء الله- در پایان این بخش می آوریم.

«شیخ آقا بزرگ تهرانی» در فضیلت مفصل و کتابش چنین می نگارد:

«این کتاب از آن ابو عبدالله یا ابومحمد، مفصل بن عمر جعفری کوفی است.

«نجاشی» در رجالش آن را کتاب «فکر» نامیده و یکی از دانشمندان بر آن، نام «کنز الحقائق و المعارف» (گنجینه حقایق و معارف) نهاده است. «سید بن طاوس» در کتاب «کشف المحجبة» و «امان الاخطار» امر نموده که این کتاب همراه باشد و در آن اندیشه شود... نیز به خاطر جلیل و شریف بودن این دو کتاب ⁽⁴⁾، مرحوم مجلسی عیناً هر دو را در «بحار الانوار»⁽⁵⁾ آورده است.»⁽⁶⁾

صاحب مستدرک (قدس سره) نیز از جمله عالمانی است که از جایگاه رفیع او دفاع

ص: 18

1- . مرحوم کفعمی آنگاه می گوید: گویا مقصود از باب امام، باب اسرار و دانشهای اوست. ر. ك: المصباح، ص 277) نیز مرحوم نوری در «مستدرک الوسایل»، ج 3، ص 570 و ابوعلی در ص 319 رجالش و صاحب «اعیان الشیعه» در ج 4، ص 544، این سخن را نقل کرده اند.

2- . منتهی الآمال، ج 2، باب نهم، فصل هفتم، ص 442 و 443.

3- . این احادیث را در بخش مفصل از دیدگاه روایات آوریم.

4- . کتاب توحید مفصل و توحید هلیله.

5- . بحار الانوار، ج 3، ص 57 و 152.

6- . الدررعة الی تصانیف الشیعة، ج 4، ص 482 و 483.

کرده و به شبهات برخی از روایات پاسخ داده است. (1) «آیت الله خویی (قدس سره)» مفسّر، فقیه و رجالی بزرگ در باره مفضّل می گوید:

«در جلالت و عظمت مفضّل همین قدر بس که امام صادق (علیه السلام) او را مورد چنین لطف و عنایتی قرار داد و کتاب مشهور به «توحید مفضّل» را به او املا نمود. (2) این کتاب همان است که «نجاشی» آن را کتاب «فکر» (اندیشه کن) نامیده. این امر خود دلیل واضحی است که مفضّل از خواص اصحاب و مورد عنایت امام صادق (علیه السلام) بوده است. گذشته از این، «ابن قولویه» و «شیخ مفید» به وثاقت او تصریح کرده اند و شیخ مفید او را از سفراء ممدوح شمرده است.» (3)

4- پاسخ به يك شبهه

پس از ذکر این دیدگاه‌ها باید مسأله ای را روشن کنیم و آن این است که:

اگر مفضّل از اصحاب خاص، بواب ائمه، از قوام آنان، حامل و محرم اسرار آنان و خلاصه از چنین مرتبت و جلالت قدری برخوردار است، چرا روایاتی در ذم و ردّ او رسیده (4)

و شماری او را ضعیف الایمان، فاسد و ... دانسته اند؟

هنگامی می توان به پاسخی قطعی و درست رسید که انسان از اوضاع عصر امام صادق (علیه السلام) و فشارهای عباسیان آگاه باشد.

به خاطر فشارهای دستگاه بنی العباس بر امام (علیه السلام) و یارانش، «تقیّه» یکی از کارهای رایج آنان بوده است. گاه امام (علیه السلام) نزدیکترین افرادش را متهم می کرد

ص: 19

1- در صفحات بعد، سخن مرحوم حاج شیخ عباس قمی در این باره می آید.

2- باید دانست که لطف و عنایت امام (علیه السلام) به مفضّل از این هم بالاتر است؛ زیرا در پایان مجلس چهارم این کتاب، امام (علیه السلام) به مفضّل وعده می دهد که در مجالسی دیگر، معارف و حقایق ملکوت را برایش بگوید، بی شك امام، صادق الوعد است و باید به دنبال آن کتاب نیز گشت. البته سخن مرحوم آقا بزرگ تهرانی را در باره یافتن آن کتاب نیز ذکر کردیم. در هر حال این وعده و عمل به آن خود بیانگر جایگاه و گنجایش مفضّل در نزد امام صادق (علیه السلام) است.

3- نگاه کن: «معجم رجال الحدیث»، ج 18، ص 303 و 304.

4- نگاه کن: «معجم رجال الحدیث»، ج 18، ص 300 و رجال نجاشی و رجال ابن غضائری.

تا آنان را از مرگ و نابودی به دست دشمنان برهاند. این است راز احادیثی که در ذم اصحابی رسیده که عدالت و وثوق آنها جای هیچ شکی ندارد. «مفضّل» نیز از همین گروه است که باید احادیث در ردّ او را حمل بر «تقیّه» نمود.

امام صادق (علیه السلام) به «عبد الله بن زرارة بن اعین» می گوید:

«به پدرت سلام برسان و به او بگو: اگر سخنی علیه تو می گویم بدان که برای دفاع از توست. مردم و دشمنان همواره تلاش می کنند افرادی را که در نزد ما جایگاه دارند و به ما نزدیکند، بیازارند. آنان این افراد را به خاطر دوستی ما به آنان، نکوهش می کنند و می کشند. در عوض، هر که را که ما نکوهش می کنیم و ردّ می نماییم ستایش می کنند. [بگو به پدرت: اگر در ظاهر تو را نکوهش و ردّ می کنم به خاطر آن است که تو به ولایت ما شناخته شده ای و همه می دانند که طالب مایی؛ از این رو در نزد مردم مذموم و ناپسندی چون که ما را دوست داری و به جانب ما مایلی پس خواستم تو را در ظاهر ردّ و نکوهش کنم تا در نزد مردم محبوب باشی و بدین ترتیب به دینت آسیب نرسد و شرّ آنان از تو برداشته شود.» (1)

در این باره شیخ عباس قمی (قدس سره) می گوید:

«و اما روایات قدح در مفضّل قابل معارضه با اخبار مدح او نیستند. شیخ ما در خاتمه مستدرک، کلام را در حال او بسط داده و از روایات قدح در او جواب داده و کسی که رجوع کند به توحید مفضّل که امام صادق (علیه السلام) برای او فرموده، خواهد دانست که مفضّل نزد آن حضرت، مرتبه و منزلتی عظیم داشته و قابل تحمل علوم ایشان بوده است.» (2)

صاحب «معجم الرجال» نیز پس از تحلیل و بررسی محققانه احادیث مدح و ذمّ مفضّل و واریسی سخنان دانشمندان رجال، در پایان بحث این گونه نتیجه می گیرد (نقل به مضمون):

ص: 20

1- . وسائل الشیعة، ج 3، ص 584 و رجال کشی، ص 91.

2- . منتهی الآمال، ج 2، ص 443 و 444.

«روایات فراوانی در جلالت شأن و عظمت قدر مفضل رسیده که غالباً علم اجمالی به صدور آنها از معصوم (علیه السلام) پدید می آید. اگر چند حدیث نیز در ذم و ردّ او رسیده باید گفت: در میان این احادیث تنها سه حدیث، سند تامّ دارند و این احادیث اندک در برابر آن همه حدیث معتبر تاب نمی آورد. همچنین در باره این احادیث باید همان حکمی را صادر کنیم که در باره احادیث ردّ «زرارة بن اعین» بیان نمودیم (1)

و علم واقعی این احادیث را در اختیار اهل آن بدانیم.» (2)

5- کتاب توحید مفضل

پس از ذکر نمی از دریای بیکران فضیلت مفضل، اینک نکاتی را در باره کتابش یادآور می شویم.

امام صادق (علیه السلام) این حدیث بلند را در چهار روز و چهار نشست، بر مفضل املا فرموده است. شاید بتوان برای هر مجلس عنوانی کلی را برشمرد.

مجلس اول: در باره شگفتی های آفرینش انسان.

مجلس دوم: در باره شگفتی های آفرینش حیوان

مجلس سوم: در باره شگفتی های آفرینش طبیعت

مجلس چهارم: در باره نامالایمات و مصائب

6- مشابهت توحید مفضل با قرآن کریم

این يك شیوه قرآنی است که مردم دعوت شوند به تأمل و تدبّر در باره اشیا و موجودات پیرامون خود. با يك نظر اجمالی در می یابیم که قرآن کریم بارها و بارها مردم را به تدبّر و نگرستن در چیزهایی فراخوانده که مردم در طول روز و بلکه هر لحظه و هر ساعت با آن در تماس هستند.

ص: 21

1- . علت این امر در سطرهای گذشته ذکر شد. نیز نگاه کن: معجم رجال الحدیث، ج 7، ص 245.

2- . معجم رجال الحدیث، ج 18، ص 303.

قرآن کریم مردم را تشویق می کند که به «شتر»، «آسمان»، «کوه‌ها» و «زمین» بنگرند. راستی مگر مردم آنها را ندیده اند؟ در پاسخ باید گفت: آری دیده اند، اما در آنها درنگ و اندیشه نکرده اند. اگر مردم در همین امور «به ظاهر بدیهی» بنگرند و براستی در آنها اندیشه و تدبر نمایند، به شگفتیهای تمام اجزای آفرینش پی می برند. امام صادق (علیه السلام) نیز که قرآن ناطق است مردم را به تأمل در کوه، دشت، دریا، آسمان، زمین، حیوان، انسان، پرند، درنده و... فرا می خواند.

نظم، تدبیر، حکمت، اندازه گیری و هماهنگی در اشیا محیر العقول است.

در این جهان هستی همه اجزا، از ستاره تا ذره با حکمت شگفتی همراه است. اما چون انسان تدریجاً با این جهان هستی آشنا می شود برای او همه چیز عادی و طبیعی جلوه می کند. هنگامی که انسان به دنیا می آید هیچ چیز نمی فهمد. (1) اندک اندک رشد می کند و با پیرامون خود آشنا می شود. این شناخت چنان آرام و تدریجی است که ملموس نیست. اگر انسان در آغاز تولد از درک بالایی برخوردار بود و ناگاه وارد این عالم هستی می شد، حیرت و شگفتی مانع حیات طبیعی او می شدند.

خواننده عزیز، سخنان امام (علیه السلام) را دست کم و آسان مگیر. راه نجات همین است که با اندیشه در همین نظم و حکمت حاکم بر همه عالم، به مبدأ متعال پی ببری و نیک فرجام شوی.

امام (علیه السلام) مفضل و همه مردم را به اندیشه در آفاق و انفس فرا می خواند؛ زیرا آیات الهی را در آنها می توان مشاهده کرد. قرآن کریم می فرماید:

«به زودی آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا بر ایشان آشکار شود که او حق است.» (2) پس اندیشه در سخنان

ص: 22

1- . حکمت‌های فراوان این امر نیز در سخنان امام (علیه السلام) آمده است.

2- . سوره فصلت، آیه 52

امام صادق (علیه السلام) انسان را به سوی حقیقت رهنمون می سازد و انسان وجود خدا را در همه جا می یابد. خداوند در ادامه آیه مذکور می فرماید:

«آیا اینکه پروردگار تو در همه جا حاضر است، کافی نیست» گویی اگر انسان در آفاق و انفس بیندیشد بر اثر حکمت‌های شگفت، خدای را نیز در همه جا جلوه گر می بیند.

باید انسان عادت کند که در همه چیز بیندیشد. اگر کسی دیده عبرت بین داشته باشد، به قول حضرت علی (علیه السلام) همه چیز آفرینش عبرت آور است.

پس بی جهت نیست که در روایات ساعتی تفکر برتر از هفتاد سال عبادت

شمرده شده است (1)؛ زیرا تفکر و اندیشه، انسان را به خدا می رساند. گاه انسان چیزی را می داند ولی دانستن کافی نیست باید در دانسته ها اندیشید. امام صادق (علیه السلام) در همین کتاب، بارها مفصل را چنین خطاب می کند: «اِنَّكَ تَرَى ...»؛ یعنی: «تو می بینی که ...» براستی اگر مفصل «می داند» و بالاتر اینکه «می بیند» امام از او چه می خواهد؟ امام از او اندیشه و عبرت می خواهد؛ از این رو همواره می فرماید: «ای مفصل در ... اندیشه کن و از ... درس عبرت بگیر».

همه مردم می دانند که چوب بر روی آب می ماند و این در نظر آنان امری عادی است و مسأله خاصی در آن نیست اما امام (علیه السلام) می فرماید: در همین امر اندیشه کنید عادی بودن يك امر نباید مانع اندیشیدن شود، انسان از اندیشه در همین امور به ظاهر ساده به مسائل بزرگی می رسد.

همه مردم بارها سقوط سیب را از درخت دیده اند و ای بسا گاه بر سر عده ای خورده باشد و آخی! هم گفته باشند اما چرا در این میان تنها «نیوتن» از سقوط سیب بر زمین و طرح پرسشهای فراوان به يك قانون بزرگ علمی

ص: 23

1- . در باره فضیلت «تفکر»، «تدبر» و «تأمل» رجوع کن به: «المحجة البيضاء»، ج 8، کتاب التفکر، ص 192 و بعد از آن.

(جاذبه عمومی) پی می برد؟؛ زیرا بدیهی بودن و ساده بودن امور مانع اندیشیدن او نشده است. باید همه اجزای این عالم را به چشم اندیشه بنگریم.

غالب مردم از شگفتی‌هایی چون، کهکشان‌ها، آسمان، موشک، هواپیما، سفر انسان به کرات دیگر، شکافتن اتم و دیگر امور خارق العاده عبارت «جلّ الخالق» را بر زبان جاری می‌سازند، در حالی که «جلیل» و «حکیم» بودن خدا در همه چیز، جاری و ساری است و این همان چیزی است که امام از مفضل و همه انسان‌ها می‌طلبد.

به مضمون آیه برگردیم، در جهان طبیعت و آفاق و در جهان درون و انفس اندیشه کنید تا پی به وجود «حق» ببرید.

7- معجزات کلام امام صادق (علیه السلام)

«معجزه» عملی است که دیگران از آوردن آن عاجز باشند، همیشه وقتی که مردم بخواهند از معجزه‌های ائمه (علیهم السلام) نام ببرند، فکرشان به سوی، زنده کردن مرده، برگرداندن خورشید، رام کردن حیوان درنده، شفا دادن بیمار لا علاج و دیگر امور می‌رود. در حالی که «نهج البلاغه» معجزه است، «صحیفه سجادیه» معجزه است، و «توحید مفضل» نیز معجزه است و ضرورتی ندارد که آنها را بکاویم تا یک سخن از آینده و یک پیشگویی بینیم.

این کتاب یک معجزه است، امام صادق (علیه السلام) به فلسفه و اسرار آفرینش کاملاً احاطه داشته و در القای این درسها به صورت فیلسوفی الهی، دانشمندی کلامی، پزشکی حاذق، تحلیلگری شیمیدان، تشریح کننده ای متخصص، کارشناس کشاورزی و درختکاری و به یک کلام، «عالم و آگاه از همه پدیده‌های میان آسمان و زمین» جلوه گر شده است. ⁽¹⁾ براستی چه اعجازی از این بالاتر؟! ناگفته نماند، از همان نوع معجزه‌های «جلی» که درك اعجاز در آن به تدبر و اندیشه زیاد نیاز ندارد در این کتاب وجود دارد؛ از جمله:

ص: 24

1- محمد حسین المظفر، حیاة الامام الصادق (علیه السلام)، ص 248.

1- هنگامی که امام (علیه السلام) در باره عجایب آفرینش ماهی سخن می گویند، می فرمایند: «ماهی، آب را از دهان می گیرد و از دو گوش بیرون می کند تا چون دیگر حیوانات از فواید هوا بهره ببرد».

این سخن بروشنی بیانگر استفاده ماهی از «اکسیژن» هواست که قرن‌ها پس از سخن امام کشف شده است.

2- هنگامی که امام (علیه السلام) در باره ستارگان و حرکت آنها سخن می گوید، برای هر ستاره دو حرکت را ذکر کرده اند، آنگاه این دو حرکت را به حرکت کردن مورچه بر روی سنگ آسیاب به سمت چپ و حرکت سنگ به سمت راست تشبیه کرده اند. در چنین صورتی سنگ به جانب راست می گردد

و مورچه با اینکه با سنگ می گردد اما خود نیز به جانب مخالف و از راست به چپ می گردد. از سخن و مثال امام (علیه السلام) می توان به حرکت «وضعی» و «انتقالی» و جهت حرکت ستارگان پی برد. البته امام (علیه السلام) در این بخش و بسیاری از قسمت‌های دیگر مفصلاً بحث کرده اند و اگر دانشمندان متخصص هر رشته به گرد هم آیند و به بحث بنشینند بی شک ده‌ها و صدها قانون حتی کشف نشده را در می یابند. اما افسوس که بشر با بی اعتنائی به سخنان معصومین (علیهم السلام) بزرگترین ستم را بر خود روا می دارد.

3- امام (علیه السلام) در بحث «هوا»، آن را عامل حرکت امواج صدا دانسته اند، امروز نیز به اثبات رسیده که در مکان بی هوایی (خلأ) امواج به حرکت در نمی آیند. نیز مرگب بودن هوا و جسم بودن آن بدرستی از سخن امام (علیه السلام) فهمیده می شود در صورتی که در آن اعصار مردم به مرگب بودن هوا و جسم بودن آن پی نبرده بودند.

4- می توان «حرکت زمین» و «کروی» بودن آنها را از عبارات امام در این بخشها فهمید. امام (علیه السلام) فرموده است: «فجعلت تطلع أول النهار من المشرق فتشرق علی ما قابلها من وجه المغرب»؛ یعنی: خورشید چنین آفریده شد که

از جانب مشرق طلوع کند و بر آنچه که از جانب مغرب با آن رو به رو می شود بتابد.

به ویژه تکیه ما بر روی «ما قابلها من وجه المغرب» است. و اینکه امام (علیه السلام) فرمود: «قابله» که ضمیر به خورشید برگردد و این نشان از آن است که بر اثر گردش زمین نور خورشید به همه جای آن می رسد.

نیز در جای دیگر هنگام ذکر فواید غروب کردن خورشید از جمله می فرماید: «و غروب می کند تا بر آنچه که در آغاز صبح نتابیده بتابد» به راستی چه عبارت شگفتی است! شما اگر درست دقت کنید می یابید که در این جمله کروی بودن زمین و حرکت آن نهفته است.

در جای دیگر می فرماید «و خورشید بر زمین می تابد تا هر بخشی از زمین نصیب خود را از نور آن بگیرد.» این جمله نیز هم بیانگر کروی بودن زمین و هم حرکت آن است؛ زیرا در عبارت امام (علیه السلام) «قسط» است که ما آن را «نصیب»، ترجمه کردیم. و «قسط» بیانگر نوعی همانندی نسبی است و این در حالت کروی بودن زمین درست است.

در هر حال سرتاسر کتاب اعجاز است و شگفتی و تنها باید در آن اندیشید و به مبدأ اعلی یقین پیدا کرد. (1)

8- کلام آخر

خدا را شکر می کنم که به این بنده حقیر ناتوان توفیق داد که قدمی برای اهل بیت (علیهم السلام) بردارد و قطره‌ای از دریای بیکران علوم امام صادق (علیه السلام) را برای رهروان راه حقیقت بیان کند علمی که قرن‌ها دانشمندان را متحیر کرده و مقام و منزلت الهی این امام را ثابت کرده امید است که این عمل ناچیز مورد قبول ذات اقدس الهی قرار بگیرد و من را مورد لطف خود قرار بدهد و در پایان از زحمات و همراهی همسر صبور و مهربانم نهایت تشکر و سپاس را دارم و

ص: 26

1- . شگفتی‌های آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 31.

ثواب نوشتن این کتاب را به ائمه اطهار (علیهم السلام) و صلحاء و مومنین و بالخصوص پدر همسرم هدیه می‌کنم.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهیرین

ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم

محمد رضا بوحمدی

27 رجب 1439 / بهار 1397 شمسی

مصادف با مبعث پیامبر کرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم)

ص: 27

قَالَ حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ (2) قَالَ كُنْتُ ذَاتَ يَوْمٍ بَعْدَ الْعَصْرِ جَالِسًا فِي الرَّوْضَةِ بَيْنَ الْقَبْرِ وَالْمِنْبَرِ وَأَنَا مُفَكِّرٌ فِيمَا خَصَّ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ سَيِّدَنَا مُحَمَّدًا صَ مِنْ الشَّرَفِ وَالْفَضَائِلِ وَمَا مَنَحَهُ وَأَعْطَاهُ وَشَرَّفَهُ وَحَبَّأَهُ مِمَّا لَا يَعْرِفُهُ الْجُمْهُورُ مِنَ الْأُمَّةِ وَمَا جَهَلُوهُ مِنْ فَضْلِهِ وَعَظِيمِ مَنَزَلَتِهِ وَخَطِيرِ مَرْتَبَتِهِ فَإِنِّي لَكَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ فَجَلَسَ بِحَيْثُ أَسَمَعُ كَلَامَهُ فَلَمَّا اسْتَبَقَّرَ بِهِ الْمَجْلِسُ إِذْ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ قَدْ جَاءَ فَجَلَسَ إِلَيْهِ فَتَكَلَّمَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ (3)

فَقَالَ

ص: 28

1- . هو أبو جعفر الزاهري. ذكر الكشي في شأنه ما يدل على مدح عظيم وعلى قدح ايضا، وذكر انه روي عنه جماعة من العدو و الثقا من أهل العلم و الإنصاف، و جميع الروايات المجرحة له واهية ساقطة، فقد أشار الكثير إلى قوته و الذب عنه، و تفنيد ما قيل فيه من الضعف. و ان اجتماع الأعيان على الرواية عنه ادل شيء على كمال قوته عدده الشيخ المفيد من خاصّة الإمام الكاظم و ثقافته و أهل الورع و العلم و الفقه من شيعته كما عدده الشيخ في الغيبة من الوكلاء المرضيين الذين لم يغيروا و لم يبدلوا، بل مضوا على منهاج الأئمة، و في الخلاصة كان مكفوف البصر اعمى توفي عام 220 هـ.

2- . مضت ترجمة المفضل بصورة مفصلة في المقدمة.

3- . هو عبد الكريم بن أبي العوجاء ربيب حماد بن سلمة على ما يقول ابن الجوزي و من تلامذة الحسن البصري، و ذكر البغدادي انه كان ما نويأ يؤمن بالتناسخ و يميل إلى مذهب الرافضة (!) و يقول بالقدر، و يتخذ من شرح سيرة ماني و سيلة للدعوة، و تشكيك الناس في عقائدهم، و يتحدث في التعديل و التجوير على ما يذكر البيروني. و من هنا يتبين ان ابن أبي العوجاء هذا كان زنديقا مشهورا بذلك و له مواقف حاسمة مع الإمام الصادق، أفحمه الامام في كل مرة منها، سجنه والي الكوفة محمد بن سليمان ثم قتله في أيام المنصور عام 155 هـ، و قيل عام 160 هـ في أيام المهدي تجد ذكره في تاريخ الطبري ج 3 ص 375 ط ليدن، و فهرست ابن النديم ص 338، و الفرق بين الفرق ص 255 ط محمد بدر، و دائرة المعارف الإسلامية، مج 1، ص 81، و احتجاج الطبرسي ص 182 و 183 ط النجف، و ما للهند من مقولة ص 123.

لَقَدْ بَلَغَ صَدَاحِبُ هَذَا الْقَبْرِ الْعِزَّ بِكَمَالِهِ وَحَازَ الشَّرْفَ بِجَمِيعِ خِصَمَائِهِ وَذَمَّ أَلْحُطُوهَ فِي كُلِّ أَحْوَالِهِ فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ إِنَّهُ كَانَ فَيَلْسُوفًا أَدْعَى
الْمُرْتَبَةَ الْعُظْمَى وَالْمُنْزَلَةَ الْكُبْرَى وَأَتَى عَلَى ذَلِكَ بِمُعْجَزَاتٍ بَهَرَتِ الْعُقُولَ وَصَدَّ لَمَّتْ فِيهَا الْأَحْلَامُ وَغَاصَتِ الْأَلْبَابُ عَلَى طَلَبِ عِلْمِهَا فِي
بِحَارِ الْفِكْرِ فَرَجَعَتْ خَاسِمَاتٌ وَهِيَ حُسْرٌ فَلَمَّا اسْتَجَابَ لِدَعْوَتِهِ الْعُقَلَاءُ وَالْفَصَحَاءُ وَالْخُطَبَاءُ دَخَلَ النَّاسُ فِي دِينِهِ أَفْوَاجًا فَقَرَنَ اسْمَهُ بِاسْمِ
نَامُوسِهِ (1)

فَصَارَ يَهْتَفُ بِهِ عَلَى رُؤُوسِ الصَّوَامِعِ فِي جَمِيعِ الْبُلْدَانِ وَالْمَوَاضِعِ الَّتِي انْتَهَتْ إِلَيْهَا دَعْوَتُهُ وَعَلَتْهَا كَلِمَتُهُ وَظَهَرَتْ فِيهَا حُجَّتُهُ بَرًّا وَبَحْرًا سَهْلًا
وَجَبَلًا فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ مُرَدِّدًا فِي الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ لِيَتَجَدَّدَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ ذِكْرُهُ وَلِنَلَّا يُحْمَلَ أَمْرُهُ فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ دَعَا ذِكْرَ
مُحَمَّدٍ ص فَقَدْ تَحَيَّرَ فِيهِ عَقْلِي وَضَلَّ فِي أَمْرِهِ فِكْرِي وَحَدَّثْنَا فِي ذِكْرِ الْأَصْلِ الَّذِي نَمُشِي لَهُ ثُمَّ ذَكَرَ ابْتِدَاءَ الْأَشْيَاءِ وَزَعَمَ أَنَّ ذَلِكَ بِإِهْمَالِ لَا
صَنْعَةٍ فِيهِ وَلَا تَقْدِيرٍ وَلَا صَانِعٍ وَلَا مُدَبِّرٍ بَلِ الْأَشْيَاءُ تَتَكَوَّنُ مِنْ ذَاتِهَا بِلَا مُدَبِّرٍ وَعَلَى هَذَا كَانَتِ الدُّنْيَا لَمْ تَزَلْ وَلَا تَزَالُ.

محاورة المفضل مع ابن أبي العوجاء

قَالَ الْمُفَضَّلُ فَلَمْ أَمْلِكْ نَفْسِي غَضَبًا وَغَيْظًا وَحَتْفًا فَقُلْتُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ أَلْحَدَّثَ فِي دِينِ اللَّهِ وَأَنْكَرْتَ الْبَارِيَّ جَلَّ قُدْسُهُ الَّذِي خَلَقَكَ فِي أَحْسَنِ
تَقْوِيمٍ وَصَوَّرَكَ فِي أَتَمِّ صُورَةٍ وَنَقَّلَكَ فِي أَحْوَالِكَ حَتَّى بَلَغَ إِلَى حَيْثُ انْتَهَيْتَ فَلَوْ تَفَكَّرْتَ فِي نَفْسِكَ وَصَدَقَكَ (2) لَطِيفٌ حِسِّكَ لَوْ جَدَّتْ
دَلَائِلُ الرُّبُوبِيَّةِ وَأَثَارُ الصَّنْعَةِ فِيكَ

ص: 29

1- . الناموس: الشريعة.

2- . صدقك: اي قال لك صدقا.

فَإِيْمَةً وَسَوَاهِدَةً جَلَّ وَتَقَدَّسَ فِي خَلْقِكَ وَاضِحَةً وَبِرَاهِيْنَهُ لَكَ لَا نِحَةَ فَقَالَ يَا هَذَا إِنْ كُنْتَ مِنْ أَهْلِ الْكَلَامِ كَلَّمْنَاكَ فَإِنْ ثَبَّتَ لَكَ حُجَّةٌ تَبِعْنَاكَ
وَإِنْ لَمْ تَكُنْ مِنْهُمْ فَلَا كَلَامَ لَكَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ أَصْحَابِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ فَمَا هَكَذَا تُخَاطِبُنَا وَلَا بِمِثْلِ دَلِيْلِكَ تُجَادِلُ فِينَا وَلَقَدْ سَمِعَ
مِنْ كَلَامِنَا أَكْثَرَ مِمَّا سَمِعْتَ فَمَا أَفْحَشَ فِي خِطَابِنَا وَلَا تَعَدَّى فِي جَوَابِنَا وَإِنَّهُ الْحَلِيمُ الرَّزِينُ الْعَاقِلُ الرَّصِيْنُ لَا يَعْتَرِيْهِ خُرْقٌ (1)

وَلَا طَيْشٌ وَلَا نَزَقٌ (2)

يَسْمَعُ كَلَامَنَا وَيُصْغِي إِلَيْنَا وَيَتَعَرَّفُ حُجَّتَنَا حَتَّى إِذَا اسْتَفْرَغْنَا (3)

مَا عَدَدْنَا وَظَنَّنَا أَنَا قَطَعْنَاهُ دَحْضَ حُجَّتِنَا بِكَلَامٍ يَسِيرٍ وَخِطَابٍ قَصِيْرٍ يُلْزِمُنَا بِهِ الْحُجَّةَ وَيَقْطَعُ الْعُدْرَ وَلَا نَسَّ تَطِيْعُ لِحْوَابِهِ زِدًا فَإِنْ كُنْتَ مِنْ
أَصْحَابِهِ فَخَاطِبُنَا بِمِثْلِ خِطَابِهِ

سبب إملاء الكتاب على المفضل

قَالَ الْمُفْضَلُ فَخَرَجْتُ مِنَ الْمَسْجِدِ مَحْزُونًا مُفَكِّرًا فِيمَا بُلِيْ بِهِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلُهُ مِنْ كُفْرِهِ هَذِهِ الْعِصَابَةِ وَتَعْطِيلِهَا (4) فَدَخَلْتُ عَلَى مُؤَلَايِعَ
فَرَأَيْتُ مِنْكَسِرًا فَقَالَ مَا لَكَ فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا سَمِعْتُ مِنَ الدَّهْرِيِّينَ (5)

وَبِمَا رَدَدْتُ عَلَيْهِمَا فَقَالَ يَا مُفْضَلُ لَا لُفَيْنَ عَلَيْكَ مِنْ حِكْمَةِ الْبَارِي جَلَّ وَعَلَا وَتَقَدَّسَ اسْمُهُ فِي خَلْقِ الْعَالَمِ وَالسَّبَاعِ وَ

ص: 30

- 1- . الخرق: ضعف الرأي و سوء التصرف و الحمق.
- 2- . النزق: هو الطيش و الخفة عند الغضب.
- 3- . لعله من الافراغ بمعنى الصب. يقال: استفرغ مجهوده، أي بذل طاقته
- 4- . التعطيل: مصدر، وفي الاصطلاح الديني هو انكار صفات الخالق الباري، و المعطلة: هم أصحاب مذهب التعطيل.
- 5- . واحده الدهري، و هو الملحد الذي يزعم بان العالم موجود ازلا و ابدا.

الْبَهَائِمِ وَالطَّيْرِ وَالْهَوَامِّ وَكُلِّ ذِي رُوحٍ مِنَ الْأَنْعَامِ وَالنَّبَاتِ (1)

وَالشَّجَرَةَ الْمُشْمِرَةَ وَغَيْرِ ذَاتِ الثَّمَرِ وَالْحُبُوبِ وَالْبُقُولِ الْمَأْكُولِ مِنْ ذَلِكَ وَغَيْرِ الْمَأْكُولِ مَا يُعْتَبَرُ بِهِ الْمُعْتَبِرُونَ وَيَسْكُنُ إِلَى مَعْرِفَتِهِ الْمُؤْمِنُونَ
وَيَتَحَيَّرُ فِيهِ الْمُلْحِدُونَ فَبَكَرَ عَلَيَّ غَدًا (2)

توحيد مفضل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * (محمد بن سنان) از «مفضل بن عمر» نقل می کند:

پایان روز بود. در «روضه»، میان قبر و منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نشسته بودم و در باره شرافت و فضیلت های خدادادی و برتری جایگاه رفیعش که جمهور امت نسبت به آنها آگاه نبودند، می اندیشیدم.

ص: 31

1- . العطف التشريكي هنا يكشف عن رأي الإمام الصادق في النبات وان له روحا، وبعبارة اخرى ان لديه حسا وحركة. ولم تكتشف هذه النظرية العلمية إلا في اواخر القرن الثامن عشر الميلادي، واول من فاك بان في النبات حسا تشله السموم وتميته الكهربائية هو «بيشا» العالم الفسيولوجي الفرنسي المتوفى عام 1802 م (عجائب الخلق لزيدان ص 193) وقد ثبتت هذه النظرية بوجود بعض الأزهار المتفتحة نهارا والمقفلة ليلا (ص 625 من كتاب التاريخ الطبيعي) وقام عالم هندي هو (السرجمادس بوز) بوضع آلة دقيقة تظهر بها حركات النبات، وما يتأثر به من المؤثرات الخارجية، كالمنبهات والمخدرات، وانشأ هذا العالم معهدا كبيرا في (كلكتة) لدرس حركات النبات، وانفعاله بالحر والبرد والظلمة والنور- فصول في التاريخ الطبيعي للدكتور يعقوب صروف ص 49- وقد أصبح من المشهور وجود بعض نباتات تقترس بعض الحشرات والحيوانات الصغيرة، وتوجد أيضا ازهار تضحك و اخرى تبكي- ص 1020 من السنة السادسة والثلاثين لمجلة الهلاك- و امثلة ذلك النبتة المستحبة و ندى الشمس و اعجوبة القدر و الاباريق و مصيدة الذباب و اللقاح و غير هذه.-- وفي مقدمات كتابنا (في دنيا النبات) وضعنا فصلا طريفا عن طبائع النبات و حركاته، و منه اقتبسنا هذه الكلمات.

2- . توحيد المفضل، ص 43.

در این حال بودم که ناگاه «ابن ابی العوجاء» وارد شد و در جایی نشست که می توانستم سخنش را بشنوم. آنگاه یکی از یارانش نزد او رسید و نشست. ابن ابی العوجاء لب به سخن گشود و گفت: «بی شك، صاحب این قبر در تمام حالاتش به منتها درجه کمال، شرافت و عظمت رسیده بود.» همراه او گفت: «او فیلسوفی بود که دعوی مرتبه ای بس عظیم و منزلتی بس بزرگ داشت و بر این ادعای خود معجزاتی آورد که عقلها را مغلوب و فهم ها را ناتوان و سرگشته نمود. خرد پیشگان برای درك حقیقت آنها در دریای خروشان اندیشه فرو رفتند و سرگشته و ناکام و تهیدست باز آمدند.

آنگاه که اندیشمندان و فصیحان و خطیبان، دعوتش را به جان پذیرفتند، مردم دیگر، گروه گروه به دینش درآمدند. نام او با نام خدای جلّ و علا قرین گشت و روزانه پنج بار در اذان و اقامه این فریاد از مأذنه عبادتگاهها و هر جایی که دعوت و حجت الهی او بدان جا راه یافته بود، در دشت و صحرا و کوه و دریا به هوا خاست ... تا هر ساعت، یادش تازه ماند و رسالتش به خموشی نگراید.» ابن ابی العوجاء گفت: «سخن از محمّد (صلی الله علیه و آله وسلم) را بگذار و بگذر که عقل من در باره او سرگشته و اندیشه ام در کار او گمراه و بسته است. در باره راز و ریشه کار او سخن بگو که مردم بدان سبب آن را می پویند.» آنگاه بگونه ای به آغاز پدید آمدن اشیا پرداخت، که هیچ پردازش، تدبیر و تقدیری نبوده و آفرینش، صانع و تدبیرگری ندارد، بلکه همه چیز خود به خود و بدون تدبیر مدبری پدید آمده و دنیا همیشه چنین بوده و چنین خواهد بود.

گفتگوی مفصل و ابن ابی العوجاء

اشاره

مفصل می گوید: [با شنیدن این سخنان ناروا] چنان به خشم و غضب آمدم که عنان از کفم بیرون رفت و [خطاب به او] گفتم:

«ای دشمن خدا! در دین خدایت الحاد می ورزی و خداوندی را که به نیکوترین صورت و کاملترین آفرینش پدیدت آورد و تو را تا بدین جا رسانیده،

ص: 32

انکار می کنی؟! اگر در درون خویش نیک اندیشه کنی و حس لطیف تو در خطا نیفتد، هر آینه براهین ربوبیت و آثار صنعت صانع را در وجودت نهفته و نشانه ها و دلایل او- جلّ و علا- را در آفرینش روشن می یابی.

زاده ابو العوجاء [پس از شنیدن آهنگ تند سخنان مفضل] گفت:

«ای مرد! اگر از متکلمانی با تو سخن می گویم. در صورتی که [بر ما چیره شدی و] حق را نزد تو یافتیم، از تو پیروی خواهیم کرد. اما اگر از اینان نیستی هیچ سخن مگوی. اگر از یاران و اصحاب [امام] جعفر صادق (علیه السلام) هستی، بدان که او با ما این گونه سخن نمی گوید و همانند تو با ما مجادله نمی کند. او بیش از آنچه تو از ما شنیدی، از ما شنیده، اما هیچ گاه سخن را با فحش و تعدی آلوده ننموده است. او همواره در سخنان خود شکیبا، باوقار، اندیشه گر و استوار بوده و هیچ زمانی به ستوه می آمد و خلقتش تنگ نمی گشت و بر نمی آشت. ابتدا نیک به سخنان ما گوش فرا می دهد، می کوشد که دلیل ما را بدرستی دریابد، ما نیز همه چیز خود را به میان می آوریم. هنگامی که [سخنان ما تمام می شود و] می پنداریم او را محکوم کردیم [و بر او چیره شدیم]، ناگاه با سخنی کوتاه و اندک [بر ما غالب می آید]، دلیمان را می شکند. عذرمان را می برد و ما را تسلیم دلیل خود می کند، به گونه ای که هیچ پاسخی در جواب به دلایلش نمی یابیم. حال اگر از یاران اوئی تو نیز با ما چون او سخن بگو.

[علت املائی کتاب بر مفضل]

مفضل می گوید: در حالی که از این سخنان، اندوهگین و در این اندیشه بودم که چگونه اسلام و مسلمانان، دچار کفر و انکار این گروه شده اند از مسجد بیرون آمدم. به نزد مولایم (علیه السلام) رفتم. آن حضرت مرا شکسته دل و نگران دید. فرمود: چه شده است؟ من نیز تمام سخنانی را که از آن گروه دهری شنیده بودم و هم سخنان خود را بازگو کردم (1)

ص: 33

1- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 41.

قَالَ الْمُفْضَلُ فَأَنْصَرَفْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَرِحاً مَسْرُوراً وَطَالَتْ عَلَيَّ تِلْكَ اللَّيْلَةُ أَنْتَظِرًا لِمَا وَعَدَنِي بِهِ فَلَمَّا أَصَبَحْتُ غَدَوْتُ فَاسْتَوِذَنْ لِي فَدَخَلْتُ وَ قُمْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَأَمَرَنِي بِالْجُلُوسِ فَجَلَسْتُ ثُمَّ نَهَضَ إِلَيَّ حُجْرَةً كَمَا أَنْ يَخْلُو فِيهَا وَ نَهَضْتُ بِنَهْوِضِهِ فَقَالَ اتَّبِعْنِي فَتَبِعْتُهُ فَدَخَلْتُ وَ دَخَلْتُ خَلْفَهُ فَجَلَسَ وَ جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ يَا مُفْضَلُ كَأَنِّي بِكَ وَ قَدْ طَالَتْ عَلَيْكَ هَذِهِ اللَّيْلَةُ أَنْتَظِرًا لِمَا وَعَدْتُكَ فَقُلْتُ أَجَلُ يَا مُؤَلَّيَّ فَقَالَ يَا مُفْضَلُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَانَ وَ لَا شَيْءَ قَبْلَهُ وَ هُوَ بَاقٍ وَ لَا نِهَآيَةَ لَهُ فَلَهُ الْحَمْدُ عَلَى مَا أَلْهَمَنَا وَ الشُّكْرُ عَلَى مَا مَنَحَنَا فَقَدْ خَصَّنَا مِنَ الْعُلُومِ بِأَعْلَاهَا وَ مِنَ الْمَعَالِي بِأَسْفَلِهَا وَ اصْطَفَانَا عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ بِعِلْمِهِ وَ جَعَلَنَا مُهَيِّمِينَ (1) عَلَيْهِمْ بِحِكْمِهِ فَقُلْتُ يَا مُؤَلَّيَّ أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَكْتُبَ مَا تَشَرَّحُهُ وَ كُنْتُ أَعْدَدْتُ مَعِيَ مَا أَكْتُبُ فِيهِ فَقَالَ لِي أَفْعَلْ يَا مُفْضَلُ

جهل الشكاك بأسباب الخلقه و معانيها

إِنَّ الشُّكَّكَ جَهْلُوا الْأَسْبَابَ وَ الْمَعَانِي فِي الْخَلْقَةِ وَ قَصَرَتْ أَفْهَامُهُمْ عَنْ تَأْمُلِ الصَّوَابِ وَ الْحِكْمَةِ فِيمَا ذَرَأَ (2) الْبَارِي جَلَّ قُدْسُهُ وَ بَرَأَ (3) مِنْ صُنُوفِ خَلْقِهِ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ السَّهْلِ وَ الْوَعْرِ فَخَرَجُوا بِقَصْرِ عُلُومِهِمْ إِلَى الْجُحُودِ وَ بَصْدِ عَفِ بَصَائِرِهِمْ إِلَى التَّكْذِيبِ وَ الْعُنُودِ حَتَّى أَنْكَرُوا خَلْقَ الْأَشْيَاءِ وَ ادَّعَوْا أَنْ تَكُونَهَا بِالْإِهْمَالِ لَا صِنْعَةَ فِيهَا وَ لَا تَقْدِيرَ وَ لَا حِكْمَةَ مِنْ مُدَبِّرٍ وَ لَا صَانِعٍ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُونَ وَ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْتَى يُؤْفِكُونَ* (4)

ص: 34

1- . جمع مهيمن، و هو الأمين و المؤتمن و الشاهد.

2- . ذرأ الله الخلق: خلقهم.

3- . برأه: خلقه من العدم.

4- . أي ينصرفون عن الحق.

فَهُمْ فِي صَدِّ لَيْلِهِمْ وَعَيْبِهِمْ وَتَجْبُرِهِمْ بِمَنْزِلَةِ عُمَيَّانٍ دَخَلُوا دَارًا قَدْ بُنِيَتْ أَتَقْنَ بِنَاءً وَ أَحْسَنَهُ وَ فُرِشَتْ بِأَحْسَنِ الْفُرُشِ وَ أَفْخَرَهُ وَ أَعَدَّ فِيهَا ضُرُوبَ الْأَطْعَمَةِ وَ الْأَشْرِبَةِ وَ الْمَلَابِسِ وَ الْمَارَبِ الَّتِي يُحْتَاجُ إِلَيْهَا وَ لَا يَسْتَتَعْنَى عَنْهَا وَ وُضِعَ كُلُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مَوْضِعَهُ عَلَى صَوَابٍ مِنَ التَّقْدِيرِ وَ حِكْمَةٍ مِنَ التَّدْبِيرِ فَجَعَلُوا يَتَرَدَّدُونَ فِيهَا يَمِينًا وَ شِمَالًا وَ يَطُوفُونَ بِيُوتِهَا إِذْبَارًا وَ إِقْبَالًا مَحْجُوبَةً أَبْصَارُهُمْ عَنْهَا لَا يُبْصِرُونَ بُنْيَةَ الدَّارِ وَ مَا أُعِدَّ فِيهَا وَ رُبَّمَا عَثَرَ بَعْضُهُمْ بِالشَّيْءِ الَّذِي قَدْ وُضِعَ مَوْضِعَهُ وَ أُعِدَّ لِلْحَاجَةِ إِلَيْهِ وَ هُوَ جَاهِلٌ لِلْمَعْنَى فِيهِ وَ لِمَا أُعِدَّ وَ لِمَا ذَا جُعِلَ كَذَلِكَ فَتَدَمَّرَ وَ تَسَّ حَطَّ وَ ذَمَّ الدَّارَ وَ بَانِيَهَا فَهَذِهِ حَالُ هَذَا الصَّنْفِ فِي إِنْكَارِهِمْ مَا أَنْكَرُوا مِنْ أَمْرِ الْخَلْقَةِ وَ ثَبَاتِ الصَّنْعَةِ فَانْتَهَمَ لَمَّا عَزَبَتْ (1) أَذْهَانُهُمْ عَنْ مَعْرِفَةِ الْأَسْبَابِ وَ الْعِلَلِ فِي الْأَشْيَاءِ صَارُوا يَجُولُونَ فِي هَذَا الْعَالَمِ حَيَارَى فَلَا يَفْهَمُونَ مَا هُوَ عَلَيْهِ مِنْ إِتْقَانِ خَلْقَتِهِ وَ حُسْنِ صَنْعَتِهِ وَ صَوَابِ هَيْئَتِهِ وَ رُبَّمَا وَقَفَ بَعْضُهُمْ عَلَى الشَّيْءِ يَجْهَلُ سَبَبَهُ وَ الْإِرْزَبَ (2) فِيهِ فَيَسْرِعُ إِلَى ذَمِّهِ وَ وَصَفِهِ بِالْإِحْاطَةِ وَ الْخَطِّ بِكَالَّذِي أَقْدَمَتْ عَلَيْهِ الْمَنَانِيَّةُ (3) الْكُفْرَةَ وَ جَاهَرَتْ بِهِ الْمُلْحِدَةُ الْمَارِقَةُ الْفَجْرَةَ وَ أَشْبَاهَهُمْ مِنْ أَهْلِ

ص: 35

1- . أي غابت.

2- . الارب:- بالفتح- المهارة او الحاجة.

3- . او المانوية: هم أصحاب الحكيم الفارسي ماني بن فاتك الذي ظهر في أيام سابور « ثاني ملوك الدولة الساسانية» و مذهبه مزيج من المجوسية و النصرانية، و قد تبعه في معتقده خلق كثير، و بقى قسم كبير منهم في الدور العباسي الأول ثم تسربت آراؤه إلى أوروبا و بقية الاقطار الاسيوية و ماني هذا كان راهبا بحران ولد حوالي عام 215 م و قتله بعدئذ بهرام بن هرمز. انظر في ذلك الملل و النحل للشهرستاني ج 2 ص 81 و مروج الذهب ج 1 ص 155، و الفهرست ص 456، و معرب الشاهنامه ج 2 ص 71، و الفرق بين الفرق ص 162 و 207، و الآثار الباقية للبيروني ص 207، و تاريخ الفكر العربي لإسماعيل مظهر ص 39، و حرية الفكر لسلامة موسى ص 55.

الضَّلَالِ الْمُعَلِّينَ أَنْفُسَهُمْ بِالْمُحَالِ (1) فَيَحِقُّ عَلَى مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَتِهِ وَ هِدَاةِ لِدِينِهِ وَ وَقْفَهُ لِتَأْمُلِ التَّدْبِيرِ فِي صَنِيعَةِ الْخَلَائِقِ وَ الْوُفُوفِ عَلَى مَا خُلِقُوا لَهُ مِنْ لَطِيفِ التَّدْبِيرِ وَ صَوَابِ التَّقْدِيرِ بِالذَّلَالَةِ الْقَائِمَةِ الدَّالَّةِ عَلَى صَانِعِهَا أَنْ يُكْثِرَ حَمْدَ اللَّهِ مَوْلَاهُ عَلَى ذَلِكَ وَ يَرْغَبَ إِلَيْهِ فِي الثَّبَاتِ عَلَيْهِ وَ الزِّيَادَةِ مِنْهُ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ يَقُولُ - لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (2)

مجلس اول

امام فرمود: بامدادان به نزد من آی تا حکمت خدای جلّ و علا در آفرینش جهان، درندگان، چهارپایان، پرندگان، حشرات و جانوران دیگر؛ چون: حیوانات، گیاهان، درختان میوه دار و بی میوه و سبزیهای خوردنی و ناخوردنی را چنان برایت بیان کنم که شایستگان از آن عبرت گیرند، مؤمنان با شناخت آن، آرام گردند و ملحدان و انکارکنندگان در آن سرگشته شوند.

مفضّل می گوید: خرسند و شادمان از نزد آن حضرت (علیه السلام) خارج شدم. آن شب به خاطر وعده امام (علیه السلام) و انتظار آن، بر من دیر گذشت.

بامدادان، به نزد مولایم شتافتم، اجازه ورود یافتم. در برابرش [از سر ادب] ایستادم. فرمود: بنشین. آنگاه به اتاقی رفت که در آن خلوت می کرد. من نیز با خاستن او به پا خاستم. فرمود: در پی من بیا. به دنبال آن حضرت رفتم. به اتاق وارد شد و من نیز پشت سر او وارد شدم. امام (علیه السلام) نشست و من هم در برابرش نشستم. فرمود: ای مفضّل! می دانم به خاطر شدت انتظار برای آنچه که وعده ات دادم، دیشب بر توبه درازا کشید.

گفتم: آری این گونه بود، مولایم! فرمود: ای مفضّل! خداوند همیشه بوده است، بی آنکه پیش از او چیزی باشد و همیشه باقی خواهد بود، بی آنکه پایانی

ص: 36

1- . أي الشاغلين انفسهم عن طاعة ربهم بأمور يحكم العقل السليم باستحالتها.

2- . سورة إبراهيم آية 7. توحيد المفضل ص 47.

داشته باشد. او را سپاس که به ما الهام کرد و او را شکر که به ما عطا کرد و برترین و والاترین دانشها و برتريها را بويژه نصيب ما نمود. با علم خود ما را بر جميع آفرينش برگزيد و با حکمت خویش ما را امين و گواه بر آنان قرار داد.

ناآگاهی اهل شك به اسباب و علل آفرينش

اشاره

ای مفضل! دو دلان [شگاکان] اسباب و معانی آفرینش را در نیافتند و آنگاه که اندیشه های آنان از درك صواب و حکمت آفریدگان باری- عز و جل- در ماند با ناچیزی دانش خود، همه چیز را انکار کردند و با ضعف بصیرت خود به تکذیب و عناد پناه بردند. آنان آفرینش اشیا را انکار نمودند و مدعی شدند که هیچ صنعت، تدبیر و تقدیری در آفرینش اشیا نیست و حکمت هیچ مدبر و صانعی در کار خلقت وجود ندارد. بی شك خداوند از آنچه پندارند برتر است. خدای اینان را بکشد. از حقیقت به کدام سوی می گریزند؟ (1) اینان در گمراهی و تیره بختی و سرگردانی به کورانی می مانند که بر سرایی در می آیند در نهایت استحکام و زیبایی، در آنجا بهترین و فاخرترین فرشها گسترانده شده، همه نوع خوردنی، نوشیدنی، پوشیدنی و هر نیاز دیگرشان فراهم آمده. در آنجا هر چیزی از سر حکمت و تقدیر بر جای شایسته خود است. اما این بی بصران از این سوی به آن سوی می روند و همه جای آن سرا را به زیر پا می نهند ولی هیچ چیزی نمی بینند. نه سرای را می بینند و نه آنچه را که در آن مهیاست. بلکه چه بسا [به خاطر ناینایی] گاه پای یکی از آنان بلغزد و چیزی را که به آن نیازمندند و در جای مناسب قرار داده شده و او از حکمت وجود آن آگاه نیست از میان ببرد و او نیز به خشم و غضب آید و سرای و صاحب آن را نکوهش کند.

حال این گروه که حکمت و تدبیر را در کار آفرینش انکار می کنند همین گونه است.

ص: 37

از آنجا که اندیشه های اینان از درك اسباب و علل آفرینش اشیا ناکام ماند، در این جهان چنان سرگشته شدند که اتقان، استواری، حسن تدبیر، شکل دهی و هیأت آفرینی نیکوی آن را [به دست يك حكيم و آفریننده] در نیافتند چه بسا کسی از این گروه به خاطر عدم آگاهی به سبب و حکمت آفرینش يك چیز، به نکوهش و انکار و لغزش آن پردازد. مانند کار گمراهانی چون «مانی» و اصحاب کافر او و ملحدان فاجر و فاسق و خارج از دین. کسانی که با سخنان محال و دروغین، خود را سرگرم کردند. [و از اطاعت پروردگارشان سرباز زدند].

بنا بر این، بر کسی که خداوند جلّ و علا، نعمت شناخت و هدایت و بیش به او داده و موفقش نموده که در کار آفرینش ژرف بیندیشد و با برهان قاطع بر وجود صانع هستی، لطف تدبیر و حسن تعبیر را دریابد، لازم است که پیوسته مولای خود را به خاطر این نعمت عظیم سپاس گوید و از او بخواهد که در این طریق، ثابت قدم ماند و نعمتش فزونی یابد. خداوند جلّ و علا، فرموده است: «گر سپاس گوید، نعمتتان را بیفزاییم و گر کفر ورزیدید بی شك عذابم سخت است.» (1) و (2)

ص: 38

1- . سوره ابراهیم ، آیه 7 .

2- . شگفتی های آفرینش (ترجمه توحید مفضل) ، ص 45.

يَا مُفَضَّلُ أَوَّلُ الْعِبَرِ وَالِدَّلَالَةِ عَلَى الْبَارِي جَلَّ قُدْسُهُ تَهْيِئَةُ هَذَا الْعَالَمِ وَ تَأْلِيفُ أَجْزَائِهِ وَ نَظْمُهَا (1) عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ فَإِنَّكَ إِذَا تَأَمَّلْتَ الْعَالَمَ بِفِكْرِكَ وَ خَيْرْتَهُ بِعَقْلِكَ وَ جَدَدْتَهُ كَالْبَيْتِ الْمُنْبِيِّ الْمَعَدِّ فِيهِ جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ عِبَادُهُ فَالَسَّمَاءُ مَرْفُوعَةٌ كَالسَّقْفِ وَ الْأَرْضُ مَمْدُودَةٌ كَالْبِسَاطِ وَ النَّجْمُ مُضِيئَةٌ (2) كَالْمَصَابِيحِ وَ الْجَوَاهِرُ مَخْزُونَةٌ كَالذَّخَائِرِ وَ كُلُّ شَيْءٍ فِيهَا لِشَأْنِهِ مُعَدٌّ وَ الْإِنْسَانُ كَالْمَلِكِ ذَلِكَ الْبَيْتِ وَ الْمَخْوَلِ (3) جَمِيعُ مَا فِيهِ وَ ضَرْبُ النَّبَاتِ مُهَيَّأَةٌ لِمَارِيهِ وَ صُنُوفُ الْحَيَوَانَ مَصْرُوفَةٌ فِي مَصَالِحِهِ وَ مَنَافِعِهِ فَفِي هَذَا دَلَالَةٌ وَاضِحَةٌ عَلَى أَنَّ الْعَالَمَ مَخْلُوقٌ بِتَقْدِيرِ وَ حِكْمَةٍ وَ نِظَامٍ وَ مَلَائِمَةٍ وَ أَنَّ الْخَالِقَ لَهُ وَاحِدٌ وَ هُوَ الَّذِي أَلْفَهُ وَ نَظَّمَهُ بَعْضًا إِلَى بَعْضٍ جَلَّ قُدْسُهُ وَ تَعَالَى جَدُّهُ وَ كَرَّمَ وَجْهَهُ وَ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الْجَاحِدُونَ وَ جَلَّ وَ عَظَّمَ عَمَّا يَنْتَحِلُهُ الْمُجْحِدُونَ (4)

[إهيات جهان و شكل گيری آن]

ای مفضل! نخستین عبرت و دلیل بر خالق جل و علا، همین هیات دهی، گردآوری اجزا و نظم آفرینی در کار این عالم است؛ از این رو اگر با اندیشه و خرد در کار عالم، نیک و عمیق تأمل کنی، هر آینه آن را چون خانه و سرایی می یابی که تمام نیازهای بندگان خدا در آن آماده و گرد آمده است. آسمان، همانند سقف، بلند گردانیده شده، زمین بسان فرش، گسترانیده شده،

ص: 39

1- . الضمير راجع إلى الاجزاء.

2- . في نسخة منضودة اي جعل بعضها فوق بعض فهي منضودة.

3- . من التخويل و هو الاعطاء و التملك.

4- . توحيد المفضل، ص 47.

ستارگان چون چراغ‌هایی چیده شده و گورها همانند ذخیره‌هایی در آن نهفته شده و همه چیز در جای شایسته خود چیده شده است. آدمی نیز چون کسی است که این خانه را به او داده اند و همه چیز آن را در اختیارش نهاده اند. همه نوع گیاه و حیوان برای رفع نیاز و صرف در مصالح او در آن مهیاست. اینها همه، دلیل آن است که جهان هستی با اندازه‌گیری دقیق و حکیمانه و نظم و تناسب و هماهنگی آفریده شده. آفریننده آن یکی و او همان شکل ده، نظم آفرین و هماهنگ کننده اجزای آن است. برآستی که او در قدسش جلیل و در کارش بلند مرتبه و وجهش کریم است. خدایی جز او نیست و از آنچه منکران می‌پندارند منزّه و از آنچه ملحدان به او نسبت می‌دهند برتر و جلیلت‌تر است. (1)

برهان نظم

اشاره

انسان‌های خداپرست برای اثبات وجود آفریدگار جهان، دلایل فراوانی را آورده‌اند و روشن‌ترین و قانع‌کننده‌ترین دلیل آنها برهان نظم می‌باشد. چرا که برهان نظم، عقل و وجدان را قانع و راضی می‌سازد. به همین دلیل، این برهان، همیشه مورد توجه دانشمندان و فلاسفه الهی قرار گرفته است.

محورهای اساسی برهان نظم

اشاره

برهان نظم بر دو محور عمده قرار گرفته است:

1. در سرتاسر جهان، آثار و نشانه‌های نظم، حساب، قانون و هدف به چشم می‌خورد.

2. هر دستگاه و مجموعه‌ای که در آن، آثار نظم، حساب، قانون و هدف باشد، نشان‌دهنده آن است که سازنده آن از علم و عقل برخوردار بوده است.

اینک به توضیح دو محور فوق توجه فرمایید:

ص: 40

1- . شگفتی‌های آفرینش ، ترجمه توحید مفضل، ص 46.

در تمام نقاط این دنیای وسیع، دستگاه‌ها و سازمان‌های منظم و مرتبی به چشم می‌خورد در حالی که برنامه، حساب و قانون، حتی بر کوچک‌ترین اجزای آنها حکومت می‌کند. موجودات گوناگون جهان، مانند لشکری بزرگ که به گروه‌های مختلفی تقسیم شده‌اند، با صف‌های منظم و هماهنگی شگرف و عجیبی، زیر نظر فرمانده‌ای واحد، به سمت هدف مشخصی، حرکت می‌کنند.

به عبارت دیگر جهان آفرینش، آشفته و مشوش نیست بلکه می‌بایست موجودات و حوادث در مسیر مشخصی حرکت کنند تا سرانجام به هدف نهایی که دست تقدیر برای آنها رقم زده برسد.

به عبارت سوم يك نوع ارتباط و هماهنگی خاصی در بین تمام اجزا و موجودات عالم هستی دیده می‌شود که با اولین نگاه متوجه آن می‌شویم. برای روشنتر شدن این حقیقت به نکات زیر توجه فرمایید:

1. همواره باید در این جهان مجموعه‌ای از علّت و معلول (قوانین و شرایط خاص) دست به دست هم دهند تا موجود زنده‌ای پدید آمده و بقا یابد و تا آخرین لحظه زندگی از پرتو هدایت آن قوانین بهره‌مند گردد. به عنوان مثال برای آنکه دانه‌ای سر از خاک در آورد و به صورت درخت سرسبزی در آید و سرانجام میوه دهد، بایستی آب، هوا، زمین و حرارت مناسب و مشخصی داشته باشد و همچنین می‌بایست مسائلی از قبیل: تنفس، تغذیه، تولید مثل و تمام فعالیت‌های حیاتی آن، مطابق با شرایط و قوانین خاصی انجام پذیرد و سرانجام می‌بایست از انتهای ریشه‌ها تا سرشاخه‌ها، زیر نظر يك سلسله قوانین منظم تکوینی و طبیعی اداره شود تا به کمال برسد. بدین ترتیب روشن و واضح است که عدم یکی از شرایط موجود، آن را به نابودی و تباهی می‌کشاند. از این جریان به خوبی متوجه می‌شویم که موجودات در هر نوع شرایطی، امکان رشد ندارند.

2. هر موجودی دارای اثر و خاصیتی مخصوص به خود می باشد و وجود هر موجود، مشروط به این است که آن اثر و خاصیت، وجود داشته باشد. به عنوان

مثال اثر و خاصیت آتش، سوزاندن و سم، کشتن است. سوزاندن و کشتن آتش و سم در شرایط مناسب از لوازم این اشیا است، مگر اینکه قدرتی مافوق قوانین طبیعی در اثر و خاصیت آنها دخل و تصرف کند و آنها را کم اثر و یا بی اثر سازد. بدین ترتیب، ثبات اثر و خاصیت مخصوص موجودات، یکی دیگر از نشانه های نظم جهان به شمار می رود.

3. موجوداتی که در راهی معین و به سوی هدفی مشخص در حرکت اند، تمام اعضا و جوارح وجودی آنان در این هدف مشترك با همدیگر همکاری و هماهنگی دارند. به عنوان مثال یکی از موجودات این جهان، بدن انسان است. اگر خراشی در دست ایجاد شود، سربازان بدن هجوم آورده و برای جلوگیری از ورود عفونت و میکروب در محل زخم تجمع می کنند.

عمل دستگاه گوارش، فعالیت های معده برای هضم غذا، ترشحات غده های هفت میلیونی معده به منظور آسان شدن هضم، باز و بسته شدن دریچه معده، تصفیه و توزیع خون به وسیله قلب به تمام سلول های بدن و ... از دیگر نمونه های هماهنگی اعضای بدن در راه رسیدن به يك هدف عالی و مشترك است.

4. علاوه بر هماهنگی خصوصی در میان اعضا و جوارح يك موجود، در بین تمامی موجودات عالم، نوعی اتحاد و هماهنگی عمومی، برقرار می باشد. گویی همه آنان با هم متحد شده و در مسیر مشخصی، هدف واحد و معینی را تعقیب می کنند. در حالی که کار هر کدام از آن موجودات، لازم و ملزوم یکدیگر است و در واقع یکی، مکمل فعالیت دیگری است. به عنوان مثال برای رشد يك گیاه می بایست ابر و باد و مه و خورشید و فلک دست به کار شوند؛ خورشید بتابد، آب دریا بخار شود، باد آن را به هر طرف ببرد. برف و باران به گونه ای جالب، زیبا، طرب انگیز و فرح بخش، فرو بارند و گیاهان را با نشاط و

طرب انگیز سازند. از سوی دیگر، زمین به وظیفه خود (تأمین مواد غذایی) عمل نماید تا در نهایت، گیاه رشد کند و برای مدتی به زندگی ادامه دهد.

شعاع این همکاری ها به اندازه ای گسترده است که حتی کرات مختلف منظومه شمسی و فراتر از آن را هم در بر می گیرد و تنها منحصر به يك گوشه از این عالم خلقت نمی باشد.

محور دوم:

نمی توان باور داشت که دقت و نظم چنین سازمانی، نتیجه اتفاق و تصادف باشد. یعنی، تعدادی عوامل بدون درک و شعور، آن را به وجود آورده باشند.

از این دو مقدمه (نظم عالم و ممکن نبودن آن نظم بدون فاعل عاقل حکیم) می توان چنین نتیجه گرفت که جهان دارای آفریدگاری دانا و تواناست و این آفریدگار دانا و توانا، سازمان عظیمی را طبق نقشه و هدف خاصی ایجاد کرده و رهبری و هدایت می کند.

حال که اساس این استدلال به طور اختصار روشن شد، به توضیح کامل هر يك از آن دو مقدمه می پردازیم و چون مطالب مقدمه دوم ساده تر و از طرفی در هنگام مطالعه از مقدمه اول جلوتر و به حضور ذهن نزدیک تر است (1)، ابتدا به اثبات مقدمه دوم و سپس به بحث پیرامون مقدمه اول می پردازیم.

چگونه نظم می تواند نشانه عقل و فکر باشد؟

از دوراه می توان به این حقیقت رسید که نظم همواره حکایت از يك مبدأ عاقل و متفکر می کند. این دوراه عبارتند از:

ص: 43

1- . به خلاف آنچه که در منطق رایج است، زیرا که در منطق، در ترتیب صنایع، «صغری» مقدم بر «کبری» است!

1. همه می دانیم که باید برای ساختن يك خانه معمولی از مصالح خاصی (سنگ، چوب، آهن و ...)، باکمیت (مقدار متناسب مصالح) و کیفیت خاصی (مثل اینکه آهن به صورت بُراده نباشد) استفاده شود.

بنابراین باید برای رسیدن به مقصود، از میان تمام مصالح و مواد گوناگون موجود، مواد مورد نظر را انتخاب نماییم. همچنین باید به مقدار و اندازه آن نیز توجه داشته باشیم که کم و زیاد نشود و نیز کیفیت و چگونگی هر يك از مصالح را از میان تمام کیفیات موجود، انتخاب کنیم و گر نه هرگز به هدف خود نخواهیم رسید.

وقتی از این سه مرحله که گذشتیم، صحبت از طرز ترکیب این مصالح مختلف پیش می آید که چگونه آنها را به صورت خاص و به هم پیوسته ترکیب کنیم، تا ساختمان مورد نظر به دست آید؟

بدیهی است که هر يك از این مراحل چهارگانه (انتخاب نوع مصالح، کمیت لازم، کیفیت مورد نظر و طرز ترکیب آنها با یکدیگر) نیازمند به يك مبدأ عقل و شعور است که آن را انجام دهد و بدون آن هیچ يك از این مراحل، عملی نیست.

تصادف کور و کر نمی تواند مصالح لازم و کیفیت و کمیت آن را انتخاب کرده و به گونه ای خاص با هم ترکیب کند. این گونه است که ما با مشاهده يك ساختمان به سرعت متوجه مبدأ عقل و شعوری می شویم که در ساختن آن به کار رفته است.

2. راه دوم، حساب احتمالات است. (1)

فرض کنید کتابی علمی که مطالب آن طبق شماره صفحه مرتب شده و دارای 100 برگ می باشد، در اختیار دارید. اوراق آن را درهم ریخته و پس و

ص: 44

1- «حساب احتمالات» در سال 1654 توسط بلز پاسکال (علیهما السلام) lais Pas (علیهما السلام) دانشمند معروف فرانسوی به وجود آمد و امروز در بسیاری از رشته های علوم، به خصوص فیزیک از آن استفاده می شود.

پیش سازید، به طوری که شماره ها و مطالب به صورت نامنظم قرار گیرند. اکنون کتاب را به دست شخص بی سواد و یا نابینایی بدهید و خواهش کنید که آن را به صورت اول باز گرداند. به منظور برداشتن برگه اول، یک برگه بر می دارد، ناگفته پیداست که احتمال رسیدن او به این مقصود، یک احتمال از صد احتمال است. این برگه را هر چه که هست، کنار می گذارد؛ برگه دیگری را به احتمال برگه دوم بر می دارد، احتمال درست از آب در آمدن آن، یک احتمال در نودونه احتمال است. بنابراین موفقیت او در قرار گرفتن برگه های شماره 1 و 2 در پشت سر هم، حدود یک احتمال در مقابل ده هزار احتمال است.

$$1100 * 1100 / 110,000$$

میان این ده هزار احتمال، تنها یک احتمال وجود دارد که در دفعه اول، برگه اول و در دفعه دوم، برگه دوم را بتواند بردارد.

همچنین اگر برگه دیگری را به منظور برگه سوم بردارد، احتمال موفقیت آن، یک احتمال در نودوهشت احتمال است. یعنی احتمال منظم شدن برگه اول و دوم و سوم، حدود یک احتمال در مقابل یک میلیون احتمال است.

$$1100 * 1100 * 1100 / 11,000,000$$

بنابراین احتمال موفقیت این شخص نابینا یا بی سواد در جمع آوری این کتاب و مرتب کردن آن، یک احتمال از عدد یک با بیش از 150 صفر در مقابل آن است. به عبارت دیگر، احتمال موفقیت این شخص نابینا یا بی سواد از روی تصادف، مساوی با صفر است.

چند مثال دیگر:

1. فرض کنید شعری در کمال فصاحت و بلاغت و دارای مضمونی اخلاقی و بسیار موزون، و خوش قافیه بر روی کاغذی نوشته شده است. آیا کسی، احتمال می دهد که بچه خردسالی به قصد بازی، قلمی در دست گرفته و از روی اتفاق، این شعر زیبا را به وجود آورده باشد؟!

ص: 45

2. فرض کنید تابلوی نقاشی بسیار زیبایی که مربوط به دو هزار سال پیش بوده در یکی از حفاری ها به دست آمده است. آیا می توان احتمال داد که این تابلوی هنرمندانه بر اثر چرخش ناهماهنگ دست کسی که هیچ گونه اطلاعی از اصول نقاشی نداشته، به وجود آمده است؟!

3. بدن انسانی را در نظر بگیرید. فرض کنید این بدن دارای صد جزء است که با صد کیفیت، تشکیل یافته است. هر کدام از این اجزا با يك حساب دقیق، تنظیم شده و هر کدام به طور منظم، کار خود را انجام می دهند. آیا اکنون احتمال به وجود آمدن این بدن با این کیفیت از روی تصادف و اتفاق، بر طبق حساب احتمالات، با صفر، مساوی نیست؟! و آیا می توان این موجود منظم و هزاران موجود دیگر را که در سازمان خلقت به چشم می خورند، به علل بدون شعور و اراده نسبت داد؟!

اساساً موضوع حکایت نظم، از وجود يك مبدأ عاقل، به اندازه ای روشن است که بعضی آن را از بدیهیات شمرده اند تا آنجا که فرید وجدی دانشمند معروف مصری آن را از فطریات، می داند.

از مباحث بالا چهار نتیجه گرفته می شود که چهار اصل مادی گرایان را که اساس اعتقادات آنها را تشکیل می دهد متزلزل می سازد:

1. نیروی مقتدر و دانا در ماورای جهان ماده وجود دارد که سازمان هستی را بنا کرده و اداره می کند.

2. همه حوادث و موجودات را نمی توان به علل طبیعی تفسیر کرد.

3. در ساختمان جهان، نقشه صحیح به کار رفته است، بنابراین علت اولیه دارای هدف است.

4. این دستگاه شگفت انگیز با آن همه ریزه کاری های دقیق از روی تصادف به وجود نیامده و احتمال تصادفی بودن آن مساوی با صفر است.

برای پی بردن به چگونگی نظم جهان طبیعت، تنها راهی که به نظر می‌رسد، همان مطالعه و تفکر در موجودات مختلف عالم است. البته ناگفته پیداست که برای این منظور، نمی‌توان با نظر سطحی و بدون تفکر، به موجودات عالم نگریست؛ بلکه باید برای درک و فهم هر گوشه‌ای از جهان خلقت، تجربه‌ها، ابزارهای علمی، فکرها و عمرها مصرف شود. بنابراین ما تنها با حواس ظاهر، نمی‌توانیم به مطالعه ظواهر این عالم، اکتفا کرده و با ادراکات و حواس محدود خود، نظم عالم را دریابیم و به اسرار خلقت، آگاه گردیم.

خوشبختانه پیش از ما دانشمندانی عمر خود را در این راه صرف کرده‌اند.

میلیون‌ها دانشمند در طیّ صدها سال، هر کدام در گوشه‌ای از جهان، مشغول مطالعه و دقت بوده‌اند و فرآورده‌های فکری و نتیجه‌های علمی خود را تحویل جامعه بشریت داده‌اند و در نتیجه اسرار پاره‌ای از موجودات عالم برای بشر معلوم گردیده است.

البته مسلم است که مقصود همه آنها از این همه رنج و مشقت، رسیدن به هدف ما نبوده و همه آنها از نقطه نظر توحید و خداپرستی به موجودات عالم نگاه نمی‌کردند، بلکه اگر خوشبین باشیم باید بگوییم که مقصود آنها از این همه تفکر و کوشش، تنها پیشرفت علم بوده و بس! ولی در هر حال ما از زیر ذره بین خداپرستی، فرآورده‌های علمی آنها را مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهیم. به راستی نهایت بی‌انصافی است که اگر از این میراث‌های علمی، نتایج توحیدی‌نگیریم و از دانشمندان تقدیر و سپاسگزاری ننماییم.

چرا باید درباره نظم عالم فکر کرد؟

می‌توانیم پاسخ این سؤال را در دو قسمت خلاصه کنیم:

1. بدیهی است هر چه معلومات بشر زیادتر شود، معرفت او نسبت به خالق جهان، زیادتر خواهد گردید و هر اندازه به اسرار و رموز جهان خلقت، آشناتر

گردد، ایمان او نسبت به پدید آورنده آن، راسخ تر و محکم تر می گردد و از همین جاست که زمینه مناسبی برای این سؤال پیش می آید که آیا دانشمندان علم نجوم در گذشته که جهان را بسیار کوچک و محدود و آن را در کره ای به نام فلك الافلاك گنجانیده بودند و فاصله زمین را تا سطح مقعر (فرو رفته) آن با محاسبات ریاضی تعیین کرده بودند، معرفتشان نسبت به مبدأ این جهان بیشتر بوده یا دانشمندان امروز که با وسایل و تجهیزات بسیار پیشرفته، جهان را مطالعه می کنند؟! آیا بطلمیوس دانشمند قرن دوم میلادی که قائل بود ستارگان مانند میخ بر صفحه آسمان کوبیده شده اند! بهتر می توانست به عظمت پروردگار پی ببرد یا نیوتن (1) دانشمند فلك شناس قرن اخیر که می گوید: «کواکب دارای مدار و فاصله معینی هستند که اگر هر کدام از آنها از مدار خود خارج شوند، جهان هستی از هم می پاشد!».

به طور کامل روشن است آن که جهان را عظیم و به همان نسبت، منظم و دقیق می داند، ایمانش بیشتر است از آن که جهان را در قالبی کوچک ریخته و به همان نسبت محدود، به نظم و ترتیب عالم پی برده است.

بنابراین یکی از فواید تفکر در نظم جهان، آشنایی هر چه بیشتر با عظمت و قدرت پدیدآورنده آن است که ایمان انسان را قوی تر و راسخ تر می گرداند.

ص: 48

1- . اسحاق نیوتن Isaac Newton دانشمند معروف فلك شناس انگلیسی، درست يك سال بعد از وفات گالیله یعنی 4 ژانویه 1643 در وولس تورپ Wools Thorpe واقع در ناحیه لینکولن شایر Lin col Shire متولد شد و در سال 1727 وفات یافت. او مانند گالیله، تفکر فوق العاده ای نسبت به رژیم استبداد داشت. از سال 1684 تا 1686 به نوشتن کتاب «اصول ریاضی فلسفه طبیعی» مشغول شد که در سال 1687 چاپ و منتشر گشت. «تانری» درباره این کتاب این گونه اظهار نظر می کند: «هرگز کتابی درباره علوم مثبت دیده نشده است که دارای چنین اهمیتی باشد و مشکل به نظر می رسد که کتاب دیگری با همین حجم، بتواند شامل این همه حقایق جدید و دارای همین ارزش باشد».

2. مطالعه در نظم عالم، حسّ شکرگزاری را در بشر تحریک می کند. بشر خود را جهانی کوچک و منظم در مقابل جهانی بزرگ و منظم می بیند. او اگر بداند که قلب و یا سایر اعضای او چگونه با نظم خاصی به انجام وظیفه مشغول هستند و از طرفی بفهمد که تمام موجودات عالم، مانند خود او دارای نظم و حسابند و همه در ادامه بقا و زندگی او تأثیر دارند؛ که اگر به فرض محال گوشه ای از عالم، از حساب و برنامه خود خارج شود، زندگی برای او محال خواهد بود، فطرتاً حسّ شکرگزاری او نسبت به خالق بزرگی که این جهان عظیم را بر پا کرده، تحریک شده و با عشق و محبت در مقابل او خضوع می کند. اما آن که جهان را با نظر سطحی بنگرد، به همان اندازه، خضوع و شکرگزاری او از خالق جهان، سطحی خواهد بود!

اکنون نمونه هایی از صفحات خیره کننده و منظم عالم را ورق می زنیم.

اندکی به این آسمان نیلگون خیره شوید! خورشید می درخشد، ماه نور می دهد، ستارگان به صورت زیبایی چشمک می زنند، طلوع و غروب خورشید و ماه، رفت و آمد منظم شب و روز، به وجود آمدن چهار فصل، کسوف و خسوف و ... سبب شد که فکر بشر از اولین روز به سوی جهان بالا متوجه گردد و این موضوع از ابتدایی ترین موضوعاتی است که فکر او را به سوی خود جلب کرده است.

پس این آسمان زیبا و نیلگونی را که می بینید، همان آسمانی است که همیشه فکر کنجکاو بشر، برای فهمیدن اسرار آن می اندیشیده، اما همیشه عظمت آن در نظر او به اندازه رشد فکری وی بوده است.

دانشمندان فلک شناس قدیم بر پایه معلومات و توانایی فکری خویش اوضاع آسمان را تشریح و نظریه هایی نسبت به آن می دادند. سالها گذشت تا علمای فلکی و نجومی وارد میدان شدند و هر کدام با مطالعات عمیق خود، مجهولاتی را کشف کرده و گره های بی شمار آن باز نمودند، پرده های جهل را کنار زده، معلومات تازه ای از آسمان برای بشر به ارمغان آوردند.

بشر تا حدود قرن 16 میلادی، تنها با نیروی ضعیف و ناتوان چشم، اوضاع

دانشمند ایتالیایی، تغییر پیدا کرد، زیرا او اولین کسی بود که با چشم مسلح به آسمان خیره شد.

ص: 50

1- . «گالیلو گالیله» Gallilo Galile در سال 1546 در «پیز» متولد شد. تا 19 سالگی تمام اوقات خود را به مطالعات عمیق در ادبیات یونان و لاتین گذرانید تا روزی که در یکی از مراسم مذهبی کلیسا شرکت کرد و مشاهده چهل چراغی که در بالای سرش نوسان می کرد، توجه او را به خود جلب نمود. این موضوع، بسیار ساده و عادی بود ولی متفکرین بزرگ، این ویژگی را دارند که هیچ مطلبی را ساده و بیهوده نمی انگارند و از مسایل ساده و پیش پا افتاده، درس های بزرگ می گیرند. چه بسیارند اشخاصی که حس کرده اند بدنشان در آب سبک می شود یا سببی از درخت سقوط می کند یا چهل چراغی در بالای سرشان به جنبش درمی آید؛ اما فقط «ارشمیدس» پیدا می شود که از آن، اصول فشار و تعادل مایعات را نتیجه می گیرد و تنها «نیوتن» می تواند قانون جاذبه عمومی را کشف کند و فقط «گالیله» است که قانون سقوط اجسام را از روی آن به دست می آورد ... اولین اختراع گالیله، دوربینی بود که او را به سوی آسمان متوجه کرد و نظریاتی درباره سیارات اظهار نمود. گالیله به وسیله دوربین اختراعی خود مشاهده کرد که ماه برخلاف ارسطو که آن را کره ای صاف و صیقلی می دانست، پوشیده از کوه ها و درّه هایی است که نور خورشید، برجستگی های آن را مشخص تر کرده است. گالیله، ستارگان نامرئی بسیاری کشف کرد که تا آن زمان، شناخته نشده بودند؛ به خصوص لکه متحدالشکل کهکشان که تبدیل به گرد و غباری از ستارگان می گردید و نیز چهار قمر کوچک را دید که به دور سیاره مشتری در حال حرکت می باشند و سرانجام لکه های خورشید را با چشم مشاهده کرد. گالیله در سال 1610 این نتایج را در جزوه ای به نام «قاصد آسمان» n(قدس سره) nti(قدس سره) ssidere(قدس سره) s انتشار داد و همین طور که عده ای او را مورد تحسین و تمجید قرار دادند، جمعی هم به او اعتراض کردند. از او می پرسیدند چرا تعداد سیارات را هفت عدد نمی داند؟ و حال آنکه تعداد فلزات هفت است و شمعدان معبد نیز هفت شاخه دارد و در سر انسان هفت سوراخ موجود است! آیا باور کردنی است که ستارگانی وجود دارد که بطلمیوس آنها را نمی شناخته است؟ اما جواب همه این سؤالات آن بود که خودتان از پشت دوربین نگاه کنید تا پی به اشتباه خود ببرید. سرانجام در سال 1632 بین گالیله و ارباب کلیسا، برخوردی روی داد و او در محکمه تفتیش عقاید، محکوم و زندانی گردید و چون دیگر نمی توانست به مطالعه آسمان پردازد، به سراغ اولین تجسسات خود در مکانیک رفت و در سن 70 سالگی، علم «دینامیک» را به وجود آورد که درباره بررسی کش ها و واکنش های اجسام متحرک و چگونگی تأثیر نیروها می باشد. از این به بعد مخالفین فرصت مباحثه نداشتند و از طرفی کم کم، محیط صلح و آرامش بیشتری در اطراف دانشمند پیر ایجاد می شد. سرانجام گالیله در حالی که قوه بینایی خود را از دست داده بود و دنیا با چشم احترام به او می نگریست، در 8 ژانویه 1642 چشم از جهان فرو بست و به حیات پرافتخار خود پایان داد.

بعد از گالیله، دوربین های قوی و تلسکوپ های بزرگ، اختراع شد و در نتیجه معرفت و دانش بشر به عوالم آسمانی به سرعت پیش رفت و به صورت کامل تری درآمد. در ضمن نباید از نظر دور داشت که محاسبات ریاضی در حلّ قسمتی از اسرار عالم بالا، نقش مهمی را بازی کرد. باید گفت: تکمیل ابزار فلکی و محاسبات ریاضی، دو عامل پیشرفت علم نجوم و شناختن اوضاع جوّی محسوب می گردد.

حال اندکی به این آسمان نیلگون خیره شوید تا گوشه ای از عظمت آن را برای شما تشریح کنیم. آنگاه تصدیق خواهید کرد که اگر فرمول های ریاضی و اعداد و محاسبات نبود، تصوّر آن برای افکار محدود ما چقدر مشکل بود؟

راستی شگفت آور است! زمانی که خود را در مقابل این عظمت عجیب ملاحظه می کنیم.

پاسکال (1)

دانشمند معروف قرن 17 میلادی فرانسه، بارها می گفت: «بشر در

ص: 51

1- . بلز پاسکال، نویسنده، مهندس، فیزیکدان و فیلسوف قرن 17 میلادی فرانسه در 19 ژوئن 1623 در «کلرمون فران» متولد شد. به اندازه ای با استعداد و خوش فکر بود که در سنّ 12 سالگی بدون گرفتن کمک از کتاب، سخت ترین مسایل هندسه اقلیدس را حل کرد و در 16 سالگی کتابی درباره مقاطع مخروطی نوشت که موجب تعجب «دکارت» فیلسوف شهیر فرانسه گشت و هنوز یکی از قضایای آن به نام او مشهور است. در 18 سالگی یعنی در سال 1641 برای اینکه زحمت پدرش را که به سه ممتّ دارایی شهر «روان» معین شده بود، تخفیف دهد، اولین ماشین حساب را اختراع کرد که هنوز در «کنسرواتوار» صنایع و مشاغل محفوظ است. وی در سال 1654 یعنی در سنّ 31 سالگی «حساب احتمالات» را به وجود آورد. پاسکال روزی هنگام عبور از روی يك پل، اسب های درشکه اش به طرف راه خطرناکی تاخت کردند و چیزی نمانده بود که به درّه خطرناکی واژگون شود ... پاسکال نجات یافت و این حادثه چنان تأثیر عمیقی در روح او بخشید که ناگهان او را از مسیر خود برگرداند و به طور کلی از دنیا روی گردان شد. سپس معتکف دیر «پرروایل» شده و به خدا پناه برد تا اینکه در سال 1662 وفات کرد. نویسندگان متحیرند که آیا او را دوست فلسفه بشمارند یا دشمن آن و نمی دانند که نام پاسکال را در تاریخ دانشمندان طبیعی و فلسفه ضبط کنند و یا در تاریخ زهاد و موحّدین! پی یرروسو در تاریخ علوم، پاسکال را «ریاضی دان عارف» لقب داده است. (پی یرروسو؛ تاریخ علوم، ص 214، لغت لاروس).

طبیعت چیست؟ عدمی در مقابل بی نهایت! ... بی نهایی در مقابل عدم! ... مرکزی است در میان عدم و وجود».

این سخن مربوط به 420 سال پیش است، اما حالا که عظمت علوم و عوالم بیشتر آشکار گردیده چه باید گفت؟! (1)

ص: 52

1- . آفریدگار جهان، ص 61.

خلق الإنسان و تدبير الجنين في الرحم

نَبْدَأُ يَا مَعْصُومُ بِذِكْرِ خَلْقِ الْإِنْسَانِ فَاعْتَبِرْ بِهِ فَأَوَّلُ ذَلِكَ مَا يُدَبَّرُ بِهِ الْجَنِينَ فِي الرَّحِمِ وَهُوَ مَحْجُوبٌ فِي ظُلْمَاتٍ ثَلَاثٍ ظُلْمَةِ الْبَطْنِ وَظُلْمَةِ الرَّحِمِ وَظُلْمَةِ الْمَشِيمَةِ (1)

حَيْثُ لَا حِيلَةَ عِنْدَهُ فِي طَلَبِ غِذَاءٍ وَلَا دَفْعِ أَدَى وَلَا اسْتِجْلَابِ مَنْفَعَةٍ وَلَا دَفْعِ مَضَرَّةٍ فَإِنَّهُ يَجْرِي إِلَيْهِ مِنْ دَمِ الْحَيْضِ مَا يُغْذُوهُ الْمَاءُ وَالنَّبَاتُ فَلَا يَزَالُ ذَلِكَ غِذَاؤَهُ (2)

[آفرینش آدمی و تدبیر جنین در رحم]

ای مفضل! سخن خود را با بیان آفرینش انسان آغاز می کنیم، تونیز بکوش که از آن پند گیری.

اول اینکه: تدبیر چنان شد که جنین، در رحم در پس سه ظلمت، پوشیده ماند: شکم، رحم و بیچه دان، جایی که توان چاره اندیشی برای اخذ غذا و دفع ناروا را ندارد. نه صلاح خویش می داند و نه ضرر خویش می راند.

خون حیض برای او غذاست، چون آب برای گیاه. پیوسته غذایش چنین است. (3)

ص: 53

1- . المشيمة: غشاء ولد الإنسان يخرج معه عند الولادة، جمعه مشيم و مشايم.

2- . توحيد المفضل، ص48.

3- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحيد مفضل، ص47.

سالیان دراز دگرگونی های جنین در شکم مادر از نظر دانشمندان پنهان بود؛ تا اینکه سر پنجه علم پرده از روی این جهان اسرارآمیز برداشت، و نشان داد که يك نطفه هنگامی که در قرارگاه رحم واقع می شود و سیر تکاملی خود را شروع می کند، چه مراحل مختلف و گوناگونی را طی می نماید تا به صورت يك انسان کامل درآید؛ و عجیب اینکه قرآن مجید در آیات مختلف، در آن عصر و زمان که خبری از این اکتشافات نبود روی مسأله تطورات جنین بارها تکیه کرده، گاه برای اثبات توحید و گاه برای اثبات معاد.

گرچه علم جنین شناسی هنوز مراحل طفولیت خود را طی می کند، و اطلاعات ما از این عالم اسرارآمیز هنوز بسیار ناچیز است؛ ولی همین مقدار که دانش بشری پرده از روی آن برداشته، دنیائی از عجائب و شگفتی ها را در برابر چشمان دانشمندان مجسم ساخته است.

با این اشاره اکنون با هم به آیات زیر گوش جان فرا می دهیم.

1- وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ - ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ - ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (1)

2- أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْنَى - ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (2)

3- أَوَلَمْ يَرَى الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (3)

ص: 54

1- .. سوره مؤنون، آیات 12-14.

2- . سوره قیامت، آیات 37-39.

3- . سوره یس، آیه 77.

4- قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا (1)

5- هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (2)

ترجمه

1- «ما انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم- سپس آن را نطفه ای در قرارگاه مطمئن (رحم) قرار دادیم- سپس نطفه را به صورت «علقه» (خون بسته) و «علقه» را به صورت «مضغه» (چیزی شبیه گوشت جویده) و «مضغه» را به صورت استخوان هایی در آوردیم، از آن پس، آن را آفرینش تازه ای بخشیدیم، بزرگ است خدائی که بهترین خلق کنندگان است.»

2- «آیا انسان نطفه ای ناچیز از منی که در رحم ریخته می شود نبود؟ سپس به صورت خون بسته در آمد، و خدا او را آفرید و موزون ساخت- و از او دو مذکر و مؤنث خلق کرد.»

3- «آیا انسان نمی داند که ما او را از نطفه ای بی ارزش آفریدیم؟ سپس او (چنان صاحب قدرت و شعور و نطق شد که) به مخاصمه اشکار برخاست!»

4- «دوست (با ایمان) اش در حالی که با او به گفتگو پرداخته بود گفت: آیا به خدایی که تو را از خاک، و سپس از نطفه، آفرید، و بعد از آن تو را مرد کاملی قرار داد، کافر شدی؟!»

ص: 55

1- . سوره کهف، آیه 37.

2- . سوره غافر، آیه 67. در این زمینه آیات دیگری نیز در قرآن است؛ که به خاطر شباهت آنها با آیات فوق تنها به شماره آنها در اینجا اشاره می شود: سوره فاطر، آیه 11- سوره حج، آیه 5.

5- «او کسی است که شما را از خاک آفرید، سپس از نطفه، بعد از علقه (خون منعقد) سپس شما را به صورت طفلی بیرون می فرستد، بعد به مرحله کمال قوت می رسید، بعد از آن پیر می شوید و (در این میان) گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می می رند و هدف این است که شما به سرآمد عمر خود برسید و شاید تعقل کنید.»

نقش بر آب

ضرب المثل معروفی است که وقتی می خواهند ناپایداری چیزی را بیان کنند، می گویند: همچون نقش بر آب است؛ چرا که با اندک حرکت و نسیمی به هم می خورد. ولی عجب اینکه خداوند بزرگ تمام نقش های مختلف انسانی و بسیاری از جانداران دیگر را نقش بر آب می کند، و این همه صورت ها را بر قطره آب نطفه می زند؛ و به راستی چه کسی در آب، صورت گری کرده است جز خداوند بزرگ؟

در ظلمات ثلاث

عجیب تر اینکه: به گفته قرآن، این خلقت های پی در پی را که در آب نطفه ایجاد می کند، تا در مدّت کوتاهی، به صورت انسان کاملی درآید، همه را در ظلمت کده ای که هیچ کس دسترسی به آن ندارد انجام می دهد؛ چنانکه قرآن در آیه 6 سوره زمر می گوید: **يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَى تُصْرَفُونَ:** «شما را در شکم مادرتان، خلقتی بعد از خلقت دیگر، در میان تاریکی های سه گانه می بخشد، این است خداوند پروردگار شما که حکومت جهان هستی از آن او است، هیچ معبودی جز او وجود ندارد، با این همه نشانه های روشن چگونه از راه حق منحرف می شوید؟»

ظلمت های سه گانه، چنانکه بسیاری از مفسران گفته اند و در بعضی از روایات نیز به آن اشاره شده؛ ظلمت شکم مادر، سپس ظلمت رحم، و بعد از آن ظلمت «مَشیمه» (کیسه مخصوصی که جنین در آن قرار دارد) می باشد که به صورت سه پرده ضخیم بر روی جنین کشیده شده است. (1)

نقاشان و صورت گران چیره دست همیشه باید در مقابل نور و روشنایی؛ کامل، صورتگری کنند؛ ولی آن آفریدگار بزرگ در آن تاریک خانه عجیب، چنان نقشی بر آب می زند که همه را مجذوب و مفتون و محو تماشای خود می کند.

جایگاه امن و امان

قرآن با صراحت در آیه 13 سوره مؤمنون می گوید: ما نطفه انسان را در قرارگاه امن و امانی قرار دادیم: «ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ»

در حقیقت محفوظترین نقطه بدن همان جایی است که نطفه و جنین در آن قرار می گیرد که از هر طرف تحت حفاظت است. از یکسو ستون فقرات و دنده ها، و از سوی دیگر استخوان پر قدرت لگن خاصره، و از سوی سوم پوشش ها و عضلات متعددی که روی شکم را فرا گرفته، بعلاوه به هنگام بروز بعضی از حوادث خطرناک دست های مادر نیز به صورت ناخودآگاه سپری می شوند در مقابل آن!

از همه اینها شگفت انگیزتر اینکه جنین در میان کیسه ای است مملو از يك آب لزج به طوری که در میان آن کیسه به صورت معلق و در حالت کاملاً بی وزنی قرار دارد. یعنی هیچ فشاری از هیچ سو بر آن وارد نمی شود، چرا که

ص: 57

1- . تفسیر مجمع البیان، المیزان، فخررازی و تفاسیر دیگر (مرحوم طبرسی در مجمع البیان نیز این معنی را در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است.)

به قدری ساختمان جنین (مخصوصاً در آغاز کار) ظریف و لطیف است که مختصر فشاری بر آن می تواند آن را متلاشی سازد.

این کیسه با آن آب مخصوص، حالت ضد ضربه را نیز دارد؛ و درست مانند فنرهای بسیار نرم که در کامل ترین اتومبیل ها کار می گذارند هرگونه ضربه ای که بر اثر حرکات سریع مادر متوجه آن شود در خود جذب کرده، و از میان می برد.

جالب تر اینکه درجه حرارت را بر روی جنین در حد اعتدال نگه می دارد، و اجازه نمی دهد حرارت ها و برودت های ناگهانی که از بیرون متوجه شکم مادر می شود به آسانی روی جنین اثر بگذارد!

آیا قرار گاهی از این مطمئن تر پیدا می شود؟ و قرآن چه زیبا جایگاه نطفه را «قَرَارِ مِکِّین» نام نهاده است؟!

خَصِيمٌ مَّيْنٌ (پرخاشگر آشکار)

این نیز یکی دیگر از شگفتی های جنین است، خواه آن را به معنی قدرت انسان بر سخن گفتن و استدلال و محاجّه کردن تفسیر کنیم؛ آنچنان که جمعی از مفسّران گفته اند، یا به معنی مسابقه و منازعه ای که میان اسپرم ها (نطفه های نر) هنگام حرکت به سوی اوول (نطفه ماده) در رحم مادر صورت می گیرد؛ که سرانجام یکی از آنان موفّق می شود با اوول ترکیب گردد و بقیّه که در این مخاصمه شکست خورده اند محو و نابود و جذب خون می شوند؛ و یا اشاره به هر دو تفسیر بدانیم؟

در هر حال این از نکته های ظریف و بدیع جنین است که از موجود به ظاهر پست و ناچیز آنچنان پدیده ای والا و پر ارزش به وجود می آید.

از عجائب دیگر، مسأله تغذیه جنین است؛ چرا که برای پرورش و نمو سریع جنین، مواد غذایی به طور کامل و از هر نظر پاک و تصفیه شده از يك سو، و اکسیژن از سوی دیگر، و آب به حد کافی لازم است که به طور مداوم به جنین برسد. خداوند این وظیفه را بر عهده دستگاهی بنام جفت گذارده است که از همان لحظه نخستین آن را در کنار جنین قرار داده؛ از يك طرف به وسیله دو شریان و يك ورید به قلب مادر مربوط است و از طرف دیگر از طریق بند ناف با جنین ارتباط دارد. تمام مواد غذایی و آب و اکسیژن لازم را از طریق سیستم جریان خون مادر جذب کرده، و بعد از تصفیه مجدد به جنین منتقل می کند؛ و زوائد و فضولات و کربن و مانند آن را جمع آوری کرده به خون مادر باز می گرداند.

بنابراین جفت هم نقش دستگاه گیرنده و دهنده دارد و هم به منزله يك فیلتر و کابراتور است که به تنهایی انسان از مطالعه ساختمان شگفت انگیز همین جفت می تواند پی به عظمت خالق برد.

جالب اینکه در حدیثی آمده است که امام (علیه السلام) فرمود: «بچه از نسیمی که مادر استفاده می کند بهره می برد!»

چند سال است که دانشمندان دانسته اند بچه ای که ریه اش کار نمی کند، و در آب رحم شناور است اکسیژن لازم دارد؟ و چند سال است که فهمیده اند اکسیژنی که مادر مصرف می کند وارد خون اش شده و به جفت می رسد، و بچه از راه بندناف از آن استفاده می نماید؟

هرچه باشد زمان زیادی نگذشته؛ ولی چشم بینای امام (علیه السلام) آن را دیده و می فرماید: بچه از این نسیم استفاده می کند. آیا در برابر هوای آلوده ای که ما تنفس می کنیم تعبیری بهتر از نسیم که امام برای بیان اکسیژن ذکر فرموده پیدا می شود؟⁽¹⁾

ص: 59

1- . اقتباس از کتاب اولین دانشگاه، ج 1، ص 253؛ پیام قرآن، ج 2، ص 83.

حَتَّى إِذَا كَمَلَ خَلْقُهُ وَ اسْتَحْكَمَ بَدَنُهُ وَقَوِيَ أُدِيمُهُ (1) عَلَى مُبَاشَرَةِ الْهَوَاءِ وَ بَصَرُهُ عَلَى مُلَاقَاةِ الضِّيَاءِ هَاجَ الطَّلُقُ (2)

بِأُمِّهِ فَازْعَجَهُ أَشَدُّ إِزْعَاجٍ وَ اعْتَفَهُ حَتَّى يُوَلِّدَ فَإِذَا وُلِدَ صَدَرَ فِ ذَلِكَ الدَّمِ الَّذِي كَانَ يَغْذُوهُ مِنْ دَمِ أُمِّهِ إِلَى تَدْيِهَا وَ انْقَلَبَ الطَّعْمُ وَ اللَّوْنُ إِلَى ضَرْبٍ آخَرَ مِنَ الْغِذَاءِ وَ هُوَ أَشَدُّ مُوَافَقَةً لِلْمَوْلُودِ مِنَ الدَّمِ فَيُورِثُهُ فِي وَفْتِ حَاجَتِهِ إِلَيْهِ فَحِينَ يُوَلِّدُ قَدْ تَلَمَّظَ (3) وَ حَرَكَ شَفْتَيْهِ طَلَبًا لِلرِّضَاعِ فَهُوَ يَجِدُ تَدْيَ أُمِّهِ كَالْإِدَاوَتَيْنِ (4) الْمُعْلَقَتَيْنِ لِحَاجَتِهِ فَلَا يَزَالُ يَتَغَدَّى بِاللَّبَنِ مَا دَامَ رَطْبَ الْبَدَنِ رَقِيقَ الْأَمْعَاءِ لَيْنَ الْأَعْضَاءِ - حَتَّى إِذَا يُحْرُكُ وَ احْتِجَاجٌ إِلَى غِذَاءٍ فِيهِ صَدَابَةٌ لَيْسَتْ تَدَّى وَ يَقْوَى بَدَنُهُ طَلَعَتْ لَهُ الطَّوَاحِنُ مِنَ الْأَسْنَانِ وَ الْأَصْدِرَاسِ (5) لِيَمْضَعَ (6) بِهَا الطَّعَامَ فَيَلْبِنَ عَلَيْهِ وَ يَسْهُلُ لَهُ إِسَاغَتُهُ فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَدْرِكَ فَإِذَا أَدْرَكَ وَ كَانَ ذَكَرًا طَلَعَ الشَّعْرُ فِي وَجْهِهِ فَكَانَ ذَلِكَ عَلَامَةً الذَّكَرِ وَ عَزَّ الرَّجُلُ الَّذِي يَخْرُجُ بِهِ مِنْ جِدِّ [حَدِّ] الصَّبَا وَ شَبَّ بِهِ النِّسَاءُ وَ إِنْ كَانَتْ أَنْثَى بَيَّتْ وَ جُهِهَا نَقِيًّا مِنَ الشَّعْرِ لِيَبْقَى لَهَا الْبَهْجَةُ وَ النَّصَارَةُ الَّتِي تُحْرُكُ الرَّجُلَ لِمَا فِيهِ دَوَامُ النَّسْلِ وَ بَقَاؤُهُ اعْتَبِرْ يَا مَفْضَلُ فِيمَا يُدَبَّرُ بِهِ الْإِنْسَانُ فِي هَذِهِ الْأَحْوَالِ الْمُخْتَلِفَةِ هَلْ تَرَى مِثْلَهُ يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ بِالْإِهْمَالِ أَفْرَأَيْتَ لَوْ لَمْ يَجْرِ إِلَيْهِ ذَلِكَ الدَّمُ وَ هُوَ فِي الرَّحِمِ أَلَمْ يَكُنْ سَيِّدُوِي وَ يَجِفُّ كَمَا

ص: 60

- 1- . الاديم: الجلد المدبوغ.
- 2- . الطلق «بسكون الثاني» وجع الولادة.
- 3- . تلمظ: إذا أخرج لسانه فمسح به شفتيه.
- 4- . الاداوة:- بكسر ففتح- إناء صغير من جلد يتخذ للماء، جمعه أداوى.
- 5- . الطواحن: هي الأضراس، و تطلق الأضراس غالبا على المآخير و الأسنان على المقاديم، كما هو الظاهر هنا، و ان لم يفرق اللغويون بينهما.
- 6- . مضغ الطعام: لآكه بلسانه.

يَجِفُّ النَّبَاتُ إِذَا فَقَدَ الْمَاءَ وَ لَوْلَمْ يُزْعَجْهُ الْمَخَاضُ عِنْدَ اسْتِحْكَامِهِ أَلَمْ يَكُنْ سَيِّئِي فِي الرَّحِمِ كَالْمَوْءُودِ (1)

فِي الْأَرْضِ وَ لَوْلَمْ يُوَافِقْهُ اللَّبَنُ مَعَ وَلَا دَيْتَهُ أَلَمْ يَكُنْ سَمِيمُوتُ جُوعاً أَوْ يَعْتَذِي بِغِذَاءٍ لَا يَلَايِمُهُ وَ لَا يَصَلُّحُ عَلَيْهِ بَدَنُهُ وَ لَوْلَمْ تَطْلُعْ لَهُ الْأَسْنَانُ فِي وَفْتِهَا أَلَمْ يَكُنْ سَمِيمْتَبَعٌ عَلَيْهِ مَضْغُ الطَّعَامِ وَ إِسَاعَتُهُ أَوْ يُقِيمُهُ عَلَى الرِّضَاعِ فَلَا يَشُدُّ بَدَنُهُ وَ لَا يَصَلُّحُ لِعَمَلٍ ثُمَّ كَانَ يَشْغَلُ أُمَّهُ بِنَفْسِهِ عَنِ تَرْبِيَةِ غَيْرِهِ مِنَ الْأَوْلَادِ (2)

[چگونگی تولد کودک، تغذیه، رشد دندان و بالغ شدن او]

آنگاه که آفرینش او کامل گردد، بدنش سخت شود، پوستش بتواند با هوا سازگار آید و دیده اش تاب دیدن نور به هم رساند، مادرش درد زاییدن گیرد و درد، چنان بر او سخت می آید که جنین از فشار درد بیرون می افتد. چون [از تنگنای رحم به پهنای جهان آمد و] متولد گشت، همان خونی که غذایش بود، اینک با رنگ و بویی جز آنچه بود و در شکل غذایی دیگر، از پستان مادر سرازیر می شود. این غذا برای نوزاد از همه چیز سازگارتر است.

وقتی که به دنیا آمد، زبان خود را به نشانه خواستن غذا بیرون می کند و پیرامون دهان می چرخاند. در این زمان پستان‌های مادرش را که چونان دو مشک از سینه او آویخته، می یابد و تا زمانی که تن او تر و درونش ظریف و اعضایش نرم است از آن می نوشد.

آنگاه که حرکت کرد و به غذایی سخت و قوی نیاز پیدا نمود تا تنش استحکام یابد، در هر طرف، دندان‌های آسیا سر برمی آورد تا غذا را بجود، نرم گرداند و براحتی فروبرد. پیوسته حالش این گونه است تا آنگاه که پای در

ص: 61

1- . و أد البنت: دفنها في التراب و هي حية، كما كان العرب يفعلون ذلك في العهد الجاهلي.

2- . توحيد المفضل، ص 49.

بلوغ نهد. در این وقت اگر مذکر است، موی در رویش می‌روید تا نشانه مردی و عزّت او باشد و از همانندی با زنان و بچگان بدور ماند و اگر مؤنث است، رخش از موی پیراسته ماند تا طراوت و زیبایی اش دل مردان را برآید و نسل بشر ماندگار و پایدار گردد.

ای مفضّل! در این مراحل، نیک بیندیش. آیا می‌شود که [این همه تدبیر] بی مدبّر و حکیم باشد؟ می‌دانی اگر در رحم، خون به او نمی‌رسید همانند گیاهی که آب به وی نرسد خشک و پژمرده می‌گشت؟ آیا می‌دانی وقتی که بزرگ شد اگر مادرش را درد زاییدن نمی‌گرفت چون زنده بگور در رحم می‌ماند و اگر در هنگام ولادت، شیر با او نمی‌ساخت، یا از گرسنگی می‌مرد و یا با غذایی نامناسب و زیانبار تغذیه می‌شد؟ و اگر در وقت مناسب، دندانهایش نمی‌روید، بر جویدن و فرو بردن غذا ناتوان بود و باید همیشه شیر می‌خورد و بدن او برای کار، قوت و استحکامی نمی‌یافت و مادرش به خاطر او از تربیت فرزندان دیگرش باز می‌ماند؟ (1)

انتقال جنین به خارج

همانگونه که در تفسیر آیه 5 سوره حج خواندیم؛ خداوند بیرون فرستادن جنین را از رحم به خودش نسبت می‌دهد، «سپس شما را به صورت طفلی بیرون می‌فرستیم»: **ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً** - این تعبیر اهمیت مسأله تولّد را که امروز دانشمندان به آن پی برده اند روشن می‌سازد.

چه عاملی زمان تولّد را تنظیم می‌کند؟ و تحت چه شرایطی فرمان خروج به جنین داده می‌شود؟ و چگونه تمام اعضای بدن خود را آماده برای این تحوّل مهم می‌کنند؟ تحت چه عواملی کودک تدریجاً معلق می‌گردد تا با سر متولّد شود؟ آیا می‌داند تولّد او با پا غیر ممکن یا بسیار مشکل است؟ چه

ص: 62

کسی به تمام عضلات بدن مادر دستور می دهد شدیدترین فشار را روی جنین برای خارج شدن بیاورند؟

هنگامی که ندرتاً این سیستم به هم می خورد و اطباء مجبور به سزارین می شوند؛ اهمیت آن معلوم می شود، و شاید وجود چنین افراد نادری هشدار است به همگان تا به اهمیت این موضوع بیندیشند.

البته در بعضی از موارد زمان تولد را به طور تقریبی پیش بینی می کنند؛ ولی در پاره ای از موارد طفل زودتر از موعد و گاهی دیرتر متولد می گردد.

به این ترتیب مسأله تولد با تمام شاخ و برگ حساب شده اش، آیتی دیگر از آیات الهی است.

دگرگونی های شگفت انگیز در لحظه تولد

همان گونه که گفتیم هیچ کس دقیقاً نمی تواند لحظه تولد را تعیین کند؛ و آنچه به صورت پیش بینی از سوی اطباء بطور عموم، یا بطور خصوص، به افراد گفته می شود، جنبه تخمینی دارد؛ چنانکه در آیه 8 سوره رعد می خوانیم:

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ: «خدا از جنین هایی که هر مؤنث حمل می کند، آگاه است، و نیز از آنچه رحم ها کم می کنند (و قبل از موعد معمول می زایند) و هم از آنچه افزون می کنند (بعد از موعد می زایند) با خبر است، و هر چه نزد او اندازه ای دارد»(1)

ص: 63

1- «تغیض» از ماده «غیض» (بر وزن فیض) به معنی فرو بردن مایع، یا فروکش کردن آن است. سپس به معنی نقصان و نیز به معنی فساد آمده است؛ و لذا در آیه فوق بعضی «تغیض» را به معنی نقصان جنین و بعضی به معنی قبل از موعد تولد یافتن تفسیر کرده اند؛ و مشهور میان مفسرین همین معنی است. همین تفسیر در حدیثی از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است؛ و ذیل آیه نیز گواه بر آن است.

ظاهر آیه این است که این از علوم خاص الهی است؛ که ویژگی های جنین را قبل از تولد از هر نظر می داند. نه تنها مسأله جنسیت بلکه از تمام استعدادها، ذوق ها، صفات ظاهر و باطن جنین با خبر است؛ و همچنین لحظه تولد جنین را تنها خدا می داند، و برای اینکه تصور نشود این کم و زیادها بی حساب و بی دلیل است؛ بلکه ساعت و ثانیه و لحظه آن حساب دارد، می افزاید: «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ»: «هر چیز نزد او اندازه و مقدار معینی دارد.»

جالب اینکه در لحظه تولد، دگرگونی های عجیبی در سیستم زندگانی نوزاد، ظاهر می شود که برای تطبیق دادن او با محیط جدید، کاملاً ضروری است، و از میان آنها تنها به دو موضوع اشاره می کنیم:

الف: دگرگون شدن سیستم گردش خون؛

به این صورت که مسأله گردش خون در جنین يك گردش ساده است؛ زیرا حرکت خون های آلوده به سوی ریه ها برای تصفیه انجام نمی گردد، چون در آنجا تنفسی وجود ندارد؛ لذا دو قسمت قلب او (بطن راست و چپ) که یکی عهده دار رساندن خون به اعضاء، و دیگری عهده دار رساندن خون به ریه برای تصفیه است به یکدیگر راه دارد. اما به محض اینکه جنین متولد شد، این دریچه بسته می شود، و خون دو قسمت می گردد: بخشی به سوی تمام سلول های بدن برای تغذیه فرستاده می شود و بخش دیگری به سوی ریه ها برای تنفس!

آری جنین تا در شکم مادر است اکسیژن لازم را از خون مادر می گیرد ولی بعد از تولد باید خودکفا باشد و از طریق ریه و تنفس، اکسیژن را دریافت دارد.

ریه ای که قبلاً در رحم مادر کاملاً ساخته و آماده شده با يك فرمان الهی ناگهان به کار می افتد؛ که به راستی از عجایب است.

ب- بسته شدن بند ناف و خشکیدن و افتادن آن بند ناف را که طریق تغذیه جنین به وسیله جفت از خون مادر است معمولاً بعد از تولد می چینند؛ ولی اگر هم نچینند تدریجاً می خشکد و می افتد. یعنی به هنگام تولد

همان طور که راه دریافت اکسیژن عوض می شود؛ راه تغذیه نیز ناگهان عوض می شود، و دهان و معده و روده ها که در دوران جنینی کاملاً ساخته و آماده شده اما به کار نیفتاده اند ناگهان به کار می افتند؛ و این یکی دیگر از شگفتی های مهم آفرینش انسان است (1)

غذای طفل قبل از تولد آماده است

نوزاد انسان و بسیاری از حیوانات در آغاز تولد، قدرت استفاده از غذاهای سخت و سنگین را ندارند؛ به همین دلیل، دست قدرتمند آفرینش، غذای مخصوصی به نام شیر برای آنها در پستان مادر، فراهم ساخته است. در حقیقت همان خون های بدن مادر، که در دوران جنینی مورد استفاده او بود؛ با یک دگرگونی وسیع و سریع به شکل شیر در می آید، و تا مدّت لازم او را تغذیه می کند.

پستان مادر، در دوران بارداری تدریجاً تغییر شکل می دهد؛ و بر اثر ترشحاتی که از جفت به خون مادر می ریزد و به آنها آماده باش می دهد، روز به روز بزرگ تر شده و خود را برای وظیفه سنگین آینده آماده می سازد. لوله هایی که در پستان است و تا نوک پستان امتداد دارد، منشعب و زیاد شده و ترشح مختصری دارند، و به هنگام تولد نوزاد، اعلام آمادگی کامل می کنند.

عجب اینکه ترشح شیر از سلول های پستان دائمی نیست، و گرنه مرتباً به خارج می ریخت، بلکه به محض اینکه لب های نوزاد، به پستان مادر می رسد، و شروع به مکیدن می کند، تحریکات عصبی از راه اعصاب به نخاع و از نخاع به هیپوتالاموس رفته و باعث دو نوع ترشح می گردد که یکی از آنها از راه خون به پستان ها می ریزد و نسوج اطراف مجاری شیر را منقبض ساخته و به آنها فشار وارد می کند تا شیر به سوی نوک پستان رانده شود، و تمام این اعمال، ظرف

ص: 65

30 ثانیه کامل می شود، و عجیب تر اینکه نه تنها شیر در آن پستانی که به آن لب زده جاری می گردد؛ بلکه در پستان دیگری نیز همین جریان برقرار و آماده می شود، و لذا تأکید شده نوزاد را از هر دو پستان شیر دهند.

شیر يك غذای کامل است؛ مخصوصاً شیر مادر برای نوزادش غذای اکملی محسوب می شود، و هیچ چیز در دنیا جانشین آن نمی گردد.

شیر دارای ویتامین آ، ب، د، پ، و ویتامین های دیگر است؛ و 22 نوع ماده مختلف از سوی دانشمندان در آن کشف شده است، به اضافه انواع آنزیم ها.

بسیاری از داروهای لازم نیز از طریق شیر مادر به نوزاد منتقل می شود؛ و به همین دلیل کودکانی که از شیر مادر بی بهره می شوند گرفتار کمبودهای مختلفی می گردند.

به نظر می رسد که شیر مادر تنها جسم کودک را تغذیه نمی کند؛ بلکه عواطف و روح او را نیز سیراب می کند، به همین دلیل کسانی که از شیر مادر محروم می شوند دارای اشکالات و کمبودهای عاطفی نیز احیاناً خواهند بود.

به همین دلیل قرآن مجید می گوید: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِينَ عَنْ أَوْلَادِهِنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ»؛ «مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر می دهند این برای کسی است که بخواهد دوران شیر دادن را تکمیل کند»⁽¹⁾

ص: 66

حال من لا ينبت في وجهه الشعر وعله ذلك

وَلَوْ لَمْ يَخْرُجِ الشَّعْرُ فِي وَجْهِهِ فِي وَقْتِهِ أَلَمْ يَكُنْ سَدَّ يَبْقَى فِي هَيْئَةِ الصَّبِيَّانِ وَالنِّسَاءِ فَلَا تَرَى لَهُ جَلَالََةً وَلَا وَقَارًا قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ لَهُ يَا مَوْلَايَ فَقَدْ رَأَيْتُ مَنْ يَبْقَى عَلَى حَالِهِ وَلَا يَنْبُتُ الشَّعْرُ فِي وَجْهِهِ وَإِنْ بَلَغَ الْكِبَرَ فَقَالَ عَ ذَلِكِ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ (1)

فَمَنْ هَذَا الَّذِي يَرُصُّهُ (2) حَتَّى يُوَفِّيَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْمَارِبِ إِلَّا الَّذِي أَنْشَأَهُ خَلْقًا بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ ثُمَّ تَوَكَّلَ لَهُ بِمَصَدِّ لِحْيَتِهِ بَعْدَ أَنْ كَانَ فَإِنْ كَانَ الْإِهْمَالُ يَأْتِي بِمِثْلِ هَذَا التَّدْبِيرِ فَقَدْ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْعَمْدُ وَالتَّقْدِيرُ يَأْتِيَانِ بِالْخَطِّ وَالْمُحَالِ لِأَنَّهُمَا ضِدُّ الْإِهْمَالِ وَهَذَا فَطِيعٌ مِنَ الْقَوْلِ وَجَهْلٌ مِنْ قَائِلِهِ لِأَنَّ الْإِهْمَالَ لَا يَأْتِي بِالصَّوَابِ وَالتَّضَادَّ لَا يَأْتِي بِالنِّظَامِ (3)

تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الْمُلْحِدُونَ عَلْوًا كَبِيرًا (4)

ص: 67

1- . سورة آل عمران آية 182.

2- . يرصده: أي يرقبه.

3- . أي إذا لم تكن الأشياء منوطة بأسبابها، ولم ترتبط الأمور بعلمها، فكما جاز ان يحصل هذا الترتيب والنظام التام بلا سبب، فجاز أن يصير التدبير في الأمور سببا لاختلافها. وهذا خلاف ما يحكم به العقلاء لما يرون من سعيهم في تدبير الأمور و ذمهم من يأتي بها على غير تأمل وروية .. و يحتمل أن يكون المراد ان الوجدان يحكم بتضاد آثار الأمور-- المتضادة، وربما أمكن اقامة البرهان عليه أيضا، فإذا أتى الإهمال بالصواب يجب ان يأتي ضده وهو التدبير بالخطأ، وهذا أفضح وأشنع. (من تعليقات البحار)

4- . توحيد المفضل، ص 50.

می دانی اگر در صورتش موی نمی روید، همواره به هیأت و صورت زنان و بچگان می ماند، در نتیجه نه ابهت داشت و نه وقار؟

مفضل می گوید: عرض کردم: آقای من! من کسانی را دیده ام که بزرگ و کهنسال بوده اند ولی مویی بر رویشان نرویده است.

حضرت (علیه السلام) فرمود: «این به خاطر اعمالی است که از پیش فرستاده اند و خدای جلّ و علا هیچ گاه بر بندگانش ستم روا نمی دارد». (انفال، آیه 51) جز خدایی که از نیستی اش رهانید و هستی اش بخشید، چه کسی همواره در اندیشه برآوری این همه نیازهای اوست و تأمین آنها را خود بر عهده گرفته است؟ (1)

بی مو بودن صورت مردان، غالباً دو علت دارد

یکی وجود بیماری های مهلکی چون «سلفیس» و «سوزاک» و دیگر کشیده شدن بیضه ها. این امر مسلم است که اعمال و رفتارهای زشت و ناهنجار، تأثیر بسزا و مستقیمی بر بدن دارند، و هر چه عمل ناپسندتر باشد، تأثیر نیز شدیدتر است. مثلاً گناهی همچون «زنا» با عث بیماری های کشنده مقاربتی، همچون «سلفیس» و «سوزاک» می شود و این بیماری ها دگرگونی هایی در جسم به وجود می آورند که نه تنها شخص زناکار که نسل در نسل پس از او را دست خوش این مشکل قرار می دهند. یکی از آثار نفرت انگیز میکروب «سلفیس» این است که چون وارد خون می شود و به همه قسمت های بدن راه می یابد، ریشه موهای بدن را فاسد می کند و در نتیجه باعث ریزش مو، به ویژه در قسمت صورت می گردد و اگر کسی که چنین مشکلی پیدا کرده، در این حالت، فرزند بی آورد، او نیز صورتی کوسه و بی مو خواهد داشت. به راستی

ص: 68

عامل این همه آسیب که شخص گناه کار و نسل پس از او را در مخاطره قرار داده کیست، جز خود او؟ بی شک خدا به بندگانش ستم نمی کند.

اما علت دوم: نزد پزشکان ثابت شده که بیضه‌ها علاوه بر منی، ماده دیگری به نام «هرمون بیضوی» ترشح می کنند که مایه قدرت و قوت و نشاط در مرد است و رویدن مو و فراوان شدن آن، به ویژه در صورت او، و باعث خشونت صدا و درشتی اندامش می شوند. بنابراین اگر بیضه‌ها پیش از بلوغ کشیده شوند، علایم مردانگی در قیافه و هیكل شخص بروز نمی کند و اگر این کار پس از آن انجام گردد، نشانه‌ها یکی یکی از بین می روند و مرد، صورت و صدا و اندامی زن گونه می یابد. (1)

ص: 69

1- . توحید المفضل ، مترجم: محمد مهدی رضایی، ص 272.

الاهمال ام التدبير؟ (1)

فَمَنْ هَذَا الَّذِي يَرُصُّهُ (2) حَتَّى يُؤْفِيَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْمَارِبِ إِلَّا الَّذِي أَنْشَأَهُ خَلْقًا بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ ثُمَّ تَوَكَّلَ لَهُ بِمَصَدِّ لِحْتِهِ بَعْدَ أَنْ كَانَ فَإِنْ كَانَ الْإِهْمَالُ يَأْتِي بِمِثْلِ هَذَا التَّدْبِيرِ فَقَدْ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْعَمْدُ وَالتَّقْدِيرُ يَأْتِيَانِ بِالْخَطِّ وَالْمُحَالِ لِأَنَّهُمَا ضِدُّ الْإِهْمَالِ وَهَذَا فَطِيعٌ مِنَ الْقَوْلِ وَجَهْلٌ مِنْ قَائِلِهِ لِأَنَّ الْإِهْمَالَ لَا يَأْتِي بِالصَّوَابِ وَالتَّضَادَّ لَا يَأْتِي بِالنِّظَامِ (3) تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الْمُلْحِدُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا (4)

اگر چنین تدبیر و حکمتی زاینده اهمال و رها بودن امور به حال خود بود، می بایست از تقدیر و هدفمندی نیز اختلال و ناهماهنگی برخیزد؛ زیرا این دو ضد اهمال اند. [و باید نتیجه آنها نیز با نتایج اهمال نسازد] بی شک چنین سخنی ناشایست و ناصواب و نشانه ناآگاهی و کم مایگی گوینده آن است؛ چه هیچ گاه در اثر اهمال و بی تدبیری، درستی و صواب پدید نمی آید و تضاد نیز نظم و هماهنگی را در پی ندارد. خداوند چه بسیار منز و والاتر از گفته ملحدان است. (اسراء، آیه 43) (5)

ص: 70

1- . توحيد مفضل، ترجمه محمد مهدی رضایی.

2- . یرصده: أي یرقبه.

3- . أي إذا لم تكن الأشياء منوطة بأسبابها، و لم ترتبط الأمور بعقلها، فكما جاز ان يحصل هذا الترتيب و النظام التام بلا سبب، فجاز أن يصير التدبير في الأمور سببا لاختلافها. و هذا خلاف ما يحكم به العقلاء لما يرون من سعيهم في تدبير الأمور و ذمهم من يأتي بها على غير تأمل و روية .. و يحتمل أن يكون المراد ان الوجدان يحكم بتضاد آثار الأمور- المتضادة، و ربما أمكن إقامة البرهان عليه أيضا، فإذا أتى الاهمال بالصواب يجب ان يأتي ضده و هو التدبير بالخطأ، و هذا أفضع و أشنع. (من تعليقات البحار)

4- . توحيد المفضل، ص 50.

5- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحيد مفضل، ص 49.

یعنی وجدان انسان در می‌یابد و حکم می‌کند که امور متضاد، مثل سرما و گرما، آثار متضاد و نا هم خوان با یکدیگر دارند. اهمال و تدبیر نیز از امور متضاداند. پس اگر اهمال باعث این همه نظم و ترتیب و درستی شده است، ضد آن یعنی «تدبیر» باید خطا و اشتباه و به هم ریختگی نظام در پی داشته باشد، در حالی که هیچ صاحب خردی به این مطلب تن نمی‌دهد و آن را نمی‌پذیرد. پس حقیقت غیر آن است که منکران می‌گویند. نظم و ترتیب، علامت تدبیر و وجود مدیر است و اختلاف در نظام و اشتباه کاری نشانه بی‌تدبیری و نبود تدبیر کننده، و ما هر چه در اطراف خود و در عالم هستی می‌نگریم، جز صواب و راست کاری و نظم نمی‌بینیم. (1)

ص: 71

1- . بحار الانوار، ج 3، ص 65؛ توحید المفضل، مترجم: محمد مهدی رضایی، ص 272.

و لو كان المولود يولد فهما (1) عاقلا لا نكر العالم عند ولادته و لبتقي حيران تائه العقل إذا رأى ما لم يعرف و ورد عليه ما لم ير مثله من اختلاف صور العالم من البهائم و الطير إلى غير ذلك مما يشاهده ساعة بعد ساعة و يوماً بعد يوم و اعتبر ذلك بأن من سبي من بلد و هو عاقل يكون كآلواله الحيران فلا يسرع إلى تعلم الكلام و قبول الأدب كما يسرع الذي سبي ص غيراً غير عاقل ثم لو ولد عاقلاً كان يجد غضاضة (2) إذا رأى نفسه محمولا مرضعا معصبا بالخرق مسجى (3) في المهد لأنه لا يس تغني عن هذا كله لرقه بدنه و رطوبته حين يولد ثم كان لا يوجد له من الحلاوة و الوقع من القلوب ما يوجد للطفل فصار يخرج إلى الدنيا غيباً (4) غافلاً عما فيه أهله فيلقى الأشياء بذهن ضعيف و معرفة ناقصة ثم لا يزال يتزايد في المعرفة قليلاً قليلاً و شيئاً بعد شيء و حالاً بعد حال حتى يالف الأشياء و يتمرن و يستمر عليها فيخرج من حد التأمل لها و الحيرة فيها إلى التصرف و الاضطرار إلى المعاش بعقله و حيلته و إلى الاعتبار و الطاعة و السهو و الغفلة و المعصية و في هذا أيضاً وجه آخر فإنه لو كان يولد تام العقل مسقلاً بنفسه لذهب موضع حلاوة تربية الأولاد و ما قدر أن يكون للوالدين في الإشغال بالولد من المصلحة و ما يوجب التربية للآباء على الأبناء من المكافأة بالبر و العطف

1- . الفهم:- بفتح فكسر- السريع الفهم.

2- . الغضاضة: هي الذلة و المنقصة- جمعها غضاض.

3- . التسجية: هي التغطية بثوب يمد على الجسم.

4- . على وزن فعيل- و هو القليل الفطنة.

عَلَيْهِمْ عِنْدَ حَاجَتِهِمْ إِلَى ذَلِكَ مِنْهُمْ (1) ثُمَّ كَانَ الْأَوْلَادُ لَا يَأْلَفُونَ آبَاءَهُمْ وَلَا يَأْلَفُ الْآبَاءُ أَبْنَاءَهُمْ لِأَنَّ الْأَوْلَادَ كَانُوا يَسْتَعْنُونَ عَنْ تَرْبِيَةِ الْآبَاءِ وَحَيَاتِهِمْ فَيَتَفَرَّقُونَ عَنْهُمْ حِينَ يُوَلَّدُونَ فَلَا يَعْرِفُ الرَّجُلُ أَبَاهُ وَأُمَّهُ وَلَا يَمْتَنِعُ مِنْ نِكَاحِ أُمِّهِ وَأُخْتِهِ وَذَوَاتِ الْمَحَارِمِ مِنْهُ إِذَا كَانَ لَا يَعْرِفُهُنَّ وَأَقْلُ مَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْقَبَاحَةِ بَلْ هُوَ أَشْنَعُ وَأَعْظَمُ وَأَفْظَعُ وَأَقْبَحُ وَأَبْشَعُ لَوْ خَرَجَ الْمَوْلُودُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَهُوَ يَعْقِلُ أَنْ يَرَى (2)

مِنْهَا مَا لَا يَجِلُّ لَهُ وَلَا يُحْسِنُ بِهِ أَنْ يَرَاهُ أَفَلَا تَرَى كَيْفَ أُقِيمَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْخَلْقَةِ عَلَى غَايَةِ الصَّوَابِ وَخَلَا مِنَ الْخَطَا دَقِيقَةً وَجَلِيلَةً (3)

[اگر انسان، با هوش و اندیشه به دنیا می آمد]

اگر نوزاد، فهیم و عاقل به دنیا می آمد، وقت تولد جهان هستی را انکار می کرد و هنگامی که با حیوانات، پرندگان و دیگر موجودات غریب روبرو می گشت و هر ساعت و هر روز پاره ای از اشکال مختلف و شگفت عالم را که از پیش ندیده بود می دید، هر آینه عقل و اندیشه اش سرگشته و گمراه می گشت.

بدان که اگر عاقلی را به اسیری از سرزمینی به سرزمین دیگر ببرند [از دیدن شگفتی های نامأنوس] همواره واله و سرگشته است و به خلاف کودکی که در کودکی اسیر شود به سرعت، زبان و آداب [آن سرزمین جدید] را فرا نمی گیرد. نیز اگر نوزاد، دانا و هوشمند پای در جهان می نهاد از اینکه [آنقدر

ص: 73

1- . أي بان بير الابناء بآبائهم و العطف عليهم عند حاجة الآباء إلى ذلك في كبرهم وضعفهم، و جزاء لما عانوا من الشدائد في سبيل تربية الابناء

2- . خبر لقوله: أقل ما في ذلك.

3- . ان بعض هذا البيان البديع من الامام عن تدرج الإنسان في نموه، و نموه في أوقاته، كاف في حكم العقل، بان له صناعا صنعه عن علم و حكمة و تقدير و تدبير. (عن كتاب الإمام الصادق) للشيخ محمد حسين المظفر، ج 1، ص 171. «توحيد المفضل»

ناتوان است که توان راه رفتن ندارد و ناچار] باید دیگران بر دوشش گیرند، شیرش بنوشانند، در جامه اش بپيچند و در گاهوارش بخوابانند، سخت احساس خواری و پستی می کرد از سوی دیگر او به خاطر ظرافت و طراوت و رطوبت بدن، هیچ گاه از این امور بی نیاز نیست [در نتیجه چه بسا در هلاکت می افتاد و یا رشد روحی و] [بدنی مناسب نمی کرد.] همچنین در چنین حالی آن شیرینی، دلبندی و محبوبیت کودکان را نداشت؛ از این رو آنان در حالی به دنیا می آیند که از کار جهان و جهانیان غافلند.

اینان با ذهن ضعیف و شناخت اندک و ناقص خود با همه چیز روبرو می شوند، اما اندک اندک و گام به گام و در حالتهای گوناگون بر شناخت و آگاهی آنان افزوده می شود. کودک، پیوسته چنین کسب شناخت می کند تا آنکه از مرحله حیرت و سرگشتگی و تأمل، پای فراتر می نهد و با کمک عقل و اندیشه، قدم در وادی تصرف و تدبیر و چاره اندیشی معاش و ... می گذارد، از حوادث، پند می گیرد، اطاعت می کند و یا در اشتباه و فراموشی و غفلت گناه سقوط می کند.

حکمتهای فراوان دیگری نیز در پس این امر نهفته است؛ از جمله:

اگر کودک در گاه تولد، عقلی کامل داشت و مستقل و خودکفا می بود، شیرینی فرزند داری از میان می رفت. پدر و مادر به مصالحی که در تربیت کودک نهفته است نمی رسیدند؛ در نتیجه، تربیت، سرپرستی و رحم و شفقت بر آنان هنگام پیری بر فرزند لازم نبود. [زیرا پدر و مادر در قبال او زحمتی نکشیده اند که او در سن کهنسالی و نیاز، به آنان برسد. او از آغاز، مستقل و بی نیاز از والدین بوده است].

همچنین با این فرض، در میان فرزندان و والدین هیچ پیوند و الفتی حاکم نبود؛ زیرا کودکان از تربیت و سرپرستی پدران بی نیاز بودند و از زمان تولد از پدران خویش جدا می گشتند. او نیز پس از آن، پدر و مادرش را [و خواهر و

برادرش را] نمی شناخت و این عدم شناخت باعث می شد که بر سر راه ازدواج با مادر و خواهر و دیگر محارم مانعی پدید نیاید.

و کمترین مفسده- و بلکه شنیع ترین و قبیح ترین زشتی- هنگامی است که چنین طفل هوشمندی، در هنگام تولد بر چیزی نظر افکند که رخصت این عمل را از او ستانده اند و سزاوار نیست که چنین کند.

آیا نمی بینی که چگونه هر چیز آفرینش در جای مناسب خود استوار گشته و در ریز و درشت اجزای هستی، اندک خلل و ناصوابی پیدا نیست؟(1)

بیدار شدن تدریجی عقل و حواس در کودکان

اشاره

اگر کودک از آغاز عقل می داشت، مسلماً بسیار رنج می برد؛ زیرا احساس ناتوانی و مذلت می کرد. چرا که نمی تواند راه برود، غذا بخورد و کمترین حرکتی داشته باشد؛ باید او را در پارچه ای بپیچند و در گهوار بخوابانند و جامه ای بر او بپوشانند و تر و خشک کنند.

امام صادق (علیه السلام) ضمن اشاره به این مطلب در حدیث معروف توحید مفضل می افزاید: «به علاوه اگر عاقل متولد می شد و زندگی مستقل داشت، شیرینی حرکات کودکانه و حلاوت تربیت اولاد و رابطه ای که از این طریق میان فرزندان و پدر و مادر در تمام عمر برقرار می شود از میان می رفت.»(2)

گذشته از اینها انتقال به دنیای کاملاً جدید و ناشناخته چنان وحشت و اضطرابی در او ایجاد می کرد که ممکن بود فکر و اعصاب او را آزار دهد؛ ولی آن قدرت لایزالی که انسان را برای تکامل آفریده همه این اصول را در او پیش بینی فرموده است.

ص: 75

1- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 51.

2- . بحار الانوار، ج 3، ص 64.

همچنین اگر حواس او کامل بود، يك مرتبه چشم باز می کرد و صحنه های تازه را مشاهده می نمود و گوش او صداها و آهنگ های جدید را می شنید؛ و چه بسا قدرت تحمّل آنها را نداشت؛ لذا این امور تدریجاً و یکی پس از دیگری صورت می گیرد.

جالب توجه اینکه قرآن مجید می گوید: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»: خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج ساخت، در حالی که هیچ نمی دانستید و برای شما گوش و چشم و عقل قرار داد تا شکر نعمت او را به جا آورید»(1)

طبق این آیه، در آغاز انسان هیچ علمی نداشت و حتی گوش و چشم نداشت؛ سپس خداوند قدرت شنیدن و دیدن و اندیشیدن را به او داد. شاید ذکر واژه «سمع» «گوش» قبل از ذکر «ابصار» «چشم ها» اشاره به این است که در نوزادان نخست فعالیت گوش شروع می شود، و بعد از مدتی چشم ها توانایی دید پیدا می کند. حتی همانگونه که قبلاً اشاره کردیم بعضی معتقدند که گوش در عالم جنین، کم و بیش قدرت شنوایی دارد و آهنگ قلب مادر را می شنود، و به آن عادت می کند(2)

ص: 76

1- . سوره نحل، آیه 78.

2- . پیام قرآن، ج 2، ص 90.

اعْرِفْ يَا مُفَضَّلُ مَا لِلأَطْفَالِ فِي البُكَاءِ مِنَ المَنْفَعَةِ وَ اعْلَمْ أَنَّ فِي أدمِغَةِ الأَطْفَالِ رُطوبَةً إِنَّ بَقِيَّتَ فِيهَا أَحَدَاتٌ عَلَيهِمْ أَحَدَاتًا جَلِيلَةً وَ عِلَلًا عَظِيمَةً مِنْ ذهابِ البَصَرِ وَ غَيْرِهِ وَ البُكَاءُ يُسِيلُ تِلْكَ الرُّطوبَةَ مِنْ رُءُوسِهِمْ فَيَعْقِبُهُمْ ذَلِكَ الصِّحَّةَ فِي أبدانِهِمْ وَ السَّلَامَةَ فِي أَبْصارِهِمْ أَ فليسَ قَدْ جازَ أَنْ يَكُونَ الطُّفْلُ يَنْتَفِعُ بالبُكَاءِ وَ الدَّاءُ لَا يَعْرِفَانِ ذَلِكَ فَهُمَا دَانِيانِ (1) لَيْسَكِتَانِهِ وَ يَتَوَخَّيانِ (2)

في الأمور

مَرَضَ ماتَهُ لَيْلًا يَبْكِي وَ هُما لَا يَعْلَمَانِ أَنَّ البُكَاءَ أصْلَحَ لَهُ وَ أَجْمَلَ عاقِبَةً فَهَكَذَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي كَثِيرٍ مِنَ الأَشْيَاءِ مَنافِعٌ لَا يَعْرِفُهَا القائِلُونَ بِالْإِهْمَالِ وَ لَوْ عَرَفُوا ذَلِكَ لَمْ يَقْضُوا عَلَى الشَّيْءِ أَنَّهُ لَا مَنفَعَةَ فِيهِ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ وَ لَا يَعْلَمُونَ السَّبَبَ فِيهِ فَإِنْ كَلَّ مَا لَا يَعْرِفُهُ المُنْكَرُونَ يَعْلَمُهُ العارِفُونَ (3) وَ كَثِيرًا مَا يَقْصُرُ عَنْهُ عِلْمُ المَخْلُوقِينَ مُحِيطٌ بِهِ عِلْمُ الخالِقِ جَلَّ قُدْسُهُ وَ عَلَتْ كَلِمَتُهُ فَأَمَّا مَا يَسِيلُ مِنْ أفْواهِ الأَطْفَالِ مِنَ الرِّيقِ فَفِي ذَلِكَ خُرُوجُ الرُّطوبَةِ الَّتِي لَوْ بَقِيَتْ فِي أبدانِهِمْ لَأَحَدَتْ عَلَيْهِمُ الأُمُورَ العَظِيمَةَ كَمَنْ تَرَاهُ قَدْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الرُّطوبَةُ فَأَخْرَجَتْهُ إِلَى حَدِّ البَلَهِ وَ الجُنُونِ وَ التَّخْلِيطِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الأَمْرَاضِ المُتَلَفَةِ كالفالجِ (4) وَ اللقوةِ (5) وَ ما أَشَبَّهُهُما

ص: 77

- 1- . الدءوب: الجد و التعب.
- 2- . التوخي. التحري و القصد
- 3- . أي ان ذلك مما لا يقصر عن ادراكه ذو العلم و الفهم.
- 4- . الفالج: داء يحدث في أحد شقي البدن، فيبطل احساسه و حركته.
- 5- . اللقوة:- بفتح فسكون- داء يصيب الوجه، يعوج منه الشدق إلى أحد جانبي العنق، جمعه لقاء و القاء.

فَجَعَلَ اللَّهُ تِلْكَ الرُّطُوبَةَ تَسِيلًا مِنْ أَفْوَاهِهِمْ فِي صِبْغِهِمْ لِمَا لَهُمْ فِي ذَلِكَ مِنَ الصَّحَّةِ فِي كِبَرِهِمْ فَتَفْضَّلَ عَلَى خَلْقِهِ بِمَا جَهَلُوهُ وَنَظَرَ لَهُمْ بِمَا لَمْ يَعْرِفُوهُ وَلَوْ عَرَفُوا نِعْمَهُ عَلَيْهِمْ لَشَغَلَهُمْ ذَلِكَ مِنَ التَّمَادِي فِي مَعْصِيَتِهِ فَسُبْحَانَهُ مَا أَجَلَ نِعْمَتَهُ وَأَسْبَغَهَا عَلَى الْمُسْتَحِقِّينَ وَغَيْرِهِمْ مِنْ خَلْقِهِ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الْمُبْطِلُونَ (1) عُلُوقًا كَبِيرًا (2)

افواید گریه کودکان

ای مفصل! از منافع گریه کودکان نیز آگاه باش، بدان که در مغز کودکان رطوبتی است که اگر در آن بماند بیماریها و نارساییهای سخت و ناگوار به او رساند؛ مانند نابینایی و جز آن. گریه آن رطوبت را از سر کودکان سرازیر و بیرون می کند و بدین وسیله سلامتی تن و درستی دیده ایشان را فراهم می آورد. پدر و مادر از این راز آگاه نیستند و مانع آن می شوند که کودک از گریه اش سود ببرد.

اینان همواره در سختی می افتند و می کوشند که او را ساکت کنند و با فراهم کردن خواسته هایش از گریه بازش دارند، ولی نمی دانند که گریه کردن به سود اوست و سرانجام نیکی پیدا می کند.

بدین ترتیب چه بسا که در اشیا، منافعی نهفته باشد که معتقدان به اهمال و بی تدبیری در کار عالم از آن غافل اند و اگر می دانستند، هیچ گاه نمی گفتند که فلان چیز بی ثمر است؛ زیرا آنان از اسباب و علل آگاه نیستند. برآستی هر چه را که منکران نمی دانند عارفان می بینند. چه بسیار است چیزهایی که دانش اندک آفریدگان از آن کوتاه و خالق آفرینش با دانش بی پایانش از آن آگاه است. قداستش عظیم و کلمه اش والاست.

ص: 78

1- . يقال: أبطل اي جاء بالباطل.

2- . توحيد المفضل، ص 54.

و اما آبی که از دهان کودکان سرازیر می شود و خارج می گردد، رطوبتی است که اگر در بدنهایشان بماند، آثار وخیمی برجای می گذارد. چنان که دانی گاه که رطوبت بدن چیره می شود [و بر دیگر عناصر، غلبه می کند] شخص، دچار کودنی، دیوانگی، کم عقلی، فلج و لقوه و جز آن می گردد.

خداوند جلّ و علا تدبیر چنان نمود که این رطوبت در دوران کودکی از دهانشان بیرون رود و در بزرگی از سلامت تن برخوردار گردند. بدین ترتیب، پروردگار به خاطر نادانی آفریدگان بر آنان منت نهاد و تفضل نمود. اگر اینان از داده ها و نعمتهای بی شمار او آگاه بودند، هیچ گاه در معصیتی و لغزش از فرمانش فرو نمی افتادند. **پاك و منزه خدایی که چه بزرگ است نعمتهای او بر مستحقان و دیگر آفریدگان! و چه والاتر است از آنچه باطل گرایان می پندارند(1)**

جز آنچه امام علیه السلام ذکر فرموده گریه برای بچه ها فایده های دیگری نیز دارد بالای هر چشم و زیر پلک بالایی چشم غده های مخصوصی وجود دارد که اشک از آنها به چشم ترشح می کند و با به هم خوردن پلک ها، اشک در اطراف چشم پخش می شود و آن را شست و شو می دهد. وقتی این اشک بیش از نیاز چشم باشد، از سوراخ گوشه داخلی چشم، از سمت پایین - که نزدیک بینی است - به داخل بینی می ریزد و از آنجا به صورت مخاط دفع می گردد و گرد و غبار و میکروب ها را بیرون می راند. این غده های اشکی، با گریه و تنفس شدید و ناله و شیون به کار می افتند و وظیفه خویش را به انجام می رسانند.

نیز با گریه و شیون، هوا با شدت وارد ریه طفل می شود و ریه های او را برای تنفس و جذب اکسیژن و بیرون دادن کربن آمادگی بیش تر می بخشد، و دستگاه تنفس و خون رسانی طفل تقویت می شود. (2)

ص: 79

1- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 52.

2- . توحید المفضل، مترجم: محمد مهدی رضایی، ص 272.

انظُرِ الْآنَ يَا مُفْضِلُ كَيْفَ جُعِلَتْ آلَاتُ الْجَمَاعِ فِي الذَّكْرِ وَالْأُنْثَى جَمِيعاً عَلَى مَا يُشَاكِلُ ذَلِكَ عَلَيْهِ فَجَعَلَ لِلذَّكْرِ آلَةً نَاشِرَةً تَمْتَدُّ حَتَّى تَصِلَ النُّطْفَةُ (1)

إِلَى الرَّحِمِ إِذَا كَانَ مُحْتَاجاً إِلَى أَنْ يَقْدِفَ مَاءَهُ فِي غَيْرِهِ وَخَلَقَ لِلْأُنْثَى وَعَاءً قَعِراً (2) لِيَسْتَمِلَ عَلَى الْمَاءَيْنِ جَمِيعاً وَيَحْتَمِلَ الْوَلَدَ وَيَتَّسِعَ لَهُ وَيَصُونَهُ حَتَّى يَسْتَحْكِمَ أَلَيْسَ ذَلِكَ مِنْ تَدْبِيرِ حَكِيمٍ لَطِيفٍ - سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (3)

[آفرینش آلات مجامعت و شکل مناسب آنها]

اینک ای مفصل! بنگر که چگونه در مرد و زن، آلات مجامعت آفرید. همه در صورتی که شایسته است. برای مرد آلتی بلند و کشیده قرار داد تا به قعر رحم برسد و بتواند نطفه اش را در آن بریزد. برای زن نیز ظرف گودی را آفرید تا هر دو آب را یک جا گرد آورد، فرزند را جای دهد و [به تناسب رشد او] گشاده شود تا او استحکام یابد. آیا این از تدبیر حکیم و لطیف نیست؟ به درستی که خدای، منزله از شرک مشرکان است. (4) و (5)

ص: 80

- 1- . النطفة: ماء الرجل او المرأة، و الجمع نطاف و لطف.
- 2- . القعر من كل شيء: عمقه و نهاية أسفله.
- 3- . توحيد المفضل، ص 54.
- 4- . سورة نمل، آیه 63 .
- 5- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 52.

فَكَرَّ بِمَا مُفَضَّلٌ فِي أَعْضَاءِ الْبَدَنِ أَجْمَعَ وَتَدْبِيرِ كُلِّ مِنْهَا لِلْإِزْبِ - فَأَيُّ دَانَ لِلْعِلَاجِ وَالرَّجُلَانِ لِلسَّعْيِ وَالْعَيْنَانِ لِلْإِهْتِدَاءِ وَالْفَمُّ لِلْإِعْتِدَاءِ وَالْمَعِدَةُ لِلْهَضْمِ وَالْكَبِدُ لِلتَّخْلِيصِ وَالْمَنَافِدُ (1)

لِتَنْفِيذِ الْفُضُولِ وَالْأَوْعِيَةُ لِحَمْلِهَا وَالْفَرْجُ لِإِقَامَةِ النَّسْلِ وَكَذَلِكَ جَمِيعُ الْأَعْضَاءِ إِذَا مَا تَأَمَّلْتَهَا وَأَعَمَلْتَ فِكْرَكَ فِيهَا وَنَظَرْتَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهَا قَدْ قُدِّرَ لِشَيْءٍ عَلَى صَوَابٍ وَحِكْمَةٍ (2)

اعضای بدن و فواید هر کدام

اشاره

ای مفضل! در تمام اعضای جسم آدمی و تدابیری که در آنها نهفته است اندیشه کن. دستها برای کار کردن، پاها برای رفتن، دیدگان برای راه یافتن و دیدن، دهان برای خوردن، معده برای هضم کردن، کبد برای تصفیه نمودن، منافذ خروجی بدن برای دفع فضولات جسم، ظرف... هایی برای حمل آنها و فرج برای حفظ نسل آفریده شده اند؟ اگر ژرف در کار تمام عضوهای بدن اندیشه نمایی می یابی که هر چیزی از سر حکمت و تدبیر و استواری پدید آمده است (3)

ص: 81

- 1- . المنافذ هنا بمعنى النوافذ من الإنسان، ای کل سم او خرق فيه كالقلم و الأنف، و الظاهر ان المراد بها هنا محل خروج البول و الغائط.
- 2- . توحيد المفضل، ص 55.
- 3- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 53.

برای اینکه انسان بتواند با خارج از وجود خود رابطه برقرار کند؛ به ابزارهای مختلفی نیازمند است که آفریدگار او را با آنها مجهز ساخته. برای مشاهده شکل و رنگ و کمیت و کیفیت موجودات، حس بینائی و چشم، و برای ضبط انواع صداها، حس شنوائی و گوش، و همچنین حواس دیگر برای درک بوها، سرما و گرما، خشونت و لطافت و... ساختمان این ابزار به قدری پیچیده و ظریف و دقیق است که شرح هر کدام می تواند موضوع علم مستقلی قرار گیرد؛ و در این باره کتاب های زیادی نوشته شده که در حقیقت مجموعه ای است از اسرار توحید، و درس های خدانشناسی، و پیام ها و نغمه هایی از معرفه الله، که از سوی این اعضاء در گوش جان انسان نواخته می شود.

ممکن نیست کسی در ساختمان این اعضاء دقت کند و در برابر قدرت و عظمت آفریدگار آنها سر تعظیم فرود نیاورد؛ خواه با زبان اعتراف بکند یا نکند.

با این اشاره به سراغ قرآن می رویم و به آیات زیر گوش جان فرا می دهیم:

1- «وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (1)

2- «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» (2)

3- «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ... وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللّٰهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ» (3)

4- «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَ لِسَانًا وَ شَفْتَيْنِ» (4)

ص: 82

1- .سوره نحل، آیه 78.

2- .سوره مؤمنون، آیه 78.

3- .سوره یونس، آیه 31.

4- .سوره بلد، آیات 8 و 9.

5- «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِمَنْ هُمْ يَصْدِفُونَ» (1)

6- «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (2)

ترجمه:

1- «و خداوند شما را از شکم مادران خارج نمود در حالی که هیچ نمی دانستید، اما برای شما گوش و چشم و عقل قرار داد، شاید شکر نعمت او را به جا آورید.»

2- «او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب (عقل) آفرید، اما کمتر شکر او را بجا می آورید.»

3- «بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟ و یا چه کسی مالک (و خالق) چشم و گوش ها است؟ ... و چه کسی امور جهان را تدبیر می کند؟ به زودی (در پاسخ) می گویند: خدا، بگو: پس چرا تقوا پیشه نمی کنید؟ (و از خدا نمی ترسید)»

4- «آیا برای او (انسان) دو چشم قرار ندادیم؟- و یک زبان و دو لب؟»

5- «بگو آیا فکر کرده اید اگر خداوند گوش و چشم های شما را بگیرد و بر دل هایشان مهر نهد (که چیزی را نفهمید) چه کسی جز خدا است که آنها را باز گرداند؟ بین چگونه آیات را برای آنها به گونه های مختلف شرح می دهیم سپس آنها رو می گردانند.»

6- «به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان، و در درون جانیشان، به آنها نشان می دهیم، تا آشکار گردد که او حق است.»

ص: 83

1- . سوره انعام، آیه 46.

2- . سوره فصلت، آیه 53.

از مجموع آیات گذشته به خوبی نتیجه می گیریم که هر يك از اعضای بدن انسان، بلکه هر جزئی از اجزای آن، آئینه تمام نمای حق است، و نشانه مستقل روشنی از علم و قدرت و حکمت و تدبیر خالق جهان محسوب می شود.⁽¹⁾

ص: 84

1- . پیام قرآن، ج 2، ص 436.

قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ يَا مَوْلَايَ إِنَّ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّ هَذَا مِنْ فِعْلِ الطَّبِيعَةِ فَقَالَ عَسَلَهُمْ عَنْ هَذِهِ الطَّبِيعَةِ أَهِيَ شَيْءٌ لَهُ عِلْمٌ وَقُدْرَةٌ عَلَى مِثْلِ هَذِهِ الْأَفْعَالِ أَمْ لَيْسَتْ كَذَلِكَ فَإِنْ أَوْجَبُوا لَهَا الْعِلْمَ وَالْقُدْرَةَ فَمَا يَمْنَعُهُمْ مِنْ إِثْبَاتِ الْخَالِقِ فَإِنَّ هَذِهِ صَدَنَعْتَهُ (1) وَإِنْ زَعَمُوا أَنَّهَا تَفْعَلُ هَذِهِ الْأَفْعَالَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا عَمْدٍ وَكَانَ فِي أَفْعَالِهَا مَا قَدْ تَرَاهُ مِنَ الصَّوَابِ وَالْحِكْمَةِ عُلِمَ أَنَّ هَذَا الْفِعْلَ لِلْخَالِقِ الْحَكِيمِ فَإِنَّ الَّذِي سَمَّوَهُ طَبِيعَةً هُوَ سُنَّتُهُ فِي خَلْقِهِ الْجَارِيَةُ عَلَى مَا أَجْرَاهَا عَلَيْهِ (2)

[پندار اهل طبیعت و پاسخ به آنان]

مفصل می گوید: گفتم: آقا! برخی می پندارند که این همه از کار «طبیعت» است. فرمود: از اینان پرس که این طبیعت که می گوید، نسبت به این افعال، «علم» و «قدرت» دارد یا نه؟

اگر علم و قدرت را برای طبیعت ثابت کردند، پس چرا از اثبات خالق سر می زنند؟ این هم صنعت و تدبیرش. و اگر می گویند که بدون علم و قدرت، این اعمال حکیمانه و با تدبیر را انجام داده، معلوم می شود که کار از آفریننده ای

ص: 85

- 1- . لعل المراد انهم إذا قالوا بذلك فقد اثبتوا الصانع، فلم يسمونه بالطبيعة، وهي ليست بذات علم ولا إرادة ولا قدرة؟.
- 2- . أي ظاهر بطلان هذا الزعم، والذي صار سببا لذهولهم إلى ان الله تعالى اجري عاداته بأن يخلق الأشياء باسبابها، فذهبوا إلى استقلال- تلك الأسباب في ذلك. و بعبارة أخرى ان سنة الله وعاداته قد جرت لحكم كثيرة، فتكون الأشياء بحسب بادي النظر مستندة إلى غيره تعالى، ثم- يعلم- بعد الاعتبار و التفكير- ان الكل مستند إلى قدرته و تأثيره تعالى، و انما هذه الأشياء وسائل و شرائط لذلك و من هنا تحير وافي الصانع تعالى «من تعليقات البحار» توحيد المفضل، ص 55.

حکیم است و آنچه طبیعتش می شمارند همان سنت الهی در آفرینش اشیاست که مطابق فرمان و حکمت الهی جریان دارد(1)

طبیعت فعل خداست

اشاره

آنچه را که ما طبیعت می نامیم، آنچه امروزه دانشمندان به کمک علوم کشف کرده و به آن می بالند، تمام اسراری که با سرپنجه دانش گشوده شده، همه اسراری که چهره پر ابهت و مرموز خود را همچنان در پشت پرده این طبیعت از نظر پنهان داشته و عاشقان بی قرار خود (دانشمندان و متفکرین) را به تکاپوی مداوم وا داشته؛ به یقین هزاران هزار مرتبه از آنچه کشف شده بیشتر است. آری همه اینها کار خدا، خواست او و مظهر مشیت و اراده اوست و هیچ يك از اینها از خود استقلال و اختیار ندارند.

کواکبی که قانون جاذبه و نیروی گریز از مرکز، آنها را در مدارهای معین و با حرکات منظم نگاهداشته، هرگز از خود اراده و اختیاری ندارند و از نتیجه و آثار خود هم بی خبرند. نه تنها این دو قانون بلکه تمام طبیعت بی جان، به اندازه يك کودک چند ماهه عقل، هوش، اراده و اختیار ندارد. با این حال این همه قوانین با يك نظم حیرت آور، سر سختی فوق العاده، نقشه حساب شده و سرانجام هدفی مشخص، به وظایف سنگین خود ادامه می دهند.

آقایان مادی! اینهاست که ما را به وجود آن مبدأ بزرگ علم و قدرت رهبری می کند، اینها همان گواه وجود آن مبدأ بزرگ هستی است، اینها در عین خاموشی هزار زبان دارند و با هر زبان علم و حکمت آفریدگار خود را شرح می دهند، اینها همه وابسته به او و سر به فرمان اویند.

طبیعت کور و کر و فاقد شعور و اراده، کوچک تر از آن است که بتواند از طریق تصادف، يك اطاق گلی بسازد، تا چه رسد به اینکه يك موجود بی ارزش

ص: 86

1- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 53.

و پست مانند نطفه را که با چشم دیده نمی شود، آن قدر پرورش و عظمت دهد تا انسان متفکری گردد و فضا را جولانگاه خود قرار دهد.

جهانی که تمام دانشمندان در برابر اسرار آن خاضعند و تنها کشف يك راز آن کافی است که کاشف آن را برای همیشه سربلند ساخته و نام او را با افتخار تا ابد به عنوان کاشف یا مخترع بزرگ در تاریخ بشریت ثبت کند، چنین جهانی نمی تواند معلول ماده بی روح و طبیعت بی شعور باشد، پس این طبیعت فعل خداست نه بیگانه از او(1)

نزاع لفظی

در پایان این بحث ذکر این نکته نیز لازم بنظر می رسد که در کلمات علماء علوم طبیعی گاه دیده می شود که برای «طبیعت» (خالق اصلی جهان از نظر آنها) صفاتی از قبیل علم و هدف قائل شده اند مثلاً می گویند: «طبیعت دریچه های قلب را باین جهت يك طرفه قرار داده که خون از حفره های پائین قلب به حفره های بالا برنگردد و عمل گردش خون مختل نشود»!

بدیهی است طبیعت کور و کر، نه تنها در کارش «هدف» ندارد، بلکه اساساً وجود خود را هم درک نمی کند و این خداوند بزرگ است که قدرت و علم فوق العاده دارد و هر چیز را در این جهان برای هدف و منظور خاصی آفریده است.

این دسته از علماء مادی را باید «خدا پرستان شرمگین»! نام نهاد زیرا به حقیقت ذات و صفات او معترفند ولی در اسم گذاری او با خداپرستان سر جنگ دارند. و روی نامگذاری دعوا دارند؛ در حالی که ما آنها را کاملاً از نظر نامگذاری آزاد می گذاریم. آنها همین قدر بگویند علت نخستین این جهان دارای علم و هدف و برنامه است ما از آنها قبول می کنیم، بگذار نام او را «طبیعت» بگذارند. (2)

ص: 87

1- . آفریدگار جهان، ص 227.

2- . در جستجوی خدا، ص 194.

فَكَرَّ يَا مُفْضَلُ فِي وُصُولِ الْغِذَاءِ إِلَى الْبَدَنِ وَ مَا فِيهِ مِنَ التَّيْبِيرِ فَإِنَّ الطَّعَامَ يَصِيرُ إِلَى الْمَعِدَةِ فَتَطْبُخُهُ وَ تَبَعَثُ بِصَفْوِهِ إِلَى الْكَبِدِ فِي عُرُوقِ دِقَاقٍ وَاشِحَةٍ (1) بَيْنَهُمَا قَدْ جُعِلَتْ كَالْمُصْفَى لِلْغِذَاءِ لِكَيْلَا يَصِلَ إِلَى الْكَبِدِ مِنْهُ شَيْءٌ فَيَنْكَأَهَا (2) - وَ ذَلِكَ أَنَّ الْكَبِدَ رَقِيقَةٌ لَا تَحْتَمِلُ الْعُنْفَ ثُمَّ إِنَّ الْكَبِدَ تَقْبَلُهُ فَيَسْتَحِيلُ بِالطَّفِ التَّيْبِيرِ دَمًا وَ يُنْفِذُهُ إِلَى الْبَدَنِ كُلِّهِ فِي مَجَارِي مُهَيَّأَةً لِذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْمَجَارِي الَّتِي تُهَيَّأُ

لِلْمَاءِ لِيَطْرُدَ فِي الْأَرْضِ كُلِّهَا وَ يُنْفِذَ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ مِنَ الْخَبَثِ وَ الْفُضُولِ إِلَى مَفَايِضَ (3) قَدْ أُعِدَّتْ لِذَلِكَ - فَمَا كَانَ مِنْهُ مِنْ جِنْسِ الْمِرَّةِ (4) الصَّفْرَاءِ جَرَى إِلَى الْمِرَاةِ (5) وَ مَا كَانَ مِنْ جِنْسِ السُّودَاءِ جَرَى إِلَى الطَّحَالِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْبِلَّةِ وَ الرُّطُوبَةِ جَرَى إِلَى الْمَثَانَةِ (6) فَتَأَمَّلْ حِكْمَةَ التَّيْبِيرِ فِي تَرْكِيبِ الْبَدَنِ وَ وَضْعِ هَذِهِ الْأَعْضَاءِ مِنْهُ مَوَاضِعَهَا وَ إِعْدَادِ هَذِهِ الْأَوْعِيَةِ فِيهِ لِتَحْمِلَ تِلْكَ الْفُضُولَ لِيَلَّا تَتَنَشَّرَ

ص: 88

- 1- . الواشحة: مؤنث الواشح اسم فاعل بمعنى المشتبك، يقال: وشجت العروق و الاغصان إذا اشتبكت. و المراد بالواشحة هنا الموصلة او الواصلة.
- 2- . نكأ القرحة قشرها قبل ان تبرأ فندبت.
- 3- . المفايض: المجارى، مأخوذة من فاض الماء، و في بعض النسخ بالغين من غاض الماء غيضا، أي نضب و ذهب في الأرض.
- 4- . الميرة: بكسر ففتح- خلط من اخلاط البدن و هو الصفراء أو السوداء، جمعه مرار.
- 5- . المرارة: هنة شبه كيس لاصقة بالكبد تكون فيها مادة صفراء هي المرة أشار إليها الامام، جمعها مرائر و مرارات.
- 6- . في كلام الإمام عليه السلام هنا معان صريحة عن الدورة الدموية- التي اكتشفها العالم الانكليزي وليم هار في « 1578-1657» بل ان الامام قد فصل القول- كما ترى هنا- عن جريان الدم في الاوردة و الشرايين، و ان مركزه هو القلب فنستطيع إذن ان نقول بان الامام هو المكتشف الأول للدورة الدموية ...

[هضم غذا، ساخت خون و جریان آن در تمام بدن]

ای مفضل! در باره تغذیه بدن و تدابیر نهفته در آن نیک بیندیش. غذا در آغاز به معده می رسد، معده آن را می پزد [هضم می کند]. آنگاه عصاره آن از طریق مجاری بسیار ریز و نازکی که مانند يك پالنده کار می کنند به کبد می رسد. این مجاری ریز برای آن است که مبادا چیزی خشن و غلیظ به آن راه یابد؛ زیرا کبد در نهایت ظرافت و نازکی است و تاب فشار و خشونت را ندارد. کبد، آن را می پذیرد و با تدبیر حکیم به خون تبدیل می شود و از طریق عروق و مجاری به تمام بدن سرازیر می شود، بسان جویهایی که در زمین است و آب را به همه جای آن می رسانند. نیز مواد زاید و آلوده در ظرفهای خاص خود قرار می گیرد. آنچه از صفراست به سوی کیسه صفرا، آنچه از سوداء است به سمت طحال و آنچه از تری و رطوبت است به جانب مثانه می رود. در حکمت الهی در ترکیب بدن درنگ کن که چگونه هر عضوی را در جایش قرار داده و این ظرفها را چنان نهاد که مواد زاید و فاسد را در خود گرد آورند تا این مواد در سراسر بدن منتشر نگردد و جسم را بیمار و زار ننماید. چه بلند مرتبه است کسی که تقدیر را نیکو نمود و تدبیر را استوار کرد. سپاس او را چنان که شاید و سزد. (2)

ص: 89

1- . توحید المفضل، ص 57.

2- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 54.

دستگاه گوارش که از مهم ترین دستگاه های بدن انسان است، مأمور تأمین نیازمندی های غذایی بدن می باشد.

موقعیت این دستگاه در زندگی بدن، به اندازه ای است که با تعطیل شدن آن در شرایط عادی، ادامه حیات برای انسان امکان پذیر نخواهد بود.

این دستگاه از تعدادی اعضا و کارگاه های فرعی تشکیل شده که با نظم و هماهنگی بی نظیری، مواد غذایی را از خارج بدن دریافت داشته و آنها را در اثر فعالیت های مداوم شبانه روزی، به صورتی در می آورد که قابل ورود به خون و تغذیه سلول ها باشد.

غذاهای خارج از بدن، به صورت معمولی قابلیت ندارند که به طور مستقیم،

جزء بدن انسان شوند. (1)

برای درک این واقعیت، کافی است که مقداری شیر، سبزی و میوه را با گوشت، خون و پوست انسان مقایسه کنید و ببینید تا چه اندازه تفاوت دارد؟

ص: 90

1- . اغلب غذاهای خارجی از تعدادی مواد ساده ترکیب یافته اند که آنها را غذای ساده حقیقی می نامند و آنها را به شش دسته تقسیم می کنند که عبارتند از: «آب، املاح معدنی، پروتیدها، گلووسیدها، لیپیدها و ویتامین ها» که خواص، آثار و ترکیبات هر کدام از آنها، بحث های مفصل و جداگانه ای در علم غذاشناسی دارد. منظور از اشاره نمودن به این موضوع، شرح آن نیست، بلکه منظور ما یادآوری این نکته است که حتی غذاهایی که به مصرف انسان می رسد نیز پر از اسرار و نکات توحیدی می باشد، به طوری که انسان وقتی خواص و آثار آنها را با نیازمندی های دستگاه های بدن مقایسه می کند، خواه ناخواه به این موضوع اساسی پی می برد که يك هدف واحد در آفرینش آنها به کار رفته و نقشه واحدی، آفرینش این دو را به هم پیوند داده است. نکته جالب دیگر آنکه بیشتر غذاها خاصیت دارویی دارند که وجود هدف را در این دستگاه روشن تر می سازد. البته نباید فراموش کرد که موضوع زنجیره غذایی و نسبت تناسب آن توسط عوامل تولید کننده و عوامل نابود کننده، یکی دیگر از درس های آموزنده توحیدی نظام آفرینش است.

از این گذشته تمام آنها به درد بدن نمی خورد؛ بنابراین برای اینکه این گونه مواد غذایی بتواند جایگزین انرژی، حرارت و مواد مصرف شده بدن شود، باید قسمت های مورد نیاز آن تجزیه شده، به صورت مناسبی درآید و بقیه قسمت های زاید دفع گردد. این کار در طی چند مرحله در دستگاه گوارش صورت می گیرد که اکنون به شرح قسمت های جالب آن می پردازیم.

بلعیدن، که آن قدر هم آسان نیست!

زمانی که غذا نرم و به صورت گلوله لغزنده ای در می آید، باید دهان را ترك گفته و به قسمت دیگر دستگاه گوارشی تحویل گردد. این کار به وسیله عمل مکانیکی بلع انجام می گیرد. برای این کار لازم است تمام راه های حلق به کلی کنترل و بسته شده و غذا تنها به راهی که به معده منتهی می شود، هدایت گردد. مجراهایی که هنگام عبور غذا از حلق باید بسته شوند، عبارتند از:

1. مجرای تنفس که در قسمت جلوی گردن و حلق واقع شده است.

2. مجرای بینی

3. مجرای گوش

اکنون به چگونگی انجام عمل بلع توجه فرمایید:

دریچه غضروفی اپی گلوت مدخل حنجره و مجرای شش ها را گرفته، زبان

کوچک هم به حالت افقی در جلوی مجرای بینی آویزان شده و سرانجام عضلات و ماهیچه های مخصوصی مجرای بینی را به طور کامل می بندد. در این هنگام نوک زبان به سقف تکیه کرده، لقمه را به عقب می راند و حنجره نیز بالا آمده و به وسیله انقباض ماهیچه های حلق که يك نوع عمل مکانیکی و انعکاسی می باشد، به سرعت غذا را از حلق عبور داده و به مری- که تنها راه باز است- وارد می کند و به این وسیله عمل بلع انجام می گیرد.

مأموریت این دسته از خدمتگزاران، شبانه روزی است و همواره به حالت آماده باش به سر می برند و به محض اینکه قطره آب و یا لقمه غذایی وارد این

محوطه (حلق) شود، در يك لحظه با هم همکاری کرده و انجام وظیفه می کنند.

حال تصوّر کنید که اگر کوچک ترین راهی به یکی از مجاری بینی، گوش و به خصوص شش ها باز باشد، چه دردسرها و زحماتی برای انسان به وجود خواهد آمد؛ حتی ممکن است ورود يك تکه غذا به مجرای شش ها، باعث مرگ انسان گردد!

طبّاحی (عمل هضم)

هنگامی که لوله مری غذا را دریافت می کند، به کمک حرکات مخصوصی که در ماهیچه های دیواره آن ظاهر می شود، لقمه غذا را به معده تحویل می دهد و معده نیز شروع به فعالیت نموده و عمل مکانیکی خود را آغاز می نماید.

وظیفه معده تا اندازه ای سنگین است، زیرا همه گونه غذای سنگین و دیر هضم وارد آن می شود که باید همه هضم و طبخ شده و به صورت مایع رقیق و قابل جذبی در آید. ابتدا معده با حرکات مخصوصی شبیه به حرکت دود، از دریچه ابتدایی معده تا دریچه انتهایی آن غذا را به این طرف و آن طرف می راند و به این وسیله اجزای آن را به کلی در هم آمیخته و به صورت رقیق تری در می آورد.

غدد معده نیز دست به کار می شوند و با ترشح مواد لازم، اعمال انجام شده را تکمیل می کنند. سرانجام غذا با مواد مزبور و شیره معده، مخلوط گردیده و يك سلسله فعل و انفعالات شیمیایی بر روی آن انجام می گیرد که در نتیجه تغییر صورت داده و با حالت هضم شده و به صورت مایع رقیقی به نام «کیموس معدی» بار يك سفر طولانی را می بندد. (1)

ص: 92

1- . باید توجه داشت که قسمت مهمی از عمل هضم و فعل و انفعالاتی که باید روی غذا صورت بگیرد تا به طور کامل قابل جذب شود، در روده ها انجام می شود؛ بنابراین کار معده تنها يك قسمت از عمل هضم است.

تعداد غده های معده که در هضم غذا با معده همکاری می کنند، در حدود 6 تا 7 میلیون می باشند که در هر سانتیمتر مربع از دیوار معده تعداد 1200 عدد از آنها وجود دارند!

علاوه بر این هر کدام از آنها برای خود ساختمان و سازمان مخصوصی دارند که در زیر میکروسکوپ می توان آنها را تشریح و مطالعه نمود.

براستی دیگ معده بسیار عجیب است! زیرا در موقع خالی بودن به اندازه يك مشت بسته بیشتر نیست، در حالی که می تواند بیش از 5 لیتر آب و انواع غذا را در خود پذیرفته و با فعالیت دائمی، در خواب و بیداری و با همکاری یاران بی شمار و وفادارش، همه آنها را در هم ریخته و هضم نماید!

آیا ممکن است این همه نظم و همکاری دائمی شگفت انگیز، از علل فاقد شعور و طبیعت کور و کر پدید آمده باشد؟ و آیا می توان آن را از پیش آمدهای تصادفی محض و پیش بینی نشده به حساب آورد؟ باور کنید پدید آمدن يك غده معدی به این صورت محال است تا چه رسد به 7 میلیون غده و اعضای عجیب دیگر.

چگونه غذا جزء بدن می شود؟

در طول مدت فعالیت معده، دریچه انتهایی معده- که در حقیقت مرزبان معده و روده هاست- به طور کامل بسته است. وقتی که غذا در معده به اندازه کافی هضم شد، دریچه انتهایی معده به دفعات متوالی باز شده و هر دفعه مقداری از کیموس معدی را وارد اولین قسمت روده ها (اثنا عشر) می کند و این عمل چندین بار اتفاق می افتد تا معده به طور کامل خالی گردد.

در این هنگام که کیموس معدی وارد اثنا عشر می شود، غده های مهم بدن شروع به فعالیت کرده و مواد غذایی را برای جذب، آماده تر می سازد.

لوزالمعده (پانکراس) شیره مخصوصی ترشح می کند که از مجرای خاصی به داخل اثنی عشر وارد می شود و کبد نیز - که از بزرگترین غدد بدن است - مایعی به نام صفرا تولید می کند.

صفرا که در کیسه مخصوصی جمع می شود، ابتدا در مجرای شیره پانکراس وارد شده و با آن مخلوط می گردد و سپس توسط مجرای ظریفی وارد اثنی عشر می گردند. از طرف دیگر، غدد روده ای دست به کار شده و با ترشح شیره روده ای، عمل همکاران خود را تکمیل می کنند و به این وسیله غذا در روده، به طور کامل هضم شده و به صورت مایع قابل جذبی - که به نام کیموس روده ای خوانده می شود - در می آید.

کیموس روده ای که در طول روده باریک در حرکت است، کم کم مواد غذایی خود را از دست می دهد و این عمل که به نام «جذب» خوانده می شود، به وسیله گروه مأمورین فعال بیشماری انجام می گیرد.

در دیواره درونی روده، تعداد زیادی از برآمدگی های مخصوصی به نام «خمل ها» وجود دارد که مواد غذایی را از کیموس روده ای جذب نموده و به رگ های بسیار نازکی به نام «رگ های موئین» تحویل می دهند و آنها نیز به نوبه خود مواد دریافت شده را به شبکه های خون هدایت می کنند.

قابل توجه اینکه در هر سانتیمتر مربع از دیواره داخلی روده، تعداد 2500 خمل دیده می شود! که هر کدام برای خود دستگاه جداگانه ای دارند. عمل جذب آنها نیز یک عمل مطلق و ساده نیست و تمام مواد محتوی روده را جذب نمی کنند، بلکه عمل خمل ها به صورت انتخابی انجام می گیرد، یعنی تنها آن قسمت از مواد را که به درد خون و بدن می خورد و با هدف دستگاه گوارشی موافقت دارد، جذب می کنند.

هرگز در مأموریت خود راه خطا نپیموده و خلاف نظم و قانون عمل نمی کنند.

حال خود بگویید، آیا درست است که انسان از تمام این اعمال منظم و هماهنگ، غفلت ورزد و درباره اهمیت این عمل حیاتی و به وجود آورنده آن نیندیشد؟!

چگونه کثافت ها جاروب می شوند؟

تمام محتویات کیموس روده ای قابل جذب نیست، زیرا قسمتی از مواد آن یا هضم نشده و یا به هیچ وجه قابل هضم نمی باشد. این قسمت پس از عمل جذب، به وسیله دریچه مخصوصی وارد روده بزرگ شده و همین دریچه از برگشت مواد نامبرده جلوگیری می کند.

روشن است که باید این مواد، کشور تن را ترك کنند. به همین خاطر، روده بزرگ پس از آنکه مواد دفعی را حداکثر در حدود 19 تا 24 ساعت نگهداری نمود، به وسیله حرکات مخصوصی آنها را از خود دفع می کند. دیگر اینکه ممکن است باز مقداری از مواد قابل جذب در محتویات روده بزرگ وجود داشته باشد که در طول مدت اقامت این مواد، آنها نیز به وسیله جدار روده

بزرگ جذب می شوند. از کارهایی که به وسیله روده بزرگ انجام می گیرد، ترشحات مخصوصی است که در سهولت امر دفع، تأثیر بخشیده و مواد دفعی را برای بیرون راندن آماده می کند(1).

گردش خون

امیر المؤمنین مولا- علی (علیه السلام) برای اولین بار و صریحاً «گردش خون در بدن» را در نامه شماره 10 نهج البلاغه به معاویه بن ابوسفیان اعلام می دارد. آن حضرت خطاب به پسر ابوسفیان می فرماید:

ص: 95

تو فردی خوشگذران هستی که شیطان بر تو مسلط گردیده است، به آرزوی خود از تو رسیده است و همانند روح و خون در بدن تو در گردش است.

متن کامل ترجمه نامه شماره 10 امام (علیه السلام) به شرح زیر است:

امام (علیه السلام) به معاویه نوشت:

وقتی زینت های دنیا که تو را فریفته است و لذت هایی که تو را گول زده است از تو گرفته شود چه خواهی کرد؟

لذتها تو را دعوت کرده اند، پذیرفته ای! تو را رهبری نموده اند قبول کرده ای. دنیا به تو امر کرده اطاعت کرده ای. ترس این هست که به جایی منتهی شوی که راه نجاتی برایت نماند. از روشی که دارای دست بردار! گوش خود را در اختیار گمراهان قرار مده! اگر گوش به حرف من ندادی به آنچه از آن غافلگی آگاهت می سازم.

تو فردی خوشگذران هستی که شیطان بر تو مسلط گردیده است به آرزوی خود از تو رسیده است و همانند روح و خون در بدن تو در گردش است.

ای معاویه! شما (بنی امیه) چه وقت سیاستمدار و رهبر این ملت بوده اید! نه حسن سابقه ای داری و نه شرافت خوبی. به خدا پناه می برم از وجود سوابق ظلم و ستم!

ای معاویه به تو اعلام خطر می کنم بیش از این در غرور آرزوهای آشکار و نهان نفاق پیش نروی. من تو را به جنگ دعوت می کنم. مردم را کنار بگذار و خودت به جنگ بیا! مردم را رها می کنیم و هر دو به جنگ یکدیگر می رویم تا ببینیم چه کسی قلب، چشم و فکر را از دست داده است؟

من ابو الحسن هستم قاتل جد، برادر و دایی تو. من بودم که آنها را در جنگ بدر مانند نی شکستم. همان شمشیر در دست من است و با همان قلب با دشمنم روبرو می شوم. نه دین خدا را تغییر داده ام و نه پیامبری تازه آورده ام. من در همان مسیری که شما از اطاعت آن سرپیچی کردید و از روی جبر وارد آن شدید (اسلام) گام برمی دارم.

فکر می کنی که برای خونخواهی عثمان آمده ای! می دانی که خون عثمان را چه کسی ریخته است. (طلحه و زبیر) اگر مطالبه خون می کنی از آنان مطالبه کن.

می بینم که از جنگ به تنگ می آیی همان وقت که حیوانات بارکش زیر بار انتقال وسایل جنگ به تنگ بیایند و می بینم که با یارانت از ضربه های پی در پی حادثه ای که به وجود آمده، کشته ها

پشت سرهم روی زمین می ریزد عاجز شده ای و فریاد ناله ات بلند است و قرآن کتاب خدا را که همگی به آن کافر هستید قاضی قرار می دهید و با دعوت به پیمان عدم تعرض می نمایید. (1)

امام صادق (علیه السلام) (83-148 ه.ق) در سخنان خود به شاگردش مفضل «گردش خون» را بیان کرده است. وی می فرماید:

«ای مفضل! در مورد رسیدن غذا به بدن فکر کن و ببین خداوند چه تدبیر عظیمی در این عمل به کار برده است. زیرا غذا وقتی که داخل معده شد، معده با ترشحات و حرارت لازم آن غذا را خورد می کند. عصاره آن را از موادش جدا می سازد، آن عصاره تصفیه شده را به کبد می دهد، آن هم به وسیله رگ های بسیار ریز که شاخه شاخه شده مثل اینکه برای صاف کردن غذا به وجود آمده اند تا در کبد چیزی به معده داخل نشود. چون کبد بسیار رقیق و نرم است فشار زیاد را تحمل نمی کند، در نتیجه عصاره غذاها به وسیله آن رگ های نرم و صافی بودن فشار زیاد وارد کبد می شود، بعد هم که آن عصاره ها را می گیرد در خود به وسیله انجام اعمالی تبدیل به خون می کند که بعد آنها را در مجراهای آماده شده در رگ های انتقال دهنده خون به تمام بدن می رساند. این مجراها مانند همان مجراهایی است که می خواهد آب به همه زمین برسد کار می کنند. بعد هم کبد هنگام تهیه خون آنچه کثافات و فضولات دارد جدا می کند، آنها را جدا به محلها و مجاری می دهد که برای همین کار در بدن

ص: 97

آماده شده اند. مثلاً آنچه که در آن فضولات تلخ و صفراوی باشد به کیسهٔ صفرا می ریزد و اگر از جنس سودا باشد به طحال می ریزد و اگر از جنس رطوبت باشد و مایع به مثانه می ریزد.

پس در حکمت و تدبیر خداوند قادر و حکیم فکر کن که چه حکمتی در ساختمان بدن به کار برده است و هرکدام از این اعضا را در مکان مناسب قرار داده و این ظرف‌ها را در بدن آماده کرده تا جمله فضولات را حفظ کنند و نگذارند در سطح بدن پراکنده شده آنرا بیمار و ناتوان کنند تعادل آن را به هم بزنند، پس مبارك باد چنین تقدیر و حکمت و تدبیر از سوی خداوند متعال».

سخنان آن حضرت علاوه بر کیفیت دوران خون، وظایف جهاز هاضمه و جهاز بولی-کبد و مثانه را هم بیان می کند. امروزه ثابت شده است که اگر بول از مثانه برگشته به خون داخل شود، به واسطه انتشار خون در همه بدن آن بول هم در تمام بدن منتشر می شود، مسمومیت بولی به وجود می آورد، در نتیجه بدن را بیمار می کند. همچنین اگر فضولات از مجاری اصلی معده خارج نشوند به تمام بدن می ریزند و آنرا بیمار می کنند.⁽¹⁾

در سال 1924 میلادی جوانی مصری به نام «التطاوی» در دانشکدهٔ طب آلمان در شهر فرای بورگ دکترایی نوشت که در آن ثابت کرده بود که «گردش خون کوچک» را «ابن النفیس» در قرن 12 تا 13 میلادی کشف کرده است. یعنی 300 سال قبل از «ویلیام هاروی» انگلیسی و 200 سال قبل از «میخائیل زروت» اسپانیایی.

این حملهٔ متقابل يك دانشجوی آفریقایی که در قلب اروپا انجام گرفت با توجه به کم اهمیت بودنش مقدمه ای بود برای بحث و گفتگو و توجه دانشمندانی که در همان اروپا به وسیله انواع دروغ پردازی های خودشان از

ص: 98

1- . طب الرضا علیه السلام و طب الصادق علیه السلام، صص 28-30.

حقایق تاریخ تمدن جهان به خصوص اسلام به دور نگه داشته می شدند و می شوند. (1)

نکته:

از جمله این بیماری ها که طب جدید به آن دست یافته، یکی (مسمومیت ادراری) است که از باقی ماندن ادرار در خون، یا بازگشت ادرار از مثانه به خون، حاصل می شود. همچنین بیماری «یرقان» و مانند آنکه نتیجه جدا نشدن صفرا از خون و نریختن آن از کبد به کیسه صفرا است. نیز بیماری های سوداوی پوستی همچون دمل ها و آگزما که چون مواد سودایی از خون به طحال نمی ریزد و در آن باقی می ماند، بروز می کنند.

بی شک خون در همه بدن پخش و جاری است و اگر فضولات بدن به ظرفهای مخصوص خود نریزند و از بدن خارج نشوند و همچنان در خون باقی بمانند، تمام دستگاههای بدن را دچار بیماری و نا توانی می کنند. (2)

ص: 99

1- فرهنگ اسلام در اروپا اختراعات و اکتشافات دانشمندان اسلامی، ج 1، ص 21.

2- توحید المفضل، مترجم: محمد مهدی رضایی، ص 273.

قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ صِيفُ نُشُوءِ الْأَبْدَانِ وَنُمُوهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ حَتَّى تَبْلُغَ التَّمَامَ وَالْكَمَالَ قَالَ عَ أَوَّلُ ذَلِكَ تَصْوِيرُ الْجَنِينِ فِي الرَّحِمِ حَيْثُ لَا تَرَاهُ عَيْنٌ وَلَا تَنَالُهُ يَدٌ وَيُدَبِّرُهُ حَتَّى يَخْرُجَ سَوِيًّا مُسَدِّ تَوْفِيًّا جَمِيعَ مَا فِيهِ قَوَامُهُ وَصَدَّاحُهُ مِنَ الْأَحْشَاءِ وَالْجَوَارِحِ وَالْعَوَامِلِ إِلَى مَا فِي تَرْكِيبِ أَعْضَائِهِ مِنَ الْعِظَامِ وَاللَّحْمِ وَالشَّحْمِ وَالْعَصَبِ وَالْمُخِّ وَالْعُرُوقِ وَالْغَضَارِيفِ (1) فَإِذَا خَرَجَ إِلَى الْعَالَمِ تَرَاهُ كَيْفَ يَنْمُو بِجَمِيعِ أَعْضَائِهِ وَهُوَ ثَابِتٌ عَلَى شَكْلٍ وَهَيْئَةٍ لَا تَتَرَايِدُ وَلَا تَنْقُصُ إِلَى أَنْ يَبْلُغَ أَشَدَّهُ إِنْ مَدَّ فِي عُمُرِهِ أَوْ يَسَّ تَوْفِيًّا مُدَّتُهُ قَبْلَ ذَلِكَ هَلْ هَذَا إِلَّا مِنْ لَطِيفِ التَّدْبِيرِ وَالْحِكْمَةِ (2)

[آغاز رشد بدن و چگونگی شکل گیری آن در رحم]

مفضل می گوید: عرض کردم: رشد تدریجی بدن تا مرحله کمال و تمام آن را شرح دهید.

فرمود: در آغاز، جنین، در رحم- جایی که چشمی آن را نمی بیند و دستی بدان نمی رسد- شکل و صورت داده می شود. این تدبیر همچنان ادامه دارد تا اینکه انسانی کامل و استوار با تمام نیازهای او بیرون می آید. بدن این انسان، کامل و استوار و همه چیز در آن نهفته شده است، از احشا و جوارح و دیگر عوامل بدن گرفته تا استخوان و گوشت و پیه و مغز و عصب و رگها و غضروفها. وقتی که به جهان پای نهاد چنان که می بینی تمام اعضای او همه با هم و

ص: 100

1- . الغضاريف: جمع غضروف و هو كل عظم رخص لين.

2- . توحيد المفضل، ص 58.

هماهنگ چنان رشد می کنند که شکل و هیأت و اعضای او ثابت می ماند، نه افزایش می یابد و نه کاستی می پذیرد. این سیر همچنان ادامه دارد تا شخص اگر تقدیر باشد به سن بلوغ و کمالش برسد. آیا این [پیچیدگی ها و حکمت ها] جز از لطف مدبری و حکیمی است؟ (1)

ص: 101

1- . شگفتی های آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 55.

انظُرْ يَا مُفَضَّلُ مَا خُصَّ بِهِ الْإِنْسَانُ فِي خَلْقِهِ تَشْرِيفاً وَ تَفَضُّلاً عَلَى الْبَهَائِمِ فَإِنَّهُ خُلِقَ يَنْتَصِبُ قَائِماً وَ يَسْتَتَوِي جَالِساً لَيْسَ تَقْبِلَ الْأَشْيَاءَ بِيَدَيْهِ وَ جَوَارِحِهِ وَ يُمَكِّنُهُ الْعِلَاجُ وَ الْعَمَلُ بِهِمَا فَلَوْ كَانَ مَكْبُوباً عَلَى وَجْهِهِ كَذَوَاتِ الْأَرْبَعِ لَمَا اسْتَطَاعَ أَنْ يَعْمَلَ شَيْئاً مِنَ الْأَعْمَالِ (1)

[ایستادن و نشستن وجه تمایزی برای انسان]

ای مفضل! بنگر که خداوند جل و علی به خاطر تکریم و بزرگداشت و شرافت انسان، و برتری او بر چهارپایان چگونه در آفرینش او ویژگی‌های قرار داد.

چنان آفریده شده که می ایستد و راست می نشیند تا با دست و اعضایش رو به اشیا باشد و بتواند با دستانش کار کند. چنان که اگر چون چهار پایان برو در می افتاد نمی توانست کاری کند (2)

در جواب به این پرسش که انسان چگونه کشیده و راست قامت می شود، پاسخ‌های متعدد داده شده که نزدیک ترین آنها به ذهن، جوابی است که «ابن مسکویه» به «ابوحیان» داده و خلاصه آن چنین است: حرارت، طبیعی لطیف و سبک، و تاثیرگذار در رطوبت دارد و قبول امتداد و کشیدگی می کند، و جسم دارای حرارت را به سمت طبیعی خود، یعنی بالا، می کشاند و مستقیم می سازد. از طرفی واژگونی و میل به سمت پایین به خاطر دو چیز است: ضعیف و کم شدن حرارت جسم، و پذیرش اندک حرارت از سوی جسم.

ص: 102

1- . توحید المفضل، ص 58.

2- . شگفتی‌های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 55.

انسان جسمی است رشد کننده، و چون حرارتی قوی در آن موجود است و اجزای خاک و آب بدن او لطیف و معتدل اند و سخت و سنگین نشده اند، به طور طبیعی، رویه بالا و کشیده و راست قامت، رشد می کند. از این رو وقتی پیر می شود و حرارت بدنش کاستی می پذیرد، و رطوبت های غلیظ فراوان می گردند و حرارت رویه بالای بدن را پس می زنند، جسم منحنی و گوژ می شود تا اینکه به صورت شاخه ای خشک و لاغر در می آید. (1)

ص: 103

1- . توحید مفضل، ترجمه محمد مهدی رضایی، ص 273.

تخصص الإنسان بالحواس و تشرفه بها دون غيره

انظُرِ الْآنَ يَا مُفَضَّلُ إِلَى هَذِهِ الْحَوَاسِ (1) الَّتِي خُصَّ بِهَا الْإِنْسَانُ فِي خَلْقِهِ وَ شُرِّفَ بِهَا عَلَى غَيْرِهِ كَيْفَ جُعِلَتِ الْعَيْنَانِ فِي الرَّأْسِ كَالْمَصَابِيحِ فَوْقَ الْمَنَارَةِ لِيَسْتَمَكَّنَ مِنْ مُطَالَعَةِ الْأَشْيَاءِ وَ لَمْ تُجْعَلْ فِي الْأَعْضَاءِ الَّتِي تَحْتَهُنَّ كَالْيَدَيْنِ وَ الرَّجْلَيْنِ فَتَعْتَرِضَ هَا الْآفَاتُ وَ يُصِيبَهَا مِنْ مُبَاشَرَةِ الْعَمَلِ وَ الْحَرَكَةِ مَا يُعَلِّلُهَا وَ يُؤَثِّرُ فِيهَا وَ يَنْقُصُ مِنْهَا وَ لَا فِي الْأَعْضَاءِ الَّتِي وَسَطَ الْبَدَنِ كَالْبَطْنِ وَ الظَّهْرِ فَيَعْسُرُ تَقَلُّبُهَا وَ اِطْلَاعُهَا نَحْوَ الْأَشْيَاءِ (2)

اختصاص حواس پنجگانه به آدمی و بزرگداشت او

اینک ای مفضل! در چگونگی آفرینش حواس آدمی که نشانه شرافت و برتری او بر دیگر مخلوقات است بیندیش. بنگر که چگونه دیدگان، چون چراغ‌هایی بر فراز مناره در سر او قرار گرفته تا بتواند همه چیز را بدرستی و کامل ببیند و در اعضای سافله چون دست‌ها و پاها قرار نگرفتند تا از آفات نگاهداری شوند و مستقیماً با کار و ابزار در تماس نباشند و این برخوردها نارسایی در آنها پدید نیاورد. نیز مانند شکم و پشت در وسط بدن قرار نگرفتند؛ تا اطلاع بر اشیا و دیدن آنها دشوار نشود. (3)

ص: 104

- 1- . هی الأعضاء التي تؤمن مناسباتنا مع المحيط الخارجي، و هي خمسة أعضاء اللمس والذوق والشم والبصر والسمع.
- 2- . توحيد المفضل، ص 59.
- 3- . شگفتی‌های آفرینش، (ترجمه توحید مفضل)، ص 55.

چشم را معمولا به يك دستگاه دوربین عكاسی تشبیه می کنند که با عدسی بسیار ظریف خود از صحنه های مختلف عکسبرداری می کند، عکس هایی که به جای فیلم روی "شبکیه چشم" منعکس می شود، و از آنجا به وسیله اعصاب بینایی به مغز منتقل می گردد.

این دستگاه عکسبرداری فوق العاده ظریف و دقیق، در شبانه روز ممکن است هزاران هزار عکس از صحنه های مختلف بردارد، ولی از جهات زیادی قابل مقایسه حتی با پیشرفته ترین دستگاه های عکسبرداری و فیلمبرداری نیست، زیرا:

1- دریچه تنظیم نور (دیاфраگم) در این دستگاه که همان "مردمک چشم" است به طور خودکار در برابر نور تغییر شکل داده در مقابل نور قوی تنگ تر و در مقابل نور ضعیف گشادتر می شود در حالی که دستگاه های عکاسی را باید به وسیله اشخاص تنظیم کرد.

2- عدسی چشم بر خلاف تمام عدسی هایی که در دوربین های عکاسی دنیا به کار رفته دائما تغییر شکل می دهد، به طوری که گاه قطر آن 1/5 میلیمتر است و گاه تا 8 میلی متر می رسد! تا آماده عکسبرداری از صحنه های دور و نزدیک شود، و این کار به وسیله عضلاتی که اطراف عدسی را گرفته اند، و آن را می کشند یا رها می کنند انجام می شود، به طوری که يك عدسی چشم

به تنهایی کار صدها عدسی را انجام می دهد! 3- این دستگاه عکاسی در چهار جهت مختلف حرکت می کند، و می تواند به کمک عضلات چشم به هر طرف حرکت کرده و فیلمبرداری کند.

4- نکته مهم دیگر اینجا است که در دوربین های عکاسی باید فیلم ها را عوض کنند، و يك حلقه فیلم که تمام شد باید حلقه دیگری جای آن بگذارند، اما چشم های انسان در تمام طول عمر فیلمبرداری می کند، بی آنکه چیزی از آن عوض شود، این به خاطر آن است که در قسمت شبکیه چشم که تصویرها

روی آن منعکس می شود دو رقم سلول وجود دارد، سلول‌های "مخروطی" و "استوانه ای" که دارای ماده بسیار حساسی در برابر نور است، و با کمترین تابش نور تجزیه می شود و امواجی به وجود می آورد که به مغز منتقل می شود، و بعد اثر آن زائل می شود، و شبکیه مجدداً آماده فیلم برداری جدید خواهد شد.

5- دوربین‌های عکاسی از موادی بسیار محکم ساخته شده است، ولی دستگاه عکاسی چشم به قدری ظریف و لطیف است که با مختصر چیزی خراش می یابد و به همین جهت در محفظه محکم استخوانی قرار گرفته اما در عین ظرافت بسیار از آهن و فولاد پر دوامتر است.

6- مساله "تنظیم نور" برای فیلم برداران و عکاسان مساله بسیار مهمی است و برای اینکه تصویرها روشن باشد گاهی لازم است چندین ساعت مشغول تنظیم نور و مقدمات آن باشند در حالی که چشم در هر شرائطی از نور قوی و متوسط و ضعیف حتی در تاریکی به شرط آنکه نور بسیار کمی در آنجا باشد عکس برداری می کند، و این از عجایب چشم است.

7- گاهی ما از روشنایی به تاریکی می رویم، و یا لامپ‌های برق دفعتاً خاموش می شود در آن لحظه مطلقاً چیزی را نمی بینیم، ولی با گذشتن چند لحظه چشم ما به طور خودکار وضع خود را با آن نور ضعیف تطبیق می دهد، بطوری که وقتی به اطراف خود نگاه می کنیم تدریجاً اشیاء زیادی را می بینیم و می گوئیم چشم ما با تاریکی عادت کرد، و این تعبیر عادت که با زبان ساده ادا می شود نتیجه مکانیسم بسیار پیچیده ای است که در چشم قرار دارد، و می تواند خود را در زمان بسیار کوتاهی با شرائط جدید تطبیق دهد.

عکس این معنی به هنگامی که از تاریکی به روشنایی منتقل می شویم نیز صادق است، که در آغاز، چشم ما تحمل نور قوی را ندارد ولی بعد از چند لحظه خود را با آن تطبیق می دهد و به اصطلاح عادت می کند، این امور هرگز

در دستگاه‌های فیلم برداری وجود ندارد.

8- دستگاه های فیلم برداری از فضای محدودی می توانند فیلم تهیه کنند در حالی که چشم انسان تمام نیم دایره افق را که در مقابل او قرار داد می بیند و به تعبیر دیگر ما تقریباً 180 درجه دایره اطراف خود را می بینیم در حالی که هیچ دستگاه عکاسی چنین نیست.

9- از مطالب عجیب و جالب اینکه دو چشم انسان که هر کدام دستگاه مستقلی است چنان تنظیم شده که عکس های حاصل از آنها درست روی يك نقطه می افتد بطوری که اگر کمی این تنظیم به هم بخورد انسان با دو چشمش جسم واحد را دو جسم می بیند! همانگونه که در اشخاص "احول" (دو بین) این معنی مشاهده می شود.

10- نکته جالب دیگر اینکه تمام صحنه هایی که چشم از آن عکسبرداری می کند به طور وارونه روی شبکیه چشم می افتد، در حالی که ما هیچ چیز را وارونه نمی بینیم، این به خاطر عادت کردن چشم، و حفظ نسبت اشیاء با یکدیگر می باشد.

11- سطح چشم باید دائماً مرطوب باشد به طوری که اگر چند ساعتی خشک شود ضربه شدیدی بر آن وارد می گردد، این رطوبت دائمی از غده های اشک تامین می شود، که از يك سو وارد چشم شده، و از رگ های بسیار باریک و ظریفی که در گوشه چشمان قرار دارد بیرون می رود، و به بینی ها منتقل می شود، و بینی را نیز مرطوب می کند.

اگر غده های اشک بخشکد چشم به خطر می افتد و حرکت پلك ها غیر ممکن می شود، و اگر بیش از حد فعالیت کند دائماً اشک بر صورت جاری می شود یا اگر راه باریک فاضل آب چشم بسته شود باید دائماً دستمالی به دست داشته باشیم آبهای زیادی را از صورت خشک کنیم و چه دردسر بزرگی است.

12- ترکیب اشک (آب چشم) ترکیب پیچیده ای است، و از بیش از ده عنصر تشکیل می یابد که در مجموع بهترین و مناسب ترین مایع برای نگهداری چشم است.

کوتاه سخن اینکه عجائب چشم به قدری زیاد است که باید روزها نشست و در باره آن سخن گفت، و کتابها نوشت، و با تمام اینها ماده اصلی آن را که می نگریم تقریباً يك تکه پیه بیشتر نیست! امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در آن سخن پرمایه اش می فرماید:

اعجبوا لهذا الانسان ينظر بشحم، ويتكلم بلحم، ويسمع بعظم، ويتنفس من خرم! " شگفتا از این انسان که با يك قطعه پیه می بیند، و با قطعه گوشتی سخن می گوید، و با استخوانی می شنود، و از شکافی نفس می کشد!" (و این کارهای بزرگ حیاتی را با این وسائل کوچک انجام می دهد)⁽¹⁾

ص: 108

1- . نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 8؛ تفسیر نمونه، ج 27، ص 22.

فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ لَهَا فِي شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْأَعْضَاءِ مَوْضِعٌ كَانَ الرَّأْسُ أَسْنَى الْمَوَاضِعِ لِلْحَوَاسِّ وَ هُوَ بِمَنْزِلَةِ الصَّوْمَعَةِ لَهَا فَجَعَلَ الْحَوَاسَّ خَمْسًا تَلْقَى خَمْسًا لِكَيْ لَا يَقُوتَهَا شَيْءٌ مِنَ الْمَحْسُوسَاتِ فَخَلَقَ الْبَصَرَ لِيُذْرِكَ الْأَلْوَانَ فَلَوْ كَانَتِ الْأَلْوَانُ وَ لَمْ يَكُنْ بَصَرٌ يُذْرِكُهَا لَمْ تَكُنْ فِيهَا مَنَفَعَةٌ وَ خَلَقَ السَّمْعَ لِيُذْرِكَ الْأَصْوَاتَ فَلَوْ كَانَتِ الْأَصْوَاتُ وَ لَمْ يَكُنْ سَمْعٌ يُذْرِكُهَا لَمْ يَكُنْ فِيهَا إِزْبٌ وَ كَذَلِكَ سَائِرُ الْحَوَاسِّ ثُمَّ هَذَا يَرْجِعُ مُتَكَافِيًا فَلَوْ كَانَ بَصَرٌ وَ لَمْ تَكُنِ الْأَلْوَانُ لَمَا كَانَ لِلْبَصَرِ مَعْنَى وَ لَوْ كَانَ سَمْعٌ وَ لَمْ تَكُنْ أَصْوَاتٌ لَمْ يَكُنْ لِلسَّمْعِ مَوْضِعٌ.

فَانظُرْ كَيْفَ قَدَّرَ بَعْضَهَا يَلْقَى بَعْضًا فَجَعَلَ لِكُلِّ حَاسَّةٍ مَحْسُوسًا(1)

يَعْمَلُ فِيهِ وَ لِكُلِّ مَحْسُوسٍ (2) حَاسَّةً تُذْرِكُهُ وَ مَعَ هَذَا فَقَدْ جُعِلَتْ أَشْيَاءٌ مُتَوَسِّطَةٌ بَيْنَ الْحَوَاسِّ وَ الْمَحْسُوسَاتِ لَا تَبْتِمُّ الْحَوَاسُّ إِلَّا بِهَا كَمَثَلِ الضِّيَاءِ وَ الْهَوَاءِ فَإِنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ضِيَاءٌ يُظْهِرُ اللَّوْنَ لِلْبَصَرِ لَمْ يَكُنِ الْبَصَرُ يُذْرِكُ اللَّوْنَ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ هَوَاءٌ يُؤَدِّي الصَّوْتِ إِلَى السَّمْعِ لَمْ يَكُنِ السَّمْعُ يُذْرِكُ الصَّوْتِ فَهَلْ يَخْفَى عَلَى مَنْ صَحَّ نَظْرُهُ وَ أَعْمَلَ فِكْرُهُ أَنَّ مِثْلَ هَذَا الَّذِي وَصَفْتُ مِنْ تَهَيُّةِ الْحَوَاسِّ وَ الْمَحْسُوسَاتِ بَعْضَهَا يَلْقَى بَعْضًا وَ تَهَيُّةِ أَشْيَاءٍ أُخْرَ بِهَا تَبْتِمُّ الْحَوَاسُّ لَا يَكُونُ إِلَّا بِعَمَلٍ وَ تَقْدِيرٍ مِنْ لَطِيفِ حَبِيرٍ.(3)

ص: 109

- 1- . لعل الأصل في كلمة محسوس هنا هو «حس» ولا تأتي كلمة محسوس هنا، لان حس بمعنى شعر وعلم فعل لازم، ومن البديهي عدم جواز صيغة اسم المفعول من الفعل اللازم، إلا إذا عدي بحرف-- الجر او جاء مع المصدر او للظرف، ويأتي فعل حس متعديا بغير هذا المعنى، فيقال: حصه إذا قتله واستأصله.
- 2- . همان.
- 3- . توحيد المفضل، ص 60.

وقتی که هیچ عضو دیگری برای دیدگان جایی مناسب نبود بی تردید، «سر» بهترین جایگاه حواس انسان و همانند خانه و صومعه آنهاست. برای انسان پنج حس آفریده شد تا پنج محسوس را درک نماید و از درک چیزی از محسوسات عاجز نماند. دیده آفریده شد تا رنگ‌ها و صورت‌ها را دریابد.

اگر صورت‌ها و رنگ‌ها بودند ولی دیدگانی برای دیدنشان نمی بود چه سودی داشتند؟

گوش آفریده شد تا صداها را بشنود. اگر صدایی بود و گوش نبود، نیازی به آن نبود. دیگر حسها نیز این گونه است.

به عکس آن نیز صادق است، اگر دیده ای بود امام صورت و رنگی نبود، چه معنی داشت و یا اگر گوش بود ولی صدایی نبود گوش به چه کار می آمد؟

بنگر که چگونه تقدیر شده که هر کدام چیزی را دریابند. برای هر حس، محسوسی است و هر محسوس، حسّی دارد که آن را ادراک می کند. با این همه، چیزهایی در میان حسّ و محسوس قرار گرفته که تنها از طریق آنها، حس صورت می پذیرد؛ مانند نور و هوا. اگر نوری که رنگ و صورت را برای دیده عیان کند نبود دیده آن را ادراک نمی کرد و نمی دید. اگر هوایی نبود که امواج صدا را به گوش برساند گوش نیز آن را ادراک نمی نمود.

آیا بر کسی که در آنچه شرح دادم، مانند آفرینش خاص حواس و محسوسات و رابطه آنها و نیز دیگر لوازم ادراک و حس، نیک تأمل و اندیشه کند پوشیده می ماند که این اعمال حکیمانه جز نتیجه هدف، تقدیر و تدبیر از جانب خداوند لطیف و خبیر نیست؟⁽¹⁾

اینکه خداوند برای انسان پنج حس گر بیرونی قرار داده، بی علت نیست. وقتی ما به اشیاء خارجی اطراف خود- که محسوسات به شمار می آیند- دقت

ص: 110

می‌کنیم، می‌بینیم یا به صورت جسم و شکل و رنگ و دور و نزدیک قرار دارند که «چشم» آنها را درک می‌کند، یا به صورت پدیده‌هایی دارای بوهای خوش نامطبوع، تند و قوی یافت می‌شود که «بینی» آنها را از یکدیگر تمیز می‌دهد، یا دارای مزه خاصی هستند که «زبان» آنها را می‌چشد یا نقطه تماسی خشن یا نرم دارد یا سبک‌اند یا سنگین و یا گرم‌اند یا سرد که خداوند حس لامسه را در همه جای «پوست بدن» برای درک آنها قرار داده است، و یا صدایی دارند که از حرکت و سکون آنها ایجاد می‌شود و «گوش» انواع مختلف آن را حس می‌کند.

بی‌شک هر محسوس دیگری جر آنچه گفتیم، وجود داشته باشد، تحت یکی از حس‌گرهای بالا قرار می‌گیرد و اگر جز این بود خداوند حس ششمی خلق می‌کرد. (1)

ص: 111

1- . توحید مفضل، ترجمه محمد مهدی رضایی، ص 274.

فَكَرَّ يَا مُفَضَّلُ فِيمَنْ عَدِمَ الْبَصَرَ مِنَ النَّاسِ وَ مَا يَنَالُهُ مِنَ الْخَلَلِ فِي أُمُورِهِ فَإِنَّهُ لَا يَعْرِفُ مَوْضِعَ قَدَمَيْهِ وَلَا يُبْصِرُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَا يَفْرُقُ بَيْنَ الْأَلْوَانِ وَ بَيْنَ الْمُنْظَرِ الْحَسَنِ وَ الْقَبِيحِ وَ لَا يَرَى حُفْرَةً إِنْ هَجَمَ عَلَيْهَا وَ لَا عَدْوًا إِنْ أَهْوَى إِلَيْهِ بِسَيْفٍ وَ لَا يَكُونُ لَهُ سَبِيلٌ إِلَى أَنْ يَعْمَلَ شَيْئًا مِنْ هَذِهِ الصَّنَاعَاتِ مِثْلَ الْكِتَابَةِ وَ التَّجَارَةِ وَ الصِّيَاغَةِ حَتَّى أَنَّهُ لَوْ لَا تَفَاذُ ذَهْنِهِ لَكَانَ بِمَنْزِلَةِ الْحَجَرِ الْمُلْتَمَى وَ كَذَلِكَ مَنْ عَدِمَ السَّمْعَ يَخْتَلُّ فِي أُمُورٍ كَثِيرَةٍ فَإِنَّهُ يَفْقَدُ رُوحَ الْمُخَاطَبَةِ وَ الْمُحَاوَرَةَ وَ يَعْذَمُ لَذَّةَ الْأَصْوَاتِ وَ اللَّحُونِ الْمُسْتَحْيَةِ وَ الْمُطْرِبَةِ وَ تَعْظُمُ الْمُؤْنَةُ عَلَى النَّاسِ فِي مُحَاوَرَتِهِ حَتَّى يَتَبَرَّمُوا بِهِ وَ لَا يَسْمَعُ شَيْئًا مِنْ أَخْبَارِ النَّاسِ وَ أَحَادِيثِهِمْ حَتَّى يَكُونَ كَالْغَائِبِ وَ هُوَ شَاهِدٌ أَوْ كَالْمَيِّتِ وَ هُوَ حَيٌّ فَأَمَّا مَنْ عَدِمَ الْعَقْلَ فَإِنَّهُ يُلْحَقُ بِمَنْزِلَةِ الْبَهَائِمِ بَلْ يَجْهَلُ كَثِيرًا مِمَّا تَهْتَدِي إِلَيْهِ الْبَهَائِمُ أَفَلَا تَرَى كَيْفَ صَارَتِ الْجَوَارِحُ وَ الْعُقُلُ وَ سَائِرُ الْخِلَالِ (1) الَّتِي بِهَا صَلَاحُ الْإِنْسَانِ وَ الَّتِي لَوْ فَقَدَ مِنْهَا شَيْئًا لَعَظُمَ مَا يَنَالُهُ فِي ذَلِكَ مِنَ الْخَلَلِ يُؤَافِي (2) خَلْقَهُ عَلَى التَّمَامِ حَتَّى لَا يَفْقَدَ شَيْئًا مِنْهَا فَلِمَ كَانَ كَذَلِكَ إِلَّا أَنَّهُ [لِأَنَّهُ] خُلِقَ بِعِلْمٍ وَ تَقْدِيرٍ قَالَ الْمَفْضَلُ فَقُلْتُ فَلِمَ صَارَ بَعْضُ النَّاسِ يَفْقَدُ شَيْئًا مِنْ هَذِهِ الْجَوَارِحِ فَيَنَالُهُ مِنْ ذَلِكَ مِثْلُ مَا وَصَفْتُهُ يَا مَوْلَايَ قَالَ عَ ذَلِكَ لِلتَّأْدِيبِ وَ الْمَوْعِظَةِ لِمَنْ يَحِلُّ ذَلِكَ بِهِ وَ لِعَبْرِهِ بِسَبَبِهِ كَمَا يُؤَدِّبُ الْمُلُوكُ النَّاسَ لِلتَّنْكِيلِ وَ الْمَوْعِظَةِ فَلَا يُنْكَرُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ بَلْ يُحْمَدُ مِنْ رَأْيِهِمْ وَ يَتَصَوَّبُ مِنْ تَدْبِيرِهِمْ ثُمَّ إِنَّ

ص: 112

1- . الخلال: جمع خلة و هي الخصلة.

2- . يوافي خبر الى صارت المتقدمة قبل سطرين.

لِّلَّذِينَ تَنَزَّلُ بِهِمُ هَذِهِ الْبَلَايَا مِنَ الثَّوَابِ بَعْدَ الْمَوْتِ إِنَّ شَكْرًا وَ أَنْبَأُوا مَا يَسْتَصْغِرُونَ مَعَهُ مَا يَنَالُهُمْ مِنْهَا حَتَّىٰ إِنَّهُمْ لَوِ خَيْرًا بَعْدَ الْمَوْتِ لَا خِتَارًا أَنْ يُرَدُّوا إِلَى الْبَلَايَا لِيُرَدَّوْا مِنَ الثَّوَابِ (1)

[حکمت محروم بودن عده ای از چشم و گوش و عقل]

ای مفضّل! در حال کسی که از داشتن دیده محروم است، اندیشه کن. بنگر که چگونه در کارش نارسایی پدید می آید. این شخص قدمگاهش را نمی شناسد، مقابلش را نمی بیند، رنگها را از هم باز نمی شناسد، زشت و زیبا را تفاوت نمی دهد. اگر ناگاه بر گودالی مشرف شود آن را نمی بیند، اگر دشمنی به او هجوم برد نمی شناسدش. به درستی توان کتابت و تجارت و صیانت (زرگری، ریخته گری) ندارد. تا جایی که اگر از ذهن و اندیشه برخوردار نباشد همانند يك سنگ در حال سقوط است.

همچنین کسی که نمی شنود، نارسایی بسیار در کارش پدید می آید. روح و لذت مخاطبه (گفت و شنود) و محاوره را از دست می دهد، از نغمه های دلریا و الحان راحت افزا محروم است، برای مردم گفتگو با او بسیار دشوار و ملال آور می شود. مانند يك غایب و مرده بدرستی از اخبار مردم دیگر آگاه نمی شود در حالی که همه چیز را مشاهده می کند و زنده است. اما اگر عقل و اندیشه نداشته باشد، به حیوان می ماند و چه بسا بسیاری از مصالح حیوانات را نداند و نتواند؛ [زیرا حیوانات از سر غریزه کارهای شگفتی می کنند].

آیا نمی بینی که چگونه برای انسان اعضا، عقل و دیگر ویژگیها آفریده شد تا با نبود و یا ناقص بودن آنها دشواری در کارش رخ ندهد و آفرینش او تمام و کامل باشد. چرا چنین شد؟ آیا این جز بیانگر خلقتی حکیمانه و عالمانه است؟

ص: 113

مفضّل می گوید: عرض کردم: پس از چه روی برخی از مردم شماری از این اعضا را ندارند و به خاطر آن در دشواریهایی که فرمودید می افتند؟

فرمود: این امر گاه برای آن است که شخص مبتلا، تأدیب شود و نیز دیگران از آن، درس عبرت بگیرند. چنان که گاه پادشاهان مردم را به خاطر این اهداف تأدیب می کنند. بی شك این اعمال آنان، گاه پسندیده و تدبیری نیکوست.

همچنین کسانی که دچار این بلاها می شوند اگر [بی شکیب نباشند و] خدای را سپاس گویند و به درگاهش انابه کنند، پس از مرگ از پادشاه عظیم و بسیار بهره مند می گردند تا جایی که اگر پس از مرگ اختیار داشته باشند چنین می خواهند که بار دیگر در بلاها درافتند و از پادشاه و اجر الهی سود ببرند. (1)

چشم و گوش دو ابزار مهم شناخت

مهم ترین ابزار شناخت انسان چشم و گوش اوست، آدمی در ابتدای تولّد فاقد هر گونه علم و دانش است (وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا). (2) تمام علوم و دانش های انسان پس از رشد لازم از طریق چشم و گوش به او می رسد؛ حتی علوم عقلی.

علوم تجربی از طریق چشم منتقل می شود؛ انسان در آزمایشگاه مسایل مختلف را تجربه کرده، می بیند و بدان واقف و آگاه می شود اما علوم نقلی که دیگران آن را منتقل می سازند- مخصوصاً دانش هایی که از طریق وحی به انسان منتقل می شود- از طریق گوش نصیب آدمی می گردد. البته علوم عقلی نیز بر پایه علوم حسی است؛ یعنی اگر چیزی دیده یا شنیده نشود، عقل

ص: 114

1- . شگفتی های آفرینش، (ترجمه توحید مفضل)، ص 58.

2- . سوره نحل، آیه 78.

نمی تواند مسایل آن را درك كند؛ زیرا بنیان علوم عقلی، بر اساس «تجربید» و «تعمیم» محسوسات است. بدین جهت، اگر انسانی فاقد حس بینایی و شنوایی باشد- که طبعاً لال نیز خواهد بود- هر چند مغزی همچون مغز بوعلی سینا هم داشته باشد، به اندازه بچه پنج ساله ای نخواهد فهمید؛ زیرا چنین انسانی، دو پایه اساسی علوم عقلی؛ یعنی بینایی و شنوایی را از دست داده است. (1)

نعمت عقل

اشاره

حیوانات برای گذراندن زندگی خود و سالم ماندن از مخاطرات و تهدیدهای در کمین، از نوعی الهامات فطری و هدایت های طبیعی بر خوردارند که خداوند به لطف خود در وجود آنها نهاده است. اما انسان، این موجود محاصره شده در چنبره انواع مشکلات و حجمه ها و نامالایمات محیط و طبیعت اطراف، نه قوت و نیرویی طبیعی حیوان را دارد و نه هوش خاص حیوانی و الهامات فطری او را، ولی در عوض، نیرویی گرامی تر و با ارزش تر همچون عقل به او عطا گردیده که در حالات و موقعیت های گوناگون، در طریق زندگی دنیا و آخرت او بسیار مفید و راه گشا است.

اگر آدمی از این نیرو و موهبت الاهی خود سود نبرد و تدبیر امور مادی و معنوی خود آن را به کار نگیرد، بی شک در شمار حیوانات به حساب می آید، و نیک که بنگریم از آنها هم ضعیف تر و گمراه تر خواهد گردید چون با وجود نعمت عقل و اندیشه، به حیات حیوانی تن در داده و همچون آنان زیسته است. (2)

ص: 115

1- . مثال های زیبای قرآن، ج 1، ص 257.

2- . توحید مفضل، ترجمه محمد مهدی رضایی، ص 274.

قَالَ الْمُفْضَلُ فَقُلْتُ فَلِمَ صَارَ بَعْضُ النَّاسِ يَفْقِدُ شَيْئًا مِنْ هَذِهِ الْجَوَارِحِ فَيَنَالُهُ مِنْ ذَلِكَ مِثْلُ مَا وَصَفْتُهُ يَا مَوْلَايَ قَالَ عَ ذَلِكَ لِلتَّأْدِيبِ وَالْمَوْعِظَةِ لِمَنْ يَحِلُّ ذَلِكَ بِهِ وَ لِعَْيَرِهِ بِسَبَبِهِ كَمَا يُؤَدَّبُ الْمَلُوكُ النَّاسَ لِلتَّنْكِيلِ وَالْمَوْعِظَةِ فَلَا يُنْكَرُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ بَلْ يُحْمَدُ مِنْ رَأْيِهِمْ وَيُتَّصَوَّبُ مِنْ تَدْبِيرِهِمْ ثُمَّ إِنَّ لِلَّذِينَ نَزَلُ بِهِمْ هَذِهِ الْبَلَايَا مِنَ الثَّوَابِ بَعْدَ الْمَوْتِ إِنْ شَكَرُوا وَأَنَابُوا مَا يَسْتَصِدُّونَ مَعَهُ مَا يَنَالُهُمْ مِنْهَا حَتَّى إِنَّهُمْ لَوْ خُيِّرُوا بَعْدَ الْمَوْتِ لَأَخْتَارُوا أَنْ يُرَدُّوا إِلَى الْبَلَايَا لِيَزِدَادُوا مِنَ الثَّوَابِ (2)

مفصل می گوید: عرض کردم: پس از چه روی برخی از مردم شماری از این اعضا را ندارند و به خاطر آن در دشواریهایی که فرمودید می افتند؟

فرمود: این امر گاه برای آن است که شخص مبتلا، تأدیب شود و نیز دیگران از آن، درس عبرت بگیرند. چنان که گاه پادشاهان مردم را به خاطر این اهداف تأدیب می کنند. بی شک این اعمال آنان، گاه پسندیده و تدبیری نیکوست.

همچنین کسانی که دچار این بلاها می شوند اگر [بی شکیب نباشند و] خدای را سپاس گویند و به درگاهش انابه کنند، پس از مرگ از پادشاه عظیم و بسیار بهره مند می گردند تا جایی که اگر پس از مرگ اختیار داشته باشند چنین می خواهند که بار دیگر در بلاها درافتند و از پادشاه و اجر الهی سود ببرند (3)

ص: 116

1- . توحید مفضل، ترجمه: محمد مهدی رضایی.

2- . توحید المفضل، ص 61.

3- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 58.

چرا خداوند بعضی از انسانها را ناقص آفریده است؟

طبق بیان آیات و روایات، فطرت انسان بر نیکی و خیر بنا نهاده شده است و بشر با فطرت و سرشت نیکوی الهی خلق شده است و هیچ فطرت بد و سرشت ناروا در کار نیست؛ زیرا هدف خداوند از خلقت انسان، تکامل و رشد او است و نیز او ارحم الراحمین است و با هیچ کس دشمنی ندارد.

خداوند درباره آفرینش انسان می فرماید:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ؛ (1) ما انسان را به بهترین شکل آفریدیم.»

و نیز می فرماید: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (2)

«او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید.»

نعمت‌های الهی عمومی است و اگر به کسی نرسد، باید دید عیب از کجاست و چه عواملی باعث گرفتاری او شده است. بنابراین در این جهان بینی، خلقت بد و فطرت ناروا معنا ندارد. چنانکه رسول خدا a می فرماید:

«ما مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَيَنْصَرَانِهِ وَيَمَجَّسَانِهِ (3)؛ تمام انسانها بر فطرت [سالم] متولد می شوند و این پدر و مادر کودک اند که او را یهودی و نصرانی و مجوسی می کنند.»

خداوند بدبختیها و زشتیها را از خود انسان می داند و می فرماید: «ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» (4)؛ «هر احسان و نیکی که به تو می رسد از جانب خداست، و هر بدی و زشتی که به تو می رسد از خود توست.»

ص: 117

1- . تین/5.

2- . سجده/7.

3- . من لا يحضره الفقيه ، ج2، ص49، ح1668.

4- . نساء/79.

و نیز می فرماید: «وما أصابكم من مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ»؛ (1) «هر مصیبتی که به شما می رسد نتیجه اعمال شماست.»

از این آیات و روایات به دست می آید که اصل، در آفرینش انسان، بی عیب و نقص بودن است و اگر انسانی فاقد بعضی کمالات باشد، وجود او استثنایی بوده و جنبه ثانوی دارد که بر قانون خلقت وارد شده است، و نیز بیانگر آن است که تمام بدی‌ها، پلیدی‌ها، نقص‌ها و صفات زشت و ناهنجاری‌ها، همه از خود انسان است.

علل ناقص الخلقه شدن

اشاره

آنچه از روایات اسلامی و ره آورد دانش بشری به دست می آید این است که بخش مهمی از این نقیصه‌ها مربوط به جهل و نادانی والدین درباره وظایف همسری، نحوه آمیزش، کیفیت پرورش فرزندان و تغذیه مادران هنگام بارداری و نیز ناشی از اموری مانند مصرف شراب، مواد مخدر، سیگار، آمیزش‌های حرام و تا حد زیادی وراثت است. به دیگر سخن آن نقیصه‌ها و کمبودها، غرامتی است که پدران و مادران به جهت نادانی خود می پردازند. البته علل پیدایش این استثناها منحصر در عوامل یاد شده نیست. (2)

ص: 118

1- شوری/30.

2- در اینجا فقط به فهرست برخی از عوامل نارساییها و نقصها اشاره می کنیم: 1. بیماری پدر و پدران. 2. بیماریهای روانی پدر و مادر. 3. غذای پدر و مادر. 4. حالات غیرعادی پدر، مستی و... 5. آمیزش در حال حیض (عادات ماهانه). 6. عکس العمل گناه پدر و مادر. 7. رفتار ناهنجار مادر در دوران بارداری. 8. کمبود مواد غذایی در دوران بارداری. 9. ترس و وحشت مادر در دوران حاملگی و شیردادن. 10. دلهره و نگرانی‌های مادر در دوران بارداری. 11. غم و اندوه و غصه‌های مادران. 12. تحرکات شدید در دوران بارداری. 13. مسمومیت‌های غذایی مادر. 14. اعتیاد مادر به الکل و سیگار... در توضیح عوامل فوق و اطلاع بیشتر در این زمینه می توانید به کتاب... های زیر مراجعه کنید: عدل الهی، استاد شهید مرتضی مطهری، مسئولیت تربیت، محمد دشتی، حلیة المتقین، علامه محمدباقر مجلسی، اعجاز خوراکی‌ها، دکتر غیاث الدین جزایری، علل کال زایی زنان، بنیامین اسپاک، جنگ شیمیایی، سروان محمود کسری، اصول بیماری... های ارثی، دکتر مولوی، کودک، ج 1 و 2، محمدتقی فلسفی، آیین تربیت، ابراهیم امینی، تعالیم بهداشتی اسلام، دکتر صفدر صانعی، زندگی و پرورش کودک، ژان پیاژه، تغذیه و تربیت کودک، بنیامین اسپاک، اسلام و اطفال عقب مانده، قدسیه حجازی، همخوانی از نظر ژنتیک در اسلام، دکتر اردوباری.

احادیث اسلامی، سوء تغذیه را مایه پیدایش کمبودها دانسته و تغذیه مناسب را يك پیشگیری می داند: قال رسول الله a : «أَطْعَمُوا السَّفَرَجَلَ فَإِنَّهُ يَحْسُنُ أَوْلَادَكُمْ»؛ (1)

[به زنان باردار] به بخورانید زیرا این میوه مایه زیبایی کودکان شما می شود.» و در روایت دیگر می فرماید: «أَطْعَمُوا نِسَاءَكُمْ الْحَوَامِلَ اللَّبَانَ فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي عَقْلِ الصَّبِيِّ»؛ (2)

به همسران باردار خود «کندر» بدهید، زیرا کندر خرد بچه را می افزاید.»

در علوم روز نیز این مسئله به طور گسترده مطرح است که سوء تغذیه باعث بیماری و نقص کودک می گردد. در ذیل نمونه هایی متذکر می شویم:

1. یکی از پزشکان اروپا آمار جامعی از نطفه هایی که در اوایل سال مسیحی منعقد می شود برداشته و منتشر کرده است. این پزشک اروپایی می نویسد:

«به طور کلی هشتاد درصد اشخاص ناقص الخلقه و معلول، محصول شب اول ژانویه می باشند؛ زیرا در این شب مسیحیان عید بزرگی دارند و به عیش و نوش پرداخته، بیش از حد متعارف مشروب می خورند و عیاشی می کنند؛ به حدی که مریض می شوند.» (3)

ص: 119

1- . بحار الانوار، ج 63، ص 176.

2- . سفینه البحار، ج 7، ص 570.

3- . دکتر غیاث الدین جزایری، اعجاز خوراکی ها، ص 214.

2. «اگر هنگام تولید مثل، نطفه پدر مسموم باشد، تمام سلول‌های بدن او مسموم بوده و در نتیجه علیل خواهد بود و از این نطفه مسموم و علیل جنین ناقص و علیل به وجود می‌آید. این مسمومیت ممکن است در اثر غذای فاسد چون خوردن مشروب، کشیدن تریاک، کشیدن بنگ و غیره باشد. پس در هنگام مسمومیت به خصوص مستی باید از تولید مثل خودداری کرد.»⁽¹⁾

3. عده‌ای از کودکان در روزهای اول عمر مبتلا به زخم‌هایی می‌شوند که آنها را «اگزما» کودکان و «رشکا» می‌نامند. این زخم نتیجه سوء تغذیه مادر هنگام بارداری است. مادر در این مدت بر اثر خوردن ادویه جات مانند خردل یا دارچین، نوزاد را مبتلا به «اگزما» می‌کند.⁽²⁾

4. بنا بر نظر پزشکان، سلامتی جنین و مادر بستگی کامل به غذایی دارد که مادر در زمان حمل می‌خورد. کم بودن و پر بودن مو شدن کودک، نتیجه غذای مصرفی مادر است، رنگ چهره، مو، سرخی و سفیدی، سبزه نمکی، مشکلی شدن موی سر، بور شدن آن و رنگ چشم، به غذای مادر بستگی دارد.⁽³⁾

5. سوء تغذیه باعث کم‌هوشی می‌شود. همچنین کاهش عمومی هوش و نیروی عقل، از الکل و مصرف غذای اعتیادآور ریشه می‌گیرد. طبق يك آمار رسمی 80% از کودکان ناقص الخلقه جهان و کودکانی که دارای نقصان رشد مغزی، عصبی و جسمی هستند، مادرانشان در دوران بارداری تغذیه درست نداشته‌اند.⁽⁴⁾

ص: 120

1- . همان مدرک، ص 215.

2- . ر. ک: اعجاز خوراکی‌ها، ص 247 - 248.

3- . همان مدرک، ص 220. برای اطلاع بیشتر در این زمینه می‌توانید به اعجاز خوراکیها از صفحه 216 به بعد مراجعه کنید.

4- . مسئولیت تربیت، قم، نشر امام علی علیه السلام، ص 87 به نقل از بهداشت جسمی و روانی کودک، ص 62.

6. فرزندان مادران سیگاری در دوران تحصیل از سایر کودکان هم سن خود عقب مانده‌ترند، و این عقب ماندگی به مقدار سیگار مصرفی مادر در دوران حاملگی بستگی دارد؛ زیرا سیگار باعث کم شدن سلول‌های مغز کودک می‌گردد. (1)

دکتر «ملوین کنزلی» که سال‌های زیادی را به تحقیق درباره الکلیسم گذرانده است، در کنگره جهانی مبارزه با الکل و الکلیسم در «واشنگتن» گفت: «تحقیقات گسترده‌ای که درباره مصرف الکل شده است، نشان می‌دهد که مشروبات الکلی - حتی به میزان بسیار کم - سبب ضایعات مغز و انحلال در کار سلول‌های مغزی می‌شود.» (2)

خلاصه سخن اینکه: بنابر پژوهش‌های پزشکان، سوء تغذیه ممکن است آثار زیر را در پی داشته باشد:

سقط جنین، نارس و ناقص به دنیا آمدن کودک، مرگ بچه قبل از تولد، کمبود وزن و قد کودک. (3)

از مطالب گذشته این چنین به دست می‌آید که هر گونه سوء تغذیه در دوران حاملگی؛ اعم از خوردن غذاهای غیر مقوی یا حرام مانند شراب، کشیدن سیگار، و غذاهای فاسد، به امراض گوناگون و سقط جنین یا نارس بودن و ناقص الخلقه بودن کودک می‌انجامد.

ب. وراثت

وراثت اصلی است که اسلام بر آن صحه گذاشته است. گرچه ژنتیک در غرب علم نوپایی است، اما قانون وراثت به صورت کلی در قرآن و احادیث اسلامی وارد شده است.

ص: 121

1- . مسئولیت تربیت، ص 88، به نقل از مکتب اسلام سال 15، ش 6.

2- . دکتر برای همه، تهران، ص 46 - 47.

3- . تعالیم بهداشتی اسلام، ص 108.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود:

«أَنْظُرَ فِي أَيِّ شَيْءٍ تَضَعُ وَلَدَكَ فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ»؛ (1) بین نطفه خود را در چه محلی قرار می دهی؛ زیرا اخلاق پدران به فرزندان منتقل می شود.»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقًا جَمَعَ كُلَّ صُورَةٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ آبَائِهِ إِلَى آدَمَ ع ثُمَّ خَلَقَهُ عَلَى صُورَةِ أَحَدِهِمْ فَلَا يَقُولَنَّ أَحَدٌ هَذَا لَا يَشْبَهُنِي وَلَا يَشْبَهُ شَيْئًا مِنْ آبَائِي»؛ (2) وقتی خدا بخواهد انسانی را بیافریند صورت‌هایی که میان او و پدران او تا حضرت آدم، وجود دارد جمع کرده و او را به شکل یکی از آن صورت‌ها می آفریند. کسی نباید بگوید این فرزند به من و یا به یکی از پدران من شباهت ندارد.»

پزشکان امراض روحی، ثابت کرده‌اند که 66% کودکان مبتلا به امراض روحی بیماری را از مادران خود به ارث برده‌اند (3)

دکتر آلکسیس کارل فیرایولوژیست و جراح و زیست شناس معروف فرانسوی در این باره می گوید: «هیچ کس نباید با افرادی که نشانه های بیماریهای ارثی دارند، زناشویی کند. تقریباً تمام بدبختی‌های آدم ناشی از نقایص ساختمان عفونی و روانی و عوامل ارثی اوست، در حقیقت کسانی که بهره بسیاری از دیوانگی، ضعف عقل و سرطان ارثی به دوش دارند باید از زناشویی خودداری کنند.» (4)

ص: 122

1- شرح نهج البلاغه، ج 12، ص 116.

2- من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 484، ح 4709؛ علل الشرايع، ج 1، ص 103، باب 1، ح 93.

3- المحجة البيضاء، ج 3، ص 94.

4- انسان موجود ناشناخته، ترجمه پرویز دبیری، ص 312.

آمیزش زن و مرد پاسخ به يك نیاز فطری است. با اینکه این کار، يك عمل طبیعی و غریزی است، ولی آدابی در اسلام (1)

برای آن بیان شده است که سرپیچی از آن مایه تباهی فرزند می شود. در ذیل نمونه هایی از آن را متذکر می شویم:

جنون و دیوانگی کودک

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند:

«يَكْرَهُ أَنْ يَغْشَى الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ وَقَدْ اِحْتَلَمَ حَتَّى يَغْتَسِلَ مِنْ اِحْتِلَامِهِ الَّذِي رَأَى، فَإِنْ فَعَلَ فَخَرَجَ الْوَلَدُ مَجْنُونًا فَلَا يُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ؛ (2)

کراهت دارد که مرد محتلم قبل از غسل [جنابت] از احتلامی که دیده است با همسرش نزدیکی کند. اگر چنین کرد و فرزند دیوانه ای به وجود آمد، فقط خود را ملامت کند.»

بیماری جذام و برص

کسی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) پرسید: چرا بیماری جذام و برص دامنگیر کودکان می شود؟ حضرت فرمود:

«مَنْ جَامَعَ امْرَأَةً وَهِيَ حَائِضٌ فَخَرَجَ الْوَلَدُ مَجْدُومًا أَوْ أَبْرَصَ فَلَا يُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ؛ (3) اگر کسی با همسرش در حال حیض نزدیکی کرد و فرزندش با جذام یا برص به دنیا آمد، فقط خودش را سرزنش کند.»

ص: 123

1- . حلیة المتقین، ص 69، فصل سوم، چهارم و پنجم.

2- . من لا یحضره الفقیه، ج 3، باب 121، ح 7/1212.

3- . من لا یحضره الفقیه، ج 3، باب 121، ح 8/1213.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

در هنگام آمیزش به آلت جنسی زن نگاه نکنید که بیم آن می رود فرزند کور شود. (1)

لال بودن فرزند

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمودند:

مرد و زن در هنگام آمیزش سخن نگویند، زیرا بیم آن می رود که فرزند لال شود. (2)

والدین بی خبر چه تقصیری دارند؟

در اینجا ممکن است سؤالی مطرح شود و آن اینکه والدین خبر نداشتند که این عمل در فلان شرایط آثار سوئی روی نوزاد می گذارد، در این صورت آنان چه تقصیری دارند؟

پاسخ آن است که دانستن یا ندانستن پدر و مادر در پیامد طبیعی اثر ندارد. ما اگر ندانیم که در سیم، برق است و دست به آن بزنیم، برق ما را می گیرد. برق صبر نمی کند ببیند ما بی اطلاعیم تا به ما کاری نداشته باشد. ما اگر ظرف شرابی را به خیال آب بخوریم، مست خواهیم شد. زیرا مست شدن پیامد طبیعی شراب است. خواه خیال کنیم آب است یا چیز دیگر، بنابراین بی تقصیری پدر و مادر به معنای آن است که گناه عمدی نکرده، اما پیامدهای طبیعی و وضعی همچنان در جای خود باقی است. (3)

ص: 124

1- . حلیة المتقین، همان، ص 70، ف 4.

2- . همان.

3- . اصول عقاید، ص 97.

سؤال دیگر این است که اگر والدین کوتاهی کردند، گناه كودك چیست؟

در پاسخ می توان گفت: هم خدا منزّه است و هم كودك بی تقصیر. مقصر اصلی، والدین هستند ولی ناراحتی آن به دوش كودك است و این مخصوص نوزاد نیست. در تمام ظلم های عالم، ظالم مقصر است؛ اما ناراحتی ظلم به دوش مظلوم می افتد.

اگر من سنگی به سوی شما پرتاب کردم و پیشانی شما شکست، نه شما گناهکارید، نه خدا، گناه از من است که سنگ زدم. ولی سختی این گناه را شما تحمل می کنید. این سؤال مانند سؤال در مورد سایر ظلمهاست که ظالمان تقصیر کرده اند، گناه مظلومان چیست؟ آیا اگر شما خمیر شور یا تلخی را نزد نانوا ببرید و او نان شور یا تلخ به شما داد، می گوئید نانوا ظالم است؟

در ادامه باید گفت: تأثیر علل و اسباب طبیعی، يك امر قهری است و به اراده و خواست ما تعلق ندارد. ما خواه بدانیم یا ندانیم، هر علت طبیعی نتیجه خاصی را به دنبال دارد. عدسی چشم به اندازه ای ظریف و لطیف است که اصابت سنگریزه ای آن را نابود می سازد، خواه چشم انسان بی گناه باشد یا مجرم، كودك باشد یا بزرگسال، عالم باشد یا جاهل.

به عبارت دیگر: اگر انسان کاری انجام دهد و اثر نکند و به نتیجه نرسد، و خداوند آثار علل را از معلولها بگیرد، مثلاً: سم اثر نکند، الكل مؤثر نباشد، ترس شدید بی اثر باشد و... و اگر فقط جلوی آثار کارهای بد را بگیرد و یا نگذارد کار بد صورت بپذیرد، جبر لازم می آید و این خلاف اختیار و انتخاب و آزادی انسان است. و اگر گفته شود، انسانها، هرچه می خواهند بخورند و هرکاری دلشان می خواهد انجام دهند، خدا هست، بلاها و بدیها را دور می کند!! حرف بسیار نادرستی است، چون خلاف قانون علت و معلول و اثر و مؤثر است، در نظام هستی خداوند علت و معلول را کنار هم نهاده است.

بنابراین، این ما هستیم که بر اثر عدم رعایت شرایط بهره برداری، خود و عزیزان خود را میان بلاها و آفت‌ها می‌افکنیم. کاشف نیروی الکتریسیته عالی‌ترین خدمت را به جامعه انسانی انجام داده است، ولی هرگاه کسی در مقام بهره برداری، شرایط لازم را رعایت نکند، هرگز نمی‌توان «ادیسون» را مقصر شناخت که بشر را به چنین موهبت طبیعی راهنمایی کرده است. (1)

حاصل سخن اینکه: از تمام این مطالب استفاده می‌شود:

1. مقصر اصلی ناقص الخلقه شدن، خود انسان است.
2. جهانی که افراد سالم و معلول در آن به سر می‌برند، جهان ماده و طبیعت است و تکامل هر فردی در آن به صورت تدریجی در عین حال در گرو شرایطی است که باید با آن همراه شود، در غیر این صورت به نتیجه مطلوب نخواهد رسید.
3. بشر در رحم مادر مانند درختی است که باید پدر و مادر در مراقبت آن به طور کامل کوشش کنند و از روزی که پیوند زناشویی می‌بندند، باید شرایط تحویل کودکان سالم را نیز فراهم سازند.

ص: 126

1- ر. ک: پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ص 337، پاسخ پرسش 52؛ پاسخ به مشکلات جوانان، ص 228. منبع: ماهنامه اطلاع‌رسانی، پژوهشی، آموزشی مبلغان شماره 60. به نقل از سایت ذی طوی.

فَكَرَّ يَا مُفَضَّلُ فِي الْأَعْضَاءِ الَّتِي خُلِقَتْ أَفْرَاداً وَ أَزْوَاجاً وَ مَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ التَّقْدِيرِ وَ الصَّوَابِ فِي التَّدْبِيرِ فَالرَّأْسُ مِمَّا خُلِقَ فَرْداً وَ لَمْ يَكُنْ لِلْإِنْسَانِ صَدَاحٌ فِي أَنْ يَكُونَ لَهُ أَكْثَرُ مِنْ وَاحِدٍ أَلَا تَرَى أَنَّهُ لَوْ أُضِيفَ إِلَى رَأْسِ الْإِنْسَانِ رَأْسٌ آخَرٌ لَكَانَ تَقَالاً عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ إِلَيْهِ لِأَنَّ الْحَوَاسَّ الَّتِي يَحْتَاجُ إِلَيْهَا مُجْتَمَعَةً فِي رَأْسٍ وَاحِدٍ ثُمَّ كَانَ الْإِنْسَانُ يَنْقَسِمُ قِسْمَيْنِ لَوْ كَانَ لَهُ رَأْسَانِ فَإِنْ تَكَلَّمَ مِنْ أَحَدِهِمَا كَانَ الْآخَرُ مُعْطَلاً لَا إِرْبَ فِيهِ وَ لَا حَاجَةَ إِلَيْهِ وَ إِنْ تَكَلَّمَ مِنْهُمَا جَمِيعاً بِكَلَامٍ وَاحِدٍ كَانَ أَحَدُهُمَا فَضْلاً لَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ إِنْ تَكَلَّمَ بِأَحَدِهِمَا بِغَيْرِ الَّذِي تَكَلَّمَ بِهِ مِنَ الْآخَرِ لَمْ يَدْرِ السَّمِيعُ بِأَيِّ ذَلِكَ يَأْخُذُ وَ اللَّهُ بَاهٍ هَذَا مِنَ الْأَخْلَاطِ وَ الْيَدَانِ مِمَّا خُلِقَ أَزْوَاجاً وَ لَمْ يَكُنْ لِلْإِنْسَانِ خَيْرٌ فِي أَنْ يَكُونَ لَهُ يَدٌ وَاحِدَةٌ لِأَنَّ ذَلِكَ كَانَ يُحِلُّ بِهِ (1)

فِيمَا يَحْتَاجُ إِلَى مُعَالَجَتِهِ مِنَ الْأَشْيَاءِ أَلَا تَرَى أَنَّ النَّجَّارَ وَ الْبَنَّاءَ لَوْ شِئْتَ إِحْدَى يَدَيْهِ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُعَالِجَ صِدَاعَتَهُ وَ إِنْ تَكَلَّفَ ذَلِكَ لَمْ يُحْكِمُهُ وَ لَمْ يَبْلُغْ مِنْهُ مَا يَبْلُغُهُ إِذَا كَانَتْ يَدَاهُ تَتَعَاوَنَانِ عَلَى الْعَمَلِ (2)

[أفرينش اعضاى جفت و فرد]

ای مفضل! در آفرینش عضوهای جفت و فرد و حکمتها و تدبیرهای درست نهفته در آن بیندیش. «سر» از اعضای فرد است. به سود انسان نبود که بیش از یک سر داشته باشد؛ زیرا در همین یک سر تمام حواس مورد نیاز انسان قرار

ص: 127

1- . يقال: اخل بالشيء إذا قصر فيه.

2- . توحيد المفضل ص 62 .

گرفته و اگر سری دیگر می داشت بی آنکه به آن نیازی باشد تنظیم بدن از میان می رفت.

اگر انسان دو سر داشت در واقع به دو بخش تقسیم می شد. اگر با یکی سخن می گفت دیگری بی فایده می ماند. اگر با هر دو يك سخن بگویند، یکی زاید است و اگر با یکی سخنی بگویند و با دیگری سخن دیگر، شنونده نمی داند که به کدام توجه کند. نیز آمیختگی های دیگر پیش می آمد.

دست ها جفت آفریده شدند؛ زیرا از يك دستی، سود فراوان به انسان نمی رسید و در کارهای روزمره او خلل وارد می ساخت، نمی بینی که اگر نجار و بتا يك دست داشته باشند قادر به انجام کار خویش نخواهند بود و در فرضی که با يك دست به کارهایش پردازد آن استواری و فواید کار دو دستی را نخواهد داشت؟(1)

ص: 128

1- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 59.

أَطْلِ الْفِكْرَ يَأْمُضَلُّ فِي الصَّوْتِ وَالْكَلامِ وَ تَهْيِئَةَ آلا تِهِ فِي الْإِنْسَانِ فَالْحَنْجَرَةُ كَالْأَنْبُوبَةِ لِخُرُوجِ الصَّوْتِ وَاللِّسَانُ وَالشَّفَتَانِ وَالْأَسْنَانُ لِصِدْيَاغَةِ الْحُرُوفِ وَ النَّعْمِ أَلَا تَرَى أَنَّ مَنْ سَقَطَتْ أَسْنَانُهُ لَمْ يُقِمِ السِّينَ وَ مَنْ سَقَطَتْ شَفَتُهُ لَمْ يُصَحِّحِ الْفَاءَ وَ مَنْ ثَقُلَ لِسَانُهُ لَمْ يُفْصِحِ الرَّاءَ وَ أَشْبَهُهُ (1) شَيْءٌ بِذَلِكَ الْمِزْمَارُ (2)

الْأَعْظَمُ فَالْحَنْجَرَةُ تُشْبَهُ قَصَبَةَ الْمِزْمَارِ وَ الرَّئَةُ تُشْبَهُ الرِّقَّ (3)

الَّذِي يُنْفَخُ فِيهِ لِتَدْخُلَ الرِّيحُ وَ الْعَضَدَاتُ الَّتِي تَقْبِضُ عَلَى الرَّئَةِ لِخُرُوجِ الصَّوْتِ كَالْأَصَابِعِ الَّتِي تَقْبِضُ عَلَى الرِّقِّ حَتَّى تَجْرِيَ الرِّيحُ فِي الْمِزَامِيرِ وَالشَّفَتَانِ وَالْأَسْنَانِ الَّتِي تَصَوِّغُ الصَّوْتَ حُرُوفاً وَ نَعْمًا كَالْأَصَابِعِ الَّتِي تَخْتَلِفُ فِي فَمِ الْمِزْمَارِ فَتَصَوِّغُ صَفِيرَهُ أَلْحَانًا غَيْرَ أَنَّهُ وَإِنْ كَانَ مَخْرَجُ الصَّوْتِ يُشْبَهُ الْمِزْمَارَ بِالْأَلَمَةِ وَ التَّعْرِيفِ فَإِنَّ الْمِزْمَارَ فِي الْحَقِيقَةِ هُوَ الْمُسَبَّهُ بِمَخْرَجِ الصَّوْتِ (4)

[چگونگی آفرینش دستگاه صوتی]

ای مفضل! در صدا، سخن گفتن و آفرینش ابزار آنها در انسان، بسیار اندیشه کن. «حنجره» مانند لوله ای صدا را خارج می کند. زبان و لبها و دندانها نیز وسیله ادای حروف و نغمه ها هستند. نمی نگری کسی که دندان

ص: 129

1- . يظهر ان الجملة ناقصة و تكملتها: (مخرج الصوت اشبه شي ء)

2- . المزمار: الآلة التي يزمر فيها- جمعها مزامير.

3- . المراد بالرق هنا الجلد الذي يستعمل في المزمار.

4- . توحيد المفضل، ص 63.

ندارد «سین» و کسی که لب ندارد «کاف» و کسی که زبانش سنگین است، «ر» را بدرستی تلفظ نمی کند؟

این دستگاه بیش از هر چیز به يك قره نی می ماند. حنجره شبیه نای آن و ریه بسان انبانی است که در آن می دمند تا باد داخل آن شود. عضلاتی که شش را می گیرند تا صدا بیرون آید همچون انگشتانی است که بر آن انبان می نهند تا باد در قره نی در جریان افتد. لب و دندانی هم که حروف و نغمات را ادا می کنند چون انگشتانی است که پیوسته و مرتب بر دهان قره نی می گذارند تا از دمیدن در آن، صداهای مختلف پدید آید. اگر چه برای راهنمایی و ... دستگاه صوتی را به این وسیله شبیه دانستیم اما در واقع این وسیله خود شبیه دستگاه صوتی انسان است. (1)

سخن گفتن

گرچه ما به خاطر عادت به سخن گفتن آن را مساله ساده ای فکر می کنیم، ولی در حقیقت سخن گفتن از پیچیده ترین و ظریف ترین اعمال انسان است، بلکه می توان گفت هیچ کاری به این ظرافت و پیچیدگی نیست! زیرا از يك سو دستگاه های صوتی برای ایجاد اصوات مختلف با یکدیگر همکاری می کنند، ریه هوا را در خود جمع می کند و آن را تدریجا از حنجره بیرون می فرستد، تارهای صوتی به صدا در می آیند، و صداهای کاملا متفاوت که بعضی نشانه رضا و دیگری خشم و دیگری استمداد و دیگری تکلم و دیگری محبت یا عداوت است ایجاد می کنند، سپس این صداها با کمک زبان و لبها و دندانها و فضای دهان، حروف الفبا را با سرعت و ظرافت خاصی به وجود

می آورند، و به تعبیر دیگر آن صدای ممتد و يك نواخت که از حنجره بیرون می آید به اشکال و اندازه های مختلف بریده می شود و حروف از آن تشکیل می گردد.

ص: 130

از سوی دیگر مساله وضع لغات پیش می آید که انسان بر اثر پیشرفت فکری لغات گوناگون برای انواع نیازهای مادی و معنویش وضع می کند، و عجب اینکه هیچگونه محدودیتی برای انسان در وضع لغات نیست، و تعداد زبان‌های موجود در دنیا به قدری زیاد است که دقیقاً نمی توان آنها را احصا کرد، و حتی با گذشت زمان لغات و زبان‌های جدیدی تدریجاً تشکیل می شود.

بعضی تعداد زبان‌های موجود در دنیا را سه هزار زبان! می دانند، و بعضی این عدد را بالاتر از این ذکر کرده اند (1) ولی به نظر می رسد که هدف، شمارش اصول السنه بوده و گر نه اگر زبانهای محلی را در نظر بگیریم مطلب از این هم فراتر خواهد بود تا آنجا که گاه دیده شده دو روستای مجاور با دو زبان مختلف محلی صحبت می کنند.

از سوی سوم مساله تنظیم جمله بندی‌ها و استدلالات یا بیان احساسات از طریق عقل و فکر پیش می آید که روح بیان و نطق است، و به همین دلیل سخن گفتن مخصوص انسان‌هاست. (2)

ص: 131

1- . دائرة المعارف، فرید وجدی، ج 8، ص 364، ماده " لغت".

2- . تفسیر نمونه، ج 23، ص 100.

و لَو رَأَيْتَ الدَّمَاعَ إِذَا كُشِفَ عَنْهُ لَرَأَيْتَهُ قَدْ لُفَّ بِحُجُبٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ لِتَصُونَهُ مِنَ الْأَعْرَاضِ وَ تُمْسِكُهُ فَلَا يَضْطَرِبُ وَ لَرَأَيْتَ عَلَيْهِ الْجُمُجُمَةَ بِمَنْزِلَةِ الْبَيْضَةِ كَيْمَا تَقِيهِ (1)

هَذَا الصَّدْمَةَ وَ الصَّكَّةَ الَّتِي رُبَّمَا وَقَعَتْ فِي الرَّأْسِ ثُمَّ قَدْ جُلَّتِ الْجُمُجُمَةُ بِالشَّعْرِ حَتَّى صَارَتْ بِمَنْزِلَةِ الْفَرْوِ لِلرَّأْسِ يَسْتُرُهُ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ وَ الْبُرْدِ فَمَنْ حَصَّنَ الدَّمَاعَ هَذَا التَّحْصِينَ إِلَّا الَّذِي خَلَقَهُ وَ جَعَلَهُ يَنْبُوعَ الْحَسِّ وَ الْمَسَّ تَحَقُّقًا لِلْحَيْطَةِ وَ الصِّيَانَةَ بِعُلُوِّ مَنْزِلَتِهِ مِنَ الْبَدَنِ وَ اِرْتِقَاعِ دَرَجَتِهِ وَ خَطِيرِ مَرْتَبَتِهِ (2)

[مغز و جمجمه و محافظ ها]

اگر موانع کنار می رفت و مغز را می دیدی، در می یافتی که به حایلها و لایه های مختلف پوشیده شده تا ثابت ماند و از حوادث آسیبی نبیند. جمجمه نیز کلاه خودی است که مغز را از آسیب پذیری در برابر ضربه ها و صدمات نگاه می دارد. نیز سر انسان با انبوهی از مو پوشیده شده تا پوستینی برای سر باشد و آن را از گرما و سرمای شدید حفظ کند. برآستی جز کسی که مغز را آفریده و منشأ فرماندهی احساس قرارش داده و به خاطر بلند مرتبه بودنش در بدن و حساس و.... (3)

ستاد کل فرماندهی بدن

مغز وظیفه سنگین و بسیار ارزشمندی را در زندگی انسان به عهده دارد.

ص: 132

1- . في نسخة يفته بدلا عن تقيه، و يفته من الفت و هو الكسر.

2- . توحيد المفضل، ص 64.

3- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحيد مفضل، ص 60.

این عضو کوچک و بسیار لطیف، فرمانده تمامی نیروهای بدن است و تمام دستگاه های بدن در روابط دو طرفه خود، به وسیله آن اداره می شوند. علاوه بر این مغز رابط بین بدن و محیط خارج و همچنین وسیله تفکر و فعالیت های روحی انسان می باشد.

بدیهی است که انسان برای ادامه زندگی، احتیاج به ارتباط با جهان خارج و محیط زندگی خود دارد تا بتواند به این وسیله از اوضاع محیط و شرایط خارجی زندگی خود آگاه گردد.

مغز برای این موضوع، مأمورینی در اختیار دارد که وی را در این کار خطیر یاری می کنند. کارگاه های حواس پنجگانه (بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و لامسه) - یا بیشتر - هر کدام با ساختمان شگفت انگیزی که دارند با صمیمیت تمام با مغز همکاری کرده و ارتباط انسان را با جهان خارج برقرار می نمایند. اینها در حقیقت، شبکه آگاهی و سازمان اطلاعات مغز هستند که به وسایل گوناگونی مجهز می باشند و هر کدام در حوزه مأموریت خود با مهارت زیاد مشغول جمع آوری اخبار و گزارش آن به مرکز فرماندهی هستند.

به عنوان مثال چشم، منظره و اشیای خارج را به خوبی دریافت کرده، به وسیله دستگاه مجهز مخصوصی شبیه به دستگاه عکاسی از آنها عکس برداری نموده و تصویر آنها را خیلی سریع به مغز انتقال می دهد. گوش هم صداهای گوناگون را با دستگاه مخصوص خود گرفته، به مغز گزارش می کند. همچنین سایر حواس که ساختمان و طرز کار هر کدام به نوبه خود شرح مفصّلی دارد.

جالب تر اینکه حواس مذکور، یک نوع همکاری سری و عمیق با هم دارند، زیرا در مورد یک حادثه، همه با هم کار می کنند و جریانات مربوطه را به مغز گزارش می دهند؛ مغز هم در یک لحظه همه آنها را گرفته و بلافاصله دستورات لازم را صادر می کند؛ یعنی هنگام مخابره با چشم از گزارشات گوش غفلت

ندارد و با استفاده از يك سیستم تناوب سریع، با اطلاعاتی که از راه حواس دیگر می رسد، همه را به دقت بررسی کرده و تصمیم خود را می گیرد! (1)

اگر کسی مخ نداشته باشد چه می شود؟!

همان طور که اشاره شد مغز انسان مرکز سلسله اعصاب و دارای موقعیت بسیار خطیری می باشد، زیرا دستگاهی فوق العاده دقیق و منظم است و هنوز هم قسمتی از اسرار آن برای

متخصصین فن پوشیده است، ولی به طور اختصار مسلم است که مغز، از دو قسمت مخ و مخچه تشکیل شده است. (2)

قسمت اصلی مغز همان مخ است که در اینجا شرح مختصر آن را از نظرتان می گذرانیم. مخ بزرگ ترین قسمت اصلی مغز و عضو بسیار لطیفی است که به وسیله ماده خاکستری رنگی به ضخامت چند میلیمتر پوشانده شده و با يك شکاف بزرگ به دو نیمکره تقسیم می گردد. شکل ظاهری آن شباهت زیادی به مغز گردو دارد و البته رشته های مخصوصی این دو نیمکره را به هم مربوط می سازد.

در سطح مخ شیارها، پستی و بلندی ها و خطوط عجیب و غریبی وجود دارد که آن را بسیار چین خورده می سازد. گرچه ساختمان این عضو لطیف، بسیار حیرت آور است، ولی کارها و وظایف خطیری که به وسیله آن انجام می گیرد به مراتب حیرت آورتر و شگفت انگیزتر می باشد.

مخ مرکز هوش، اراده، شعور و حافظه است و بسیاری از اعمال روحی مانند:

ص: 134

1- . البته فرمان های مراکز عصبی به وسیله اعصاب دیگری (اعصاب محرک) به اعضای مختلف بدن منتقل می شود، ولی اعصابی که انعکاسات عوامل را به مرکز هدایت می کنند، «اعصاب حسی» نام دارند.

2- . حجم مغز انسان به طور متوسط 1500 سانتیمتر مکعب و وزن متوسط آن نیز در حدود 1500 گرم می باشد. البته در زنان و بعضی از افراد، کوچک تر و سبک تر و در برخی دیگر، بزرگ تر و سنگین تر از این میزان متوسط دیده می شود.

ترس، نگرانی و ... با آن رابطه دارد، زیرا آزمایش هایی که بر روی حیوانات مختلف انجام گرفته، این موضوع را تأیید کرده است، به عنوان مثال در آزمایشی که بر روی کبوتری به عمل آمد، مشاهده شد که کبوتر پس از برداشتن مخ زنده ماند، ولی شعور خود را به کلی از دست داد و چیزی از محیط خود را ادراک نکرد، به گونه ای که اگر به هوا پرتابش می کردند، می توانست پرواز کند، ولی از موانعی که در جلوی راهش قرار داشت، بی خبر بود و بدون توجه، خود را به در، دیوار، درخت و ...

می زد و اگر دانه در جلویش می ریختند متوجه نمی شد، به همین جهت از گرسنگی و تشنگی می مرد، ولی اگر دانه را در دهانش می گذاشتند، آن را می بلعید و به این ترتیب ممکن بود که مدتی را به زندگی خود ادامه دهد، زیرا همان گونه که به اختصار گذشت، اعصاب مربوط به حرکت و فعالیت دستگاه گوارشی و ... خودکار بوده و مراکز اراده و حس می توانند چرخهای دستگاه های خودکار بدن را به گردش درآورند.

همچنین در آزمایشی، مخ سگی را بیرون آوردند و مشاهده کردند که سگ تا مدت 18 ماه زنده ماند، ولی حافظه، هوش، خشم، ترس و ... را از دست داد و دوست و دشمن را از هم نمی شناخت.

آزمایش های مربوط به مغز و مخ انسان نیز نشان داده ضایعاتی که در مخ پیدا می شود، همواره با نقصان هوش و حافظه همراه بوده و چه بسا موجب جنون می گردد و از دست دادن این عضو حسّاس با از دست دادن درک و شعور مطلق همراه است!

مخ دارای قسمت های مختلف است که هر کدام از آنها مرکز بخشی از فعالیت های ادراکی می باشد، (1) و از جالب ترین و شگفت انگیزترین آنها می توان قسمت مربوط به حافظه و خاطره را نام برد. کار این قسمت بسیار حیرت آور است، زیرا در آنجا خاطرات يك عمر به صورت پرونده های منظمی بایگانی می گردد و انسان می تواند با دقت و مراجعه، در عرض چند ثانیه، تمام پرونده های بایگانی شده را زیر و رو کند و به طور کلی اوضاع چندین سال پیش، درباره شخص یا حادثه ای را به یاد آورد!

از این گذشته، این قسمت کوچک مخ، کار يك کتابخانه بزرگ را انجام می دهد و دانش ها و فرآورده های علمی و تحقیقاتی انسان در همین قسمت ناچیز درج می شود، با این تفاوت که در کتابخانه های بزرگ و مجهز، لاقلاً چندین دقیقه برای پیدا کردن کتاب و مطلبی، وقت لازم است، در صورتی که این کتابخانه چند میلیمتری، بیشتر از چند ثانیه تفحص و جستجو نیاز ندارد و اغلب به محض اراده کردن، صفحات پرونده یا کتاب مورد نظر در مقابل فکر، مجسم می شود.

در بعضی از جراحی ها که يك قسمت از مراکز حافظه کسی را برداشته شده مشاهده می شود که شخص مورد آزمایش جریان چند سال از عمر خود را به کلی فراموش کرده و مانند کسی که هیچ وقت آن سال ها را در دنیا

ص: 136

1- . مراکز و منطقه های مختلف مخ عبارتند از: الف) مراکز حسّی که شامل منطقه های شنوایی، بینایی، چشایی، بویایی و لامسه است. ب) مراکز حسّی که در آن، منطقه حرکات سر و گردن، تنه، دست ها و پاها از هم متمایز می باشد. ج) مراکز حسّی که شامل مناطق خاطره های حواس است. د) مراکز حسّی که از مناطق خاطره، معانی، تکلم تشکیل شده است. ه) مراکز ارتباطی که احساسات گوناگون مناطق مختلفه را به هم ارتباط می دهد.

نبوده، از کارهای نیک و بد خود، از آشنایی ها و اوضاع و حوادثی که در این مدت به وقوع پیوسته بود، به طور کامل بی اطلاع شده و هر چه فکر و تأمل می کرد چیزی از آنها را در خود نمی یافت! آیا به نظر شما ثبت و ضبط کردن آن همه معلومات و خاطرات در یک چنین عضو بسیار کوچک، آن هم به صورتی که به آسانی هر چه بیشتر، در دسترس فکر انسان باشد، کار ساده ای است؟ معلوم نیست آنهایی که طبیعت بی عقل و فکر و حافظه را به وجود آورنده موجودات می دانند، در مورد پیدایش عقل، فکر و حافظه چه جوابی دارند؟ [\(1\)](#)

ص: 137

1- . آفریدگار جهان، ص 155.

تَأْمَلُ يَا مُفَضَّلُ الْجَنْنَ عَلَى الْعَيْنِ كَيْفَ جُعِلَ كَالْغِشَاءِ وَالْأَشْفَارِ (1) كَالْأَشْرَاحِ (2) وَأَوْلَجَهَا (3) فِي هَذَا الْغَارِ وَأَظْلَمَهَا بِالْحِجَابِ وَمَا عَلَيْهِ مِنَ الشَّعْرِ (4)

[شگفتی در پلك چشم]

ای مفضل! در باره پلك چشم فکر کن و بنگر که چگونه بسان پرده ای روی دیدگان را می پوشاند. در کنار آن بندها و حلقه ها تعبیه شده تا هر وقت که خواهند بالا کشند و دیده در میان غاری قرار داده شده و با آن پرده و موهای مژه، چشم حفظ می شود.

از جمله فواید و حکمت های وجود پلك ها آن است که از برخورد اشیا خارجی و داخل شدن غبار جلوگیری می کنند، مانع رسیدن نور شدید به چشم ها می شوند، چشم ها را شست و شو می دهند، و با حرکات پی در پی غده های اشکی و چربی را برای ترشح در چشم تحریک می کنند. (5)

ص: 138

- 1- . الاشفار جمع شفر و هو أصل منبت الشعر في الجنن.
- 2- . الاشراف: العری.
- 3- . أولجها: أدخلها.
- 4- . توحيد المفضل، ص 65.
- 5- . توحيد مفضل، ترجمه محمد مهدی رضایی، ص 274.

يَا مُفَضَّلُ مَنْ غَيَّبَ الْفُؤَادَ فِي جَوْفِ الصَّدْرِ وَ كَسَاهُ الْمِدْرَعَةَ (1) الَّتِي غَشَاؤُهَا وَ حَصَّنَهُ بِالْجَوَانِحِ وَ مَا عَلَيْهَا مِنَ اللَّحْمِ وَ الْعَصَبِ لِنَلَّا يَصِلَ إِلَيْهِ مَا يَنْكُؤُهُ (2)

[قلب و پوشش آن]

ای مفضل! چه کسی قلب را در میان سینه نهاده و با پرده محکمی آن را پوشانده و با دنده ها و گوشت و پوستی که بر آنهاست آن را از صدمه نگاه می دارد؟ (3)

تلمبه خودکار

مرکز دستگاه گردش خون، عضوی است به نام «قلب» که گلابی شکل بوده و حجم آن به اندازه يك مشت بسته است. این عضو از نظر اهمیت فوق العاده ای که دارد، در جای محفوظی از بدن، میان دو دیواره محکم استخوان های پشت و قفسه سینه، در بین دو شش و در سمت چپ بدن قرار گرفته و توسط سرخرگ ها و سیاهرگ های بزرگ از بالا آویزان است. این عضو عجیب (قلب) دارای ساختمان پیچیده و بسیار دقیقی می باشد که در اینجا به قسمت هایی از آن به طور مختصر اشاره می نمایم.

ص: 139

- 1- . كَأَنَّ الْمِرَادَ بِالْمِدْرَعَةِ هُنَا ثَوْبَ الْجَدِيدِ فَالْمِدْرَعَةُ فِي الْأَصْلِ جَبَّةٌ مَشْقُوقَةٌ الْمَقْدَمِ أَوْ كَمَا عِنْدَ الْيَهُودِ ثَوْبٌ مِنْ كَتَانٍ كَانَ يَلْبَسُ عَظِيمَ أَخْبَارِهِمْ وَ لَكِنِ الَّذِي يَرِيدُهُ الْإِمَامُ مِنْ حَدِّ قَوْلِهِمْ دَرَعٌ إِذَا لَبَسَ دَرَعُ الْحَدِيدِ
- 2- . نَكَاهُ: جَرَحَهُ وَ آذَاهُ. تَوْحِيدَ الْمَفْضَلِ، ص 65.
- 3- . شَكْفَتِي هِيَ أَفْرِينِش، تَرْجَمَهُ تَوْحِيدَ مَفْضَلِ، ص 61.

به طور کلی قلب دارای چهار حفره است؛ دو حفره در قسمت بالا به نام «دهلیز» و دو حفره در قسمت پایین به نام «بطن».

این حفره ها به گونه ای خاص با هم ارتباط دارند، یعنی دهلیز فوقانی سمت چپ، به وسیله دریچه مخصوصی (دریچه سه لختی) با بطن راست ارتباط دارد. البته دیواره و گنجایش حفره ها با هم فرق دارد. بطن ها هم ضخیم تر و هم بزرگ ترند، به خصوص بطن چپ که با دیواره ضخیم و ظریف، بیشتر نقش اصلی را در دستگاه گردش خون ایفا می کند. این را هم باید دانست که بطن و دهلیز راست به وسیله دیواره ای از بطن و دهلیز چپ جدا شده و به این وسیله قلب به دو بخش چپ و راست تقسیم می گردد و همانطوری که خواهیم دید اعمال این بخش نیز به طور کامل از هم متمایز و جدا می باشد. (1)

چگونه نلمبه کار می کند؟

کارهای اساسی قلب را می توان در دو قسمت زیر خلاصه کرد:

ص: 140

1- . از جمله شگفتی های اسرارآمیز آفرینش قلب این است که وقتی طفل هنوز متولد نشده، دو حفره فوقانی قلب او (دهلیزها) به وسیله سوراخی به هم راه دارد و جریان خون در بدن او بر خلاف گردش خون در يك انسان کامل است، ولی به محض اینکه طفل متولد می شود و اولین استنشاق را از هوای خارج به عمل می آورد، فوری سوراخ مزبور گرفته شده و جریان خون وی طبیعی می گردد! گر چه رابطه علت و معلولی استنشاق و بسته شدن دریچه مزبور، به صورت اسرارآمیزی است، ولی هدف و نتیجه آن يك درس توحیدی روشن می باشد، زیرا همان طوری که می دانیم جدایی و استقلال حفره های بالای قلب (دهلیزها) برای این است که یکی خون کثیف را از طریق بطن به ریه یا پالایشگاه بدن براند و دیگری خون صاف و زنده را برای تغذیه به طرف تمام سلول های بدن بفرستد، البته این اختلاف وظیفه در زمانی است که دستگاه تنفس و پالایش بدن به کار افتاده باشد، ولی چون جنین از خون تصفیه شده رحم مادر استفاده می کند و راهی برای تنفس ندارد، این موضوع برای جنین منتفی است!

1. پس از آنکه خون، پاکیزه و تصفیه شد، در اثر حرکت های مخصوص حفره های فوقانی، به وسیله سیاهرگ های شش، وارد دهلیز چپ (تحویله دار قلب) می شود؛ حفره مزبور (دهلیز چپ) به وسیله انقباض و جمع شدن با باز شدن دریچه، خون محتوی خود را به حفره پایین (بطن چپ) خالی می کند و بطن چپ نیز (وکیل خرج قلب) در اثر انقباض شدید، خون را به وسیله لوله بزرگی به نام سرخرگ آئورت، با فشار تمام به داخل شریان ها و مویرگ های بدن می فرستد و به این وسیله، خون در لوله های پرییچ و خم و باریک بدن به راه افتاده و عادلانه در تمام قسمت های بدن تقسیم می گردد.

اینجاست که راز بزرگی و استحکام بطن چپ نیز روشن می شود، زیرا بطن چپ، باید در يك انقباض، با فشار زیاد، سیل خون را به تمام نقاط بدن برساند. به همین خاطر باید ساختمان آن نیز از جهت استحکام و ظرفیت متناسب با این وضع باشد، یعنی دیواره هایش محکم باشد تا هنگام انقباض، بتواند فشار بیشتری را تحمل کند و حجمش هم بیشتر باشد تا در هر مرتبه مقدار زیادی خون در رگ ها به جریان افتد. (1)

2. خون که حامل مواد غذایی و حیاتی است، بعد از آنکه به این ترتیب با سرعت و نشاط، سیل آسا در تمام بدن منتشر شد و با يك بخشش بی دریغ مواد حیاتی لازم سلول ها را به آنها داد، بار دیگر به سوی وطن اصلی (قلب)

ص: 141

1- . سرعت خون در سیاهرگ ها (رگ هایی که خون را به قلب باز می گردانند) نصف سرعت خون در سرخرگ های مشابه آن می باشد. از جمله عواملی که خون را در سیاهرگ ها به جریان می اندازد و در بازگشت آن به قلب مؤثر می باشد عبارتند از: الف) انقباض بطن چپ؛ ب) فشار مخصوص قفسه سینه؛ ج) فشار ناحیه شکم در هنگام دم زدن؛ د) فشار واکنش قلب؛ ه) ضربان سرخرگ ها؛ و) جاذبه زمین برای قسمت های بالای بدن؛ ز) انقباض و انبساط ماهیچه های پاها؛ ح) دریچه های لانه کبوتری رگ های پا ولی علت اصلی، همان انقباض بطن چپ قلب می باشد.

حرکت می کند و به وسیله دو مجرای مخصوص به نام «سیاهرگ زیرین» و «زبرین»، وارد دهلیز راست می گردد.

خون در این بازگشت دیگر آن سرعت، نشاط و شفافیت گذشته را ندارد و علاوه بر اینکه مواد حیاتی را از دست داده، حامل مواد سمی است که از سلول ها جمع آوری کرده و به همین خاطر رنگ آن تیره و کبود است.

دهلیز راست هم که خون کثیف و افسرده را دریافت داشته، به نوبه خود با يك ضربه (انقباض)، آن را به بطن راست می ریزد و سپس خون مزبور در اثر انقباض دیواره های بطن راست به طرف ریه ها رانده می شود و همان طور که در ادامه خواهیم دید خون کثیف، پس از عبور از سرخرگ شش، در مویرگ های بیشمار ریه ها پخش شده، در آنجا تصفیه می شود و دوباره با نشاط و رنگ روشن به دهلیز چپ قلب باز می گردد و فعالیت حیاتی خود را از نو شروع می کند. بنابراین خون در بدن، دو گردش دارد:

الف) گردش بزرگ و طولانی، که در تمام بدن انجام گرفته و از بطن چپ آغاز و در بطن راست پایان می یابد.

ب) گردش کوچک و کوتاه، که از بطن راست شروع شده، پس از تصفیه در پالایشگاه شش ها، در دهلیز چپ خاتمه پیدا می کند و قلب با قدرت و پشت کار عجیبی مانند دو دستگاه تلمبه قوی خودکار به وسیله ضربات متوالی، این دو گردش خون را اداره می کند. (1)

عمل قلب دائمی است؛ و شب و روز در خواب و بیداری آنی از کوشش و فعالیت نمی ایستد و کوشش و فعالیت نمی ایستد و کوچکترین وقفه در کار قلب با مرگ ناگهانی توأم است و همانست که «سکته قلبی» نامیده می شود، بنابراین قلب تنها موتور است که هرگز سرویس نمی شود.

ص: 142

با این ترتیب شما خودتان می‌توانید حساب کنید که در یک شبانه روز و سپس در یک سال و یک عمر چند میلیون لیتر خون از قلب می‌گذرد و چند میلیون مرتبه باز و بسته می‌شود، استعداد و قدرت این قطعه گوشت مختص که به اندازه یک مشت بسته انسان بیش نیست راستی حیرت آور است، و با توجه به این حقایق ثابت می‌شود که این موتور به نسبت خود نیرومندترین موتورهای جهان است.

درس هایی که قلب بما مي دهد

در «دستگاه گردش خون» علاوه بر آنچه گفته شد نکات و اسرار فراوان دیگری دیده می‌شود که هر کدام به نوبه خود شاهد بارزی بر وجود منبع علم و قدرت بی‌پایانی است که بر همه سازمان‌های جهان طبیعت حکومت می‌کند، در اینجا فقط چند قسمت آنرا از نظرتان می‌گذرانیم:

1- همه چیز در این دستگاه حساب و میزان معینی دارد: تعداد ضربان‌ها و فواصل آنها، مقدار فشار حاصل از انقباض و انبساط هر یک از حفره‌ها، مواد ترکیبی خون و میزان هر یک از اجزاء آن، به طوری که هر گاه یکی از این حساب‌ها به هم بخورد فوراً یک نوع بیماری پشت سر آن به انسان دست می‌دهد.

2- میزان کار قلب در سنین مختلف عمر، بر حسب کم و زیاد شدن احتیاجات بدن فرق می‌کند و به طور کلی در اوایل و اواخر عمر فعالیت آن بیشتر و در اواسط عمر کمتر است به این ترتیب که تعداد ضربان قلب به طور متوسط:

در طفل یکساله 130 مرتبه در دقیقه است.

در طفل سه ساله 100 مرتبه در دقیقه است.

در 10 ساله 90 مرتبه در دقیقه است.

از 20 تا 50 ساله در حدود 70 مرتبه در دقیقه است.

ص: 143

و بعداً رو به زیادی میگذارد و تا حدود 80 و بیشتر می‌رسد. البته این نوسان مربوط بکم و زیاد شدن احتیاجات سلول‌ها و مقاومت آنها در برابر گرسنگی و تشنگی است به شرحی که در مقاله سابق گفته شد.

3- میزان کار قلب در مواقع فوق العاده مانند موقع ورزش و انجام کارهای سنگین زیاد و در مواقع استراحت کمتر می‌شود. یعنی قلب جداً مراقب وضع بدن و احتیاجات سلول‌هاست و فوراً خود را بر هر وضعی تطبیق می‌دهد.

4- قبل از تولد نوزاد دو دستگاه راست چپ قلب وسیله دریچه مخصوصی به هم مربوط است و حکم یک دستگاه را دارد ولی پس از تولد، دریچه مزبور بلافاصله برای همیشه بسته می‌شود و فقط دریچه‌هایی که هر یک از دهلیزها را بطن زیرین مربوط می‌سازد به حال خود می‌ماند. علت این موضوع نیز انطباق بر وضع موجود است، زیرا در رحم مادر چون هوا وجود ندارد تصفیه ریوی که به کمک دهلیز و بطن راست صورت می‌گیرد موضوعی ندارد و جنین در واقع از همان خون‌های تصفیه شده وسیله ریه مادر و جفت استفاده می‌کند. اما همین که قدم به خارج رحم گذارد و ریه‌ها شروع به کار کردند و تصفیه وسیله آنها صورت گرفت باید دستگاه راست قلب به صورت یک دستگاه مستقل کار خود را انجام دهد.

5- مقاومت جدار هر یک از چهار حفره قلب به اندازه فشاریست که باید آن را تحمل کند و به همین دلیل جدار «بطن چپ» که بیش از همه تحمل فشار می‌کند و باید خونرا به تمام اعضاء برساند از همه ضخیم‌تر است.

6- دریچه‌هایی که هر یک از دهلیزها را به بطن زیرین آن مربوط می‌سازد (مانند تلمبه‌های معمولی) یک طرفه است و باین ترتیب خون از دهلیزها با فشار به بطن‌ها میریزد ولی هرگز از بطن‌ها بدیلیز برنمی‌گردد.

این اسرار عجیب و صدها نظائر آن است که انسان را بی اختیار در برابر آفریدگار و پدید آورنده آن وادار به خضوع کرده و دل را مملو از نشاط و ایمان می‌سازد. (1)

ص: 144

مَنْ جَعَلَ فِي الْحَلْقِ مَنْفَذَيْنِ أَحَدُهُمَا لِمَخْرَجِ الصَّوْتِ وَهُوَ الْحَلْقُومُ الْمُتَّصِلُ بِالرِّئَةِ وَالْآخَرُ مَنْفَذًا لِلْغِذَاءِ وَهُوَ الْمَرِيءُ (1) الْمُتَّصِلُ بِالْمَعِدَةِ الْمُوَصِّلُ الْغِذَاءِ إِلَيْهَا وَجَعَلَ عَلَى الْحَلْقُومِ طَبَقًا يَمْنَعُ الطَّعَامَ أَنْ يَصِلَ إِلَى الرِّئَةِ فَيَقْتُلَ. (2)

[نای و مری]

چه کسی دو مجرا در گلو آفرید، یکی برای خروج صدا که همان نامی متصل به ریه است و دیگری مری، محل عبور غذا که به معده ختم می شود؟

و چه کسی در گلو در پوشی آفرید تا غذا به ریه نرسد و آدمی را هلاک نگرداند؟ و چه کسی ریه را وسیله خنکی قلب قرار داد تا با کار همیشگی و پیوسته اش حرارتی در قلب گرد نیاید و به هلاکت شخص نینجامد. (3)

ص: 145

1- المريء: هو العرق الذي يمتلئ ويدر باللبن جمعه مرايا، وقد أبان الامام وظيفة المريء وعمله بتعبير لطيف.

2- توحيد مفضل، ص 66.

3- شگفتی های آفرینش، ترجمه توحيد مفضل، ص 61.

مَنْ جَعَلَ الرِّئَةَ مِرْوَحَةَ الْفُوَادِ لَا تَفْتُرُ وَلَا تَخْتَلُّ لِكَيْلَا تَتَحَيَّرَ (1)

[تَتَحَيَّرَ] الحَرَارَةُ فِي الْفُوَادِ فَتُوَدِّي إِلَى التَّلَفِ مَنْ جَعَلَ لِمَنَاذِ الْبَوْلِ وَالْغَائِطِ أَشْرَاجاً (2)

تَضَّ بِطُهُمَا لَيْئلاً يَجْرِيَا جَرِيَانًا دَائِمًا فَيَفْسُدَ عَلَى الْإِنْسَانِ عَيْشُهُ فَكَمْ عَسَى أَنْ يُحْصِيَ الْمُحْصِي مِنْ هَذَا بَلِ الَّذِي لَا يُحْصِي مِنْهُ وَلَا يَعْلَمُهُ النَّاسُ أَكْثَرُ (3)

چه کسی دو مجرا در گلو آفرید، یکی برای خروج صدا که همان نامی متصل به ریه است و دیگری مری، محل عبور غذا که به معده ختم می شود؟

و چه کسی در گلو در پوشی آفرید تا غذا به ریه نرسد و آدمی را هلاک نگرداند؟ و چه کسی ریه را وسیله خنکی قلب قرار داد تا با کار همیشگی و پیوسته اش حرارتی در قلب گرد نیاید و به هلاکت شخص نینجامد؟

[منافذ خروجی مواد زاید]

جز خدا چه کسی برای منافذ خروجی بول و غائط، شیرهایی قرارداد که هر گاه خواهند بیندند و هر گاه خواهند بگشایند تا همیشه جاری نباشند و زندگی آدمی را به فساد نکشانند؟ براستی انسان تا کجا می تواند این نعمت ها را به شماره در آورد؟ بی شک آنچه که شمرده نمی شود بیش از آن است که مردم می دانند و می شمارند. (4)

ص: 146

- 1- . تحيرت الحرارة: ترددت كأنها لا تدري كيف تجري فتجمعت وفي نسخة تتحيز وليس لها معنى مستقيم.
- 2- . الاشراج جمع شرح وهو في الأصل الشقاق في القوس، وقد استعار الامام منها معنى لمنافذ البول والغائط.
- 3- توحيد المفضل، ص 66.
- 4- شگفتی های آفرینش، ترجمه توحيد مفضل، ص 62.

در میان مردم مشهور است که «ریه بادزن قلب است؛ زیرا قلب بر اثر حرکت دائمی گرم می‌شود، ریختن خونهای گرم به قلب آن هم بر حرارت آن می‌افزاید؛ اما همین که خونها از قلب بریه آمدند و در دیواره های ریه منتشر شدند و با هوای ملایم تماس پیدا کردند، مقدار زیادی از حرارت خود را از دست داده و به وسیله «بازدم» به خارج می‌فرستند، این خون هنگامی که به قلب بر می‌گردد تأثیر عمیقی در کنترل حرارت قلب دارد لذا هر وقت قلب ما به واسطه گرما زدگی دچار خفقان می‌شود با تنفس در هوای ملایم آنرا تسکین می‌دهیم این نعمت هم از دولت سر ریه هاست. (1)

شش ها که به صورت دو توده ارتجاعی اسفنجی شکل دیده می‌شود، در پشت قفسه سینه جای دارد و دارای تعداد زیادی از حفره های بسیار کوچک به نام «کیسه های هوایی» است. وجود این کیسه ها سبب می‌شود که گنجایش شش ها به مراتب زیادتر گردد، به طوری که همین توده کوچک، وسعتی برابر با 200 متر مربع دارد و این یکی از نکات حیرت آور شش هاست. (2)

در دیواره شش ها مویرگ های زیادی پخش شده که همه از دو سرخرگ شش - که خون تیره را از قلب به شش ها می‌آورند - منشعب گردیده اند. این مویرگ ها که در کیسه های هوایی شش ها وجود دارد، پیوسته با آنها در تماس بوده و هنگامی که در اثر تنفس، هوا وارد کیسه های مزبور می‌گردد، مبادله میان خون و هوا صورت می‌گیرد، یعنی مواد حیاتی هوا از دیواره کیسه های هوایی نفوذ کرده، از دیواره نازک مویرگ ها نیز گذشته و وارد خون می‌شود. همچنین سموم خون، تحویل حفره ها گردیده و به وسیله بازدم از راه حلق و

ص: 147

- 1- . در جستجوی خدا، ص 89.
- 2- . شش ها در حال عادی، به طور متوسط، 4/5 لیتر گنجایش دارند ولی در افراد مختلف فرق می‌کند و همین تفاوت باعث اختلاف در بسیاری از حالات روحی و جسمی می‌شود. گنجایش شش ها به وسیله «اسپیرومتر» اندازه گیری می‌شود.

بینی به خارج فرستاده می شود. به این ترتیب در هر دم و بازدم مقداری خون در مویرگ ها تصفیه شده و کم کم به هم پیوسته و جمع می شود و سپس به وسیله چهار سیاهرگ شش به قلب (دهلیز چپ) باز می گردد.

هنگامی که ما هوا را از بینی یا دهان به شش ها هدایت می کنیم (دم) کیسه های هوایی پر شده و به حجم شش ها افزوده می شود. پس از مبادله و عمل تصفیه، شش ها به حال عادی برگشته و حفره ها خالی می گردند و هوای مسموم به خارج رانده می شود (بازدم). (1)

حرکت ریه ها- که همان باز و بسته شدن آنهاست- مانند حرکت قلب، یک حرکت خودکار و دائمی می باشد که در تمام مدت عمر در خواب و بیداری انجام می گیرد، با این تفاوت که انسان می تواند حرکت آن را به اختیار خود کنترل کند ولی حرکت قلب به کلی از کنترل ما خارج است.

نظم و نکات توحیدی:

اشاره

در این دستگاه نیز نکات دقیق توحیدی بسیاری وجود دارد که همگی از وجود یک آفریننده دانا و توانا حکایت می کند. به عنوان نمونه می توان نکات قابل توجه زیر را ذکر کرد:

1. وقت شناسی ریه ها

حرکت شش ها مانند ضربان قلب، در سنین مختلف انسان و انواع حیوانات تفاوت فاحشی دارد. لطفاً به دو جدول زیر توجه فرمایید.

ص: 148

1- . طبق آزمایش هایی که بر روی هوای دم به عمل آمده معلوم می شود که هوایی که هنگام دم زدن وارد شش ها می شود، بیش از 20% اکسیژن و مقدار کمی انیدرید کربنیک دارد، در صورتی که موقع بازدم، اکسیژن آن به 16% تنزل یافته و مقدار انیدرید کربنیک آن افزوده می شود و این خود دلیل بر این است که در داخل شش ها این دو نوع گاز مبادله می شود.

حرکت شش ها در انسان

مقدار سن تعداد حرکت شش ها در دقیقه ابتدای تولد 544 سالگی 2026- 15 سالگی 2520- 20 سالگی 3018- 25 سالگی 4016 سالگی 18

حرکت شش ها در حیوانات

اشاره

نوع حیوان تعداد حرکت شش ها در دقیقه اسب 12-10 سگ 20-15 گربه 24 خرگوش 60-55 موش 150

از آنچه ذکر شد روشن می گردد که تعداد تنفس در جانداران مختلف متفاوت است و دقت در این اختلاف، ما را به یکی از نمونه های آشکار نظام دقیق خلقت هدایت می کند. همان گونه که احتیاجات غذایی بدن حیوانات با یکدیگر تفاوت دارد، احتیاجات بدن آنها نسبت به ماده حیاتی اکسیژن نیز متفاوت است، به همین جهت هر اندازه که احتیاج سلول های بدن حیوانی، به این ماده حیاتی، بیشتر باشد، تنفس آن سریع تر و تعداد حرکات شش ها نیز افزایش خواهد یافت. چنانکه در اطفال، حیوانات کوچک و انسان های پیر به علت احتیاج بیشتر بدن آنها به اکسیژن و به عبارت صحیح تر، عدم مقاومت آنها در برابر کمبود آن، تعداد حرکت ریه ها و تنفس بیشتر است.

2. همکاری ریه ها و قلب

موضوع جالب تر، همکاری مستقیم ریه ها و قلب است که با یک نظم و تناسب مخصوص، همواره در بین آن دو مرکز حساس، ارتباط و هماهنگی برقرار می باشد؛ به گونه ای که هر اندازه ضربان و فعالیت قلب- به منظور بیشتر رساندن مواد حیاتی به سلول ها- زیادتر شود، به همان اندازه، حرکات تنفس، سریع تر و عمل تصفیه زودتر انجام می گیرد. به این وسیله با همکاری این دو دستگاه، احتیاجات سلول های بی شمار بدن، برآورده می شود.

ص: 149

به یقین مشاهده کرده اید که در موقع ورزش، انجام کارهای سنگین و یا در موقع ظهور بعضی از حالات روحی (مانند: وحشت، اضطراب و...) تعداد ضربان قلب همراه با تعداد تنفس، بالا می رود؛ زیرا سلول ها در اثر فعالیت زیاد و احتراق (مصرف) مواد حیاتی، تولید مواد سمی و انیدرید کربنیک نموده و برای اعمال حیاتی و فعالیت بیشتر، احتیاج به اکسیژن و مواد غذایی بیشتری پیدا می کنند، به همین جهت لازم است که مواد سمی خیلی سریع جمع آوری شده، خون مسموم سریع تر تصفیه گردد و رساندن مواد غذایی و اکسیژن، به سلول ها زودتر انجام پذیرد، که این مشکل با همکاری و هماهنگی عجیب ریه ها و قلب حل می شود.

3. قدرت عجیب ریه ها

قدرت عجیب شش ها، یکی دیگر از شگفتی های جهان آفرینش است. این عضو لطیف اسفنجی شکل، دارای مقاومت و قدرتی است که به طور متوسط در هر دقیقه، 20 مرتبه و در هر 24 ساعت، در حدود 28800 مرتبه باز و بسته شده و خون را تصفیه می کند. به این ترتیب، سالیانه در حدود چهار هزار تن خون را تصفیه کرده و از خود عبور می دهد. بر این اساس، در یک عمر متوسط، ممکن است 250 هزار تن خون، در آن تصفیه گردد و هرگز این همه فعالیت و کار طاقت فرسا، آن را خسته نمی کند و هیچ وقت اتفاق نیفتاده که ما در تنفس، حرکت و فعالیت ریه های خود در حال عادی، احساس خستگی نماییم.

4. اقدامات احتیاطی

هوای مورد احتیاج برای تنفس، همه جا هست ولی چه بسا اتفاق افتاده که هوای اطراف انسان کثیف و غبار آلوده است. بنابراین اگر هوا با همان وضع وارد ریه ها شود ممکن است در کار ریه ها تولید اشکال و ناراحتی کند، به

همین دلیل در مجرای طبیعی ورود هوا، برنامه ای پیش بینی شده که از ورود کثافات و گرد و غبار جلوگیری می کند.

گرچه این موضوع، جزئی به نظر می رسد ولی دو نکته در آن قابل توجه است؛ اولاً، در دو حفره بینی، که مجرای طبیعی و معمولی هوا می باشد، موهایی وجود دارد که در مسیر عبور هوا تشکیل شبکه ای می دهد. هوا در هنگام عبور از آن تا اندازه ای تصفیه شده، گرد و غبار و کثافات خود را از دست می دهد.

ثانیاً، لوله بینی همواره در اثر جریان اشك- که همیشه از گوشه چشم وارد آن می شود- و ترشحات غده خاصی، که در خودبینی قرار دارد، به اندازه مناسبی گرم و مرطوب است. این کار باعث می شود که هوای تنفسی، جهت ورود به ریه ها آماده و مناسب گردد، زیرا بسیاری از اوقات، هوای مزبور، سرد و خشک است و اگر به همان ترتیب داخل ریه ها گردد، ایجاد سرماخوردگی و یا امراض دیگر ریوی می کند؛ بنابراین لازم است که چنین هوایی قبل از ورود به ریه ها، گرم و مرطوب شود. این مهم در هنگام عبور از دو حفره بینی، تأمین می گردد. به همین جهت باید تا جایی که امکان دارد به خاطر مسایل بهداشتی، از تنفس به وسیله دهان پرهیز کرده و فقط با بینی تنفس نمود. (1)

ص: 151

مَنْ جَعَلَ الْمَعِدَةَ عَصْبَانِيَّةً شَدِيدَةً وَقَدَّرَهَا لِهَضْمِ الطَّعَامِ الْعَلِيظِ وَمَنْ جَعَلَ الْكَبِدَ رَقِيْقَةً نَاعِمَةً لِقَبُولِ الصَّفْوِ (1)

اللَّطِيفِ مِنَ الْعِذَاءِ وَلِتَهْضِمَ وَتَعْمَلَ مَا هُوَ أَلْطَفُ مِنْ عَمَلِ الْمَعِدَةِ إِلَّا اللَّهُ الْقَادِرُ أَتَرَى الْإِهْمَالَ يَأْتِي بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ كَلَّا بَلْ هُوَ تَدْبِيرٌ مُدَبَّرٌ حَكِيمٌ قَادِرٌ عَلِيمٌ بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ خَلْقِهِ إِيَّاهَا لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ. (2)

[جهاز هاضمه و کبد]

چه کسی جز خدا معده را این گونه سخت و با صلابت آفریده تا غذاهای سنگین را نیز هضم کند؟ چه کسی جگر را آن قدر نرم و لطیف آفریده تا عصاره و لطافت غذا را بپذیرد و هضم آن از عمل معده ظریفتر باشد؟

آیا اندکی اهمال و ناهماهنگی در این اعمال می بینی؟ هرگز! چه اینها همه به تدبیر مدبری حکیم است که پیش از آفرینش، نسبت به اشیا قادر و دانا بود و چیزی او را ناتوان نمی گرداند و هم او لطیف و بسیار آگاه است. (3)

ص: 152

1- . الصفو من كل شي ء: خالصه و خياره.

2- . توحيد المفضل، ص 67.

3- . شگفتي های آفرینش، (ترجمه توحيد مفضل)، ص 62.

فَكَرَّ يَا مَعْزِلُ لِمَ صَارَ الْمُخُ الرَّقِيقُ مُحَصَّنًا فِي أَنْبَابِ الْعِظَامِ هَلْ ذَلِكَ إِلَّا لِيَحْفَظَهُ وَ يَصُونَهُ لِمَ صَارَ الدَّمُ السَّائِلُ مَحْصُورًا فِي الْعُرُوقِ بِمَنْزِلَةِ الْمَاءِ فِي الظُّرُوفِ (1) إِلَّا لِيَصَبَّ بِطَهْ فَلَا يَفِيضَ لِمَ صَارَتِ الْأَظْفَارُ عَلَى أَطْرَافِ الْأَصَابِعِ إِلَّا وَقَايَةً لَهَا وَ مَعُونَةً عَلَى الْعَمَلِ لِمَ صَارَ دَاخِلُ الْأُذُنِ مُلْتَوِيًا كَهَيْئَةِ اللَّوْلَبِ (2)

إِلَّا لِيَطْرُدَ فِيهِ الصَّوْتُ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى السَّمْعِ وَ لِيَكْسِرَ حُمَّةَ الرِّيحِ فَلَا يَنْكَأَ فِي السَّمْعِ لِمَ حَمَلَ الْإِنْسَانُ عَلَى فِخْذَيْهِ وَ أَلْيَيْتِهِ هَذَا اللَّحْمُ إِلَّا لِيَقِيَهُ مِنَ الْأَرْضِ فَلَا يَتَأَلَّمُ مِنَ الْجُلُوسِ عَلَيْهَا كَمَا يَأَلَّمُ مَنْ نَحَلَ جِسْمَهُ وَ قَلَّ لَحْمُهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْأَرْضِ حَائِلٌ يَقِيهِ صَلَابَتُهَا. (3)

[مغز، خون، ناخنها، گوش و ران]

مفصل! بیندیش که چرا مغز رقیق و ظریف در درون استخوان‌های لوله ای شکل قرار گرفته؟ این جز برای حفظ و نگاهداری آن است؟

چرا خون روان در رگ‌ها قرار گرفت و بسان آب در ظرف شد؟ آیا جز برای نگاهداری و هدایت صحیح آن است؟

چرا ناخن‌ها بر سر انگشتان روئید؟ جز برای حفظ انگشتان و یاری شخص

ص: 153

- 1- . الظروف جمع ظرف و هو كل ما يستقر فيه غيره و يغلب استعماله للقربة و السقاء.
- 2- . اللولب! آلة من خشب او حديد ذات محور ذي دوائر و هو الذكر او داخله و هو الأنثى جمعه لوالب.
- 3- . توحيد المفصل، ص 67.

در کار کردن است؟ چرا میان گوش را مانند محبس‌ها و دخمه‌ها پیچیده قرار داد؟ آیا این جز برای آن است که صدا وارد گوش شود، بشکند و به پرده گوش آسیب نرساند؟

چرا انسان این گوشت‌های زیاد را ن‌ها و نشست‌گاه‌ها را حمل می‌کند؟ جز برای آن است که درگاه نشستن بر زمین سخت و بی‌حایل مانند افراد نحیف و لاغر در سختی درد نیفتد؟⁽¹⁾

دستگاه گردش خون (دستگاه پخش ارزاق کشور تن)

یکی دیگر از دستگاه‌های بزرگ بدن، دستگاه گردش خون می‌باشد که همیشه خون را در تمام بدن انسان به گردش در می‌آورد. دستگاه گردش خون به خاطر نظم عجیب و دقت و ظرافت فوق‌العاده‌ای که دارد بسیار قابل توجه است!

این دستگاه از هیچ طرف به خارج راه نداشته و از این جهت دستگاه بسته نامیده می‌شود.

دستگاه گردش خون، نمونه کامل لوله‌کشی بسیار دقیق و منظمی است که با نقشه و هندسه شگفت‌آوری در تمام پیچ و خم اعضای کوچک و بزرگ بدن انسان کشیده شده و به طور خودکار یک وظیفه مهم حیاتی را انجام می‌دهد.

لوله‌های این دستگاه که در سرتاسر کشور تن، کشیده شده، در بعضی از جاها به قدری ظریف و باریک است که گرچه به نام «مویرگ» خوانده می‌شود، ولی به مراتب از مویرگ‌تر و ظریف‌تر می‌باشد، اما با وجود این، وظیفه خود را به خوبی انجام داده، خون محتمی مواد غذایی را عبور می‌دهند و گردش خون را اداره می‌کنند.

ص: 154

1- . شگفتی‌های آفرینش، (ترجمه توحید مفضل)، ص 63.

این دستگاه با فعالیت دائمی و خستگی ناپذیری که دارد، مأمور رساندن مواد حیاتی (انواع مواد غذایی، آب و هوا) به تمام کارگاه های بزرگ و کوچک بدن است و نقش يك دستگاه مجهز پنخس ارزاق را در کشور تن بازی می کند؛ در ضمن تمام سلول های بدن را شستشو داده، مواد دفعی و زاید آنها را دریافت می دارد و از این راه کار سازمان بهداشت و نظافت بدن را نیز انجام می دهد!

دستگاه گردش خون به وسیله مأمورین فعالی که در اختیار دارد، این مأموریت سنگین را در پیچ و خم های باریک اعضای بدن، حتی در لابه لای طبقات حساس مغز، پرده های ظریف چشم، ... به خوبی انجام داده و جیره غذایی لازم را به سلول های آنها می رساند.

دستگاه گردش خون، مواد غذایی لازم را از روده ها و هوای لازم را از ریه ها و همچنین در موقع عبور خون از کبد، مقداری از مواد قندی لازم را نیز از آنجا می گیرد، آنگاه با نظم و دقت شگفت آوری که شرح داده خواهد شد، تمام سلول های بدن انسان (ده کاتریلیون) را غذا داده و آنها را شستشو می دهد!⁽¹⁾

چه وظیفه ای از این سنگین تر که باید احتیاجات ده کاتریلیون جیره خوار زودرنج و کم طاقت را برآورده سازد، که همیشه چشم به راه کمک های حیاتی او هستند؟!⁽²⁾

ص: 155

1- . عجیب تر اینکه دستگاه گردش خون، این وظیفه سنگین را در هر دقیقه، دوبار انجام می دهد، یعنی در هر دقیقه دوبار به هر کدام از ده کاتریلیون سلول بدن انسان سرکشی کرده، مواد غذایی و حیاتی لازم آنها را می رساند و مواد دفعی آنها را نیز دریافت می دارد.

2- . آفریدگار جهان، ص 131.

خون که حامل مواد غذایی و حیاتی است، بعد از آنکه به این ترتیب با سرعت و نشاط، سیل آسا در تمام بدن منتشر شد و با يك بخشش بی دریغ مواد حیاتی لازم سلول ها را به آنها داد، بار دیگر به سوی وطن اصلی (قلب) حرکت می کند و به وسیله دو مجرای مخصوص به نام «سیاهرگ زیرین» و «زیرین»، وارد دهلیز راست می گردد.

خون در این بازگشت دیگر آن سرعت، نشاط و شفافیت گذشته را ندارد و علاوه بر اینکه مواد حیاتی را از دست داده، حامل مواد سمی است که از سلول ها جمع آوری کرده و به همین خاطر رنگ آن تیره و کبود است.

دهلیز راست هم که خون کثیف و افسرده را دریافت داشته، به نوبه خود با يك ضربه (انقباض)، آن را به بطن راست می ریزد و سپس خون مزبور در اثر انقباض دیواره های بطن راست به طرف ریه ها رانده می شود و همان طور که در ادامه خواهیم دید خون کثیف، پس از عبور از سرخرگ شش، در مویرگ های بیشمار ریه ها پخش شده، در آنجا تصفیه می شود و دوباره با نشاط و رنگ روشن به دهلیز چپ قلب باز می گردد و فعالیت حیاتی خود را از نو شروع می کند. بنابراین خون در بدن، دو گردش دارد:

الف) گردش بزرگ و طولانی، که در تمام بدن انجام گرفته و از بطن چپ آغاز و در بطن راست پایان می یابد.

ب) گردش کوچک و کوتاه، که از بطن راست شروع شده، پس از تصفیه در پالایشگاه شش ها، در دهلیز چپ خاتمه پیدا می کند و قلب با قدرت و پشت کار عجیبی مانند دو دستگاه تلمبه قوی خودکار به وسیله ضربات متوالی، این دو گردش خون را اداره می کند. (1)

ص: 156

رگ‌ها: به منزله لوله های بزرگ و کوچک برای تقسیم عادلانه خون هستند و شکل ساختمان و موقعیت آنها در گردش خون، اهمیت به سزایی دارد و سه نوع رگ در بدن دیده می شود، سرخرگ ها، سیاهرگ ها و مویرگ ها. (1)

نعمت شنوایی

اشاره

شنوایی در انسان ها از طریق انتقال امواج به گوش ها- که در برابر امواج صوتی حساسیت دارد و پرده «صماخ» را که همچون پوسته طبلی است، به حرکت در می آورد و از آنجا به مغز منتقل می شود- می باشد، و از آنجا که ساختمان این اسباب از جهات مختلفی محدود است انسان توانایی شنیدن همه صداها را ندارد و به گفته دانشمندان: «تنها قادر است صداهایی را بشنود

ص: 157

1- . سرخرگ ها، لوله های قابل ارتجاعی هستند که خون را از قلب گرفته و از خود عبور می دهند و به جهت ارتجاعی بودن می توانند باز و بسته شده و عمل قلب را تکمیل کنند و خون را با فشار به جلو برانند. این نوع از رگ ها که «شریان» نامیده می شوند اغلب در اعماق بدن جا دارند و پس از مرگ به علت انتقال خون آنها به سیاهرگ ها، خالی مانده و به صورت لوله های زردرنگی در می آیند. قسمت دیگر از رگ ها که به نام سیاهرگ ها و وریدها نامیده می شوند، خون تیره رنگ در آنها به سوی قلب جریان دارد. رنگ این لوله ها قرمز و قابلیت ارتجاعی آنها کمتر است و مهم ترین سیاهرگ های بدن، چهار سیاهرگ گردن و دو سیاهرگ زیرین و زبرین قلب می باشد. نوع سوم که به علت ظریفی و نازکی، آنها را «مویرگ» می نامند به تعداد فوق العاده زیادی در تمام قسمت های بدن پخش شده و عده ای از آنها به قدری نازک و باریکند که با چشم دیده نمی شوند. قطر مویرگ ها اغلب از 6 تا 12 میکرون است. جالب آنکه مواد غذایی و حیاتی از دیواره این مویرگ ها به خارج نفوذ کرده و مواد دفعی و سمی نیز به داخل آنها نفوذ می کند و به این وسیله عمل جذب و دفع سلول ها انجام می گیرد. کتاب آفریدگار جهان، ص 127.

که طول موج آن، بین شانزده مرتبه در ثانیه تا بیست هزار مرتبه در ثانیه بوده باشد» یعنی: آنچه زیر شانزده مرتبه در ثانیه می باشد برای انسان قابل درک نیست، همانطور که آنچه بیش از بیست هزار مرتبه در ثانیه باشد شنیده نمی شود.

البته این اعداد در همه جانداران یکسان نیست. حیواناتی پیدا می شوند که حس شنوایی آنها از ما بیشتر است و صداهایی را می شنوند که طول موج آنها کمتر است ولی آنها نیز قادر به شنیدن همه صداها نیستند و هر گاه طول موج آن از تعداد معینی پایینتر باشد برای آنها قابل درک نیست، این از یکسو.

از سوی دیگر، هر گاه طول امواج بسیار شدید باشد، ممکن است پرده گوش آدمی را پاره کند و برای همیشه از نعمت شنوایی محروم گردد، به همین دلیل به هنگام آتش کردن بعضی از سلاح های پر صدای جدید، نظامیان از آن دور می شوند و جلوی گوش های خود را محکم می گیرند، مبادا به پرده گوش آنها آسیب برسد.

از سوی سوم، صدا هر قدر قوی باشد اگر انسان زیاد از آن دور شود توان شنیدن آن را ندارد و به این ترتیب حس شنوایی انسان و سایر جانداران از جهات متعددی ناتوان است. در گراگرد ما آن قدر امواج صوتی وجود دارد که ما از لحظه تولد تا مرگ، از شنیدن آنها ناتوان و محرومیم. (1)

ص: 158

الإنسان ذكر و أنثى و تناسله و آلات العمل و حاجته و حيلته و إلزامه بالحجة

مَنْ جَعَلَ الْإِنْسَانَ ذَكَرًا وَ أَنْثَى إِلَّا مَنْ خَلَقَهُ مُتَنَاسِلًا وَ مَنْ خَلَقَهُ مُتَنَاسِلًا إِلَّا مَنْ خَلَقَهُ مُؤَمَّلًا وَ مَنْ أَعْطَاهُ آلَاتِ الْعَمَلِ إِلَّا مَنْ خَلَقَهُ عَامِلًا وَ مَنْ خَلَقَهُ عَامِلًا إِلَّا مَنْ جَعَلَهُ مُحْتَاجًا وَ مَنْ جَعَلَهُ مُحْتَاجًا إِلَّا مَنْ صَدَّ رَبَّهُ بِالْحَاجَةِ (1) وَ مَنْ صَدَّ رَبَّهُ بِالْحَاجَةِ إِلَّا مَنْ تَوَكَّلَ بِتَقْوِيمِهِ (2) وَ مَنْ خَصَّهُ بِالْفَهْمِ إِلَّا مَنْ أَوْجَبَ الْجَزَاءَ وَ مَنْ وَهَبَ لَهُ الْحِيلَةَ إِلَّا مَنْ مَلَكَهُ الْحَوْلَ (3) وَ مَنْ مَلَكَهُ الْحَوْلَ إِلَّا مَنْ أَلْزَمَهُ الْحُجَّةَ مَنْ يَكْفِيهِ مَا لَا تَبْلُغُهُ حِيلَتُهُ إِلَّا مَنْ لَمْ يَبْلُغْ مَدَى شُكْرِهِ فَكَّرَ وَ تَدَبَّرَ مَا وَصَفْتُهُ هَلْ تَجِدُ الْإِهْمَالَ يَأْتِي عَلَى مِثْلِ هَذَا النُّظَامِ وَ التَّرْتِيبِ تَبَارَكَ اللَّهُ تَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ (4)

[آفرینش انسان به صورت نر و ماده]

چه کسی انسان را نر و ماده آفرید، جز آنکه او را برای تناسل پدید آورد؟

چه کسی او را برای تناسل پدید آورد جز کسی که او را امیدوار آفرید؟

چه کسی او را امیدوار آفرید و ابزار کار به او داد جز کسی که او را کار کن خلق کرد؟

چه کسی او را کارکن آفرید جز کسی که او را نیازمند خلق کرد؟

چه کسی او را نیازمند آفرید جز کسی که اسباب رفع نیاز را برایش پدید آورد؟ چه کسی اسباب رفع نیاز را پدید آورد جز کسی که ضامن رفع حاجتش شد؟

ص: 159

1- . أي سبب له أسباب الاحتياج او خلفه بحيث يحتاج.

2- . أي تكفل يرفع حاجته و تقويم اوده.

3- . الحول مصدر بمعنى القدرة و القوّة على التصرف و جودة النظر و الحذق.

4- . توحيد المفضل، ص 68.

چه کسی او را در میان آفریدگان، با عقل و شعور ممتاز کرد جز کسی که برایش پاداش و کیفر مقرر فرمود؟

چه کسی او را چاره داد جز کسی که او را توان چاره اندیشی عطا کرد؟

چه کسی به او چنین قدرتی داد جز آنکه بر او حجت را تمام کرد؟

چه کسی کارهای او را که او قادر به چاره اندیشی آنها نیست چاره کرده جز

کسی که کس قادر بر شکر واقعی او نیست؟ در آنچه گفتم خوب اندیشه نما، آیا ذره ای در این سازماندهی و نظم و ترتیب، ناهماهنگی می بینی؟ براستی که خداوند از آنچه وصف می کنند پیراسته است. (1)

امید و آرزو حالتی است ثابت در نفس که هر چه نیرومندتر شود، راه برای وصول به خواسته‌ها هموارتر می‌گردد. امید و زندگی، دو هم زادند که بی یکدیگر، نمی‌توانند بود. بی آرزو و امیدواری، نیروهای معنوی و مادی انسان به ضعف می‌گیرند و عزم و اراده‌ها سست می‌شوند و یأس بر اندام حیات انسانی سایه می‌افکند. آرزوها از دسته فضایل اند، چرا که شخص آرزومند را از بسیاری گناهان و لغزش‌ها باز می‌دارند و فرجام‌های نیک و فرخنده را پیش چشمش می‌آورند و او را از لذتی فکری، که اگر درک شود از بهترین خوشی‌ها است، برخوردار می‌کنند. در حدیث است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود:

«امیدواری، از سر رحمت، برای امت من قرار داده شده است. اگر امید و آرزو نباشد، هیچ مادری فرزندش را شیر نمی‌دهد و هیچ باغبانی درخت نمی‌کارد.» (2)

ص: 160

1- . انعام / 100؛ شگفتی‌های آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 64.

2- . سفینه البحار، ج 1، ص 30؛ توحید مفضل، ترجمه محمد مهدی رضایی، ص 274.

أَصِفْ لَكَ الْأَمْنَ يَا مُفْضِلُ الْفُؤَادِ اعْلَمْ أَنَّ فِيهِ ثَقْبًا مُوجَّهَةً نَحْوَ الثُّقْبِ الَّتِي فِي الرِّدَّةِ تُرَوِّحُ عَنِ الْفُؤَادِ حَتَّى لَوْ اخْتَلَفَتْ تِلْكَ الثُّقْبُ وَتَزَايَلَتْ بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ لَمَا وَصَلَ الرُّوحُ إِلَى الْفُؤَادِ وَلَهَلَكَ الْإِنْسَانُ أَيْسَرَ تَجْوِيزُ ذُو فِكْرَةٍ وَرَوِيَّةٍ أَنْ يَزْعُمَ أَنَّ مِثْلَ هَذَا يَكُونُ بِالْإِهْمَالِ وَلَا يَجِدُ شَاهِدًا مِنْ نَفْسِهِ يَزْعُمُهُ (1)

[يَنْزِعُهُ] عَنْ هَذَا الْقَوْلِ لَوْ رَأَيْتَ فَرْدًا مِنْ مِصْرَ رَاعَيْنِ فِيهِ كَلُوبٌ (2) أَكُنْتَ تَتَوَهَّمُ أَنَّهُ جُعِلَ كَذَلِكَ بِلَا مَعْنَى بَلْ كُنْتَ تَعْلَمُ صَدْرُورَةً أَنَّهُ مَصْنُوعٌ يَلْقَى فَرْدًا آخَرَ فَيُبْرِزُهُ لِيَكُونَ فِي اجْتِمَاعِهِمَا صَدْرُوبٌ مِنَ الْمَصْلُوحَةِ وَهَكَذَا تَجِدُ الذَّكَرَ مِنَ الْحَيَوَانِ كَأَنَّهُ فَرْدٌ مِنْ زَوْجٍ مُهَيَّأً مِنْ فَرْدٍ أُثْنَى فَيَلْتَقِيَانِ لِمَا فِيهِ مِنْ دَوَامِ النَّسْلِ وَبَقَائِهِ فَتَبًّا (3) وَخَبِيَّةً وَتَعْسًا لِمُنْتَحِلِي الْفَلَسَفَةِ كَيْفَ عَمِيَتْ قُلُوبُهُمْ عَنْ هَذِهِ الْخِلْقَةِ الْعَجِيبَةِ حَتَّى أَنْكَرُوا التَّدْبِيرَ وَالْعَمَدَ فِيهَا.

فرج الرجل والحكمة فيه

اشاره

لَوْ كَانَ فَرْجُ الرَّجُلِ مُسْتَرَحِيًّا كَيْفَ كَانَ يَصِلُ إِلَى قَعْرِ الرَّحِمِ حَتَّى يُفْرَغَ النُّطْفَةَ فِيهِ وَ لَوْ كَانَ مَنْعُضًا (4) [مُنْعَظًا] أَبَدًا كَيْفَ كَانَ الرَّجُلُ يَتَقَلَّبُ فِي الْفِرَاشِ أَوْ يَمْشِي بَيْنَ النَّاسِ وَشَيْءٌ شَاخِصٌ أَمَامَهُ ثُمَّ يَكُونُ فِي ذَلِكَ مَعَ فُبْحِ الْمَنْظَرِ تَحْرِيكُ الشَّهْوَةِ فِي كُلِّ وَقْتٍ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ جَمِيعًا فَقَدَّرَ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ أَنْ يَكُونَ أَكْثَرَ ذَلِكَ

ص: 161

- 1- . يزعه: يكفه و يمنعه.
- 2- . الكلوب- بفتح الأول و تشديد الثاني- المهماز او حديدة معطوفة الرأس يجربها الجمر او خشبة في رأسها عقافة منها او من حديد و الجمع كلاليب.
- 3- . تبا لفلان تنصبه على المصدر باضممار فعل اي الزمه الله هلاكا و خسرا.
- 4- . المنعص كأنه مأخوذ من العض و هو القرن يريد أنه صلب شديد.

لَا يَبْدُو لِلْبَصْرِ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَلَا يَكُونُ عَلَى الرَّجَالِ مِنْهُ مُؤَنَّةٌ بَلْ جَعَلَ فِيهِ قُوَّةَ الْإِنْتِصَابِ وَقَتَ الْحَاجَةِ إِلَى ذَلِكَ لِمَا قَدَّرَ أَنْ يَكُونَ فِيهِ مِنْ دَوَامِ النَّسْلِ وَبَقَائِهِ (1)

[قلب و بیوند آن با ربه]

ای مفضل! اینک قلب را برایت شرح می دهم:

بدان در برابر روزنه های شش، روزنه هایی نیز در قلب است تا قلب حرارت نگیرد، تا جایی که اگر این روزنه ها ناهماهنگ گردند و ترتیب و تقابل را از دست بدهند نسیم و نفس به دل نمی رسد و آدمی هلاک می گردد، آیا هیچ هوشمند و خردمندی می پندارد که این از سر خود چنین باشد و آیا عقل او سخنش را تصدیق می نماید؟

اگر لنگه دری را ببینی که در آن لولایی است آیا آن را بیهوده می شماری؟

هرگز بلکه در می یابی که سازنده این لنگه، لنگه دیگر را نیز آفریده که با هم جفت شوند و به همراه یک دیگر هدفی را به انجام رسانند و سود بدهند. حیوان نر نیز یکتاست و عقل حکم می کند که برای او جفتی آفریده شود و مؤنثی تا نسل آدمی پایدار ماند.

نگ و نفرین و مرگ باد بر کسانی که مدعی فلسفه و حکمت اند ولی دیدگان دلهاشان از این آفرینش شگفت کور است و تدبیر و هدفمندی را در کار هستی انکار کردند!

[آلت مرد و تدبیر در آفرینش آن]

اگر آلت مرد، سست و آویخته می بود چگونه به قعر رحم می رسید و نطفه را در آن می نهاد؟ یا اگر همیشه ایستاده و بلند بود شخص با این چیز سخت و بلند که در جلو داشت چگونه در میان بستر می گردید و یا در میان مردم راه

ص: 162

می رفت؟ این حالت، گذشته از قبیح المنظر بودنش، باعث تحریک دائمی شهوت مردان و زنان می شد. خداوند حکیم چنان کرد که غالباً به چشم نیاید و مردان از آن در دشواری نیفتند؛ از این رو چنان است که در هنگام نیاز می تواند راست شود تا نسل آدمی از میان نرود و باقی بماند. (1)

منظور از سوراخ روبه روی ریه، در سخن امام علی علیه السلام، بطن راست قلب است که خون را به سوراخ ریه، یعنی ورید ریوی، می راند و این ورید، خون را به ریه راست و چپ می رساند تا مواد کربنی آن گرفته شود و با اکسیژن حاصل از تنفس ریه ها، تصفیه و پالایش گردد. (2)

منفذ الغائط و وصفه

اشاره

اعْتَبِرِ الْآنَ يَا مُفْضِلُ بَعْظِمِ النُّعْمَةِ عَلَى الْإِنْسَانِ فِي مَطْعَمِهِ وَ مَسْرِيهِ وَ تَسْهِيلِ خُرُوجِ الْأَذَى أَلَيْسَ مِنْ حُسْنِ التَّقْدِيرِ فِي بِنَاءِ الدَّارِ أَنْ يَكُونَ الْخَلَاءُ فِي أَسْتَرٍ مَوْضِعٍ مِنْهَا فَكَذَا جَعَلَ اللَّهُ سُدَّ بَحَانَهُ الْمَنْفَعَةَ لِلْخَلَاءِ مِنَ الْإِنْسَانِ فِي أَسْتَرٍ مَوْضِعٍ مِنْهُ فَلَمْ يَجْعَلْهُ بَارِزاً مِنْ خَلْفِهِ وَلَا نَاشِزاً [ناشراً] مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ بَلْ هُوَ مُعَيَّبٌ فِي مَوْضِعٍ غَامِضٍ مِنَ الْبَدَنِ مَسْتَوْرٌ مَحْجُوبٌ يَلْتَقِي عَلَيْهِ الْفَخْدَانِ وَ تَحْجُبُهُ الْأَلْيَتَانِ بِمَا عَلَيْهِمَا مِنَ اللَّحْمِ فَتَوَارِيانِهِ فَإِذَا احتَاجَ الْإِنْسَانُ إِلَى الْخَلَاءِ وَ جَلَسَ تِلْكَ الْجِلْسَةَ أَلْفَى (3) ذَلِكَ الْمَنْفَعُ مِنْهُ مُنْصَباً بِأُ مَهْيَأً لِانْجِدَارِ الثُّغْلِ (4) فَتَبَارَكَ مَنْ تَظَاهَرَتْ آلاؤُهُ وَ لَا تُحْصَى نِعْمَاؤُهُ (5)

ص: 163

- 1- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 65.
- 2- توحید مفضل، ترجمه محمد مهدی رضایی، ص 274.
- 3- . الفی. وجد
- 4- . الثفل - بالضم - ما يستقر في أسفل الشيء من كدره.
- 5- . توحید المفضل، ص 70.

اینک ای مفضل! در نعمتهایی که خداوند جل و علا در خوردن، آشامیدن و آسانی دفع زواید قرار داد اندیشه کن و درس عبرت بگیر.

آیا حکیمانه نیست که در ساختن يك سرا، مستراح در پوشیده ترین جایگاه قرار گیرد؟ خداوند نیز مجرای خروجی انسان را در مخفی ترین جای قرار داد. آن را در پشت او ظاهر نکرد و در جلویش نهاد. بلکه در جایی از دیدگان پوشیده است.

رانها و لگنها آن را با گوشت در بر گرفته اند و پوشانده اند. هر گاه که انسان به قضای حاجت نیازمند گشت و به آن هیأت معمول نشست، مخرج چنان می گردد که سنگینی و فضولات را براحتی دفع می کند. خداوند، والا مرتبه است، کسی که نعمت هایش عیان و عطایش بی پایان است. (1)

قال الصادق (عليه السلام): انما سمي المستراح مستراحا لاستراحة النفس (النفوس) من أثقال النجاسات و استفراغ الكثافات و القذر فيها، و المؤمن يعتبر عندها ان الخالص من حطام الدنيا كذلك يصير عاقبته، فيستريح بالعدول عنها و تبركها، و يفرغ نفسه و قلبه من شغلها، و يستتكف عن جمعها و أخذها استتكافه عن النجاسة و الغائط و القذر، و يتفكر في نفسه المكرمة في حال: كيف تصير ذليلة في حال.

حضرت صادق (عليه السلام) فرمود: مستراح به این کلمه نامیده شد بخاطر استراحت نفوس از حمل سنگینی نجاسات، و برای فارغ شدن از کثافات در آن محل.

شخص مؤمن باید از موضوع مستراح عبرت بگیرد که متاع لذیذ دنیا و خوردنی های خوشمزه چگونه به این صورت در آمده است، و عاقبت امر آنها به کجا می رسد.

ص: 164

پس شخص مؤمن چنان که از نجاست و کثافت پرهیز می کند و از حفظ و حمل آنها استنکاف می نماید، چون از زینتهای دنیا منصرف شده و از جمع و جلب متاع دنیا خود داری کند، از هموم و غموم دنیا راحت شده، و آرامش خاطر و فراغت قلب پیدا خواهد کرد و ضمناً شخص عاقل باید به خود آمده و تفکر کند که: نفس گرامی و عزیز او، در این حال که محتاج به مستراح رفتن است چگونه عاجز و ذلیل و کوچک می شود.

همین طوری که با دفع و تخلیه فضولات غذا، کمال استراحت و آرامش و سکونت بدن حاصل می شود: روح انسان نیز برای آرامش و سکونت و رفع اضطراب و گرفتگی باطنی محتاج به تخلیه فضولات است. و این معنی در علم اخلاق به عنوان تخلیه اخلاق و صفات رذیله و ترکیه قلب از ذمائم اندیشه ها و خویها عنوان می شود. و تا تخلیه از فضولات و آلودگیها حاصل نشده است، تغذیه و تجدید قوی و تخلیه (آراستن با نیکوییها و خوبیها) امکان پذیر نخواهد شد. جاروب کن تو خانه و پس میهمان طلب.

پس توقع ایمان و نورانیت و روحانیت و دعوی سیر و سلوک و توجه و حال و ارتباط و مقام پیش از تخلیه کامل، کاملاً بيمورد و باطل بوده، و هرگز صحیح و پسندیده نیست. و اگر توجه و حالی برای چنین آدم پیدا شد موقتی است، زیرا روایات شریفه قریب به مضمون «الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب» و در مورد صفات رذیله دیگر زیاد است. (1)

ص: 165

فَكَرَّ يَا مَعْزِلُ فِي هَذِهِ الطَّوَاحِنِ (1) الَّتِي جُعِلَتْ لِلْإِنْسَانِ فَبَعْضُهَا حِدَادٌ (2) لِقَطْعِ الطَّعَامِ وَقَرَضِهِ وَبَعْضُهَا عُرَاضٌ (3) لِمَضْغِهِ وَرَضُّهُ فَلَمْ يَنْقُصْ وَاحِدٌ مِنَ الصَّفَّتَيْنِ إِذْ كَانَ مُحْتَاجًا إِلَيْهِمَا جَمِيعًا (4)

[آفرینش شگفت دندانها]

مفضل! قدری در باره دندان‌ها بیندیش. برخی تیزند تا غذا را قطع کنند و ببرند و برخی پهنند تا غذا را بسایند و خرد گردانند. خداوند هر دو نوع را به انسان داد؛ زیرا به هر دو نیاز است (5)

نعمت دندان

غذا در اولین مرحله وارد فضای دهان می‌شود و برای اینکه آماده هضم شود باید در آنجا نرم و به صورت نیمه مایع درآید. این کار که باید در آستانه دستگاه گوارش انجام گیرد، توسط 32 دندان محکم، دو فک قوی و نیرومند و سه جفت غده بزاقی با نظارت و هدایت زبان انجام می‌شود. وقتی غذا وارد محوطه دهان می‌شود، فک پایین به وسیله بالا و پایین آمدن و با قدرت عجیبی که دارد، دندان‌ها را به کار می‌اندازد؛ دندان‌ها هم که سه دسته ممتاز هستند، شروع به فعالیت کرده و غذا را بریده بریده و خرد می‌کنند.

ص: 166

1- . الطواحن جمع طاحن و هو الضرس.

2- . حداد أي قاطعة.

3- . عراض جمع عريض ضد طويل، وربما أريد به المعارضة وهي السن التي في عرض الفم او ما يبدو من الفم عند الضحك.

4- . توحيد المفضل، ص 70.

5- . شگفتی‌های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 66.

از سوی دیگر چشمه های بزاقی شروع به کار کرده و با ترشح مایع لزج مخصوصی، کار دندان ها را راحت و جویده شدن و نرم شدن غذا را تکمیل می نمایند؛ زبان هم امر هدایت را به عهده گرفته و با جست و خیزهای ماهرانه خود، تکه های غذا را به این طرف و آن طرف حرکت می دهد و غذاهای جویده شده را به عقب رانده و آنهایی را که هنوز جویده نشده است، به زیر دندان ها هدایت می کند، که کار خطرناکی است! ولی زبان چنان در کار خود ورزیده و ماهرانه عمل می کند که همواره در طول این مدت، جان خود را از نیش دندان ها حفظ کرده و به ندرت اتفاق می افتد که انسان زبان خود را بچود. البته این هم لطفی است در جهت آگاهی و بیداری انسان که اگر نظمی در کار نبود، می بایست در هر بار، برای جویدن غذا، زبان هم همراه غذا جویده شود!

سرانجام پس از گذراندن مراحل تشریفات، گذرنامه عبور غذا از مرز گلو به سوی معده صادر می گردد.

نظم و کاربرد دندان ها

تعداد 32 دندان که تا حدود 30 سالگی تکمیل می شوند، بر روی آرواره ها با نظم و نقشه مخصوصی قرار دارند که از نظر شکل و نوع کار، به سه دسته تقسیم می شوند:

1. هشت عدد از دندان های پیشین (چهار تا بالا و چهار تا پایین) به نام «ثنايا» که مأمور بریدن غذا می باشند.
2. چهار دندان (دو تا بالا و دو تا پایین) به نام «انیاب» که در دو طرف دندان های ثنایا قرار گرفته و به جهت تیز بودنشان، به کار دریدن غذا می خورند.
3. هشت دندان آسیای کوچک (چهار تا بالا و چهار تا پایین) که در دو طرف دندان های انیاب جای گرفته و دوازده دندان آسیای بزرگ (شش تا بالا و شش تا پایین) که هم پهن است و هم برجستگی هایی دارد و برای ساییدن غذا مورد استفاده قرار می گیرند (1)

ص: 167

تَأَمَّلْ وَ اعْتَبِرْ بِحُسْنِ التَّدْبِيرِ فِي خَلْقِ الشَّعْرِ وَ الْأَظْفَارِ فَإِنَّهُمَا لَمَّا كَانَا مِمَّا يَطُولُ وَ يَكْثُرُ حَتَّى يُحْتَاجَ إِلَى تَخْفِيفِهِ أَوَّلًا فَأَوَّلًا جُعِلَا عَدِيمَا الْحِسِّ لِنَلَّا يُؤَلِّمَ الْإِنْسَانَ الْأَخْذَ مِنْهُمَا وَ لَوْ كَانَ قَصُّ الشَّعْرِ وَ تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ مِمَّا يُوجَدُ لَهُ أَلَمٌ وَقَعَ مِنْ ذَلِكَ بَيْنَ مَكْرُوهِينَ إِمَّا أَنْ يَدَعَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَتَّى يَطُولَ فَيَثْقُلَ عَلَيْهِ وَ إِمَّا أَنْ يُخَفِّفَهُ بِوَجَعٍ وَ أَلَمٍ يَتَأَلَّمُ مِنْهُ قَالَ الْمُفْضَلُ فَقُلْتُ فَلِمَ لَمْ يَجْعَلْ ذَلِكَ خِلْقَةً لَا تَزِيدُ فِيحْتَاجِ الْإِنْسَانِ إِلَى التَّقْصَرِ مِنْهُ فَقَالَ عَ إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ اللهُ فِي ذَلِكَ عَلَى الْعَبْدِ نِعْمًا لَا يَعْرِفُهَا فَيَحْمَدُهُ عَلَيْهَا اعْلَمْ أَنَّ أَلَمَ الْبَدَنِ وَ أَدْوَاءَهُ (1) تَخْرُجُ بِخُرُوجِ الشَّعْرِ فِي مَسَامِهِ (2)

وَ بِخُرُوجِ الْأَظْفَارِ مِنْ أَنْامِلِهِمَا وَ لِذَلِكَ أُمِرَ الْإِنْسَانُ بِالثُّورَةِ وَ حَلْقِ الرَّأْسِ وَ قَصِّ الْأَظْفَارِ فِي كُلِّ أُسْبُوعٍ لِيَسْرَعَ الشَّعْرُ وَ الْأَظْفَارُ فِي النَّبَاتِ فَتَخْرُجَ الْأَلَامُ وَ الْأَدْوَاءُ بِخُرُوجِهِمَا (3) وَ إِذَا طَالَ- تَحْيِرًا [تَحْيِرًا] وَقَالَ خُرُوجُهُمَا فَاحْتَبَسَتِ الْأَلَامُ وَ الْأَدْوَاءُ فِي الْبَدَنِ - فَأَحْدَثَتْ عِلَلًا وَ أَوْجَاعًا وَ مَنَعَ مَعَ ذَلِكَ الشَّعْرَ مِنَ الْمَوَاضِعِ الَّتِي تَضُرُّ بِالْإِنْسَانِ وَ تُحْدِثُ عَلَيْهِ الْفَسَادَ وَ الضَّرَّ لَوْ نَبَتَ الشَّعْرُ فِي الْعَيْنِ أَلَمْ يَكُنْ سَدَّ يَعْصَى الْبَصَرَ وَ لَوْ نَبَتَ فِي الْفَمِ أَلَمْ يَكُنْ سَيِّئُ عَصُصٍ عَلَى الْإِنْسَانِ طَعَامَهُ وَ شَرَابَهُ وَ لَوْ نَبَتَ فِي بَاطِنِ الْكَفِّ أَلَمْ يَكُنْ سَيِّئُ عَوْفُهُ عَنْ صِحَّةِ

ص: 168

- 1- . الادواء جمع داء وهو المرض و العلة.
- 2- . المسام من الجلد ثقبه و منافذه كمنابت الشعر، و منهم من يجعلها جمع سم اي الثقب مثل محاسن و حسن.
- 3- . يؤيد هذا الرأي علم الطب الحديث، و ان كانت نظرية التطور تقول بان الشعر و الاظافر من الزوائد الحيوانية الاولى التي لم يعد لها نفع و لا فائدة.

اللَّمْسِ وَبَعْضِ الْأَعْمَالِ وَ لَوْنَتِ فِي فَرْجِ الْمَرْأَةِ وَعَلَى ذَكَرِ الرَّجُلِ أَلَمْ يَكُنْ سَيُفْسِدُ عَلَيْهِمَا لَذَّةَ الْجَمَاعِ فَأَنْظُرْ كَيْفَ تَنْكَبُ (1)

الشَّعْرُ عَنْ هَذِهِ الْمَوَاضِعِ لِمَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْمَصِّ لِحَةٍ ثُمَّ لَيْسَ هَذَا فِي الْإِنْسَانِ فَقَطْ بَلْ تَجِدُهُ فِي الْبَهَائِمِ وَالسَّبَاعِ وَسَائِرِ الْمُتَنَاسِلَاتِ فَإِنَّكَ تَرَى أَجْسَامَهَا مُجَلَّلَةً بِالشَّعْرِ وَ تَرَى هَذِهِ الْمَوَاضِعَ خَالِيَةً مِنْهُ لِهَذَا السَّبَبِ بَعَيْنِهِ فَتَأْمَلُ الْخَلْقَةَ كَيْفَ تَتَحَرَّزُ (2)

وَجُوهَ الْخَطَايَا وَالْمَضَرَّةَ وَ تَأْتِي بِالصَّوَابِ وَالْمَنْفَعَةِ (3)

امو و ناخن و فواید آنها]

باز تأمل کن در اینکه خداوند با حسن تدبیر و حکمت، مو و ناخن را آفرید.

از آنجا که این دو رشد می کنند و بلند می شوند و باید کوتاه گردند، حس ندارند تا انسان به هنگام گرفتن آنها احساس درد نکند. اگر انسان از گرفتن مو و ناخن درد می کشید میان دو محدود قرار می گرفت: یا اینکه هر دو را رها می کرد تا دراز شوند و یا اینکه با دشواری و تحمل درد، آنها را کوتاه می کرد.

مفضل می گوید: به امام عرض کردم: چه می شد اگر خداوند آنها را چنان می آفرید که افزوده نگردند تا آدمی به اصلاح و کوتاه کردن نیازمند نباشد؟

امام (علیه السلام) فرمود: خداوند متعال در این کار، نعمتهایی نهاده که آدمی از آنها آگاه نیست تا سپاس گوید. آگاه باش! دردهای بدن با خروج مو از منافذ بدن و با خروج ناخن از سر انگشتان خارج می گردد؛ از این رو به انسان فرمان داده شده که هر هفته با نوره مالیدن و مو تراشیدن و کوتاه کردن ناخن ها به این

ص: 169

1- . تنكب عنه: عدل عنه و تجنبه.

2- . احترز منه و تحرز أي تحفظه و توقاه كأنه جعل نفسه في حرز منه

3- . توحيد المفضل، ص 72.

کار اقدام کند. این کار باعث می شود که موی و ناخن با شتاب بیشتری برویند و دردها و بیماری‌ها را سریع‌تر خارج کنند. اگر شخص چنین نکند، رشد آنها کوتاه و اندک می شود، در نتیجه، دردها در بدن می ماند و بیماری‌های مختلف پدید می آید.

نیز از رویش مو در چند جای بدن که وجود آن برای انسان مایه رنج و زیان است جلوگیری شده. اگر مو در دیدگان می روید آیا آدمی نابینا نمی شد؟ و اگر در دهانش می روید آیا خوردن و آشامیدن انسان دشوار و بی لذت نمی گشت؟ اگر در کف دست رشد می کرد آیا انسان از لمس درست اشیا و انجام برخی از کارها باز نمی ماند؟ یا اگر بر فرج زن و یا آلت مرد می روید آیا لذت مجامعت از اینان نمی گرفت؟ پس نیک بنگر که چگونه در جایی که سود و مصلحتی در کار نیست نرویده. اینها مخصوص انسان نیست، بلکه در چهارپایان و درندگان و دیگر حیوانات تولید مثل کننده نیز چنین است؛ از این رو با اینکه بدن آنها از مو پوشیده است و لیکن این مناطق، دقیقاً به خاطر آنچه که ذکر شد، مویی بر آنها نیست. نیک اندیشه کن که چگونه آفرینش از هر خطا، زیان و ناهماهنگی به دور است و یکسره حکمت و تقدیر است و مصلحت و سود. (1)

موی انسان

وقتی غذا هضم‌های چهارگانه خود را پشت سر می‌گذارد و به صورت خون در می‌آید و قلب آن رابه سرتاسر بدن روانه می‌کند، مقداری زایده و تقاله از آن درون جسم باقی می‌ماند. حرارت بدن این تقاله‌ها را می‌گدازد و بخاری‌های حاصله از آن، از منافذهای زیر پوست خارج می‌شوند. این بخارها اگر سبک باشند، به همان صورت بیرون می‌آیند: ولی اگر غلیظ و سنگین باشند، در

ص: 170

منافذ می مانند و موها را می رویانند. فرایند رویش مو بدین صورت است که بخارهای غلیظ، زیر پوست جمع شوند و پیازچه های مو را به وجود می آورند.

هر پیازچه از لوله ای باریک تشکیل شده که جای بیرون آمدن مو است. برای اینکه موها خشک نگردند و نرم و لطیف باشند، مقداری از چربی های زیر پوست به داخل این پیازچه ها سرازیر می شوند که هرگاه متراکم گردند باعث تجمع غبار و چرک و مانند آن روی پوست و مو می شوند. از این رو، شستن و کوتاه کردن و نظافت مو امر مهم و پسندیده ای است. (1)

ص: 171

1- . توحید مفضل، ترجمه محمد مهدی رضایی، ص 275.

إِنَّ الْمَنَانِيَّةَ (1)

وَ أَشْبَاهَهُمْ حِينَ أَجْهَدُوا فِي عَيْبِ الْخِلْقَةِ وَ الْعَمْدِ (2) عَابُوا الشَّعْرَ النَّابِتَ عَلَى الرَّكْبِ وَ الْإِبْطَيْنِ وَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ مِنْ رُطُوبَةٍ تَنْصَبُ إِلَى هَذِهِ الْمَوَاضِعِ فَيَنْبُتُ فِيهَا الشَّعْرُ كَمَا يَنْبُتُ الْعُشْبُ فِي مَسْتَنْعٍ [مُسْتَنْعٍ] الْمِيَاهِ أَفَلَا تَرَى إِلَى هَذِهِ الْمَوَاضِعِ أَسْتَرَ وَ أَهْيَأَ لِقَبُولِ تِلْكَ الْفُضْلَةِ مِنْ غَيْرِهَا- ثُمَّ إِنَّ هَذِهِ تُعَدُّ مِمَّا يَحْمِلُ الْإِنْسَانُ مِنْ مَوْوَنَةِ هَذَا الْبَدَنِ وَ تَكَالِيفِهِ لِمَا لَهُ فِي ذَلِكَ مِنَ الْمَصِّ لِحَاةٍ فَإِنَّ اهْتِمَامَهُ بِتَنْظِيفِ بَدَنِهِ وَ أَخْذِ مَا يَعْلُوهُ مِنَ الشَّعْرِ مِمَّا يَكْسِرُ بِهِ شَرَّتَهُ (3)

وَ يَكْفُ عَادِيَتَهُ (4) وَ يَشْعَلُهُ عَنْ بَعْضِ مَا يُخْرِجُهُ إِلَيْهِ الْفَرَاغُ مِنَ الْأَشْرِ (5) وَ الْبَطَالَةِ (6)

اراز رویش مو در روی زهار و زیر بغل

اصحاب «مانی» و دیگران که خواستند بر آفرینش و هدفمندی آن اشکال گیرند، رویش مو در روی زهار و زیر بغل را ناروا شمردند، غافل از اینکه رشد مو در این مکانها با وجود رطوبت در آنها مرتبط است و چنان که گیاه در جای مرطوب می روید، مو نیز در این جایها رشد می کند. آیا نمی بینی که این جایها برای پذیرش مواد زاید بدن از همه جا مناسب تر است؟ وانگهی این امر باعث می شود که [گذشته از تدابیر الهی] خود انسان نیز قدری به بدن خود برسد و

ص: 172

1- . المنانية او المانوية سبق الكلام عنها في اوائل الكتاب.

2- . يقال فعله عمدا و عن عمد أي قصدا لا عن طريق الصدفة.

3- . الشرة- بكسر فتشديد- الحدة و النشاط او الشر.

4- . العادية: الحدة و الغضب او الشغل او الظلم و الشر.

5- . الاشر- بفتحيتين- البطر و شدة الفرح و الجمع أشرون و اشارى

6- . توحيد المفضل، ص 73.

از رهگذر بهداشت و نظافت، تنی سالم داشته باشد. همچنین با کوتاه کردن موهای زاید بدن، روحیه آتشین، تندی، سرمستی و خشم او شکسته شود و از پرداختن به سرگرمی‌های گمراه‌کننده و بیکاری پرهیز نماید. (1)

ص: 173

1- شگفتی‌های آفرینش، (ترجمه توحید مفضل)، ص 68.

تَأْمَلِ الرِّيقَ وَ مَا فِيهِ مِنَ الْمَنْفَعَةِ فَإِنَّهُ جُعِلَ يَجْرِي جَرِيَانًا دَائِمًا إِلَى الْفَمِّ لِيُبَلَّ الْحَلْقَ وَ اللَّهَوَاتِ (1) فَلَا يَجِفُّ فَإِنَّ هَذِهِ الْمَوَاضِعَ لَوْ جُعِلَتْ كَذَلِكَ كَانَ فِيهِ هَلَاكُ الْأَسْنَانِ ثُمَّ كَانَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُسِيغَ (2) طَعَامًا إِذَا لَمْ يَكُنْ فِي الْفَمِّ بِلَّةٌ تُنْفِذُهُ تَشْهَدُ بِذَلِكَ الْمُشَاهَدَةَ وَ اعْلَمْ أَنَّ الرُّطُوبَةَ مَطِيَّةَ الْغِذَاءِ وَ قَدْ تَجْرِي مِنْ هَذِهِ الْبِلَّةِ إِلَى مَوَاضِعَ أُخَرَ مِنَ الْمِرَّةِ (3) فَيَكُونُ فِي ذَلِكَ صَلاَحٌ تَامٌّ لِلْإِنْسَانِ وَ لَوْ بَيَّسَتِ الْمِرَّةُ لَهَلَكَ الْإِنْسَانُ. (4)

[فوائد آب دهان]

درباره آب دهان و مصالح آن بیندیش. خدای جلّ و علا چنان تدبیر نمود که این آب همواره به سوی دهان سرازیر باشد تا کام و گلو را تر نگاه دارد و خشک نشوند. اگر این جایها نامرطوب بمانند هر آینه آدمی هلاک می شود؛ زیرا آبی در دهان نمی ماند که انسان با آن آب، غذای خشک را نرم گرداند و فرو برد [بسیار دیده شده که غذایی، خشک آدمی را هلاک کرده است] بدان که این رطوبت در حکم مرکب راهوار غذاست [و آن را به معده می رساند] نیز این تری به صفرا [و یا سوداء] می رسد و این کاملاً به سود انسان است و اگر صفرا خشک شود آدمی در هلاکت می افتد. (5)

ص: 174

- 1- . اللهوات جمع لهاة و هي اللحمة المشرفة على الحلق في اقصى سقف الفم.
- 2- . اساغ الطعام يصيغه سيغا: سهل مطعمه.
- 3- . المرة- بالكسر- خلط من اخلاط البدن و هو الصفراء او السوداء و الجمع مرار
- 4- . توحيد المفضل، ص 73.
- 5- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 68.

سه جفت چشمه های بزاقی، در دهان به قدری حسّاس و بیدارند که به محض مشاهده غذا و یا تصوّر آن، شروع به فعالیت نموده و مایع مخصوص بزاق را ترشح می کنند. در هر شبانه روز در حدود 300 تا 1100 گرم بزاق ترشح می شود که در سال، حدود 300 کیلوگرم می شود!

جالب تر اینکه غده های مزبور که يك جفت آن در انتهای دهان و ابتدای حلق، جفت دیگر در فکّ زیرین و جفت سوم در زیر زبان جای دارند، همه يك نوع بزاق ترشح نمی کنند، بلکه هر کدام بزاق مخصوصی از خود بیرون می دهند و هر کدام وظیفه خاصی به عهده دارند.

این مایعات در نرم کردن غذا، لغزندگی آن، سهولت بلع و همچنین در امر هضم، تأثیر فراوانی دارند و گذشته از تمام اینها به دهان نوعی آمادگی و طراوت دائمی می بخشند!⁽¹⁾

ص: 175

وَلَقَدْ قَالَ قَوْمٌ مِنْ جَهَلَةِ الْمُتَكَلِّمِينَ وَصَّ عَفَّةَ الْمُتَفَلِّسِينَ بِقِلَّةِ التَّمْيِيزِ وَفُضُورِ الْعِلْمِ لَوْ كَانَ بَطْنُ الْإِنْسَانِ كَهَيْئَةِ الْقَبَاءِ (1) يَفْتَحُهُ الطَّيِّبُ إِذَا شَاءَ فَيُعَايِنُ مَا فِيهِ وَيُدْخِلُ يَدَهُ فَيَعَالِجُ مَا أَرَادَ عِلَاجَهُ أَلَمْ يَكُنْ أَصْلَحَ مِنْ أَنْ يَكُونَ مُصَمَّتًا (2)

مَحْجُوبًا عَنِ الْبَصَرِ وَالْيَدِ لَا يُعْرَفُ مَا فِيهِ إِلَّا بِدَلَالَاتٍ غَامِضَةٍ كَمَثَلِ النَّظَرِ إِلَى الْبَوْلِ وَجَسِّ الْعِرْقِ وَمَا أَشَدَّ بِهِ ذَلِكَ مِمَّا يَكْثُرُ فِيهِ الْغَلْطُ وَالشُّبُهَةُ حَتَّى رُبَّمَا كَانَ ذَلِكَ سَبَبًا لِلْمَوْتِ فَلَوْ عَلِمَ هَؤُلَاءِ الْجَهْلَةُ أَنَّ هَذَا لَوْ كَانَ هَكَذَا كَانَ أَوَّلَ مَا فِيهِ أَنْ كَانَ يَسْتَقُطُّ عَنِ الْإِنْسَانِ الْوَجْلُ مِنَ الْأَمْرَاضِ وَالْمَوْتِ وَكَانَ يَسْتَشْعِرُ الْبَقَاءَ وَيَغْتَرُّ بِالسَّلَامَةِ فَيُخْرِجُهُ ذَلِكَ إِلَى الْعُتُوِّ (3)

وَالْأَشْرِ (4) ثُمَّ كَانَتِ الرُّطُوبَاتُ الَّتِي فِي الْبَطْنِ تَتَرَشَّحُ وَتَتَحَلَّبُ (5) فَيَفْسِدُ عَلَى الْإِنْسَانِ مَقْعَدُهُ وَمَرْقَدُهُ وَثِيَابَ بَدَلْتَهُ [بِدَلَّتْهُ] وَزِينَتَهُ بَلْ كَانِ يَفْسِدُ عَلَيْهِ عَيْشُهُ ثُمَّ إِنَّ الْمَعْدَةَ وَالْكَيْدَ وَالْفُؤَادَ إِتْمَمَا تَفْعَلُ أَفْعَالَهَا بِالْحَرَارَةِ الْغَرِيزِيَّةِ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ مُحْتَسِبَةً فِي الْجَوْفِ فَلَوْ كَانَ فِي الْبَطْنِ فَرْجٌ يَنْفَتِحُ حَتَّى يَصِلَ الْبَصَرُ إِلَى رُؤْيَيْهِ وَالْيَدُ إِلَى عِلَاجِهِ لَوْصَلَ بَرْدُ الْهَوَاءِ إِلَى الْجَوْفِ فَمَارَجَ الْحَرَارَةُ الْغَرِيزِيَّةَ وَبَطَلَ عَمَلُ الْأَحْشَاءِ فَكَانَ فِي ذَلِكَ هَالِكُ الْإِنْسَانِ أَفَلَا تَرَى أَنَّ كُلَّمَا تَدَهَبُ إِلَيْهِ الْأَوْهَامُ سِوَى مَا جَاءَتْ بِهِ الْخِلْقَةُ خَطَأً وَحَطَلًا (6)

ص: 176

- 1- . القباء- بالفتح- ثوب يلبس فوق الثياب جمعه أقبية.
- 2- . مصمت اسم مفعول الذي لا جوف له.
- 3- . العتو: الاستكبار و تجاوز الحد.
- 4- . الأشر- بفتحيتين- من أشر اي بطر و مرح فهو اشر و أشران و جمعه اشرون و أشارى.
- 5- . ترشح و تحلب بمعنى واحد و هو السيلان.
- 6- . الخطل: المنطق الفاسد المضطرب. توحيد المفضل، ص 75 .

برخی از نادانان که بدروغ دعوی کلام و فلسفه می کنند، از سر کم مایگی و کوته اندیشی می گویند: چه می شد که شکم انسان نیز مانند قبا و بالاپوش باشد تا هر گاه که پزشک اراده کرد، آن را بگشاید و درون آن را به درستی ببیند، دست در آن کند و به معالجه پردازد و این گونه بسته و پوشیده از چشم و دست نباشد؟ زیرا پزشک تنها با دلالت‌ها و راهنمایی‌های ناقص؛ چون: نظر در بول و معاینه و لمس عرق و دیگر امور اشتباه آمیز و نادرست به درمان می پردازد و این امور [و عدم درمان صحیح] چه بسا به مرگ بیمار منتهی شود.

این جاهلان نمی دانند که اگر این پندار واقع می شد، گذشته از آنکه انسان، دیگر هیچ هراس و دلهره ای از مرگ نداشت و غرور بقا و سلامت، او را به ورطه سرمستی و خوشگذرانی می کشانید، باعث می گشت که مایعات شکم ترشح کند و سرازیر شود و خواب و بیداری او را بر هم زند و فاسد گرداند. نیز این ترشحات، لباس و آراستگی انسان را آلوده می سازد و در کل، زندگی شخص را خراب می نماید.

معه و کبد و قلب نیز با يك حرارت مشخصی که خداوند در درون انسان قرار داده کار می کنند. اگر شکم شکافی داشت که چشم درون آن را بنگرد و دست به آن برسد، هر آینه سردی دمای خارج به داخل بدن راه می یافت. با حرارت بدن در می آمیخت و آن را از حالت تعادل خارج می نمود؛ در نتیجه کار طبیعی احشا و درون انسان بی ثمر می شد و شخص هلاک می گشت. آیا نمی بینی جز آنچه در آفرینش پدید آمده، تمام پندارهای خیال انسان، ناصواب و خطاست؟ (1)

ص: 177

فَكَرَّ يَا مُفَضَّلُ فِي الْأَفْعَالِ الَّتِي جُعِلَتْ فِي الْإِنْسَانِ مِنَ الطَّعْمِ وَ النَّوْمِ وَ الْجِمَاعِ وَ مَا دُبِّرَ فِيهَا فَإِنَّهُ جُعِلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا فِي الطَّبَاعِ نَفْسِيهِ مُحَرِّكٌ يَفْتَضِيهِ وَ يَسْتَحِثُّ بِهِ فَالْجُوعُ يَفْتَضِي الطَّعْمَ الَّذِي فِيهِ رَاحَةُ الْبَدَنِ وَ قِوَامُهُ وَ الْكَرَى (1)

يَفْتَضِي النَّوْمَ الَّذِي فِيهِ رَاحَةُ الْبَدَنِ وَ إِجْمَامُ (2) قُورَاهُ وَ الشَّبَقُ (3) يَفْتَضِي الْجِمَاعَ الَّذِي فِيهِ دَوَامُ النَّسْلِ وَ بَقَاؤُهُ وَ لَوْ كَانَ الْإِنْسَانُ إِنَّمَا يَصِيرُ إِلَى أَكْلِ الطَّعَامِ لَمَعْرِفَتِهِ بِحَاجَةِ بَدَنِهِ إِلَيْهِ وَ لَمْ يَجِدْ مِنْ طِبَاعِهِ شَيْئاً يَصَدُّ طَرَهُ إِلَى ذَلِكَ كَانَ خَلِيقاً أَنْ يَتَوَانَى (4) عَنْهُ أحياناً بِالثَّقَلِ وَ الْكَسَلِ حَتَّى يَنْحَلَّ بَدَنُهُ فَيَهْلِكُ كَمَا يَحْتَاجُ الْوَاحِدُ إِلَى الدَّوَاءِ لِشَيْءٍ مِمَّا يَصَدُّ لُحْ بِه بَدَنُهُ فَيُدَافِعُ بِهِ حَتَّى يُؤَدِّيَهُ ذَلِكَ إِلَى الْمَرَضِ وَ الْمَوْتِ وَ كَذَلِكَ لَوْ كَانَ إِنَّمَا يَصِيرُ إِلَى النَّوْمِ بِالْفِكْرِ فِي حَاجَتِهِ إِلَى رَاحَةِ الْبَدَنِ وَ إِجْمَامِ قُورَاهُ كَانَ عَسَى أَنْ يَتَثَاقَلَ عَنْ ذَلِكَ فَيُدْفَعُهُ حَتَّى يَنْهَكَ بَدَنُهُ وَ لَوْ كَانَ إِنَّمَا يَتَحَرَّكُ لِلْجِمَاعِ بِالرَّغْبَةِ فِي الْوَلَدِ كَانَ غَيْرَ بَعِيدٍ أَنْ يَقْتَرِعَهُ حَتَّى يَقِلَّ النَّسْلُ أَوْ يَنْقَطِعَ فَإِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ لَا يَرْتَعِبُ فِي الْوَلَدِ وَ لَا يَحْفَلُ بِهِ - فَانظُرْ كَيْفَ جُعِلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ هَذِهِ الْأَفْعَالِ الَّتِي بِهَا قِوَامُ الْإِنْسَانِ وَ صَاحِبُهُ مُحَرِّكاً مِنْ نَفْسِ الطَّبَعِ يُحَرِّكُهُ لِذَلِكَ وَ يَحْدُوهُ عَلَيْهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ فِي الْإِنْسَانِ قُوَى أَرْبَعاً قُوَّةً جاذِبَةً تَقْبَلُ الْعِذَاءَ وَ تُورِدُهُ عَلَى الْمَعِدَةِ وَ قُوَّةً مَاسِكَةً تَحْبِسُ الطَّعَامَ حَتَّى تَفْعَلَ فِيهِ الطَّبِيعَةُ فِعْلَهَا وَ قُوَّةً

ص: 178

- 1- . الكرى: النعاس.
- 2- . الاجمام من الجمام وهو الراحة يقال: جم الفرس إذا ذهب اعيأوه.
- 3- . الشبق بفتحيتين شدة الشهوة.
- 4- . يتوانى: يقصر.

هَاضِمَةٌ وَ هِيَ الَّتِي تَطْبِخُهُ وَ تَسُدُّ تَخْرُجُ صَفْوَهُ وَ تَبْتِئُهُ فِي الْبَدَنِ وَ قُوَّةٌ دَافِعَةٌ تَدْفَعُهُ وَ تَحْدُرُ الثُّفْلَ (1) الْفَاضِلَ بَعْدَ اخْتِاِظِ الْهَاضِمَةِ حَاجَتَهَا فَفَكَّرَ فِي تَقْدِيرِ هَذِهِ الْقُوَى الْأَرْبَعِ الَّتِي فِي الْبَدَنِ وَ أَفْعَالِهَا وَ تَقْدِيرِهَا لِلْحَاجَةِ إِلَيْهَا وَ الْإِزْبِ فِيهَا وَ مَا فِي ذَلِكَ مِنَ التَّدْبِيرِ وَ الْحِكْمَةِ فَلَوْ لَا الْجَادِبَةُ كَيْفَ كَانَ يَتَحَرَّكُ الْإِنْسَانُ لِطَلَبِ الْغَدَاءِ الَّذِي بِهِ قَوَامُ الْبَدَنِ وَ لَوْ لَا الْمَاسِدُ كَيْفَ كَانَ يَلْبَثُ الطَّعَامُ فِي الْجَوْفِ حَتَّى تَهْضِمَهُ الْمَعْدَةُ وَ لَوْ لَا الْهَاضِمَةُ كَيْفَ كَانَ يُنْطَبِخُ (2) حَتَّى يَخْلُصَ مِنْهُ الصَّفْوُ الَّذِي يَغْذُو الْبَدَنَ وَ يَسُدُّ خَلْلَهُ (3)

وَ لَوْ لَا الدَّافِعَةُ كَيْفَ كَانَ الثُّفْلُ الَّذِي تُخَلِّفُهُ الْهَاضِمَةُ يَنْدَفِعُ وَ يَخْرُجُ أَوْ لَا فَأَوْ لَا أَفَلَا تَرَى كَيْفَ وَكَّلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِلُطْفِ صُنْعِهِ وَ حُسْنِ تَقْدِيرِهِ هَذِهِ الْقُوَى بِالْبَدَنِ وَ الْقِيَامِ بِمَا فِيهِ صَلَاحُهُ وَ سَامِئُلُ لَكَ فِي ذَلِكَ مِثَالًا إِنَّ الْبَدَنَ بِمَنْزِلَةِ دَارِ

الْمَلِكِ لَهُ فِيهَا حَشَمٌ (4) وَ صَبِيئَةٌ وَ قَوَامٌ (5) مُوَكَّلُونَ بِالْأَدَارِ فَوَاحِدٌ لِقَضَاءِ حَوَائِجِ الْحَشَمِ وَ إِيْرَادِهَا (6)

عَلَيْهِمْ وَ آخَرَ لِقَبْضِ مَا يَرِدُ وَ خَزْنِهِ إِلَى أَنْ يُعَالَجَ وَ يُهَيَّأَ وَ آخَرَ لِعِلَاجِ ذَلِكَ وَ تَهْيِئَتِهِ وَ تَقْرِيقِهِ وَ آخَرَ لِتَنْظِيفِ مَا فِي الدَّارِ مِنَ الْأَقْدَارِ وَ إِخْرَاجِهِ مِنْهَا فَالْمَلِكُ فِي هَذَا هُوَ الْخَلَّاقُ الْحَكِيمُ مَلِكُ الْعَالَمِينَ وَ الدَّارُ هِيَ الْبَدَنُ وَ الْحَشَمُ هُمْ (7) الْأَعْضَاءُ وَ الْقَوَامُ هُمْ (8) هَذِهِ الْقُوَى الْأَرْبَعُ وَ لَعَلَّكَ تَرَى ذِكْرَنَا هَذِهِ

ص: 179

1- . الثفل هو ما يستقر في اسفل الشيء من كدرة.

2- . انطبخ مطاوع طبخ تقول طبخ اللحم اي انضجه.

3- . الخلل جمع خلة- بالفتح- وهي الثقبه.

4- . الحشم: الخدم و العيال او من يغضبون له او يغضب لهم من اهل و عبيد و جيرة.

5- . لعل القوام جمع قيم إذ القيم على الامر هو المتولى عليه.

6- . أورده ایرادا اي احضره المورد ثم استعمل لمطلق الاحضار.

7- . في بعض النسخ هي.

8- . في بعض النسخ هي.

الْقَوَى الْأَرْبَعُ وَأَفْعَالَهَا بَعْدَ الَّذِي وَصَفْتُمْ فَضْلاً وَتَرَدَّاداً (1) وَ لَيْسَ مَا ذَكَرْتُهُ مِنْ هَذِهِ الْقَوَى عَلَى الْجِهَةِ الَّتِي ذُكِرَتْ فِي كُتُبِ الْأَطِبَّاءِ وَلَا قَوْلُنَا فِيهِ كَقَوْلِهِمْ لِأَنَّهُمْ ذَكَرُوهَا عَلَى مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي صِنَاعَةِ الطَّبِّ وَتَصَدِّحِجِ الْأَبْدَانِ وَذَكَرْنَاهَا عَلَى مَا يُحْتَاجُ فِي صَدِّاحِ الدِّينِ وَشِفَاءِ النَّفْسِ مِنَ الْغَيِّ (2) كَالَّذِي أَوْضَحْتُهُ بِالْوَصْفِ الشَّافِي وَالْمَثَلِ الْمَضْرُوبِ مِنَ التَّدْبِيرِ وَالْحِكْمَةِ فِيهَا (3)

[اسرار خوردن، خوابیدن و مجامعت کردن]

ای مفضل! در خوردن، خوابیدن، مجامعت کردن و تدابیر نهفته در آنها بنگر، برای هر کدام از این افعال، محرک و عاملی درونی پدید آمده: گرسنگی عامل خوردن و راحتی و قوام بدن است. بی خوابی و چرت زدن، عامل خواب، استراحت و تقویت بدن است. شهوت [و شعله ور شدن آن] عامل مجامعت و ماندگاری نسل است.

اگر انسان [گرسنه نمی شد و] در درون، تقاضای طبیعی برای خوردن نمی یافت، بلکه از طریق دیگر به نیاز بدنش به غذا پی می برد، چه بسا بر اثر

سنگینی و کسالت و ... چیزی نمی خورد و در اثر آن، لاغر و سپس هلاک می شد.

چنان که گاه آدمی برای درمان یک نارسایی به دارو نیازمند است ولی بر اثر سهل انگاری و عدم استفاده از آن، درد و بیماری اش شدید و یا به مرگ منتهی می شود.

ص: 180

1- . لعل الأصل في الكلمة مزيدا من الزيادة أو تزييدا من قولك تزييد الرجل في حديثه اي زخرفه و زاد فيه على الحقيقة، و تزييد في الشيء أي تكلف الزيادة فيه.

2- . الغي: الضلال و الهلاك و الخيبة.

3- . توحيد المفضل، ص 77.

همچنین اگر انسان [بدون آنکه به طور طبیعی خوابش بیاید] تنها با توجه به نیاز بدن به خواب و استراحت و تقویت می خوابید، چه بسا بر اثر سستی و تنبلی و یا ... نمی خوابید و این امر او را به ضعف جسمی دچار می کرد و در پایان به هلاکت او می انجامید.

نیز اگر [نیروی شهوت در درون نبود و] انسان، تنها به خاطر علاقه و به هم رسیدن فرزند به مجامعت تن در می داد، هیچ دور نبود که چنین کاری نکند و در نتیجه، نسل انسان کاسته می شد و یا از میان می رفت؛ زیرا بسیاری کسانی که به فرزندداری رغبتی ندارند و به آن اهمیت نمی دهند.

بنگر که چگونه برای هر کدام از این افعال که قوام و سود بدن در آنهاست، در درون و به طور طبیعی محرک و عامل حرکت دهنده آن قرار داده شده است.

بدان که در [جسم] انسان چهار نیرو [و دستگاه] نهفته شده است:

1- نیروی جاذبه [یا گرسنگی یا طلب درونی غذا] که غذا را می گیرد و سوی معده می فرستد.

2- نیروی ماسکه [یا نگاهدارنده] که غذا را در معده و جز آن نگاه می دارد تا عملیات طبیعی روی آن انجام شود.

3- نیرو [یا جهاز] هاضمه که غذا را در معده طبخ [یا هضم] می کند.

عصاره و اصل خالص آن را جدا می کند و در تمام بدن می پراکند.

4- نیروی دافعه که زواید و سنگینیهای غذا را پس از رفع نیاز دستگاه هاضمه به جانب پایین سرازیر می کند [و دفع می نماید].

با تأمل فراوان در این نیروهای چهارگانه و کارهای آنها نیاز بدن به آنها و هم در حکمتها و تدابیر الهی نهفته در آن اندیشه کن.

اگر نیروی جاذبه نبود، انسان چگونه در اندیشه چاره جویی غذا که ایستادگی بدن به آن است، می افتاد؟

اگر نیروی نگاهدارنده و ماسکه غذا نبود، چگونه غذا در درون می ایستاد تا معده آن را هضم کند؟

اگر نیروی هاضمه نبود، چگونه غذا هضم می شد و می پخت تا خالص آن که برآورنده نیاز [سلولهای] بدن است، از آن جدا شود؟

اگر نیروی دافعه نبود، چگونه سنگینی‌ها، غذاهای غیر قابل هضم و مانده‌های دستگاه هاضمه دفع و خارج می گشت؟

نمی نگری که خداوند جلّ و علا چگونه با لطف تدبیر و حسن تقدیر خود این نیروها را بر بدن گمارد تا به سود و مصلحت و برای تقویت آن عمل کنند؟

در این باره برای تو مثالی می زنم:

بدن به منزله خانه پادشاه است. او در این خانه غلامان، نوکران، خدمتکاران و تدبیرگران داخلی دارد، یکی از این مدبران برای رفع نیازها و برآوری حاجات آنان (جاذبه)، یکی برای آنکه هر چه را که وارد می شود بگیرد و ذخیره سازد (ماسکه). یکی برای آنکه آن را به عمل آورد و مهیا سازد و میان نیازمندان پخش کند. (هاضمه). و یکی برای آنکه خانه را از آلودگی‌ها و زواید پاکیزه نماید. (دافعه).

در سخن ما نیز آفرینشگر حکیم، پادشاه عالمیان و بدن نیز همان خانه و غلامان و حشم، اعضای آن است و موکلان و مدبران هم این نیروهای چهارگانه به شمار می روند. شاید بینداری که شرح این قوی و نیروهای چهارگانه و عملکرد آنها زیاد است.

آنچه که من شرح کردم با آنچه که طبیبان در نوشته‌های خویش گرد آورده اند یکسان نیست؛ آنان چیزهایی را توضیح داده اند که دانش پزشکی و سلامت بدن به آن نیاز دارد ولی ما آن را به گونه‌ای گفتیم که مصلحت دین و شفای جان‌ها از بیماری گمراهی در آن نهفته است. برای این مقصود، حکمت‌ها و تدابیر را با شرح کافی و مثال نیک بیان نمودیم. (1)

ص: 182

از فواید «صفرا» این است که اگر به معده ترشح نکند، حس گرسنگی و طعام خواهی در انسان پیدا نمی‌شود و معده خالی می‌ماند، بی‌آنکه طلب غذا نماید و به احتیاج خود واقف گردد. و اگر این وضع ادامه پیدا کند، هلاکت انسان حتمی خواهد بود. همچنین وقتی صفرا بر عضله‌ای که در مخرج روده بزرگ واقع است، می‌ریزد، خبر از تخلیه و خروج فضولات می‌دهد. پس اگر صفرا با رطوبت آب دهن که در غذا است، به جریان نیفتد، بی‌شک می‌خشکد، در نتیجه غذایی جذب بدن نمی‌شود و تخلیه‌ای صورت نمی‌گیرد و این دو که نباشند، برای انسان بقا و آسایش نخواهد بود. (1)

جهان اسرار آمیز خواب

اشاره

حقیقت خواب چیست؟ و چه می‌شود که انسان به خواب می‌رود؟ در این باره دانشمندان بحث‌های فراوانی دارند:

بعضی آن را نتیجه انتقال قسمت عمده خون از مغز به سایر قسمت‌های بدن می‌دانند، و به این ترتیب برای آن "عامل فیزیکی" قائلند.

بعضی دیگر عقیده دارند که فعالیت‌های زیاد جسمانی سبب جمع شدن مواد سمی مخصوصی در بدن می‌شود، و همین امر روی سیستم سلسله اعصاب اثر می‌گذارد و حالت خواب به انسان دست می‌دهد، و این حال ادامه دارد تا این سموم تجزیه و جذب بدن گردد، به این ترتیب "عامل شیمیایی" برای آن قائل شده‌اند.

جمعی دیگر یک نوع "عامل عصبی" برای خواب قائلند و می‌گویند:

ص: 183

دستگاه فعال عصبی مخصوصی که در درون مغز انسان است و مبداء حرکات مستمر اعضا می باشد بر اثر خستگی زیاد از کار می افتد و خاموش می شود.

ولی هیچ يك از این نظرات نتوانسته است پاسخ قانع کننده ای به مساله خواب بدهد، هر چند تاثیر این عوامل را به طور اجمال نمی توان انکار کرد؟

ما فکر می کنیم چیزی که سبب شده دانشمندان امروز از بیان تفسیر روشنی برای مساله خواب عاجز بمانند همان تفکر مادی آنها است، آنها می خواهند بدون قبول اصالت و استقلال روح این مساله را تفسیر کنند، در حالی که خواب قبل از آنکه يك پدیده جسمانی باشد يك پدیده روحانی است که بدون شناخت صحیح روح تفسیر آن غیر ممکن است.

قرآن مجید در آیات فوق دقیقترین تفسیر را برای مساله خواب بیان کرده، زیرا می گوید خواب يك نوع "قبض روح" و جدایی روح از جسم است اما نه جدایی کامل.

به این ترتیب هنگامی که به فرمان خدا پرتو روح از بدن برچیده می شود و جز شعاع کم رنگی از آن بر این جسم نمی تابد، دستگاه درك و شعور از کار می افتد، و انسان از حس و حرکت باز می ماند، هر چند قسمتی از فعالیت هایی که برای ادامه حیات او ضرورت دارد، مانند ضربان قلب و گردش خون و فعالیت دستگاه تنفس و تغذیه ادامه می یابد.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم:

ما من احد ینام الا عرجت نفسه الی السماء، و بقیت روحه فی بدنه، و صار بینهما سبب کشعاع الشمس، فان اذن اللّٰه فی قبض الا روح اجابت الروح النفس، و ان اذن اللّٰه فی رد الروح اجابت النفس الروح، فهو قوله سبحانه "اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...؛

"هر کس می خوابد نفس او به آسمان صعود می کند و روح در بدنش می ماند، و در میان این دو ارتباطی همچون پرتو آفتاب است، هر گاه خداوند فرمان قبض روح آدمی را صادر کند" روح" دعوت نفس را اجابت می کند، و به سوی او پرواز می نماید، و هنگامی که خداوند اجازه بازگشت روح را دهد" نفس" دعوت" روح" را اجابت می کند و به تن باز می گردد، و این است معنی سخن خداوند سبحان که می فرماید: **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا**"(1)

و(2)

ضمناً از اینجا مساله مهم دیگری که مساله "رؤیا" (خواب دیدن است) نیز حل می شود، چرا که بسیاری از خواب‌هایی که عیناً یا با مختصر تغییری در خارج واقع می شوند.

تفسیرهای مادی از بیان و توجیه این‌گونه خواب‌ها عاجزند، در حالی که تفسیرهای روحی به خوبی می توانند این مطلب را روشن سازند، زیرا روح انسان به هنگام جدایی از تن و ارتباط با عالم ارواح حقایق بیشتری را مربوط به گذشته و آینده درک می کند، و همین است که اساس رؤیاهای صادقانه را تشکیل می دهد.(3)

وقت خواب

بهترین و مناسب ترین وقت برای خواب شب است، چرا که در شب، به واسطه سکون و آرامش هوا، گردش خون به کندی می گراید و حرارت طبیعی بدن اندک می شود، در نتیجه بدن کرخت و بی حس، و برای خواب آماده می گردد. همچنین وقتی نور خورشید که از بزرگترین منابع حیات و جنب و

ص: 185

1- . مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث و تفسیر صافی.

2- . توجه داشته باشید که "روح" در این روایت به معنی روح حیوانی و کار کردن دستگاه‌های اصلی بدن، و "نفس" به معنی روح انسانی است.

3- . تفسیر نمونه، ج 19، ص 483.

جوش است - وجود ندارد، نیروها و قوای حیاتی ضعیف می‌شوند و از حرکت روزانه باز می‌مانند. نیز رطوبت فراوان هوا در شب، تخدیر جسم و اعصاب را در پی می‌آورد و باعث آرامش و استراحت می‌گردد.

خوب است که خواب انسان معتدل باشد، نه چندان زیاد بخوابد که عقل و حافظه و قوه تخیل او به تحلیل رود و نه چندان کم که لاغری و روی زردی و کج خلقی و سر درد و مانند این به سراغش آید. (1)

برنامه ریزی خواب

اگر ما به دستورات بیان شده در روایات عمل کنیم، می‌توانیم نیاز بدنمان را به خواب با ساعات کم‌تری تأمین کنیم؛ از جمله این که اگر ما قسمت عمده خواب خود را قبل از نیمه شب قرار دهیم، بسیار مفیدتر خواهد بود تا این که آن را به بعد از نیمه شب موکول کنیم. متأسفانه امروزه شرایط زندگی به گونه‌ای شده است که خواب بیش‌تر خانواده‌ها از نیمه شب به بعد است. در زمان پیامبر و ائمه اطهار (علیهم السلام) و برخی زمان‌های دیگر که مردم به دستورات اسلام و ائمه (علیهم السلام) عمل می‌کردند، برنامه هر شب آنها به این صورت بود که اول مغرب نمازشان را به جماعت می‌خواندند، سپس به منزل رفته و شام می‌خوردند، مجدداً به مسجد برگشته و نماز عشا را می‌خواندند و آن‌گاه به منزل رفته و می‌خوابیدند. البته، امکانات و شرایط زندگی هم به گونه‌ای بود که به این برنامه کمک می‌کرد؛ مثلاً نبودن برق و تاریکی شب یکی از دلایل زودتر خوابیدن مردم بود.

خواب سرشب علاوه بر این که نیاز عمده بدن را تأمین می‌کند، موجب می‌شود تا انسان بتواند سحر با نشاط از خواب برخیزد و به عبادت پردازد. طبیعی است کسی که تا نیمه‌های شب به تماشای تلویزیون می‌پردازد، نمی‌تواند چنین برنامه‌ای داشته باشد؛ زیرا خستگی و کسلی او حتی مانع از ادای به موقع فریضه صبح می‌گردد.

ص: 186

در گذشته، مسلمانان کمبود خواب خود در شب را با خواب قیلوله در روز جبران می کردند. این خواب که قبل از ظهر و حدود نیم ساعت به طول می انجامید، از سویی، موجب برطرف شدن خستگی کار روزانه می شد و از سویی دیگر، آمادگی لازم را در مسلمانان فراهم می کرد تا با نشاط بیش تری نماز ظهر خود را به جا آورند. این شیوه زندگی، به مسلمانان کمک می کرد تا از خوابیدن کم اما به موقع خود، بیش ترین بهره و نشاط لازم را ببرند.

اگر چه امروزه شرایط زندگی نسبت به گذشته تغییر کرده است، اما با برنامه ریزی درست و سعی و تلاش می توانیم از اوقات زندگی خود حداکثر استفاده را ببریم، مثلاً نباید وقت خود را صرف تماشای فیلم های بی فایده و یا برنامه های سرگرم کننده ای کنیم که نه به درد دنیای ما می خورد و نه آخرتمان و چه بسا ضرر هم دارند. افرادی که احتیاج به مطالعه دارند، خصوصاً طلبه ها که عادت دارند اول شب مطالعه کنند، بهتر است قسمت عمده مطالعه خود را به آخر شب موکول نمایند. این کار باعث می شود تا اولاً، به دلیل بازتر بودن و آمادگی بیش تر ذهن، استفاده بیش تری از مطالعه عاید گردد و ثانیاً، فرصتی فراهم شود تا انسان به نافلة شب و قرائت قرآن نیز پردازد.

نکته دیگر این که صرف کم خوابیدن در شب به تنهایی موضوعیت ندارد، بلکه نحوه سپری کردن آن مهم است. هدف از بیدار ماندن، گپ زدن و انجام کارهای لغو و بی فایده و یا خدای ناکرده کشیده شدن به سمت امور مشتبه نیست، بلکه برای پرداختن به عبادت فردی و خودسازی است:

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْتَجِدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا»؛ (1) و شب را [در نماز] به سجده خدا پرداز و شب دراز را به تسبیح و ستایش او صبح گردان.
«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»؛ (2) و بخشی از شب بیدار و

ص: 187

1- . سوره انسان، آیه 26.

2- . سوره اسراء، آیه 79.

متهجد باش و نماز شب که بهره افزونی برای تو است به جای آور، باشد که خدایت به مقام محمود (شفاعت) مبعوث گرداند.

از روایات و احادیث چنین برمی آید که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در طول شب چندین مرتبه می خوابیدند و بیدار می شدند. مستحب است که مؤمنان بعد از بیدار شدن در نیمه شب، ابتدا چهار رکعت نافله بخوانند و بعد استراحت کنند. مجدداً بیدار شوند و چهار رکعت دیگر بخوانند و باز استراحت کنند... البته این برنامه برای کسانی است که بتوانند به خوبی از آن استفاده کنند به گونه ای که به کار و وظایف واجبهشان لطمه ای وارد نیاید. کسانی که می خواهند از دقایق عمرشان حداکثر استفاده را ببرند، باید برای کیفیت و تقسیم مطلوب آن نیز برنامه ریزی کنند. اما کسانی که دلشان می خواهد وقتشان را طوری بگذرانند که حتی نفهمند عمرشان چگونه گذشته است، احتیاجی به برنامه ریزی ندارند؛ چرا که شیطان زمینه را به گونه ای فراهم می کند که همواره سرگرمی هایی از قبیل جدول پر کردن، فیلم تماشا کردن، سخن لغو گفتن و... برای آنها مهیا باشد.

بر خلاف شب، که مخصوص خودسازی و انجام عبادات فردی است، روز برای عبادات جمعی و فعالیت های اجتماعی از قبیل تحصیل، تدریس، جهاد، کمک به مستمندان و... است. انجام بعضی از مشاغل که جامعه به آنها نیاز دارد، علاوه بر این که واجب کفایی است، اگر به قصد قربت باشد، بزرگ ترین عبادت است. بنابراین می توان گفت که کارهای اجتماعی بیش تر در روز و کارهای فردی و اموری که پنهانی بودن آنها مطلوب است، بیش تر در شب انجام می شود. یکی از برنامه های شبانه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)، حضرت علی (علیه السلام) و سایر ائمه (علیهم السلام) رسیدگی به فقرا بود به گونه ای که شناخته نشوند. حال اگر ما از انجام این امور در شب عاجزیم، حداقل می توانیم انفاق سَرّی را جزو برنامه های روزمان قرار دهیم. (1)

ص: 188

تَأْمَلُ يَا مُفَضَّلُ هَذِهِ الْقُوَى الَّتِي فِي النَّفْسِ وَ مَوْقِعَهَا مِنَ الْإِنْسَانِ - أَعْنِي الْفِكْرَ وَ الْوَهْمَ وَ الْعَقْلَ وَ الْحِفْظَ وَ غَيْرَ ذَلِكَ أَفَرَأَيْتَ لَوْ نُقِصَ الْإِنْسَانُ مِنْ هَذِهِ الْخِلَالِ (1) الْحِفْظَ وَ حِدَهُ كَيْفَ كَانَتْ تَكُونُ حَالُهُ وَ كَمْ مِنْ خَلَلٍ كَانَ يَدْخُلُ عَلَيْهِ فِي أُمُورِهِ وَ مَعَاشِهِ وَ تَجَارِبِهِ إِذَا لَمْ يَحْفَظْ مَا لَهُ وَ مَا عَلَيْهِ وَ مَا أَخَذَهُ وَ مَا أُعْطِيَ وَ مَا رَأَى وَ مَا سَمِعَ وَ مَا قَالَ وَ مَا قِيلَ لَهُ وَ لَمْ يَذْكُرْ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِ مِمَّنْ أَسَاءَ بِهِ وَ مَا نَفَعَهُ مِمَّا صَدَرَهُ ثُمَّ كَانَ لَا يَهْتَدِي لِطَرِيقِ لَوْ سَلِكَهُ مَا لَا يُحْصِي وَ لَا يَحْفَظُ عِلْمًا وَ لَوْ دَرَسَهُ عُمُرَهُ وَ لَا يَعْتَقِدُ دِينًا وَ لَا يَنْتَفِعُ بِتَجْرِبَةٍ وَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَعْتَبِرَ شَيْئًا عَلَى مَا مَضَى بَلْ كَانَ حَقِيقًا أَنْ يُنْسَلَخَ مِنَ الْإِنْسَانِيَّةِ

النعمة على الإنسان في الحفظ و النسيان

اشاره

فَانظُرْ إِلَى النِّعْمَةِ عَلَى الْإِنْسَانِ فِي هَذِهِ الْخِلَالِ وَ كَيْفَ مَوْقِعُ الْوَاحِدَةِ مِنْهَا دُونَ الْجَمِيعِ وَ أَعْظَمُ مِنَ النِّعْمَةِ عَلَى الْإِنْسَانِ فِي الْحِفْظِ النِّعْمَةُ فِي النِّسْيَانِ فَإِنَّهُ لَوْ لَا النِّسْيَانُ لَمَا سَلَ (2) أَحَدٌ عَنْ مُصِيبَةٍ وَ لَا انْقَضَتْ لَهُ حَسْرَةٌ وَ لَا مَاتَ لَهُ حِفْذٌ وَ لَا اسْتَمْتَعَ بِشَيْءٍ مِنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا مَعَ تَذَكُّرِ الْآفَاتِ وَ لَا رَجَاءِ غَفْلَةٍ مِنْ سُلْطَانٍ وَ لَا فِتْرَةٍ مِنْ حَاسِدٍ أَفَلَا تَرَى كَيْفَ جُعِلَ فِي الْإِنْسَانِ الْحِفْظُ وَ النِّسْيَانُ وَ هُمَا مُخْتَلِفَانِ مُتَضَادَّانِ وَ جُعِلَ لَهُ فِي كُلِّ مِنْهُمَا ضَرْبًا مِنَ الْمَصْلَحَةِ وَ مَا عَسَى أَنْ يَقُولَ الَّذِينَ

ص: 189

1- . الخلال جمع خلة بالفتح- وهي الخصلة و الصفة.

2- . سلا الشيء ء و سلا عنه: نسيه و هجره و طابت نفسه عنه و ذهل عن ذكره.

فَسَمُّوا الْأَشْيَاءَ بَيْنَ خَالِقَيْنِ مُتَضَادَّيْنِ فِي هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الْمُتَضَادَّةِ الْمُتَبَايِنَةِ وَقَدْ تَرَاهَا تَجْتَمِعُ عَلَى مَا فِيهِ الصَّلَاحُ وَالْمَنْفَعَةُ (1)

نیروهای درونی و جایگاه آنها

ای مفضل! [پس از قوای بدنی و ظاهری اینک] در باره نیروی اندیشه، خیال، عقل، حافظه و دیگر قوای درونی و باطنی اندیشه کن، هیچ می دانی که اگر در میان این نیروهای روانی فقط حافظه [وجود نداشت و یا] ناقص بود انسان چه حالتی پیدا می کرد؟ آیا می دانی اگر سود و زیان، داد و ستد، دیده ها و شنیده ها، چیزی که گفته و آنچه بدو گفته اند و مفید و مضر را نمی دانست و به یاد نمی آورد و شخصی را که به او نیکی کرده و یا بدی نموده فراموش می کرد، چه خلل و نارساییهای در زندگی معیشتی و تجربه ای او پدید می آمد؟

اگر چنین بود هر قدر که از راهی می رفت آن را فراموشی گرفت، اگر تمام عمرش را بر روی حفظ و فراگیری درس می نهاد هیچ گاه آن را نمی آموخت، نه دینی می توانست برگزیند و نه از تجربه ای سود برد و نه از گذشته ای درس عبرت بگیرد. در حقیقت از انسانیت خارج می شد [و مانند حیوانات هیچ اندیشه و اختیاری نداشت].

نعمت حافظه و فراموشی

بنگر که چگونه تنها یکی از این ویژگیهای فراوان باطنی این گونه مهم است [که اگر وجود نداشته باشد این همه نارسایی در کار انسان پدید می آید؟ با اینکه نعمت حافظه تنها یکی از آن همه نعمت است].

ص: 190

1- . يقول علم النفس الحديث ان النسيان عمل من أعمال الذهن كالتذكر تماما، و ليس في مقدورنا ان نتذكر شيئا الا إذا نسينا اشياء حتى ليتمكن القول بان الذاكرة هي أداة النسيان، ونحن نفكر بفضل ما نسينا، كما نفكر بفضل ما تذكرنا. توحيد المفضل، ص 79.

بدان که نعمت فراموشی بسیار بزرگتر از نعمت حافظه و یادآوری است.

اگر [نعمت] فراموشی نبود، هیچ کس مصیبت و سختی خود را فراموش نمی کرد.

حسرتش پایان نمی یافت. کینه اش تمام نمی گشت. با یاد داشتن [و عدم فراموشی] آفات دنیا هیچ گاه از آن بهره نمی جست. امیدی به فراموشی و غفلت سلطان [و حاکمی که دشمن اوست] و رهایی از حسد رشکبران نداشت.

آیا نمی بینی که چگونه دو نیروی حافظه و فراموشی که ضدّ یک دیگرند، هر کدام برای مصلحتی خاص در نهاد آدمی نهفته شده است؟

حال که چنین است و این دو نعمت [خدای جلّ و علا] که ضدّ یک دیگرند به سود انسان کار می کنند و هر کدام برای آدمی ضروری است، چرا، باید برخی [از مردم نادان و مشرک] در این اشیاء متضاد به دو خالق و آفرینشگر متضاد معتقد شوند؟⁽¹⁾

حافظه انسان

حافظه انسان که بایگانی معلومات مختلف او است به قدری عجیب و شگفت انگیز است که اگر ما بخواهیم صدها نفر را مأمور نگهداری و بایگانی معلومات خود کنیم محال است بتوانند کار حافظه را با این سرعت و ظرافت انجام دهند.

اگر يك ساعت نیروی حافظه از ما گرفته شود زندگی کردن برای ما غیر ممکن خواهد شد. نه تنها راه خانه خود را پیدا نخواهیم کرد؛ بلکه حتی برای خوردن غذا فراموش می کنیم که باید لقمه را در دهان بگذاریم! همه چیز برای ما ناشناخته، نامأنوس، و مجهول و حیرت زا خواهد شد.

ص: 191

1- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 73.

جوانی که در يك حادثه رانندگی بر اثر يك ضربه مغزی تنها بخشی از حافظه خود را از دست داده بود وقتی او را به خانه اصلی اش بردند آنجا را نشناخت و می گفت: این اولین باری است که گام در این خانه می گذارد! و حتی مادرش را زن بیگانه ای تصور کرد، و تابلود نقاشی که کار خود او بود کاملاً ناآشنا به نظر می رسید و می گفت: اولین باری است که آن را می بینم!

ما هزاران هزار موجود، و هزاران هزار انسان، و هزاران هزار مواد مختلف، و هزاران هزار خاطره و صحنه، و هزاران هزار معلومات مختلف دیگر را در بایگانی حافظه خود جای داده ایم؛ و شگفت انگیز اینکه برای یادآوری يك خاطره بیش از يك هزارم ثانیه وقت لازم نیست تا انسان بتواند خاطره مورد نظر را که مربوط به يك لحظه، یا يك سال، یا پنجاه سال پیش است، از میان معلومات طبقه بندی شده بیرون آورد و مورد توجه قرار دهد! مخصوصاً دانشمندان به یکی از کارهای حیرت انگیز حافظه اشاره می کنند که به آن معجزه حافظه نام داده اند و آن به این شرح است:

بسیار می شود که انسان نام شخص یا موضوعی را فراموش کرده، سپس به تلاش و کوشش برای پیدا کردن آن می پردازد؛ و قفسه های بایگانی حافظه را یکی پس از دیگری زیر و رو می کند.

خوب، اگر انسان آن اسم یا آن موضوع را می داند، چرا دنبالش می گردد؟ و اگر نمی داند چگونه دنبال چیزی که نمی داند می گردد؟ آیا ممکن است انسان دنبال گمشده ای بگردد که نمی داند چیست، یا کیست؟!

با این حال این مطلب در مورد حافظه انسان صادق است که به هنگام نسیان و فراموشی دنبال گمشده ای می گردد که نمی داند چیست؟ و ناگهان به سراغ قفسه ای می رود که گمشده او آنجا است و آن را می یابد. (1)

ص: 192

در اینجا نکته باریکی وجود دارد که راه حل شگفت آور مسأله در آن نهفته است؛ و آن اینکه: در اینگونه موارد انسان دنبال خود آن نام یا آن موضوع که نمی داند چیست نمی گردد؛ بلکه برای به دست آوردن آن، مجموعه حوادثی را که اجمالاً می داند همراه نام مورد نظر در ذهنش جمع آوری و بایگانی شده جستجو می کند. - زیرا حوادث مختلف به صورت مجموعی و گروهی بایگانی می شوند- مثلاً می داند با شخص مورد نظر که نامش را فراموش کرده، در فلان روز و فلان محل برای نخستین بار آشنا شده است؛ فوراً پرنده آن روز و آن محل را از بایگانی حافظه می خواهد و برق آسا آن را ورق می زند، تا در لابلای آن، نام شخص مورد نظر را پیدا کند.

این سخن را با کلامی از امام صادق (علیه السلام) که در توحید مفضل آمده است پایان می دهیم. فرمود:

«ای مفضل! در این قوا و نیروهایی که در نفس و روح آدمی است، بیندیش:

در تفکر و وهم و عقل و حافظه و غیر اینها. اگر از میان همه اینها حافظه به تنهایی از دست رود حال انسان چگونه خواهد بود؟ و چه اختلالاتی در امر معاش و تجارت رخ می دهد؟ اگر نتواند آنچه را که به نفع او یا به زیان او است حفظ کند، و همچنین اگر آنچه را گرفته، و آنچه را داده، آنچه را دیده، و آنچه را شنیده، آنچه را گفته و آنچه درباره او گفته اند، همه اینها را فراموش کند، چه خواهد شد؟

در صورت فراموشکاری اگر هزاران بار از جادّه ای برود باز هم آن را پیدا نمی کند، و اگر در تمام عمر درسی بخواند چیزی فرا نمی گیرد، و به هیچ دین و مذهبی نمی تواند عقیده پیدا کند، و از هیچ تجربه ای نمی تواند بهره گیرد، و نه از هیچ حادثه ای عبرت ببرد؛ بلکه سزاوار است که نام انسانیت به کلی از او برداشته شود!» سپس امام افزود: «از نعمت حافظه بالاتر نعمت فراموشی

است. (فراموشی در موارد معین) اگر نسیان و فراموشی نبود يك مصیبت که در زندگی انسان رخ می داد برای همیشه او را داغدار می کرد؛ حسرت و

اندوهش هرگز پایان نمی یافت و با یادآوری آفات و مشکلات هیچ نعمتی در دنیا برای او گوارا نبود.»(1)

مقایسه مغز انسان ما مغزهای الکترونیکی

گاه بعضی از ناآگاهان، ساختمان روح و فکر و مغز انسان را با ساختمان مغزهای الکترونیکی مقایسه می کنند؛ در حالی که تفاوت این دو با هم از تفاوت هواپیمای بازیچه کودکان با یک هواپیمای غول پیکر واقعی بیشتر است! توضیح اینکه:

فعالیت مغزهای الکترونیکی تنها در محدوده حافظه آنها است، و حافظه آنها همان چیزی است که انسان به آنها تغذیه می کند، و لذا در ماورای این حافظه محدود، مطلقاً فعالیتی ندارند؛ در حالی که دامنه فعالیت مغز و فکر انسان نامحدود است.

به علاوه مغزهای الکترونیکی فاقد هرگونه ابتکار و اندیشه در برابر یک حادثه جدید است، هر قدر حادثه ساده باشد. مانند عکس العمل نشان دادن در مقابل وزش یک باد شدید، تا چه رسد به ابتکار و خلاقیت و ابداع در مسائل مهم و پیچیده.

وانگهی فرض کنیم این دو، قابل مقایسه باشند؛ کدام عقل باور می کند که ساختن یک مغز الکترونیکی پیشرفته که اعجوبه صنایع بشری محسوب می شود به وسیله یک انسان بی سواد و یا حتی کور و کر و دیوانه انجام گرفته باشد.

آیا طبیعت بی روح، و فاقد عقل و تفکر و ابتکار، می تواند پدید آورنده روح و عقل و ابتکار باشد؟ اینجا است که می گوئیم در درون روح انسان هزاران آیه از آیات پروردگار و نشانه از نشانه های او است.(2)

ص: 194

1- . بحار الانوار، ج 3، ص 80 و 81. (با کمی تلخیص).

2- . پیام قرآن، ج 2، ص: 126.

تأثیر میل و علاقه در ادراک منحصر به ادراکات حسی نیست، بلکه در تخیلات و افکار و حتی در استنتاجات عقلی به صورت‌های گوناگون وجود دارد: مثلاً حافظه افراد نسبت به چیزهای مورد علاقه ایشان قوی تر است و کارهای فکری در مورد مسائلی که مورد علاقه متفکر است بهتر پیش می‌رود.

شخصی نقل می‌کرد که ما در یکی از دانشگاه‌های لندن درس می‌خواندیم و روزی در کلاس درس روان‌شناسی که دانشجویانی از ملیت‌های گوناگون در آن شرکت داشتند، استاد روان‌شناسی واژه‌های گوناگون و درهمی را از زبان‌های مختلف بر روی تابلو نوشت. سپس تک تک دانشجویان را خواست که از آغاز تا انتها آن واژه‌ها را مطالعه و مرور کنند. بعد از آن‌ها خواست که چشم از تابلو بردارند و واژه‌هایی را که در حافظه سپرده‌اند بیان کنند. مشخص شد که هر دانشجوی، واژه‌های زبان مادری خود که معانی زشت و ناخوشایندی داشته‌اند به حافظه سپرده است و واژه‌هایی را در حافظه نگهداری کرده بود که معنایی خوشایند داشته است.

شگفت‌آورتر آن که بسیاری از اشخاص از افکار خودشان همان نتیجه‌ای را می‌گیرند که قبلاً دلشان پسندیده و به ایشان الهام کرده است. گرچه گمان کنند که این نتیجه به طور طبیعی از استدلال عقلی به دست آمده، اما بی‌تردید میل باطنی ایشان در انتخاب مقدمات یک دلیل و یا در کیفیت تنظیم آن مقدمات مؤثر بوده و چه بسا موجب مغالطه و منحرف‌گشتن از حق و استنتاج

باطلی گشته است: **بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ (1)**؛ بلکه آدمی می‌خواهد که فرابیش خود (در آینده نیز) گناه کند (2)

ص: 195

1- . قیامت/ 5

2- . به سوی خود سازی، ص 341.

دو دسته آیات درباره علم و جهل انسان هست: برخی آفرینش بشر را همراه سرمایه های علمی می داند و بعضی بشر را هنگام آفریده شدن جاهل می داند که به تدریج از جهل به سوی علم می رود. مضمون دسته نخست، ناظر به علوم و معارف الهی و اصول ارزشی نظیر خداشناسی، معادشناسی، شناخت فضایل و... است و سخن افلاطون مبنی بر تذکری بودن علوم در این باره است، هرچند جریان تقدّم روح بر بدن با مبنای «جسمانیّة الحدوث و روحانیة البقاء»

هماهنگ نیست. دسته دوم درباره دانش هایی چون علوم تجربی، ریاضی و... است که محصول کاوش های بشری و مهمان روح آدمی است و اثبات صحّت رأی افلاطون درباره این علوم دشوار است.

قرآن کریم علوم ذاتی، فطری و حضوری را میزبان و صاحب اصلی جان انسان می داند و علوم کسبی و حصولی را که از عوارض بشری است و سابقه و لاحقۀ عدم دارد، مهمان نفس او می شمارد؛ مگر آنکه علوم کسبی در روند ادراک به امامت عقل نظری که از قوای فطری بینش انسان است ادراک شود، که در این صورت، هماهنگ با علوم فطری و به تبع آن، ثابت و جاودان خواهد شد.

علمی که از عوارض روح آدمی است و مهمان نفس بشر به شمار می رود، از راه اکتساب و تحصیل به دست می آید؛ مانند دانش پزشکی، مهندسی و... از علوم بشری و زیر مجموعه آنها که هیچ یک در نهاد انسان ذخیره نشده و درباره آنها آگاهی قبلی وجود نداشته، بلکه بشر به تدریج آنها را تحصیل کرده است و در مقطع پایانی عمر نیز شاید آنها را از دست بدهد.

قرآن کریم درباره عدم سابقه این علوم به جهل نوزاد اشاره می فرماید: «وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْءًا»⁽¹⁾. کلمه «شیئاً» که در

ص: 196

اصطلاح ادبی، نکره در سیاق نفی است و افاده عموم می‌کند، دلالت دارد که نوزاد هیچ شیئی از این علوم عادی و بشری را نمی‌داند و همه را از راه چشم و گوش و عقل فرا می‌گیرد: «وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْءَدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (1) پس هیچ کس همزاد با هیچ علم بشری به دنیا نیامده است.

درباره سرانجام این علوم بشری نیز می‌فرماید: «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً» (2)؛ یعنی بعضی پیران دانسته‌های خود را فراموش می‌کنند. اینجا نیز کلمه «شیئاً» نکره در سیاق نفی است و دلالت دارد که ذره‌ای از آنچه در همه عمر به دست آورده‌اند، در حافظه علمی برخی از آنان نمی‌ماند.

دانشی که به علم حصولی و وجود ذهنی پدید آمده است، اگر به لحاظ وجودی با حقیقت و جان عالم متحد نشده باشد و در حدّ وصف حال نفسانی او باشد، با برخی بیماریها و پدید آمدن بعضی از عوارض جسمانی زوال پذیر است؛ مثلاً حادثه توانفرسای مرگ، چنان قوی است که بسیاری از بدیهیات دانش حصولی را نیز از یاد می‌برد. به همین دلیل نیز بسیاری در شب اول قبر از پاسخ به پرسشهای ابتدایی دینی نظیر سؤال از خدا و پیامبر و دین او باز می‌مانند. البته کسانی که این معارف فطری را پاس می‌دارند، کاملاً نسبت به آنها حضور ذهن دارند.

آن که علوم تحصیلی را با جان و گوهر هستی خود پیوند می‌زند، بر پایه «من حفظ من أمتي أربعين حديثاً ممّا يحتاجون إليه من أمر دينهم، بعثه الله يوم القيامة فقيهاً عالماً» (3) در قیامت فقیه مبعوث می‌شود، زیرا او این دانش را

ص: 197

1- . سوره نحل، آیه 78.

2- . سوره نحل، آیه 70.

3- . بحار الأنوار، ج 2، ص 153.

با خود به برزخ می برد و در قیامت نیز عالم محشور می شود و اذن شفاعت دیگران را نیز می یابد.

برخی علم را که حسنه ای الهی است، به برزخ و قیامت می برند؛ یعنی نه تنها فعل نیکو در دنیا انجام می دهند، بلکه با «حسنة» از حوادث مرگ می گذرند و در معاد با حسنات دنیایی خود همراه می شوند که در آنجا چندین برابر پاداش می گیرند: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»⁽¹⁾؛ اما هر که علم را تنها خرج نام و نان کند و دانش با هستی او وحدت و یگانگی نیابد، در قیامت به تباهی و هلاکت کرده هایش پی خواهد برد: «فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ»⁽²⁾.

ص: 198

1- . سوره انعام، آیه 160.

2- . سوره بقره، آیه 217. تفسیر انسان به انسان، ص 176.

انظر يا مفضل إلى ما خص به الإنسان دون جميع الحيوان من هذا الخلق الجليل قدره العظيم عناؤه أعني الحياء فلولا له لم يقر صنيف (1) و لم يوف بالعداات و لم تقص الحوائج و لم يتحرر الجميل و لم يتككب (2)

القيح في شيء من الأشياء حتى إن كثيراً من الأمور المفترضة أيضاً إنما يفعل للحياء فإن من الناس من لو لا الحياء لم يرع حق والديه و لم يصل ذا رحم و لم يؤد أمانة و لم يعف عن فاحشه أ فلا ترى كيف وفي الإنسان جميع الخلال التي فيها صلاحه و تمام أمره (3)

[در میان حیوانات، تنها انسان با حیاست]

ای مفضل! در آنچه که خداوند جلیل القدر و عظیم الغناء در میان آفریدگان تنها انسان را به آن آراست بنگر. مقصودم «حیا» ست.

اگر حیا نبود انسان هیچ‌گاه میهمان نمی پذیرفت، به وعده وفا نمی کرد، نیازها [ای مردم] را برآورده نمی ساخت، از نیکی‌ها بر حذر بود و بدی‌ها را مرتکب می شد.

بسیاری از امور لازم و واجب نیز به خاطر حیا انجام می شود. بسیاری از مردم هستند که اگر حیا نمی کردند و شرمگین نمی شدند، حقوق والدین را رعایت نمی نمودند، صله هیچ رحمی نمی کردند، هیچ امانتی را بدرستی باز پس نمی دادند و از فاحشه بر حذر نبودند.

ص: 199

1- . قرى الصیف: اضافه.

2- . يتككب: يتجنب.

3- . توحيد المفضل، ص 79.

نمی نگری چسان تمام ویژگی‌هایی که انسان به آنها نیاز دارد و سود و مصلحت و کمال او در آنهاست، در او گرد آمده است؟(1)

اقسام حیا

در حدیثی آمده است که حیا و شرم دو قسم است: شرم معقول و شرم احمقانه (2) حیای عقل و شرم معقول آن است که انسان به هنگام مواجهه با گناه و معصیت از خداوند خویش شرم کند و به سراغ گناه نرود. بیزاری از گناه و زشتیها، شرم معقول و خجالت ممدوح و پسندیده است. و اما شرم احمقانه، خجالت از پرسش در برابر مجهولات است. انسان باید در سؤال کردن شجاع و دلیر باشد، و شرم و خجالت را کنار بگذارد؛ و نه تنها خود در مورد موضوعات مورد سؤال پرسشگر باشد، که دیگران را هم تشویق به این کار کند(3)

در حدیثی امام علی (علیه السلام) می فرمایند:

«فَرْنَ الْحَيَاءِ بِالْحِرْمَانِ؛ کم‌رویی با محرومیت قرین است»(4)

این نوع حیا جلوی پیشرفت انسان را می گیرد. در حدیث دیگری همان حضرت فرموده است:

«الْحَيَاءُ يَمْنَعُ الرَّزْقَ؛ کم‌رویی مانع روزی است»(5)

يك معنای دیگری هم حدیث مورد بحث دارد که اشخاصی دارای حیا و شرم ممدوح و پسندیده هستند باید تن به محرومیت‌هایی بدهند یعنی شخص

ص: 200

1- . شگفتی‌های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 74.

2- . میزان الحکمه، ج 2، باب 992، ح 4577.

3- از تو سوال می کنند (مجموعه سوالات قرآنی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم))، ص 17. پرسش و سؤال کردن نسبت به آنچه نمی داند خجالت نکشد»(6)

4- . غرر الحکم، ح 6714.

5- . غرر الحکم، ح 274.

با حیا آن آزادی را که يك فرد معمولی دارد، ندارد بلکه محدودیت هایی برای او وجود دارد.

درباره خود شرم و حیا روایات فراوان است که نمونه هایی را ذکر می کنیم:

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«الْحَيَاءُ سَبَبٌ إِلَى كُلِّ جَمِيلٍ؛ شرم وسیله رسیدن به هر زیبایی و نیکی است».(1)

و همچنین فرموده است:

«الْحَيَاءُ مُفْتَاخُ كُلِّ خَيْرٍ؛ شرم کلید همه خوبی هاست».(2)

و از ایشان روایت شده است که:

«الْحَيَاءُ يَصِدُّ عَنِ الْفِعْلِ الْقَبِيحِ؛ شرم مانع زشتکاری می شود».(3)

و همچنین فرموده اند:

«سَبَبُ الْعِفَّةِ الْحَيَاءُ؛ علّت پاکدامنی حیاست».(4)

امام صادق (علیه السلام) فرموده است:

«لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ؛ ایمان ندارد کسی که حیا ندارد».(5)

امام علی (علیه السلام) هم فرموده اند:

«مَنْ لَمْ يَسْتَحِ مِنَ النَّاسِ لَمْ يَسْتَحِ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ کسی که از مردم حیا نکند از خداوند هم حیا نمی کند».(6)

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید:

ص: 201

1- . بحار الانوار، ج 77، ص 211.

2- . غرر الحکم، ح 340.

3- . همان مدرک، ح 1393.

4- . همان مدرک، ح 5527.

5- . اصول کافی، ج 2، ص 106.

6- . غرر الحکم، ح 9081.

«لَيْسَتْ أَحَدُكُمْ مِنْ مَلَائِكَةِ الَّذِينَ مَعَهُ كَمَا يَسْتَحْيِي مِنْ رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ مِنْ جِزَائِهِ وَهُمَا مَعَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ؛ هَرِيكُ مِنْ شِمَا بَايِدُ مِنْ دُو فَرَشْتِه
ای که با خود دارد شرم کند، همچنان که از دو همسایه خوب خود که شب و روز کنارش هستند، شرم می کند. (1)

ص: 202

1- . میزان الحکمه، ج 2، ص 568؛ گفتار معصومین (علیهم السلام)، ج 2، ص 179.

تأمل يا مفضل ما أنعم الله تقدست أسماؤه به على الإنسان من هذا المنطق الذي يعبر به عما في ضميره و ما يخطر بقلبه و ينتج فكره- و به يفهم عن غيره ما في نفسه و لو لا ذلك كان بمنزلة البهائم المهملة التي لا تخبر عن نفسها بشيء و لا تفهم عن مخبر شيئا و كذلك الكتابة التي بها تقيّد أخبار الماضين للباقيين و أخبار اللاحقين و بها تحلّد الكتب في العلوم و الآداب و غيرها و بها يحفظ الإنسان ذكر ما يجري بينه و بين غيره من المعاملات و الحساب و لولاه لا تقطع أخبار بعض الأزمنة عن بعض و أخبار الغائبين عن أوطانهم و درست العلوم و صاعت الآداب و عظم ما يدخل على الناس من الخلل في أمورهم و معاملاتهم و ما يحتاجون إلى النظر فيه من أمر دينهم و ما زوي لهم مما لا يسرّهم جهله و لعلك تظن أنها مما يخلص إليه بالحيلة و الفطنة و ليست مما أعطيه الإنسان من خلقه و طباعه و كذلك الكلام إنما هو شيء يصطليح عليه الناس فيجري بينهم و لهذا صار يختلف في الأمم المختلفة و كذلك لكتابة العربي و السرياني و العبراني و الرومي و غيرها من سائر الكتابة التي هي متفرقة في الأمم إنما اصطلحوا عليها كما اصطلحوا على الكلام فيقال لمن ادعى ذلك أن الإنسان وإن كان له في الأمرين جميعاً فعل أو حيلة فإن الشيء الذي يبلغ به ذلك الفعل و الحيلة عطية و هبة من الله عز و جل له في خلقه فإنه لو لم يكن له لسان مهياً للكلام و ذهن يهتدي به للأمر لم يكن ليتكلم أبداً و لو لم تكن له كف مهينة و أصابع للكتابة لم يكن ليكتب أبداً و اعتبر ذلك من البهائم

الَّتِي لَا كَلَامَ لَهَا وَلَا كِتَابَةَ فَاصْبُلْ ذَلِكَ فِطْرَةَ الْبَارِي جَلَّ وَعَزَّ وَمَا تَفَضَّلَ بِهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ فَمَنْ شَكَرَ أَثِيبَ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (1)

[اختصاص یافتن آدمی به نطق و نوشتن]

ای مفضل! بنگر که چگونه خداوند- تقدست اسمائه- به آدمی نعمت نطق عطا کرد و او می تواند با این نیرو آنچه را که در نهان و قلب دارد باز گوید و اندیشه اش را بیان نماید و از درون مردم آگاه شود؟

اگر این توان نطق در او نبود، هر آینه به يك حیوان چهار پا می مانست که نتواند دیگران را از درون و اندیشه های خود آگاه سازد و نه از ما في الضمیر دیگران با خبر شود.

قدرت کتابت و نوشتن نیز این گونه [با اهمیت و] مخصوص انسان است. با نوشتن، اخبار گذشتگان برای حاضران و اخبار حاضران برای آیندگان حفظ و منتقل می شود.

با نوشتن، دانش ها و علوم و آداب مختلف در قالب نوشته ها و کتاب ها جاودان و ماندگار می مانند.

با نوشتن، حساب و کتاب و روابط بین انسان ها در معاملات ثبت می شود.

اگر نوشتن نبود، اخبار و حوادث روزگاران نابود و منقطع می گشت، خبری از غایبان به میهنشان نمی رسید، دانش ها مندرس و محو می شد، آداب [و فرهنگ ها] از میان می رفت، در کار، زندگی و معاملات مردم نارسایی و دشواری پدید می آمد، مردم نمی توانستند که برای حفظ دین و عمل به شریعت به احکام نوشته شده و روایات نقل شده که آنها را نمی دانند بنگرند.

ممکن است پندارت چنین باشد که این نیروی نطق در سرشت و آفرینش انسان نیست بلکه او با کیاست و چاره جویی آن را می یابد. سخن گفتن نیز این

ص: 204

گونه است. خود مردم این الفاظ و کلمات را در میان خود اصطلاح کرده اند و در میانشان جاری است؛ از این رو هر اُمّتی و ملّتی زبان و کلماتی متفاوت با زبان و کلمات دیگر امت‌ها دارد. در نتیجه یکی به عربی، دیگری به سریانی، کسی به عبری و یکی به رومی و ... می نویسد. این لغت‌ها و زبان‌ها در میان اقوام منتشر است و خود آنان آنها را وضع نموده اند.

در پاسخ پندار این مدّعی باید گفته شود:

اگر چه انسان، خود با کیاست و چاره جویی به این دو می رسد ولی باید اندیشید که ابزار این امور چیست؟ جز آن است که خداوند جلّ و علا در آفرینش و طبیعت او ابزار نطق و نوشتن را به ودیعت نهاد؟ بی تردید اگر زبانی مناسب برای سخنگویی و اندیشه و ذهنی برای درک اشیا و معانی نداشت، هیچ گاه قادر به سخن گفتن نبود. اگر کف دست و انگشتانی مناسب برای نوشتن نداشت، هیچ گاه توان نوشتن چیزی در او نبود. این حقیقت را در نگرش و تأمل در حیواناتی دریاب که نه سخن می گویند و نه می نویسند؛ پس اصل و ریشه این نعمت‌های سترگ، آفرینش حکیمانه خدای جلّ و علا و تفضل او بر آفریدگان است. آن که سپاس گوید پاداش می گیرد و آن که کفر و ناسپاسی ورزد بی تردید خدای جلّ و علا از همه عالمیان بی نیاز است. (سوره نمل، آیه 40)⁽¹⁾

ص: 205

1- . شگفتی‌های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 76.

فَكَرَّ يَا مَعْزِلُ فِيمَا أُعْطِيَ الْإِنْسَانُ عِلْمَهُ وَ مَا مُنِعَ فَإِنَّهُ أُعْطِيَ جَمِيعَ عِلْمٍ مَا فِيهِ صَدَاحٌ دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ فَمِمَّا فِيهِ صَدَاحٌ دِينِهِ مَعْرِفَةُ الْخَالِقِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِالذَّلِيلِ وَ الشَّوَاهِدِ الْقَائِمَةِ فِي الْخَلْقِ وَ مَعْرِفَةُ الْوَاجِبِ عَلَيْهِ مِنَ الْعَدْلِ عَلَى النَّاسِ كَافَّةً وَ بِرِّ الْوَالِدِينَ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ مُوَاسَاةِ أَهْلِ الْخُلَّةِ وَ أَشَدَّ بَاهٍ ذَلِكَ مِمَّا قَدْ تُوِّجِدُ مَعْرِفَتُهُ وَ الْإِقْرَارُ وَ الْإِعْتِرَافُ بِهِ فِي الطَّبْعِ وَ الْفِطْرَةِ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ مُوَافِقَةً أَوْ مُخَالَفَةً وَ كَذَلِكَ أُعْطِيَ عِلْمَ مَا فِيهِ صَدَاحٌ دُنْيَاهُ كَالزَّرَاعَةِ وَ الْغِرَاسِ وَ اسْتِخْرَاجِ الْأَرْضِ بَيْنَ وَاقْتِنَاءِ الْأَغْنَامِ وَ الْأَنْعَامِ وَ اسْتِنبَاطِ الْمِيَاهِ وَ مَعْرِفَةِ الْعَقَاقِيرِ الَّتِي يُسْتَشْفَى بِهَا مِنْ صَدْرُوبِ الْأَسْقَامِ وَ الْمَعَادِنِ الَّتِي يُسْتَخْرَجُ مِنْهَا أَنْوَاعُ الْجَوَاهِرِ وَ رُكُوبِ السُّفُنِ وَ الْغَوْصِ فِي الْبَحْرِ وَ ضَرْوَبِ الْحَيْلِ فِي صَيْدِ الْوَحْشِ وَ الطَّيْرِ وَ الْحَيْتَانِ وَ التَّصَدُّفِ فِي الصَّنَاعَاتِ وَ وُجُوهِ الْمَتَاجِرِ وَ الْمَكَاسِبِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَطُولُ شَرْحُهُ وَ يَكْثُرُ تَعْدَادُهُ مِمَّا فِيهِ صَلَاحٌ أَمْرِهِ فِي هَذِهِ الدَّارِ فَأُعْطِيَ عِلْمَ مَا يَصْدَلُحُ بِهِ دِينُهُ وَ دُنْيَاهُ وَ مُنِعَ مَا سِوَى ذَلِكَ مِمَّا لَيْسَ فِي شَأْنِهِ وَ لَا طَاقَتِهِ أَنْ يَعْلَمَ كَعِلْمِ الْغَيْبِ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ وَ بَعْضُ مَا قَدْ كَانَ أَيْضاً كَعِلْمِ مَا فَوْقَ السَّمَاءِ وَ مَا تَحْتَ الْأَرْضِ وَ مَا فِي لَجَجِ الْبِحَارِ وَ أَقْطَارِ الْعَالَمِ وَ مَا فِي قُلُوبِ النَّاسِ وَ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ أَشَدَّ بَاهٍ هَذَا مِمَّا حُجِبَ عَنِ النَّاسِ عِلْمُهُ- وَ قَدْ ادَّعَتْ طَائِفَةٌ مِنَ النَّاسِ هَذِهِ الْأُمُورَ فَأَبْطَلُ دَعْوَاهُمْ مَا بَيَّنُّ مِنْ خَطِيئَتِهِمْ فِيمَا يَقْضُونَ عَلَيْهِ وَ يَحْكُمُونَ بِهِ فِيمَا ادَّعَوْا عَلَيْهِ [عِلْمُهُ] فَانْظُرْ

كَيْفَ أُعْطِيَ الْإِنْسَانُ عِلْمَ جَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ لِدِينِهِ وَ دُنْيَاهُ وَ حُجْبَ عَنْهُ مَا سِوَى ذَلِكَ لِيَعْرِفَ قَدْرَهُ وَ نَقْصَهُ وَ كَيْلَ الْأُمُرِينَ فِيهَا صَلَاحُهُ (1)

رفع نیازهای دینی و دنیایی انسان

ای مفضل! ببیندیش که خداوند جلّ و علا چه دانشی را به آدمی آموخت و عطا نمود و کدام را به او نداد؟ دانش دین و دنیا را به او ارزانی داشت. در باره دانش دینی، با نشانه‌ها و براهینی که در میان آفرینش نهفته شده معرفت و شناخت آفرینشگر را و شناخت واجباتی چون، رعایت عدالت در میان مردم، نیکی و احسان به پدر و مادر، ادای امانت، کمک به برادران دینی و ... را به او عطا کرد.

این امور همه باعث می‌گردند که انسان مخالف و موافق در سرشت خود خدای را بشناسند و در فطرتشان به او اقرار و اعتراف نمایند.

همچنین دانش دنیا را نیز به او هدیه نمود. از جمله این نوع دانش می‌توان به دانش زراعت و درختکاری، دانش استفاده از زمین، نگاهداری از گوسفندان و چهارپایان دیگر، جاری کردن و اخراج آبها از دل زمین بر روی آن، شناخت داروهای شفا بخش بیماری‌های گونه‌گون، شناخت و بهره‌گیری از معادن مختلف که از آنها جواهر استخراج می‌شود، سوار شدن بر کشتی‌ها، فرورفتن در دل آب، انواع چاره‌ها در شکار حیوانات وحشی، پرندگان و ماهیان، به کارگیری صنعتها و تجارت و بازرگانی و کسب اشاره کرد. بی شک اگر بخواهیم دانشهای مفید دنیوی دیگر را که به سود انسان است برشماریم از شماره بیرون است و شرح آنها بدرازا می‌کشد.

خداوند جلّ و علا- تنها به انسان دانش‌هایی عطا فرمود که به سود دین و دنیای اوست و او را از فراگیری دانش‌هایی که در شأن و طاقت او نیست باز

ص: 207

داشته است؛ مانند دانش غیب، علم به آنچه واقع می شود؛ علم برخی از آنچه واقع شده؛ چون: دانش فوق آسمان‌ها و درون زمین، دانش ژرفای برخی از آب‌ها و بخش‌های جهان، دانش شناخت درون دل‌های مردم، شناخت ما فی الارحام و دانش‌هایی چون این دانشها که از مردم پوشیده شده است.

گروهی دعوی دانستن این دانش‌ها را دارند و حال آنکه لغزش‌ها و نادرستی سخنان و پیشگویی‌های آنان خود دلیل بطلان ادعای آنان است.

نیک بنگر که چگونه تمام دانش‌هایی که به سود دین و دنیای اوست به او داده شده و از دیگر شناخت‌ها محروم گشته تا نقص و کمال خود را دریابد؛ زیرا این دو امر هر دو به سود اوست. (1)

اهمیت علم منحصر به علوم دینی نیست!

ممکن است بعضی چنین تصور کنند؛ این همه تأکیدات که درباره فراگرفتن تعلیم و تعلم و نشر علوم و دانش‌ها در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی آمده است؛ تنها ناظر به علوم دینی است، و آنچه را در «بحث حکومت اسلامی» و گسترش همه علوم مورد توجه است، شامل نمی شود.

ولی این اشتباه بزرگی است؛ زیرا هم از آیات قرآن و هم از روایات اسلامی اهمیت علم و تعلیم و تربیت به طور مطلق استفاده می شود.

شواهد این معنی فراوان است از جمله در آیات قرآن، موارد زیر به چشم می خورد:

1- در داستان آدم (علیه السلام) مسأله تعلیم اسماء بیان شده که اشاره به علم و آگاهی بر اسرار آفرینش تمام موجودات است نه اینکه در علوم دینی منحصر باشد: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (2)

ص: 208

1- . شگفتی‌های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 77.

2- . سوره بقره، آیه 31 .

2- در سوره «الرَّحْمَن» به تعلیم بیان از سوی خداوند پرداخته، و آن را به عنوان يك موهبت عظیم الهی در آغاز سوره ای که مجموعه بزرگترین نعمت‌ها در آن ذکر شده است معرفی می کند «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (1).

3- در سوره «یوسف» به علم تعبیر خواب و حکایت رؤیاها از حوادث آینده- که گاه می تواند در سرنوشت ملتی همچون ملت مصر اثر بگذارد- اشاره کرده، و از قول یوسف نقل می کند «ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي» (2).

4- باز در همین سوره به مسأله تدبیر امر يك کشور و آگاهی بر مدیریت بیت المال اشاره کرده، و از قول یوسف خطاب به عزیز مصر می گوید: «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ؛ مرا سرپرست خزائن این سرزمین (مصر) بگمار که من نگاه دارنده و آگاهم». (و مدیریت آن را به خوبی می دانم). (3).

5- (در همین مدیریت يك کشور) داستان طالوت و جالوت، هنگامی که دلیل انتخاب طالوت را از سوی پیغمبر آن زمان (اشموئیل) بیان می کند، می گوید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»؛ «خداوند او را بر شما برگزیده است، و علم و قدرت جسمانی او را وسعت بخشیده». (4) بدیهی است امتیاز طالوت بر سایر بنی اسرائیل تنها در معارف الهی نبود بلکه آگاهی و مدیریت در امور نظامی و سیاسی که در نهاد این جوان هوشیار و مدبر وجود داشت، نیز مورد توجه و استدلال بوده است.

6- در داستان داود (علیه السلام) نیز تعلیم «صنعة لبوس» (علم زره بافی) را یکی از افتخارات بزرگ او می شمرد بلکه «لبوس» به گفته طبرسی در مجمع البیان

ص: 209

1- سوره الرَّحْمَن، آیه 4.

2- سوره یوسف، آیه 37.

3- سوره یوسف، آیه 55.

4- سوره بقره، آیه 247.

هر گونه اسلحه دفاعی و تهاجمی را شامل می شود و منحصر به زره نیست (1)؛

و می فرماید: «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ». (2)

7- در سوره «کهف» در داستان موسی و خضر، از علوم و دانش هایی سخن می گوید که از سوی خضر (علیه السلام) به موسی (علیه السلام) آموخته شد و هیچ کدام از آنها از علوم و معارف دینی به معنی خاص نبود، بلکه از علومی بود که جامعه انسانی را طبق نظام احسن اداره می کند، می فرماید:

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا: در آنجا (موسی و دوست همسفرش یوشع) بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که او را مشمول رحمت خود ساخته و از سوی خود، علم فراوانی به او تعلیم داده بودیم. (3)

و سپس در آیات بعد سه نمونه از این علوم را مشروحاً بیان می کند که هیچ کدام از علوم و معارف دینی نیست؛ بلکه همه آنها مربوط به تدبیر آموز زندگی است.

8- در سوره «نمل» از آگاهی سلیمان نسبت به چگونگی سخن گفتن پرندگان سخن به میان آورده، و آن را به عنوان یکی از افتخارات سلیمان که به آن مباحثات می کرد؛ ذکر می کند: «وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ؛ گفت ای مردم زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده است». (4)

9- در اواخر سوره «کهف» در داستان ذی القرنین سخن از سدّ سازی او به عنوان يك واقعه مهم به میان آمده، و حتی جزئیاتی از چگونگی تدبیر او در امر ساختن يك سدّ نیرومند آهنین برای جلوگیری از هجوم قبایل فاسد و

ص: 210

1- . مجمع البیان، ذیل آیه 80 سوره انبیاء، ولی قرائتی در آیه وجود دارد که بیشتر اشاره به زره دارد ..

2- . سوره انبیاء، آیه 80 .

3- . سوره کهف، آیه 65 .

4- . سوره نمل، آیه 16 .

مفسد (یا جوج و مأجوج) را بیان می کند: «آتونی زُبْرُ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قَطْرًا؛ قطرات بزرگ آهن را برایم بیاورید (و آنها را روی هم بچینید) تا هنگامی که کاملاً میان دو کوه را پوشانید، سپس گفت:» (در اطراف آن آتش بیفروزید) و در آن بدمید" (آنها دمیدند) تا قطعات آهن را سرخ و گداخته کرده، گفت اکنون مس مذاب برایم بیاورید تا بر روی آن بریزم» (1).

این موهبت نیز به علم و دانش سد سازی اشاره می کند.

10- در سوره «لقمان» نیز در آیاتی که شرح و صیایای لقمان به فرزندش می دهد به يك سلسله دستورات برخورد می کنیم که جنبه روان... شناسی و اجتماعی و مردم داری دارد؛ که رعایت آنها برای همگان در زندگی نیز مهم و کارساز است؛ از جمله اینکه به پسرش دستور می دهد: «نسبت به مردم بی اعتنایی و ترشروی نکن، مغرورانه بر زمین راه نرو، در راه رفتن اعتدال را رعایت کن، بلند سخن نگو، فریاد نکش، و صبر و شکیبایی و استقامت در کارها داشته باش» (2).

این در حالی است که خداوند مقام لقمان را به خاطر برخورداری از موهبت علم و حکمت و دانش بزرگ داشته است، تا آنجا که سخن او را در کنار سخن خویش قرار داده است!

11- در سوره «سباء» در شرح حال سلیمان، سخن از برنامه های گسترده عمرانی و هنری به میان آمده است، که پریان زیر نظر سلیمان، انجام می دادند: «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ؛ آنها هر چه سلیمان می خواست (و دستور می داد) برایش درست می کردند معبدها، تمثالها، ظروف بزرگ غذا همانند حوض و دیگهای ثابت» (3) و در آیه

ص: 211

1- . سوره كهف، آیه 96 .

2- . سوره لقمان، آیات 17-19 .

3- . سوره سبأ، آیه 13 .

قبل از آن، به دستیابی سلیمان به دانش ذوب فلزات اشاره کرده، و می فرماید: «وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ؛ ما چشمه های مس (مذاب) را برای او روان ساختیم» (1).

12- در سوره «بقره» درباره زمامداری داوود پیامبر (علیه السلام) می فرماید:

«وَقَتَلَ دَاوُودَ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ؛ داوود جالوت را کشت و خداوند حکومت و حکمت و دانش را به او بخشید و از آنچه می خواست به او تعلیم داد» (2).

روشن است علم و حکمت در اینجا دانشی است که برای تدبیر ملك و مملکت لازم است؛ و اگر معنی وسیع تری نیز داشته باشد، این بخش از علوم مربوط به کشورداری و نظام حکومت را قطعاً شامل می شود.

از مجموع اشاراتی که در آیات فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن وارد شده به خوبی می توان استفاده کرد؛ که بر خلاف پندار کسانی که تصور می کنند، قرآن تنها به علوم دین و معارف الهیه؛ اهمیت داده و سخنی از علوم دیگر به میان نیاورده است، قرآن برای این بخش از علوم اهمیت فوق العاده ای قائل است، و آن را از مواهب بزرگ الهیه می شمرد، و مسلمانان را تشویق به فراگیری هر گونه علم مفید و نافع در زندگی مادی و معنوی می نماید.

فراگیری علوم مفید در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی نیز (به پیروی از آیات قرآن مجید)، تنها اکتفا به تشویق از فراگیری علوم دینی نشده بلکه علاوه بر آن هر گونه علم مفید در زندگی مادی و معنوی مورد توجه قرار گرفته است؛ به عنوان نمونه به روایات زیر توجه کنید:

1- در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می خوانیم؛ که فرمودند:

ص: 212

1- . سوره سبأ، آیه 12.

2- . سوره بقره، آیه 251.

«اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ؛ دانش را فرا گیرید هر چند در کشور چین باشد؛ زیرا تحصیل دانش بر هر مسلمانی واجب است»⁽¹⁾.

باید توجه داشت که مملکت چین در آن زمان دورترین کشور جهان شناخته می شد؛ بنابراین منظور این است که به سراغ دانش بروید هر چند در دور افتاده ترین کشورهای دنیا باشد.

بدیهی است دانشی که در آن روز در چین یافت می شد معارف قرآنی و دینی نبود؛ چرا که جای آن مراکز وحی بود بلکه منظور دانش های مفید دنیوی است.

2- در حدیث دیگری از امام امیرالمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم:

«الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَاطْلُبُوهَا وَلَوْ عِنْدَ الْمُشْرِكِ؛ دانش گمشده شخص با ایمان است، پس آن را طلب کنید هر چند نزد مشرکان باشد»⁽²⁾.

روشن است، آنچه نزد مشرکان یافت می شود؛ معارف توحیدی و علوم الهی نیست، بلکه علوم مفید دیگری است که در زندگی به کار می آید، و گاه نزد آنان است.

این گونه احادیث؛ شعار معروف «علم وطن ندارد» را تداعی می کند؛ و تأکید می نماید که علم و دانش گمشده مؤمنان است، هر جا و نزد هر کس بیابند، آن را فرا می گیرند.

چنانچه در حدیث دیگری آمده است:

«كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُ وَجَدَهَا فَهِيَ أَحَقُّ بِهَا؛ دانش گمشده مؤمن است، هر جا آن را بیابد به آن سزاوارتر است»⁽³⁾.

ص: 213

1- . بحار الانوار، ج 1، ص 180 و كنز العمال، ح 28697 .

2- . بحار الانوار، ج 75، ص 34 .

3- . بحار الانوار، ج 2، ص 199، ح 58 .

3- در حدیث معروفی از پیامبر اکرم می خوانیم:

«الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمُ الْأَدْيَانِ وَعِلْمُ الْأَبْدَانِ؛ علم دو گونه است: علوم دینی و علوم پزشکی» (1).

اولی مایه سلامت روح انسان است و دومی مایه سلامت جسم.

4- در حدیث دیگر از همان حضرت آمده است:

«الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: الْفِقْهُ لِلْأَدْيَانِ وَالطَّبُّ لِلْأَبْدَانِ وَالنَّحْوُ لِللِّسَانِ؛ علم بر سه گونه است: آگاهی نسبت به ادیان، و پزشکی برای بدن ها، و نحو (ادبیات) برای زبان» (2).

در این حدیث سه شاخه مهم از علوم الهی و بشری مطرح شده است؛ علوم دینی و علم پزشکی و ادبیات که در واقع کلید علوم دیگر است.

5- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است:

«الْعُلُومُ أَرْبَعَةٌ: الْفِقْهُ لِلْأَدْيَانِ وَالطَّبُّ لِلْأَبْدَانِ وَالنَّحْوُ لِللِّسَانِ، وَالتُّجُومُ لِمَعْرِفَةِ الْأَزْمَانِ؛ دانش چهار بخش است: فقه برای دین، پزشکی برای بدن، نحو (ادبیات) برای زبان، ستاره شناسی برای شناخت اوقات» (3).

6- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«وَكَذَلِكَ أُعْطِيَ (الإنسان) عِلْمَ مَا فِيهِ صَدَّاحٌ دُنْيَا كَالزَّرَاعَةِ وَالغَرَّاسِ وَاسْتِخْرَاجِ الْأَرْضَيْنِ، وَأَقْتِنَاءِ الْأَنْعَامِ وَالْأَنْعَامِ وَاسْتِنْبَاطِ الْمِيَاهِ، وَمَعْرِفَةِ الْعَقَائِرِ الَّتِي يُسْتَشَفُّ فِيهَا مِنْ ضُرُوبِ الْأَسْقَامِ، وَالْمَعَادِنِ الَّتِي يُسْتَخْرَجُ مِنْهَا أَنْوَاعُ الْجَوَاهِرِ، وَرُكُوبِ الشُّفْنِ وَالْعَوْصِ فِي الْبَحْرِ... وَالتَّصَرُّفِ فِي الصَّنَاعَاتِ وَوُجُوهِ الْمَتَاجِرِ وَالْمَكَاسِبِ»:

ص: 214

1- . بحار، ج 1، ص 220، ح 52 .

2- . بحار الانوار، ج 75، ص 45، ح 52.

3- . بحار، ج 1، ص 218.

امام صادق (علیه السلام) مطابق این روایت ضمن بر شمردن علوم و دانش‌های مفیدی که خداوند به لطف و کرمش بر انسان ارزانی داشته، می‌فرماید: «همچنین به او علومی بخشیده؛ که اصلاح دنیای او در آن است، مانند: "کشاورزی، باغداری، استخراج زمین (1)»،

دامداری و استخراج آبها از زمین، شناخت گیاهان دارویی که برای انواع بیماری‌ها مفید است و شناخت معادنی که از آن انواع جواهر استخراج می‌شود، و سوار شدن بر کشتی‌ها و غواصی در دریاها... و تصرّف در انواع صنایع و انواع تجارت‌ها و کسب‌ها» (2).

به این ترتیب امام (علیه السلام) تمام این علوم را از مواهب الهی شمرده و انسان‌ها را به تحصیل و تعلیم و گسترش آن تشویق فرموده است.

7- در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) ضمن بیان حقوق فرزندان بر پدران آمده است:

«وَيُعَلِّمُهُ كِتَابَ اللَّهِ وَيُطَهِّرُهُ وَيُعَلِّمُهُ السَّبَاحَةَ؛ از حقوق فرزندان بر پدر این است که کتاب خدا را به او تعلیم کند، و او را از پلیدی‌ها و گناهان پاک سازد، و فن‌شنا را به او بیاموزد» (3).

از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که حتی تعلیم فن‌شنا از نظر قانون‌گذار اسلام دور نمانده، و تعلیم آن را به فرزندان توصیه کرده است.

8- در حدیثی دیگری از امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) می‌خوانیم:

«وَبَعْدَ عِلْمِ الْقُرْآنِ مَا يَكُونُ اشْرَافَ مِنْ عِلْمِ النُّجُومِ وَهُوَ عِلْمُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَوَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَعَلَامَاتٍ وَبِالنُّجُومِ هُمْ يَهْتَدُونَ؛ بعد از علم قرآن علمی شریف‌تر از علم نجوم و ستاره‌شناسی نیست و آن علم انبیاء و

ص: 215

1- با توجه به اینکه استخراج معادن در عبارات بعد آمده بعید نیست، که منظور از استخراج زمین‌ها آماده کردن زمین‌ها موات، برای کشاورزی بوده باشد.

2- بحار الانوار، ج 3، ص 83.

3- وسایل، ج 15، ص 199، باب 88، ح 7.

اوصیاء و وارثان آنها است، همان‌ها که خداوند متعال در حق آنها فرموده: خداوند علاماتی قرار داد و به وسیله ستارگان هدایت می‌شوند»⁽¹⁾.

از مجموع آیات و روایات فوق و نیز روایات دیگری که شرح همه آنها به طول می‌انجامد به خوبی استفاده می‌شود که چگونه اسلام يك نهضت علمی نیرومند را پایه‌گذاری کرد؟ و به همین دلیل با گذشت دو سه قرن این نهال برومند رشد و نمو کرد و شاخ و برگ آن سراسر جهان اسلام را زیر پوشش خود قرار داد، و چنان به ثمر نشست که در مدّت کوتاهی کتاب‌های فراوان در رشته‌های مختلف علمی اعم از معارف الهی، فلسفه، طب بهداشت، جغرافیا، فیزیک، شیمی و غیر آنها تألیف و تصنیف شد؛ که بخشی از آن به صورت ترجمه، و بخش دیگری به صورت تحقیقات جدید دانشمندان اسلام، در رشته‌های مختلف علمی انتشار یافت.

دانشمندانی که درباره تاریخ تمدن اسلام بحث کرده یا کتاب نوشته‌اند؛ از جمله دانشمندان غربی فصل مهمی از تاریخ تمدن اسلام را به نهضت علمی مسلمین اختصاص داده؛ و رشته‌های مختلف علوم را که زیر نظر مسلمین رونق و گسترش یافت؛ را با ذکر نام دانشمندان هر يك از علوم و فنون بر شمرده‌اند.

این نکته بسیار قابل توجه است که به اعتراف صریح مورّخان غربی نهضت علمی اروپا از نهضت علمی مسلمین مایه گرفت؛ و اروپائیان در نهضت علمی خود مدیون دانشمندان اسلام‌اند!

در کتاب تاریخ تمدن غرب و مبانی آن در شرق که به وسیله چند نفر از دانشمندان غربی نگارش یافته می‌خوانیم: «هنگامی که کمک‌های بیزانس⁽²⁾ و

ص: 216

1- . بحار الانوار، ج 47، ص 146 و آیه 116 سوره نحل .

2- . بیزانس امپراطوری روم شرقی بود؛ که پایتخت آن بیزانس نام داشت و الآن بخشی از ترکیه را شامل می‌شود و بیزانس در محل استامبول کنونی واقع بوده است..

مسلمانان را (به فرهنگ مغرب زمین) مورد توجه قرار دهیم؛ می توان گفت که نور بسیاری از شرق به غرب تابیده است!»!

دکتر ماکس میرهوف در کتاب میراث اسلام می گوید:

«علوم عرب (مسلمانان) مانند ماه تابانی بود که تاریخ ترین شب‌های اروپای قرون وسطی را روشن کرد، و چون علوم جدید ظاهر گشت، ماه بی رنگ شد، و همان ماه بود که ما را در شب‌های تاریک هدایت کرد تا به اینجا رسانید، و می توانیم بگوییم هنوز هم تابش آن با ما است»!⁽¹⁾

در عبارت دیگری در همان کتاب می خوانیم: «... خلاصه به این وسیله (وسیله ترجمه کتب دانشمندان اسلام) علوم شرق مانند باران رحمت بر خاک خشک اروپا بارید و آن را حاصل خیز و بارور ساخت و کم کم اروپائیان با علوم شرق آشنا شدند!»

او در یادداشت‌هایی تحت عنوان علوم طبیعی و طب، چنین می نویسد: «آنچه در این سال‌های اخیر کشف شده روشنائی جدیدی بر تاریخ قدیم علوم جهان اسلام افکنده است؛ مسلماً این کشفیات هنوز کافی نیست؛ و دنیا در آینده بیشتر به اهمیت علوم اسلامی پی خواهد برد.»⁽²⁾

در گفته دیگر از پرفسور گیب استاد زبان عربی در دانشگاه لندن، در مقاله ای که تحت عنوان نفوذ ادبیات اسلامی در اروپا نگاشته چنین نقل می کند:

«هنگامی که به گذشته نظر می افکنیم، می بینیم علوم و ادبیات شرق و به منزله خمیر مایه ای (برای تمدن غرب بود، به گونه ای که نفوذ روحیات و افکار شرق، روح تاریخ مردم قرون گذشته غرب) را روشن ساخت و آنها را به جهان وسیع‌تری هدایت نمود»!⁽³⁾

ص: 217

1- . میراث اسلام، ص 134.

2- . میراث اسلام، ص 111.

3- . همان مدرک، ص 181.

جرجی زیدان مورّخ معروف مسیحی در کتاب تاریخ تمدن اسلامی در بحث تأثیر اسلام در علوم و دانش‌هایی که از خارج به حوزه اسلامی وارد شد چنین می‌نویسد:

«هنگامی که تمدن اسلامی به مرحله کامل رسید و علوم بیگانه در بلاد اسلام انتشار یافت؛ مسلمانان به فراگرفتن آن پرداختند، گروهی (از دانشمندان اسلام) نبوغ خود را به کار گرفته و بر صاحبان اصلی آن علوم پیشی گرفتند؛ و آراء و کشفیات جدیدی بر آن افزودند؛ و به این ترتیب علوم و دانش‌ها تنوع و تکامل یافت، و با فرهنگ و آداب اسلامی آمیخته شد، و شکل تمدن اسلامی به خود گرفت و هنگامی که اروپائیان برای باز پس گرفتن علوم یونان نهضت کردند، بیشتر این علوم را با همان رنگ اسلامی از لغت عربی گرفتند»!⁽¹⁾

در عبارت دیگری می‌نویسد:

«از آنچه درباره نقش تعلیم، در تمدن اسلامی گفتیم به خوبی استفاده می‌شود که علم و دانش، در جهات مختلف (نزد مسلمانان) بارور گشت، و علما و فقها و پزشکان و فلاسفه، نبوغ خود را در این راه آشکار ساختند».⁽²⁾ کوتاه سخن اینکه در کتب تاریخ عمومی جهان، یا کتبی که در خصوص تاریخ تمدن اسلامی نوشته شده است؛ اعترافات زیادی از مورّخان شرق و غرب، پیرامون نهضت علمی مسلمانان و تأثیر آن در دراز مدّت و کوتاه مدّت در تاریخ علم و فرهنگ بشری به چشم می‌خورد که شرح آن در خور کتاب مستقلی است و آنچه در بالا گفته شد تنها گوشه‌ناچیزی از آن است».⁽³⁾

ص: 218

1- . تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ج 3، ص 196 .

2- . همان مدرک، ص 222 .

3- . پیام قرآن، ج 10، ص 262.

1. غیب در مقابل شهادت است.
 2. همه چیزها در برابر خدا حاضر است و مقیاس در تقسیم موجود، به حاضر و غائب، حواس نارسای بشر است.
 3. اقسام و اصول سه گانه غیب.
 4. طرق و راه های آگاهی از غیب.
 5. پیش بینی های کارشناسان امور سیاسی و اقتصادی آگاهی از غیب نیست.
- از بررسی موارد استعمال لفظ «غیب» این حقیقت به دست می آید که مقصود از «غیب» همان امور پنهان از حس بشر است، یعنی اموری که از قلمرو ابزار آگاهی های عادی او بیرون می باشد. مثلاً هنگامی که آفتاب از دیدگان انسان مستور و پنهان می گردد، می گویند: «غابت الشمس»؛ آفتاب پنهان گردید.

قرآن چیزهایی را که از قلمرو حس بشر بیرون باشد «غائبة» می گوید، آن جا که می فرماید:

«وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (1)؛ هیچ امر پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر آن که در کتاب مبین مضبوط می باشد».

قرآن در آیات متعددی، خدا را با صفت «عالم الغیب والشهادة» توصیف می کند، مقصود این است که علم او بر آنچه که از قلمرو حس بشر خارج است، یا در قلمرو حواس او قرار دارد، محیط و مسلط می باشد و او از آنچه که از شما غایب یا بر شما محسوس است آگاه می باشد.

از این بیان می توان دو مطلب را نتیجه گرفت.

ص: 219

1. در زبان عرب نقطه مقابل «غیب»، لفظ «شهادت» است و لذا قرآن خدا را به «عالم الغیب والشهادة» توصیف می نماید.

پیامبر گرامی پس از پیام تاریخی خود در سرزمین غدیر فرمود:

«ألا فلیبلغن الشاهد الغائب(1)؛ حاضران به غایبان برسازند».

امیر مؤمنان در نکوهش گروهی از یاران خود چنین فرمود:

«مالي أراکم أشباحاً بلا أرواح... وإيقاظاً نُوماً وشهوداً غُیباً؛(2) چرا شما را جسم‌های بدون روان، بیدارهایی مانند خفتگان و حاضرانی، بسان غایبان، می بینم؟».

2. ملاک در تقسیم اشیاء، به غایب و حاضر، پنهان و آشکار، علم محدود انسان است، از آن جا که برخی از اشیاء در محیط حس و علم او قرار دارند، و برخی دیگر از قلمرو احساس و ابزار ارتباط او با خارج، بیرون می باشند، اشیاء و حوادث در نظر او به دو نوع تقسیم شده اند. برخی حاضر و برخی دیگر غایب و پیرو همین تقسیم، آگاهی او نیز بر دو نوع منقسم گردیده است: آگاهی از غیب، و آگاهی از شهادت و محور تمام این تقسیم‌ها علم محدود و ابزار نارسای ادراکی انسان است.

اگر این جهت را نادیده بگیریم و موجودات را با علم محیط خدا بسنجیم، علمی که تمام موجودات جهان از ریز و درشت، زمینی و آسمانی در پیشگاه او حاضر است، این تقسیم مفهوم درستی نخواهد داشت. نه موجودی خواهیم داشت که از وجود و قلمرو علم او خارج باشد، نه آگاهی خواهیم داشت که نام آن را آگاهی از غیب بگذاریم، بلکه تمام ذرات جهان، در برابر ذات او حاضر بوده و علم و آگاهی او شهود مطلق خواهد بود. اگر امیر مؤمنان خدا را با صفت «عالم السرائر و الضمائر» توصیف می کند، و می فرماید:

ص: 220

1- . الفصول المهمة، تألیف ابن صباغ مالکی، ص 24 و غیره.

2- . نهج البلاغه عبده، خطبه 104.

«قد علم السرائر وخبر الضمائر له الاحاطة بكلّ شيء والغلبة لكلّ شيء(1)؛ خدا، از ضمائر و افکار درونی انسان آگاه است، بر همه چیز احاطه دارد، و بر همه چیز چیره است».

این تقسیم بر پایه آگاهی محدود انسان و از نقطه نظر اوست، و اگر ملاک در تقسیم، علم الهی باشد همه چیز برای او ظاهر و آشکار می... باشد از این جهت امام در یکی از خطبه‌های خویش خدا را چنین توصیف می‌کند:

«كلّ سرّ عندك علانية، وكلّ غيب عندك شهادة(2)؛ هر رازی پیش تو آشکار و هر پنهانی نزد تو، حاضر است».

با اقسام غیب آشنا شویم

مهمترین منابع آگاهی از غیب را می‌توان در سه قسم خلاصه نمود:

1. موجوداتی که از افق حس بشر بیرون بودن، و هیچ‌گاه در قلمرو حس او قرار نمی‌گیرد. مانند ذات پروردگار جهان و حقیقت اسماء و صفات وی، و جنود غیبی خدا یعنی فرشتگان و شیوه کار آنان مانند تدبیر عالم خلقت، و جهان ارواح و جن و عالم برزخ و فرازهای مختلف آن، و رستاخیز و مواقف گوناگون آن و...

حقایق این موجودات و کیفیات و خصوصیات آنها از افق حس و ادراک انسان بیرون بوده، و هیچ‌گاه بشر از حقیقت و خصوصیات کمی و کیفی آنها، آگاه نخواهد گشت، و در برابر آنها وظیفه‌ای جز ایمان به وجود آنها ندارد و اگر قرآن یکی از صفات افراد پرهیزگار را ایمان به غیب می‌شمارد، مقصود، ایمان به این گونه از غیب‌ها است آنجا که می‌فرماید:

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ(3)؛ کسانی که به غیب ایمان دارند».

ص: 221

1- نهج البلاغه، خطبه 82، چاپ عبده.

2- نهج البلاغه، خطبه 105، چاپ عبده.

3- سوره بقره، آیه 3.

انسان فقط در يك صورت می‌تواند از حقیقت برخی از موجودات غیبی آگاه گردد، مثلاً فرشتگان و مواقف برزخ و عرصات محشر و نعیم های بهشتی و عذاب‌های دوزخی از نزدیک مشاهده کند، و آن وقتی است که ظرف زندگی را دگرگون سازد، و گام در عالم غیب بگذارد و به تعبیر قرآن، دیده او تیزبین گردد. (1)

2. مکتشفات علمی بشر مانند قوانینی که بر پهنه هستی حکومت می‌کنند و موجوداتی که قرن‌ها از افق حس او بیرون بوده اند. مثلاً روزگاری بشر از قانون جاذبه و قانون گریز از مرکز آگاه نبود و نمی‌دانست که کاخ بی ستون منظومه شمسی، و تمام کهکشان‌ها و سحابی‌ها بر اساس این دو قانون استوار است، از این جهت این دو قانون و قوانین دیگری که بشر بعدها کشف کرد همگی از اقسام «مغیبات» بودند. قرآن از این قوانین خبر داده و فرموده است:

«اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا (2)؛ خدایی که زمین و آسمان‌ها را بدون ستونی که دیده شود برافراشت».

این نوع گزارش، خبر از غیب است و گزارش چنین قوانین مستور بر انسان‌های آن روز، خود یکی از جهات اعجاز قرآن به شمار می‌رود.

روزگاری بشر از وجود سلول و میکروب و ملکول و اتم و جهان‌های دور از حس مانند کهکشان‌ها و سحابی‌ها و کیفیت آنها، آگاه نبود. و اگر در قرآن و یا در سخنان پیشوایان معصوم، مطالبی در این مورد می‌رسید همگی يك نوع اخبار از غیب به شمار می‌رفت، ولی پس از آن که بشر از طریق تجربه آزمایش، و با اختراع میکروسکوپ و تلسکوپ، بر این قوانین خارج از حس و یا موجودات دور از قلمرو احساس دست یافت، همه آنها از جهان غیب گام فراتر

ص: 222

1- . «فبصرک الیوم حدید»، سوره ق، آیه 22.

2- . سوره رعد، آیه 2.

نهاده و در حوزه علوم و دانش‌های حسی بشر قرار می‌گرفتند و آنچه که تاکنون بشر کشف نکرده و قوانینی که بر آنها دست نیافته و موجوداتی را که با دیدگان مسلح خود ندیده است، همچنان در شماره موجودات غیبی باقی مانده‌اند تا روزی که بشر به اراده خداوند بزرگ بتواند پرده از روی آنها نیز بردارد.

3. حوادث غیبی که در گذشته اتفاق افتاده و یا در آینده رخ خواهد داد.

فرض کنید در خانه کسی، حادثه‌ای رخ داد و او شاهد آن بود، آگاهی چنین فردی، آگاهی از امر محسوس بوده و آگاهی از غیب نبود و اگر همان شخص همان حادثه را برای دیگران که در آن محل نبودند، بازگو کند گزارش از غیب نداده است.

ولی اگر کسی بدون آن که همان حادثه را ببیند و یا از کسی بشنود، و یا از طریق کتاب و روزنامه و دیگر وسایل ارتباط جمعی، از آن آگاه گردد و یا از قرآینی آن را حدس بزند ناگهان به طور یقین از وجود حادثه‌ای ما را مطلع سازد، يك چنین گزارش، خبر از غیب خواهد بود.

بنابراین گزارش‌های قرآن راجع به امت‌های پیشین به وسیله پیامبری که نه درس خوانده و نه این مطالب را از فردی شنیده است، خبر از غیب می‌باشد، چیزی که هست این گونه خبرهای غیبی از طریق وحی قرآن برای او رسیده است ولی در عین حال ممکن است پیامبر برخی از حوادث گذشته را از طریق وحی قرآن آگاه نگردد و در اختیار امت بگذارد و این قسمت همان حوادث غیبی مربوط به امت‌های پیشین است که در سنت و اخبار وارد شده است.

در این گونه گزارش‌های غیبی گزارش از آینده نیز بسان گزارش از گذشته آگاهی از غیب خواهد بود(1).

ص: 223

خدا با لطف و مرحمتی که نسبت به بندگان خود دارد، دریچه هایی را به سوی جهان غیب باز گذارده است تا همگان بدانند که آگاهی از غیب يك امر محال و غیر ممکن نیست بلکه تسلط انسان بر غیب امری است صد در صد ممکن؛ که جای هیچ شك و تردید در آن وجود ندارد.

1. وحی به حیوانات

کارهای شگفت انگیز حیوانات که در کتاب های جانور شناسی، به طور گسترده پیرامون آنها بحث شده است نمونه واضحی از وجود الهام در حیوانات است.

کارهای محیرالعقول جانداران از قبیل تقسیم کار، انتخاب وظیفه، ساختن عضو مفقود و آشنایی به کلیه نیازمندی های زندگی را نمی توان از راه تعقل و تفکر توجیه نمود زیرا بدیهی است که حیوان، فاقد دستگاه تفکر و تعقل است همچنان که نمی توان آن ها را معلول نظم داخلی و ارگانیزم وجود خارجی جانداران دانست زیرا ترکیب خواص فیزیکی و شیمیایی يك موجود برای انجام امور ابتکاری و ابداعی مانند تقسیم کار، انتخاب وظیفه، تجدید ساختمان عضو مفقود و انطباق با محیط، کافی نمی باشد.

يك ماشین حساب ممکن است آن چنان منظم ساخته شود که اعمال جمع و تفریق و ضرب و تقسیم را دقیقاً انجام دهد اما هرگز ماشین حساب قادر به ابداع و ابتکار يك قاعده ریاضی نیست، يك ماشین ترجمه می تواند دقیقاً سخنان یا نوشته يك نفر را ترجمه کند ولی هرگز نظم دقیق آن ماشین قادر به تصحیح اشتباه گوینده نمی باشد. چون در زندگی حیوانات کارهای ابداعی و ابتکاری بی سابقه دیده می شود، جز این که آنها را معلول الهام از جهان بالا بدانیم توجیه دیگری ندارد. قرآن مجید چنین راه یابی را وحی می نامد. (1)

ص: 224

1- . سوره نحل، آیه 68، مشروح این بحث را می توانید در کتاب راه خداشناسی تألیف نگارنده، ص 245-262 بخوانید.

2. روشن بینی و تله پاتی

دانشمندان می‌گویند در نهاد انسان استعداد مرموزی وجود دارد که به مدد آن می‌تواند افکار دیگران را بخواند و از حوادثی که در نقاط دور دست رخ می‌دهد؛ با نیروی مافوق حس، آگاهی پیدا کند. مبادله افکار و احساسات از راه دور به واسطه حس مخصوص کاملاً یک امر عملی است هر چند از طریق وسایل فنی نوین از قبیل: تلویزیون، رادیو، تلفن و تلگراف، افکار را مبادله می‌کنند ولی دانش، برای چنین مبادله‌ای راه دیگری به نام «تله پاتی» و یا حس، روشن بینی معتقد است.

فرق «تله پاتی» با روشن بینی این است که روشن بینی همان قدرت درک اتفاقی است از فاصله‌های دور زمانی و مکانی، آن هم بدون وسایل حسی، ولی «تله پاتی» کیفیتی است که به وسیله آن افکار و هیجانات و احساسات از مغزی به مغز دیگر بدون وسیله حسی منتقل می‌شود و در حقیقت روشن بینی و تله پاتی دو روی یک سکه هستند و هر دو نام مناسبی می‌باشند برای دید دوم انسان، چه در خواب و چه در بیداری.

امروز «پوگیسم» در این زمینه به وسعت نظر بیشتری قائل شده است و زندگی را موج می‌داند و برای آن امواج گیرنده و فرستنده می‌شناسد و معتقد است که امواج را همچنان که با سیم می‌توان گرفت با اندیشه نیز می‌توان گرفت اندیشه را موجی می‌شناسد که بعد از آفریده شدن به ارتعاش می‌آید و در صورت وجود گیرنده قابل گرفتن است.

3. ارتباط با ارواح

ارتباط با ارواح به صورت‌های مختلفی انجام می‌گیرد که صورت روشن و قابل اعتماد آن این است که استاد ماهر این فن شخصی را که برای این کار آمادگی دارد، با نگاه و تلقین خواب می‌کند و روح او به سؤالات استاد پاسخ می‌دهد و گاهی در این تماس از اسرار نهفته پرده برداشته می‌شود.

ص: 225

تماس با ارواح به صورت «علمی» از جهات گوناگون قابل مطالعه می‌باشد در این زمینه کتاب‌ها و رساله‌های فراوانی به وسیله دانشمندان شرق و غرب نگارش یافته و صفحات زیادی از برخی دایرة المعارف‌های علمی را به خود اختصاص داده است.

دانشمندان این فن و کسانی که سالیان دراز در این راه کوشیده‌اند اظهار می‌دارند که نتوانسته‌اند با مجاهدت‌های پی‌گیر و آزمایش‌های فراوان از روی گوشه‌ای از جهان مرموز و ناشناخته ارواح، پرده بردارند و کارهای خارق‌عادت و حیرت‌انگیزی را که به وسیله آنها انجام می‌شود از نزدیک مشاهده نمایند، نویسنده دایرة المعارف قرن بیستم در جلد چهارم کتاب خود، درباره روح‌فهرستی از دانشمندان مشهور که به واقعیت این علم اعتراف کرده‌اند را ارائه می‌دهد. در این فهرست نام چهل و هفت نفر از دانشمندان بزرگ فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آلمان و آمریکا را ذکر می‌کند.

البته باید دانست که ارتباط با ارواح به طور اجمال مطلبی است صحیح، ولی هرگز نمی‌توان گفتار هر مدعی را در این باره پذیرفت بلکه باید با قراین و علایم، راستگویان را از دروغگویان تمیز داد.

4. الهام

گاهی ممکن است مطلبی به قلب القاء شود و انسان يك مرتبه خود را بر مطلبی واقف و آگاه ببیند به این نوع القاء در اصطلاح، الهام می‌گویند.

این گونه الهامات به قدری در هر زمان و مکان فراوان است که باید آن را در ردیف حوادث معمولی قرارداد حتی منشأ بسیاری از اختراعات و اکتشافات علمی و ابتکارات و مضامین عالی شعری همین الهام است.

قرآن مجید نمونه‌ای در این مورد نقل می‌کند و می‌فرماید:

ص: 226

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ (1)؛ به مادر موسی الهام کردیم که کودک خود را شیر ده».

5. خواب های راستین

خواب انواع و اقسامی دارد که يك نوع آن مورد نظر ما است و آن خواب‌هایی است که از يك واقعیت جدا از اندیشه و ذهن، از واقعیتی محکم و استوار و پا برجا گزارش می‌دهد این نوع خواب‌های الهی است که ما را با جهان خارج از خود مربوط می‌سازد و از روی حقایقی دور از محیط ذهن و اندیشه پرده بر می‌دارد و این قبیل خواب‌ها به اندازه‌ای زیاد است که هرگز نمی‌توان آن را انکار کرد.

پیامبر گرامی اسلام درباره این نوع خواب‌ها فرموده است:

«انَّ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةَ جُزْءٌ مِنَ النُّبُوَّةِ (2)؛ رؤیای صادق بخشی از نبوت است» (3).

ص: 227

1- . سوره قصص آیه 7.

2- . بحار الأنوار، ج 14، ص 635، چاپ قدیم، این نوع خواب‌ها که به طور مستقیم با آینده سر و کار دارد، نه با گذشته، نمی‌تواند علت مادی داشته باشد و هرگز نمی‌توان پرونده این خواب‌ها را در گذشته جستجو نمود. بلکه این نوع خواب‌ها فاقد پرونده است و ما در کتاب راز رسالت، پیرامون این نوع خواب‌ها به گونه‌ای سخن گفته‌ایم.

3- . علم غیب (آگاهی سوم)، ص 58.

تَأْمَلِ الْآنَ يَا مُفَضَّلُ مَا سَتَرَ عَنِ الْإِنْسَانِ عِلْمُهُ مِنْ مُدَّةِ حَيَاتِهِ فَإِنَّهُ لَوْ عَرَفَ مِقْدَارَ عُمُرِهِ وَكَانَ قَصِيرَ الْعُمُرِ لَمْ يَتَهَنَّا بِالْعَيْشِ مَعَ تَرْقُبِ الْمَوْتِ وَ تَوْفُّعِهِ لَوْ قَدْ عَرَفَهُ بَلْ كَانَ يَكُونُ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَدْ فَنِيَ مَالُهُ أَوْ قَارَبَ الْفَنَاءَ فَقَدِ اسْتَشَدَّ عَرَفَ الْفَقْرَ وَ الْوَجَلَ مِنْ فَنَاءِ مَالِهِ وَ خَوْفَ الْفَقْرِ عَلَى أَنَّ الَّذِي يَدْخُلُ عَلَى الْإِنْسَانِ مِنْ فَنَاءِ الْعُمُرِ أَعْظَمُ مِمَّا يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ فَنَاءِ الْمَالِ لِأَنَّ مَنْ يَقِلُّ مَالُهُ يَأْمُلُ أَنْ يَسْتَحْلِفَ مِنْهُ فَيَسْكُنُ إِلَى ذَلِكَ وَ مَنْ أَيَقَنَ بِفَنَاءِ الْعُمُرِ اسْتَحْكَمَ عَلَيْهِ الْيَأْسُ وَ إِنْ كَانَ طَوِيلَ الْعُمُرِ ثُمَّ عَرَفَ ذَلِكَ وَثِقَ بِالْبَقَاءِ وَ انْهَمَكَ فِي اللَّذَاتِ وَ الْمَعَاصِي وَ عَمِلَ عَلَى أَنَّهُ يَبْلُغُ مِنْ ذَلِكَ شَيْءَ هَوْنَةٍ ثُمَّ يَتُوبُ فِي آخِرِ عُمُرِهِ وَ هَذَا مَذْهَبٌ لَا يَرْضَاهُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ وَ لَا يَقْبَلُهُ إِلَّا تَرَى لَوْ أَنَّ عَبْدًا لَكَ عَمِلَ عَلَى أَنَّهُ يُسَدِّ خِطْبَكَ سَنَةً وَ يُرْضِيكَ يَوْمًا أَوْ شَهْرًا لَمْ تَقْبَلْ ذَلِكَ مِنْهُ وَ لَمْ يَحُلْ عِنْدَكَ مَحَلَّ الْعَبْدِ الصَّالِحِ دُونَ أَنْ يُصَدِّجَ طَاعَتَكَ وَ نُصَدِّحَكَ فِي كُلِّ الْأُمُورِ وَ فِي كُلِّ الْأَوْقَاتِ عَلَى تَصَدُّفِ الْحَالَاتِ فَإِنْ قُلْتَ أَوْ لَيْسَ قَدْ يُقِيمُ الْإِنْسَانُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ حِينًا ثُمَّ يَتُوبُ فَتَقْبَلُ تَوْبَتَهُ قُلْنَا إِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ يَكُونُ مِنَ الْإِنْسَانِ لِعَلْبَةِ الشَّهَوَاتِ لَهُ وَ تَرْكِهِ مُخَالَفَتَهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَقْدِرَهَا فِي نَفْسِهِ وَ يَنْبِي عَلَيْهِ أَمْرُهُ فَيَصْفَحُ اللَّهُ عَنْهُ وَ يَتَفَضَّلُ عَلَيْهِ بِالْمَغْفِرَةِ فَأَمَّا مَنْ قَدَّرَ أَمْرُهُ عَلَى أَنْ يَعْصِيَ مَا بَدَأَ لَهُ ثُمَّ يَتُوبُ آخِرَ ذَلِكَ فَإِنَّمَا يُحَاوِلُ خَدِيعَةً مِنْ لَا يُخَادَعُ بِأَنْ يَتَسَلَّفَ (1) التَّلَذُّذُ فِي الْعَاجِلِ وَ يَعِدُ وَ يُؤْمِنُ نَفْسَهُ

ص: 228

1- . التسلف: الاقتراض كأنه يجري معاملة مع ربّه، بان يتصرف في اللذات عاجلا و يعد ربّه في عوضها التوبة ليؤدي إليه آجلا .. و في بعض النسخ يستسلف و هو طلب و بيع الشيء سلفا.

التَّوْبَةَ فِي الْأَجْلِ وَلَا يَفِي بِمَا يَعِدُ مِنْ ذَلِكَ فَإِنَّ النُّزُوعَ مِنَ التَّرَفِّهِ وَالتَّلَذُّدِ وَ مُعَانَاةَ (1)

التَّوْبَةَ وَلَا سِيَّمًا عِنْدَ الْكِبَرِ وَضَعْفِ الْبَدَنِ أَمْرٌ صَعْبٌ وَلَا يُؤْمَنُ عَلَى الْإِنْسَانِ مَعَ مُدَافَعَتِهِ بِالتَّوْبَةِ أَنْ يُرْهِقَهُ الْمَوْتُ فَيَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا غَيْرَ تَائِبٍ كَمَا قَدْ يَكُونُ عَلَى الْوَاحِدِ دَيْنٌ إِلَى أَجَلٍ وَقَدْ يَقْدِرُ عَلَى فَضَائِهِ فَلَا يَزَالُ يُدَافِعُ بِذَلِكَ حَتَّى يَحِلَّ الْأَجَلُ وَقَدْ نَفَذَ [نَفَذَ] الْمَالُ فَيَتَقَى الدَّيْنَ قَائِمًا عَلَيْهِ فَكَانَ خَيْرَ الْأَشْيَاءِ لِلْإِنْسَانِ أَنْ يُسْتَرَّ عَنْهُ مَبْلَغُ عُمُرِهِ فَيَكُونَ طُولَ عُمُرِهِ يَتَرَقَّبُ الْمَوْتَ فَيَتْرَكَ الْمَعَاصِيَ وَيُؤْتِرَ الْعَمَلَ الصَّالِحَ فَإِنْ قُلْتَ وَهَا هُوَ الْآنَ قَدْ سَتَرَ عَنْهُ مِقْدَارَ حَيَاتِهِ وَصَارَ يَتَرَقَّبُ الْمَوْتَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ يُقَارِفُ (2)

الْفَوَاحِشَ وَيَنْتَهِكُ الْمَحَارِمَ (3) فُلْنَا إِنَّ وَجَهَ التَّنْبِيرِ فِي هَذَا الْبَابِ هُوَ الَّذِي جَرَى عَلَيْهِ الْأَمْرُ فِيهِ فَإِنْ كَانَ الْإِنْسَانُ مَعَ ذَلِكَ لَا يَرْعَوِي (4) وَلَا يَنْصَرِفُ عَنِ الْمَسَاوِيئِ فَإِنَّمَا ذَلِكَ مِنْ مَرَحِهِ وَ مِنْ قَسَاوَةِ قَلْبِهِ لَا مِنْ خَطَا فِي التَّنْبِيرِ كَمَا أَنَّ الطَّبِيبَ قَدْ يَصِفُ لِلْمَرِيضِ مَا يَنْتَفِعُ بِهِ فَإِنْ كَانَ الْمَرِيضُ مُخَالَفًا لِقَوْلِ الطَّبِيبِ لَا يَعْمَلُ بِمَا يَأْمُرُهُ وَلَا يَنْتَهِي عَمَّا يَنْهَاهُ عَنْهُ لَمْ يَنْتَفِعْ بِصِدْقَتِهِ وَ لَمْ تَكُنِ الْإِسَاءَةُ فِي ذَلِكَ لِلطَّبِيبِ بَلْ لِلْمَرِيضِ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ وَ لَكِنَّ كَانَ الْإِنْسَانُ مَعَ تَرَقُّبِهِ لِلْمَوْتِ كُلِّ سَاعَةٍ لَا يَمْتَنِعُ عَنِ الْمَعَاصِي فَإِنَّهُ لَوْ وُثِقَ بِطُولِ الْبَقَاءِ كَانَ أَحْرَى بِأَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْكِبَائِرِ الْفَظِيحَةِ فَتَرَقَّبُ الْمَوْتَ عَلَى كُلِّ حَالٍ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الثَّمَّةِ بِالْبَقَاءِ ثُمَّ إِنَّ تَرَقُّبَ الْمَوْتِ وَإِنْ كَانَ صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ يَلْهُونَ عَنْهُ وَلَا

ص: 229

1- . المعاناة: مقاساة العناء و المشقة.

2- . في الأصل المطبوع يفارق و لا يستقيم المعنى بها بل يكون عكسيا. و لما رجعنا إلى البحار وجدناها يقارف.

3- . المحارم جمع محرم و هو الحرام.

4- . الارعواء: الكف عن الشيء، او الندم على الشيء و الانصراف عنه و تركه.

يَتَعَطُّونَ بِهِ فَقَدْ يَتَعَطُّ بِهِ صِدْقُ نَفْسٍ آخَرٍ مِنْهُمْ وَيَنْزِعُونَ عَنِ الْمَعَاصِي وَيُؤْتِرُونَ الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَيَجُودُونَ بِالْأَمْوَالِ وَالْعَقَائِلِ (1) النَّفْسِيَّةِ فِي الصَّدَقَةِ عَلَى الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ فَلَمْ يَكُنْ مِنَ الْعَدْلِ أَنْ يُحْرَمَ هَوْلَاءِ الْإِنْتِفَاعِ بِهَذِهِ الْخَصْلَةِ لِتَضْيِيعِ أَوْلِيكَ حَظَّهُمْ مِنْهَا. (2)

[عدم آگاهی انسان به مدت عمر خود]

اینک ای مفضل! در عدم آگاهی انسان به مدت عمرش اندیشه کن. اگر او به عمر کوتاهش پی می برد، هیچ لذتی نمی برد و با علم به مرگ و انتظار آن، زندگی برای او گوارا و شیرین نبود، چنین کسی همانند شخصی است که مالش نابود شده و یا در شرف نابودی است و احساس فقر و نابودی مال، او را هراسناک کرده. حال آنکه آثار و عواقب ناگوار شناخت پایان عمر بمراتب از آثار نابودی مال بزرگتر و دشوارتر است؛ زیرا کمبود مال جبران شدنی است و این امر باعث آرامش نسبی شخص می گردد. ولی کسی که به پایان پذیری عمر یقین و باور داشته باشد اگر چه عمرش طولانی شود، هیچ امیدی ندارد.

نیز اگر شخص به طول عمر و بقای خود اطمینان بیابد، در دریای لذات و معاصی غرق می گردد. او به این امید که در پایان عمر توبه خواهد کرد همواره در رسیدن به شهوات می کوشد. بی شک خدای جلّ و علا از این عقیده خشنود نیست و آن را از بندگانش نمی پذیرد. اگر تو غلامی داشته باشی که یک سال خشم و نارضایتی تو را باعث شود و یک روز یا یک ماه خشنودت سازد. آیا از او می پذیری؟ بی تردید نمی پذیری و تا وقتی که در همه کار و همه وقت فرمان تو را نبرد و سفارشت را گوش فرام ندهد، او را بنده ای صالح نمی شماری.

ص: 230

- 1- . العقائل جمع عقيلة و العقيلة من الإبل هي الكريمة، و العقيلة من كل شيء هي اكرمه.
- 2- توحيد المفضل، ص 84.

اگر بگویی مگر نشده که گاه شخصی تمام اوقاتش را در معصیت و گناه گذرانده آنگاه توبه نموده و توبه او پذیرفته شده است؟ پاسخ می دهیم: این امر هنگامی است که شهوات بر انسان چیره گردند و از مخالفت با آنها عاجز شود، نه اینکه اساس کار را بر ارتکاب معصیت بگذارد، [تا آخر کار توبه کند.] تنها در این صورت خداوند از او می گذرد و با بخشایش بر او تفضل می کند. اما کسی که با توجه و با قصد گناه کار می کند تا در پایان کار توبه کند در واقع می کوشد تا کسی را بفریبد که فریفتنی نیست، او می خواهد لذت نقد را بگیرد و قول توبه نسبه بدهد.

[به قول معروف: وعده سر خرمن می دهد.] غالباً چنین اشخاصی در عمل به این وعده خود توفیق چندانی نمی یابند؛ زیرا دل کندن از لذت و رفاه و دشواری توبه به ویژه در دوران کهولت و ضعف بدن کاری بسیار دشوار [و گاه ناشدنی] است.

وانگهی معلوم نیست که بر اثر فردا فردا کردن، مرگ غافل گیرش نکند و او را بدون توبه از دنیا نبرد [و میان او و خواسته اش جدایی نیفکند.] چنان که گاه کسی برای مدتی قرضی گرفته ولی او آنقدر درنگ و فردا فردا می کند که زمان پرداخت فرا می رسد، پولش تمام شده و قرض بر گردن او باقی است.

به این ترتیب بهترین چیز همان است که زمان مرگ و مدت عمر بر انسان ناپیدا و پوشیده ماند. تا در طول عمر منتظر مرگ باشد و [با یاد مرگ] گناهان را ترك کند و کارهای صالح و نیکو را برگیرد.

اگر بگویی: الان هم که زمان دقیق مرگ از او پنهان مانده و هر ساعت به انتظار مرگ است، باز در فساد و محرّمات غرق گشته است، در پاسخ می گوییم! وجه تدبیر در این امر همان است که گذشت و اگر آدمی با این حال باز از گناه بر حذر نیست و از فساد فاصله نمی گیرد، از سرمستی و سنگدلی او سرچشمه می گیرد نه از تدبیر ناصواب. چنان که گاه پزشك برای بیمار نسخه ای می نویسد که به سود اوست. اما اگر بیمار از طبیب فرمان نبرد و با او

مخالفت نماید و از آنچه گفته پرهیز کند و یا بر حذر نباشد، هیچ گاه نسخه دکتر سودی به او نمی بخشد و این کار زشت و ناروا نه به زیان پزشک که به زیان خود بیمار است؛ زیرا او از سخنان طبیبانه پزشک پیروی ننموده است.

وانگهی اگر انسان به طول بقای خود [و عدم فرارسیدن مرگ ناگهانی] اطمینان داشته باشد، بسیار بیشتر در طغیان و گناهان بزرگ در می غلتد. پس انتظار مرگ برای او در هر حال از اطمینان بقا مفیدتر است، وانگهی اگر چه شماری از مردم از یاد مرگ غافل می شوند و موعظت نمی پذیرند، اما شماری دیگر اثر می پذیرند و از معاصی بازشان می دارد و اینان عمل صالح را بر می گزینند. این دسته از اموال گرانقدر و شتران پر قیمت خود بر فقیران و مساکین انفاق و صدقه می کنند. با این وصف از عدالت نیست که به خاطر عدم آگاهی و غفلت یک گروه که حق خود را نادیده می گیرند و سود خود را از این امر نمی برند، گروهی دیگر از بهره جویی و استفاده از این امر محروم گردند(1)

از جمله مسائل پوشیده بر انسان، پایان عمر اوست. هیچ کس نمی داند کی می میرد. در قرآن می فرماید:

«وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ؛ هیچ کس نمی داند که فردا چه به دست می آورد، و هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی می میرد».(2)

این جزء حکمت های الهی است که انسان از مرگ خود بی خبر باشد؛ زیرا پنهان ماندن آن دو فایده دارد که در کتاب توحید مفضل بدان ها اشاره شده است.

اگر مقدار عمر انسان معلوم بود از دو حال خارج نبود:

ص: 232

1- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 80.

2- . سوره لقمان، آیه 34.

الف) یا می دانست عمر طولانی دارد که در این صورت، غفلت دامان او را می گرفت و به خودش وعده می داد که من ده یا بیست یا پنجاه سال دیگر در این دنیا می مانم مجال توبه هم بسیار است عجله ای برای توبه نیست، آن گاه به گناه و غفلت و بی خبری آلوده می شد.

ب) اگر هم می دانست که تا یک ساعت دیگر یا یک روز یا یک ماه یا یک سال دیگر زندگی می کند زندگی بر او ناگوار می شد به خودش می گفت: من که تا یک ماه دیگر بیشتر زنده نیستم پس چرا تلاش کنم؟ نشاط زندگی از بین می رفت و مأیوس می شد.

همین موضوع فایده دیگری هم دارد که انسان هر لحظه احتمال دو طرف را می دهد، یعنی دائماً بین خوف و رجاست. از یک سو دست از طلب بر نمی دارد و از سوی دیگر آلوده به گناه نمی شود، چون نمی داند شاید ساعتی بیش از عمرش باقی نمانده باشد. در احادیث بر این مسأله بسیار تأکید شده است. (1)

ص: 233

1- . انوار هدایت، مجموعه مباحث اخلاقی، ص 154.

فَكَرَّ يَا مُفَضَّلُ فِي الْأَحْلَامِ كَيْفَ دَبَّرَ الْأَمْرَ فِيهَا فَمَزَجَ صَادِقَهَا بِكَاذِبِهَا فَإِنَّهَا لَوْ كَانَتْ كُلُّهَا تَصَدِّقُ لَكَانَ النَّاسُ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءَ وَ لَوْ كَانَتْ كُلُّهَا تَكْذِبُ لَمْ يَكُنْ فِيهَا مَنْفَعَةٌ بَلْ كَانَتْ فَضْلاً لَا مَعْنَى لَهُ فَصَارَتْ تَصَدِّقُ أَحْيَاناً فَيَنْتَفِعُ بِهَا النَّاسُ فِي مَصْلَحَةٍ يَهْتَدِي لَهَا أَوْ مَضَرَّةً يَتَحَذَّرُ مِنْهَا وَ تَكْذِبُ كَثِيراً لِنَلَّا يَعْتَمِدَ عَلَيْهَا كُلُّ الْإِعْتِمَادِ (1)

[خواب و راز درهم آمیختگی راست و دروغ آن]

ای مفضل! در باره خوابها و حکمت درهم آمیختگی راست و دروغ آن نیک بیندیش. اگر تمام خوابها راست و صادق بود همه مردم پیامبر [و از اخبار غیب آگاه] بودند و اگر تمام آنها نادرست و کاذب بود، چیزی زاید و بی معنی بود و سودی نداشت. از این رو گاه راست است و مردم از آن سود می برند و با آن به سوی نیکی می روند و از بدی پرهیز می نمایند و بسیاری از آنها نیز دروغ است تا بر خوابها اعتماد کامل نشود. (2)

هنگام خواب

هنگام خواب، حواس آدمی تعطیل می شوند و پیوند نفس با عالم ماده به گونه ای قطع می گردد و روی به عالم بالا- و افق اعلا می کند و چیزهایی را مشاهده می نمایند که در حال بیداری هرگز نمی بینند. این مشاهدات و رویاها که برای انسان دست می دهد، گاه خبرهایی از آینده را در خود دارد و از این

ص: 234

1- . توحید المفضل، ص 85.

2- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 80.

نظر به یکی از ویژگی‌های بزرگ پیامبران که خبر دادن از غیب و آینده از طریق رویاهای صادقانه است، شباهت می‌رساند. از این رو امام (علیه السلام) فرمود:

اگر تمام رویاهای صادق می‌بود، همه پیامبر می‌شدند، پس حکمت خداوند بر این جاری گشته که بعضی خواب‌ها راست و بعضی دروغ باشند. (1)

معارف الهی رزق کریم است

یکی از عوامل زیاد شدن روزی امانت است و بهترین روزی، معارف الهی است که رزق کریم است و انسان امین از این رزق کریم برخوردار است، خواه در بیداری، خواه در خواب، چون معلم انسان در بیداری و خواب، خدای سبحان است: «علم الانسان ما لم يعلم» (2)، «و اتقوا الله و يعلمکم الله» (3) و انسان در حال بیداری دیرتر از خدای سبحان علم فرامی‌گیرد تا در خواب، زیرا انسان در خواب به خداوند نزدیکتر است و در بیداری دورتر. گرچه خدای سبحان نسبتش به همه اشیا

در همه حالات مساوی است و او به ما از خود ما نیز نزدیکتر است، ولی ما در خواب به خدا نزدیکتر از بیداری هستیم، زیرا آنچه ما را به عالم طبیعت دعوت می‌کند مشاغل ماست، ولی در خواب این شواغل حسی کم می‌شود. از این رو قرآن کریم خواب را توفی می‌داند و می‌فرماید: «الله یتوفی الانفس حین موتها والتي لم تمت فی منامها» (4) و «وهو الَّذی یتوفّاکم باللیل و یعلم ما جرحتم بالنار» (5)؛ وقتی شما می‌خوابید خداوند شما را توفی می‌کند، یعنی حقیقت شما را نزد خود می‌آورد.

ص: 235

1- . توحید مفضل، ترجمه محمد مهدی رضایی، ص 276.

2- . سوره علق، آیه 4.

3- . سوره بقره، آیه 282.

4- . سوره زمر، آیه 42.

5- . سوره انعام، آیه 60.

افسوس به کسی که در حالت خواب، روح تبهکار و آلوده‌ای را به خدای سبحان بدهد. چنین روحی وقتی تسلیم خدا می‌شود شرمنده است. این است که از تَقَرُّب و تَوْفِی هر شب طرفی نمی‌بندد. انسان اگر در بیداری مواظب اعمال خود باشد، خواب‌های صادقی خواهد داشت یا در بیداری نیز حقایقی نصیب انسان می‌شود.

این که انسان امین، هم در عالم خواب موجود با برکت است هم در عالم بیداری، برای آن است که امانت و صداقت منشاء برکت است. انسانی که در بیداری امین نیست، اگر نعمتی الهی در عالم رؤیا نیز نصیبش شد، باز قوه خیال و وهم او آن را کم یا زیاد می‌کند، از این رو وقتی بیدار شد، چیزی در خاطر دارد که تعبیر آن یا دشوار است و یا ناممکن، ولی انسان صادق و امین همان طور که در بیداری امانت و صداقت را حفظ کرده، در عالم خواب هم اگر چیزی را از عالم ملکوت مشاهده کند، با همان حالت مشاهده اش آن را دارد؛ همچنین يك مُعَبَّر حاذق می‌تواند آن صورت ملکوتی را به اصلش برگرداند و عبور بدهد (تعبیر رؤیا).

یوسف صدیق (علیه السلام) و دیگر انبیای الهی چون خود امینند، هم خواب‌های خوب می‌بینند و هم توان آن را دارند که خواب‌های خوب دیگران را تعبیر کنند. بنابراین رؤیای صادق رزق کریمی است که خدای سبحان نصیب انسان‌های امین و صادق کرده است.

رؤیا دریچه‌ای به جهان آخرت

در برخی روایات آمده است که انسان‌های اولی خواب نمی‌دیدند. وقتی انبیای الهی به آنها می‌گفتند: خدایی هست و امر و نهی دارد، آنها می‌گفتند: اگر ما دستورات خدا را عمل کنیم چه خواهد شد؟ جواب می‌دادند که بعد از مرگ پاداش می‌گیرید و اگر انجام ندادید بعد از مرگ کیفر می‌بینید. انکار آنان بیشتر شده، می‌گفتند بعد از مرگ خبری نیست، زیرا نیاکان ما رفتند و

برنگشتند. اینها اولاً می پنداشتند مرگ نابودی است و ثانیاً اگر حیات بعد از مرگ راست باشد باید مردگان به همین دنیا باز گردند و چون می دیدند نیاکان مرده آنها به دنیا برنگشتند، معاد را انکار می کردند. آنها نمی دانستند که معاد تبدیل نشئه دنیا به نشئه آخرت است نه بازگشت به دنیا. تا این که خدای سبحان رؤیا را نصیب انسانهای اولی کرد. آنگاه به انبیا مراجعه کرده، می گفتند: اینها چیست که ما در خواب مشاهده می کنیم؟ انبیا می فرمودند: آنچه ما به شما وعده می دهیم، که پس از مرگ می بینید از همین قبیل است (1) یعنی وجودی است مثالی که در عالم مثال (برزخ) با صور مثالیه محشور است و در قیامت کبرا به همان بدن اصلی برمی گردد. (2)

کسب معارف در عالم رؤیا

خواب مکتبی است که انسان می تواند از آن بهره های فراوان ببرد. چنانکه خداوند به رسولش می فرماید: بعضی از اسرار را ما در خواب به تو فهمانیم: «لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤسکم و مقصرین لا تخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلك فتحاً قريباً» (3)؛ خداوند فتح مکه را در عالم رؤیا به رسول خود تفهیم می کند، چنانکه ذبح اسماعیل را در رؤیا برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) بیان کرده است: «يا بني اني اري في المنام اني اذبحك» (4) یا اجتبا و برجستگی یوسف را در عالم رؤیا به او تفهیم کرده است: «اني رأيت أحد عشر كوكبا والشمس والقمر رأيتهم لي ساجدين» (5)

ص: 237

- 1- . وافي، ج 25، ص 641.
- 2- . در روایات بین عالم مثال و قیامت فرق گذاشته شده است.
- 3- . سوره فتح، آیه 27.
- 4- . سوره صافات، آیه 102.
- 5- . سوره یوسف، آیه 4.

پس انسان توان آن را دارد که در حالت خواب صور حق را ببیند و بسیاری از معارف را کسب کند. آنها که در حالت بیداری از عالم طبیعت منزهند، هم در بیداری از علوم حصولی بهره‌ای دارند و هم در خواب از علوم شهودی طرفی می‌بندند.

یوسف صدیق منشأ همه این برکات را توحید خدای سبحان می‌داند. اما کسانی که ایمان ندارند، وقتی سخن از خدا و وحدت او به میان می‌آید، منزجر و مشتمز می‌شوند و وقتی سخن از غیر خداست خوشحال می‌گردند: «وإذا ذكر الله وحده اشمأزت قلوب الذين لا يؤمنون بالآخرة وإذا ذكر الذين من دونه اذا هم يستبشرون»⁽¹⁾، زیرا انسان طبیعت گرا از عالم وحدت هراسناک بوده به جهان کثرت متمایل است. از این رو یوسف صدیق به هم زندانیهای خود می‌فرمود: آیا این الهه دروغین و پراکنده بهترند یا خداوند واحد قهار؟⁽²⁾

و همچنین می‌فرماید: «ذلکما ممّا علمنی ربّی انی ترکت ملة قوم لا یؤمنون بالله وهم بالآخرة هم کافرون * واتبعت ملة ابائی ابراهیم واسحاق و یعقوب ما کان لنا أن نشرک بالله من شیء ذلك من فضل الله علینا و علی الناس ولكن أكثر الناس لا یشکرون»⁽³⁾؛ چون موحد بودم و راه مستقیم انبیای الهی را پیمودم و از پدران معصوم خود پیروی کردم خدای سبحان این علوم را بر من تفضّل کرد. ممکن نیست انسان موحد باشد و در خواب و بیداری از علوم الهی بهره نبرد، چون هر لحظه‌ای که می‌خواهد، خدا روحش را قبض می‌کند. چگونه ممکن است انسان به حضور حکیم علیم برود اما از حکمت و علم چیزی فرانگیرد مگر آن که قلبش کور باشد.⁽⁴⁾

ص: 238

- 1- . سوره زمر، آیه 45.
- 2- . سوره یوسف، آیه 39.
- 3- . سوره یوسف، آیات 37 و 38.
- 4- . سیره پیامبران در قرآن، ج 7، ص 23.

تعبیر رؤیا به عالم الفاظ و مفاهیم ارتباط دارد و معبر با استفاده از آن ها بیننده رؤیا را از صورت منامیه می گذرانند و به حقیقت آن می رسانند، زیرا آنچه انسان نخست در خواب می بیند، اگر اضغاث احلام نباشد، حق است؛ ولی قوه متخیله صورت هایی را بر آن می افزاید؛ یا از آن می کاهد و پس از بیدار شدن، آخرین صورت را که به یاد دارد برای معبر نقل می کند و معبر باید از این صورت ها بگذرد و به صورت نخستین برسد که حق است. او اگر دارای چنین قدرتی باشد، دانای به تعبیر است، وگرنه تعبیر به رأی کرده است.

تأویل رؤیا محقق شدن آن در بیرون است، پس «تأویل» وجود خارجی رؤیاست و «تعبیر» صورت مفهومی آن، هرچند قرآن کریم گاهی «تأویل» را مرادف «تعبیر» هم به کار برده است؛ دو نمونه: 1. در شرح زندانی شدن یوسف (علیه السلام): دوزندانی از وی تأویل رؤیای خود را خواستند و حضرت فرمود که پیش از آنکه طعامی برای شما بیاورند، تأویل رؤیای شما را می گویم: «بَنَيْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ * قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ» (1)؛ آن گاه پس از دعوت آنان به «توحید» فرمود که یکی از شما دو نفر آزاد و ساقی دربار می گردد و آن دیگری به دار آویخته خواهد شد.

این بیان در حقیقت، «تعبیر» است که «تأویل» نامیده شده است، زیرا جریان آن دوزندانی هنوز در مرحله الفاظ و صور ذهنی بوده و در خارج رخ نداده است.

2. در داستان شاه مصر: «قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ» (2)، پس «تأویل» که حقیقت خارجی و عینی است، گاهی مرادف «تعبیر» آمده است که از مقوله الفاظ و مفاهیم ذهنی است.

ص: 239

1- . سوره یوسف، آیات 36 و 37.

2- . سوره یوسف، آیه 44.

بر این اساس، وقتی گفته می‌شود که کلّ قرآن «تأویل» دارد، می‌تواند معانی ذهنی (تعبیر) یا وجود حقایق خارجی (تأویل) مراد باشد که قرآن در ظرف آن ظهور می‌کند و در بعضی آیات هم که آمده است در قیامت تأویل قرآن روشن می‌شود(1)،

لزوماً وجود خارجی آن مراد نیست، زیرا به مفهوم ذهنی آن هم «تأویل» گفته شده است و این دو اصطلاح (تأویل و تعبیر)، مثبتین هستند. البته اگر به طور حصر در یکی از دو معنای مزبور به کار رود، جمع هر دو پذیرفته نیست.

تأویل چنانچه با روایتی تأیید شود، یا شاهد قرآنی داشته باشد یا لطایف عقلی آن را همراهی کند و نیز مخالف با ظواهر دینی و برهان عقلی نباشد، پذیرفتنی و معتبر است، وگرنه اعتبار ندارد.(2)

صدق رؤیا در سحر

حضرت ختمی نبوت (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: أصدق الرؤيا بالأسحار.(3)

صدرالدین قونوی در شرح آن چنین گفته است:

سحر، پایان شب و استقبال آغاز روز است. شب مظهر غیب و ظلمت، و روز زمان کشف و وضوح و پایان سفر مقدرات غیبی در عالم الهی و آن گاه در عالم معانی و ارواح است و چون زمان سحر آغاز زمان استقبال کمال انکشاف و تحقق است، لازم آن این است که چیزی که در آن وقت دیده شود ظهور و تحقق آن نزدیک باشد....(4)

صدق رؤیا و نزاهت آن از اضغاث احلام، گاهی توجیه فاعلی دارد و زمانی توجیه قابلی؛ توجیه قابلی آن هنگامی به لحاظ زمان است و وقتی به لحاظ

ص: 240

1- .سوره اعراف، آیات 52 - 53.

2- . تسنیم ، ج13، ص176.

3- . سنن الدارمی، ج1، ص 605؛ سنن الترمذی، ج4، ص122.

4- . شرح اربعین حدیث، قونوی، ص33.

متزمن. گفتار جناب قونوي توجيه قابلي رؤيا به لحاظ زمان بود؛ ولي توجيه قابلي آن به لحاظ متزمن، يعني خود شخص بيننده رؤيا، سهل و دلپذيرتر است. (1)

ص: 241

1- . تسنيم، ج 13، ص 366.

فَكَرَّ يَا مُفَضَّلُ فِي هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الَّتِي تَرَاهَا مَوْجُودَةً مُعَدَّةً فِي الْعَالَمِ مِنْ مآرِبِهِمْ فَالتُّرَابُ لِلْبِنَاءِ وَ الْحَدِيدُ لِلصَّنَاعَاتِ وَ الْحَشَبُ لِلسُّفْنِ وَ غَيْرِهَا وَ الْحِجَارَةُ لِلأَزْحَاءِ (1)

وَ غَيْرِهَا وَ النُّحَاسُ لِلأَوَانِي وَ الذَّهَبُ وَ الفِضَّةُ لِلْمَعَامِلَةِ وَ الدَّخِيرَةُ وَ الحُبُوبُ لِلغِذَاءِ وَ التَّمَارُ لِلتَّفَكُّهِ وَ اللَّحْمُ لِلْمَأْكَلِ وَ الطَّيِّبُ لِلتَّذْوَدِ وَ الأَدْوِيَةُ لِلتَّصْحِحِ (2) وَ الدَّوَابُّ لِلْحُمُولَةِ وَ الحَطَبُ لِلتَّوَقُّدِ وَ الرَّمَادُ لِلْكَلْسِ (3)

وَ الرَّمْلُ لِلأَرْضِ وَ كَمْ عَسَى أَنْ يُحْصِيَ الْمُحْصِي مِنْ هَذَا وَ شِبْهِهِ أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ دَاخِلًا دَخَلَ دَارًا فَنَظَرَ إِلَى خَزَائِنِ مَمْلُوءَةٍ مِنْ كُلِّ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ وَ رَأَى كُلَّمَا فِيهَا مَجْمُوعاً مُعَدَّاً لِأَسَدٍ بَابٍ مَعْرُوفَةٍ أَ كَانَ يَتَوَهَّمُ أَنَّ مِثْلَ هَذَا يَكُونُ بِالإِهْمَالِ وَ مِنْ غَيْرِ عَمَدٍ فَكَيْفَ يَسَّ تَجِيزُ قَائِلٌ أَنْ يَقُولَ هَذَا مِنْ صُنْعِ الطَّبِيعَةِ فِي الْعَالَمِ وَ مَا أَعَدَّ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ- (4)

[شرح آفرینش اشیا برای رفع نیاز آدمی]

ای مفضل! در این اشیا و موجودات در عالم که رافع نیاز انسان هستند اندیشه کن. خاک برای ساختن بنا، آهن برای استفاده در صنعت، چوب برای ساختن کشتی و جز آن، سنگ برای آسیاب و جز آن، مس برای ساخت ظروف، طلا و نقره برای معامله و ذخیره سازی ثروت، حبوبات برای غذا، میوه ها

ص: 242

1- . الارحاء جمع رحى و هي الطاحونة.

2- . التصحح من صحح المريض: أزال مرضه.

3- . الكلس:- بالكسر- ما يقوم به الحجر و الرخام و نحوهما و يتخذ منها باحراقها.

4- . توحيد المفضل، ص 85.

برای استفاده و لذت، گوشت برای خوردن، بوی خوش برای تلذذ، داروها برای بهداشت و درمان، حیوانات و چهارپایان برای حمل بار، هیزم برای سوزاندن، خاکستر برای ساروج ساختن و رمل برای فرش زمین آفریده شد. راستی مگر انسان می تواند این همه و جز آن را در شماره آورد؟! آیا اگر کسی وارد يك خانه شود و تمام اشیای مورد نیاز مردم را در آنجا بیابد می پندارد که این آفرینش [و هماهنگی و گردآوری] بی هدف و خود به خود باشد؟ چگونه کسی به خود اجازه می دهد که این همه تدبیر عالم و اشیای مهیا و هماهنگ را کار طبیعت بداند؟

ای مفضل! از آفرینش و آماده سازی حکیمانه و مدبرانه اشیا برای رفع نیاز انسان درس عبرت بگیر. برای او غلات و حبوبات آفریده شده است. در نتیجه باید آنها را آرد کند، آرد را خمیر گرداند و با آن نان و غذا بپزد. برای پوشاکش پشم آفریده شده و او باید آن را بزند، برسد و ببافد. برای او درخت آفریده شده و او باید آن را در زمین بکارد، آب دهد و به آن برسد و از آن بهره گیرد. داروها برای درمانش پدید آمده و او باید آنها را [از زمین] برگیرد، با مواد دیگر آمیخته نماید و داروی شفا بخش بسازد. دیگر اشیا نیز همین گونه آفریده شده است.

بنگر که چگونه تمام نیازهای ضروری انسان آفریده شده ولی انسان باید برای دسترسی به آنها قدری تلاش و حرکت کند [تا برکت یابد] این به سود و صلاح اوست؛ زیرا اگر این اشیا بدون هیچ کار و تلاش و حرکتی نیازهای او را بر می داشت، همواره در وادی سرمستی و طغیان سقوط می کرد و چه بسا دست به اعمالی می زد که خود را نیز هلاک کند. اگر تمام نیازهای انسان آماده و کافی بود برای او زندگی، هیچ مزه و لذتی نداشت و گوارا نبود. چنان که می بینی اگر کسی چند صباحی نزد عده ای مهمان باشد و آنان غذا، نوشیدنی و دیگر نیازهایش را برطرف کنند، هر آینه از بیکاری آزردده می شود و با خود منازعه و ناسازگاری می کند که باید به کاری مشغول گردد. حال اگر

انسان در تمام عمر برای تحصیل ما یحتاج خود به هیچ تلاش و حرکتی نیاز نداشته باشد کار بمراتب دشوارتر و ناگوارتر می گردد.

پس حکمتی عظیم و تدبیری سترگ در این است که نیازهای انسان با حرکت و قدری تلاش به دست آیند تا از سوئی بیکاری او را در دشواری نیفکند و از سوی دیگر نتواند که در پی چیزی باشد که به او نمی رسد و یا اگر برسد به سود او نباشد. (1)

توصیه اسلام به بهره گیری از منابع طبیعی

قرآن کریم گاهی با بیان «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» (2) و زمانی با عبارت: «فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا» (3)، انسان را به بهره گیری از منابع طبیعی فراخوانده می فرماید: روی دوش زمین راه بروید و روزی بگیرید. لازمه این فرمان، تلاش برای استخراج معادن، کشاورزی، ... و بهره گیری هرچه بهتر از مواد خام طبیعت است. امثال این دستور الهی کار آسانی نیست، بلکه نیاز به تلاش و همت جدی دارد. این سفره گسترده نعم الهی در صحرا و دریا و در اعماق کوهها برای بشر پهن شده و انسان باید با تلاش خویش از آنها بهره مند شود. خداوند قبل از خلقت انسان همه نعمت‌های لازم جهت زندگی را آفرید؛ یعنی زمین و زمینه را برای زندگی بشر فراهم کرد، آن گاه بشر را در روی زمین خلق کرد.

چنین نبود که انسان ابتدا آفریده شود سپس برای رفع نیاز او موجودات دیگر خلق شوند؛ چنان که نوزاد چون توان هضم غذا ندارد، ابتدا شیر مادر برای او فراهم شد و پس از مدتی که توان غذا خوردن و کار کردن یافت غذا و فعالیت او مشخص گردید، به انسان نیز عقل و خرد داد، ابزار در اختیار او نهاد،

ص: 244

1- . شگفتی‌های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 82.

2- . سوره جمعه، آیه 10.

3- . سوره ملک، آیه 15.

فرمان تلاش در روی زمین و آباد کردن آن را بیان کرد و فرمود: شما حرکت کنید، «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ»⁽¹⁾؛ ما راه را برای شما آسان می کنیم.

ضرورت بهره وری بهینه از منابع طبیعی

خدای سبحان موجودات را در تسخیر انسان قرار داد؛ نه به آن معنا که خود انسان آنها را تسخیر کند، بلکه خداوند آنها را برای بشر مسخر قرار داد؛ چنان که در سوره «ابراهیم» می فرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّأَنْهَارَ * وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ

وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»⁽²⁾ در این آیات کلمه «سَخَّرَ» چهار بار تکرار شده است و ضمیر خطاب «لَكُمْ» نیز چندین بار تکرار شده است. هر چند واژه «تسخیر» مفهوم جامع ذهنی دارد ولی تسخیر شمس و قمر با تسخیر لیل و نهار متفاوت است؛ همچنان که تسخیر بحر با تسخیر نهر متفاوت است. بنابراین هر یک از مخلوقات الهی؛ هم وجودشان با دیگری تفاوت دارد و هم تسخیر آنها، از این جهت بهره برداری از آنها نیز متفاوت خواهد بود. ولی آنچه مهم است اینکه همه موجودات مسخر انسان هستند، از این جهت لازم است به نحو احسن از این نعمت های الهی بهره برداری شود که در غیر این صورت کفران نعمت است.

یکی از نعمت های خدادادی دریا است. اگر انسان استفاده ابتدایی از آن بکند، او با سایر موجودات آبی و پرندگان دریایی در استفاده از دریا یکسان است و تسخیر آن مصداق ندارد. اگر انسان افزون از استفاده از آب دریا و کشتیرانی، در دریای نعمت های الهی غواصی کند و از عمق دریا تا فضای درون و بیرون آن به تحقیق علمی پردازد و معادن دریایی و سرمایه های موجود در

ص: 245

1- . سوره عبس، آیه 20.

2- . سوره ابراهیم، آیات 32 و 33.

دریا را شناسایی و به بشر عرضه کند، آنگاه می توان گفت از دریای تسخیر شده استفاده صحیح کرده است؛ چنان که اگر تنها از روشنایی و گرمای خورشید استفاده کند، تفاوتی میان انسان و دیگر موجودات زنده - اعم از حیوانات و نباتات - در استفاده از خورشید نخواهد بود، کسی می تواند ادعا کند که از نعمت خورشید به خوبی استفاده کرده و به آیه «سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسُ» (1) عمل کرده است که انواع استفاده های مفید و منافع زیست محیطی آن را شناسایی کرده در اختیار بشریت قرار دهد.

زمین را نیز خداوند مسخر انسان قرار داد تا به راحتی توان زندگی روی آن را داشته باشد؛ برای کشاورزی بتواند آن را شخم زده و برای استخراج معادن و کاوش های علمی در رشته های مختلف خاک شناسی و معدن شناسی بتواند حفاری های عمیق کند و همچنین برای شناخت گسل ها و مناطق زلزله خیز به تحقیق عمقی زمین بپردازد تا مردم از زندگی مرفه و آسانی برخوردار شوند ولی اگر استفاده از زمین تنها در حد ساختن آشیانه و زندگی عادی باشد، دیگر حیوانات نیز چنین بهره مندی را دارند. هم چنان که انسان به عمق زمین می رود و نفت و گاز و دیگر منابع زیرزمینی را استخراج می کند باید از فضا و موجودات آن نیز بهره برداری مناسب کند.

اگر تنها به استفاده ابتدایی از نعمتهای الهی بسنده شود و مسخر بودن موجودات برای انسان نادیده گرفته شود؛ چنان که قرآن کریم می فرماید: «أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ» (2) «وَالْحَيَّاتِ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرِ لَتَرْكَبُوهَا» (3) و از مخلوقات الهی به طور شایسته بهره مند نشود، کفران نعمت کرده شامل آیات: «أَلَمْ تَرَ إِلَى

ص: 246

1- . سوره ابراهیم، آیه 33.

2- . سوره نحل، آیه 79.

3- . سوره نحل، آیه 8.

الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ»(1)، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ»(2) خواهد بود.(3)

ص: 247

-
- 1- . سوره ابراهيم، آيه 28.
 - 2- . سوره ابراهيم، آيه 34.
 - 3- . اسلام و محيط زيست ، ص 32.

اعتبر ياً مفضلُ بأشياءٍ خلقت لِمَآربِ الإنسانِ و ما فيها من التدبيرِ فإنه خلق له الحُبَّ لِطعامِهِ و كَلَّفَ طَحْنَهُ و عَجْنَهُ و خَبَزَهُ و خَلَقَ لَهُ الْوَبْرَ لِكِسْوَتِهِ فَكَلَّفَ نَدْفَهُ و عَزَلَهُ و نَسَّجَهُ و خَلَقَ لَهُ الشَّجَرَ فَكَلَّفَ غَرْسَهَا و سَمِّيَهَا و الْفِيَامَ عَلَيْهَا و خُلِقَتْ لَهُ الْعَقَاقِيرُ لِأَدْوِيَتِهِ فَكَلَّفَ لِقْطَهَا (1) و خَلَطَهَا و صَدَّعَهَا و كَذَلِكَ تَجِدُ سَائِرَ الْأَشْيَاءِ عَلَى هَذَا الْمِثَالِ فَانظُرْ كَيْفَ كُفِّي الْخَلْقَةَ الَّتِي لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ فِيهَا حِيلَةٌ و تَرَكَ عَلَيْهِ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ مَوْضِعَ عَمَلٍ و حَرَكَةً لِمَا لَهُ فِي ذَلِكَ مِنَ الصَّلَاحِ لِأَنَّهُ لَوْ كُفِّي هَذَا كُلَّهُ حَتَّى لَا يَكُونَ لَهُ فِي الْأَشْيَاءِ مَوْضِعٌ شُغْلٍ و عَمَلٍ لِمَا حَمَلَتْهُ الْأَرْضُ أَشْرَأَ و بَطْرًا (2) و لَبَلَغَ بِهِ ذَلِكَ إِلَى أَنْ يَتَعَاطَى أُمُورًا فِيهَا تَلَفٌ نَفْسِهِ و لَوْ كُفِّي النَّاسُ كُلُّمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ لِمَا تَهَنَّنُوا (3) بِالْعَيْشِ و لَا وَجَدُوا لَهُ لَدَّةً أَلَا تَرَى لَوْ أَنَّ امْرَأَةً نَزَلَ بِقَوْمٍ فَأَقَامَ حِينًا بَلَغَ جَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَطْعَمٍ و مَسْرُوبٍ و خِدْمَةٍ لَتَبَرَّمَ بِالْفِرَاقِ و نَازَعَتْهُ نَفْسُهُ إِلَى التَّشَاغُلِ بِشَيْءٍ فَكَيْفَ لَوْ كَانَ طُولُ عُمُرِهِ مَكْفِيًا لَا يَحْتَاجُ إِلَى شَيْءٍ فَكَانَ مِنْ صَوَابِ التَّدْبِيرِ فِي هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الَّتِي خُلِقَتْ لِلْإِنْسَانِ أَنْ جُعِلَ لَهُ فِيهَا مَوْضِعٌ شُغْلٍ لِكَيْلَا تَبْرِمَهُ الْبِطَالَةُ و لِتَكْفَهُ عَنْ تَعَاطِي مَا لَا يَنَالُهُ و لَا خَيْرَ فِيهِ إِنْ نَالَهُ (4)

ای مفضل! از آفرینش و آماده سازی حکیمانه و مدبرانه اشیا برای رفع نیاز انسان درس عبرت بگیر. برای او غلات و حبوبات آفریده شده است. در نتیجه

ص: 248

1- . اللقط مصدر من لقط الشيء: اخذه من الأرض بلا تعب، و لقط الطائر الحب: أخذه بمنقاره

2- . الاشر و البطر «كلاهما بالفتح» بمعنى واحد.

3- . وفي نسخة البحار تهنوا.

4- . توحيد المفضل، ص 86.

باید آنها را آرد کند، آرد را خمیر گرداند و با آن نان و غذا بپزد. برای پوشاکش پشم آفریده شده و او باید آن را بزند، بریسد و ببافد. برای او درخت آفریده شده و او باید آن را در زمین بکارد، آب دهد و به آن برسد و از آن بهره گیرد. داروها برای درمانش پدید آمده و او باید آنها را [از زمین] برگیرد، با مواد دیگر آمیخته نماید و داروی شفا بخش بسازد. دیگر اشیا نیز همین گونه آفریده شده است.

بنگر که چگونه تمام نیازهای ضروری انسان آفریده شده ولی انسان باید برای دسترسی به آنها قدری تلاش و حرکت کند [تا برکت یابد] این به سود و صلاح اوست؛ زیرا اگر این اشیا بدون هیچ کار و تلاش و حرکتی نیازهای او را بر می داشت، همواره در وادی سرمستی و طغیان سقوط می کرد و چه بسا دست به اعمالی می زد که خود را نیز هلاک کند. اگر تمام نیازهای انسان آماده و کافی بود برای او زندگی، هیچ مزه و لذتی نداشت و گوارا نبود. چنان که می بینی اگر کسی چند صباحی نزد عده ای مهمان باشد و آنان غذا، نوشیدنی و دیگر نیازهایش را برطرف کنند، هر آینه از بیکاری آزاده می شود و با خود منازعه و ناسازگاری می کند که باید به کاری مشغول گردد. حال اگر انسان در تمام عمر برای تحصیل ما یحتاج خود به هیچ تلاش و حرکتی نیاز نداشته باشد کار بمراتب دشوارتر و ناگوارتر می گردد.

پس حکمتی عظیم و تدبیری سترگ در این است که نیازهای انسان با حرکت و قدری تلاش به دست آیند تا از سویی بیکاری او را در دشواری نیفکند و از سوی دیگر نتواند که در پی چیزی باشد که به او نمی رسد و یا اگر برسد به سود او نباشد(1)

ص: 249

کار، در نظام ارزشی اسلام به عنوان راز آفرینش و حکمت وجود مطرح است. آدمی جوهره وجودی خویش را با سعی و تلاش می نمایاند و ارزش حقیقی خود را با کار تعیین می کند.

خدای سبحان، انسان را آفرید و روح منسوب به خویش را در او به ودیعت نهاد: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (1) و هر آنچه را که در جهت کسب کمالات و تعالی روحی و مادی، ضروری بود مسخر وی ساخت: «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (2) و او را به وصف کرامت و فضیلت بر بسیاری از پدیده ها ستود: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (3) خدای سبحان انسان را از زمین انشا کرد. تا با کار و کوشش، هم به عمران و آبادانی زمین پردازد: «هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» (4) و هم با کارهای شایسته، به حکمت وجودی خود پی ببرد و کرامت نفسانی خویش را تحصیل کند. تا در پرتوی تلاش در عمارت زمین و شناخت خویش محیط زیست بشر سالم و تکامل او حاصل شود.

عزت، کرامت، استقلال، سلامت و امنیت هر ملتی در گرو همت و تلاش آن ملت است؛ چنانکه فرومایگی، زبونی، فسردگی و ناامنی هر امتی، پیامد تنبلی و راحت طلبی و بیکاری اوست.

اهمیت کار و ارزش اشتغال را می توان از اسناد کار به خداوند استنباط کرد. قرآن کریم در موارد فراوان، انجام کارهای گوناگون را به خداوند استناد

ص: 250

1- . سوره حجر، آیه 29.

2- . سوره لقمان، آیه 20.

3- . سوره اسراء، آیه 70.

4- . سوره هود، آیه 61.

می دهد و در برخی از آیات، به طور جامع فراگیر می فرماید: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (1)؛ هر روز، بلکه هر ظهور و تجلی، خداوند در کاری تازه است. کارهای خداوند، مشابه یکدیگر و تکراری نیست؛ چون او همیشه در حال ایجاد است و هر وجودی دارای خصوصیتی است که در دیگری نیست لذا تجلی خداوند تکرارپذیر نخواهد بود و همه پدیده ها، نیازهای خود را تنها بر او عرضه می دارند: «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ» (2)؛ و خدا تنها مبدئی است که همه نیازها را پاسخگوست و کارگشایی همه گره ها منوط به اراده اوست: «وَأَن تَأْتِيَكُم مِّن كُلِّ مَآ سَأَلْتُمُوهُ» (3)

رابطه کار و هستی شناسی

نگرش انسان به کار، برابر با نگرش وی به جهان هستی است؛ آن کس که همه موجودات را منحصر در قلمرو ماده می داند و در بخش شناخت شناسی، راهی جز راه حس و تجربه را به رسمیت نمی شناسد، کار را در حد تولید مادی و مصرف مادی می انگارد؛ ولی آن کس که با فرهنگ قرآن آشناست، می داند که قرآن، هستی را به غیب و شهادت تقسیم کرده است. از این رو، شناخت نیز به این دو شعبه تقسیم می شود؛ چنان که کار نیز این دو شعبه را دارد. بر این اساس، کسی که هستی را فراتر از ماده می بیند، به کار نیز با دید وسیع تری نگاه می کند و با تقدس بخشیدن به آن از راه دید معنوی، عرصه های فعالیت را گسترده تر می سازد.

ص: 251

1- . سوره الرحمن، آیه 29.

2- . سوره الرحمن، آیه 29.

3- . سوره ابراهیم، آیه 34.

از تأکيدات مهم اسلام به انسان‌ها، آن است که در هیچ زماني از زندگي خود، از کار و تلاش باز نایستند. انسان، همواره باید در عرصه هاي مختلف زندگي - که بخشي از آن، تلاش براي تأمین نیازهاي اقتصادي و معیشتي است - به صورتي جدی و مستمر کوشش کند تا در پرتو چنین تلاش‌ها و زحماتي، جامعه ديني، هم از جهت فردي به صلاح دست یابد و هم از جهت اجتماعي به اهداف عالي خود نایل شود.

بیان نوراني حضرت رسول اکرم^a به خوبي روشن کننده میزان سعي مسلمان در زندگي خود است؛ «ان قامت الساعة و في يد أحدكم الفسیله فإن استطاع أن لا تقوم الساعة حتي

یغرسها فلیغرسها»⁽¹⁾؛ یعنی اگر خوشه یا نشايي در دست توست و قیامت هم در آستانه برپايي است و چیزی نمانده که بميري، این نهال را بکار و بمیر.

طبق این بیان، انسان تا نفس دارد، باید کار کند و در جامعه اسلامي، هر کسي به تناسب استعداد و قابليتي که دارد، باید تلاش و کوشش کند.

کشاورز در تولید محصولات زراعتي، صنعتگر در تولیدات صنعتي، معلم در آموزش و محقق در تألیف و نگارش، همگي باید دائماً همه همّت خود را براي انجام کمي و کيفي وظايف خویش به کار گیرند و به معنای واقعي تا توان دارند، کار کنند.

از سوي دیگر، همان گونه که مردم - طبق تعالیم الهي - به تلاش در عرصه تولید، امر و ترغیب شده اند، از کم کاري و سستي نیز منع شده اند؛ به گونه اي که فرد بیکار با عدم فعالیت خود در جامعه اسلامي، افزون بر آنکه در سلامت رواني خانواده و محیط زیست سالم تأثیر سوء دارد، بزرگ ترین تهدید و

ص: 253

بدبختی در نظام آفرینش را (غضب الهی) برای خود فراهم می‌کند؛ چنانکه امام کاظم (علیه السلام) فرمودند:

«إن الله لیغض العبد الفارغ؛ (1) خداوند، به بنده بیکار خشم می‌ورزد.

در روایات اهل بیت (علیهم السلام)، رخوت و سستی از منفورترین خصوصیات اخلاقی بشر شمرده می‌شود که بر اساس آن، هم دنیای فرد از رونق می‌افتد و هم آخرت او تباہ می‌شود. حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) در این باره می‌فرماید:

«إياك و الكسل و الضجر فإنهما یمنعانك من حظك من الدنيا و الآخرة؛ (2) از تنبلی و بی‌حوصلگی بپرهیزید که این دو شما را از بهره‌مندی از دنیا و آخرت، منع می‌کند.

انسان تا زنده است باید به وسیله کار و تلاش خویش برای جامعه مفید باشد. کاری که به عهده و در توان اوست باید آن را به نحو احسن انجام دهد، خواه کشاورزی، دامداری، صنعت یا کارهای فرهنگی و علمی. بیکاری نه مطلوب جامعه و نه مورد رضایت خداوند است. از این جهت انسان بیکار اگر دعا کند نیایش وی مستجاب نمی‌شود. هر چند مقدار کاری که از یک جوان برومند توقع می‌رود و از سالمند انتظار نمی‌رود، ولی با ملاحظه توان جسمی و فکری افراد همگان موظف به کار هستند.

البته روایات زیادی در این رابطه هست که نگاه فراگیر به آنها می‌تواند بیان‌کننده ارزش فوق‌العاده کار و تلاش، در مکتب اسلام باشد؛ اما با همه این تأکیدات، عده‌ای می‌خواهند برخورد مثبت دین را با تلاشهای فردی و جمعی مردم برای تحصیل امور مادی زندگی، انکار کنند. آنان برای این کار به تأکیدات قرآنی و روایی‌ای استناد می‌کنند که در آنها مؤمنان از «دنیا طلبی» منع، و به دوری از مظاهر دنیوی و دل‌بستگی به آنها امر شده‌اند.

ص: 254

1- . وسائل الشیعه، ج 17، ص 58.

2- . کافی، ج 5، ص 85.

به نظر مي رسد روايت زير، به خوبي بطلان توهم فوق را در قالب مغايرت دنيا طلبي - که واقعاً مذموم است - با تلاش براي تحصيل امور مادي زندگي - که واقعاً محمود است - بيان مي کند.

شخصي به نام «محمد بن المنکدر» مي گويد: در اطراف مدينه بودم که حضرت امام محمد باقر (عليه السلام) را ديدم. ايشان به سبب کار طاقت فرساي کشاورزي در صحرای گرم مدينه به شدت عرق کرده بود و به کمک غلامان خود حرکت مي کرد. با خودم فکر کردم او را نصيحت کنم تا خود را اين اندازه به جهت دنيا طلبي و تحصيل متاع ناچيز دنيا به زحمت و عذاب نيفکند. به آن حضرت گفتم: خدا تورا اصلاح کند! شيخ بزرگي مانند شما که از شيوخ قريش هستيد، در اين ساعت از روز، در اين وضع، بعيد است که در حال طلب دنيا باشد، سپس او - يعني محمد بن منکدر - با اين تصور که چنين عملکردي مخصوص طالبان و شيفتگان دنيا و غافلان از مرگ و قيامت است، به حضرت امام باقر (عليه السلام) عرض کرد: اگر با همين حال، مرگ به سراغت بيايد چه خواهي کرد و جواب خدا را چه خواهي داد؟ حضرت امام باقر (عليه السلام) فرمود:

«لو جاءني والله الموت وأنا في هذه الحال جاءني وأنا في طاعة من طاعات الله تعالى؛⁽¹⁾ به خدا قسم! اگر در اين حال، مرگ به سراغم آيد، من در حال به جا آوردن طاعتي از طاعات خداوند جان خواهم داد.

به راستي، بين اين توهم که تلاش براي فراهم کردن لوازم مادي زندگي، نوعي تخلف از فرامين الهي و تخطي از آخرت طلبي و ايمان واقعي به معاد دانسته شود و اين معرفت حکيمانه که چنين تلاشي در ردیف يکي از طاعت هاي الهي قرار مي گيرد و تأکيدات زيادي براي ترغيب آحاد جامعه به آن اختصاص دارد،

ص: 255

فرق فراوانی است؛ به ویژه اموری که فروگذاری آنها ممکن است عواقب جبران ناپذیری برای دنیا و آخرت انسان داشته باشد. (1)

کار، مآبه کسب عزت

عزت و سربلندی هر کسی از ثمرات ایمان او به خداست. مؤمن عزیز است و همواره باید در حفظ و اعتلای عزت خود بکوشد و کار، یکی از راه‌های کسب عزت و رسیدن به استقلال مادی است. از این رو، پیشوایان بزرگ ما از کار به «عزت»، تعبیر کرده اند.

امام صادق (علیه السلام) به یکی از اصحاب خود فرمود: صبح هنگام، در محل کسب عزت خویش، حضور یاب: «أغدُ إليَّ عَزَّكَ» (2)

«عبدالأعلى» که از اصحاب امام صادق (علیه السلام) است می گوید: روز بسیار گرمی، آن حضرت (علیه السلام) را در یکی از راه‌های مدینه دیدم و به او گفتم: شما با مقامی که نزد خداوند و انتسابی که به پیامبر دارید، چرا در چنین روز گرمی، خود را به زحمت انداخته اید؟

حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود: من در طلب روزی بیرون آمده ام تا از مثل تویی نیاز باشم: «خرجت في طلب الرزق لأستغني عن مثلك». (3)

از سوی دیگر، اسلام با خواری و فرومایگی که پیامد تلخ کسالت و بیکاری است به شدت برخورد کرده، ریشه های آن را می خشکاند؛ چنانکه در روایات معصومان (علیهم السلام) می خوانیم:

«ایاک و الکسل؛ (4) از کسالت پرهیز».

ص: 256

1- . اسلام و محیط زیست، ص 240.

2- . وسائل الشیعه، ج 17، ص 10.

3- . کافی، ج 5، ص 74.

4- . کافی، ج 5، ص 85.

«آفه النجح الكسل؛ (1) آفت پیروزی، سستی و کسالت است».

«إيّاك و الكسل و الضجر فإنّهما مفتاح كل شرّ؛ (2) کسالت و نداشتن تحمل، کلید هر بدی است:

حضرت علي (عليه السلام) می فرماید:

«من وجد ماءً و تراباً ثم افتقر فأبعده الله؛ (3) کسی که آب و خاک - به اندازه کافی - داشته باشد و نیازمند به دیگران شود، خدا او را - از رحمت خود - دور کند. این سخنان، همگان را به تولید و پرهیز از بیکاری دعوت می کند.

مردی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: من نمی توانم به خوبی با دستم کار کنم و با تجارت نیز آشنایی کافی ندارم و نیازمند و بیچاره ام، چه کنم؟

امام صادق (علیه السلام) فرمود: کار کن و با سر خود، بار ببر و این گونه از مردم بی نیاز باش. (4)

امام صادق (علیه السلام) وی را به کار تشویق می کند و به او روحیه خودباوری می دهد که او امرار معاش کند و متکی به دیگران نباشد؛ که نیازمند دیگران بودن، با عزت و شرافت انسان سازگار نیست.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«طلب الحوائج الي الناس استلاب للعزّ، مذهبه للحياء؛ درخواست حاجت از مردم، عزّت آدمی را می رباید و حیا و شرم او را از بین می برد» (5).

ص: 257

1- . شرح غررالحکم، ج 3، ص 112.

2- . بحار الانوار، ج 75، ص 175.

3- . بحار الانوار، ج 100، ص 65.

4- . کافی، ج 5، ص 76.

5- . کافی، ج 2، ص 148.

در هر جامعه ای ذوق هنری و تأمین صحیح نشاط و نیازهای عاطفی وابسته به ارائه کارهای هنری هنرمندان است.

استقلال و رشد اقتصادی هر جامعه نیز در گرو نحوه رویکرد آن جامعه به پدیده کار است. اسلام، برای سامان بخشی و رشد اقتصادی و تعالی جامعه، اصول و ضوابطی را برای کار، مورد

توجه قرار داده است که نیازهای بدنی و روحی امت، در پرتو رعایت آن تأمین می شود. برخی از این اصول عبارتند از:

1. تخصص و تعهد

بی تردید، دو اصل تخصص و تعهد، در رشد کمی و کیفی کار مؤثر است؛ زیرا انسان متعهد و متخصص، در حوزه مسئولیت شغلی خود، از انضباط و وجدان کاری مناسب برخوردار است و خدای سبحان چنین انسانی را دوست دارد: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ الْمُحْتَرِفَ الْأَمِينُ»⁽¹⁾ و از کسی که بدون داشتن دو بال تخصص و تعهد، تصدّی شغلی را پیشنهاد و آمادگی خود را اعلام می دارد بیزار است؛ چنانکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید:

«فَمَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»⁽²⁾ کسی که مردم را به خویش فراخواند، در صورتی که میان آنان شخصی باشد که از تخصص بیشتری برخوردار است، خدا در قیامت به او نمی نگرد؛ یعنی نظر عنایمی و نگاه تشریفی خداوند در معاد، بهره او نمی شود».

جامعه ای که کار را به کاردان نمی سپارد، همواره سیر نزولی خود را طی می کند؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید:

ص: 258

1- . کافی، ج 5، ص 113.

2- . بحارالانوار، ج 2، ص 110.

«ما ولت أمه أمرها رجلاً قَطَّ وفيهم من هو أعلم منه إلا لم يزل أمرهم يذهب سفلاً حتّى يرجعوا الي ما تركوا؛(1) أمتي كه غير متخصصي را به كار خویش گمارد و در میان آنان داناتر از وي باشد، پیوسته کارشان رو به تنزل و سقوط است تا وقتی كه از آن دست بکشند».

تعهد در كار، موجب مي شود كه شخص در انتخاب شغل، نیاز جامعه و سود اقتصادي عموم را در نظر بگیرد و از شغل هاي كاذبي كه تكاثر و درآمدهاي كلان شخصي دارد ولي خساراتي را به پيكر اقتصادي جامعه وارد مي كند، بپرهيزد.

2. اتقان و زیبایی اثر

اسلام در تمام شؤون حیات، به دو عنصر محوري اهمیت مي دهد و همگان، به ویژه دولتمردان را مسئول تأمین آن دو رکن اساسي مي داند: يکي استحکام عمل و ديگري هنرمندي و زیبایی آن؛ يعني كاري كه مطابق اصول علمي نباشد، چون متقن و استوار نيست، مقبول نيست و كاري كه در عين اتقان و استواري هنرمندانه و زيبا نيست، مطبوع و مطلوب نخواهد بود.

رسول گرامي اسلام (صلی الله عليه و آله وسلم) درباره عنصر محوري اول چنین فرمود:

«إنَّ الله يحبّ اذا عمل أحدكم عملاً أن يتقنه؛(2) يعني آنچه محبوب خداست، كار محكم و عمل مُتقن است».

و درباره عنصر محوري دوم، چنین فرمود:

«يحبّ الله العامل اذا عمل أن يحسن؛(3) يعني آنچه محبوب خداست، كار هنرمندانه، ادیبانه و زیباست.»

ص: 259

1- . بحار الانوار، ج 10، ص 143.

2- . نهج الفصاحه، ج 2، ص 683.

3- . نهج الفصاحه، ج 2، ص 691.

خداوند نیز جهان را با دو اصل استحکام و زیبایی آفرید و دوست دارد که جانشین او در زمین، انسان وارسته ای باشد که معماری کارهای او فنی و زیباسازیهای عمل او نیز هنرمندانه باشد. رعایت دو اصل یاد شده، حافظ تمام اصول معیاری زیست؛ محیطی است. زیرا استحکام و زیبایی، مایه پالایش فضای زندگی است و فضای پالوده، پایدار خواهد بود؛ همان طوری که محیط آلوده، زدودنی و از بین رفتنی است.

انجام هر کاری بدون در نظر گرفتن ضوابط، جوانب و پیامدهای آن، نافرجام و بی حاصل است. اگر هدف از کار، رفع نیاز عموم و تحکیم مبانی اقتصادی جامعه است و نه تکاثر، انسان ملزم است به اقتضای وجدان، هر کاری را که متصدی آن است، تحکیم بخشد و آن را در نهایت دقت و اتقان به ثمر رساند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) پس از آن که بنیای را با نهایت دقت و محکم کاری تمام کرد، فرمود:

«... لکن الله یحبّ عبداً إذا عمل عملاً أحکمه؛ (1) می دانم که پس از مدّتی فرو می ریزد؛ لیکن خدا بنده ای را دوست دارد که وقتی کاری را انجام داد، آن را محکم سازد».

در اسلام از کم کاری، خیانت و تزویر در کار، نیرنگ و پنهان کردن حقیقت، به شدت نکوهش شده است؛ قرآن کریم به گونه ای فراگیر و عام از این مسئله نهی می کند: «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ (2)؛ هیچ چیز از مردم کم مگذارید و پیمانانه و ترازو را تمام نهد». جامعیت پیام این آیه به قدری است که تمام اشیا و امور واقع در تحت قانون کار، مشمول آن است؛ خواه کار از سنخ نقل و انتقال کار مادی باشد و خواه از صنف کار معنوی.

ص: 260

1- . بحار الانوار، ج 6، ص 220.

2- . سوره شعراء، آیه 138.

3. پایداری در کار

داوند در قرآن، پیامبر و مسلمانان را به استقامت و پایداری فرا می خواند: «فَاسْتَبِقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ» (1) استقامت در کار، موجب می شود که کارگر سختی های موقت و محرومیتهای مقطعی را نادیده بگیرد و برای رسیدن به هدف سامی، کوششی همه جانبه داشته باشد.

از قرآن کریم استفاده می شود که استقامت موجب تقویت و آرامش دل (2) و وسعت رزق (3) است.

هیچ گاه، نباید راه علاج را بسته دید و چاره را منتفی تلقی کرد؛ زیرا جست و جوی مداوم و کوشش پی گیر، سرانجام نتیجه بخش خواهد بود. علی (علیه السلام) می فرماید:

هر کس، چیزی را طلب کند به همه آن یا دست کم به بخشی از آن خواهد رسید. (4)

4. اخلاص در کار

گرچه لازمه کار، تقویت بنیه اقتصادی و قطع دست بیگانگان از میهن اسلامی و رسیدن به استقلال است، لیکن در دستورهایی دینی توصیه شده است که انسان، تنها به منظور اطاعت از فرمان خدا کار کند. اخلاص، صبغه عبادی کار را تقویت می کند و به آن رنگ تقدس می بخشد و به منزله زینت کار و زیور عمل است.

علی (علیه السلام) می فرماید:

ص: 261

1- . سوره هود، آیه 112.

2- . سوره فصلت، آیه 30.

3- . سوره جن، آیه 16.

4- . نهج البلاغه، حکمت 386.

«أخلصوا إذا عملتم؛ (1) سعي کنید کاری را که انجام می دهید با اخلاص و بی پیرایه باشد:

5. انتخاب شغل مناسب

حرفه هر فردی، اثر مستقیم در اخلاق و رفتار وی دارد؛ کسی که بر اثر طمع زراندوزی، در انتخاب کار و شغل مناسب دقت نمی کند، بیش از هر کس به خود ضرر می زند و شخصیت انسانی خود را در هم می شکند. با داشتن شغلی نامشروع، نمی توان روحیه ای نجیب و برجسته داشت و معضلی را حل کرد. شغل خوب و آبرومند، گره از کار جامعه می گشاید و نیز در تعالی روحی و اخلاقی انسان اثر می گذارد؛ چنانکه امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«إن الله يحبّ معالي الأمور ويكره سفاسفها؛ (2) خدای عزیز و جلیل، کارهای شکوهمند و عالی را دوست می دارد و کارهای پست و سبک را خوش ندارد».

همین مضمون را سیدالشهدا (علیه السلام) از رسول گرامی^a فرموده است.

اسلام، برخی شغلها را واجب، بعضی را حرام، بخشی را مستحب و پاره ای از شغلها را مکروه می داند و یکی از حقوق فرزندان بر پدر را انتخاب شغل مناسب برای فرزند می شمارد. (3)

6. خلاقیت در کار

گوهر کار بلکه کار گوه‌رین، هماهنگی کامل بین سنت و صنعت و هماوایی بین طبیعت و هنر است. خدای سبحان، همه موادّ خام و لازم هرگونه ابتکار را در سفره سنّت الهی قرار داده و زمینه هرگونه صنعت بدیع و هر نوع نوآوری را

ص: 262

1- . شرح غرر الحکم، ج 2، ص 239.

2- . وسائل الشیعه، ج 17، ص 73.

3- . وسائل الشیعه، ج 21، ص 390.

در نهان بشر نهادینه کرده است تا اصل کار از سادگی صدف به پیچیدگی گوهر، بار یابد و از تکرار پرهیز شود و به سمت خلاقیت جهت گیری کند.

اصل حاکم بر کار، تزئین موادّ خام سنتی به چهره دلپذیر صنعتی است که یکی را خداوند با دست طبیعت در خارج از ذهن فراهم نموده و دیگری را همان خداوند با دست صنعت در قلمرو اندیشه بشر، شکوفا کرده است تا تمام خواسته های انسانی، «از علم به عین آید و از گوش به آغوش»؛ چنین کار گوهرین را کیمیا گویند.

حضرت امام صادق (علیه السلام) از صنعت کشاورزی به کیمیاي اکبر یاد فرمود: «الکیمیاء الأكبر الزراعه»⁽¹⁾؛ زیرا در پرتو چنین صنعتی به موادّ جامد طبیعی، حیات گیاهی بخشوده می شود و هنر این فنّ ویژه، فراهم نمودن شرایط جهش از مرحله جماد و مردگی به منطقه نبات و زندگی است. پس، اصل کار باید به منزله دمیدن روح هنر در ماده به ظاهر بی روح طبیعت باشد تا صنایع آدمیان، تبلوری از حیات هنر و تجلّی زنده بودن و زنده شدن باشد.

7. کار هدفمند

کاری به صورت هنر مدرن متبلور می شود که از بدعت سهل انگاری، سست رفتاری، بی رمق و بی رونق بودن، رهایی یابد و به سنت نوآوری و هدفمند بودن برسد.

چون دوام زندگی و تداوم حیات مسئولانه کارگر، مرهون کار بدیع و قانونمند اوست و هر انسانی می کوشد از گمنامی برهد و به نامداری برسد، لازم است که:

1. کار برای خود کار نباشد؛ بلکه برای هدف برین باشد.

2. هدف آن، معقول و مقبول جامعه الهی و انسانی باشد.

ص: 263

1- . وسائل الشیعه، ج 19، ص 34.

3. کارهای متنوع همانند اعضا و جوارح و جوانح يك پيكر زنده و بالنده، مکمل یکدیگر باشند.

4. فرهنگ کار، جذبه دینی و مدنی خود را در تفسیر کارهای گوناگون نسبت به یکدیگر تبلور دهد تا کارها بیان کننده و مکمل یکدیگر بوده، تمام نیازهای صادق جامعه بشری را به بهترین وضع برطرف کنند.

از این رهگذر است که گفته می شود: کار برای هدف برین است؛ نه کار برای خود کار. (1)

ص: 264

1- . اسلام ومحیط زیست، ص 264.

وَ اعْلَمَ يَا مُفَضَّلُ أَنَّ رَأْسَ مَعَاشِ الْإِنْسَانِ وَ حَيَاتِهِ الْخُبْزُ وَ الْمَاءُ فَانظُرْ كَيْفَ دَبَّرَ الْأَمْرَ فِيهِمَا فَإِنَّ حَاجَةَ الْإِنْسَانِ إِلَى الْمَاءِ أَشَدُّ مِنْ حَاجَتِهِ إِلَى الْخُبْزِ وَ ذَلِكَ أَنَّ صَبْرَهُ عَلَى الْجُوعِ أَكْثَرَ مِنْ صَبْرِهِ عَلَى الْعَطَشِ وَ الَّذِي يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْمَاءِ أَكْثَرَ مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْخُبْزِ لِأَنَّهُ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ لِشُرْبِهِ وَ وُضُوئِهِ وَ غُسْلِهِ وَ سَقْيِ أَنْعَامِهِ وَ زَرْعِهِ فَجُعِلَ الْمَاءُ مَبْدُؤًا لَا يُشْتَرَى لِتَسْقُطَ عَنِ الْإِنْسَانِ الْمَثُونَةُ فِي طَلْبِهِ وَ تَكَلُّفِهِ وَ جُعِلَ الْخُبْزُ مُتَعَدِّرًا لَا يُنَالُ إِلَّا بِالْحِيلَةِ وَ الْحَرَكَةِ لِيَكُونَ لِلْإِنْسَانِ فِي ذَلِكَ شُغْلٌ يَكْفُهُ عَمَّا يُخْرِجُهُ إِلَيْهِ الْفِرَاعُ مِنَ الْأَشْرِ وَ الْعَبَثِ أَلَا تَرَى أَنَّ الصَّبِيَّ يُدْفَعُ إِلَى الْمُؤَدَّبِ وَ هُوَ طِفْلٌ لَمْ تَكْمَلْ ذَاتُهُ لِلتَّعْلِيمِ كَمَا أَنَّ الْبَطْرِيَّ يُدْفَعُ إِلَى الْبَطْرِ إِلَى مَا يَعْظُمُ صَرَرُهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى مَنْ قَرَّبَ مِنْهُ وَ اعْتَبِرْ ذَلِكَ بِمَنْ نَشَأَ فِي الْجِدَّةِ (1) وَ رَفَاهِيَةِ الْعَيْشِ وَ التَّرَفِّهِ وَ الْكِفَايَةِ وَ مَا يُخْرِجُهُ ذَلِكَ إِلَيْهِ (2)

[نان و آب، عوامل اصلی معاش و حیات آدمی]

ای مفصل! بدان که نان و آب اصل و رأس معاش و زندگی انسان به شمار می روند. به حکمت‌ها و تدابیر نهفته در آنها بنگر. نیاز آدمی به آب تشدیدتر از نیازش به نان است؛ زیرا شکیبایی او بر گرسنگی بیش از صبر او در تشنگی

ص: 265

1- . الجدة- بالتخفيف- الغنى.

2- . توحيد المفضل، ص 87.

است. این به خاطر آن است که بدن انسان به آب بیشتر از نان محتاج است. چون که آدمی برای نوشیدن، شستن خود و لباس [و ظرفش] و سیراب کردن حیوانات و آبیاری مزرعه به آب نیازمند است. به خاطر این نیازهای فراوان، آب براحتی در دسترس قرار گرفته تا انسان برای خریدن و تحویل آن در دشواری و رنج فراوان نیفتد. اما نان جز با رنج و مشقت و تلاش و حرکت به دست نمی آید تا انسان [به کسب حلال مشغول شود و] به خاطر بیکاری و بطالت در سرمستی و فساد غوطه ور نگردد. آیا نمی بینی که طفل را با اینکه به سنّ آموزش نرسیده است در نزد مربّی می گذارند تا از بازی و فسادی که چه بسا او و خانواده اش را در امر ناگواری بیفکند، به دور ماند؟ انسان نیز این گونه است، اگر مشغول نباشد بر اثر سرمستی و خوشحالی و بیکاری، باعث زیان خود و نزدیکانش می گردد. برای درک این واقعیت به کسانی بنگر که در ثروت، رفاه، بی نیازی و خوشی بزرگ شده اند. و ببین که کارشان به کجا کشیده می شود. (1)

نعمت نان

گندم، مهم ترین ماده غذایی بشر است که تاکنون نتوانسته اند برای آن جانشینی بیابند، و از حیث پروتئین و سایر مواد کالری زا در ردیف بهترین و سالم ترین مواد غذایی قرار دارد.

با توجه به آنچه که از متون تاریخی برمی آید، استفاده، شناخت، کاشت، داشت و مصرف گندم را بایستی همزاد با تاریخ بشر دانست. شاید همین قدمت استفاده از این ماده حیاتی یکی از دلایل مهمی باشد که در برخی تفاسیر، شجره ممنوعه را گندم، معنا کرده اند (2)

ص: 266

1- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 82.

2- . تفسیر شریف لاهیجی، ج 1، ص 35.

اهمیت گندم، آن چنان واضح است که آدمی را از پرداختن به آن بی نیاز می‌سازد. اگر در تواریخ می‌خوانیم که فلان حاکم و یا فلان حکیم، مردم را به ذخیره گندم برای مبارزه با قحطی‌ها و خشکسالی‌ها توصیه می‌کند و اگر یکی از دلایل نجات حضرت یوسف (علیه السلام) از زندان و وزیر شدن او، تدبیر خاصّ وی دربارهٔ ذخیرهٔ گندم بود، همگی بر اهمیت ویژه و حیاتی این محصول دلالت دارد.

گندم در میان تمامی جوامع بشری از قداست خاصّ برخوردار است.

دین مبین اسلام، سفارش بسیاری دربارهٔ نان کرده و اهمیت فوق العاده‌ای برای آن قائل شده است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌فرماید:

«بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَلَا تَفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ؛ (1) خدایا! به نان ما برکت بده و میان ما و آن جدایی ميفکن.»

همچنین می‌فرماید:

«فَإِنَّ الْخُبْزَ مُبَارَكٌ أَرْسَلَ اللَّهُ لَهُ السَّمَاءَ مِدْرَارًا وَلَهُ أَنْبَتَ اللَّهُ الْمُرْعَى وَبِهِ صَلَّيْتُمْ؛ (2) نان مبارک است. خدای بزرگ برای [به دست آمدن] آن، آسمان را فرستاد که بسیار ببارد، و به خاطر نان زمین را رویاند. و به وسیله نانا است که می‌توانید، نماز بخوانید.»

امیر مؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید:

«أَكْرِمُوا الْخُبْزَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ لَهُ بَرَكَاتِ السَّمَاءِ وَأَخْرَجَ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ؛ (3) نان را اکرام کنید. همانا خداوند عزیز و جلیل، برای آن، بَرَكَاتِ آسمان را نازل کرد و بَرَكَاتِ زمین را خارج نمود.»

ص: 267

1- . کافی، ج 5، ص 73.

2- . وسائل الشیعه، ج 24، ص 393.

3- . مستدرک الوسائل، ج 16، ص 303.

از آنجایی که دین مبین اسلام به معاش انسان توجه خاصی دارد، برای تأمین نیازمندی‌های او برنامه ریزی کرده است؛ چنانچه مال را مایه «قوام» و تداوم زندگی، و نان را از اسباب برپا داشتن نماز، روزه، حج و دیگر واجبات دانسته است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در بیانی می‌فرماید:

«فَلَوْلَا الْخُبْزُ مَا صَدَّ لَيْنُنَا وَلَا صَدَّ مَنَّا وَلَا أَدَّيْنَا فَرَائِضَ رَبِّنَا عَزَّ وَجَلَّ؛ (1) اگر نان نبود، نه نماز می‌خواندیم و نه روزه می‌گرفتیم و نه واجبات پروردگار بزرگ خود را ادا می‌کردیم.»

و در جایی دیگر می‌فرماید:

«وَبِهِ (الْخُبْزِ) حَجَّجْتُمْ بَيْتَ رَبِّكُمْ؛ (2) با نان به حج خانه پروردگارتان می‌توانید رفت.»

آنچه از روایات ائمه اطهار: درباره نان به دست می‌آید، به شرح ذیل است:

1. سرچشمه زندگی

امام صادق (علیه السلام) به مفضل می‌فرماید:

«وَاعْلَمُ يَا مُفَضَّلُ أَنَّ رَأْسَ مَعَاشِ الْإِنْسَانِ وَحَيَاتِهِ الْخُبْزُ وَالْمَاءُ؛ (3) ای مفضل! بدان که سرچشمه زندگی و معاش انسان، نان است و آب.»

2. بهترین طعام

در سخنان گهربار امامان معصوم: نان، بهترین طعام معرفی شده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود:

«خَيْرُ طَعَامِكُمُ الْخُبْزُ وَخَيْرٌ فَاكِهِتِكُمُ الْعِنَبُ؛ (4) بهترین خوراکتان نان و بهترین میوه تان انگور است.»

ص: 268

1- . کافی، ج 6، ص 287.

2- . همان، ص 303.

3- . بحار الانوار، علامه مجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، 1404 ق، ج 3، ص 86.

4- . مستدرک الوسائل، ج 16، ص 393.

ساختمان وجودی انسان به گونه ای است که بدون خوردن نان با مشکل مواجه می شود؛ چنانچه در روایتی از حضرت علی ع است که حضرت موسی ع گفت: «پروردگارا! هر چه به من از نیکی عطا کنی، نیازمندم.» به خدا سوگند! موسی ع جز قرص نانی که گرسنگی را برطرف سازد، چیز دیگری نخواست؛ زیرا موسی ع از سبزیجات زمین می خورد، تا آنجا که بر اثر لاغری و آب شدن گوشت بدن، سبزی گیاه از پشت پرده شکم او آشکار بود.»(1)

امام ششم ع نیز در تبیین ساختمان وجودی بدن می فرماید:

«إِنَّمَا بُنِيَ الْجَسَدُ عَلَى الْخُبْزِ؛ (2) تن آدمی بر نان بنا شده است.»(3)

نعمت آب

اشاره

خداوند در قرآن به یکی دیگر از مظاهر قدرت الهی که از برکات آسمان و زمین محسوب می شود یعنی باران اشاره کرده می گوید: "ما از آسمان آبی فرو فرستادیم به اندازه معین" «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ»(4).

نه آن قدر زیاد که زمین ها را در خود غرق کند، و نه آن قدر کم که تشنه کامان در جهان گیاهان و حیوانات سیراب نگردند.

سپس به مساله مهم تری در همین رابطه که مساله ذخیره آبها در منابع زیر زمینی است پرداخته می گوید "ما این آب را در زمین در مخازن مخصوص

ص: 269

1- . حَيْثُ يَقُولُ: رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ وَاللَّهُ مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْرًا يَأْكُلُهُ لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ وَلَقَدْ كَانَتْ خَصْرَةً الْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ صِفَاقِ بَطْنِهِ، لَهُزَالِهِ وَتَشْدُبِ لَحْمِهِ: نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ص 299.

2- . کافی، ج 6، ص 286.

3- . مجله مبلغان اسفند 1387 و فروردین 1388 - شماره 113.

4- . سوره مومنون، آیه هجدهم .

ساکن کردیم، در حالی که اگر می خواستیم آن را از بین ببریم کاملاً قدرت داشتیم" «فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهٖ لَقَادِرُونَ».

می دانیم قشر روئین زمین از دو طبقه کاملاً مختلف تشکیل یافته: طبقه نفوذ پذیر و طبقه نفوذ ناپذیر، اگر تمام قشر زمین نفوذ پذیر بود آبهای باران فوراً در اعماق زمین فرو می رفتند و بعد از يك باران ممتد و طولانی همه جا خشك می شد و قطره ای آب پیدا نبود! و اگر تمام قشر زمینی طبقه نفوذ ناپذیر همچون گل رس بود تمام آبهای باران در سطح زمین می ماندند آلوده و متعفن می شدند و عرصه زمین را بر انسان تنگ می کردند، و این آبی که مایه حیات است مایه مرگ انسان می شد.

ولی خداوند بزرگ و منان قشر بالا را نفوذ پذیر و قشر زیرین را نفوذ ناپذیر قرار داده تا آبها در زمین فرو روند و در منطقه نفوذ ناپذیر مهار شوند و ذخیره گردند، و بعداً از طریق چشمه ها، چاهها و قناتها مورد استفاده واقع شوند، بی آنکه بگنندند و تولید مزاحمت کنند یا آلودگی پیدا کنند(1)

این آب گوارایی را که ما امروز از چاه عمیق بیرون می کشیم و با نوشیدن آن جان تازه پیدا می کنیم ممکن است از قطرات بارانی باشد که هزاران سال قبل از ابرها نازل شده و در اعماق زمین برای امروز ذخیره گشته است، بی آنکه فاسد شود. به هر حال کسی که انسان را برای زندگی آفرید و مهمترین مایه حیات او را آب قرار داد منابع بسیار مهمی برای ذخیره این ماده حیاتی قبل از او آفریده و آبها را در آن ذخیره کرده است! البته قسمتی از ذخیره های این ماده حیاتی بر فراز کوه ها است (به صورت برفها و یخها) که گاهی همه ساله آب شده جریان می یابد و گاه صدها و یا هزاران سال بر قله کوهی می مانند تا روزی که فرمان نزول به آنها داده شود و بر اثر تغییر حرارت جوی به سوی دشت و هامون سرازیر گردد و زمینهای تشنه را سیراب کند.(2)

ص: 270

1- . باید توجه داشت که عبور آبهای آلوده از قشر نفوذ پذیر زمین غالباً موجب تصفیه آن می شود!

2- . تفسیر نمونه، ج 14، ص 218.

اختلاف صور الناس و تشابه الوحوش و الطير و غيرها من الحكمة في ذلك

اعْتَبِرْ لِمَ لَا يَتَشَابَهُ النَّاسُ وَاحِدٌ بِالْآخَرِ كَمَا تَتَشَابَهُ الْوُحُوشُ وَ الطَّيْرُ وَ غَيْرُ ذَلِكَ فَإِنَّكَ تَرَى السَّرْبَ مِنَ الطُّبَاءِ وَ الْقَطَا تَتَشَابَهُ حَتَّى لَا يُفَرِّقُ بَيْنَ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَ بَيْنَ الْآخَرِي وَ تَرَى النَّاسَ مُخْتَلِفَةً صُورُهُمْ وَ حَلَقُهُمْ حَتَّى لَا يَكَادُ اثْنَانِ مِنْهُمْ يَجْتَمِعَانِ فِي صِدْفَةٍ وَاحِدَةٍ وَ الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ أَنَّ النَّاسَ مُحْتَاجُونَ إِلَى أَنْ يَتَعَارَفُوا بِأَعْيَانِهِمْ وَ حَلَاهُمْ لِمَا يَجْرِي بَيْنَهُمْ مِنَ الْمُعَامَلَاتِ وَ لَيْسَ يَجْرِي بَيْنَ الْبَهَائِمِ مِثْلُ ذَلِكَ

فِيحْتَاجُ إِلَى مَعْرِفَةِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا بِعَيْنِهِ وَ حَلِيَّتِهِ أَلَا تَرَى أَنَّ التَّشَابَهَ فِي الطَّيْرِ وَ الْوَحْشِ لَا يَصُدُّهَا شَيْئاً وَ لَيْسَ كَذَلِكَ الْإِنْسَانُ فَإِنَّهُ رُبَّمَا تَشَابَهَ التَّوَامُ (1)

تَشَابَهًا شَدِيداً فَتَعْظُمُ الْمُتَوَنُّةُ عَلَى النَّاسِ فِي مُعَامَلَتَيْهِمَا حَتَّى يُعْطَى أَحَدُهُمَا بِالْآخَرِ وَ يُؤْخَذُ أَحَدُهُمَا بِذَنْبِ الْآخَرِ (2)

وَ قَدْ يَحْدُثُ مِثْلُ هَذَا فِي تَشَابِهِ الْأَشْيَاءِ فَضَدًّا لَّا عَنْ تَشَابِهِ الصُّورِ فَمَنْ لَطَفَ بِعِبَادِهِ بِهَذِهِ الدَّقَائِقِ الَّتِي لَا تَكَادُ تَخْطُرُ بِالْبَالِ حَتَّى وَقَفَ بِهَا عَلَى الصَّوَابِ إِلَّا مَنْ وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ لَوْ رَأَيْتَ تِمْتَالِ الْإِنْسَانَ مُصَوَّرًا عَلَى حَائِطٍ وَ قَالَ لَكَ قَائِلٌ إِنَّ هَذَا ظَهَرَ هُنَا مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِهِ لَمْ يَصْنَعُهُ صَانِعٌ أَ كُنْتَ تَقْبَلُ ذَلِكَ بَلْ كُنْتَ تَسْتَهْزِئُ بِهِ فَكَيْفَ تُتَكْرَرُ هَذَا فِي تِمْتَالِ مُصَوَّرِ جَمَادٍ وَ لَا تُتَكْرَرُ فِي الْإِنْسَانِ الْحَيِّ النَّاطِقِ. (3)

ص: 271

- 1- . التوأم: المولود مع غيره في بطن واحد جمعه توأم. وفي جميع النسخ توأمان و ورودها هنا خطأ ظاهر، إذ لا يجوز فيها لأكثر من فردين، و مجيئها بهذا النص دلالة على التثنية فيكون معناها أربعة افراد.
- 2- . أي قد يشبهه مال شخص بمال شخص آخر كثوب او دينار فيصير سببا للاشتباه و التشاجر و التنازع فضلا عن تشابه الصورة فانه أعظم فسادا.
- 3- . توحيد المفضل، ص 88.

نیک بنگر و درس عبرت بگیر که چرا مردم شبیه یک دیگر نیستند ولی حیوانات و پرندگان و دیگر جانداران چون یک دیگرند. اگر به یک گله آهوان بنگری چنان با یک دیگر همانندند که نمی توان یکی را از دیگری باز شناخت. اما مردم را ناهمگون می بینی چنان که بسختی می توان دو کس را که در یک ویژگی همانندند یافت؛ زیرا مردم به خاطر معاملاتی که در میانشان جریان دارد باید یک دیگر را با ویژگی هایی بشناسند. ولی حیوانات در میانشان معاملاتی چنین وجود ندارد تا نیاز به این گونه شناختنی باشد. همانندی پرندگان و هم حیوانات به زیانشان نیست ولی در انسان چنین نمی باشد، اگر دو انسان دو قلوبه به یک دیگر شدیداً شبیه باشند مردم در معامله با آنان در رنج و دشواری می افتند تا جایی که به جای یکی به دیگری داده می شود و یا به جای یکی دیگری مجازات می گردد.

این مشکل گاه در همانندی اشیا اتفاق می افتد چه رسد به همانندی خود انسانها. چه کسی با این امور دقیق و ظریف که به ذهن احدی خطور نمی کند بر بندگانش لطف و عنایت می کند جز آنکه رحمتش همه چیز را در بر گرفته است؟

اگر کسی بگوید این صورت انسان که بر روی دیوار است خود به خود به وجود آمده و کسی آن را نساخته سخنش را باور می کنی؟ هرگز! بلکه او را به استهزا می گیری. چگونه است که این امر را در باره یک صورت جامد و بیجان [بر دیوار] انکار می کنی و در باره خود انسان زنده با شعور و سخنگو می پذیری؟ (1)

ص: 272

لَمْ صَارَتْ أَبْدَانُ الْحَيَوَانَ وَ هِيَ تُغْتَذَى أَبَدًا لَا تَنْمِي بَلْ تَنْتَهِي إِلَى غَايَةٍ مِنَ النُّمُو ثُمَّ تَقْفُ وَ لَا تَتَجَاوَزُهَا لَوْ لَا التَّدْبِيرُ فِي ذَلِكَ فَإِنَّ تَدْبِيرَ الْحَكِيمِ فِيهَا أَنْ تَكُونَ أَبْدَانُ كُلِّ صَدْفٍ مِنْهَا عَلَى مِقْدَارٍ مَعْلُومٍ غَيْرِ مُتَفَاوِتٍ فِي الْكَبِيرِ وَ الصَّغِيرِ وَ صَارَتْ تَنْمِي حَتَّى تَصِلَ إِلَى غَايَتِهَا ثُمَّ تَقْفُ ثُمَّ لَا تَزِيدُ وَ الْغِذَاءُ مَعَ ذَلِكَ دَائِمٌ لَا يَنْقَطِعُ وَ لَوْ تَنْمِي نُمُوًّا دَائِمًا لَعَظَمَتْ أَبْدَانُهَا وَ اشْتَبَهَتْ مَقَادِيرُهَا (1)

حَتَّى لَا يَكُونَ لِشَيْءٍ مِنْهَا حَدٌّ يُعْرَفُ. (2)

ارشد بدن حيوان و راز توقف آن

اگر تدبير و حکمتی در کار نیست چرا با اینکه حیوانات دائما تغذیه می کنند، اما بدن آنها همیشه رشد نمی کند بلکه رشد آنها پایان و حدی دارد و پس از آن می ایستد و از آن حد نمی گذرد؟ حکمت و تدبير این امر آن است که بدنهایشان گذشته از بزرگی و کوچکی مقداری خاص داشته باشد. در نتیجه رشد می کند و به مرز که رسید رشد آن متوقف می گردد و بیشتر نمی رود. اما با این همه،

تغذیه ادامه دارد. اگر همواره در حال رشد باشند بدنهای بسیار بزرگ می شوند و اندازه ها از کنترل و حساب خارج می شود و هیچ کدام حدی ندارند که با آن، شناخته شوند. (3)

ص: 274

1- . أي لم يعرف غاية ما ينتهي إليه مقداره، فيشتهه الامر عليه، فيما يريد أن يهيئه لنفسه من دار و ثياب و زوجة.

2- . توحيد المفضل، ص 89.

3- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحيد مفضل، ص 84.

اشاره

اگرچه رشد در درجه اول توسط مقدار هورمون رشدی که بدن انسان تولید می‌کند، تعیین می‌شود اما تولید هورمون رشد می‌تواند تحت شرایط خاص، تغییر کند.

وضعیت اجتماعی و اقتصادی

مجله «طب اجتماعی و پیشگیرانه بریتانیا» می‌گوید که کودکانی با وضعیت اجتماعی و اقتصادی پایین‌تر یا کودکانی از خانواده‌های بزرگ، اغلب آهسته‌تر رشد می‌کنند و بنابراین کوچک‌تر و سبک‌تر از کودکان خانواده‌های ثروتمندتر هستند.

بنابراین فرض احتمالی این است که این کودکان، فاقد برخی مواد (احتمالاً مربوط به مواد مغذی) هستند که در خانواده‌های ثروتمندتر، فراوان‌تر است. این روند حتی در آمریکا نیز ادامه دارد و کودکان خانواده‌های حقوق‌بگیر (کارمند) معمولاً بلندتر از کودکانی هستند که خانواده‌هایشان، درآمد کمتری داشته و در طبقه اجتماعی پایین‌تری قرار دارند.

ژنتیک

واضح است که قد شما مستقیماً با قد هر یک از والدین‌تان مرتبط است. حتی اگر شما به طور قابل توجهی بلندتر یا کوتاه‌تر از سایر اعضای خانواده‌تان هستید، ژن‌هایی که شما از پدر و مادرتان به ارث برده‌اید، در رشد قدتان نقش دارند.

به گفته آنی تکنبورگ، یک متخصص ژنتیک در دانشگاه استنفورد، دانشمندان تخمین می‌زنند که بین 7 تا 20 ژن وجود دارند که می‌توانند بر رشد انسان تأثیر بگذارند. بنابراین الگوهای رشد کودکان در یک خانواده ممکن است به علت آنکه هر کودک، یک ترکیب مختلف از ژن‌ها را دریافت می‌کند، به طور قابل توجهی متفاوت باشند.

افرادی که با تومورهای هیپوفیز متولد شده یا بعداً دچار تومور هیپوفیز می‌شوند، ممکن است الگوهای رشد متفاوتی را نسبت به افراد دیگر تجربه کنند. به گفته دکتر دانیل کلی، جراح مغز و اعصاب در موسسه سرطان جان وین در کالیفرنیا، یک تومور در غده هیپوفیز می‌تواند باعث شود این غده، بیش‌تر از مقادیر طبیعی، هورمون رشد انسانی ترشح کند و به آکرومگالی (اغلب به غول پیکری معروف است) منجر شود. در مقابل، کوتولگی به جای یک تومور غده هیپوفیز معمولاً توسط یک جهش ژنتیکی به وجود می‌آید.

دارو

قرار گرفتن در معرض داروهای خاصی می‌تواند الگوهای رشد انسان را مهار کند و منجر شود که فرد آهسته‌تر رشد کرده یا هرگز به قد کاملش دست نیابد. یک نمونه از این مورد، گزارش اخبار (علیهما السلام) (علیهم السلام) S در سال 2007 است که اعلام کرد داروی اختلال کمبود توجه و بیش‌فعالی (یعنی داروی ریتالین)، یک اثر سرکوب‌کنندگی رشد روی کودکان دارد و باعث می‌شود افرادی که از این دارو استفاده می‌کنند، بطور متوسط کوتاه‌تر و سبک‌تر از هم‌تایان هم‌سن و سالشان شوند.

بیماری

کودکانی که در دوره شیرخوارگی یا اوایل کودکی به یک بیماری شدید مبتلا می‌شوند، بیشتر احتمال دارد که الگوهای رشد مهار شده را نشان دهند. سوابق تاریخی نشان می‌دهند افرادی که در قرن 18 و 19 در مناطق مملو از عفونت و بیماری زندگی می‌کردند، نسبت به آنهایی که در معرض بیماری شدید نبودند، تا ارتفاع کوتاه‌تری رشد کردند.

علاوه بر این، هنگامی که تکنولوژی تا درجه ای پیشرفت کرد که چنین بیماری‌هایی توانستند با موفقیت درمان شوند، الگوهای قد انسان‌ها بطور قابل توجهی بهبود یافت. (1)

میکروب، رشد بدن از دولت سر میکروب‌ها!

یکی از دانشمندان در این باره می گوید:

اگر میکروب‌های مضر وجود نداشت، اندازه قد انسان از 80 سانتی متر تجاوز نمی کرد!

این جانداران با آزار، در رشد و نمو بدن تأثیر به‌سزایی دارند؛ زیرا حملات پی در پی میکروب باعث می‌شود گلبول‌ها و سایر نیروهای بدن بیشتر فعالیت کنند و بدیهی است که هر چه فعالیت نیروهای بدن در مقابل احساس خطر و مبارزات شدت یابد، به همان اندازه قوی تر شده و رشد و نمویش بیشتر خواهد بود. (2)

ص: 277

1- . مجله سرگرمی باشگاه خبرنگاران جوان، «منبع: برترینها».

2- . آفریدگار جهان، ص 96.

لَمْ صَارَتْ أَجْسَامُ الْإِنْسِ خَاصَّةً تَثْقُلُ عَنِ الْحَرَكَةِ وَالْمَشْيِ وَ تَجْفُو عَنِ الصَّنَاعَاتِ اللَّطِيفَةِ (1) إِلَّا لِتَعْظِيمِ الْمُؤَدَّةِ فِيهَا مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ لِلْمَلْبَسِ وَالْمَصْجَعِ وَ التَّكْفِينِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ لَوْ كَانَ الْإِنْسَانُ لَا يُصِيبُهُ أَلَمٌ وَلَا وَجَعٌ بِمِمْ كَانَ يَرْتَدِعُ عَنِ الْفَوَاحِشِ وَ يَتَوَاضَعُ لِلَّهِ وَ يَتَعَطَّفُ عَلَى النَّاسِ ...-

أَمَا تَرَى الْإِنْسَانَ إِذَا عَرَضَ لَهُ وَجَعٌ خَضَعَ وَ اسْتَتَكَانَ وَ رَغِبَ إِلَى رَبِّهِ فِي الْعَافِيَةِ وَ بَسَطَ يَدَهُ بِالصَّدَقَةِ وَ لَوْ كَانَ لَا يَأَلَمُ مِنَ الضَّرْبِ بِمِمْ كَانَ السُّلْطَانُ يُعَاقِبُ الدُّعَارَ (2)

وَ يَذُلُّ الْعُصَاةَ الْمُرْدَةَ وَ بِمِمْ كَانَ الصَّبِيَانُ يَتَعَلَّمُونَ الْعُلُومَ وَ الصَّنَاعَاتِ وَ بِمِمْ كَانَ الْعَبِيدُ يَذُلُّونَ لِأَرْبَابِهِمْ وَ يُذْعَنُونَ لِطَاعَتِهِمْ أَفَلَيْسَ هَذَا تَوْبِيخَ ابْنِ أَبِي الْعَوْجَاءِ (3)

وَ ذَوِيهِ الَّذِينَ جَحَدُوا التَّدْبِيرَ وَ الْمَانَوِيَّةَ الَّذِينَ أَنْكَرُوا الْوَجَعَ وَ الْأَلَمَ. (4)

[دشوارى حرکت و راه رفتن برای انسان]

چرا در میان حیوانات، حرکت و راه رفتن، تنها برای آدمی دشوار است و به اعمال و کارهای پردقت و لطیف و ظریف نمی پردازد؟ آیا این جز برای آن است که برای تحصیل ضروریات خود؛ مانند: پوشاک، مسکن و کفن کردن

ص: 278

1- . أي يتعد و يجتنب و لا يداوم على الصناعات اللطيفة أي التي فيها دقة و لطافة. و المراد ان الله تعالى جعل اجسام الإنسان بحيث تثقل عن الحركة و المشى قبل سائر الحيوانات، و تكل عن الاعمال الدقيقة لتعظم عليه مؤنة تحصيل ما يحتاج إليه، فلا يبطر و لا يطمع، او ليكون لهذه الاعمال اجر، فيصير سببا لمعايش أقوام يزاولونها.

2- . الدعار جمع داعر و هو الخبيث .. و في النسخة المطبوعة الدعار بالذال و هذا تصحيف.

3- . تقدمت ترجمة ابن أبي العوجاء في مقدمة الكتاب.

4- . توحيد المفضل، ص 90.

قدری در دشواری افتد؟ اگر هیچ درد و رنجی به انسان نرسد چگونه از فساد و فحشا دور ماند، در برابر خدای جلّ و علا فروتنی ورزد و با مردم مهربان باشد؟ نمی بینی هر گاه که انسان دچار درد و دشواری می گردد خاضع و فروتن می شود، به سمت خدای جلّ و علا می رود، از او طلب سلامتی می نماید و دستش را برای صدقه دادن می گشاید. اگر از زدن، احساس درد نمی کرد، سلطان و حاکم چگونه فاسدان را معاقبه نماید و بزند و ستمکاران و طاغیان را خوار و فروتن کند؟ و بچه ها چگونه دانشها و حرفه ها را فرا می گرفتند؟ و غلامان و بندگان چسان در برابر اربابانشان فروتن می گشتند و فرمانشان را گردن می نهادند؟ آیا این، توبیخ (ابن ابی العوجاء) و یاران او که تدبیر و حکمت را [در کار آفرینش] و توبیخ اصحاب «مانی» که حکمت درد و رنج را انکار می کنند نیست؟(1)

«مصائب بیدارگر»

اشاره

بدون شك بخشی از حوادث ناراحت کننده، اثر مثبتی در پاره کردن پرده های غرور، و بیدار ساختن انسان از خواب غفلت، و نجات او از چنگال خود کامگی و هوسرانی دارد، و بسیاری از آنها نقطه عطفی در زندگی انسان هایی که آمادگی دارند محسوب می شود.

وفور نعمت، قدرت حکومت، و برخورداری از سلامت، گاه چنان انسان را مغرور می سازد که به کلی خود را فراموش می کند، همه مواهب را از خود می داند، خویش را از دیگران برتر می شمارد، گویی زندگی را جاودانی می پندارد، و در این حال به موجودی خطرناک، بیدارگر، انحصار طلب، خودکامه، و هوسباز، تبدیل می شود، و اگر در زندگی او مشکلی پیش نیاید اینها همچنان ادامه می یابد، هم زندگی خود را تباه می سازد، و هم دیگران را.

ص: 279

اینجا است که دست لطف الهی از آستین رحمانیتش بیرون می آید و به کمک انسان می پردازد.

مصیبتی سخت و سنگین رخ می دهد، عزیزی از دست او می رود، در تلاش

خود با شکست و ناکامی مواجه می شود، زلزله ای کاخ آمال او را فرو می ریزد، و صاعقه ای بخشی از اموال او را به آتش می کشد.

در این حال تکانی می خورد، گاه بیدار می شود، در اندیشه و فکر فرو می رود، از بیراهه باز می گردد، و در جاده صحیح گام می گذارد.

دیده ایم در بسیاری از جاده های یکنواخت دست اندازهای مصنوعی ایجاد می کنند، تا مانع خواب رانندگان گردد، و از سقوط آنها در پرتگاه جلوگیری کند. بخشی از مصائب «دست اندازهای جاده زندگی انسان» است که ماشین وجود او را سخت تکان می دهد، و از خواب زدگی و غفلت که منجر به هلاکت او می شود، باز می دارد.

این سخن درباره یک فرد، یا یک جامعه، یا کل جوامع بشری می تواند صادق باشد، و فلسفه با ارزشی برای بخشی از حوادث دردناک زندگی ارائه می دهد.

امروز بشر در پرتو پیشرفت صنایع به قدری نیرومند شده که آسمان و زمین را جولانگاه خود ساخته، و دستگاه های فضائی او از اسرار دورترین سیارات منظومه شمسی نیز پرده برداشته، و اخبار عجیب و شگفت انگیزی را از آن مخابره کرده است.

مغزهای الکترونیکی و کامپیوترها غوغا می کند، پیوند اعضا به صورت کار ساده ای درآمده است.

مجموع این پدیده ها ممکن است باعث غرور بسیاری از دانشمندان گردد، اما وقتی می بینند علی رغم تلاش هزاران بلکه میلیون ها دانشمند در طول تاریخ هنوز معمای سرطان (یعنی یک سلول طغیانگر!) به حال خود باقی است، و یا بیماری نوظهور ایدز که از میکرب یا ویروس بسیار کوچکی سرچشمه می گیرد، همه را در حیرت و اضطراب فرو برده، و جالب این که این

بیماری از کشورهای پیشرفته صنعتی بیش از همه جا قربانی می‌گیرد، لرزه شدیدی بر بنیان افکار او می‌افتد، و لحظه‌ای متوجه ضعف و ناتوانی این انسان نیرومند، در برابر دستگاه عظیم خلقت و خالق آن می‌گردد.

انکار نمی‌توان کرد که گروه عظیمی از مردم جهان هرگز از این حوادث پندی نمی‌گیرند، و درسی نمی‌آموزند، و همچنان به سیر انحرافی خود ادامه می‌دهند، و پیوسته در انبوهی از خیالات و پندارها غوطه‌ورند، ولی مسلماً گروهی از آنها درس می‌آموزند و نتیجه می‌گیرند، به اصلاح خویش می‌پردازند، و این فلسفه مهم و قابل ملاحظه‌ای است.

اشتباه نشود نمی‌گوئیم همه مصائب و حوادث دردناک در این رده جای می‌گیرد، و نیز نمی‌گوئیم باید تسلیم حوادث بود و برای مبارزه با مشکلات و مصائب قیام نکرد، بلکه می‌گوئیم بخشی از حوادث تلخ است که نه انسان قدرت پیش‌بینی آن را دارد، و نه قدرت قیام در مقابل آن، و

بخشی از این بخش داخل در بحث ما است و در زمره مصائب بیدارگر و حوادث دردناک و هشدار دهنده است.

قرآن و مصائب بیدار کننده

اکنون به قرآن باز می‌گردیم تا ببینیم در این باره چه می‌گوید یعنی دلیل عقل را به محک بیان نقلی زده و با آن تأیید می‌کنیم.

از آنجا که قرآن یک کتاب بزرگ تربیتی است، و موضوع بحث ما نیز رابطه بسیار نزدیک با مسائل تربیتی دارد قرآن در این باره سخن بسیار گفته، و تعبیرات متنوع و مختلف و جالبی دارد از جمله:

1. وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ (1)

ص: 281

1- «يَضُرَّعُونَ» از ماده «تَضَرَّعَ» به معنای خضوع و حالت تقاضای توأم با تواضع است (در اصل از ماده ضَرَع به معنای نزول شیر از پستان است).

«و ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر این که اهل آن را به سختی‌ها و رنج‌ها گرفتار ساختیم؛ شاید (به خود آیند، و به سوی خدا) باز گردند و تضرع کنند».⁽¹⁾

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که یکی از فلسفه‌های حوادث ناراحت کننده، در مورد اقوامی که غرق انواع گناه بودند هشدار و بیداری بوده و تقارن این حوادث با دعوت انبیاء از این جهت صورت می‌گرفته که زمینه را برای پذیرش دعوت آنها آماده سازد، و هماهنگی «تکوین» و «تشریح» تأثیر اندر زهای آنها را قویتر سازد.

2. ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛ فساد، در صحرا و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است؛ خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشانند، شاید (به سوی حق) بازگردند».⁽²⁾

این آیه در دو بعد مختلف، قابل استفاده است، بعد بلاهای خود ساخته، و هم بعد بلاهای هشدار دهنده، و هماهنگی این بخش از مصائب و حوادث نامطلوب زندگی را با مسائل تربیتی و برنامه های سازنده الهی روشن می‌سازد.

3. وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛ به آنان از عذاب نزدیک (دنیا) پیش از عذاب بزرگ (آخرت) می‌چشانیم، شاید بازگردند».⁽³⁾

«عذاب ادنی» مفهوم وسیعی دارد که غالب احتمالاتی را که مفسران به طور جداگانه در تفسیر آن نوشته اند یکجا فرا می‌گیرد (مصائب و درد و رنج‌ها، زیان‌های مالی، خشکسالی و قحطی و گرسنگی، شکست در جنگ‌ها و مانند آن) و اما این احتمال که در بعضی از کلمات مفسران آمده که منظور از عذاب

ص: 282

1- . اعراف / 94- شبیه این آیه با کمی تفاوت در سوره انعام، آیه 42، نیز آمده است.

2- . روم / 41.

3- . سجده / 21.

ادنی عذاب قبر است با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا جمله «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» هدف این عذاب را بازگشت و تجدید نظر می‌شمارد که در مورد عذاب قبر مفهوم ندارد (دقت کنید). (1)

4. و در مورد آل فرعون چنین می‌خوانیم:

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ؛ و ما فرعونیان را به خشکسالی و کمبود میوه‌ها گرفتار کردیم، شاید متذکر گردند». (2)

گرچه این آیه در مورد خصوص آل فرعون است ولی می‌دانیم آنها از این نظر تفاوتی با اقوام دیگر ندارند، خداوند بسیاری از اقوام را گرفتار مشکلات طاقت فرسا می‌کند تا از مرکب غرور فرود آیند، و بیدار شوند، و به راه حق باز گردند.

جالب این که در بعضی از آیات فوق، هدف را تذکر و در بعضی تضرع و در بعضی رجوع و بازگشت ذکر کرده که در حقیقت مراتب مختلف و منظم بازگشت به سوی خدا را تشکیل می‌دهند. نخست انسان متذکر می‌شود، سپس به درگان خداوند تضرع می‌کند، و بعد عملاً مسیر خود را اصلاح کرده و باز می‌گردد.

یا به تعبیر دیگر مرحله اول فکر است و مرحله دوم ذکر است و مرحله سوم عمل و این گونه نکته‌های لطیف به هنگامی که آیات قرآن کنار هم قرار می‌گیرند و به صورت موضوعی تفسیر می‌شوند پیام‌های تازه‌ای از این کتاب آسمانی خواهد بود.

البته هم تاریخ نشان می‌دهد و هم قرآن با صراحت می‌فرماید که بسیاری از اقوام گنهکار و منحرف واکنش مثبتی در برابر این مصائب و مجازات‌های بیدارگر نشان نداده و همچنین به راه خود ادامه دادند، تا مجازات‌هایی الهی آنها را از میان برداشت، چنانکه در سوره مؤمنون آیه 76 می‌خوانیم:

ص: 283

1- . نظیر همین معنای در سوره اعراف، آیه 168 و سوره زخرف، آیه 48 نیز آمده است.

2- . اعراف /130.

«وَلَقَدْ أَخَذْنَاَهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ؛ و به راستی ما آنها را به عذاب (و بلا) گرفتار ساختیم (تا بیدار شوند)، اما آنان نه در برابر پروردگارشان تواضع کردند، و نه به درگاهش تضرع می کنند».

با اینحال اقوامی بودند که در برابر این گونه حوادث واکنش مثبت نشان دادند، و یا در میان این اقوام سرکش افرادی پیدا شدند که از آن درس گرفتند و هدایت یافتند و به این ترتیب این گونه بلاها برای گروهی عامل بیداری بود، و برای گروهی اتمام حجت.

حوادث بیدارگر در روایات اسلامی

در روایات اسلامی نیز تعبیرات روشنی که حاکی از رابطه میان بعضی از مصائب و مشکلات زندگی، با امور تربیتی می باشد، دیده می شود که آنچه را از طریق عقل و آیات قرآن استفاده کردیم تأیید می کند مانند:

1. در یکی از خطبه های امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می خوانیم:

«انَّ اللَّهَ يَنْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ، وَ حَبْسِ الْبَرَكَاتِ، وَ اغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ، لِيَتُوبَ تَائِبٌ، وَ يُقْلَعَ مُقْلَعٌ، وَ يَتَذَكَّرَ مُتَذَكِّرٌ، وَ يَزْدَجِرَ مُزْدَجِرٌ؛ خداوند بندگان خویش را به هنگامی که اعمال بد انجام می دهند، با کمبود میوه ها، و جلوگیری از نزول برکات، و بستن درهای گنج های خیرات به روی آنان، مبتلا می سازد، تا توبه کاران توبه کنند، و آنها که باید دست از گناه بکشند خودداری نمایند، و پندپذیران پند گیرند، و آنها که آماده اند از گناه باز ایستند».⁽¹⁾

2. در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم:

ص: 284

«انَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ ادْبٌ، وَ لِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ، وَ لِلْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ، وَ لِلْأَوْلِيَاءِ كَرَامَةٌ! ؛ بلا برای ظالم ادب است، و برای مؤمن آزمایش، و برای انبیاء درجه، و برای اولیاء کرامت است»(1)

3. در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم:

«الْمُؤْمِنُ لَا لِمَضَى يَمِي عَلَيْهِ اِزْبَعُونَ لَيْدَةً اَلَا عَرَضَ لَهُ اَمْرٌ يُحْزِنُهُ يَدْكُرُّ بِهِ ؛ مؤمن چهل شب بر او نمی گذرد مگر این که حادثه غم انگیزی برای او رخ می دهد که مایه تذکر و بیداری او گردد».(2)

4. در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است:

«اِذَا ارَادَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَادْنَبَ ذَنْبًا تَبِعَهُ بِنِعْمَةٍ، فَنَذَرَهُ الْاَسَّةَ تَغْفَارًا، وَ اِذَا ارَادَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ بِعَبْدٍ شَرًّا فَادْنَبَ ذَنْبًا تَبِعَهُ بِنِعْمَةٍ، لِيُسِدَّ بِهِ الْاَسَّةَ تَغْفَارًا، وَ يَتِمَّادَى بِهِ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ: سَنَسَّ تَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي! ؛ هنگامی که خداوند خیر و سعادت برای بنده ای بخواهد اگر گناهی کند او را به ناراحتی مبتلا می سازد، و توبه و استغفار را به یاد او می آورد، و هنگامی که برای بنده ای (بر اثر طغیانگری زیاد) شرّی بخواهد، اگر گناهی کند نعمتی به او می دهد! تا استغفار را فراموش کند، و به راه خود ادامه دهد! و این همان چیزی است که خداوند فرموده: " ما آنها را از آنجا که نمی دانند تدریجاً به سوی عذاب می بریم " به این گونه که به هنگام معصیت، نعمت به آنها می دهیم».(3)

5. این بحث را با حدیث دیگری از علی (علیه السلام) پایان می دهیم، فرمود:

ص: 285

1- . بحارالانوار، ج 64، ص 235، ح 54.

2- . بحارالانوار، ج 64، ص 211، ح 14.

3- . اصول کافی، ج 2، ص 452، باب استدراج، ح 1.

«اِذَا رَأَيْتَ اللّٰهَ سَبَّحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْنِكَ الْبَلَاءَ فَقَدْ اَيَّظَكَ، اِذَا رَأَيْتَ اللّٰهَ سَبَّحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْنِكَ النِّعَمَ مَعَ الْمَعَاصِي فَهُوَ اسْتِدْرَاجٌ لَّكَ؛ هُنَّ كَمَا مِثْلُهَا»⁽¹⁾ مشاهده کنی (بعد از ارتکاب گناه) خداوند بلاهایی پشت سر هم بر تو می فرستد تو را بیدار کرده، و هنگامی که خداوند متعال با انجام معاصی نعمت هایش را بر تو می فرستد این نوعی عذاب استدراجی است»⁽¹⁾.

آزمون به وسیله مشکلات!

این را می دانیم که آزمون های الهی با آزمون های بشری کاملاً متفاوت است، انسان ها به خاطر این به آزمایش شخص، یا چیزی، اقدام می کنند، که مجهولاتی برای آنها روشن گردد، و مقاومت و استعداد و سایر خصوصیات آن شخص یا آن چیز در پرتو امتحان معلوم شود.

در درون و برون اشیا، مخفی و پنهان نیست، تا از طریق آزمایش به آن آگاه شود. پس چرا و چگونه آزمایش می کند؟!

آزمون های الهی جنبه پرورشی دارد، یعنی همان گونه که «طلا» را به بوته می برند تا زیر فشار آتش ناخالصی هایش بسوزد و خالص گردد، یا سربازان را با کارها و اعمال سنگین و خشن تمرین مقاومت و پایداری می دهند تا سطح کارائی آنها را از این طریق بالا برند، آزمون های الهی درست به همین صورت است.

انسان ها را مقاوم تر، آگاه تر، و خالص تر می سازد، و در يك كلمه آزمون های الهی وسیله تکامل و پرورش روح و جسم انسان است.

بنابراین جای تعجب نیست که بخشی از مصائب و مشکلات زندگی در همین راستای آزمون و امتحان باشد (تکرار می کنیم بخشی از مصائب و نه همه آنها در این راستا است).

ص: 286

هیچ ملتی در جهان قادر به پیشرفت و ترقی در جنبه های صنعتی و نظامی و علمی نشد مگر این که تحت فشارهایی قرار گرفته بود، و به گفته فیلسوف و مفسر معروف تاریخ تواین بی تمدن های درخشانی که در جهان به وجود آمد به خاطر آن بود که ملتی مورد هجوم شدید یک دشمن خارجی قرار گرفته (و در اینجا بود که تمام استعداد و توان و قدرت خود را به کار گرفت و آنچه در درون داشت برون ریخت و به جلو پرتاب شد).

فرماندهانی که در کوره داغ جنگ های بزرگ قرار می گیرند کاملاً نیرومند و آبدیده اند، و تجاری که در تنگناهای شدید اقتصادی واقع می شوند تجربه های ذی قیمتی می اندوزند، و سیاستمدارانی که بحران های مختلف را از سر گذرانده اند سیاستمدارانی ورزیده و قوی می باشند.

افراد انقلابی در زندان ها و زیر شکنجه ها آبدیده می شوند نمی گوئیم باید به زندان بیفتند، بلکه می گوئیم زندان آنها را مقاوم تر و آبدیده تر می کند.

فکر می کنم با این تحلیل ها و مثال ها رابطه مشکلات و مصائب زندگی با پرورش و تکامل انسان روشن شده باشد، و البته باز در اینجا حساب مصائب خود ساخته را باید جدا ساخت، و آنچه را در بالا اشاره کردیم هرگز بهانه ای برای ترك مبارزه با مشکلات و مصائب قرار نداد. (1)

ص: 287

اشاره

وَلَوْ لَمْ يُؤَلِّدْ مِنَ الْحَيَوَانِ إِلَّا ذَكَرًا فَقَطُّ أَوْ أُنْثَىٰ فَقَطُّ أَلَمْ يَكُنِ النَّسْلُ مُنْقَطِعًا وَبَادَ مَعَ أَجْنَاسِ الْحَيَوَانِ فَصَارَ بَعْضُ الْأَوْلَادِ يَأْتِي ذُكُورًا وَبَعْضُهَا يَأْتِي إناثًا لِيُدْومَ النَّسْلُ وَلَا يَنْقَطِعَ (1)

[تولد نر و ماده، عامل بقای نسل حیوانات]

اگر از حیوان، فقط جنس نر و یا ماده زاده می شد آیا نسل، منقطع و نابود نمی گشت؟ در نتیجه تقدیر و تدبیر چنین حکم کرده است که برخی از اولاد «ذکور» و برخی دیگر «اناث» باشند تا آفرینش نسل ادامه یابد و منقطع نگردد. (2)

نظام جنسیت در جهان بشریت

اشاره

با تمام گفتگوهایی که در باره عوامل جنسیت جنین شده، و اینکه تحت تاثیر چه اموری تبدیل به جنس "مذکر" یا "مؤنث" می شود، هنوز هیچکس به درستی نمی داند که عوامل اصلی چیست؟

درست است که بعضی از مواد غذایی یا پاره ای از داروها ممکن است در این مساله بی تاثیر نباشد. ولی یقیناً هیچکدام عامل تعیین کننده محسوب نمی شود، و به تعبیر دیگر این مطلبی است که علمش نزد خداوند عالم است.

از سوی دیگر همواره يك تعادل نسبی در میان این دو جنس در همه جوامع دیده می شود گرچه در غالب جوامع تعداد زنان کمی بیشتر و ندرتا در

ص: 288

1- . توحید المفضل، ص 90.

2- . شگفتی های آفرینش، ترجمه توحید مفضل، ص 85.

بعضی جوامع تعداد مردان کمی زیاده است ولی روی هم رفته يك تعادل نسبی در میان این دو جنس وجود دارد.

اگر فرضاً روزی فرارسد که این تعادل به هم بخورد، و مثلاً تعداد زنان ده برابر مردان، یا تعداد مردان ده برابر زنان شود، فکر کنید چگونه نظام جامعه انسانی به هم می خورد؟ و چه مفاسد عجیبی از این رهگذر به وجود می آید که در برابر هر يك زن ده مرد، و یا در برابر هر ده مرد يك زن وجود داشته باشد، و چه جنجالی بر پا می شود.

فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى اشاره لطیف و سر بسته ای به این دو موضوع است: از يك سو به تنوع مرموز انسانها، و تقسیم آنها به این دو جنس در دوران جنین اشاره می کند، و از سوی دیگر به این تعادل نسبی. (1)

ص: 289

1- . اینکه معروف است تعداد زنان در هر جامعه ای بیشتر از مردان است و آن را یکی از دلایل تعدد زوجات می گیرند قابل قبول است، اما این منافات با تعادل نسبی ندارد، فی المثل در يك جامعه 50 میلیون نفری ممکن است 26 میلیون زن و 24 میلیون مرد باشد یعنی تفاوت این دو تنها حدود يك دهم یا کمتر باشد اما اینکه تعداد زنان چند برابر مردان بوده باشد در هیچ جامعه ای دیده نشده است. (تفسیر نمونه، ج 25، ص 322)

ظهور شعر العانة عند البلوغ و نبات اللحية للرجل دون المرأة و ما في ذلك من التدبير

لَمْ صَارَ الرَّجُلُ وَالْمَرْأَةُ إِذَا أُدْرِكَا تَنْبَتُ لَهُمَا الْعَاذَةُ ثُمَّ تَنْبَتُ لِلرَّجُلِ وَتَخَلَّفَ عَنِ الْمَرْأَةِ لَوْلَا التَّدْبِيرُ فِي ذَلِكَ فَإِنَّهُ لَمَّا جَعَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الرَّجُلَ فَيَمًّا وَرَقِيْبًا عَلَى الْمَرْأَةِ وَجَعَلَ الْمَرْأَةَ عَرُوسًا وَحَوْلًا (1)

لِلرَّجُلِ أَعْطَى الرَّجُلَ اللَّحِيَةَ لِمَا لَهُ مِنَ الْعِزِّ وَالْجَلَالَةِ وَالْهَيْبَةِ وَنَعَهَا الْمَرْأَةَ لِتَبْتَنِي لَهَا نَضَارَةُ الْوَجْهِ وَالْبَهْجَةُ الَّتِي تُشَاكِلُ الْمُفَاكِهَةَ (2)

وَالْمُضَاجَعَةَ أَفَلَا تَرَى الْخَلْقَةَ كَيْفَ تَأْتِي بِالصَّوَابِ فِي الْأَشْيَاءِ وَتَتَخَلَّلُ مَوَاضِعَ الْخَطَا (3) فَتُعْطِي وَتَمْنَعُ عَلَى قَدْرِ الْإِزْبِ (4) وَالْمُصْلِحَةَ بِتَدْبِيرِ الْحَكِيمِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ الْمُفْضَلُ ثُمَّ حَانَ وَقْتُ الزَّوَالِ فَقَامَ مَوْلَايَ إِلَى الصَّلَاةِ وَقَالَ بَكَرٌ (5)

إِلَى غَدَاً إِنَّ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَانْصَرَفْتُ مِنْ عِنْدِهِ مَسْرُورًا بِمَا عَرَفْتُهُ مُبْتَهَجًا بِمَا أُوتِيْتُهُ حَامِدًا لِلَّهِ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيَّ شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ عَلَيَّ مَا مَنَحَنِي بِمَا عَرَفْتَنِيهِ مَوْلَايَ وَتَفَضَّلَ بِهِ عَلَيَّ فَبِتُّ فِي لَيْلَتِي مَسْرُورًا بِمَا مَنَحَنِيهِ مَحْبُورًا [مَحْبُورًا] بِمَا عَلَّمَنِيهِ. (6)

ص: 290

- 1- الخول- بفتحيتين- العبيد و الإماء و غيرهم من الحاشية و هو يستعمل بلفظ واحد للجميع، و ربما قيل للواحد خائل.
- 2- المفاكهة: هي الممازحة و المضاحكة.
- 3- . يحتمل أن تكون الجملة حالية، اي تأتي بالصواب مع انها تدخل مواضع هي مظنة الخطأ من قولهم تخللت القوم اي دخلت خلالهم و يحتمل أن يكون المراد بالتخلل التخلف أو الخروج من خلالها، لكن تطبيقها على المعاني اللغوية يدعو الى التكلف.
- 4- . الارب- بفتحيتين-: الحاجة و الغاية و الجمع آراب.
- 5- . بكر- بالتشديد- أناه بكره.
- 6- . توحيد المفضل، ص 91.

اگر تدبیری در کار نیست چرا وقتی که دختر و پسر به سن بلوغ رسیدند بر زهار آنان موی می روید ولی بر روی مرد «ریش» می روید و صورت زن از آن پیراسته می ماند؟

از آنجا که خداوند حکیم و والا مرتبه، مرد را قیّم و مراقب زن قرار داد و زن را تابع و جفت او گردانیده، به مرد «ریش» داد تا عزّت و جلال و هیبت او افزوده شود و به زن نداد تا زیبایی صورت، شادابی، طراوت و ظرافت او که برای خوشی و همبستری آنان مناسبتر است. نگاه داشته شود. آیا نمی بینی که حکیم و تدبیرگر هستی چگونه همه چیز را حکیمانه و پر صواب آفریده و با حکمت و اندازه ای دقیق به قدر نیاز و مصلحت می دهد و می گیرد؟

مفصّل می گوید: در این هنگام ظهر فرا رسید و مولایم برای نماز به پا خاست و به من فرمود: با خواست خدای جلّ و علا [بار دیگر] بامدادان به نزد من آی. من نیز شاد و سرحال از آنچه فرا گرفتم و به من داده شد و با سپاس خدای عزّ و جلّ بر نعمت عظیم شناخت و اینکه مرا

توفیق فراگیری سخنان مولایم (علیه السلام) داد و مورد تفضّل و عنایت نهاد راه خود را گرفتم و شبانگاه را با سرور تمام از آنچه از او (علیه السلام) فرا گرفته بودم آرمیدم. (1)

ص: 291

قرآن کریم

الارشاد في معرفة حجج الله على العباد.

اسلام ومحیط زیست.

اصول عقاید، محسن قرائتی، نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ چهارم.

اصول کافی،

اعجاز خوراکی ها، دکتر غیاث الدین جزایری، تهران، انتشارات کتاب های پرستو، 1345 ش.

اعیان الشیعة.

الأمان من أخطار الأسفار و الأزمات.

انسان موجود ناشناخته، الکسیس کارل، ترجمه پرویز دبیری، اصفهان، انتشارات تأیید، چاپ پنجم، 1348 ش.

انوار هدایت، مجموعه مباحث اخلاقی.

آفریدگار جهان.

بحار الانوار، علامه مجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، 1404 ق.

به سوی خود سازی.

بهداشت جسمی و روانی کودک.

پاسخ به مشکلات جوانان، شهید سید عبدالکریم هاشمی نژاد، مشهد، انتشارات کانون بحث و انتقاد دینی.

پرسش ها و پاسخ ها، استاد جعفر سبحانی، قم، انتشارات سیدالشهداء

پند های امام صادق (علیه السلام) به رجویان صادق.

پیام امام امیر المومنین (علیه السلام)، آیت الله مکارم شیرازی.

پیام قرآن، شیخ ناصر مکارم شیرازی.

تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان.

ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج سوم، مصطفی زمانی.

ص: 292

تسنیم، آیت الله جوادی آملی

تعالیم بهداشتی اسلام، دکتر صفدر صانعی، مشهد، انتشارات کتابفروشی جعفری.

تفسیر شریف لاهیجی.

تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی

توحید مفضل، ترجمه محمد مهدی رضایی.

توحید المفضّل، با مقدمه و تعلیقه های آقای کاظم مظفر.

حلیة المتقین، علامه محمدباقر مجلسی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، چاپ افست.

حیة الامام الصادق، محمد حسین المظفر.

دائرة المعارف، فرید وجدی.

در جستجوی خدا.

دکتر برای همه، اسماعیل اژدری، تهران، چاپ اقبال، نوبت سی ونهم، 1374 ش.

الدّریعة الی تصانیف الشیعة.

سفینة البحار، شیخ عباس قمی، دارالأسوة، الطبعة الثانية، 1416 ق.

سنن الترمذی،

سنن الدارمی،

سیره پیامبران در قرآن .

شرح اربعین حدیث، قونوی.

شرح غرر الحکم.

شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، 20 جلد در ده مجلد، 1404 ق.

شگفتیهای آفرینش، ترجمه توحید مفضل.

طب الرضا (علیه السلام)

طب الصادق (عليه السلام)

علم غيب (آگاهی سوم).

ص: 293

عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، شیخ صدوق.

غرر الحکم

فرهنگ اسلام در اروپا اختراعات و اکتشافات دانشمندان اسلامی.

الفصول المهمة، تألیف ابن صباغ مالکی.

کافی، کلینی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، 1365 ش.

کشف المحجبة لثمره الحججة.

کنز العمال، متقی هندی.

گفتار معصومین علیهم السلام.

ماهنامه اطلاع رسانی، پژوهشی، آموزشی مبلغان.

مثالهای زیبایی قرآن.

مجله سرگرمی باشگاه خبرنگاران جوان،

مجله مبلغان

مجمع البیان،

المحجبة البيضاء، محمد محسن فیض کاشانی، انتشارات المكتبة الشفیعی، ج 3، ص 94.

مستدرک الوسائل، محدث نوری، قم، مؤسسة آل البيت، 1408 ق.

مسئولیت تربیت، محمد دشتی، قم، نشر امام علی (علیه السلام)، چاپ ششم، 1368 ش.

معجم رجال الحدیث.

من لا یحضره الفقیه، الشیخ ابی جعفر الصدوق، بیروت، دارالاضواء، الطبعة الثانية، 1413 ق

المناقب.

منتهی الآمال، شیخ عباس قمی.

میراث اسلام.

نهج البلاغه، ترجمه دشتی،

نهج البلاغه، چاپ عبده.

نهج الفصاحه.

وافي.

وسائل الشيعه، شيخ حر عاملی، قم، مؤسسة آل البيت، 1409 ق.

ص: 295

مشخصات کتاب

سرشناسه : بوحمیدی، محمدرضا، 1364-

عنوان قراردادی : توحید المفضل. شرح

عنوان و نام پدیدآور : کوکب دری " ستاره درخشان" شرحی بر توحید مفضل امام صادق علیه السلام/ نویسندگان محمدرضا بوحمیدی، حمیده راوند، جواد کیا ن مهر.

مشخصات نشر : اصفهان: نورالهیات، 1402-

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: 9-17-5985-622-978-

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد دوم، 1402.

یادداشت: جلد اول این کتاب به صورت مستقل منتشر شده است.

یادداشت: کتاب حاضر شرحی بر " توحید المفضل" که مطالب آن توسط امام صادق (ع) بر مفضل املاء نموده شده است.

موضوع : خدا -- اثبات

God -- Proof

موضوع : جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، 83 - 148ق.

موضوع : Jafar ibn Muhammad, Imam VI, 702- 765.

موضوع : مفضل بن عمر، قرن 2ق . توحید المفضل -- نقد و تفسیر

موضوع : خداشناسی

God -- Knowableness

شیعه -- دفاعیه ها

Shi'ah -- Apologetic works

شناسه افزوده : راوند، حمیده، 1365-

شناسه افزوده : کیان مهر، جواد، 1365-

شناسه افزوده : جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، 83 - 148ق.

شناسه افزوده : . Jafar ibn Muhammad, Imam VI, 702- 765.

شناسه افزوده : مفضل بن عمر، قرن 2ق . توحید المفضل . شرح

ویراستار دیجیتالی: محمد منصوری

رده بندی کنگره : BP217/2

رده بندی دیویی : 297/42

شماره کتابشناسی ملی : 9265398

اطلاعات رکورد : فیپا

کتابشناسی : فیپا

کوکب دری (ستاره درخشان)، شرحی بر توحید مفضل امام صادق (علیه السلام) جلد دوم

نویسندگان : محمدرضا بوحمیدی ، حمیده راوند ، جواد کیان مهر

انتشارات : نورالاحیات

چاپ : اول ، تابستان 1402

قطع : وزیری / 290صفحه

صفحه آرای و حروف چینی : مهدی آقابابایی

شمارگان : 1000 نسخه

شابک : 978-622-5985-17-9

کوکبُ دریُّ «ستاره درخشان»

شرحی بر توحید مفضل امام صادق (علیه السلام)

جلد دوم

نویسندگان: محمدرضا بوحمیدی، حمیده راوند، جواد کیان مهر

ص: 2

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 3

المجلس الثاني. 13

أبنية أبدان الحيوان وتهيئتها وإيضاح ذلك. 14

مجلس دوم. 15

أجساد الأنعام و ما أعطيت و ما منعت و سبب ذلك. 17

چگونگی آفرینش حیوانات. 17

نشانه های او در آفرینش حیوانات. 18

شرح مفردات: 21

تفسیر و جمع بندی: 22

خلق الأصناف الثلاثة من الحيوان. 40

[آفرینش حیوانات سه گانه]. 40

[حکمت ها و تدابیر نهفته در حیوانات گوشتخوار]. 42

حیوانات گوشتخوار. 43

ذوات الأربع و استقلال أولادها. 44

[راز استقلال بچه های چهارپایان]. 45

قوائم الحيوان و كيفية حركتها. 46

[پاهای حیوان و چگونگی حرکت]. 46

انقياد الحيوانات المسخرة للإنسان و سببه. 49

[راز انقیاد برخی از حیوانات در برابر انسان]. 49

رام شدن حیوانات. 50

افتقاد السباع للعقل و الروية و فائدة ذلك. 53

[راز عدم شعور و عقل در درندگان]. 53

ص: 5

آیا حیوانات عقل دارند؟. 54

یک نکته. 56

عطف الكلب على الإنسان و محاماته عنه. 59

[سگ حیوان با وفا و مدافع انسان]. 59

محبت و وفا به صاحب.. 61

داستانهایی از وفای سگ. 61

سگ با حیا. 63

نگهداری سگ... 64

سگ در جامعه اسلامی :. 65

مضرات نگهداری سگ در جامعه :. 65

1- بیماری. 65

2- دوری از روابط اجتماعی.. 66

3- فرار از فرزند داری و کم شدن جمعیت.. 66

4- اسراف در هزینه ها و هدر رفت وقت و سرمایه. 66

5- انحرافات جنسی.. 67

نگاه اسلام. 67

وجه الدابة و فمها و ذنبها و شرح ذلك. 71

[اسرار شکل صورت؛ دهان و دم چهارپا]. 72

الفيل و مشفره. 74

حياء الأنثى من الفيلة. 74

[اسرار آفرینش فیل و خرطوم آن]. 74

[شرمگاه حیوان ماده]. 75

دسته فیل ها. 76

داستان اصحاب الفیل. 77

الزرافة و خلقتها و كونها ليست من لقاح أصناف شتى. 82

ص: 6

[شگفتی آفرینش زرافه]. 83

زرافه. 84

القرود و خلقته و الفرق بينه و بين الإنسان. 93

[آفرینش میمون و تفاوت آن با انسان]. 93

میمون و بوزینه (قرده):. 94

شباهت میمون ها. 95

«داروینیسیم». 95

تکامل انواع و اعتقاد به خدا. 97

«داروینیسیم» و کتاب های آسمانی.. 98

داروینیسیم در ادوار گذشته. 99

رمز انتشار فرضیه «داروین». 100

طرح مسأله. 102

سیر تاریخی مسأله ی تحول انواع پیش از داروین.. 102

نظریه تحول انواع. 103

نخستین مکتب «تحول انواع» مکتب «لامارکیسم». 104

خلاصه نظریه «لامارک». 106

ارزش علمی نظریه «لامارک». 107

دومین مکتب «تحول» نئولامارکیسم. 109

فرضیه سوم «تحول» فرضیه «داروین». 110

زندگینامه «داروین». 111

آشنایی «داروین» با پروفیسور «هستلر». 112

پنج سال جهانگردی.. 112

اصول چهارگانه «داروینیسیم». 113

1. تنازع بقا. 114

2. انتخاب اصلح «طبیعی». 115

ص: 7

3. قانون وراثت.. 115

4. قانون سازش با محیط.. 116

شجره انسان از نظر «داروین». 116

نظر دانشمندان درباره فرضیه «داروین». 117

نقد اصول چهارگانه «داروین». 120

الف. قانون تنازع بقا تا چه اندازه درست است؟! 120

ب. انتخاب اصلح تا چه پایه درست است؟! 120

ج. قانون وراثت در صفات اکتسابی.. 122

د. «سازش با محیط». 130

إكساء أجسام الحيوانات و خلقة أقدامها بعكس الإنسان و أسباب ذلك. 133

[راز پوشش جسم حیوانات و ناهمگونی پاهای آنها]. 133

[حیوانات در وقت احساس مرگ خود را پنهان می کنند]. 138

نشانه های او در هدایت فطری و غریزی انسان و حیوان. 138

هدایت فطری و غریزی در علم روز. 140

الظن التي جعلت في البهائم الأيل و الثعلب و الدلفين. 148

[راز هوش حیواناتی چون بز کوهی، روباه و دلفین]. 149

هوش حیوانات. 150

التنين و السحاب. 154

[افعی و ابر]. 154

في الذرة و النمل و أسد الذباب و العنكبوت و طباع كل منهما. 158

[مورچه، شیر مگس، عنكبوت و سرشت آنها]. 159

در عالم مورچگان چه می گذرد؟. 161

زندگی بسیار شگفت انگیز مورچه ها. 166

تار عنکبوت یکی از آیات بزرگ الهی. 169

جسم الطائر و خلقتہ. 171

ص: 8

الدجاجة و تهيجهها لحضن البيض و التفريخ. 172

[حکمت های نهفته در آفرینش پرنده]. 172

نشانه های او در آفرینش پرندگان. 174

فن پیچیده پرواز. 176

عجائب پرندگان و پرندگان عجیب. 178

پرندگان در خدمت انسان ها و محیط زیست. 181

درس های توحیدی در وجود پرندگان. 183

خلق البيضنة و التدبير في ذلك. 185

[آفرینش تخم پرندگان و تدابیر نهفته در آن]. 185

شرح. 189

حوصلة الطائر. 191

[چینه دان پرنده]. 191

اختلاف ألوان الطير و علة ذلك. 192

[راز ناهمگونی رنگ پرندگان]. 192

رنگ ها. 193

رنگ در علم روان شناسی.. 193

رنگ در قرآن کریم. 196

1-3-رنگ آبی.. 197

2-3-رنگ زرد. 199

3-3-رنگ سبز. 199

4-3-رنگ قرمز. 201

5-3- رنگ سفید و تاثیرات آن از منظر قرآن کریم. 201

نتیجه. 211

رنگ درمانی.. 212

تاثیرات فیزیکی رنگ ها. 214

ص: 9

ریش الطائر و وصفه. 217

[چگونگی پر پرندگان]. 217

الطائر الطویل الساقین و التدبیر فی ذلك. 219

[راز درازپایی برخی از پرندگان]. 219

العصافیر و طلبها للأکل. 221

[گنجشکان در پی یافتن غذا]. 221

گنجشک... 222

تلاش برای کسب روزی.. 222

عشق ورزی خالصانه. 223

نیت خوب.. 224

نشانه های او در آفرینش ارزاق عمومی. 224

از شگفتی های جهان ارزاق. 227

آیا روزی مقسوم است؟. 231

اگر روزی همه تضمین شده پس چرا گروهی گرسنه اند؟. 233

گسترده‌گی و تنگی رزق: 235

معاش البوم و الهام و الخفاش. 238

[معاش جغد و شب پره]. 238

چگونه یک جغد می تواند شب ها به خوبی بیند؟. 239

سوگواری جغد برای امام حسین. 240

کاهش صدای توربین های بادی با الهام از پرواز خاموش جغد. 241

خلقة الخفاش. 243

[آفرینش شب پره (خفاش)]. 243

خفاش و هواپیماهای بدون خلبان. 244

شگفتی های خفاش ... 247

نکته آفرینش حیرت انگیز خفاش!. 248

ص: 10

حيلة الطائر أبو نمرة بالحسكة و منفعتها. 251

[حيلة ابن تمره در استفاده از خار خسك]. 251

خار خسك... 252

تأثيرگذاری بر سلامت دستگاه قلبی - عروقی و قند خون. 252

كمك به تقويت ميل جنسی... 253

سایر آثار بالقوه. 253

نحوه مصرف و عوارض... 254

النحل عسله و بيوته. 255

[زنبور عسل، از ساخت خانه تا ساخت عسل]. 255

نشانه های او در زندگی زنبوران عسل. 256

تمدن عجيب زنبوران!. 257

جمع آوری شیره گل ها و ساختن عسل. 259

عسل غذای مفید و داروی شفابخش. 262

ساختمان جسمانی زنبوران نیز عجيب است!. 266

الجراد و بلاؤه. 268

كثرة الجراد. 268

[ملخ، حیوانی ضعیف و در عین حال قوی!]. 268

[سبیل ملخ]. 269

شگفتی های خلقت «ملخ». 269

نکته زندگی عجيب ملخ ها. 271

ملخ در قرآن. 273

وصف السمك. 274

كثرة نسل السمك و علة ذلك. 274

[آفرينش ماهى ها]. 275

[راز كثر نسل ماهى ها]. 275

ص: 11

زاد و ولد ماهی ها. 276

دنیای ماهی ها. 276

نعمت گوشت ماهی.. 278

نقش آبزیان در حیات بشر. 278

استفاده زینتی.. 279

استفاده تفریحی.. 279

استفاده صنعتی.. 280

استفاده تغذیه ای.. 280

تغذیه از ماهی.. 280

تغذیه از غیر ماهی.. 281

مصرف ماهی از نگاه قران و روایات.. 282

چند نکته. 283

ویژگی های تغذیه با ماهی.. 284

پیام های کوتاه. 286

به چه دلیل ماهی بدون فلس حرام است؟. 287

سعة حکمة الخالق و قصر علم المخلوقین. 289

[گسترده‌گی حکمت آفرینشگر و کوتاهی دانش آفریدگان]. 290

ص: 12

قَالَ الْمُفَضَّلُ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الثَّانِي بَكَرْتُ إِلَى مَوْلَايَ فَاسْتُؤْذِنَ لِي فَدَخَلْتُ فَأَمَرَنِي بِالْجُلُوسِ فَجَلَسْتُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ مُدَبِّرِ الْأَدْوَارِ (1) وَ مُعِيدِ الْأَكْوَارِ (2)

طَبَقًا (3)

عَنْ طَبَقٍ وَ عَالِمًا بَعْدَ عَالِمٍ - لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَأُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى عَدْلًا مِنْهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ جَلَّتْ آلَاؤُهُ - لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ يَشْهَدُ بِذَلِكَ قَوْلُهُ جَلَّ قُدْسُهُ - فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ فِي نَظَائِرِ (4) لَهَا فِي كِتَابِهِ الَّذِي فِيهِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ ءِ وَ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ وَ لِذَلِكَ.

قَالَ سَيِّدُنَا مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه و آله و سلم) إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ تُرَدُّ إِلَيْكُمْ ثُمَّ أَطْرَقَ الْإِمَامُ هُنَيْئَةً وَ قَالَ يَا مُفَضَّلُ الْحَلْقُ حَيَارَى عَمَهُونَ (5)

سُكَارَى فِي طُغْيَانِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ وَ بِشَيَاطِينِهِمْ وَ طَوَاغِيَتِهِمْ يَقْتَدُونَ بُصْرَاءَ عُمِّي لَا يُبْصِرُونَ نَظْفَاءَ بُكْمٍ (6)

لَا يَعْقِلُونَ سُمَعَاءَ (7) صُمٌّ (8)

لَا يَسْمَعُونَ رَضُوا بِالذُّونِ (9) وَ حَسِبُوا أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ حَادُوا (10)

عَنْ مَدْرَجَةِ (11)

الْأَكْيَاسِ (12)

وَ رَتَعُوا فِي مَرْعَى

ص: 13

- 1- . الادوار جمع دور مصدر بمعنى الحركة.
- 2- . الاكوار جمع كور- بالفتح- مصدر بمعنى الجماعة الكثيرة او القطيع من الإبل و البقر و يقال كل دور كور و المراد اما استيناف قرن بعد قرن و زمان بعد زمان.
- 3- . الطبق: وجه الأرض و لعل المراد به معنى الحال يقال: الدهر اطباق- اى أحوال تختلف.
- 4- . أي قالها في ضمن نظائرها او مع نظائرها.
- 5- . عمهون، جمع عمه- بفتح فكسر- و هو المتردد في الضلال و المتحير في أمره أو طريقه.
- 6- . بكم، جمع أبكم و هو الاخرس.
- 7- . سمعاء، جمع سميع بمعنى السامع و المسمع و هو للمبالغة.
- 8- . الصم، جمع أصم و هو الذي انسدت اذنه و ثقل سمعه او ذهب عنه بتاتا.
- 9- . الدون، أريد به هنا معنى الخسيس الحقيقير السافل.

10- . حادوا: مالوا.

11- . مدرجة جمع مدارج: ما يساعد على التوصل الى ما هو أفضل او أعلى منه.

12- . الاكياس: جمع كيس بتشديد الياء- اي الفطن الحسن الفهم و الأدب

الْأَنْجَاسِ كَانَتْهُمْ مِنْ مُفَاجِئَةِ الْمَوْتِ آمِنُونَ وَعَنِ الْمُجَازَاةِ مُرْحَرِحُونَ يَا وَيْلَهُمْ مَا أَشَدَّ قَاهُمْ وَأَطْوَلَ عَنَاءَهُمْ وَأَشَدَّ بَلَاءَهُمْ - يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ قَالَ الْمُفَضَّلُ فَبَكَيتُ لِمَا سَمِعْتُ مِنْهُ فَقَالَ لَا تَبْكِي تَخَلَّصْتُ إِذْ قَبِلْتِ وَنَجَوْتُ إِذْ عَرَفْتِ.

أبنية أبدان الحيوان وتهيئتها و إيضاح ذلك

ثُمَّ قَالَ أَبَتَيْدِي لَكَ بِذِكْرِ الْحَيَوَانِ لِيَتَضَحَّ لَكَ مِنْ أَمْرِهِ مَا وَضَحَ لَكَ مِنْ غَيْرِهِ فَكَّرُ فِي أَبْنِيَّةِ أَبْدَانِ الْحَيَوَانِ وَ تَهْيِئَتِهَا عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ فَلَا هِيَ صِلَابٌ كَالْحِجَارَةِ وَلَوْ كَانَتْ كَذَلِكَ لَا تَنْشِي (2)

وَلَا تَتَصَرَّفُ فِي الْأَعْمَالِ وَلَا هِيَ عَلَى غَايَةِ اللَّيْنِ وَالرَّخَاوَةِ فَكَانَتْ لَا تَتَحَامَلُ وَلَا تَسْتَقِلُّ بِأَنْفُسِهَا فَجُعِلَتْ مِنْ لَحْمٍ رَخْوٍ يَنْشِي تَدَاخُلُهُ عِظَامٌ صِلَابٌ يُمْسِكُهُ عَصَبٌ وَعُرُوقٌ تَشُدُّهُ وَتُضَمُّ بَعْضُهُ إِلَى بَعْضٍ وَعُغِلَتْ (3)

فَوْقَ ذَلِكَ بِجِلْدٍ يَسْتَمِيلُ عَلَى الْبَدَنِ كُلِّهِ وَأَشَدُّ بَاهُ ذَلِكَ هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي تُعْمَلُ مِنَ الْعِيدَانِ وَتُلْفُ بِالْخِرْقِ وَتَشُدُّ بِالْخِيُوطِ وَتُطَلَى فَوْقَ ذَلِكَ بِالصَّمْغِ فَتَكُونُ الْعِيدَانُ بِمَنْزِلَةِ الْعِظَامِ وَالْخِرْقُ بِمَنْزِلَةِ اللَّحْمِ وَالْخِيُوطُ بِمَنْزِلَةِ الْعَصَبِ وَالْعُرُوقُ وَالطَّلَاءُ بِمَنْزِلَةِ الْجِلْدِ فَإِنْ جَازَ أَنْ يَكُونَ الْحَيَوَانُ الْمُتَحَرِّكُ حَدَثَ بِالْإِهْمَالِ مِنْ غَيْرِ صَانِعٍ جَازَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ فِي هَذِهِ التَّمَاثِيلِ الْمَيِّتَةِ فَإِنْ كَانَ هَذَا غَيْرَ جَائِزٍ فِي التَّمَاثِيلِ فَبِالْحَرِيِّ أَنْ لَا يَجُوزَ فِي الْحَيَوَانِ (4)

ص: 14

1- . الأرجاس لعله جمع رجس - بالكسر - القدر والمأثم او كل ما استقدر من العمل والعمل المؤدي الى العذاب.

2- . لا تنشي: لا تعطف ولا تميل.

3- . في نسخة وعليت.

4- توحيد المفضل، ص 94.

مفضّل می گوید: در روز دوم، صبح زود به نزد مولایم (علیه السلام) شتافتم. به من اذن ورود داده شد و به امر آن حضرت (علیه السلام) نشستیم. آنگاه فرمود:

سپاس خدای راست، او که پس از هر زمان زمانی و بعد از هر قرن قرنی و پس از هر عالم عالمی می آورد. تا از روی عدل، آنان را که بد کردند کیفر دهد و نیکوکاران را پاداش عطا کند. اسمای او مقدس و منزّه است و نعماتش فراوان. بر هیچ کس ستم نمی کند بلکه خود مردم به خود ستم می نمایند. سخن او جلّ و علا دلیل این گفته است:

«هر کس که به اندازه ذره ای نیکی کند پاداش آن را می بیند و آنکه به قدر ذره ای بدی کند کیفر آن را می یابد»⁽¹⁾

این حقیقت در آیات بسیار دیگری نیز در قرآن کریم آمده است. کتابی که بیانگر هر چیزی است و از پس و پیش آن باطلی نمی آید و فرستاده خدای حکیم و حمید است. از این رو بزرگ ما، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «این [پاداش ها و کیفرها] همان اعمال شماست که به جانب شما بازگردانده می شود.» آنگاه امام اندکی سر [مبارک] خود را پایین انداخت، سپس [سر بلند کرد و] فرمود:

ای مفضّل! مردم همه سرگشته اند و در طغیان خود مترّد و سرمستند. اینان از شیاطین و طاغوت‌های خود پیروی می کنند. [ظاهرا] چشم دارند ولی [در واقع] کورند و نمی بینند. [ظاهرا] سخنگویند، اما [در حقیقت] لالند و نمی اندیشند، [در ظاهر] می شنوند ولیکن [در حقیقت] کردند و نمی شنوند. به چیز اندک و پست خشنود گشتند و می پندارند که بر راه مستقیم هستند. از راه هوشمندان و اهل کیاست منحرف و در چراگاه فاسدان و پلیدان به چرا مشغول گشته اند. گویا این گروه از فرا رسیدن مرگ ناگهانی در امانند و از مجازات و کیفر برکنارند.

ص: 15

ای وای بر اینان! چقدر تیره بختند! و چقدر دشواری و عذاب آنان دراز است! در روزی که هیچ یاری یار دیگر را یاری نمی کند [و باری از دوش او بر نمی دارد] و جز آنکه خدایش رحم کند، هیچ کدام یاری نمی شوند.

مفصل می گوید: از سخنان امام (علیه السلام) سخت به گریه افتادم. فرمود:

گریه نکن! اگر پذیرفتی و شناختی خلاصی و نجات می یابی. آنگاه فرمود: از حیوان آغاز می کنم تا در باره آن نیز همانند چیزهای دیگر توضیح دهم:

در ساختار و شکل دهی بدنهای آنها اندیشه کن. مانند سنگ سخت نیست؛ زیرا اگر چنین باشد در وقت کار کردن و حرکت نمودن انعطاف پذیر نیست. نیز بسیار نرم و سست نیست که بر پای خود نایستد بلکه از گوشت نرم است. در میان گوشتها استخوانهای سخت و با صلابت آفریده شده و با عصب و عروق و ریشه ها

همه به هم پیوند خورده اند. نیز بر روی آنها پوست محکمی به عنوان محافظ، تمام بدن را فرا گرفته است.

برخی برای ساختن مجسمه، چوبهایی را با ریسمان به پارچه می بندند و روی همه را صمغ می مالند. این کار همانند آن است که ما شرح دادیم. چوبهای سخت به منزله استخوانها، پارچه های نرم در حکم گوشت، ریسمانها به مثابه عصب و عروق و ... و آن صمغ به منزله پوست است. اگر می شود که حیوان زنده خود به خود به وجود آید، این مجسمه دست ساز هم خود به خود و بدون سازنده پدید می آید، اما اگر آفرینش خود به خودی و بی آفرینشگر را در این مجسمه ها نمی پذیرید به طریق اولی نباید در حیوانات زنده [و بمراتب پیچیده و منظمتر] چنین سخن فاسدی را معتقد گردید(1).

ص: 16

أجساد الأنعام و ما أعطيت و ما منعت و سبب ذلك

وَفَكَّرَ يَا مُفَضَّلُ بَعْدَ هَذَا فِي أَجْسَادِ الْأَنْعَامِ (1) فَإِنَّهَا حِينَ خُلِقَتْ عَلَى أَبْدَانِ الْإِنْسِ مِنَ اللَّحْمِ وَالْعَظْمِ وَالْعَصَبِ أُعْطِيَتْ أَيْضاً السَّمْعَ وَالْبَصَرَ لِيَبْلُغَ الْإِنْسَانُ حَاجَتَهُ فَإِنَّهَا لَوْ كَانَتْ عُمِيّاً صَماً لَمَا انْتَفَعَ بِهَا الْإِنْسَانُ وَلَا تَصَرَّفَتْ فِي شَيْءٍ مِنْ مَارَبِهِ ثُمَّ مُنِعَتِ الذَّهْنَ وَالْعَقْلَ لِتَذِلَّ لِلْإِنْسَانِ فَلَا تَمْتَنِعَ عَلَيْهِ إِذَا كَدَّهَا الْكَدَّ الشَّدِيدَ وَحَمَلَهَا الْحِمْلَ الثَّقِيلَ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَدْ يَكُونُ لِلْإِنْسَانِ عَيْدٌ مِنَ الْإِنْسِ يَدُلُّونَ وَيُدْعُونَ بِالْكَدِّ الشَّدِيدِ وَهُمْ مَعَ ذَلِكَ غَيْرُ عَدِيمِي الْعَقْلِ وَالذَّهْنِ فَيُقَالُ فِي جَوَابِ ذَلِكَ إِنَّ هَذَا الصَّنْفَ مِنَ النَّاسِ قَلِيلٌ فَأَمَّا أَكْثَرُ النَّاسِ فَلَا يُدْعُونَ بِمَا تُدْعَى بِهِ الدَّوَابُّ مِنَ الْحِمْلِ وَالطَّحْنِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَلَا يُغْرُونَ (2)

بِمَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْهُ ثُمَّ لَوْ كَانَ النَّاسُ يُزَاوِلُونَ مِثْلَ هَذِهِ الْأَعْمَالِ بِأَبْدَانِهِمْ لَشُغِلُوا بِذَلِكَ عَنْ سَائِرِ الْأَعْمَالِ لِأَنَّهُ كَانَ يُحْتَاجُ مَكَانَ الْحِمْلِ الْوَاحِدِ وَالْبُغْلِ الْوَاحِدِ إِلَى عِدَّةِ أَنْاسِيٍّ فَكَانَ هَذَا الْعَمَلُ يَسْتَفْرِغُ النَّاسَ حَتَّى لَا يَكُونَ فِيهِمْ عَنْهُ فَضْلٌ لَشَيْءٍ مِنَ الصَّنَاعَاتِ مَعَ مَا يَلْحَقُهُ مِنَ التَّعَبِ الْفَادِحِ فِي أَبْدَانِهِمْ وَالصِّيقِ وَالْكَدِّ فِي مَعَاشِهِمْ (3)

چگونگی آفرینش حیوانات

اینک در بدن چهارپایان بنگر که مانند جسم انسان از گوشت و استخوان و رگ و عصب پدید آمده و به آنها نیز همانند انسان گوش و چشم داده شده تا بتوانند نیاز آدمی را برآورند. اگر کر و کور بودند انسان از آنها بهره مند نمی گشت. و با آنها نیازهایش رفع نمی شد. اما از فکر و ذهن و اندیشه و عقل محروم شده اند تا در برابر کارهای سختی که گاه انسان از آنها می کشد و بارهای گرانی بر آنها می نهد شانه

ص: 17

1- . الأنعام جمع نعم - بفتحيتين - الإبل و تطلق على البقر و الغنم.

2- . لا- يغرون- بالغين على بناء المفعول- اي لا- يؤثر فيهم الا- غراء و التحريض على جميع الاعمال التي يحتاج إليها الخلق من ذلك العمل الذي تأتي به الدواب.

3- توحيد المفضل، ص 95.

خالی نکنند و از انجام کار و بردن بار امتناع نورزند. اگر کسی بگوید: گاه غلامان نیز در برابر اربابان، خاضع و خوار و گوش به فرمان می گردند و کار شدید انجام می دهند در حالی که از عقل و ذهن نیز بهره دارند. پاسخ داده می شود که: این گروه از مردم بسیار اندک اند. بیشتر مردم حاضر نیستند که مانند چهارپایان بار ببرند و آسیاب کنند و ... همچنین اگر انسانها همانند حیوانات بدین امور پردازند از اعمال دیگرشان باز می مانند؛ زیرا در برابر یک شتر و استر باید شماری از مردم کار کنند [تا شاید به اندازه او مفید باشند]. و این کار، گذشته از دشواری، خستگی و رنج فراوان جسمی سبب می شود که به فراگیری حرفه های دیگر پردازند و از آنها محروم شوند(1).

نشانه های او در آفرینش حیوانات

حیوانات، بخش عظیمی از موجودات زنده جهان را تشکیل می دهند.

حیوانات با ساختمان های مختلف و اشکال گوناگون و تنوع فراوان، و شگفتی های عظیم، توجه هر بیننده ای را به خود جلب می کند؛ و مطالعه درباره هریک از آنها، انسان را، به علم و قدرت بی پایان آفریننده آنها آشنا می سازد.

اهمیت این مسأله وقتی روشن تر می شود، که ما این حیوانات را در یکجا در کنار هم ببینیم. مثلاً قدمی به باغ وحش بگذاریم، و از غرفه های ماهی ها و انواع پرندگان، میمون ها، شیر و ببر و پلنگ و زرافه و فیل، یکی پس از دیگری دیدن کنیم، و حرکات و عادات و عجایب خلقت هریک را از نظر بگذرانیم. ممکن نیست کسی، کمترین بهره ای از عقل و هوش داشته باشد؛ و به هنگام دیدن آنها در فکر و اندیشه فرو نرود و در برابر آفریننده این موجودات متنوع و عجیب، سر تعظیم فرود نیاورد.

از میان این حیوانات، حیوانات اهلی که در خدمت انسان ها هستند و منافع و برکات گوناگونی برای بشر دارند، بیشتر قابل توجه اند. به همین دلیل قرآن مجید در

ص: 18

1- . شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 90.

آیات توحیدی خود، روی تمام جنبندگان به طور کلی، و روی انعام و چهار پایان بالخصوص تکیه کرده، و قسمت هایی از شگفتی های آنها را در آیات متعدّد بر شمرده است.

با این اشاره، به آیات زیر، گوش جان فرا می دهیم:

- 1- وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ. (1)
- 2- إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ. (2)
- 3- أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ. (3)
- 4- وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ- وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ. (4)
- 5- وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِّلشَّارِبِينَ. (5)
- 6- وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأُوبَارِهَا وَشُعَارِيهَا أَثَانًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ. (6)
- 7- وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ. (7)
- 8- أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ- وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبٌ أَفَلَا يَشْكُرُونَ. (8)

ص: 19

1- . سوره شوری، آیه 29.

2- . سوره جاثیه، آیات 3 و 4.

3- . سوره غاشیه، آیه 17.

4- . سوره مؤمنون، آیات 21 و 22.

5- . سوره نحل، آیه 66.

6- . سوره نحل، آیه 80.

7- . سوره فاطر، آیه 28.

8- . سوره یس، آیات 71 تا 73.

9- وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ لِيَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ. (1)

10- اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُم لِيَتَرَكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ- وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبَلَّغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ- وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَآيَ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ. (2)

ترجمه:

1- «و از آیات او است آفرینش آسمان ها و زمین و آنچه از جنبندگان در آنها خلق و منتشر نموده، و هرگاه بخواهد قادر بر جمع آنها است.»

2- «بدون شک در آسمان ها و زمین نشانه های فراوانی است برای آنها که اهل ایمانند- و همچنین در آفرینش شما و جنبندگانی که در سراسر زمین منتشر ساخته، نشانه هایی است برای جمعیتی که اهل یقینند.»

3- «آیا آنها به شتر نمی نگردند، چگونه آفریده شده؟!»

4- «و برای شما در چهار پایان عبرتی است، از آنچه در درون آنها است (از شیر) شما را سیراب می کنیم، و برای شما در آنها منافع فراوانی است و از گوشت آنها می خورید. و بر آنها بر کشتی ها سوار می شوید.»

5- «و در وجود چهارپایان برای شما (درس های) عبرتی است، از درون شکم آنها از میان غذاهای هضم شده، و خون، شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم!»

6- «و خدا برای شما از خانه هایتان محل سکونت (و آرامش) قرارداد، و از پوست چهار پایان نیز برای شما خانه هایی قرار داد که هنگام کوچ کردن و روز اقامتتان به آسانی می توانید آنها را جابه جا کنید، و از پشم و کرک و موی آنها اثاث و متاع (وسائل مختلف زندگی) تا زمان معینی قرار داد.»

ص: 20

1- . سوره زخرف، آیات 12 و 13.

2- . سوره غافر، آیات 79 تا 81. آیات دیگری نیز در این زمینه در قرآن مجید وجود دارد، مانند: سروه شعراء، آیه 33- سوره انعام، آیه 142- سروه زمر، آیه 6 و سوره زخرف، آیه 11.

7- «و از انسان ها و جنبنندگان و چهارپایان انواعی با الوان مختلف آفرید (آری) حقیقت چنین است، از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می ترسند، خداوند عزیز و غفور است.»

8- «آیا آنها ندیدند که از آنچه با قدرت خود به عمل آورده ایم چهار پایانی برای آنها آفریدیم که آنان مالک آن هستند؟- آنها را رام ایشان ساختیم، هم مرکب آنان از آن است و هم از آن تغذیه می کنند- و برای آنان منافع دیگری در آنها است، و نوشیدنی های گوارائی، آیا با این حال شکرگذاری نمی کنند؟»

9- «و همان کسی که همه زوج ها را آفرید، و برای شما از کشتی ها و چهار پایان مرکب هایی قرار داد که بر آن سوار شوید- تا بر پشت آنها به خوبی قرار گیرید، سپس نعمت پروردگارتان را هنگامی که بر آنها سوار شدید متذکر شوید، و بگوئید: پاک و منزه است کسی که این را مسخر ما ساخت و گرنه ما توانائی آن را نداشتیم.»

10- «خداوند کسی است که چهارپایان را برای شما آفرید تا بعضی را سوار شوید، و از بعضی تغذیه کنید و برای شما در آنها منافع مهمی است، هدف این است، که به وسیله آنها به مقصدی که در دل دارید برسید، و بر آنها و بر کشتی ها سوار می شوید،- او آیتش را همواره به شما نشان می دهد، کدام یکی از آیات او را انکار می کنید؟!»

شرح مفردات:

«دَابَّة»- چنانکه قبلاً نیز گفته ایم- از مادّه «دیب»، به معنی راه رفتن آهسته و ملایم است؛ ولی معمولاً به همه جنبنندگان اطلاق می شود. این واژه بر مذکر و مؤنث و موجوداتی که روی زمین راه می روند و حتی پرنندگان آسمان اطلاق می گردد؛ و جمع آن، «دواب» است به معنی جنبنندگان.

گاه، در مورد نفوذ و حلول چیزی در موجود دیگر، نیز به کار رفته است؛ مثلاً گفته می‌شود: «دَبَّ الشَّرَابُ فِي الْجِسْمِ وَ دَبَّ السُّقْمُ فِي الْبَدَنِ»: «نوشابه در جسم و بیماری در تن، نفوذ کرد.»

این واژه حتی انسان را نیز شامل می‌شود؛ و موارد استعمال آن در قرآن

مجید، شاهد این مدعی است. (1)

«انعام» جمع «نعم» (بر وزن قلم) در اصل از ماده «نعمت» گرفته شده است.

سپس به شتر اطلاق شده؛ زیرا شتر در نزد عرب، برترین نعمت بود. به چهار پایان دیگر، مانند گاو و گوسفند نیز این واژه اطلاق می‌شود؛ مشروط بر اینکه شتر نیز جزء آنها بوده باشد. (2)

جمعی از ارباب لغت تصریح کرده اند که «نعم» معنی جمعی دارد و مفردی برای آن نیست؛ و «انعام» جمع الجمع است. (3)

ابن منظور در لسان العرب می‌گوید: «نعم» به معنی حیوانی است که به چرا می‌رود؛ سپس از بعضی نقل می‌کند که «نعم» به خصوص شتر گفته می‌شود، و از بعضی دیگر، نقل می‌کند که به شتر و گوسفند گفته می‌شود.

«نُعَامَة» به معنی شتر مرغ است؛ زیرا به خاطر بزرگی جُثَّة شباهت زیادی به شتر دارد. سپس به همین مناسبت به سایبان‌هایی که در کوه‌ها، یا غیر آن، درست می‌کنند، و یا پرچم‌هایی که در بیابان‌ها برای پیدا کردن راه نصب می‌نمایند «نعامه» گفته شده است.

به هر حال معنی نخستین واژه «انعام» هر چه بوده، در اتصالات معمولی به حیواناتی که به چرا می‌روند (گاو و گوسفند و شتر) اطلاق می‌شود.

تفسیر و جمع بندی:

در عالم حیوانات چه خبر است؟

ص: 22

1- . لسان العرب، مفردات راغب، و مجمع البحرین ماده «دب».

2- . مفردات راغب.

3- . مجمع البحرین و اقرب الموارد.

در اولین و دومین آیه از آیات مورد بحث، بعد از اشاره به نشانه های خداوند در آفرینش آسمان ها و زمین، و همچنین آفرینش انسان، اشاره به خلقت تمامی جنبندگان که در آسمان ها و زمین اند کرده، می فرماید: «از آیات خداوند آفرینش آسمان ها و زمین و جنبندگانی است که در آنها خلق و پراکنده ساخته»: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ»

«بَثَّ» در اصل به معنی پراکنده ساختن چیزی است؛ همانگونه که باد، خاک ها را پراکنده می سازد. این تعبیر در آیه مورد بحث به معنی ایجاد و آفرینش و آشکار ساختن موجودات مختلف، و منتشر نمودن آنها در مناطق گوناگون است.

به هر حال این تعبیر تمامی جنبندگان و حیوانات و انسان ها را شامل می شود. از موجودات زنده ذره بینی که دارای حرکت ظریف و رموزی هستند گرفته؛ تا حیوانات غول پیکری که ده ها متر طول و گاه بیش از یکصد تن وزن دارند. (1) از انواع پرندگان و صدها هزار نوع حشرات گوناگون، و هزاران هزار انواع حیوانات وحشی و اهلی و درندگان و خزندگان و ماهیان کوچک و بزرگ و موجودات زنده دریائی همه را در بر می گیرد.

اگر کمی بیشتر در وسعت مفهوم «دابه» و شمول آن نسبت به تمام انواع جنبندگان بیندیشیم؛ دنیائی از عجائب و شگفتی ها و قدرت نمائی ها در برابر ما مجسم می شود، که هر یک به تنهایی کافی است ما را به علم و قدرت مبدأ بزرگ آفرینش آشنا سازد.

هزاران هزار کتاب به زبان های مختلف درباره خصوصیات ساختمان و زندگی انواع جانداران نوشته شده، و فیلم های زیادی در این زمینه تهیه کرده اند؛

ص: 23

1- وزن بعضی از نهنگ های غول پیکر به یکصد و بیست تن می رسد که به گفته نویسنده کتاب نظری به طبیعت و اسرار آن (پرفسور لئون برتن) این وزن معادل با وزن هزار و پانصد مرد قوی هیکل! یا بیست و چهار فیل بزرگ است! نامبرده محاسبه ای نیز روی وزن اجزاء بدن آن کرده: قلب او را ششصد کیلو، خون هشت هزار کیلو، ریه ها یک تن، عضلات پنجاه تن، پوست و استخوان و امعاء و احشاء او را شصت تن برآورد کرده است! (صفحه 238).

مجله های گوناگونی به زبان های مختلف درباره همین موضوع نشر می شود که مطالعه و مشاهده آنها انسان را در دریایی از شگفتی ها و اعجاب غرق می کند؛ و تازه تمام این تلاش هایی که از ناحیه دانشمندان در طول هزاران

سال برای شناخت آنها انجام شده، تنها از گوشه ای از زندگی آنها پرده برداشته؛ و مسلماً در آینده هر روز اسرار تازه ای از زندگانی آنها کشف می شود.

بعضی از دانشمندان تنها بیست سال از عمر خود را صرف مطالعه زندگی مورچگان کرده اند؛ و اگر با همین روش بخواهند زندگی همه انواع جانداران را مطالعه کنند معلوم نیست عمر تمام بشریت کافی برای شناخت همه اسرار آنها باشد.

قابل توجه اینکه آنچه ما از آن سخن می گوئیم موجودات زنده زمین است؛ در حالی که از تعبیر «فیهما» (در آسمان ها و زمین) استفاده می شود که جنبندگان زیادی در آسمان ها نیز وجود دارد که مطلقاً از دسترس مطالعات دانشمندان ما بیرون است؛ و شاید روزی انسان ها با مسافرت های فضائی به موجودات زنده عجیب و غریب دیگری در کرات دیگر دست یابند که امروز حتی تصوّر کردن شکل و خصوصیات آنها برای ما ممکن نیست.

بعضی از مفسران گفته اند: منظور از جنبندگان آسمان ها همان فرشتگان اند، در حالی که کلمه «دَابَّة» بر فرشته اطلاق نمی شود، و بعضی نیز به گمان اینکه در آسمان ها غیر از فرشتگان موجود زنده ای نیست، توجیهاات و تفسیرهای دیگری برای آیه ذکر کرده اند، در حالی که امروز این معنی برای ما روشن است که موجودات زنده منحصر به کره زمین ما نیست، و به گفته دانشمندان میلیون ها میلیون کره در این فضای بیکران است که قابل سکونت برای انواع جنبندگان و جانداران می باشد.

همچنین قابل توجه اینکه موجودات زنده تنها از نظر ساختمان و طرز زندگی و جنبه های مختلف حیات از آیات خدا نیست؛ بلکه از نظر فوائد گوناگون و برکات زیادی که برای جهان انسانیت به ارمغان می آورند نیز آیتی از آیات خدایند.

اگر می فرماید: این آیات برای گروهی است که اهل یقینند؛ اشاره به کسانی است که آماده پذیرش حق و ایمان آوردن هستند نه افراد لجوج و متکبر و خودخواه.

در سؤمین آیه مورد بحث، به صورت یک استفهام توییخی، می فرماید: «آیا آنها به شتر نگاه نمی کنند که چگونه آفریده شده است؟! أَفَلَا

يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ

جالب اینکه پشت سر آن اشاره به عظمت آفرینش آسمان، و سپس کوه ها و بعد زمین شده است؛ و قرار گرفتن شتر در کنار این امور، خود دلیل بر اهمیّت خلقت این حیوان چهارپا است.

دقت در حالات این حیوان، نشان می دهد، ویژگی های مختلفی دارد که او را از چهارپایان دیگر جدا می سازد؛ و با توجه به این ویژگی ها به خوبی روشن می شود که چرا قرآن، مخصوصاً روی این موضوع تکیه کرده است. از جمله:

1- مقاومت شتر، بی نظیر است، مخصوصاً در مقابل گرسنگی، تحمل بسیار دارد و در برابر تشنگی از آن سخت تر است. گاه تا ده روز یا بیشتر مقاومت می کند و به همین دلیل، بهترین مرکب برای پیمودن بیابان های خشک و سوزان است، و از این رو آن را کشتی بیابان نام داده اند؛ چرا که او می تواند مواد غذایی و آب را برای مدّت زیادی در خود ذخیره کند و در مصرف آن نیز صرفه جوئی نماید.

2- او در تغذیه، مقید به نوع خاصی از غذا نیست؛ غالباً از تمام آنچه در بیابان ها می روید، استفاده می کند.

3- از آن عجیب تر اینکه در میان طوفان های پر گرد و غبار، و مملوّ از شن که چشم و گوش انسان را کور و کر می کند؛ می تواند به راه خود ادامه دهد. او می تواند سوراخ بینی خود را موقتاً ببندد، و گوش های خود را از گرد و غبار شن مصون دارد! چشم او دارای دو پلک است، که در این مواقع یکی را بر هم می نهد، و از پشت آن می بیند! و اینکه بعضی گفته اند: شتر با چشم بسته راه می رود، منظور همین است. حتی بعضی از مفسران نوشته اند در شب های تاریک نیز به خوبی راه را پیدا می کند!

4- چهار پایان مختلف اند، بعضی استفاده گوشتی دارند، بعضی به درد سواری می خورند، و بعضی تنها از شیرشان استفاده می شود، و بعضی برای باربری. ولی در شتر، تمام این چهار جهت، جمع است؛ هم برای سواری و باربری خوب است و هم شیر و گوشت و پوست و کرک آن مورد استفاده می باشد.

5- از عجائب استثنائی این حیوان این است که برخلاف چهارپایان دیگر هنگامی که خوابیده است باربر او می نهند یا سوار او می شوند و با یک حرکت از جا برمی خیزد و روی پای خود می ایستد؛ در حالی که چنین قدرتی در چهارپایان دیگر نیست.

بعضی نوشته اند این به خاطر قدرت عجیبی است که در گردن دراز او نهفته شده که طبق قانون فیزیکی اهرمها که برای نخستین بار به وسیله ارشمیدس کشف شد، عمل می کند. می گویند ارشمیدس می گفت: من اگر نقطه اتکائی در خارج از کره زمین پیدا کنم با یک اهرم بزرگ می توانم تمام این کره را از جا تکان دهم! و در واقع همین است. چرا که مطابق قانون اهرم ها فشار وارد بر یک طرف اهرم در فاصله ای که با نقطه اتکاء دارد ضرب می شود و در سر دیگر اهرم که با نقطه اتکاء فاصله کمی دارد فشار عظیم ظاهر می گردد- و به این ترتیب گردن شتر با توجه به نقطه اتکای آن که پاهای جلو می باشد حکم یک اهرم را پیدا می کند و با یک تکان سریع و محکم باری را که بر پشت او است سبک می سازد و به شتر اجازه می دهد که بتواند پاهای عقب را آزاد کرده برخیزد! (1)

اینها و شگفتی ها و ویژگی های دیگر، سبب شده که به عنوان آیتی از آیات بزرگ خدا روی آن تکیه شود، نه فقط به خاطر این که شتر یکی از ارکان مهم زندگی اعرابی بوده است که نخستین بار مخاطب این آیات بوده اند.

چه کسی می تواند این همه شگفتی و برکات را در یک موجود بیافریند؟ و سپس آن را چنان رام انسان سازد که اگر کودک خردسالی مهار یک قطار شتر را در دست

ص: 26

1- . در کتاب اولین دانشگاه، جلد 6، صفحه 32 اشاره کوتاهی به این مسأله شده است، و در کتب دیگر اشارتی مشروح تر.

بگیرد می تواند آن را به آنجا برد که خاطر خواه او است؛ و عجب اینکه آوازه‌های موزون (همچون حدی) نیز در او اثر می گذارد و او را به شور و نشاط و شوق حرکت وا می دارد.

آیا اینها نشانه‌هایی از عظمت و قدرت آفریدگار نیست؟ آری فقط آنها که به سادگی از کنار این آیات نمی گذرند، می توانند اسرار آنها را درک کنند.

(فراموش نکنید که جمله اَفَلَا يَنْظُرُونَ از ماده نظر به معنی نگاه کردن است؛ اما نه نگاه عادی، بلکه نگاه کردن همراه با اندیشه و دقت و تفکر. (دقت کنید.)

در چهارمین و پنجمین آیه مورد بحث، ضمن اشاره به منافع مختلف چهار پایان برای انسان‌ها، می فرماید: «برای شما در چهارپایان، عبرت مهمی است.» وَ اِنَّ لَكُمْ فِي الْاَنْعَامِ لَعِبْرَةً

در اینجا «عبرت» به صورت نکره ذکر شده که دلیل بر اهمّیت فوق العاده آن است. به گفته راغب در کتاب مفردات، «عِبْرَةٌ» از ماده «عَبَر» (بر وزن ابر) به معنی عبور کردن و گذشتن از حالتی به حالت دیگر است؛ و از آنجا که شخص عبرت گیرنده حالتی را مشاهده می کند و از آن به حقیقتی که قابل مشاهده نیست پی می برد به آن عبرت گفته اند.

بنابراین مفهوم آیه این است که شما، با مشاهده اسرار و شگفتی‌های چهارپایان، می توانید به معرفت خداوند و عظمت و علم و قدرت مبدء بزرگ آفرینش پی ببرید.

سپس قرآن در شرح این معنی، به چهار قسمت از فوائد مهم چهارپایان اشاره کرده؛ نخست می گوید: «ما از آنچه در درون آنها است شما را سیراب می کنیم»: نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا

آری شیر، این ماده گوارا که هم نوشیدنی و هم غذای نیروبخش و کاملی است از درون این حیوانات و از لابلائی خون و گوشت آنها بیرون می آید، همین معنی با تأکید بیشتری در آیه پنجم آمده است. می فرماید: «از درون شکم حیوانات، از

میان غذاهایی هضم شده و خون، شیر خالص و گوارا به شما می‌نوشانیم»: نَسَقَيْكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا
لِلشَّارِبِينَ (1)

این چه قدرتی است که از لابلای این همه اشیاء آلوده چنین غذای پاک و خالص و لذتبخش بیرون می‌فرستد؟ رنگ آن سفید، طعم آن شیرین بوی آن معطر، از هر نظر گوارا است.

عجب اینکه دانشمندان می‌گویند: برای اینکه یک لیتر شیر در پستان حیوان تولید شود، باید در حدود پانصد لیتر خون از این عضو عبور کند تا مواد لازم برای آن یک لیتر شیر از خون گرفته شود! و برای تولید یک لیتر خون در عروق باید مواد غذائی زیادی از روده‌ها بگذرد؛ و اینجا است که مفهوم «مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ» روشن می‌شود.

درباره ترکیب شیر و چگونگی پیدایش آن در پستان‌ها، و انواع مواد حیاتی و ویتامین‌های موجود در آن، و خواص نیروبخش و فرآورده‌های مختلفی که از شیر حاصل می‌شود، و مفید بودن آن برای هر سن و سال، مطالب بسیار زیادی گفته شده که اگر جمع‌آوری گردد کتاب مهمی را تشکیل می‌دهد؛ و ورود در آن ما را از بحث تفسیر خارج می‌سازد.

در اینجا تنها به ذکر روایتی پرمعنی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) قناعت می‌کنیم که فرمود: «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ طَعَامًا فَلْيَقُلْ
اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيهِ وَ أَطْعِمْنَا خَيْرًا مِنْهُ، وَ إِذَا شَرِبَ لَبَنًا فَلْيَقُلْ اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيهِ وَ زِدْنَا مِنْهُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ شَيْئًا أَنْفَعُ فِي الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ

ص: 28

1- «فرث» به معنی غذای هضم شده و «دم» به معنی خون است، و «سائغ» یعنی گوارا، همان چیزی که به آسانی از گلو می‌گذرد و به راحتی هضم می‌شود. قابل توجه اینکه در آیه سوره مؤمنون «بُطُونِهَا» با ضمیر مؤنث ذکر شده که اینگونه موارد معنی جمع دارد و در آیه سوره نحل «بُطُونَهُ» با ضمیر مذکر که معنی مفرد دارد. جمع از مفسران گفته‌اند «انعام» اسم جمع است اگر ملاحظه ظاهر لفظ شود ضمیر مفرد به آن بر می‌گردد، و اگر ملاحظه معنی آن گردد ضمیر جمع، و بعضی گفته‌اند ضمیر مفرد به خاطر مفهوم جمع و ضمیر مؤنث به خاطر مفهوم جماعة (به تفسیر کشاف و فخر رازی و روح المعانی و ابوالفتوح رازی مراجعه شود).

مِنْهُ». «هنگامی که یکی از شما غذایی می خورد، بگوید: خداوندا، ما را در آن برکت عطا کن و بهتر از آن را روزی ما فرما، اما هنگامی که شیر می نوشد بگوید: خداوندا، ما را برکت در آن عطا کن و بیشتر روزی ده، چرا که من چیزی از غذاها و نوشیدنی ها را مفیدتر از شیر نمی دانم.» (1)

سپس به دومین فایده چهارپایان پرداخته؛ در یک جمله کوتاه و سربسته می فرماید: «برای شما در آن منافع بسیاری است» وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ

این تعبیر ممکن است اشاره به پشم و کرک و موی چهارپایان باشد که همیشه انواع لباس ها و پوشش ها و فرش ها را از آن تهیه می کنند، و همچنین اشاره به پوست و روده و چرم و استخوان و شاخ آنها است که وسائل مختلف زندگی از آن تهیه می شود؛ حتی مدفوع آنها برای پرورش درختان و تقویت زراعت و گیاهان مورد استفاده است.

در سومین مرحله به فایده دیگر اشاره کرده؛ می فرماید: «و از آنها می خورید» وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ

با تمام زیان هایی که جمعی از غذاشناسان برای گوشت ذکر کرده اند، و با تمام ایراداتی که از نظر طبّی و اخلاقی و غیر آن بر گوشتخواران جهان گرفته اند، بسیاری را عقیده بر این است که مصرف گوشت به مقدار کم، نه تنها مضر نیست؛ بلکه برای بدن انسان لازم است، و تجربه ای که در افراد گیاهخوار شده نیز نشان می دهد که آنها گرفتار اختلالات و کمبودهایی می شوند و رنگ پریده چهره آنها نشان این کمبودها است، این به خاطر آن است که در گوشت و پروتئین پاره ای از مواد حیاتی است که در هیچیک از گیاهان پیدا نمی شود، و اهمیّت دادن قرآن به این مسأله نیز حاکی از همین معنی است.

ولی بدون شک افراط در گوشت خواری هم از نظر اسلام مذموم است، و هم از نظر طب امروز.

ص: 29

در آخرین و چهارمین قسمت از این آیه، اشاره به بهره‌گیری از چهارپایان و غیر آنها برای سواری کرده؛ می‌فرماید: «بر آنها و بر کشتی‌ها، سوار می‌شوید»:

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ

همیشه این حیوانات، وسیله خوبی برای باربری و سواری بوده‌اند؛ حتی امروز که عصر اتومبیل و خودروهای موتوری است؛ بشر از وجود این حیوانات برای سواری و حمل بار، بی‌نیاز نشده است. مخصوصاً در بعضی از مناطق کوهستانی و جاده‌هایی که هیچ وسیله نقلیه جدیدی قابل استفاده نیست، از چهارپایان برای حمل و نقل استفاده می‌شود. برای فرستادن مهمات در جبهه‌های جنگ بر فراز کوه‌های صعب‌العبور نیز بهترین وسیله، چهارپایانی همچون قاطرهای نیرومند است، و بدون وجود آنها تسلط بر ارتفاعات سوق‌الجیشی مشکل می‌باشد.

به این ترتیب، خداوند منافع فراوانی در این حیوانات آفریده، و آثار عظمت و لطف خویش را نسبت به انسان با آن نمایان ساخته است.

جالب اینکه: در این جمله از آیه، چهارپایان، در برابر کشتی‌ها قرار گرفته‌اند و این نشان می‌دهد که اینها کشتی‌های خشکی هستند! (1)

در ششمین آیه به عنوان معرفی خداوند یا ذکر نعمت‌هایی که انسان را به معرفت او می‌کشاند؛ به بعضی از منافع که از پوست و پشم حیوانات، عائد انسان می‌شود اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند برای شما از خانه‌هایتان محل سکونت و آرامش قرار داد»: وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا

سپس می‌افزاید: «و برای شما از پوست چهارپایان، خانه‌هایی قرارداد، بسیار سبک و کم‌وزن که روز کوچ کردن و روز اقامت، به اسانی، آنها را جابه‌جا می‌کنید»: وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ

ص: 30

1- . شبیه همین مضمون در آیات 5 تا 8 سوره نحل نیز آمده است؛ که به منافع گوناگون چهارپایان اشاره می‌کند.

آری همیشه خانه های ثابت جوابگوی نیازهای انسان نیست. در بسیاری از مواقع انسان نیاز به خانه های متحرک دارد که بتواند آنها را به آسانی حمل و نقل کند و در عین حال در برابر سرما و گرما، و با دو طوفان و مانند آن مقاوم باشد.

یکی از بهترین خانه های سَیَّار، خیمه هایی است که از پوست ساخته می شود که در این آیه به آن اشاره شده است؛ و به مراتب از خیمه های تهیه شده از پشم یا پنبه محکم تر و مقاومت تر و راحت بخش تر است.

در پایان آیه به بخش دیگری از منافع مهم آنها پرداخته؛ می افزاید: «و از پشم ها و کرک ها و موهای آنها برای شما اثاث و متاع و وسائل زندگی تا زمان معینی قرارداد»؛ وَ مِنْ أَصْوَابِهَا وَأُوبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا أَلَى حِينٍ (1)

البته می دانیم پشم از آن گوسفند، کرک از آن شتر، و مواز آن بز است؛ و نیز می دانیم از این سه ماده، انواع لباس ها، فرش ها، پوشش ها، پرده ها، خیمه ها، سفره ها، طناب ها، و مانند آن تهیه می کنند، که و در زندگی انسان نقش بسیار مهمی دارند.

گرچه امروز از مواد صنعتی و نفتی انواع لباس و فرش می سازند؛ ولی مطالعات دانشمندان نشان داده که اینها وسائل سالمی برای زندگی انسان محسوب نمی شود، و غالباً عکس العمل های نامناسبی در سلامت انسان دارد؛ در حالی که لباس های پشمین و کرکین و موئین از سالم ترین لباس ها محسوب می شوند.

ص: 31

1- «بیوت» جمع «بیت» به معنی اطاق یا خانه و مأوای شبانه انسان است، و واژه «بیتوته» که به معنی توقف شبانه است نیز از همین جا گرفته شده. «ضعن» به معنی کوچ کردن و انتقال از نقطه ای به نقطه دیگر است در مقابل اقامت، و «اصواف» جمع «صوف» به معنی پشم و «اوبار» جمع «وبر» به معنی کرک و «اشعار» جمع «شعر» به معنی مو و «اثاث» از ماده «اث» به معنی کثرت و درهم پیچیدگی است و به وسائل منزل گفته می شود چرا که دارای کثرت است و بعضی آن را به معنی پوشش و لباس و لحاف و بعضی به معنی فرش گرفته اند و بعضی آن را با متاع که وسیله تمتع و بهره گیری در زندگی است یکی دانسته اند.

تعبیر به «الی حین» را بعضی اشاره به مقدار دوام وسائلی که از این مواد سه گانه تهیه می کنند دانسته اند، و جمعی آن را اشاره به این می دانند که همه این وسائل فانی شدنی است و نباید دل به آنها بست؛ و این معنی مناسب تر به نظر می رسد.

در هفتمین آیه که در ضمن آیات توحیدی در سوره فاطر آمده است؛ توجه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را، به آفرینش انسان و جنبندگان و چهار پایان معطوف ساخته، می فرماید: همانگونه که از میوه ها و کوه ها، الوان مختلفی آفرید، «از انسان ها و جنبندگان و چهارپایان، موجوداتی آفریده است که الوان مختلفی دارند»: وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ (1)

یعنی همانگونه که خداوند میوه های گوناگون با الوان مختلف آفریده، و رنگ کوه ها نیز با یکدیگر مختلف است؛ همچنین در جانداران اعم از انسان و جنبندگان و چهارپایان، الوان مختلفی آفریده است. گرچه بسیاری از مفسران، «الوان» را در اینجا به معنی رنگ های مختلف ظاهری گرفته اند (2)

ولی ظاهر این است که تعبیر مزبور، مفهوم وسیعتری دارد، و اشاره به اختلاف انواع و اصناف انسان ها و جنبندگان و چهارپایان است، که یکی از مهمترین عجائب و شگفتی های خلقت می باشد.

زیرا می دانیم امروز صدها هزار نوع جنبنده و حیوان در عالم وجود درد؛ بلکه بعضی از دانشمندان، انواع آنها را بالغ بر یک میلیون و پانصد هزار نوع! می دانند؛ و این تنوع عجیب با ویژگی هایی که هر کدام دارد، آیتی از آیات بزرگ حق، و نشانه ای از نشانه های علم و قدرت او است.

آری این نقاش چیره دست با یک قلم و یکنوع رنگ، انواع بی شماری از نقش ها و نمونه های رنگارنگی از تابلوها ابداع کرده است که هر یک، شاهکاری از صنعت آفرینش است.

ص: 32

1- . من الناس خبر مبتدای محذوفی است، و در تقدیر چنین است: «ما هو مختلف الوانه» و «كذلك» اشاره به میوه های مختلف و رنگ های متفاوت کوه ها است که در آیه قبل آمده است.

2- . «المیزان» و «تفسیر ابوالفتوح رازی» و «تفسیر فی ضلال» و «تفسیر قرطبی» و غیر آن.

منتهی، اندیشمندان و دانشمندان اند که چشم دل باز کرده، و جان جهان را در این صحنه های بدیع می بینند، و آنچه نادیدنی است، آن می بینند. لذا در ذیل آیه می فرماید: «از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او، خشیت دارند، و خداوند عزیز و غفور است»: اِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ اِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ.

رنگ های مختلف ظاهری مخلوقات، افراد سطحی را به خود مشغول می دارد، و رنگ های باطنی و خلقت های متفاوت آنها اهل دل و معنی را.

رنگ های ظاهری گل ها، حشرات و زنبوران عسل را به خود جذب می کند، تا در امر باروری به آنها کمک کنند؛ و نیز حیوانات نر و ماده را (مخصوصاً در میان پرندگان) به سوی یکدیگر می کشاند؛ ولی رنگ های درونی و ساختمان های مختلف آنها، علماء و صاحبان فکر را به سوی خود می خواند، تا اندیشه خود را از بذر توحید بارور سازند.

«خَشَّیت» به معنی ترس آمیخته با تعظیم، ناشی از علم و آگاهی است؛ و در حقیقت مجموعه ای است از بیم و امید؛ و به همین دلیل بلافاصله خداوند را با دو وصف «عزیز» و «غفور»: «قدرتمند و بخشنده» توصیف نموده که اولی مبدء بیم است و دومی سرچشمه امید؛ و به این ترتیب ذیل آیه در حقیقت از علت و معلول ترکیب یافته است.

ضمناً ذکر «انعام» (چهار پایان) بعد از «دواب» (جنبندگان) از قبیل ذکر خاص بعد از عام است؛ و به خاطر اهمیتی است که چهارپایان در زندگی انسان ها دارند.

در هشتمین آیه با یک استفهام توییخی مشرکان و کافرانی که راه را گم کرده، و خالق جهان را گذارده، به سوی بت ها رفته اند، مورد سرزنش قرار داده؛ می گوید: «آیا آنها ندیدند که ما از آنچه با قدرت خود ایجاد کرده ایم چهارپایانی برای آنها آفریدیم که مالک آن هستند؟! اُولَئِكَ يَرَوْنَ اَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ اَيْدِيْنَا اَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ.

تعبیر به «لَهُمْ» «برای آنها» مفهوم بسیار وسیعی دارد که منافع گوناگونی را که در تمام اجزای این چهار پایان است شامل می شود. آری لطف او ایجاب کرده که «خالق» او باشد و «مالک» دیگران!

سپس به نکته تازه ای در مورد چهارپایان اشاره کرده؛ می افزاید: «ما آنها را برای ایشان رام و مطیع ساختیم به طوری که مرکب آنها از آن است، و تغذیه آنها نیز از آن،- و منافع دیگر، و نوشیدنی هایی نیز در آنها دارند»: وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ- وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبٌ.

در پایان می فرماید: آیا با این همه نعمت هایی که خدا به انسان ها داده شکر او را بجا نمی آورند؟ و به سراغ معرفت ذات پاک او نمی روند؟ أَفَلَا يَشْكُرُونَ

تعبیر مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا ممکن است اشاره به پیچیدگی مسأله حیات و زندگی باشد که هنوز معمای آن برای بشر کشف نشده و این تنها از قدرت بی پایان او سرچشمه می گیرد.

تعبیر به «مَشَارِبٌ» (نوشیدنی ها) بعد از ذکر «مَنَافِعُ» از قبیل ذکر خاص بعد از عام است که به خاطر اهمیت اش روی آن تکیه شده.

ضمناً «مَشَارِبٌ» جمع «مَشْرَبٌ» به معنی نوشیدنی است- زیرا مصدر میمی است که به معنی اسم مفعول آمده- و ممکن است اشاره به انواع مختلف شیرهای چهارپایان باشد که هر کدام آثار و خواصی ویژه خود دارد، و یا اشاره به فرآورده های مختلفی است که از شیر به دست می آید، و چون ریشه همه آنها شیر است واژه «مَشْرَبٌ» بر آنها اطلاق شده است؛ و می دانیم که امروز قسمت مهمی از غذای انسان ها را شیر و فرآورده های آن تشکیل می دهد. (1)

درباره ذَلَّلْنَاهَا (ما چهار پایان را رام و ذلیل انسان ساختیم) بحث جالبی داریم که در بخش توضیحات به خواست خدا خواهد آمد.

نهمین آیه مورد بحث، نیز در سلک آیات مربوط به خدانشناسی، و توحید است چرا که در آیات قبل می فرماید: اگر از آنها سؤال کنی، خالق زمین و آسمان ها کیست؟ می گویند: خالق آنها خداوند قادر و دانا است. سپس به معرفی خداوند

ص: 34

1- . بعضی از مفسران «مَشْرَبٌ» را اشاره به ظروف مختلفی می دانند که از پوست حیوانات ساخته می شود؛ مانند انواع مشک ها و ظرف های دیگر. ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد چرا که این موضوع اهمیت فوق العاده ای ندارد که بعد از ذکر منافع روی آن تکیه شود.

قادر و دانا پرداخته، می گوید: او کسی است که از آسمان، آبی نازل کرد و به وسیله آن، زمین مرده را زنده فرموده. سپس در آیه مورد بحث می افزاید: «و او کسی است که تمام جفت ها را آفرید»: وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا

چنین به نظر می رسد که منظور از «ازواج» در اینجا جفت های نر و ماده از حیوانات و جانوران است؛ به خصوص که بعد از آن نیز می افزاید: «و خداوند برای شما از کشتی ها و چهارپایان، وسیله سواری قرارداد» (کشتی در دریاها و چهارپایان در خشکی) وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ

به این ترتیب، ذکر «انعام»، بعد از «ازواج»، از قبیل ذکر خاص بعد از عام است.

ولی جمعی از مفسران معتقدند که «ازواج» در اینجا اشاره به اصناف مختلف موجودات است؛ اعم از حیوان و گیاه و جماد، چرا که هر یک جنس مخالفی دارد. در حیوانات و گیاهان، نر و ماده، و در غیر آنها نور و ظلمت، آسمان و زمین، خورشید و ماه، خشک و تر، حتی در درون افکار انسان نیز خیر و شر، کفر و ایمان، تقوی و فجور، و مانند آنها موجود است. تنها وجودی که هیچگونه دوگانگی در ذات مقدس اش راه ندارد، و از هر نظر یکتا و یگانه است، ذات پاک خدا است. ولی تفسیر اول به قرینه ای که گفتیم صحیح تر به نظر می رسد.

به هر حال، در این آیه، آفرینش ازواج از یک سو، و آفرینش چهارپایان برای سواری از سوی دیگر، به عنوان نشانه هایی از وجود مقدس خداوند شمرده شده است.

نظام دقیقی که بر تولید مثل موجودات زنده و حیوانات، حاکم است؛ نظام بسیار پیچیده و عجیبی است. چه عواملی سبب می شود که جنینی در رحم مادر، مذکر یا مؤنث می شود؟ و چه عواملی سبب می شود که تعادل میان جنس نر و ماده برقرار گردد؟ چه عواملی آنها را به سوی یکدیگر جذب می کند، تا مقدمات باروری حاصل شود؟ و چه عواملی در دوران پر فراز و نشیب زندگی جنینی، آنها را هدایت و تکمیل می نماید؟

اگر درست بیندیشیم، در هر گامی در این راه طولانی آیات عظیمی از خدا به چشم می خورد، همچنین در مورد رام شدن حیوانات برای سواری.

سپس از تسخیر این حیوانات نیرومند و قوی پیکر در برابر انسان سخن به میان آورده؛ می فرماید: «هدف این بوده است که به راحتی بر پشت این چهار پایان سوار شوید، سپس نعمت پروردگارتان را به خاطر آورید و بگوئید: پاک و منزّه است خدائی که اینها را مسخره ما ساخت، وگرنه ما توانائی آن را نداشتیم»:

لَيْسَتُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذَكَّرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ

درست است که ما به خاطر عادات روزانه این مسأله را ساده می انگاریم که قافله های عظیمی از شتران و اسب ها، و حتی حیواناتی بزرگ تر مانند: فیل ها، مسخر فرمان یک کودک ضعیف انسان هستند، و گاه افسار قطاری از آنها را به کودکی می سپارند و به هر سو بخواهد می برد. ولی در حقیقت این یک مسأله ساده نیست، اگر کمترین حال تمرد و پرخاشگری در یکی از آنها بود به هیچوجه به درد سواری نمی خورد؛ بلکه نگهداری آنها در محیط زندگی انسان کار خطرناکی بود.

ما هرگز نمی توانیم یک باز شکاری پرخاشگر، و یا حتی یک گربه خشمگین و عصبانی را در کنار خود نگهداریم؛ با این حال چگونه ممکن است این حیوانات عظیم نیرومند که بعضی شاخ دارند و بعضی دندان های برنده و فک قوی، و بعضی پاهای بزرگ و محکم برای کوبیدن و لگد زدن، اگر رام نباشند در کنار خود نگهداریم، و بر آنها سوار شویم؟ و راستی اگر تسخیر الهی نبود ما هرگز قدرت بهره گیری از آنها را نداشتیم ما كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ (1)

ص: 36

1- . ضمیر مفرد در «ظهوره» و «علیه» و «له» همگی به «انعام» باز می گردد، زیرا همانگونه که قبلاً گفتیم «انعام» معنی جمعی دارد، ولی لفظاً مفرد است. بعضی نیز احتمال داده اند که این ضمائر به «ما» در «ماترکبون» باز می گردد، و در این صورت هم شامل چهار پایان می شود و هم کشتی ها ضمناً «مقرنین» از ماده «اقران» به معنی توانائی بر چیزی است، و بعضی آن را به معنی ضبط و نگهداری کردن تفسیر کرده اند.

این نکته نیز قابل ملاحظه است که پشت چهارپایان آنچنان آفریده شده است که برای سواری انسان، بسیار متناسب و آماده است.

قابل توجه اینکه نخستین هدف را سوار شدن بر این مرکب ها ذکر می کند، و هدف متوسط را یاد نعمت های پروردگار، و هدف نهایی را معرفت ذات پاک او و تسبیح و تقدیس اش می شمرد؛ و همیشه توجه به نعمت ها انسان را در مسیر معرفت منعم قرار می دهد. همه این مواهب آفرینش بهانه ای است برای معرفه الله و مقدمه ای است برای شناخت او.

همین معنی در دهمین و آخرین آیه به اضافه منافع دیگر ذکر شده است؛ و در واقع در این آیه، به پنج فایده عمده که در چهار پایان است، اشاره گردیده؛ و آنها را از آیات الهی می شمرد.

نخست می فرماید: «خداوند همان کسی است که چهارپایان را برای شما آفرید تا بعضی را سوار شوید»: **اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِيَتَرَكَبُوا مِنْهَا**

(و از بعضی تغذیه می کنید): **وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ**

و بعد به منافع مختلفی، همچون شیر و پشم و پوست و مواد دارویی و امثال اینها اشاره کرده؛ به طور جمعی می فرماید: «و برای شما در آنها منافع است»:

وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ

(«منافع») به صورت نکره ذکر شده تا دلالت بر اهمّیت این منفعت ها بکند.)

در چهارمین مرحله، می گوید: «و غرض این بوده، که به وسیله آنها به مقصدی که در دل دارید برسید»: **وَلِيَتَّبِعُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ**

ذکر این معنی، به صورت یک منفعت مستقل، با اینکه مسأله رکوب و سواری قبلاً ذکر شده است، ممکن است از این جهت باشد، که منظور از آن حمل و نقل بارها و مایحتاج زندگی است، همانگونه که در آیه 6 سوره نحل نیز به آن اشاره شده است، و یا مقاصد تفریحی و سیاحت و مسابقه ها و یا کسب قدرت، در میدان جهاد، یا مبارزه با بعضی از حیوانات وحشی و یا عبور از رودخانه ها به وسیله شنای

حیوانات است، زیرا اینها در واژه جامع «حاجه» مندرج است، و اینها نیازهایی است غیر از مسأله سواری در سفرها.

در پنجمین و آخرین منفعت می فرماید: «و بر آنها و بر کشتی ها حمل می شوید»: وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ

تعبیر به «حَمَل» مفهومی غیر از مفهوم «رکوب»: «سواری» دارد؛ و به نظر می رسد که مقصود از آن، محمل ها و کجاوه هایی است که در سابق بر چهارپایان می گذاردند و زنان و کودکانی را که توانایی بر سواری نداشتند، در آنها می نشانند، و همچنین برای بیماران و پیرمردان و افراد ضعیف و ناتوان، از آن استفاده می شد.

ذکر جمله «تُحْمَلُونَ»: «حمل کرده می شوید» به صورت فعل مجهول، و قرار گرفتن آن در کنار کشتی ها که شباهت این دورا به یکدیگر می رساند (کشتی در دریا و چهارپایان در خشکی) قرینه های دیگر بر تفسیر فوق است، و به این ترتیب، تفاوت این سه جمله لِتَرْكَبُوا- وَلِتَبَلَّغُوا...- وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ روشن می شود؛ هرچند جمعی از مفسران در تفسیر اینها دچار مشکلاتی شده اند، و گاه آنها را به یک معنی، تفسیر کرده اند!

گرچه جمعی معتقدند که «انعام» در این آیه تنها به معنی شتران است؛ ولی با توجه به گستردگی مفهوم «انعام» و عدم وجود قیدی در آیه، محدود ساختن آن دلیلی ندارد، به خصوص اینکه تکرار «منها»- با توجه به اینکه «من» در اینگونه موارد به معنی تبعیض است- نشان می دهد که بعضی از چهارپایان به درد سواری می خورند، و بعضی به درد تغذیه؛ در حالی که اگر منظور شتر باشد به درد همه اینها می خورد.

جالب اینکه: در آیه بعد از آن به صورت یک نتیجه گیری کلی می فرماید:

«خداوند آیاتش را همواره به شما نشان می دهد، پس کدامین آیات او را انکار می کنید؟»: وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ

اشاره به اینکه هر یک از این امور برای اندیشمندان و خردمندان آیتی از آیات خدا است؛ آیتی آشکار و غیر قابل انکار، و آنها که منکرند سزاوار هرگونه ملامت و سرزنش می باشند.

به این ترتیب ملاحظه می کنیم که در این بخش از نشانه های او یعنی در جهان جانداران و حیوانات، مخصوصاً چهارپایان، در هر قدمی به آیتی از آیات او و نشانه ای از علم و قدرت و حکمت و لطف و مرحمت او مواجه می شویم؛ و هر کدام با زبان بی زبانی به ما درس توحید و خداشناسی می دهند و حس شکرگزاری را در ما بر می انگیزند، و همین شکرگزاری ما را دعوت به معرفت او می کند(1).

ص: 39

1- . پیام قرآن، ج 2، ص 419.

خلق الأصناف الثلاثة من الحيوان

فَكَرَّ يَا مَعْزِلُ فِي هَذِهِ الْأَصْنَافِ الثَّلَاثَةِ مِنَ الْحَيَوَانَاتِ فِي خَلْقِهَا عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ مِمَّا فِيهِ صَدَاحٌ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا فَالْإِنْسُ لَمَّا قُدِّرُوا أَنْ يَكُونُوا ذَوِي ذُهْنٍ وَفِطْنَةٍ وَعِلَاجٍ لِمِثْلِ هَذِهِ الصَّنَاعَاتِ مِنَ الْبِنَاءِ وَالتَّجَارَةِ وَالصِّيَاغَةِ وَالْخِيَاطَةِ وَغَيْرِ ذَلِكَ خُلِقَتْ لَهُمْ أَكْفُ كِبَارِ ذَوَاتِ أَصَابِعٍ غِلَظٍ لِيَتَمَكَّنُوا مِنَ الْقَبْضِ عَلَى الْأَشْيَاءِ وَأَوْكُدَهَا هَذِهِ الصَّنَاعَاتُ (1)

[آفرینش حیوانات سه گانه]

ای مفضل! در آفرینش حکیمانه و مصالح این حیوانات سه گانه (انسان، چهارپایان و مرغان) تأمل و اندیشه کن. هر کدام را به گونه ای آفریده که به مصلحت آنهاست. از آنجا که انسان هوش و اندیشه دارد و می تواند به کارهایی چون ساخت، بازرگانی، زرگری، خیاطی و دیگر کارها پردازد، برای او دست هایی بزرگ و انگشتانی قوی و مناسب آفریده شده تا بتواند اشیا را بگیرد و به این حرفه ها پردازد. (2)

ص: 40

1- . توحید المفضل، ص 96.

2- . شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 90.

وَ آكِلَاتُ اللَّحْمِ لَمَّا قُدِّرَ أَنْ تَكُونَ مَعَايِشَهَا مِنَ الصَّيْدِ خُلِقَتْ لَهُمْ أَكْفٌ لَطِيفٌ مُدْمَجَةٌ (1)

ذَوَاتُ بَرَاثِنَ (2)

وَ مَخَالِبَ (3)

تَصَلُّحٌ لِأَخْذِ الصَّيْدِ وَ لَا تَصَلُّحٌ لِلصَّنَاعَاتِ وَ آكِلَاتُ النَّبَاتِ لَمَّا قُدِّرَ أَنْ يَكُونُوا لَا ذَوَاتَ صَنْعَةٍ وَ لَا ذَاتَ صَيْدٍ خُلِقَتْ لِبَعْضِهَا أَظْلَافٌ تَقِيهَا خُشُونَةَ الْأَرْضِ إِذَا حَاوَلَتْ طَلَبَ الْمَرْعَى وَ لِبَعْضِهَا حَوَافِرٌ مُلْمَلَمَةٌ (4)

ذَوَاتُ قَعْرِ (5) - كَأَحْمَصِ

الْقَدَمِ تَنْطَبِقُ عَلَى الْأَرْضِ عِنْدَ تَهَيُّئِهَا لِلرُّكُوبِ وَ الْحُمُولَةِ تَأْمَلِ التَّدْبِيرَ فِي خَلْقِ آكِلَاتِ اللَّحْمِ مِنَ الْحَيَوَانَ حِينَ خُلِقَتْ ذَوَاتُ أَسَدَانٍ حِدَادٍ وَ بَرَاثِنَ شِدَادٍ وَ أَشْدَاقٍ (6)

وَ أَفْوَاهٍ وَاسِعَةٍ فَإِنَّهُ لَمَّا قُدِّرَ أَنْ يَكُونَ طُعْمُهَا (7)

اللَّحْمِ خُلِقَتْ خَلْقَةً تُشَاكِلُ ذَلِكَ وَ أُعِينَتْ بِسِدِّ الْأَحْوَاجِ وَ أَدْوَاتِ تَصَلُّحِ الصَّيْدِ وَ كَذَلِكَ تَجِدُ سِبَاعَ الطَّيْرِ ذَوَاتَ مَنَاقِيرَ وَ مَخَالِبَ مُهَيَّئَةً لِفِعْلِهَا وَ لَوْ كَانَتْ الْوُحُوشُ ذَوَاتَ مَخَالِبٍ كَانَتْ قَدْ أُعْطِيَتْ مَا لَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ لِأَنَّهَا لَا تَصِيدُ يَدًا وَ لَا تَأْكُلُ اللَّحْمَ وَ لَوْ كَانَتْ السَّبَاعُ ذَوَاتَ أَظْلَافٍ كَانَتْ قَدْ مُنِعَتْ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَعْنِي السَّلَاحَ الَّذِي تَصِيدُ بِهِ وَ تَتَعَيَّشُ أَفَلَا تَرَى كَيْفَ أُعْطِيَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الصَّنْفَيْنِ مَا يُشَاكِلُ صِدْقَهُ وَ طَبَقَتَهُ بَلْ مَا فِيهِ بَقَاؤُهُ وَ صَلَاحُهُ. (8)

ص: 41

1- . مدمجة أي مستقيمة محكمة متداخلة.

2- . البراثن جمع برثن بالضم- من السباع و الطير بمنزلة الاصبع من الإنسان.

3- . المخالب جمع مخلب- بالكسر- و هو الظفر خصوصا من السباع.

4- . مللممة اي مجموعة بعضها الى بعض.

5- . قعر كل شيء اقصاه.

6- . الاشداق جمع شداق- بالفتح او الكسر- زاوية الفم من باطن الخدين.

7- . الطعم- بالضم- الطعام.

8- . توحيد المفضل، ص 97.

[حکمت ها و تدابیر نهفته در حیوانات گوشتخوار]

چنین تقدیر شد که غذای حیوانات گوشتخوار از شکار حیوانات باشد؛ از این رو برای این حیوانات دستها، پنجه ها و چنگالهایی سخت، تیز و محکم و مناسب برای شکار کردن آفریده شد. این دست و پنجه و چنگال برای حرفه های انسانی مناسب نیستند.

حیوانات علفخوار نیز از آنجا که حکمت اقتضا کرده که نه صنعت و حرفه ای [همانند آنچه نام بردیم] داشته باشند و نه شکار کنند، برای برخی از آنها سمهایی آفریده شده که از سختی و ناهمواری چراگاهها آزار نبینند و برای شماری [از این علفخواران] سمهایی گوی دار آفریده شده همانند گوی و گودی پای آدمی تا بر زمین منطبق گردد و برای سواری و باربری مناسب باشند.

همچنین تأمل کن که چگونه در گوشتخواران، دندانهایی تیز، پنجه ها و چنگالهایی قوی و تیز و دهانهایی با فضای گشاده و بزرگ آفریده شده است.

از آنجا که تقدیر و حکمت، اقتضا نموده که غذای این حیوانات از گوشت باشد، به گونه ای آفریده شده اند که مناسب این هدف باشد؛ در نتیجه این حیوانات با داشتن سلاح و ابزار مناسب شکار، یاری شده اند. پرندگان شکاری و درنده نیز دارای نوکها و چنگالهای مناسب شکار هستند. در مقابل اگر به حیوانات وحشی و علفخوار چنگال داده می شود در واقع چیزی برای آنان آفریده شده که بدان محتاج نیستند؛ زیرا نه شکار می کنند و نه گوشت می خورند. نیز اگر حیوانات درنده دارای سم بودند این امر خلاف نیازهای آنها در جهت شکار کردن و زندگی مناسب خود آنها بود.

آیا نمی نگری که برای هر دسته از این دو دسته چیزهایی آفریده شده که با آن صنف و طبقه می سازد و مناسب و مایه بقا و مصلحت آن است. (1)

ص: 42

حیواناتی که فقط خوراکشان گوشت است و به دو دسته خشکی و دریایی تقسیم می شوند. درندگانی چون شیر پلنگ و گرگ از گوشت خواران خشکی و شیر دریایی که دندان های بلندش همچون عاج فیل بهترین مشخصه آن است، از گوشتخواران دریایی است.

حیوانات گیاه خوار، دو دسته اند: حیواناتی همچون اسب آبی و خوک که نشخوار کننده نیستند، و حیوانات گیاه خواری که نشخوار می کنند، مثل گاو و گوسفند و آهو و.... و نشخوار کردن یعنی که حیوان ابتدا غذا را بدون جویدن به قسمتiaz معده سرازیر کند و چون آن قسمت پر شد و محتویات، خیس و نمکدار گردند، آنها را اندک اندک به دهان باز گرداند و بحدود و بار دیگر به معده فرستد تا طی فرایندی، خوبهضم شوند و بین اعضایمختلف بدن حیوان تقسیم گردند. (1)

ص: 43

انْظُرِ الْاِنَّ اِلَى ذَوَاتِ الْاَرْبَعِ كَيْفَ تَرَاهَا تَتَّبِعُ اُمَّاتِهَا(1)

مُسَّ تَقْلَةً بِاَنْفُسِهَا لَا تَحْتَاجُ اِلَى الْحَمْلِ وَ التَّرْبِيَةِ كَمَا تَحْتَاجُ اَوْلَادُ الْاِنْسِ فَمِنْ اَجْلِ اَنَّهُ لَيْسَ عِنْدَ اُمَّاتِهَا مَا عِنْدَ اُمَّهَاتِ الْبَشَرِ مِنَ الرَّفْقِ وَ الْعِلْمِ
بِالتَّرْبِيَةِ وَ الْقُوَّةِ عَلَيْهَا بِالْاَكْفُفِ وَ الْاَصَابِعِ الْمُهَيَّأَةِ لِذَلِكَ اُعْطِيَتْ النُّهُوضَ وَ الْاِسْتِقْلَالَ بِاَنْفُسِهَا وَ كَذَلِكَ

تَرَى كَثِيْرًا مِنْ الطَّيْرِ كَمِثْلِ الدَّجَاجِ وَ الدَّرَاجِ (2) وَ الْقَبْجِ (3)

تَدْرُجُ وَ تَلْقُطُ حِيْنَ تَتَّقَابُ عَنْهَا الْبَيْضَةُ فَاَمَّا مَا كَانَ مِنْهَا ضَعِيْفًا لَا نُهُوضَ فِيْهِ كَمِثْلِ فِرَاحِ الْحَمَامِ وَ الْيَمَامِ (4)

وَ الْحَمْرَ (5)

فَقَدْ جُعِلَ فِي الْاُمَّهَاتِ فَضْلٌ عَطْفٍ عَلَيْهَا فَصَارَتْ تَمَجُّ (6)

الطَّعَامَ فِي اَفْوَاهِهَا بَعْدَ مَا تَوْعِيْهِ (7) حَوَاصِلُهَا (8)

فَلَا تَزَالُ تَعْدُوْهَا حَتَّى تَسَّ تَقْلًا بِاَنْفُسِهَا وَ لِذَلِكَ لَمْ تُرْزَقِ الْحَمَامُ فِرَاحًا كَثِيْرَةً مِثْلَ مَا تُرْزَقُ الدَّجَاجُ لِتَقْوَى الْاُمِّ عَلٰى تَرْبِيَةِ فِرَاحِهَا فَلَا تَفْسُدُ وَ لَا
تَمُوْتُ فَكُلًّا اُعْطِيَ بِقِسْطٍ مِنْ تَدْبِيْرِ الْحَكِيْمِ اللُّطِيْفِ الْحَبِيْرِ (9)

ص: 44

- 1- . الامات جمع أم وقيل انها تستعمل في البهائم، و اما في الناس فهي أمهات.
- 2- . الدراج- بضم فشدديد- طائر شبيه بالحجل و أكبر منه ارقط بسواد و بياض قصير المنقار يطلق على الذكر و الأنثى، جمعه دراريح و واحده دراجة و التاء للوحدة لا للتأنيث.
- 3- . القبج- بفتححتين- طائر يشبه الحجل و في القاموس هو الحجل و الواحدة قبجة تقع على الذكر و الأنثى.
- 4- . اليمام: الحمام الوحشى.
- 5- . الحمر- بضم فشدديد- طائر احمر اللون و الواحدة حمرة.
- 6- . تمج الطعام اي ترمي به.
- 7- . توعيه من اوعى الزاد و نحوه- اي جعله في الوعاء.
- 8- . الحواصل كأنها جمع حوصلة و حوصلاء و هي من الطير بمنزلة المعدة من الإنسان.
- 9- . توحيد المفضل، ص 98.

اکنون به چهارپایان بنگر که چگونه [بلافاصله پس از تولد] خود برپا می ایستند و در پی مادر خود می روند و مانند بچه انسان نیستند که به برداشتن، حمل کردن و تربیت و سرپرستی نیازمند باشند. به خاطر آنکه مادران این حیوانات همانند آدمی نیستند که از دانش و توان رفیق و سرپرستی بهره مند باشند و دستان و انگشتان مناسب این کارها را ندارند در نتیجه به اولادشان چنان قدرتی داده شده که [پس از تولد بی آنکه به حمل و سرپرستی مادر نیازمند باشند] مستقلانه و خود به خود برپای ایستند.

همچنین دیده ای که بسیاری از پرندگان؛ مانند مرغ، کبک، تیهو و ماکو پس از آنکه از تخم بیرون می آیند در پی دانه می افتند، اما جوجه های ضعیف؛ مانند: جوجه کبوتر، کبوتر کوهی و نوعی پرنده سرخ رنگ توان برخاستن ندارند. در مقابل در نهاد مادرانشان چنان مهر و شفقتی نهاده شده که دانه ها را در چینه دان خود جمع کرده بتدریج در دهانشان می گذرانند تا وقتی که جوجه ها [قوت یابند و] مستقل شوند [و خود بتوانند در پی غذا بگردند.] از این لحاظ می بینی که به کبوتر همانند مرغ جوجه های زیاد داده نمی شود تا مادر بتواند جوجه ها را بزرگ کند و از بین نرود، پس هر دو از تدبیر و حکمت خدای لطیف و خبیر بهره مندند. (1)

ص: 45

انظر إلى قوائم الحيوان كيف تأتي أزواجاً لتهيئاً للمشي ولو كانت أفراداً لم تصلح لذلك لأن الماشي يتنقل قوائمه يعتمد على بعض فذو القوائم يتنقل واحدة ويعتمد على واحدة وذو الأربعة يتنقل اثنتين ويعتمد على اثنتين وذلك من خلاف لأن ذوات الأربعة لو كان يتنقل قائمتين من أحد جانبيه ويعتمد على قائمتين من الجانب الآخر لم يثبت على الأرض كما يثبت السريير وما أشبهه فصارت يتنقل اليمنى من مقاديمه مع اليسرى من مآخيره ويتنقل الأخرين أيضاً من خلاف فيثبت على الأرض ولا يسقط إذا مشى. (1)

[پاهای حیوان و چگونه حرکت]

به پای حیوانات بنگر که چگونه جفت جفت است تا برای راه رفتن مناسب باشد. اگر پاهای فرد می بود مناسب نبود؛ زیرا کسی که راه می رود هنگامی که پاهایش را [برای حرکت] بر می دارد، بر پاهای دیگر تکیه می کند، موجودی که [چون انسان] دو پا دارد در این وقت یک پا را بر می دارد و بر پای دیگر تکیه می کند، حیوانی که چهار پا دارد، دو پا را بر می دارد و بر دو پای دیگر تکیه می کند.

لیکن این برداشتهای و گذاردنها بر عکس است؛ یعنی یک پا از جانبی و پای دیگر از جانب دیگر، یکی از پس و یکی از پیش و چنین نیست که دو پای جلو را

بردارد و بر دو پای عقب تکیه کند؛ زیرا در این حالت بر زمین ثابت نمی ماند چنان که اگر دو پایه تخت و کرسی را بردارند بر زمین ایستادن نمی توانند. در نتیجه از دستها [که در جلو است]، دست راست و از پاهای، پای چپ را بر می دارد، بار دیگر دست چپ و پای راست و به همین ترتیب راه می رود و بر زمین می ماند و در هنگام راه رفتن بر زمین نمی افتد. (2)

ص: 46

1- . توحید المفضل، ص 99.

2- . شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 93 .

خداوند در قرآن می فرماید :

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ (1)

(و خداوند هر جنبه ای را از آب آفرید، پس برخی از آنها بر شکم خویش راه می رود و برخی بر دو پا راه می رود و بعضی بر چهار پا راه می رود. خداوند هر چه بخواهد می آفریند، زیرا خدا بر هر چیزی تواناست.)

در این آیه، خداوند به اصناف حیوانات اشاره فرموده است: خزندگان، چرندگان و پرندگان.

حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه درباره ی برخی حیوانات از جمله طاووس و مورچه سخنانی آموزنده گفته است. (2)

و لو فكروا في عظيم القدرة، و جسيم النعمة، لرجعوا إلى الطريق، و خافوا عذاب الحريق، و لكن القلوب عليله، و البصائر مدخولة! ألا ينظرون إلى صغير ما خلق، كيف أحكم خلقه، و أتقن تركيبه، و فلق له السمع و البصر، و سوى له العظم و البشر! انظروا إلى التملة في صغر جثتها، و لطافة هيئتها، لا تكاد تنال بلحظ البصر، و لا بمستدرک الفكر، كيف دبّت على أرضها، و صبّت على رزقها، تنقل الحبة إلى حجرها، و تعدّها في مستقرّها. تجمع في حرّها لبردها، و في وردها لصدورها؛ مكفول برزقها، مرزوقه بوفقها؛ لا يغفلها المنان، و لا يحرمها الدّيان، و لو في الصّفا اليابس، و الحجر الجامس! و لو فكّرت في مجاري أكلها، في علوها و سفلها، و ما في الجوف من شراسيف بطنها، و ما في الرأس من عينها و أذنها، لقضيت من خلقها عجا، و لقيت من وصفها تعبا! فتعالى الذي أقامها على قوائمها، و بناها على دعائمها! لم يشركه في فطرتها فاطر، و لم يعنه على خلقها قادر. و لو ضربت في مذاهب فكرک لتبلغ غاياته، ما دلّتک الدّلالة إلا على أنّ فاطر التملة هو فاطر النّحلة، لدقيق تفصيل كلّ شيء، و غامض اختلاف كلّ حيّ. و ما الجليل و اللّطيف، و الثّقيل و الخفيف، و القويّ و الصّعب، في خلقه إلا سواء.

اگر در عظمت قدرت (خداوند) و اهمیّت نعمت او می اندیشیدند، به راه راست باز می گشتند، و از آتش سوزان دوزخ می ترسیدند؛ ولی دلها بیمار و چشم های

ص: 47

1- .سوره نور آیه 45.

2- . تفسیر نور، ج 6، ص 199.

بصیرت معیوب است، آیا به مخلوقات کوچکی که خدا آفریده، نمی‌نگرند که چگونه آفرینش آنها را دقیق و حساب شده و ترکیب آنها را متقن ساخته، گوش و چشم برای آنها آفریده و استخوان و پوست آنها را مرتب نموده است. به این مورچه نگاه کنید با آن جثه کوچک و اندام ظریفش که از کوچکی درست، با چشم دیده نمی‌شود و در اندیشه نمی‌گنجد؛ ولی با این حال چگونه روی زمین (ناهموار و پرسنگلاخ) راه می‌رود و به روزیش دست می‌یابد، دانه‌ها را (از راه‌های دور و نزدیک) به لانه‌اش منتقل می‌کند و در جایگاه مخصوص نگهداری می‌نماید. در فصل گرما برای سرما، و به هنگام توانایی برای روز ناتوانی، ذخیره می‌کند، روزیش (از سوی خدا) تضمین شده و خوراک موافق طبعش در اختیار او قرار گرفته است، خداوند منان هرگز از او غافل نمی‌شود و پروردگار مدبر محرومش نمی‌سازد، هرچند در دل سنگ سخت و خشک و در میان صخره‌ای فاقد رطوبت باشد.

اگر در مجاری خوراک و در بالا و پایین دستگاه گوارش او و آنچه در جوفش از اطراف دنده‌ها وجود دارد و آنچه در سر او از چشم و گوش قرار گرفته، بیندیشی شگفت زده خواهی شد و از وصف عجایب او به زحمت خواهی افتاد. پس بزرگ و بلندمرتبه است خداوندی که مورچه را روی دست و پا (ی ضعیف و ظریفش) برپا داشته و او را بر ستونهای محکمی (نسبت به او) بنا نهاده است. هیچ آفریدگاری در آفرینش این حشره با او شریک نبوده و هیچ قدرتمندی او را در آفرینش آن یاری نکرده است. اگر همه راههای فکر و اندیشه را طی کنی تا به آخر رسی، همه دلایل به تو می‌گویند که آفریننده مورچه کوچک همان آفریدگار درخت (تناور) نخل است، زیرا ساختمان اجزای هر موجودی دقیق است و هر مخلوق زنده‌ای در درون خود اعضای مختلف و پیچیده‌ای دارد. (به یقین) بزرگ و کوچک، سنگین و سبک، قوی و ضعیف، همه در خلقتش یکسان است و در برابر قدرتش همگون!⁽¹⁾

ص: 48

أَمَا تَرَى الْجِمَارَ كَيْفَ يَذُلُّ لِلطَّحْنِ وَالْحُمُولَةَ وَهُوَ يَرَى الْفَرَسَ مُودِعًا مُنْعَمًا وَالْبَعِيرَ لَا يُطِيقُهُ عِدَّةُ رَجَالٍ لَوْ اسْتَعَصَى كَيْفَ كَانَ يَنْقَادُ لِلصَّبِيِّ وَالنَّوْرَ الشَّدِيدَ كَيْفَ كَانَ يُذْعَنُ لِصَاحِبِهِ حَتَّى يَضَعَ النَّيْرَ (1) عَلَى عُنُقِهِ وَيَحْرُثُ بِهِ وَالْفَرَسَ الْكَرِيمَ يَرْكَبُ (2) السُّيُوفَ وَالْأَسِنَّةَ بِالْمَوَاتِمَةِ لِفَارِسِهِ وَالْقَطِيعَ مِنَ الْغَنَمِ يَرْعَاهُ وَاحِدٌ وَ لَوْ تَفَرَّقَتِ الْغَنَمُ فَأَخَذَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا فِي نَاحِيَةٍ لَمْ يَلْحَقْهَا وَكَذَلِكَ جَمِيعُ الْأَصْنَافِ الْمُسَخَّرَةِ لِلْإِنْسَانِ كَانَتْ كَذَلِكَ إِلَّا بِأَنَّهَا عُدِمَتِ الْعَقْلَ وَالرَّوِيَّةَ فَإِنَّهَا لَوْ كَانَتْ تَعْقِلُ وَتَرَوَى فِي الْأُمُورِ كَانَتْ خَلِيقَةً أَنْ تَلْتَوِي عَلَى الْإِنْسَانِ فِي كَثِيرٍ مِنْ مَآرِبِهِ حَتَّى يَمْتَنِعَ الْجَمَلُ عَلَى قَائِدِهِ وَالثَّوْرُ عَلَى صَاحِبِهِ وَتَتَفَرَّقُ الْغَنَمُ عَنْ رَاعِيهَا وَأَشْبَاهُ هَذَا مِنَ الْأُمُورِ (3).

[راز انقیاد برخی از حیوانات در برابر انسان]

آیا «درازگوش» را نمی بینی با اینکه اسب را از کارهای دشوار معاف و در رفاه می بیند اما چگونه در آسیاب کردن و بار بردن تسلیم انسان است؟ و شتر را نمی بینی که با آن قدرتی که چند مرد قوی از عهده اش بر نمی آیند چگونه در برابر طفلی خرد سر تسلیم فرود می آورد و منقاد می شود؟ و گاو نر قدرتمند چگونه در برابر صاحبش مطیع و خاضع است تا یوغ را بر گردنش بگذارد و با گاو آهن شخم کند؟ و اسب نجیب چگونه خود را به انبوه شمشیر و نیزه می زند تا خواسته صاحبش را انجام دهد؟ و گله ای گوسفند را چگونه یک کس می چراند [و نگاهداری می کند]؟ اگر گوسفندان پراکنده می گشتند و هر کدام به سویی می رفتند چگونه یک شخص به آنها می رسید؟ تمام حیوانات رام نیز این گونه اند؟ آیا این انقیاد و اطاعت جز برای آن است که عقل و درک و شعور ندارند؟ اگر آنها در کارها عقل و

ص: 49

1- النیر - بالكسر - الخشبة المعترضة في عنقي الثورين بأداتها و الجمع انيار و نيران.

2- یرکب السیوف و الاسنة اي یلقى نفسه علیها.

3- توحید المفضل، ص 100.

شعور و فهم داشتند از انقیاد در برابر انسان و رفع نیازهای او سرباز می زدند. شتر از ساربان و راننده اش و گاه از صاحبش پیروی و اطاعت نمی کردند.

گوسفندان نیز در تحت فرمان شبان گردهم نمی آمدند بلکه هر کدام به سویی می رفتند. حیوانات دیگر هم بدین ترتیب [از انقیاد در برابر انسان سرباز می زدند].⁽¹⁾

رام شدن حیوانات

قابلیت برای اهلی شدن حیوانات، یک مسأله بسیار مهم است.

برای پی بردن به اهمّیت هر نعمتی، باید حالتی را که در فرض از دست رفتن آن، حاصل می شود مورد توجه قرار داد.

اگر امروز حیوانات اهلی مبدل به حیوانات وحشی شوند؛ شتر مانند یک پلنگ حمله کند و با آرواره های نیرومندش انسان ها را پاره نماید، و گاو شاخ بزند، و اسب ها با لگد، پشت و پهلوئی کسانی را که به آنها نزدیک می شوند بشکنند، آن وقت است که نه تنها این گله گوسفندان و شتران و گاوها، سرمایه موجودی محسوب نمی شود؛ بلکه باید برای نجات از شر آنها به هر وسیله نابود کننده ای متوسل شویم و عطایشان را به لقایشان ببخشیم. در حال حاضر نیز گهگاه، این حیوانات رام و سر به زیر خشمگین و خطرناک می شوند، فیل ها یاد هندوستان می کنند، شترهای عصبای به صاحبان خود حمله ور می شوند، و اگر کمی غفلت شود، ممکن است به نابودی آنها منتهی گردد، گوئی خدا می خواهد نشان دهد که اگر من فرمان تسلیم و خضوع را از آنها بگیرم ببینید به چه صورتی در می آیند!

قرآن با تعبیرهای مختلفی از این واقعیت یاد کرده است؛ گاه می فرماید:

وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ: «ما آنها را ذلیل (و رام) انسان ها ساختیم»⁽²⁾ و گاه می فرماید:

ص: 50

1- شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 93.

2- .سوره یس، آیه 72.

«هنگامی که سوار بر چهار پایان می شوید: بگوئید: سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَمَا كُنَّا مُقْرِنِينَ: «منزه است خداوندی که این را برای ما تسخیر کرد و ما توانائی آن را نداشتیم»(1)

در توحید مفضل نیز به این نکته اشاره شده، و بعد از بیان خلقت چهار پایان می فرماید: «ثُمَّ مُنِعْتُ الدَّهْنَ وَالْعُقْلَ لِيَتَذَلَّ لِلْإِنْسَانِ فَلَا تَمْتَنِعَ عَلَيْهِ إِذَا كَادَهَا الْكَادُ الشَّدِيدُ وَحَمَلَهَا الْحِمْلَ الثَّقِيلَ»: «سپس خداوند عقل و هوش را از چهارپایان برداشت تا تسلیم و رام انسان شوند؛ و هنگامی که زحمات شدید و بارهای سنگین بر آنها تحمیل می گردد سرپیچی نکنند.»(2)

البته نداشتن عقل و ذهن قسمتی از دلیل رام شدن آنها است، زیرا علاوه بر این، خداوند حکیم آنها را چنان آفریده است که به زودی رام می شوند و برای همیشه به همان حال باقی می ماند؛ در حالی که بعضی از حیواناتی که در هوش و عقل همانند آنها هستند (مانند گرگ و پلنگ) اگر با زحمت زیاد رام شوند جنبه موقتی دارد و در همان حال نیز باید شدیداً از آنها احتیاط کرد، و گاه با مختصر غفلتی صاحبان خود را می درند(3).

درست است که ما به خاطر عادات روزانه این مسأله را ساده می انگاریم که قافله های عظیمی از شتران و اسب ها، و حتی حیواناتی بزرگ تر مانند: فیل ها، مسخر فرمان یک کودک ضعیف انسان هستند، و گاه افسار قطاری از آنها را به کودکی می سپارند و به هر سو بخواهد می برد. ولی در حقیقت این یک مسأله ساده نیست، اگر کمترین حال تمرد و پرخاشگری در یکی از آنها بود به هیچوجه به درد سواری نمی خورد؛ بلکه نگهداری آنها در محیط زندگی انسان کار خطرناکی بود.

ما هرگز نمی توانیم یک باز شکاری پرخاشگر، و یا حتی یک گربه

ص: 51

1- . سوره زخرف، آیه 13.

2- . توحید مفضل (بحار الانوار، ج 3، ص 91).

3- . پیام قرآن، ج 2، ص 421.

خشمگین و عصبانی را در کنار خود نگهداریم؛ با این حال چگونه ممکن است این حیوانات عظیم نیرومند که بعضی شاخ دارند و بعضی دندان های برنده و فک قوی، و بعضی پاهای بزرگ و محکم برای کوبیدن و لگد زدن، اگر رام نباشند در کنار خود نگهداریم، و بر آنها سوار شویم؟ و راستی اگر تسخیر الهی نبود ما هرگز قدرت بهره گیری از آنها را نداشتیم.

این نکته نیز قابل ملاحظه است که پشت چهارپایان آنچنان آفریده شده است که برای سواری انسان، بسیار متناسب و آماده است.

قابل توجه اینکه نخستین هدف را سوار شدن بر این مرکب ها ذکر می کند، و هدف متوسط را یاد نعمت های پروردگار، و هدف نهایی را معرفت ذات پاک او و تسبیح و تقدیس اش می شمرد؛ و همیشه توجه به نعمت ها انسان را در مسیر معرفت منعم قرار می دهد. همه این مواهب آفرینش بهانه ای است برای معرفة الله و مقدمه ای است برای شناخت او. (1)

خداوند در سوره زخرف آیات سیزده و چهارده می فرماید:

لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ (تا بر پشت آنها قرار گیرید و آنگاه که بر آن استقرار یافتید نعمت پروردگارتان را یاد کنید و بگویید منزه است آن که این مرکب را برای ما رام کرد و ما بر آن توانا نبودیم.)

وَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ (و همانا ما به سوی پروردگارمان باز خواهیم گشت). (2)

ص: 52

1- . پیام قرآن، ج 2، ص 417 .

2- . تفسیر نور، ج 8، ص 440 .

وَ كَذَلِكَ هَذِهِ السَّبَاعُ لَوْ كَانَتْ ذَاتَ عَقْلٍ وَ رَوِيَّةٍ فَتَوَازَرَتْ (1)

عَلَى النَّاسِ كَانَتْ حَلِيقَةً أَنْ تَجْتَا حَهُمْ فَمَنْ كَانَ يَقُومُ لِلْأَمْسِدِ وَ الذَّنَابِ وَ الثُّمُورِ وَ الدَّبَّيَّةِ لَوْ تَعَاوَنَتْ وَ تَطَاهَرَتْ عَلَى النَّاسِ أَفَلَا تَرَى كَيْفَ حُجِرَ (2)

ذَلِكَ عَلَيْهَا وَ صَارَتْ مَكَانَ مَا كَانَ يُخَافُ مِنْ إِقْدَامِهَا وَ نِكَائِيَّتِهَا تَهَابُ مَسَاكِينَ النَّاسِ وَ تُحْجِمُ عَنْهَا ثُمَّ لَا تَظْهَرُ وَ لَا تَنْتَشِرُ لِطَلَبِ قُوَّتِهَا إِلَّا بِاللَّيْلِ فَهِيَ مَعَ صَوْلَتِهَا كَالْحَانِفِ مِنَ الْإِنْسِ بَلْ مَقْمُوعَةٍ (3) مَمْنُوعَةٍ مِنْهُمْ وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَسَاوَرْتَهُمْ فِي مَسَاكِينِهِمْ وَ صَيَّقَتْ عَلَيْهِمْ. (4)

[راز عدم شعور و عقل در درندگان]

همچنین اگر درندگان، با عقل و هوش بودند و علیه مردم یک دست و هماهنگ می گشتند هر آینه [در اندک زمانی] مردم را به عجز و ناتوانی می کشانیدند. راستی اگر شیران، ببران، پلنگان و گرگان همه علیه مردم متحد و همدست می گشتند؛ چه کسی یارای رویارویی و مقابله با آنان را داشت؟

نمی بینی که از این امر باز داشته شدند و به جای آنکه آدمیان از قدرت آنها بهراسند آنها از جایگاههای آدمیان می هراسند و کناره می گیرند و برای طلب روزی [غالباً] در شبها ظاهر می شوند و از جایگاه خود بیرون می آیند؟ آنها با تمام توان و قدرتی که دارند از آدمی سخت در هراس و وحشتند و اگر نبود [که آنها بی عقل و اندیشه و بدون درک آفریده شده اند] هر آینه بر آدمیان بر می جستند و در مساکنشان کار را بر ایشان دشوار می گردانیدند. (5)

ص: 53

- 1- . توازرت أي اجتمعت و اتحدت.
- 2- . حجر عليه الأمر: حرّمه و منعه.
- 3- . مقموعة: مقهورة ذليلة.
- 4- . توحيد المفضل، ص 100.
- 5- . شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحيد مفضل)، ص 94.

هر چند ما از جهان حیوانات آگاهی زیادی نداریم، و با تمام پیشرفت های علمی که در این زمینه صورت گرفته، هنوز ابهام های فراوانی در این باره وجود دارد، اما دو نکته را یادآور می شویم: 1- حیوانات عقل ندارند حیوانات دارای «عقل» به معنای مصطلح آن نیستند؛ و یکی از تفاوت های عمده بین انسان و حیوان این است که انسان «عقل» دارد، ولی حیوان عقل ندارد. دانشمندان در تعریف عقل گفته اند: «عقل» قوه ای است که انسان به وسیله آن کلیات را درک می کند که از آن تعبیر به «نفس ناطقه» می کنند؛(1)

ولی حیوانات دارای چنین «قوه مدرکه ای» نیستند. «عقل» در روایات معصومین (علیهم السلام) نیز چنین بیان شده است: «شخصی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: عقل چیست؟ فرمود: ما عبد به الرحمان و اکتسب به الجنان؛ عقل چیزی است که به وسیله آن خداوند رحمان پرستش می شود، و بهشت به دست می آید». (2) علامه

طباطبایی نیز با توجه به آیات قرآن عقل را این گونه معنا می کند: عقل نیرویی است که انسان به وسیله آن راه حق را می یابد و از دین خدا پیروی می کند؛(3)

اما حیوانات دارای چنین نیرویی نیستند و بهشت و جهنم نیز ندارند. به همین جهت قرآن مجید انسان هایی را که کافر و پیرو هوی و هوس بوده، و مانند حیوانات فقط به فکر خوردن و آشامیدن و شهوات هستند از حیوانات پست تر می داند؛(4) چرا که حیوانات «عقل» ندارند، ولی آن ها عقل دارند، اما نمی اندیشند و از آن پیروی نمی کنند: «صُمُّ بُكْمٌ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (بقره، 171) 2- حیوانات از نوعی فهم و شعور برخوردارند. حیوانات هر چند دارای عقل انسانی نیستند، اما به تناسب خلقت خود از یک نوع فهم و شعور (غریزی و تکوینی و یا غیر آن) برخوردارند. حیوانات هر چند «عقل» ندارند؛ اما

ص: 54

- 1- ر.ک: فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سید جعفر سجادی، ص 1272، انتشارات کومش.
- 2- ر.ک: اصول کافی، کلینی (رحمه الله) ج 1، ص 54، کتاب عقل و جهل، دارالتعارف للمطبوعات.
- 3- المیزان، علامه طباطبایی، ج 17، ص 251، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- 4- ر.ک: فرقان، 43 - 44؛ محمد، 12؛ اعراف، 179.

مانند انسان دارای حواس پنج گانه (شنوایی، بویایی، بینایی، چشایی، و لامسه) هستند، و از این راه چیزهایی را به تناسب حس خود می فهمند، و چه بسا برخی از حواس های پنج گانه آن ها، در برخی حیوانات، از انسان قوی تر باشد. در این جا به برخی از چیزهایی که شاهد بر فهم و درک حیوانات است اشاره می کنیم: 1- شواهد قرآنی قرآن مجید از حیوانات زیادی مانند: زنبور عسل، ماهی، هدهد، مورچه، سگ اصحاب کهف، چهارپایان، پرندگان و... نام برده است. (1) و درباره هیچ یک از حیوانات به عقل داشتن و «تعقل» آنان اشاره ای ندارد؛ اما در برخی آیات شواهدی بر نوعی فهم و شعور در حیوانات وجود دارد مانند: الف: داستان فرار مورچگان از برابر لشکر سلیمان: قرآن مجید می فرماید: هنگامی که لشکر سلیمان به سرزمین مورچگان رسید، مورچه ای از مورچگان متوجه لشکر سلیمان شد و خطر آن را درک کرد و به همنوعان خود گفت: «يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاجِدَكُمْ لَا يُحِطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (نمل، 18) به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی فهمند.» ب: داستان هدهد و آوردن خبر برای سلیمان: این که حضرت سلیمان (2) سخن پرندگان و مورچگان و سایر حیوانات را می فهمید، و پرندگانی همچون هدهد مطیع فرمان او بودند، جزء معجزات آن حضرت است، اما این که هدهد با عبور از سرزمین «سبأ» فهمید که مردم آن دیار خدا را پرستش نمی کنند و برای خورشید سجده می کند، خود حکایت از نوعی فهم و شعور در هدهد دارد. ج: آگاهی حیوانات از تسبیحشان قرآن مجید به حیوانات نسبت درک و آگاهی می دهد و می فرماید: آن ها تسبیح خدا را می کنند و نسبت به تسبیحشان آگاهی دارند (هر چند ما انسان ها تسبیح آن ها را نمی فهمیم): «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَوَّافَاتٍ كُلُّ قَدِّعِلْمٍ صَوَّافَاتٌ وَتَسْبِيحُهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (نور 41) آیا ندیدی

ص: 55

-
- 1- ر.ک: عالم الحيوان بين العلم والقرآن، محمد محمود عبدالله دارالمكتبة الحياة مؤسسة الخليل التجارية / القرآن وعالم الحيوان، عبدالرحمن حامد، الدار السودانية للكتب.
- 2- ر.ک: نمل، 23 - 24.

تمام آنان که در آسمان ها و زمینند برای خدا تسبیح می کنند، و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده اند؟! هر یک از آن ها نماز و تسبیح خود را می داند؛ و خداوند به آن چه انجام می دهند داناست.»(1)

2- شواهد تجربی علاقه ای که بسیاری از حیوانات تدریجاً به صاحب خود پیدا می کنند، وفای برخی حیوانات و جبران خدمات انسانی به آن ها، پیدا کردن لانه و خانه خود از فاصله های بسیار دور دست، تربیت یافتن برخی سگ ها برای گرفتن جنایتکاران، تربیت بعضی حیوانات برای خرید جنس از مغازه ها و... همه این ها حکایت از یک نوع فهم و شعور در حیوانات دارد.(2)

یک نکته

در این که حیوانات از موهبت عقل محروم اند، جای تردید نیست. ، ولی حیوانات مراتب پائین تر از درک و شعور را دارا هستند، ولی آنچه درباره هدهد مطرح است:

مواخذه حضرت سلیمان از هدهد از باب مواخذه فرد عاقل و مکلف که به نسبت تخلف از تکلیفش مواخذه می شود، نبوده است، بلکه از این باب بوده که حضرت سلیمان به اذن الهی، حکومت و تسلط خاصی بر همه موجودات داشته و همه آن ها تحت فرمان تکوینی او رفتار نموده اند. وقتی هدهد مدتی غایب بود، حضرت سلیمان او را تهدید به مواخذه نمود.

ثانیاً: مرغ سلیمان حساب ویژه ای داشته و از سایر هدهدها در همه اعصار و زمان ها متفاوت بوده، شاید از همین رو است که قرآن کریم از او استدلال عقلی و منطقی بسیار دقیق را نقل نمود:

ص: 56

1- . ر.ک: المیزان، علامه طباطبایی، ج 15، ص 135، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان / تفسیر نمونه، آیه الله مکارم شیرازی، ج 14، ص 498 - 500.

2- . ر.ک: المیزان، علامه طباطبایی، همان، ج 7، ص 73 - 77 / آفرینش از دیدگاه قرآن، محمد علی حسین زاده، ص 156 - 160، پایان نامه / تفسیر نمونه، همان، ج 5، ص 224 - 225 و ج 15، ص 435. (مشاور: روابط عمومی راسخون [/https://rasekhoon.net](https://rasekhoon.net))

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ، وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ؛(1) همانا در آن سرزمین زنی را یافتم که بر آن ها پادشاهی می کرد، و از هرگونه نعمتی به او عطا شده بود و تخت با عظمتی داشت. آن زن و قومش را چنین یافتم که به جای خدا خورشید را سجده می کردند و می پرستیدند. شیطان اعمال زشت شان را در نظرشان زیبا جلوه داده بود. از راه خدا بازشان داشته بود. آنان به حق هدایت نیافته بودند.

کسانی که با روش استدلال منطقی آشنا هستند، به خوبی می دانند که مرغ سلیمان در واقع به روش قیاس شکل اول از اقسام قیاس های منطقی.(2)

استدلال کرده و گفته: بلقیس و قوم او را شیطان فریب داده است. کسانی را که شیطان فریب دهد، گمراه می شوند و غیر خدا را می پرستند. آن ها در برابر خورشید سجده می کنند.

معلوم می شود که ممکن است حیوانی تحت تصرف و تربیت انسان کامل، گفتار و کردار عاقلانه انجام دهد.

از همین باب است که اسب امام حسین در روز عاشورا حرکاتی خردمندانه داشته(3) ممکن است که هدهد سلیمان به دلیل تصرف و تربیت خاص به گونه ای بوده است که می توانست به دلیل غیبت، مورد مؤاخذه حضرت سلیمان قرار گیرد. در حالی که چنین توقعی هرگز از هدهدهای دیگر معقول نیست. پس این گونه موارد جزئی مسایل استثنائی است و هرگز دلیل بر عقل داشتن حیوانات نخواهد شد.

علامه طباطبایی در مورد عقل و اختیار حیوانات توضیح خوبی داده اند:

ص: 57

1- . نمل آیه 23 و 24.

2- . مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، قم، انتشارات صدرا، 1376 شمسی، ج 5، ص 111.

3- . صادقی، محمد امین، جلوه های عرفانی نهضت حسینی، قم، انتشارات بوستان کتاب، 1388 هجری شمسی، ص 133.

می توان گفت حیوانات هم تا اندازه ای مختار هستند. احتمالاً به تکالیفی مناسب با افق فهم و اختیارشان مکلف هستند.

دقت در آنچه گذشت آدمی را مطمئن و جازم می کند به اینکه حیوانات نیز مانند آدمیان تا اندازه ای از موهبت اختیار بهره دارند، البته نه به آن قوت و شدتی که در انسان های متوسط هست. شاهد روشن مدعا این است که ما به چشم خود بسیاری از حیوانات و مخصوصاً حیوانات اهلی را می بینیم که در بعضی از موارد که عمل مقرون با موانع است، حیوان از خود حرکاتی نشان می دهد که آدمی می فهمد حیوان در انجام عمل مردد است، و در بعضی از موارد می بینیم که به ملاحظه نهی صاحبش و از ترس تنبیه یا به خاطر تربیتی که یافته، از انجام عملی خودداری می کند.

این ها همه دلیل بر این است که در نفوس حیوانات هم حقیقتی به نام اختیار و استعداد حکم کردن به سزاوار و غیر سزاوار، وجود دارد. وقتی صحیح باشد که بگوییم حیوانات هم تا اندازه ای خالی از معنای اختیار نیستند و آن ها هم از این موهبت سهمی دارند، هر چه هم ضعیف باشد، چرا صحیح نباشد احتمال دهیم که خدای سبحان حد متوسط از اختیار ضعیف را ملاک تکالیف مخصوصی قرار دهد که مناسب با افق فهم آنان باشد، و ما از آن اطلاعی نداشته باشیم؟ یا از راه دیگری با آن ها برخورد مختار بکند و ما به آن معرفت نداشته باشیم؟ خلاصه راهی باشد که از آن راه پاداش دادن به حیوان مطیع و مؤاخذه و انتقام از حیوان سرکش، صحیح باشد. و جز خدای سبحان کسی را بر آن راه آگاهی نباشد؟ (1)

ص: 58

1- . طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، محمد باقر، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ پنجم، 1374 هجری شمسی، ج 7، ص 115. (مرکز ملی پاسخگویی به سوالات دینی عقل حیوانات).

ثُمَّ جُعِلَ فِي الْكَلْبِ مِنْ بَيْنِ هَذِهِ السَّبَاعِ عَطْفٌ عَلَى مَالِكِهِ وَ مُحَامَاةٌ عَنْهُ وَ حَافِظٌ لَهُ يَنْتَقِلُ عَلَى الْحَيَّطَانِ وَ السُّطُوحِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ لِحِرَاسَةِ مَنْزِلِ صَاحِبِهِ وَ ذَبِّ الدَّعَارِ [الدَّعَارُ] عَنْهُ وَ يَبْلُغُ مِنْ مَحَبَّتِهِ لِصَاحِبِهِ أَنْ يَبْدُلَ نَفْسَهُ لِلْمَوْتِ دُونَهُ وَ دُونَ مَا شِئْتَهُ وَ مَالِهِ وَ يَأْلَفُهُ غَايَةَ الْإِلْفِ (1)

حَتَّى يَصْبِرَ مَعَهُ عَلَى الْجُوعِ وَ الْجَفْوَةِ فَلِمَ طُبِعَ الْكَلْبُ عَلَى هَذِهِ الْأَلْفَةِ وَ الْمَحَبَّةِ إِلَّا لِيَكُونَ حَارِسًا لِلْإِنْسَانِ لَهُ عَيْنٌ (2) بِأَنْيَابٍ (3)

وَ مَخَالِبٍ وَ نُبَاحٍ هَائِلٌ لِيُدْعَرَ مِنْهُ السَّارِقُ وَ يَتَجَنَّبَ الْمَوَاضِعَ الَّتِي يَحْمِيهَا وَ يَخْفِرُهَا. (4)

[سگ حیوان با وفا و مدافع انسان]

در میان این درندگان، «سگ» چنان آفریده شده که به صاحبش مهر بورزد و از او دفاع و حمایت و نگاهداری نماید. در شب تاریک بر دیوارها و بامها بالا رود تا خانه و صاحب خود را از شرّ دزدان [و مزاحمان] نگاهداری کند.

مهر و دوستی سگ و علاقه اش به صاحب خود، گاه به درجه ای می رسد که برای حفاظت از جان و مال و حیوانات صاحبش جانش را در خطر مرگ می افکند. سگ چنان با صاحبش انس و الفت دارد که همراه او در برابر گرسنگی و تشنگی شکیبایی می ورزد، راستی چرا در آفرینش سگ این مهرورزی و مهربانی نهاده شده است؟ آیا جز برای آن است که سگ نگاهبان آدمی باشد؟

ص: 59

1- . الالف - بفتح فسكون - المحبة و الانس .

2- . العين - بالفتح - الغلظة في الجسم و الخشونة .

3- . الانياب جمع ناب و هو السن خلف الرباعية مؤنث .

4- . يخفرها: يجيرها و يؤمنها . توحيد المفضل، ص 101 .

برای آن، نیشهای برنده، چنگال های درنده و صدایی هول انگیز و وحشت آورنده پدید آمده تا دزدی که در قلمرو حفاظتی آن سگ طمع کرده فرار را بر قرار ترجیح دهد و سگ از آن منطقه بخوبی حراست نماید(1).

سگ یکی از حیواناتی که مطالعه و بررسی خصلتهای اخلاقی و نوع زندگانی او پندهای فراوانی به همراه دارد. سگ می باشد اگرچه سگ ها از دوران کهن برای نگهداری از منزل و حراست از چارپایان و گله ها به کار برده می شود. اما امروزه با توجه به نیازهای مختلف افراد و اقتضات جدید زندگی مدنی، بهره وری و استفاده از آنان به شکل های مختلفی تغییر یافته است. به عنوان نمونه می توان به سگ های تعلیم دیده ای اشاره نمود که در تامین امنیت زندگی دسته جمعی ایفای نقش می کنند. سگ های که به منظور تشخیص مواد منفجره یا مواد مخدر در اداره های امنیتی پلیس تربیت می شوند. قرآن کریم به خوبی به این مساله پرداخته و به قابلیت علم آموزی سگ ها اشاره کرده. در آن جا که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید(2): *يَسْتَلُونَكَ مَاذَا أُجِلَّ لَهُمْ قُلْ أُجِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ* [سوره المائدة آیه 4]؛ از تو سؤال می کنند چه چیزها برای آنها حلال شده است بگو آنچه پاکیزه است برای شما حلال گردیده و (نیز صید) حیوانات شکاری که از آنچه خداوند به شما تعلیم داده به آنها یاد داده اید (برای شما حلال است) پس از آنچه این حیوانات برای شما (صید می کنند و) نگاه می دارند بخورید و نام خدا را (به هنگام فرستادن حیوان برای شکار) بر آن برید و از خدا بپرهیزید که خداوند سریع الحساب است(3).

ص: 60

1- . شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 95.

2- . سیری در دنیای حیوانات، ص 297.

3- . تفسیر نمونه، ج 4، ص 272.

محبت و وفا به صاحب (1)

همانطور که امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

ثُمَّ جُعِلَ فِي الْكَلْبِ مِنْ بَيْنِ هَذِهِ السَّبَاعِ عَطْفٌ عَلَى مَالِكِهِ وَ مُحَامَاةٌ عَنْهُ وَ حَافِظٌ لَهُ يَنْتَقِلُ عَلَى الْحَيْطَانِ وَ السُّطُوحِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ لِحِرَاسَةِ مَنْزِلِ صَاحِبِهِ وَ ذَبُّ الدَّعَارِ [الدَّغَارِ] عَنْهُ وَ يَبْلُغُ مِنْ مَحَبَّتِهِ لِصَاحِبِهِ أَنْ يَبْدُلَ نَفْسَهُ لِلْمَوْتِ دُونَهُ وَ دُونَ مَا شِئِيَ بِهِ وَ مَالِهِ وَ يَأْلُفُهُ غَايَةَ الْإِلْفِ حَتَّى يَصْبِرَ مَعَهُ عَلَى الْجُوعِ وَ الْجَفْوَةِ (2)

داستانهای از وفای سگ

روزی مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرما در کنار دریا و برای شنا کردن آماده شده بود، سگی داشت که مانعش می شود؛ فرمانفرما اعتنائی نمی کند، و همینکه اراده میکند در آب برود، ناگهان سگ خود را در دریا می اندازد و حیوانی بزرگ فوراً او را می بلعد. فرمانفرما از رفتن به دریا منصرف می شود، و می فهمد که این سگ برای این منظور از رفتن او به دریا جلوگیری می کرده است و اینک که دیده است منع او فائده بخش نیست خود را انداخته و جان خود را برای سلامتی او فدا کرده است.

و از جمله آنکه:

از مرحوم حاج معتمد الدوله فرهاد میرزا نقل است که او میگوید: من در طهران با سفیر انگلیس آشنائی داشتم، و روزی به دیدنش رفتم، او آلبوم عکس های خود را برای نشان دادن به من آورد و مرتباً نشان میداد، تا رسید به عکس سگی، او را که دید گریه کرد.

من تعجب کردم و پرسیدم چرا گریه کردی؟

گفت: من خاطره عجیبی از وفای این سگ دارم! روزی که در لندن از طرف حکومت برای مأموریتی بنا شد به خارج شهر بروم، و قدری مسافت بود؛ کیف

ص: 61

1- سری در دنیای حیوانات .

2- توحید المفضل، ص 101.

خود را که در آن اسناد دولتی بود و بسیار مهم بود، و نیز از اسکناس هم در آن بود برداشتم و رهسپار شدم. سگی داشتم که او هم همراه من آمد تا رسیدم به درختی، در زیر سایه درخت قدری استراحت کردم و سپس برخاستم و عازم بر حرکت شدم! در این حال سگ مانع شد و از رفتن من جلوگیری میکرد، هر چه کردم بروم فائده ای نکرد؛ و در رفتن ناچار بودم، فلهمذا هفت تیر خود را که همراهم بود در آورده و چند تیر به او زدم و رفتم. چون قدری از راه را پیمودم ناگهان متوجه شدم که کیف را در زیر درخت جا گذاشته ام و فراموش کرده ام بیاورم، فوراً به سمت درخت برگشتم و دانستم که این همه ممانعت سگ برای این بوده است. چون به زیر درخت رسیدم کیف را نیافتم، بسیار متأثر شدم که هم سگ را بی جهت کشته ام و هم کیف از دست رفته است. با خود گفتم به سراغ سگ بروم و بینم او در چه حالی است؟ چون به محل تیر زدن رسیدم، قدری خون بر روی زمین مشاهده کردم، و دیدم گویا سگ حرکت نموده و راه رفته است، به دنبال اثر خون آمدم، دیدم که سگ در گودالی افتاده و جان داده است و کیف مرا بر دندان خود گرفته است. دانستم که این حیوان که ممانعت خود را در رفتن من بدون فائده دید، پس از تیر زدن و حرکت کردن به فکر افتاده است که کیف را از دستبرد راهگذر دور نگاه دارد، شاید بدین وسیله به دست من برسد. لذا با آن حال جراحت، خود را به زیر درخت کشانده و کیف را از سر راه برداشته و به کناری در گودالی رفته و جان داده است!

آیا سزاوار نیست من برای این سگ، غمگین باشم؟!

باری، از وفای سگ حکایت ها و داستان ها نقل میکنند، و چه بسا دیده شده است که این حیوان به جهت حفظ و پاسداری از اموال صاحبش، در سرمای زمستان جان داده و خشک شده است، در حالی که آمدن او به پناهی گرم و مناسب امکان داشته است (1).

ص: 62

شیخ بهایی می نویسد:

عابدی در کوه لبنان در زمان های پیشین زندگی می کرد. وی روزها روزه می گرفت و هر شب گرده ی نانی برای او می آمد. با نیمی از آن افطار و نیم دیگر را برای سحر می گذاشت. مدتی بر این وضع زندگی می کرد و از کوه پایین نمی آمد. شبی اتفاق افتاد که نان برایش نرسید. گرسنگی او را فرا گرفت، آن شب خوابش نبرد، بعد از نماز پیوسته انتظار می کشید که غذای هر شبه اش برسد، چیز دیگری نیز نیافت تا گرسنگی اش را رفع کند. در پایین کوه قریه ای وجود داشت که ساکنان آن نصرانی بودند. صبحگاه عابد از کوه پایین آمد و از مردی نصرانی تقاضای غذا کرد. دو گرده نان جوین به او دادند. نان ها را گرفت و به طرف کوه رهسپار شد، سگ گر و لاغری که بر در خانه ی مرد نصرانی بود دامن او را گرفت. عابد یک نان را نزدش انداخت شاید برگردد. سگ نان را خورد و برای مرتبه ی دوم به دامن او چسبید و او نان دیگر را نیز جلوی سگ انداخت. سومین مرتبه نیز عابد را رها نکرد و دامنش را پاره کرد. عابد گفت: سبحان الله! سگی به این بی حیایی ندیده بودم. صاحب تو دو گرده ی نان بیشتر به من نداد هر دو را از من گرفتی دیگر چه می خواهی؟! خداوند آن سگ را به زبان آورد و گفت: من بی حیا نیستم. بر در خانه ی این مرد مدتی است زندگی میکنم، گوسفندان و خانه اش را نگه داری میکنم و به نان یا استخوانی قانع هستم. گاهی چند روز میگذرد که چیزی برای خود پیدا نمی کند و به من هم نمی دهد، با این وصف در خانه ی این مرد را رها نکرده ام؛ اما تو یک شب که نانت قطع شد تاب نیاوردی و به دشمن روی آوردی. اکنون بی حیا منم یا تو؟ عابد این سخن را که شنید چنان تحت تأثیر قرار گرفت که بر سر خود زد و غش کرد.

سگی را لقمه ای هرگز فراموش نگردد، و زنی صد نوبتش سنگ(1)

ص: 63

از آسیب‌هایی که سلامت و فرهنگ جامعه اسلامی را تهدید می‌کند، رواج سگ‌بازی و زندگی با سگ است یکی از دلایل اصلی این مسأله تقلید از فرهنگ بیگانگان و کم شدن روابط عاطفی بین انسان‌هاست (1)، زمان شروع زندگی اجتماعی همراه سگ در کشورهای غربی، به طور دقیق مشخص نیست. ظاهراً این پدیده مانند پدیده‌های اجتماعی دیگر، به تدریج رخ داده است. خانواده‌ی یکی از ارکان زندگی‌های کشورهای اسلامی است که این رکن اصلی در کشورهای غربی و آمریکایی به دلایل فروان مفقود شده است و مشکلات بسیاری را برای آنان فراهم کرده است و کشورهای غربی از نبود خانواده در بطن جامعه‌ی خود، رنج بسیاری می‌برند.

با از بین رفتن کانون خانواده جایگزینی برای ابراز عواطف و جبران کمبود محبت دیده نمی‌شود، برخی از کارشناسان ورود سگ به زندگی اجتماعی غربی‌ها را عدم نبود خانواده می‌دانند، تا جایی که برخی از اروپاییان سگ را از خانواده و پدر و مادر یا فرزند، بهتر می‌دانند و به خاطر خصلت‌های خوبی همچون وفاداری این حیوان، او را به عنوان همدم خود انتخاب می‌کنند. رابطه سگ با انسان در برخی از کشورهای اروپایی به گونه‌ای است که تعداد جمعیت شهر از جمعیت سگ‌های خانگی کمتر است و حتی در حقوق مدنی غرب، حق الارث هم برای این حیوان خانگی لحاظ می‌کنند. سگ‌ها در کشورهای اروپایی دارای قبرستان، شهر، کلینیک، هتل و پرستار ویژه هستند. این حقوق‌ها تا جایی پیش رفته که امروز سگ‌ها را به عنوان یک چهره‌ی سیاسی و عضوی از ساکنان کاخ‌های ریاست جمهوری و جاهای دیگر ادارات دولتی می‌دانند، به نحوی که در برخی موارد انتخاب سگ حساس‌تر از انتخاب یک وزیر می‌شود، حتی در سال‌های گذشته یک سگ در انتخابات شهرداری شرکت کرده و در انتخابات پیروز شده و شهردار شده است. (2)

ص: 64

1- رفتار با حیوانات، ص 34.

2- پایگاه خبرگزاری مهر، 1394.

در برخی از کشورهای اروپایی رابطه به قدری شکل گرفته که بعضی از زنان و مردان با سگ ها ازدواج می کنند که این مسئله می تواند خطرناک ترین فرهنگ جهانی باشد.

سگ در جامعه اسلامی :

فرهنگ نگهداری از حیوانات خانگی مانند مرغ و خروس و حیوانات سود ده مانند گاو گوسفند از دیر باز در فرهنگ روستایی جامعه اسلامی وجود داشته و همواره سگ به عنوان ابزاری در حراست از گله های گوسفند و شکار مورد استفاده بوده است . اما دشمنان اسلام همواره در صدد ترویج فرهنگ غربی در جوامع اسلامی بوده اند و برای آن نیز برنامه ریزی های کوتاه مدت و بلند مدت می کنند و دنبال از بین بردن سبک زندگی جوامع اسلامی هستند.

یکی از این مصادیق نیز نگهداری و ایجاد رابطه با سگ است که متأسفانه در جامعه اسلامی گسترش یافته و در اماکن عمومی ایران نیز بسیار دیده می شود.

مضرات نگهداری سگ در جامعه :

1- بیماری

بر اساس گزارش سازمان جهانی بهداشت ، از میان 1719 عامل بیماری زا، 832 عامل ، از حیوانات به انسان منتقل می شود و از میان 156 بیماری نوپدید شناخته شده در انسان ، 114 مورد آن از حیوانات به انسان منتقل می شود. سهم سگ از این تعداد بیماری قابل چشم پوشی نیست .

با توجه به اینکه افراد دارنده سگ ، این حیوان را در تمام شئون زندگی خود داخل کرده اند و حتی خواب و غذا خوردن و حمام رفتنشان نیز با این حیوان است ، امکان انتقال بیماری نیز بسیار بالاست .

برخی از بیماری‌هایی که قابل انتقال از سگ به انسان است عبارت‌اند از: امراض جلدی، کیست، سل، هاری، کک و شپش، کرم کدوی سگ و بسیاری از بیماری‌های دیگر که جای بحث در این مقاله را ندارد

و این بیماری‌ها در برخی اوقات موجب مرگ نیز می‌شود. (1)

2- دوری از روابط اجتماعی

در بحث علل گرایش گفته شد که کم بودن روابط اجتماعی عامل گسترش این پدیده است، اما نگهداری سگ خود می‌تواند موجب گوشه نشینی و فرار از اجتماع باشد و اگر به طور حتم نگوییم که موجب کم شدن روابط اجتماعی می‌شود، می‌توان جزء عوامل نام برد، که این مطلب در زندگی جوامع غربی کاملاً مشهود است.

3- فرار از فرزند داری و کم شدن جمعیت

کسانی که حیوان خانگی نگه می‌دارند مخصوصاً سگ که وفاداری او موجب شگفت زدگی و اشباع حس تسلیم‌پذیری می‌شود، این حیوان را مثل فرزند خود می‌دانند و در بسیاری از موارد آن را بهتر از فرزند و کم دردسرت‌تر می‌دانند. این رویه با مرور زمان موجب کم شدن جمعیت نیز می‌شود مثل برخی از شهرهای اروپایی که تعداد حیوان خانگی از تعداد جمعیت بیشتر است. (2)

4- اسراف در هزینه‌ها و هدر رفت وقت و سرمایه

با توجه به اینکه بیشتر کسانی که در کشورهای اسلامی مخصوصاً ایران به نگهداری سگ روی آورده‌اند، بسیاری از اوقات خود را صرف سگ‌های خود می‌کنند. در ایران به خصوص در پایتخت، هزینه‌هایی که افراد برای سگ‌های خودشان می‌کنند در بسیاری از موارد، از خرج و سرمایه یک خانواده عادی بیشتر است.

ص: 66

1- پایگاه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان، 13(1391)؛ پایگاه اطلاعات نشریات کشور- مگیران.

2- خبرگزاری فارس، 1391.

در تهران آرایشگاه‌هایی مخصوص برای تزئین سگ‌ها وجود دارد که مبالغ زیادی برای تزئین سگ‌ها دریافت می‌کنند و همچنین در تهران دیده شده که برای سگ‌های خود، جشن تولد میلیونی گرفته‌اند.

حتی برای سگان سایت‌های همسر یابی درست شده که با گرفتن مبالغی برای سگ جفت پیدا می‌کنند. (1)

5- انحرافات جنسی

وقتی کل زندگی و رابطه افراد منحصر در سگ و یک حیوان می‌شود و حتی افراد موقع خواب هم با سگشان می‌خوابند، این روش ممکن است باعث انحرافات جنسی نیز شود. به طور مثال اخیراً در کشورهای اروپایی هم جنس‌گرایان و حتی غیر آنان نیز به اینکار شنیع رو آورده‌اند. زنان و مردان اروپایی حتی با بعضی از سگ‌ها ازدواج رسمی می‌کنند و برای آن‌ها شناسنامه ازدواج نیز صادر می‌شود. پس با این بیان و با این تجربه می‌توان گفت که این رابطه، نیازهای جنسی افراد را تهدید می‌کند. (2)

نگاه اسلام

نگهداری سگ در دو شیوه متفاوت آن از نظر اسلام دو حکم متفاوت دارد، به این ترتیب که گروهی از سگ‌ها منافع واقعی برای انسان داشته‌اند و از آنها برای نگهداری منازل، دام یا شکار استفاده می‌شده که اکنون کاربردهای جدیدی همانند جستجوی مواد منفجره، مواد مخدر و نیز عملیات امداد و نجات در زلزله‌ها و بلایای طبیعی به کاربردهای سگ اضافه شده است. نظر به اینکه از دیدگاه اسلام، انسان اشرف مخلوقات است و سایر موجودات در خدمت انسان‌اند، سگ نیز استثنایی بر این قاعده نیستند و نگهداری آنها در صورت فایده کاربردی واقعی

ص: 67

1- . خبرگزاری فارس، 1391؛ شبکه اطلاع‌رسانی راه‌دانا، 1395.

2- . پایگاه خبری مازند پرس.

ایرادی ندارد که نمونه از آن را در قرآن می یابیم که سگ اصحاب کهف همانند خود آنها به غار رفته و در ورودی غار به استراحت می پرداخته است(1)

در جای دیگر از قرآن ، به شکار توسط سگ آموزش دیده اشاره شده است (2)

در شیوه ای دیگر، نگهداری سگ توسط انسان برای استفاده از فواید و منافع آن نیست، بلکه تنها برای سرگرمی و خوشگذرانی است. دین اسلام از اساس با سرگرمی های بی فایده ای که هیچ منفعتی برای انسان ها ندارد، بلکه آنان را از یاد و نیز حضور در اجتماع و انجام کارهای مفید و یاری هموعان باز می دارد، مخالف است و این مخالفت اختصاصی به سگ ندارد ، بلکه شامل سرگرمی های دیگری از این نوع همانند قماربازی(3) و گوش فرا دادن به افسانه ها(4)

و حتی رفتن به شکار تفریحی نیز می شود(5)

از سوی دیگر دین اسلام تمام سگ ها را به هر دلیل نجس دانسته است(6) و پاک نگاه داشتن منزل و لباس که درستی نماز وابسته به آن است، با نگهداری سگ دشوار است

بنابراین در فرض اول، نگهداری سگ ایرادی ندارد ، اما در فرض دوم ، نگهداری سگ به خودی خود موجب رویگردان شدن خداوند و فرشتگان از خانه ای است که در آن سگ نگهداری می شود. در روایتی امام صادق ع می فرمایند: در خانه ای که سگ نگهداری می شود ، نماز گذارده نمی شود ؛ زیرا فرشتگان داخل خانه ای که

ص: 68

1- .سوره کهف، 18.

2- .سورة المائدة ، آية 4.

3- .سورة المائدة آية 90-91.

4- .لقمان: 6

5- . وسایل الشیعه فصلی با این عنوان بیان شده که اگر شخصی برای خوشگذرانی و زیاده طلبی به شکار رود نماز او تمام است (چون سفرش گناه آلود است) اما اگر برای کسب و روزی خود و خانواده اش به شکار رود ایرادی ندارد (وسائل الشیعة ؛ ج 8 ، ص 478.

6- .در رساله علمیه تمام مراجع به نجاست سگ اشاره شده است .

در آن سگ نگهداری، نمی‌گردند، مگر اینکه سگ شکاری باشد و او را در قسمت جداگانه ای نگهداری کنند که در این صورت ایرادی ندارد(1)

در اینجا بیان دو نکته ضروری است

اول اینکه اسلام با اصل سرگرمی مخالف نیست، بلکه پیامبر اکرم ص در وصیت خود خطاب به امیر المومنین (علیه السلام) می‌فرماید: هر انسان عاقل باید فرصت های زندگی خود را به سه قسمت تقسیم کند: یک قسمت را با عبادت و راز و نیاز با خدا سپری کند و قسمت دیگر را به تلاش اقتصادی جهت تامین نیازهای زندگی اختصاص دهد و قسمت سوم را به سرگرمی های حلال بپردازد(2) در برخی روایات، این نوع سرگرمی ها کمکی به انجام بهتر سایر وظایف انسان تلقی شده است(3)

دوم اینکه تاکید اسلام بر خودداری از نگهداری سگ در منزل منافاتی با برخورد مهربانانه انسان ها با این حیوان به عنوان موجود زنده و بخشی از طبیعت ندارد و روایات فراوانی وجود دارد که محبت به حیوانات را موجب آمرزش گناهان دانسته که به یکی از اینها اشاره می‌شود(4)

عَنْ مُسْلِمٍ أَنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ: بَيْنَمَا امْرَأَةٌ تَمْشِي بِفَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ إِذَا اشْتَدَّتْ عَلَيْهَا الْعَطَشُ فَنَزَلَتْ بِئْرًا فَشَرِبَتْ ثُمَّ صَعِدَتْ فَوَجَدَتْ كَلْبًا يَأْكُلُ التُّرَى مِنَ الْعَطَشِ فَقَالَتْ لَقَدْ بَلَغَ بِهَذَا الْكَلْبِ مِثْلَ الَّذِي بَلَغَ بِي ثُمَّ نَزَلَتْ الْبَيْرَ فَمَلَأَتْ خُفَّهَا وَأَمْسَكَتْهُ بِيْهَا ثُمَّ صَعِدَتْ فَسَقَتْهُ فَشَكَرَ اللَّهُ لَهَا ذَلِكَ وَغَفَرَ لَهَا فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْ لَنَا فِي الْبَهَائِمِ أَجْرٌ قَالَ نَعَمْ فِي كُلِّ كَيْدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ(5)

از پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) روایت شده: در این میان که زنی در بیابانی راه میرفت سخت تشنه شد و بچاهی فرو شد و از آن نوشید و بالا آمد و سگی را دید که از تشنگی خاک نمدار می‌خورد با خود گفت این سگ بدردت تشنگی من گرفتار است و بچاه

ص: 69

1- وسائل الشیعة، ج 5، ص 175.

2- همان ج 11 ص 344.

3- همان ج 17 ص 63.

4- رفتار با حیوانات ص 38.

5- شناسه حدیث: 256313 | نشانی: بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (علیهم السلام)، ج 62، ص 65.

رفت و کفش خود را پر از آب کرد و بدم گرفت و بالا آمد و آن سنگ را سیراب کرد و خدا از او قدردانی کرد و او را آمرزید گفتند: یا رسول الله! برای ما در باره جانوران هم مزیست؟

فرمود: آری هر جگر تشنه ای تر شود مزد دارد(1)...

ص: 70

1- . بحار الأنوار، ج 54 تا 63 / ترجمه کمره ای، ج 8، ص 288.

يَا مُفْضِلُ تَأَمَّلْ وَجْهَ الدَّابَّةِ كَيْفَ هُوَ فَإِنَّكَ تَرَى الْعَيْنَيْنِ شَاخِصَتَيْنِ أَمَامَهَا لِتُبْصِرَ مَا بَيْنَ يَدَيْهَا لِئَلَّا تَصْدِمَ حَائِطًا أَوْ تَتَرَدَّى فِي حُفْرَةٍ وَ تَرَى الْفَمَ مَشْقُوقًا شَقًّا فِي أَسْفَلِ الْخَطْمِ (1)

وَلَوْ شِئْتَ كَمَا كَانَ الْفَمُ مِنَ الْإِنْسَانِ فِي مُقَدِّمِ الذَّقَنِ لَمَا اسْتَطَاعَ أَنْ يَتَنَاوَلَ بِهِ شَيْئًا مِنَ الْأَرْضِ أَلَا تَرَى أَنَّ الْإِنْسَانَ لَا يَتَنَاوَلُ الطَّعَامَ بِفِيهِ وَلَكِنْ يَدِيهِ تَكْرِمَةً لَهُ عَلَى سَائِرِ الْأَكْلَاتِ فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ لِلدَّابَّةِ يَدٌ تَتَنَاوَلُ بِهَا الْعَلْفَ جُعِلَ خُرْطُومُهَا (2) مَشْقُوقًا مِنْ أَسْفَلِهِ لِتَقْبِضَ عَلَى الْعَلْفِ ثُمَّ تَقْضِمُهُ وَ أَعِينَتْ بِالْجَحْفَلَةِ (3)

لِتَتَنَاوَلَ بِهَا مَا قَرَّبَ وَ مَا بَعُدَ اعْتَبِرْ بِذَنْبِهَا وَ الْمَنْفَعَةَ لَهَا فِيهِ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ الطَّبَقِ (4)

عَلَى الدُّبْرِ وَ الْحَيَاءِ جَمِيعاً يُوَارِيهِمَا وَ يَسْتُرُهُمَا وَ مِنْ مَنَافِعِهَا فِيهِ أَنَّ مَا بَيْنَ الدُّبْرِ وَ مَرَاقِيِ البُطْنِ مِنْهَا وَضُرٌّ (5)

يَجْتَمِعُ عَلَيْهَا الذَّبَابُ وَ الْبَعُوضُ فَجُعِلَ لَهَا الذَّنْبُ كَالْمِذْبَةِ (6)

تَذُبُّ بِهَا عَنْ تِلْكَ الْمَوَاضِعِ وَ مِنْهَا أَنَّ الدَّابَّةَ تَسْتَرِيحُ إِلَى تَحْرِيكِهِ وَ تَصَدِّ رِيْفِهِ يَمْنَةً وَ يَسْرَرَةً فَإِنَّهُ لَمَّا كَانَ قِيَامُهَا عَلَى الْأَرْبَعِ بِأَسْرَرِهَا وَ شَدْغَلَتِ الْمُقَدَّمَتَانِ بِحِمْلِ الْبَدَنِ عَنِ التَّصَدُّرِ وَ التَّقَلُّبِ كَانَ لَهَا فِي تَحْرِيكِ الذَّنْبِ رَاحَةٌ وَ فِيهِ مَنَافِعٌ أُخْرَى يَقْضِرُ عَنْهَا الْوَهُمُ فَيَعْرِفُ مَوْجِعَهَا فِي وَقْتِ الْحَاجَةِ إِلَيْهَا فَمِنْ ذَلِكَ أَنَّ الدَّابَّةَ تَرْتَطِمُ فِي الْوَحْلِ (7) فَلَا يَكُونُ شَيْءٌ أَعْوَنَ عَلَى نُهْوضِهَا مِنَ الْأَخْذِ بِذَنْبِهَا وَ فِي شَعْرِ الذَّنْبِ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ كَثِيرَةٌ يَسْتَعْمِلُونَهَا فِي مَآرِبِهِمْ ثُمَّ جُعِلَ ظَهْرُهَا مَسَطْحًا مَبْطُوحًا عَلَى قَوَائِمِ أَرْبَعٍ لِيَتِمَّكَنَ مِنْ رُكُوبِهَا وَ جُعِلَ حَيَاها بَارِزًا مِنْ وَرَائِهَا لِيَتِمَّكَنَ الْفَحْلُ مِنْ ضَرْبِهَا وَ

- 1- . خطم الدابة: مقدم انفها و فمها.
- 2- . الخرطوم: الانف او مقدمه او ما ضممت عليه الحنكين.
- 3- . الجحفلة هي لذات الحافر كالشفة للإنسان.
- 4- . الطبق- بفتحيتين- مصدر الغطاء جمعه اطباق.
- 5- . الوضر- بفتحيتين- مصدر الوسخ.
- 6- . المذبة- بالكسر- ما يذب به الذباب.
- 7- . الوحل- بفتحيتين- الطين الرقيق جمعه وحول و أوحال.

لَوْ كَانَ أَسْفَلَ الْبَطْنِ كَمَا كَانَ الْفَرْجُ مِنَ الْمَرْأَةِ لَمْ يَتِمَّ كُنْفُ الْفَحْلِ مِنْهَا أَلَا تَرَى أَنَّهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَأْتِيَهَا كِفَاحًا (1)

كَمَا يَأْتِي الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ (2)

[اسرار شکل صورت؛ دهان و دم چهارپا]

ای مفضل! در چگونگی ترکیب اعضای صورت چهارپا بیندیش.

چشمانش در پیش نهاده شده تا مقابلش را نیک بنگرد، به دیواره ای نخورد و در چاله ای نیفتد. شکاف دهانش در زیر است و اگر شکاف دهانش همانند انسان در روی چانه می بود نمی توانست که از روی زمین چیزی بخورد، نمی بینی که انسان با دهانش چیزی بر نمی گیرد بلکه با دست در دهان می گذارد؟ این امر نشانه تکریم و بزرگداشت انسان در میان سایر خورنده هاست. از آنجا که چهارپا دستی مناسب برای خوردن گیاه و سبزه ندارد شکاف و بریدگی دهان در زیر آفریده شده تا گیاه را [براحتی] به دهان گیرد و بخورد. نیز پوزه های دراز بدانها داده شده که گیاه دور و نزدیک را بخورند.

در دم و حکمتها و فواید آن بنگر:

1- در حکم پوششی است که شرمگاههای حیوان را می پوشاند.

2- در میان دبر و شکم حیوان آلودگیهایی است که مگسان و پشه ها بر روی آن گرد می آیند. دم حیوان مانند پشه پرانی است که مگسها و پشه ها را با آن می پراند.

3- حیوان با حرکت دادن دم به سمت چپ و راست استراحت می کند و این زمانی است که بر چهار پا ایستاده و سنگینی بدن بر دو دست آن است در نتیجه

حیوان با حرکت دادن دم احساس راحتی می کند.

دم حیوان سوده های فراوان دیگر نیز دارد که اندیشه انسان قادر به درک همه آنها نیست ولی گاه به وقت حاجت، برخی از آنها معلوم می گردد، از جمله: گاه که

ص: 72

1- . الكفاح - بالكسر - الملاقاة وجها لوجه.

2- . توحيد المفضل ص: 102.

حیوان در گل می ماند و هیچ دستگیری برای خلاصی او نیست دم آن، دستگیره خوبی برای بلند کردن و بیرون نمودن حیوان است. در موی دم حیوان نیز سودهای فراوانی برای مردم نهاده شده است که از آن در رفع بسیاری از نیازها بهره ها می گیرند.

حیوان بر چهار پا می ایستد در نتیجه پشت آن صاف و برای سوار شدن مناسب است. نیز شرمگاه آن در جای ظاهری است که حیوان نر براحتی قادر به جفتگیری باشد و اگر مانند فرج زنان بود حیوان نر قادر به این کار نبود. نمی بینی که حیوان قادر نیست که مانند مردان از رو به رو جفتگیری کند؟(1)

ص: 73

1- . شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 96.

الفيل و ما فيه من لطيف التدبير فإنه يقوم مقام اليد في تناول العلف و الماء و ازدراجهما إلى جوفه و لو لا ذلك لما استطاع أن يتناول شيئاً من الأرض عدم العنق مستوفياً ما فيه بلوغ حاجته

حياء الأنثى من الفيلة

انظر الآن كيف جعل حياء الأنثى من الفيلة في أسفل بطنها فإذا هاجت للضراب ارتفع و برز لأنه ليست له رقبته يمدّها كسائر الأنعام فلما عدم العنق أعين مكان ذلك بالخراطوم الطويل ليسدّ له فينأول به حاجته فمن ذا الذي عوّضه مكان العضو الذي عدم ما يقوم مقامه إلا الرؤوف بخلقها و كيف يكون هذا بالإهمال كما قالت الظلمة فإن قال قائل فما باله لم يخلق ذا عنق كسائر الأنعام قيل إن رأس الفيل و أذنيه أمر عظيم و ثقل ثقيل فلو كان ذلك على عنق عظيم لهدّها و أوهنّها فجعل رأسه ملصقاً بجسمه لكيلا يناله منه ما وصدفناه و خلق له مكان العنق هذا المشفر ليتناول به غذاءه فصار مع حتى يتمكّن الفحل من ضربها فاعتبر كيف جعل حياء الأنثى من الفيلة على خلاف ما عليه في غيرها من الأنعام ثم جعلت فيه هذه الحيلة ليتهيأ للأمر الذي فيه قوام النسل و دوامه. (2)

[اسرار آفرينش فيل و خرطوم آن]

در اسرار و حکمت‌های نهاده شده در خرطوم فيل تأمل کن. خرطوم در گرفتن گیاه و آب و خوردن آنها کار دست را می کند. اگر [چنین آفریده نمی شد و] خرطوم

ص: 74

1- . المشفر- بكسر فسكون ففتح- الشفة و تستعمل للبعير الا ان الإمام الصادق عدل المعنى الى خرطوم الفيل إذ هو بمثابة الشفاه، بل هو شفاهه الحقيقية التي بها يتناول العلف و الماء.

2- . توحيد المفضل، ص 104.

نداشت هیچ گاه قادر نبود که چیزی از زمین برگیرد و بخورد، زیرا فیل مانند دیگر چهارپایان نیست که گردنی دراز داشته باشد و آن را به سوی غذا دراز کند.

حال که گردن ندارد خرطوم می دراز به او داده شده که کار گردن را بکند و با آن به نیازش برسد. جز آفرینشگر مهربان و عطوف بر خلق چه کسی به جای آن عضوی که ندارد عضوی دیگر داده که کار همان عضو مفقود را انجام دهد؟ و این چگونه با عقیده ستمگران که آفرینش را بی هدف و خود به خود می پندارند می سازد؟

اگر کسی بگوید چرا برای این حیوان نیز همانند دیگر حیوانات گردنی دراز آفریده نشده؟ پاسخ گفته می شود که: سر و گوشهای فیل، بسیار سترگ و سنگین اند، اگر قرار بود که بر گردنی بزرگ و مناسب آن سر و گوش قرار داده می شد هر آینه آن گردن را درهم می کوبیدند. پس سر فیل به بدنش متصل و چسبیده شده تا این دشواری در کارش پدید نیاید. به جای چنین گردنی خرطوم آفریده شده تا غذایش را با آن برگیرد و بخورد و تقدیر چنان شد که بدون گردن نیز به نیازش برسد و کارش سخت نگردد.

[شرمگاه حیوان ماده]

اینک در چگونگی آفرینش شرمگاه «ماده فیل» بنگر که چگونه در زیر شکم قرار گرفته؟ هر گاه شهوت بالا می گیرد بالا می آید و ظاهر می گردد تا فیل نر بتواند با او در آویزد. بنگر که چگونه جایگاه فرج ماده فیل با دیگر حیوانات ناهمگون است؟ [با این همه]، ابزار تناسل آن به گونه ای آفریده شده که نسل آن ماندگار شود و باقی بماند. (1)

ص: 75

فیل (1) ها بزرگترین حیوانات خشکی هستند. آنان منزوی و گوشه گیر بوده و در هر جایی به چشم نمی خورند. فیل ها بصورت گله ای زندگی می کنند. و در گروه شان از نرها خبری نیست. بلکه ماده فیل پیری، صدای بلند و زنگداری سر می دهد و جلوی گله راه می افتد و گروه هم به دنبالش حرکت می کنند. و بچه فیل ها در بین فیل های ماده رشد کرده و بزرگ می شوند.

خرطوم دراز و لوله ای شکل فیل ها که دماغ آنان است، فایده زیادی برای فیل ها دارد. اشیاء را با آن می گیرند. علف ها را با آن در دهان خود قرار می دهند. هنگام آب خوردن بوسیله آن، آب را مکیده و به دهان خود می ریزند. فیل مادر هم از آن برای تنبیه، تربیت و تشویق یا نوازش فرزندانش استفاده می کند. گوش های بزرگ فیل کمک می کند تا ضعیف ترین صداها را بشنود و در گرما نیز از آن به عنوان باد بزی برای خنک کردن جثه بسیار بزرگش استفاده کند.

عاج فیل که در واقع دندان های پیشین آن محسوب می شود و از جنس نوعی استخوان است، کاربردهای زیادی دارد. مانند کندن زمین برای یافتن غذا، سرنگون کردن درختان برای استفاده از میوه یا برگ آن ها و یا مبارزه با دشمنان.

این حیوان به خاطر ارزش زیاد عاجش، شکار می شود. به همین دلیل نسلش در حال انقراض است. فیل آسیایی کوچکتر از فیل آفریقایی است و ماده آن عاج ندارد.

نام این حیوان در قرآن کریم، همراه با داستان ابرهه ذکر شده است. ابرهه یکی از یکی سرداران یمنی، قبل از اسلام به منظور نابودی کعبه با لشکری فیل سوار از صنعا به مکه حمله کرد(2).

ص: 76

1- . از شگفتیهای رفتار فیل اینکه جز با یک فیل ماده آمیزش نمی کند و نسبت به آن غیرتی شدید نشان می دهد و نمی گذارد فیل دیگری با ماده اش جفت شود چون میل جفت گیری اش به هیجان آید هیچ کس جرات نزدیک شدن به او را ندارد و اگر غیر ماده اش فیل دیگری او نزدیک او رود به او حمله می کند و جانش را می گیرد (توحید مفضل نگاهی موحدانه به شگفتی های آفرینش از زبان امام صادق (علیه السلام) ترجمه محمد مهدی رضایی، ص 277).

2- . از کتاب حیوانات در قرآن.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (1) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّلٍ (2) وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (3) تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ (4) فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ (5)

بنام خداوند بخشنده مهربان 1- آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل (لشگر ابرهه که به قصد نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟! 2- آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟

3- و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد.

4- که با سنگهای کوچکی آنها را هدف قرار می دادند.

5- در نتیجه آنها را همچون گاه خورده شده قرار داد.

داستان اصحاب الفیل

مفسران و مورخان این داستان را به صورتهای مختلفی نقل کرده اند، و در سال وقوع آن نیز گفتگو دارند، اما اصل داستان آن چنان مشهور است که در ردیف اخبار متواتر قرار گرفته، و ما آن را طبق روایات معروف که از "سیره ابن هشام" و "بلوغ الارب" و "بحار الانوار" و "مجمع البیان" خلاصه کرده ایم می آوریم:

"ذو نواس" پادشاه، مسیحیان نجران را که در نزدیکی آن سرزمین می زیستند تحت شکنجه شدید قرار داد، تا از آئین مسیحیت بازگردند، (قرآن این ماجرا را به عنوان اصحاب الاخدود در سوره "بروج" آورده، و ما آن را در تفسیر همان سوره مشروحا بیان کردیم).

بعد از این جنایت بزرگ مردی بنام "دوس" از میان آنها جان سالم به در برد، و خود را به "قیصر روم" که بر آئین مسیح بود رسانید، و ماجرا را برای او شرح داد.

از آنجا که فاصله میان "روم" و "یمن" زیاد بود "قیصر" نامه ای به "نجاشی" سلطان "حبشه" نوشت تا انتقام نصارای نجران را از "ذو نواس" بگیرد، و نامه را با همان شخص برای "نجاشی" فرستاد.

"نجاشی" سپاهی عظیم بالغ بر هفتاد هزار نفر به فرماندهی شخصی به نام "اریاط" روانه یمن کرد "ابرهه" نیز یکی از فرماندهان این سپاه بود.

"ذونواس" شکست خورد، و "اریاط" حکمران یمن شد، بعد از مدتی، ابرهه بر ضد او قیام کرد و او را از بین برد و بر جای او نشست.

خبر این ماجرا به نجاشی رسید، او تصمیم گرفت "ابرهه" را سرکوب کند، ابرهه برای نجات خود موهای سر را تراشید، و با مقداری از خاک یمن به نشانه تسلیم کامل نزد نجاشی فرستاد و اعلام وفاداری کرد.

نجاشی چون چنین دید او را بخشید و در پست خود ابقا نمود.

در این هنگام "ابرهه" برای اثبات خوش خدمتی کلیسای بسیار زیبا و مهمی بنا کرد که مانند آن در آن زمان در کره زمین وجود نداشت، و به دنبال آن تصمیم گرفت مردم جزیره عربستان را به جای "کعبه" به سوی آن فرا خواند، و تصمیم گرفت آنجا را کانون حج عرب سازد، و مرکزیت مهم مکه را به آنجا منتقل کند.

برای همین منظور مبلغان بسیاری به اطراف، و در میان قبائل عرب و سرزمین حجاز فرستاد، اعراب که سخت به "مکه" و "کعبه" علاقه داشتند و آن را از آثار بزرگ "ابراهیم" خلیل می دانستند احساس خطر کردند.

طبق بعضی از روایات گروهی آمدند و مخفیانه "کلیسا" را آتش زدند، و طبق نقل دیگری بعضی آن را مخفیانه آلوده و ملوث ساختند، و به این ترتیب در برابر این دعوت بزرگ عکس العمل شدید نشان دادند و معبد "ابرهه" را بی اعتبار کردند.

"ابرهه" سخت خشمگین شد، و تصمیم گرفت خانه "کعبه" را به کلی ویران سازد، تا هم انتقام گرفته باشد، و هم عرب را متوجه معبد جدید کند، با لشکر عظیمی که بعضی از سوارانش از "فیل" استفاده می کردند عازم مکه شد.

هنگامی که نزدیک مکه رسید کسانی را فرستاد تا شتران و اموال اهل مکه را به غارت آورند، و در این میان دویست شتر از "عبدالمطلب" غارت شد.

"ابرهه" کسی را به داخل مکه فرستاد و به او گفت بزرگ مکه را پیدا کند، و به او بگوید: "ابرهه" پادشاه "یمن" می گوید: من برای جنگ نیامده ام، تنها برای این

آمده ام که این خانه کعبه را ویران کنم، اگر شما دست به جنگ نبرید نیازی به ریختن خونتان ندارم! فرستاده "ابرهه" وارد مکه شد و از رئیس و شریف "مکه" جستجو کرد، همه "عبد المطلب" را به او نشان دادند، ماجرا را نزد "عبد المطلب" بازگو کرد "عبد المطلب" نیز گفت: ما توانایی جنگ با شما را نداریم، و اما خانه کعبه را خداوند خودش حفظ می کند.

فرستاده ابرهه به عبد المطلب گفت، باید با من نزد او بیایی، هنگامی که عبد المطلب وارد بر ابرهه شد، او سخت تحت تاثیر قامت بلند و قیافه جذاب و ابهت فوق العاده عبد المطلب قرار گرفت، تا آنجا که "ابرهه" برای احترام او را از جا برخاست و روی زمین نشست، و "عبد المطلب" را در کنار دست خود جای داد، زیرا نمی خواست او را روی تخت در کنار خود بنشانند، سپس به مترجمش گفت از او بپرس حاجت تو چیست؟

مترجم گفت: حاجتم این است که دویست شتر را از من به غارت برده اند دستور دهید اموالم را بازگردانند.

ابرهه سخت از این تقاضا در عجب شد، و به مترجمش گفت: به او بگو هنگامی که تو را دیدم عظمتی از تو در دلم جای گرفت، اما این سخن را که گفתי در نظرم کوچک شدی تو در باره دویست شترت سخن می گویی، اما در باره "کعبه" که دین تو و اجداد تو است و من برای ویرانش آمده ام مطلقا سخنی نمی گویی؟! "عبد المطلب" گفت: انا رب الإبل، و ان للبيت ربا سيمنعه!

"من صاحب شترانم، و این خانه صاحبی دارد که از آن دفاع می کند" (این سخن، ابرهه را تکان داد و در فکر فرو رفت).

"عبد المطلب" به مکه آمد، و به مردم اطلاع داد که به کوه های اطراف

پناهنده شوند، و خودش با جمعی کنار خانه کعبه آمد تا دعا کند و یاری طلبد، دست در حلقه در خانه کعبه کرد و اشعار معروفش را خواند:

لاهم إن المرء يمنع رحله فامنع رحالك *** لا يغلبن صليبهم و محالهم غدوا محالك

جروا جميع بلادهم و الفيل كي يسبوا عيالک *** لاهم إن المرء يمنع رحله فامنع رحالک

فانصر على آل الصليب و عابديه اليوم آلک.

" خداوندا! هر کس از خانه خود دفاع می کند تو خانه ات را حفظ کن!" هرگز مباد روزی که صلیب آنها و قدرشان بر نیروهای تو غلبه کنند."

" آنها تمام نیروهای بلاد خویش و فیل را با خود آورده اند تا ساکنان حرم تو را اسیر کنند."

خداوندا! هر کس از خانواده خویش دفاع می کند تو نیز از ساکنان حرم امنت دفاع کن."

" و امروز ساکنان این حرم را بر آل صلیب و عبادت کنندگانش یاری فرما."

سپس عبد المطلب به یکی از دره های اطراف مکه آمد و در آنجا با جمعی از قریش پناه گرفت، و به یکی از فرزندانش دستور داد بالای کوه ابو قبیس بروند ببیند چه خبر می شود.

فرزندش به سرعت نزد پدر آمد و گفت: پدر! ابری سیاه از ناحیه دریا (دریای احمر) به چشم می خورد که به سوی سرزمین ما می آید، عبد المطلب خرسند شد صدا زد: یا معشر قریش! ادخلوا منازلکم فقد آتاکم الله بالنصر من عنده: " ای جمعیت قریش! به منزلهای خود بازگردید که نصرت الهی به سراغ شما آمد" این از یک سو.

از سوی دیگر ابرهه سوار بر فیل معروفش که "محمود" نام داشت با لشگر انبوهش برای درهم کوبیدن کعبه از کوه های اطراف سرازیر مکه شد، ولی هر چه بر فیل خود فشار می آورد پیش نمی رفت، اما هنگامی که سر او را به سوی یمن باز می گرداندند به سرعت حرکت می کرد، ابرهه از این ماجرا سخت متعجب شد و در حیرت فرو رفت.

در این هنگام پرندگانی از سوی دریا فرارسیدند، همانند پرستوها و هر یک از آنها سه عدد سنگریزه با خود همراه داشت، یکی به منقار و دو تا در پنجه ها، تقریباً

به اندازه نخود، این سنگریزه ها را بر سر لشگریان ابرهه فرو ریختند، و به هر کدام از آنها اصابت می کرد هلاک می شد، و بعضی گفته اند:

سنگریزه ها به هر جای بدن آنها می افتاد سوراخ می کرد و از طرف مقابل خارج می شد.

در این هنگام وحشت عجیبی بر تمام لشگر ابرهه سایه افکند، آنها که زنده مانده بودند پا به فرار گذاشتند، و راه یمن را سؤال می کردند که بازگردند، ولی پیوسته در وسط جاده مانند برگ خزان به زمین می ریختند.

خود" ابرهه" نیز مورد اصابت سنگی واقع شد و مجروح گشت، و او را به صنعاء (پایتخت یمن) بازگرداندند و در آنجا چشم از دنیا پوشید.

بعضی گفته اند اولین بار که بیماری حصبه و آبله در سرزمین عرب دیده شد آن سال بود.

تعداد فیلهایی را که ابرهه با خود آورده بود بعضی همان فیل "محمود" و بعضی هشت فیل و بعضی ده، و بعضی دوازده نوشته اند.

و در همین سال مطابق مشهور پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تولد یافت، و جهان به نور وجودش روشن شد، و لذا جمعی معتقدند که میان این دو رابطه ای وجود داشته.

به هر حال اهمیت این حادثه بزرگ بقدری بود که آن سال را "عام الفیل" (سال فیل) نامیدند و مبدأ تاریخ عرب شناخته شد" (1)

ص: 81

1- . سیره ابن هشام ج 1 ص 38 تا 62 و "بلوغ الارب" ج 1 ، ص 250 تا 263 و "بحار الانوار" ج 15 ص 130 به بعد و "مجمع البیان" ج 10 ، ص 542؛ تفسیر نمونه، ج 27، ص 335.

الزرافة و خلقها و كونها ليست من لقاح أصناف شتى

فَكَرَّ فِي خَلْقِ الزَّرَافَةِ وَ اخْتِلَافِ أَعْضَانِهَا وَ شِدِّ بَهْمَا بِأَعْضَاءِ أَصَدِّ نَافٍ مِنَ الْحَيَوَانِ فَرَأْسُهَا رَأْسُ فَرَسٍ وَ عُنُقُهَا عُنُقُ جَمَلٍ وَ أَطْلَافُهَا أَطْلَافُ بَقْرَةٍ وَ جِلْدُهَا جِلْدُ نَمْرٍ وَ زَعَمَ نَاسٌ مِنَ الْجَهَّالِ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ تَنَاجُهَا مِنْ فُحُولِ شَتَّى قَالُوا وَ سَبَبُ ذَلِكَ أَنَّ أَصْنَافاً مِنَ حَيَوَانِ الْبَرِّ إِذَا وَرَدَتِ الْمَاءَ تَنَزَّوْا عَلَى بَعْضِ السَّائِمَةِ وَ يَنْتَجُ مِثْلُ هَذَا الشَّخْصِ الَّذِي هُوَ كَالْمُلْتَقِطِ مِنْ أَصَدِّ نَافٍ شَتَّى وَ هَذَا جَهْلٌ مِنْ قَائِلِهِ وَ قِلَّةٌ مَعْرِفَةٌ بِالْبَارِي جَلَّ قُدْسُهُ وَ لَيْسَ كُلُّ صِدْفٍ مِنَ الْحَيَوَانِ يُلْقِحُ كُلَّ صِدْفٍ فَلَا الْفَرَسُ يُلْقِحُ الْجَمَلَ وَ لَا الْجَمَلُ يُلْقِحُ الْبَقْرَ وَ إِنَّمَا يَكُونُ التَّلْقِيحُ مِنْ بَعْضِ الْحَيَوَانِ فِيمَا يُشَدُّ أَكْلُهُ وَ يَقْرُبُ مِنْ خَلْقِهِ كَمَا يُلْقِحُ الْفَرَسُ الْحِمَارَ فَيَخْرُجُ بَيْنَهُمَا الْبُغْلُ وَ يُلْقِحُ الذَّنْبُ الضَّبْعَ فَيَخْرُجُ مِنْ بَيْنِهِمَا السَّمْعُ (1) عَلَى أَنَّهُ لَيْسَ يَكُونُ فِي الَّذِي يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِهِمَا عُضْوٌ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا كَمَا فِي الزَّرَافَةِ عُضْوٌ مِنَ الْفَرَسِ - وَ عُضْوٌ مِنَ الْجَمَلِ وَ أَطْلَافٌ مِنَ الْبَقْرَةِ بَلْ يَكُونُ كَالْمَتَوَسِّطِ بَيْنَهُمَا الْمُمْتَزَجِ مِنْهُمَا كَالَّذِي تَرَاهُ فِي الْبُغْلِ فَإِنَّكَ تَرَى رَأْسَهُ وَ أُذُنَيْهِ وَ كَفَلَهُ (2) وَ ذَنْبَهُ وَ حَوَافِرَهُ وَ سَطَأً بَيْنَ هَذِهِ الْأَعْضَاءِ مِنَ الْفَرَسِ وَ الْحِمَارِ وَ شَحِيحَهُ (3)

كَالْمُمْتَزَجِ مِنْ صَدِّ هَيْلِ الْفَرَسِ وَ نَهْيِ الْحِمَارِ فَهَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ لَيْسَتْ الزَّرَافَةُ مِنْ لِقَاحِ أَصْنَافِ شَتَّى مِنَ الْحَيَوَانِ كَمَا زَعَمَ الْجَاهِلُونَ بَلْ هِيَ خَلْقٌ عَجِيبٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ لِلدَّلَالَةِ عَلَى قُدْرَتِهِ الَّتِي لَا يُعْجِزُهَا شَيْءٌ وَ لِيُعْلِمَ أَنَّهُ خَالِقُ أَصْنَافِ الْحَيَوَانِ كُلِّهَا يَجْمَعُ بَيْنَ مَا يَشَاءُ مِنْ أَعْضَائِهَا فِي أَيِّهَا شَاءَ وَ يَفَرِّقُ مَا يَشَاءُ مِنْهَا فِي أَيِّهَا شَاءَ وَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقَةِ مَا شَاءَ وَ يَنْقُصُ مِنْهَا مَا شَاءَ دَلَالَةٌ عَلَى قُدْرَتِهِ عَلَى الْأَشْيَاءِ وَ أَنَّهُ لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ إِذْ أَرَادَهُ جَلَّ وَ تَعَالَى فَأَمَّا طُولُ عُنُقِهَا وَ الْمَنْفَعَةُ لَهَا فِي ذَلِكَ

ص: 82

- 1- . السمع - بكسر فسكون - ولد الذئب من الضبع والأثني سمعة.
- 2- . الكفل - بفتحين - من الدابة: العجز او الردف و الجمع اكفال.
- 3- . الشحيج من شحج البغل: صوت و غلظ صوته.

فَإِنَّ مَشَاهِرَها وَمَرْعَاهَا فِي غَيَاطِلٍ (1) ذَوَاتِ أَشْجَارٍ شَاهِقَةٍ ذَاهِبَةٍ طَوَّلًا فِي الْهَوَاءِ فَهِيَ تَحْتَاجُ إِلَى طَوْلِ الْعُنُقِ لِتَبْتَأَ بِهَا أَطْرَافَ تِلْكَ الْأَشْجَارِ فَتَقَوَّتْ مِنْ ثِمَارِها. (2)

[شگفتی آفرینش زرافه]

در آفرینش زرافه، ناهمگونی اعضا و همانندی اعضای آن با اعضای چند حیوان اندیشه کن. سر آن چون سر اسب، گردنش چون گردن شتر، سمهایش چون سم گاو و پوستش چون پوست پلنگ است.

شماری از مردم ناآگاه و جاهل به خدای جلّ و علا [و اسرار آفرینش او] پنداشته اند:

این حیوان از مجامعت چند حیوان پدید می آید. اینان می گویند: چون حیوانات گونه گونه گون از خشکی به سوی آب می روند و در آب گرد می آیند جملگی بر یک حیوان علفخوار می جهند و این حیوان مختلف الاعضاء به هم می رسد [!] این از نادانی گوینده و ناچیزی شناخت آفرینشگر جلّ قدسه است، [زیرا] هر حیوانی که با هر صنفی نزدیکی نمی نماید. اسب با شتر و یا شتر با گاو در نمی آویزد و مقاربت نمی کند، بلکه جفتگیری هنگامی است که دو حیوان [از یک جنس باشند و یا] با هم شبیه و در آفرینش به یک دیگر نزدیک باشند، مانند: نزدیکی اسب با خر که از آنها «استر» به هم می رسد و یا نزدیکی گرگ با کفتار که از آنها حیوانی به نام «سمع» پدید می آید. وانگهی چنین نیست که حیوانی که از آنها به هم می رسد؛ مانند زرافه که عضوی از اسب، عضوی از شتر و عضوی از گاو دارد، همه اعضای آنها را داشته باشد بلکه گویا آمیخته ای از آنهاست [و مجموع آنها مانند نه اینکه عضوی به یکی ماند و عضو دیگر به دیگری] چنان که در آستر اگر به سر و گوش و سرین و دم و سم آن بنگری می بینی که شکل آنها [مانند همان اعضا از اسب و دراز گوش است و] چیزی میان اعضای این دو حیوان است حتی صدای

ص: 83

1- الغیاطل جمع غیطل و هو الشجر الكثير الملتف.

2- . توحید المفضل، ص 105.

استر چیزی شبیه صدای آن دو و گویا آمیخته شیشه اسب و عرعر درازگوش است. این خود دلیل آن است که بخلاف پندار جاهلان ثمره مجامعت چند حیوان نیست، بلکه آفرینشی شگفت از شگفتیهای خلقت است که خداوند جل و علا آن را برهان قدرتش نهاده و اینکه کسی را یارای ناتوان نمودن او نیست. نیز تا دانسته شود که او آفرینشگر تمام حیوانات است و می تواند اعضای چند حیوان را در هر حیوان که بخواهد گرد آورد و آنها را در هر جا که خواهد بپراکند و هر چه خواهد بر آفرینش بیفزاید و هر چه خواهد از آن بکاهد، اینها دلیل آن است که او بر همه چیز تواناست و هیچ چیز اراده او را بر نمی گرداند.

گردن زرافه نیز از آن جهت دراز آفریده شده که چراگاه و محل رشد این حیوان در میان جنگلهای انبوه با درختان برافراشته است. در نتیجه به گردنی دراز نیازمند است که دهانش به شاخ و برگ درختان برسد و از میوه و دیگر بخشهای درختان تغذیه کند. (1)

زرافه

همه موجودات زنده جهان به مقیاسی وسیع، از نظر قوای طبیعی و سرمایه های غریزی و اعضای بدن و دیگر لوازم زندگی با محیط زیستی خود منطبق هستند و برای تهیه غذا و مسکن و تربیت فرزند و نبرد با دشمن به وسایل و ابزارهای لازم مجهزند.

این حقیقت مورد قبول همه رهبران الهی و الهیون و دانشمندان علوم زیستی است با این تفاوت که رهبران الهی و جمع کثیری از زیست شناسان این انطباق را ناشی از صفت قیمومیت حق و دلیل بر آفرینش حکیمانه خداوند می دانند، ولی آنان که بر اساس مکتب مادی فکر می کنند کوشش دارند تا این انطباق حساب شده و منظم را مستند به علل طبیعی و بر اساس اتفاق و تصادف وانمود کنند،

ص: 84

مطلبی که متکی به هیچ دلیل عقلی و مستند علمی نیست و به هیچ صورت قابل اثبات نبوده و نمی باشد.

فرعون هنگامی که موسی و هارون را در کاخش دید خطاب به موسی گفت:

فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى . قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى :

ای موسی پروردگار شما دو نفر کیست؟ پاسخ داد: پروردگار حکیمی است که در نظام آفرینش و خلقت حکیمانه و حساب شده خود به هر موجودی آنچه را که درخور او بوده و برای تداوم زندگی اش ضرورت داشته به وی عطا نموده به علاوه همان موجود را در مسیر زندگی و شناخت نیازمندی ها و بهره برداری از اعضایش هدایت فرموده است.

حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید:

«فجعل كل شيء من خلقه متشاكلاً للامر الذي قدر ان يكون عليه:»

خداوند بزرگ هر یک از موجودات زنده را مشابه و مشاکل محیط، و برنامه ای که برای زندگی اش مقدر شده آفریده است.

حضرت صادق (علیه السلام) امام معصوم شیعه که از جانب خداوند علیم به انواع رشته های علمی مادی و معنوی آراسته بود، و تا کنون نظریات علمی آن حضرت زنده و محکم و پابرجا مانده و تا پایان عمر دنیا نیز پابرجا می ماند و هرگز با پیشرفت علوم و ابزارها به حاشیه رانده نمی شود و از گردونه حقیقت خارج نمی گردد، درباره انطباق موجود زنده با محیط خود به زرافه مثل زده است.

لامارک نیز که یکی از رهبران مشهور و بزرگ مکتب تحول است درباره بحث انطباق بر اساس فرضیه خود زرافه را شاهد آورده است.

در این قسمت کلام حضرت صادق (علیه السلام) از توحید مفضل، و سخنان لامارک از کتاب بنیاد انواع از مجموعه چه می دانم نقل می شود، آنگاه به شرح پاره ای از نقص ها و اشکالات علمی دانشمندان به فرضیه لامارک پرداخته می گردد.

حضرت صادق (علیه السلام) پس از آن که شرحی را درباره خلقت زرافه و ساختمانش با مفضل در میان می گذارد، و آن را از شگفتی های آفریده های خداوند به حساب می آورد می فرماید:

«فاما طول عنقها و المنفعة لها فی ذلک فان منشأها و مرعاها فی غیاطل ذوات اشجار شاهفة ذاهبة طولاً فی الهواء، فهی تحتاج الی طول العنق لیتناول بفيها اطراف تلک الاشجار فتقوت من ثمارها؛ بلندی گردن زرافه و سودی که از آن نصیبش می شود این است، که محیط پیدایش و چراگاه این حیوان جنگل های انبوه و سرزمین هائی است که از درختان سر به آسمان کشیده پوشیده است، زرافه به گردن دراز نیاز داشت تا بتواند به آسانی برگ درختان را بخورد و از میوه های جنگلی تغذیه نماید.

لامارک درباره ی تغییر شکل حیوان و رشد اعضای مورد احتیاج در دگرگونی های محیط برای انطباق با شرایط جدید چنین می گوید:

هنگامی که شرایط تغییر می کند، برای حیوانات نیازمندی هائی پدید می آورد، که در صورت عدم ارضای آنها دچار مرگ و نیستی می گردند، از این جهت برای آن که نیازهای خود را برآورده سازند، حیوانات به عاداتی جدید خو می گیرند و برای این کار پاره ای از اعضا را بیشتر به کار می برند.

اعضائی که به کار می روند نمو می کنند و اعضائی که بر اثر این عادات جدید بی استفاده می مانند راه ضعف و نابودی را پیش می گیرند.

در طی مدتی طولانی این تغییرات موروثی می شوند و حتی هنگامی که شرایط مولد آنها از میان رفته باز به حال خود می مانند.

اجداد زرافه چون در اراضی صحرائی که کم علف بوده زندگی می کرده اند ناچار بوده اند که از برگ درختان هم تغذیه کنند، بر اثر کوشش های فراوانی که برای دست یافتن به شاخ و برگ درختان به کار می برده اند رفته رفته گردن آنها دراز شده است و بخاطر همین درازی گرن، زرافه میتواند سرش را تا ارتفاع شش متر بالا- ببرد، با این قبیل اعمال، تأثیر شرایط توانسته است طرح ساختمان حیوان را تغییر دهد. ملاحظه می کنید که مکتب الهی و مکتب تحول هر دو می گویند:

درازی گردن زرافه برای تغذیه از برگ درختان و به منظور انطباق آن حیوان با شرایط محیط زندگی است، با این تفاوت که حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید: چون زندگی این حیوان در محیط جنگل های انبوه بوده و طبق قضای الهی باید از برگ های درختان تغذیه کند خداوند قیوم از ابتدا او را با گردن دراز آفریده و به عضوی که برای تداوم حیاتش لازم است مجهز نموده تا بتواند به آسانی دهان خود را به برگ های دور دست درختان برساند و شکم خود را سیر نماید، ولی لامارک می گوید: محیط زندگی زرافه کم علف بوده و برای تغذیه کامل لازم بود حتما از برگ درختان نیز استفاده نماید و برای آن که دهان خود را به برگ ها برسند، ناچار بود گردن خود را تا جایی که میتوانست بالا ببرد و به این کار ادامه دهد، بر اثر تکرار این عمل رفته رفته گردنش رشد بیشتری کرد و در طی قرون متمادی درازی گردن در نسل های بعد این حیوان صفت موروثی شد و اخلافتش این صفت را از آبای خود ارث بردند.

فرضیه لامارک بر دو اصل استوار است:

اصل اول: آن که موجودات زنده به حیات خود علاقه فطری دارند و برای ادامه حیات حداکثر مجاهده و کوشش را مبذول می دارند، موقعی که بر اثر تحولات طبیعی و دگرگونی های غیر اختیاری، شرایط محیطشان تغییر می کند با نیازمندی های تازه ای مواجه می گردند و برای ادامه زندگی، ناچار به فعالیت های جدیدی دست می زنند تا بتوانند خویشتن را با محیط تازه منطبق سازند، و خود را از خطر مرگ و نیستی برهانند.

لامارک می گوید: فعالیت های تازه و پی گیر حیوان روی اعضای بدن و اندامش اثر می گذارد تا جایی که ضرورت تغذیه از برگ درختان، گردن زرافه را دراز و مهره های استخوان گردنش را قطور می سازد.

اصل دوم: آن که این تغییرات سطحی، که از مجاهدات پی گیر و مداوم حیوان پدیدار می گردد، رفته رفته در گروه صفات موروثی وارد می شود و بر اساس قانون وراثت از نسل های سابق به نسل های بعد منتقل می گردد.

اما دانشمندان این زمان درباره ی این دو اصل سخنی دیگر دارند:

استاد دانشگاه ژنو می گوید: امروز فرضیه لامارک به نظر ما واقعاً کودکانه می نماید، بی گمان بر اثر استعمال یا عدم استعمال ممکن است عضوی نمو کند یا از نمو باز ماند، یا مفاصل نرم و چالاک شوند، یا آن که سخت و جامد گردند، یا پاره ای از اعمال انعکاسی کامل شوند یا به کلی از میان بروند، ولی چگونه می توان باور کرد که استخوان ها بر اثر تمرین دراز یا کوتاه، ضخیم یا نازک می گردند؟ باز چگونه می توان پذیرفت که بر اثر شنای زیاد در مدتی مدید دست های ما به بال شنا مبدل می شود و یا بر اثر جهیدن در هوا یا باز کردن بازوان، بازوها به صورت بال و پر بیرون می آیند؟!

می گویند تغییر خیلی به کندی انجام می گیرد و برای دیدن نتیجه آن عمر چندین نسل لازم است.

ولی اگر اجداد پرندگان که بر اثر احتیاج ناچار بوده اند غذای خود را در هوا بیابند، پیش از آن که بال و پر داشته باشند و برابر عمر چندین نسل در هوا جهیده باشند، چه نیازی آنها را به انجام مجدد این کوشش های بیهوده وامی داشت؟

زیرا نخستین امکان پرواز در آینده بسیار دوری به دست می آید.

پیروان این فرضیه از یاد می برند که اگر اجداد زرافه بر اثر کوشش هایی می توانستند به کوچک ترین شاخه ها برسند بچه های آنان که نمی توانستند خود را تا این حد بلند کنند، بایستی اجباراً نابود شده باشند، همه جای این فرضیه از ابهام و دلایل نامحتمل پوشیده شده است. به طوری که ملاحظه می کنید اصل اول سخن لامارک در نظر دانشمندان امروز کودکانه و پوشیده از دلایل نامحتمل است، استاد دانشگاه ژنو درباره ی اصل دوم فرضیه لامارک یعنی موروثی شدن صفات اکتسابی چنین می گوید:

باید به یاد بیاوریم که فکر لامارک «1744-1829» در تاریخی بر جهانیان عرضه گردید که دانشمندان از ساختمان یاخته موجودات زنده و نمودهای توالد و تناسل و وراثت بی خبر بودند.

در زمان لامارک ممکن بود که فرضیه او را درباره ی وراثت صفات اکتسابی بپذیرند، ولی امروز ما می دانیم که صفات موروثی به وسیله مولکول های شیمیائی یا ژن ها که در کروموزوم های هسته جا دارند منتقل می شوند.

در هر هسته چندین هزار مولکول شیمیائی وجود دارد، بعضی از آنها به رنگ پوست و بعضی دیگر به رنگ یا شکل چشم و عده ای به شکل یا نسج یا وضع بال ها مربوط می باشند.

برای آن که یک تغییر اکتسابی مثلاً سیاهی پوست بر اثر تأثیر نور موروثی باشد باید این تغییر جسم به وسیله ای که هنوز معلوم نشده در غدد تناسلی، در هر ناحیه یا به عبارت بهتر در هر هسته نفوذ کند و به مولکول های شیمیائی که مربوط به رنگ جلد هستند برسد و با دقت، چنان جهت آنها را تغییر دهد که فرزندان از همان آغاز تولد پوستشان رنگ دار گردد، ولی این گونه نفوذ خاص غیر قابل فهم است، از روی هیچ رابطه ی عصبی یا ترشحی نمی توان فهمید که تغییر موضعی بدن پدر و مادر بتواند در جهتی موازی پاره ای از یاخته های مولد مولکول شیمیائی را تغییر دهد.

تغییراتی که بر اثر محیط در بدن افراد روی می دهد و قابلیت تغییر فردی را پدید می آورد نمی تواند موروثی باشد، در عوض خصایص ژنوتیپ ها انواع ابتدائی یا نژادها هم موروثی اند و هم ثابت، باید از این فکر که صفات رفته رفته موروثی می شوند چشم پوشید.

هیچ طبیعی دان وارسته و بی غرضی که به نتایج تجربی و قضایای تحقیقی بیش از فرضیه ها ارزش قائل باشد، هنوز نمی تواند به وراثت صفات اکتسابی معتقد باشد و بر پایه این اصل غلط فرضیه ای درباره ی تکامل پدید آورد. «1» اصل تکامل و توجیه تکوین انواع حیوانات بر اساس نظریه ی داروین نیز مانند نظریه و فرضیه لامارک سالهاست با استدلالات استوار مردود شناخته شده و پرونده آن را دانشمندان بسته اند.

فرضیه داروین در بنیاد انواع متکی به اصل تنازع بقا و انتخاب انبساط است.

به نظر داروین اندام حیوان قابل تغییر است، ولی دگرگونی و تغییر اعضا معلول کوشش و فعالیت اختیاری نیست بلکه ناشی از یک سلسله علل و عوامل ناشناخته است.

پیروان مکتب داروین آن را به تصادف و اتفاق تعبیر کرده اند، این تغییرات ناگهانی در بعضی از موارد سبب می شود که موجود زنده با محیط خود انطباق بهتری پیدا کند و به نام موجود انطباق برگزیده طبیعت گردد و بر اثر آن در صحنه تنازع بقا از خطر نابودی مصون بماند.

موضوع اساسی فرضیه داروین به دو کلمه بستگی دارد: قابلیت، تغییر و انتخاب انطباق.

به نظر داروین مشکل می نماید که قابلیت تغییر را وابسته تأثیر شرایط خارجی بداند.

در مواقعی دیده می شود که تغییراتی مشابه در موجودات زنده ای که تابع شرایطی بسیار متفاوت می باشند به وجود می آید و برعکس، تغییراتی بسیار متفاوت ممکن است در افرادی که در شرایط متساوی به سر میبرند مؤثر افتد.

داروین می گوید این مشاهدات ما را بر آن می دارد که برای قابلیت تغییر، بیش از تأثیر مستقیم شرایط محیط ارزش قائل شویم، قابلیت تغییر معلول عللی است که از آنها مطلقاً خبر نداریم.

به همین جهت شاگردان داروین معتقد شدند که تغییرات بر اثر تصادف پدیدار می شود!!

در فرضیه داروین تغییرات، تصادفاً بی آن که رابطه با نوع زندگی داشته باشد پدید می آیند و هیچ صفت انطباقی اجباری ندارند، تنها انتخاب انطباق با حفظ اعضای مفید و حذف تغییرات مضر یا خطرناک رفته رفته نوعی انطباق که در این جا نمودی فرعی است به وجود می آورند.

استاد دانشگاه ژنو می گوید:

بر فرضیه داروین خرده بسیار گرفته اند و سپس به شرح قسمت های مهم آن می پردازد که بخش مختصری از آن در اینجا نقل می شود:

تنازع بقا، همیشه با آن بی رحمی که داروین می پندارد همراه نیست، بی گمان تعادل حیوانات از قربانی های فراوان پدید آمده ولی عمده کشتارها و ویرانی ها، هیچ رابطه ای با تغییرات مفید یا زیان بخش اعضای افراد ندارد، اگر یک جفت قورباغه هزاران تخم و نوزاد پدید آورند به طور متوسط دوتای آنها زنده می ماند و باقی را یا افراد دیگر می خورند، یا بر اثر بیماری ها و انگل ها از بین می روند و این هیچ رابطه ای با آن که فلان فرد دم کوتاه یا دراز یا پوستی روشن تر یا تیره تر و دستگاه تنفسی کامل تر یا ناقص تر و شیریه هضمی کم و بیش مؤثر داشته باشد ندارد، و این نابودی دسته جمعی بدون انتخاب انبساط به وقوع پیوسته است.

هیچ کس نمی تواند بپذیرد که شاخی درازتر از چند میلی متر و پرده ی پایی به ضخامت دو یا سه میلی متر میتواند صاحب خود را از گزند حوادث برهاند، تنازع بقا میدان مسابقه المپیک نیست و نمی توان آن را به مسابقه اسب دوانی که درازی سر اسب هم در پیروزی دخیل است تشبیه کرد. در فصل دهم کتاب تکامل عمقی می گوید: اگر بخواهیم به این بیندیشیم که چگونه تکامل سطحی که نژادها و انواع را پدید می آورد آغاز می شود، هیچ یک از معلومات تجربی به ما اجازه نمی دهد که درباره ی پیدایش دسته ها، جنس ها، خانواده ها و مخصوصاً رشته ها و طبقه ها و شاخه ها نظری معقول و صائب داشته باشیم، تنها می دانیم که در این باره مدارک دیرینه شناسی به طور کلی مهر خاموشی بر لب نهاده اند. در فصل یازدهم جهش ها و انطباق می گوید: حقیقتی واضح و روشن است که موجودات زنده به مقیاس بزرگ، با محیط خود منطبق می گردند، یعنی در شرایط مسکن خود می توانند زندگی کنند، ولی غیر از این انطباق کلی، توجه دانشمندان طبیعی از دیرباز به پاره ای از انطباقات جزئی و قابل ملاحظه معطوف گردیده است.

باید به خاطر سپرد که در این زمینه قسمت اعظم افکار هنوز هم از اصول آفرینش سرچشمه می گیرند، هر نوع چون موضوع یک عمل خاص خالق بوده، آنچه مفید و لازم بود به او داده شده است.

برناردن دوسن پیر می گوید: هیچ حیوانی فاقد عضو مفید نیست، و هیچ حیوانی عضو غیر مفید ندارد، بسیاری از طبیعی دانان به این عقیده گرویده و از آن دفاع کرده اند. به طوری که ملاحظه کردید فرضیه لامارک و داروین که دو منشأ حسن انطباق موجود زنده با محیط است به درستی توجیه و تبیین نماید و به این پرسش علمی روی یک اساس صحیح و قابل قبول پاسخ گوید. و سرانجام استاد دانشگاه ژنوبه منطق الهیون اشاره کرد و صریحاً خاطر نشان ساخت که در دنیای کنونی قسمت اعظم افکار به اصل آفرینش توجه دارد و می گویند هر نوعی از موجودات زنده یک عمل خاص خالق بوده و آفریدگار توانا، تمام انواع حیوانات را با اعضائی که برای زندگی آنها ضروری و لازم بوده آفریده است. (1)

ص: 92

القرد و خلقته و الفرق بينه و بين الإنسان

تَأْمَلْ خَلْقَةَ الْقِرْدِ وَ شَبَّهَهُ بِالْإِنْسَانِ فِي كَثِيرٍ مِنْ أَعْضَادِهِ أَعْنِي الرَّأْسَ وَ الْوَجْهَ وَ الْمَنْكِبَيْنِ وَ الصَّدْرَ وَ كَذَلِكَ أَحْشَاؤُهُ شَبَّهَهُ أَيْضاً بِأَحْشَاءِ الْإِنْسَانِ وَ خُصَّ مَعَ ذَلِكَ بِالذَّهْنِ وَ الْفِطْنَةِ الَّتِي بِهَا يَفْهَمُ عَنْ سَائِسِهِ مَا يُؤْمَى إِلَيْهِ وَ يَحْكِي كَثِيراً مِمَّا يَرَى الْإِنْسَانَ يَفْعَلُهُ حَتَّى إِنَّهُ يَقْرُبُ مِنْ خَلْقِ الْإِنْسَانِ وَ شَبَّاهِهِ فِي التَّدْبِيرِ فِي خَلْقَتِهِ عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ أَنْ يَكُونَ عِبْرَةً لِلْإِنْسَانِ فِي نَفْسِهِ فَيَعْلَمُ أَنَّهُ مِنْ طِينَةِ الْبَهَائِمِ وَ سِنْخِهَا (1) إِذْ كَانَ يَقْرُبُ مِنْ خَلْقِهَا هَذَا الْقُرْبَ وَ أَنَّهُ لَوْ لَا فَضِيلَةٌ فَضَّلَهُ بِهَا فِي الذَّهْنِ وَ الْعَقْلِ وَ النُّطْقِ كَانَ كَبَعْضِ الْبَهَائِمِ عَلَى أَنْ فِي جِسْمِ الْقِرْدِ فَضُلاً أُخْرَى تَفَرِّقُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْإِنْسَانِ كَالْخَطْمِ (2) وَ الذَّنْبِ الْمُسَدَّلِ وَ الشَّعْرِ الْمُجَلَّلِ لِلْجِسْمِ كُلِّهِ وَ هَذَا لَمْ يَكُنْ مَانِعاً لِلْقِرْدِ أَنْ يُلْحَقَ بِالْإِنْسَانِ لَوْ أُعْطِيَ مِثْلَ ذِهْنِ الْإِنْسَانِ وَ عَقْلِهِ وَ نُطْقِهِ وَ الْفُضْلِ الْفَاصِلِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْإِنْسَانِ فِي الْحَقِيقَةِ هُوَ النَّقْصُ فِي الْعَقْلِ وَ الذَّهْنِ وَ النُّطْقِ. (3)

[آفرينش میمون و تفاوت آن با انسان]

در آفرینش میمون و همگونی بسیاری از اعضای آن چون: سر، صورت، شانه ها، سینه و اعضای درونی با اعضای آدمی اندیشه کن. و اینکه از هوش و کیاست بهره مند است و با این هوش و ذکاوت به اشارات و فرمانهای پرورنده و مربی اش پی می برد و اکثر افعال انسان را تقلید می کند. این حیوان در آفرینش و ویژگیها بسیار شبیه انسان است تا انسان از آن درس عبرت بگیرد و دریابد که با این همه همگونی او نیز از طینت و طبیعت حیوانی آفریده شده و اگر ویژگی و برتری ذهن، اندیشه، عقل، نطق و شعور نبود او نیز یک حیوان بیش نبود وانگهی در جسم میمون

ص: 93

1- .النسخ- بالكسر- الأصل و الجمع اسناخ و سنوخ.

2- . الخطم من الدابة: مقدم انفها و فمها.

3- . توحيد المفضل، ص 106.

تفاوت‌هایی هست که در انسان نیست؛ مانند: پوزه، دم دراز و مویی که تن میمون را یکسره پوشانیده است. البته اگر به میمون نیز ذهن و عقل و نطقی [همانند این ویژگی‌های انسان] داده می‌شد این تفاوت‌های جزئی مانع پیوستن میمون به سلک انسان نمی‌شد. در نتیجه جداکننده اصلی میمون از انسان همان ناقص بودن اندیشه، ذهن و نطق است (1).

میمون و بوزینه (قرده):

این حیوانات انواع زیادی دارند و بسیار شلوغ، کنجکاو، فعال و چابک هستند. و بصورت گروهی زندگی می‌کنند. و معمولاً یک نر بالغ و قوی رهبری آن‌ها را بر عهده می‌گیرد.

اگرچه زیرک هستند و حرکات آدمی را تقلید می‌کنند و اندام آنها شباهت زیادی به انسان دارد، اما داشتن پوزه، دم، چنگال و موی زیاد آنان را متفاوت از انسان می‌سازد.

اغلب روی درختان جست و خیز می‌کنند و سر و صدا و جیغ و داد، راه می‌اندازند. آنان از میوه و برگ و گل و جوانه گیاهان تغذیه می‌کنند.

میمونها به طور کلی دو دسته هستند: با دم و بدون دم.

میمون‌های بدون دم دارای سر و جمجمه ای بزرگ و متناسب با بدنشان دارند. و چشمانشان جلوی صورتشان واقع شده است و دست‌هایشان درازتر از پاهایشان است.

گوریل‌ها مانند شامپانزه‌ها، بوزینه‌ها و اورانگوتان‌ها جزء خانواده میمون‌ها به شمار می‌روند.

همه میمون‌ها مادرانی خوب و مهربان هستند ولی گوریل‌ها از همه مادران دنیا مهربان‌تر هستند. و اگرچه گوریل بالغ کمی ترسناک به نظر می‌رسد اما مادری بسیار دوست‌داشتنی و آرام است.

ص: 94

گوریل مادر، بچه اش را بمدت سه سال تغذیه می کند و تا چند سال بعد هم او را تر و خشک و مراقبت می کند.

قرآن کریم نام این حیوان را در مورد طایفه ای از بنی اسرائیل بکار برده است که امت حضرت موسی (علیه السلام) به خاطر تمسخر احکام الهی، عذاب شده و سرانجام به شکل بوزینه و میمون درآمدند و بعد از چند روز نابود شدند(1).

شباهت میمون ها

علاوه بر شباهت اعضای ظاهری بدن بوزینه به انسان، از نظر پزشکان، بین خونمیمون و خون انسان کمترین تفاوت وجود دارد. همچنین میمون ها به بیماری های همچون سفلیس و تیفوس مبتلا می شوند. می گویند شامپانزه که از میان میمون ها بیشترین شباهت را به انسان می برد، به خوردن مشروبات الکلی حریص است و با دیدن زن ها به هوس می افتد(2).

«داروینیسیم»

«داروینیسیم»(3)

ریشه های مسأله تکامل انواع را، در فلسفه ی یونان باستان باید جست، و در ترجمه هایی که از فلسفه ی یونانی شده و در جمله هایی که از دانشمندان آنجا نقل گردیده است، موضوع اشتقاق انواع به چشم می خورد. بنابراین «غرب» در طرح این مسأله مبتکر نیست. اگر چه در اقامه دلایل و جمع شواهد پیشگام می باشد، ولی زیرسازی این مسأله به دانشمندان یونان باز می گردد.

در تحولات علمی «غرب» که جهانی نوین ساخت و اکثر مسائل فلسفی و علمی را از نو پایه گذاری کرد، مسأله تکامل انواع در قرن هفدهم مطرح گردید و

ص: 95

1- حیوانات در قرآن.

2- توحید مفضل ترجمه محمد مهدی رضایی، ص 278.

3- «داروینیسیم» آیت الله سبحانی.

طرفدارانی جدی در ثبات انواع، پیدا کرد و عده انگشت شماری به طور شک و تردید یا ظن و تخمین، تطور انواع را ترجیح دادند. (1)

نخستین کسی که فرضیه تحول را با روش علمی تشریح و اساس آن را روی اصول طبیعی، بیان کرد و در حقیقت تحول بزرگی در طرز تفکر دانشمندان طبیعی بوجود آورد، دانشمندان معروف فرانسه «لامارک» (1744-1829) و پس از وی «چارلز داروین» (1809-1882) دانشمند انگلیسی بود و در حقیقت باید این دو دانشمند را قهرمان تحول انواع نامید.

بیشتر اصول چهارگانه «داروین» در نوشته های «لامارک» موجود است و روی این جهت باید پایه گذار واقعی را «لامارک» شمرد و بسیار دور از انصاف است که نام او را از صفحات سیر علمی تطور انواع در ادوار مختلف، حذف نمود.

مع الوصف، موضوع تکامل انواع و یا به عبارت روشن تر، فرضیه ی تکامل، به نام «داروین» تمام شد. به طور «تداعی معانی» هر موقع نام «داروین» در محافل علمی به میان بیاید، فوراً فرضیه تکامل در نظر ترسیم می شود. حتی کار به جایی رسیده است که در عنوان کردن فرضیه تحول انواع، از لفظ «داروینیسیم» استمداد می جویند، گویا لفظ «داروین» آن معنای علمی خود را از دست داده است و به معنی تازه ای (تحول انواع) نقل شده است.

این اشتها در میان دانشمندان از آن جهت است که «لامارک» فرضیه تحول را زمانی پیش کشید، که جهان علمی و محیط دانشگاه های آن روز، آماده پذیرش و هضم چنین مسأله ای نبود، و از این نظر در نطفه خفه گردید، و مورد توجه محافل علمی قرار نگرفت. ولی هنگامی که «چارلز داروین» فرضیه تکامل را عنوان کرد، بیشتر گره های علمی از هم گشوده شده و علوم طبیعی پیشرفت های قابل ملاحظه ای کرده بود و جهان دانش، آمادگی پذیرش چنین فرضیه ای را داشت. روی این جهت «چارلز داروین» پایه گذار تحول انواع و قهرمان این داستان معرفی گردید.

ص: 96

1- . به کتاب های «داروینیسیم» تألیف دکتر «محمود بهزاد» و «بنیاد انواع» اثر «گوینو» مراجعه شود.

در این کتاب، تئوری تکامل انواع به طرز واضح و دور از هر گونه اصطلاحات پیچیده علمی مورد بررسی قرار گرفته است، و نتیجه بررسی این شده که مسأله «تحول انواع» فرضیه ای، بیش نیست. حتی آخرین نظریه طرفداران اشتقاق انواع، که تحول را بر اساس «جهش» می دانند با آن همه ادعایی که هواداران تکامل درباره آن دارند، هنوز فرضیه ای بیش نیست، و گام از دایره «تئوری» فراتر ننهاده است.

ولی قابل توجه این که دانشمندان مادی، هواداران مکتب «ماتریالیسم دیالکتیک» از این فرضیه علمی، به عنوان یک حربه ی علمی، بر ضد خداپرستان استفاده کرده اند، در صورتی که نه تحول انواع، مخالفتی با اصول خداشناسی دارد و نه ثبات انواع از دلایل خداشناسان می باشد، بلکه هر دو مسأله، نسبت به اثبات صانع، یکسان است. زیرا بزرگ ترین برهان توحید و روشن ترین دلیل برای اثبات صانع، همان برهان نظم در جهان هستی است، و آشکارا دلالت دارد که این جهان روی نقشه و تدبیری آفریده شده و معلول تصادف و بخت و اتفاق، نیست.

نظم در جهان جانداران مورد اتفاق است، خواه اساس آن، تحول و اشتقاق انواع باشد، یا ثبات وجود آنها، و به عبارت روشن تر، اصول چارگانه «داروین» آشکارا، گواهی می دهد که جانداران روی نظام خاصی آفریده شده، و روی نظم و انتظام مخصوصی رو به تکامل گذارده اند. و به قول مرحوم «فروغی»: فرضیه «داروین» مسجل می کند که جهان روزی نظام مقرر و محفوظ است، و این بهترین دلیل است که در نظام هستی هرج و مرج نیست و به قول معروف دنیا صاحبی دارد. (1)

یکی از اشتباهات بزرگ مادی ها، این است که تصور کرده اند: اصول خداپرستی بر اساس ثبات انواع، استوار است و گرایش به تحول انواع، پایه های خداشناسی را متزلزل می سازد. در صورتی که این سخن اندیشه ای بیش نیست و هرگز اصول خداشناسی به هیچ کدام بستگی ندارد. هر دو مکتب در نظر

ص: 97

خداشناس یکسان است، زیرا تکیه گاه او فقط و فقط نظم در جهان هستی است و این موضوع در هر دو نظریه محفوظ می باشد.

«داروینیسیم» و کتاب های آسمانی

کتاب های آسمانی درباره تطور یا ثبات انواع (غیر انسان) سخنی ندارند. اما ظواهر قرآن مجید و توراتی که فعلاً در دست است درباره ی انسان این است که خداوند جهان، انسان را از گل آفرید، و این تفسیر با فرضیه تکامل انواع درباره انسان، که مدعی است انسان مراحل را طی نموده تا انسان شده است، سازگار نیست. زیرا ظواهر غیر قابل انکار قرآن این است که انسان را از گل آفریده و حلقه هایی در این مبانی وجود ندارد. ولی با این همه هر گاه فرضیه تحول انواع در آینده، رنگ علمی به خود گرفت و روی دلایل قطعی و روشن ثابت شد که انسان کنونی، پس از تحولات جوهری و تبدیلات نوعی، موجود دوپا و صاحب نفس ناطقه شده است و این ثبوت به مرحله ای رسیده که مسأله تحول انواع را در شمار مسائل قطعی و روشن که جای هیچ گونه انکار نباشد وارد ساخت، در این صورت، ظواهر قرآن طوری نیست که قابل تأویل و تفسیر نباشد زیرا می توان گفت: اینکه خداوند فرموده انسان را از گل آفریده است، هرگز منافات ندارد که میان گل و انسان شدن مراحلی بوده که خداوند به آنها اشاره و یا تصریحی نکرده است. و هرگز سکوت، گواه بر نبودن واسطه نیست، زیرا ممکن است در حالی که ریشه هستی انسان گل باشد ولی از مبدأ وجود انسان تا به این حد انسانی، مراحل و حلقه هایی وجود داشته باشد که قرآن کریم روی مصالحی به آنها، اشاره و تصریح ننموده است.

ولی چنان که گفته شد فرضیه تحول تاکنون جز داستان و خیال علمی چیزی نیست و آینده را خداوند بهتر می داند.

این کتاب به طور اختصار بحثی در این زمینه دارد که برای سومین بار چاپ می شود تا کسانی که آشنایی با نظریه ی تکامل انواع ندارند اطلاعاتی به دست آورند.

بحث بیشتر و مفصل تر به وقت دیگر موكول می شود.

دیر زمانی است که مسأله‌ی تحول و تکامل انواع در جوامع علمی مورد بحث و نقادی قرار گرفته و مکتب‌های مختلفی را به وجود آورده است. با این که موضوع اشتقاق نوعی از نوع دیگر، در فلسفه یونان باستان مطرح بود، مع الوصف پیش از قرن نوزدهم به صورت یک مسأله علمی مطرح نشده بود.

نخستین کسی که فرضیه تحول انواع را با روش علمی تعقیب کرد، چنان که به طور مشروح بیان خواهیم کرد، «لامارک» (1744-1829) دانشمند معروف فرانسوی بود، پس از وی «چارلز داروین» (1809-1882) دانشمند معروف انگلیسی قهرمان داستان تکامل انواع گردید، و با پیشرفت علوم، مکتب‌های دیگری به نام‌های «نئولامارکیسم» و «نئوداروینیسیم» به وسیله جمعی از دانشمندان به وجود آمد، ولی سیر علوم، تمام فرضیه‌ها را مردود و مطرود شناخت.

آنچه امروز در محافل علمی مطرح است و طرفداران جدی دارد، همان تحول و تکامل انواع بر اساس جهش است که در قسمت دوم این کتاب مشروحاً بیان خواهد شد.

روش‌ها و تئوری‌ها و فرضیه‌های دیگری که تکامل را پیوسته و تدریجی می‌دانند، ارزش علمی خود را از دست داده‌اند، آنچه امروز مورد توجه دانشمندان می‌باشد، همان تحول بر اساس جهش است و فرضیه‌های دیگر، به دست فراموشی سپرده شده‌اند، و گفتگویی از آنها نیست.

از این نظر گرچه شایسته نبود، در فرضیه «داروین» که تکامل را پیوسته و تدریجی می‌داند، تا این حد که ملاحظه خواهید فرمود وارد شویم، ولی از آنجا که این فرضیه در دوران خود، سر و صدای عجیبی به راه انداخت به طوری که تاکنون، نصیب هیچ فرضیه‌ای نشده است، مادی‌های بی‌اطلاع، از آن به عنوان حربه تبلیغاتی، بر ضد خداپرستی استفاده می‌نمایند به گمان این که دژ محکمی را فتح کرده‌اند و پاره‌ای اصول مادی‌گری را بر اساس «داروینیسیم» نهاده‌اند، برای این جهات و جهت‌های دیگر، لازم دیدیم که اصول «داروینیسیم» را مورد بررسی قرار دهیم.

علت رواج موقت فرضیه «داروین» را باید عواملی دانست که کلیسا و دستگاه «پاپ» آن هارا به وجود آورده بود. محافل علمی اروپا برای قرن های متمادی، تحت سیطره عوامل کلیسا قرار داشت، دستگاه «پاپ» و ایادی وی در آن روزها برای حفظ موقعیت خود، همه گونه آزادی را از دانشمندان سلب کرده بودند، هیچ کس جرأت نداشت که بر خلاف کتاب مقدس (انجیل) سخنی بگوید.

کتاب مقدس که به گمان آن ها زمین را مرکز جهان و غیرمتحرک کرده است، باعث شده بود که هر گونه اظهار نظر بر خلاف آن به عنوان کفر و ارتداد کوبیده، و احياناً صاحب نظر محکوم به اعدام شود و یا زیر شکنجه قرار گیرد.

سیطره دستگاه «پاپ» بر سرتاسر جهان غرب، سبب شد که اروپا مدت ها در جهل و گمراهی بماند، و سال های زیادی به جای ترقی و پیشرفت، در جا زند، تا روزی که این زنجیر از هم گسست و این طلسم شکست، و محیط آزادی، نصیب دانشمندان گردید.

روزی که در اروپا آزادی تفکر، عقیده، بیان و قلم اعلام گردید، روزی بود که دستگاه روحانی جهان غرب مانند جسد بی جان، از حرکت و فعالیت افتاده بود.

این موقع بهترین فرصتی بود که دانشمندان از دستگاه «پاپ» انتقام بگیرند و با کشف قوانین علمی و گسترش علم و دانش، رهبران کلیسا را بکوبند.

«داروین» با روش های طبیعی و تجربی، موضوع تحول و تکامل انواع را مطرح کرد و نظر خود را با چاپ کتاب «بنیاد انواع» به گوش محافل علمی رسانید.

این بار دستاویز محکمتری به دست مخالفان «پاپ» افتاد، و برای کوبیدن تشکیلات دینی آن روز غرب، شروع به تبلیغ کرده و از هر نقطه ای قیام بر ضد دستگاه روحانی اروپا، آغاز گردید، و گفتار کتاب مقدس را که مؤید ثبوت انواع است، به باد مسخره گرفتند و توانستند با این حربه ی تازه، زیان های سنگینی وارد سازند.⁽¹⁾

ص: 100

1- . «علی اطلال المذهب المادی» تألیف «فرید وجدی» ج 1، ص 103.

نظریه داروین بر اثر تعصب کور و انتقام جویی، صد برابر بیش از آنچه ارزش علمی داشت، طرفدار پیدا کرد، و گروهی نفهمیده و نسنجیده با آغوش باز، از آن استقبال کردند.

ولی این استقبال جنبه سیاسی داشت. هدف خرد کردن و له کردن دستگاہ «پاپ» بود، و به جنبه های علمی آن کمتر متوجه می شد.

تا این که دوران جنگ سرد، پایان یافت، و به قول معروف «آبها از آسیاب افتاد.» دانشمندان حس انتقام جویی و کینه توزی را کنار گذاردند، و در محیط آزاد، دور از هر گونه تعصب، به منظور کشف حقیقت، توانستند مسأله را از نظر فهم واقعیت، مورد بررسی قرار دهند. در این مرحله سستی و بی پایگی اصول و نتایج «داروین» روشن گردید.

اینک ما در این کتاب خلاصه ی مکتب های تحول را شرح می دهیم، سپس به انتقادهای اجمالی و تفصیلی که از طرف دانشمندان، پیرامون آنها بیان شده است، می پردازیم. و روشن می کنیم که موضوع تکامل انواع، فرضیه ای بیش نیست، و هنوز در ردیف مسائل علمی مسلم جهان قرار نگرفته است.

در این کتاب پیرامون مکتب های چهارگانه تحول و تکامل سخن گفته شده است:

1. لامارکیسم

2. نئولامارکیسم

3. داروینیسم

4. نئوداروینیسم

هر یک از این مکتب ها به طور اجمال مورد بحث و انتقاد قرار گرفته است جز مکتب سوم و پیرامون آن به عللی که یادآور شدیم تا حدی به طور مشروح سخن گفته خواهد شد.

ص: 101

در روی زمین جانداران و گیاهان متنوع و زیادی مشاهده می شوند، که اکنون به صورت انواع گوناگون و اصناف مختلف، درآمده اند. این مسأله در فکر انسان بوجود می آید، که آیا تمام جانداران و نباتات از روز نخست، به همین وضع و شکل و هیئت که هستند، آفریده شده اند؟ یا این که تمام آن ها در مسیر تحول بوده، و از واحد یا واحدهای ساده تری به این صورت درآمده اند؟

روشن تر گفته شود، آیا هر نوع از جاندار و گیاه، دارای قالب واحدی بوده، و هیچ از آن تجاوز نکرده است؟ مثلاً، اسب از اول به همین وضع بوده، و انسان نیز به همین کیفیت، و همچنین گیاهان، یا اینکه انواع فعلی اعم از جاندار و غیرجاندار، نتیجه تکامل، انواع دیگری است، و آن نیز نتیجه ی تکامل انواع پیشین است، تا برسد به یک اصل واحد.

هر گاه این تکامل به طور تدریج در طول زمان انجام گرفته باشد، این همان اساس فرضیه «لامارک» و «داروین» و توابع آن ها است و اگر به صورت دفعی، و به طور جهش (موتاسیون) انجام گیرد، این همان آخرین نظریه است که در بخش دوم این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است.

سیر تاریخی مسأله ی تحول انواع پیش از داروین

پیش از نیمه سده هیجدهم، قانون مسلم در علوم طبیعی، این بود که از هر جانور یا گیاهی عادتاً جانور یا گیاه هم شکل خود پدید می آید، مثلاً از نوع آدم، آدم؛ از نوع اسب، اسب؛ از مور، مور؛ و روی این اصل نتیجه گرفته می شد که هر نوعی از انواع در آغاز آفرینش به همین شکل بوده است و همواره همانند خود را بوجود آورده است و به همین طریق نیز خواهد بود.

نخستین کسی که نظریه ثبوت انواع را به عنوان یک اصل علمی بیان کرد دانشمند گیاه شناس انگلیسی «برون ری» (1628-1704) است. این دانشمند اظهار کرد که همه موجودات زنده، معمولاً موجوداتی نظیر خود را تولید می کنند.

پس از وی دانشمند گیاه شناس سوئدی «لینه» (1778-1707) بوده است.

پس از این دو دانشمند، یگانه مدافع نظریه ثبوت انواع در جهان غرب، دانشمند دیرینه شناس و پایه گذار تشریح مقایسه ای «ژرژ کوویه» فرانسوی (1832-1762) است، وی درباره ی آثار و باقیمانده های جانوران از بین رفته (فسیل) چنین نظر داده، که یک عده جانورانی که در طی ادوار گذشته عمر زمین، زندگی می کردند از بین رفته اند، و آثار آنها که اکنون در درون رسوبات باقیمانده است با آنچه که امروز در همان نواحی زندگی می کنند تفاوت کلی دارد. وی علل از بین رفتن جانوران را حدوث بلایای عظیم طبیعی، بر روی زمین می پندارد و معتقد می شود که در هر انقلابی، گروهی از جانوران از بین رفته و انواع دیگری بوجود آمده اند و این نظریه همان، فرضیه ی معروف «کاتاستروفیسم»⁽¹⁾

است.

اکنون لازم است به تاریخچه تحول انواع رسیدگی کنیم و ریشه این فکر را به دست آوریم.

نظریه تحول انواع

رسیدگی به تاریخ پیدایش این نظریه، نیازمند بررسی فراوان است، و آن هم معلوم نیست که نتیجه بخش باشد. گاهی نظریه مزبور، به گروهی از دانشمندان فلسفی و طبیعی نسبت داده می شود که پیش از میلاد مسیح در یونان باستان زندگی می کردند مانند: «انکسیمند روس»، «ثالس ملطی»، «انباذ قلس»، «ارسطو»، «کولرسیوس» و امثال آنان. ولی از آنجا که آثار این دانشمندان بلند پایه در اختیار ما نیست، ما نمی توانیم درباره ی آنان قضاوت قطعی کنیم.

آنچه مسلم است این است که، رجالی از بنیانگذاران علوم غربی، که پیش از «لامارک» «و داروین» در این باره گفتگو کرده و راه را برای این دو دانشمند هموارتر کرده اند مانند: «شارل بوته» فیلسوف و طبیعی دان معروف سویسی (1793-1720)، «ویوفون» طبیعی دان و نویسنده ی فرانسوی (1788-1707) و دیگران.

ص: 103

نخستین کسی که فرضیه ی تحول انواع را بر اساس علمی استوار کرد، دانشمند معروف فرانسوی «لامارک» بوده است، و بسیاری از اصول چهارگانه ای که بعدها «داروین» نظر خود را، روی آنها استوار کرد، در لابلائی سخنان وی به چشم می خورد، و در واقع باید گفت که نظریه «داروین» تکامل یافته نظریه «لامارک» است، که اساس آن را محکمتر، و شواهد و دلایل آن را روشن تر ساخته است.

نخستین مکتب «تحول انواع» مکتب «لامارکیسم»

نخستین مکتب «تحول انواع» (1) مکتب «لامارکیسم»

طبق نظریه «لامارک» تصور خلقت جداگانه برای هر دسته از جانوران، بی اساس است و تقسیم جانوران به انواع، امری غیر طبیعی است، بلکه اساساً در طبیعت، نوع وجود ندارد، و آنچه هست، افراد جانوران مختلف است.

«لامارک» راجع به طرز پیدایش اعضا در جانوران، چنین اظهار نظر می کند: وقتی گرمای آفتاب به درون پیکر جانور ساده ای نفوذ می کند، سعی دارد، «مولکول» ها را از همدیگر جدا سازد، ولی چون بین «مولکول» های بدن جانور، همواره پیوستگی خاصی موجود است، لذا بین دو عامل، نزاعی در می گیرد، در نتیجه این عمل، حالت کشش مخصوص در ماده ی زنده، ایجاد می شود، که «اورگاسم» نامیده می شود.

«لامارک» قابلیت تحریک را ماده زنده تحت اثر «اورگاسم» تصور می کند.

وی می گوید: هنگامی که برخی از نواحی بدن، تحت اثر یک عامل خارجی بیش از نقاط دیگر تحریک گردید، مایعات حیاتی بدن، به سوی آن نقطه بهتر کشانده شده، در نتیجه این عمل، کشش مخصوص در ناحیه تحریک شده ایجاد گشته و ساختمان مخصوصی ظاهر می گردد، و با این روش اعضای جدید بوجود می آید.

ص: 104

او معتقد است که جانوران عالی تر که اعضای مختلف دارند، می توانند با اراده، مایعات حیاتی بدن را بر طبق احتیاجات محیط، به نقطه ای از بدن رانده، و سبب تشکیل اعضای جدید گردند.

در جای دیگر می گوید: تغییرات در شرایط زندگی، برای جانوران، احتیاجات زندگی بوجود می آورد، و اگر احتیاجات دائم و ثابت باشد، جانور به ناچار عادات تازه پیدا می کند، مثلاً:

1. اجداد زرافه روزی مجبور گشتند، در ناحیه ای فاقد علف زندگی کنند، به ناچار از برگ های درختان، سدجوع کردند، و برای تأمین این منظور، کوشش داشتند که حتی المقدور، سر خود را به برگ های درختان نزدیک سازند، در نتیجه این کوشش دائم، گردن آنها درازتر گردید. ادامه کوشش مذکور، در نسل های متمادی، رفته رفته گردن زرافه را درازتر ساخته، و به صورتی درآورده است که امروز می توانند سر خود را به ارتفاع شش متری بلند کرده، به سهولت از برگ درختان تغذیه بنمایند.

2. دراز شدن زبان مارها، و مارمولک ها برای این است که چشم آنها در پهلو و یا در قسمت فوقانی سر قرار گرفته و نمی توانند برای رؤیت اشیایی که در جلو قرار دارند، از آن ها استفاده کنند.

3. پیدایش پرده بین انگشتان پرندهانی که در آب زندگی و از جانوران آبی تغذیه می کنند بدین طریق است، که آنان روزی مجبور شده اند که غذای خود را در آب جستجو کنند، در نتیجه کوششی که برای دور کردن انگشتان پا از هم و به منظور عمل شناوری مبذول داشته اند، پرده موجود بین انگشتان آن ها، اندکی انبساط حاصل کرده، بر اثر تکرار این کوشش، در طی نسل های متمادی تدریجاً پرده ی بین انگشتان پهن تر شده، و به صورتی درآمده که امروز در پای «غاز»، «اردک» و «قو» دیده می شود.

خلاصه رخ دادن تغییرات در محیط زندگی، و پیدایش احتیاجات جدید، جانور را مجبور می کند که با فعالیت های مخصوص، اعضای خود را به کار برد و فعالیت

مزبور سبب می شود که تغییراتی در بدن جانور بوجود آید و این تغییرات، نسل به نسل منتقل گردیده و پس از طی زمانی، به صورت عضوی در می آید.

بر اثر این سازش ها انسان از میمون هایی که نیمه خمیده حرکت می کردند، تکامل یافته، و حالت قائم و تکامل کنونی را پیدا کرده است. سپس نتیجه می گیرد: استعمال و به کار بردن عضوی به منظور رفع نیازمندی، سبب رشد و نمو عضو می گردد، چنان که عدم استعمال عضوی، باعث تحلیل و از بین رفتن آن می شود.

به نظر «لامارک» اعضای که بی مصرف می شوند، از این لحاظ است که چون تحت اثر تغییر دهنده مایعات حیاتی قرار نمی گیرند، رفته رفته، تحلیل رفته و گاهی از بین می روند.

مثلاً فقدان دندان در «بالن» و «مورچه خوار»، که از طعمه های کوچک تغذیه می کنند. و همچنین در پرندگانی که منقار قوی دارند، کوچک بودن چشم در «موش کور» و سایر جانورانی که در تاریکی بسر می برند، نبودن پا در «مار» ها که عادت کرده اند روی زمین، بین علفها بخزند، و برای رفتن در سوراخ ها، بدن خود را دراز کنند، فقدان بال در بعضی حشرات، و کوچک بودن این عضو در پرندگان دونه، نظیر «شتر مرغ» تمام، در نتیجه عدم استعمال عضو، بر اثر نبودن احتیاج است.

خلاصه نظریه «لامارک»

خلاصه این که موجود جاندار، در مرتبه ی اول بسیار پست و ساده بوده، سپس از نوعی به نوعی، و از صنفی به صنفی، متحول گشته است، و علت این تحول در جانور، همان میل و اراده ی جانور است که می خواهد خود را با محیط تطبیق کند، و نیازمندی های خود را رفع نماید، و فعالیت ارادی جانور باعث می شود که تغییرات تدریجی در بدن و شکل و هیئت و اعضا جانور، بوجود آید و این تغییرات در تولد و تناسل، به ارث منتقل گردیده و به این طریق در طی زمان هایی تنوع پیدا

شده است. ولی علت تغییر گیاهان و تنوع آن ها، همان تأثیر محیط است و بس علت اختلاف جانوران همان اراده جانور است که خود را با محیط های مختلف سازش می دهد.

ارزش علمی نظریه «لامارک»

این فرضیه امروز کوچکترین ارزش علمی ندارد و به قول «گوبینو» به نظر کودکانه می رسد؛ زیرا بی گمان بر اثر استعمال و یا عدم استعمال ممکن است عضوی نمو کند یا از نمو باز ماند، یا مفاصل نرم و چالاک شوند و یا آنکه سخت و جامد گردند، ولی چگونه می توان باور کرد که استخوان ها بر اثر تمرین، دراز یا کوتاه، ضخیم یا نازک گردند؟ باز چگونه می توان پذیرفت که بر اثر تمرین، دراز یا کوتاه، ضخیم یا نازک گردند؟ باز چگونه می توان پذیرفت که بر اثر شنای زیاد در مدتی مدید، دستهای ما به بال شنا مبدل شوند و یا بر اثر جهیدن در هوا و باز کردن بازوان، بازوها به صورت بال و پر بیرون آیند.

می گویند: تغییر، خیلی به کندی انجام می گیرد، و برای دیدن نتیجه ی آن، عمر چندین نسل لازم است، ولی اگر اجداد پرندگان که بر اثر احتیاج ناچار بوده اند، غذای خود را در هوا بیابند پیش از آن که بال و پر داشته باشند، برابر عمر چندین نسل در هوا جهیده باشند چه عاملی آنها را به انجام مجدد این کوشش های بیهوده وا می داشت.

پیروان این فرضیه از یاد می برند که اگر اجداد «زرافه» بر اثر کوشش گاهی می توانستند به کوچک ترین شاخه ها برسند، بچه های آنان که نمی توانستند خود را تا این حد، بلند کنند، بایستی احیاناً نابود شده باشند(1)

و همه جای این فرضیه از ابهام پوشیده است.(2)

ص: 107

-
- 1- . مگر این که اجداد به داد فرزندان رسیده و غذایی را که از هوا به دست می آوردند به فرزندان خود داده باشند.
 - 2- . بنیاد انواع، ص 56.

فرضیه «لامارک» بر پایهٔ وراثت صفات اکتسابی است و هر گاه این اصل بی اساس گردد، تمام کاخ موهوم فرضیه فرو می ریزد، زیرا می باید مثلاً دربارهٔ «مرغابی»، چنین گوید: که پرده پایی که به وسیلهٔ اجداد، در دورهٔ زندگی فردی بدست آمده، قسمتی از آن به فرزندان منتقل می شود و جوجگان، این پرده موروثی را در طول زمان، به وسیلهٔ پرورش و تعاقب نسل، به صورت کاملتر درآوردند.

ولی اعتقاد به انتقال صفات اکتسابی به اخلاف، یک از پندارهای بی اساس است که صدها تجربه و ده ها دانشمند بر خلاف آن گواهی داده اند، و در زمان «لامارک» ممکن بود که فرضیهٔ او را دربارهٔ وراثت صفات اکتسابی پذیرفت. ولی امروز ما می دانیم که صفات موروثی به وسیله «ملکول» های شیمیایی یا «ژن» ها که در «کروموزوم» های هسته، جای دارند، منتقل می شوند، و در هر هسته چندین هزار «ملکول» شیمیایی وجود دارد، بعضی از آنها به رنگ پوست و بعضی دیگر به رنگ و شکل چشم، و عده ای به شکل یا نسج یا وضع بال ها مربوط می باشند.

برای آنکه یک تغییر جسم، به وسیله ای که هنوز معلوم نشده، در غدد تناسلی در هر ناحیه یا به عبارت بهتر در هر هسته نفوذ کند، و به «ملکول» های شیمیایی که مربوط به رنگ جلد هستند، برسد و با دقت، چنان جهت آنها را تغییر دهد، که فرزندان از همان آغاز تولد، پوستشان رنگ دار گردد.

هیچ طبیعی دان وارسته و بی غرضی که به نتایج تجربی و قضایای تحقیقی بیش از فرضیه ها ارزش قائل باشد، نمی تواند به وراثت اکتسابی، معتقد باشد و بر پایه این اصل غلط فرضیه ای درباره تکامل به دست آورد. (1)

ص: 108

1- . بنیاد انواع، صفحه 58 و ما، در انتقاد از فرضیه ی «داروین» پیرامون وراثت صفات اکتسابی سخن خواهیم گفت.

«نئولامارکیسم»، یا فرضیه دست خورده «لامارک» که به وسیله «لامارکیست» های جدید که سر سلسله آنها دانشمند آمریکایی «کوپ» است پی ریزی شده، چندان اختلافی با فرضیه «لامارک» ندارد.

«لامارک» جانوران و گیاهان را تحت اثر مستقیم شرایط محیط زندگی، قابل تغییر می داند و معتقد است که استعمال عضوی سبب تقویت و رشد، و عدم استعمال، باعث تحلیل رفتن آن عضو می گردد، به علاوه صفات و تغییرات اکتسابی حاصل در جانور را، تحت اثر محیط زندگی قابل انتقال به اولاد تصور می کند.

به نظر «مارلاک» با این روش انواع جانوران و گیاهان تدریجاً تکامل یافته به صورت های دیگر در می آیند.

«لامارک» در خصوص جانوران، اراده و تمایل مخصوصی تصور می کند، که هر جانوری وقتی در محیط جدیدی قرار می گیرد، تمایل پیدا می کند، تا خود را به طریقی تغییر دهد، تا رفته رفته بتواند اعضای لازم را برای سازش با آن محیط دارا گردد.

ولی «لامارکیست» های جدید، آن تمایل و اراده ای را که «لامارک» در جانوران برای تغییر صورت یافتن، تصور می کرد، قبول ندارند؛ و معتقدند که تحت تأثیر مستقیم محیط زندگی، در جانوران و گیاهان، تغییراتی حاصل می گردد و این تغییرات اکتسابی، موروثی شده و به اولاد منتقل می گردد و نسل به نسل، تشدید می یابد تا به حدی که جانور را بیش از پیش، به منظور سازش با محیط زندگی، تغییر می دهد. (1)

بنابراین «لامارک» در تکامل جانوران اراده و تمایل مخصوصی را که در نهاد آن ها است، موثر می داند و می گوید که: جانور در هر محیط قرار بگیرد، خود را طبق اراده خویش، طوری تغییر می دهد که رفته رفته بتواند اعضای لازم، برای سازش با آن محیط پیدا کند ولی «لامارکیست» های جدید این قید را زده و معتقدند که تمام

ص: 109

تغییرات، زیر اثر مستقیم محیط زندگی در جانداران و گیاهان، صورت می پذیرد، و ملاک تغییر در جانوران و گیاهان یکی است.

این فرضیه اگر چه از برخی از انتقادهای فرضیه «لامارک» مصون می باشد، ولی اساس آن «وراثت صفات اکتسابی» است که جنبه علمی ندارد. و بعداً درباره آن، مشروحاً بحث خواهیم کرد.

فرضیه سوم «تحول» فرضیه «داروین»

از دیرباز علمای طبیعی، برای فهم چگونگی تکامل، بیش از دو فرضیه در اختیار نداشته اند یکی فرضیه ی «لامارک» و دیگری فرضیه «داروین» بود.

همان طوری که پیروان «لامارک» در فرضیه وی کم و بیش، تصرفاتی کرده و مکتب تحولی به نام «لامارکیسم» جدید، به وجود آورده اند، همچنین پیروان مکتب «داروین» در فرضیه ی وی، تصرفاتی کرده و مکتبی به نام «نئوداروینیسم» پدید آورده اند و همه این مکتب ها که در این بخش، مورد بحث قرار می گیرد، در این قسمت مشترکند که همگی می خواهند تکامل را به صورت نمودی پیوسته، جلوه دهند و معتقدند که تغییر شکل، به آهستگی و تدریجی و با تغییرات بسیار کوچک، و یا صورت های نامحدود رابطه ها انجام می گیرد.

اکنون برای روشن شدن اذهان، اشاره ای به زندگی «داروین» کرده، سپس اصول فرضیه وی را به طور مشروح مورد بحث قرار داده، آنگاه تصرفاتی را که برخی از پیروان مکتب وی در فرضیه ی او انجام داده و مکتبی را که به نام «نئوداروینیسم» به وجود آورده اند، مورد بررسی قرار می دهیم.

«چارلز داروین» روز 12 فوریه سال 1809 در شهر کوچک «شروزبری» دیده به جهان گشود، پدرش «رابرت وازینگ داروین» پزشک حاذقی بود. «چارلز» در هشت سالگی، مادرش را از دست داد، و از آن پس، تحت سرپرستی پدر و برادر بزرگ و خواهرش قرار گرفت و از نه سالگی تا شانزده سالگی در مدرسه شبانه روزی دکتر «بوتلر» به تحصیلات مقدماتی، پرداخت. از کودکی، علاقه مفراطی به جمع آوری اشیاء و تهیه کلکسیون های مختلف تمبر، صدف، تخم پرندگان و حشرات داشت، و در آغاز جوانی علاقه فوق العاده ای به شکار از خود نشان می داد، تا روزی که، پدرش به او گفت: «تو فقط در فکر شکار و بازی با سگان و به دام انداختن موش ها هستی، تو ننگ خود و خانواده ات خواهی شد».

وقتی که پدرش از تحصیلات وی در مدرسه دکتر بوتلر، مأیوس می گردد، او را به دانشگاه «ادیمبرو» می فرستد (1825) تا به تحصیل علم پزشکی مشغول شود ولی چیزی نمی گذرد که محیط دانشکده برای وی خسته کننده می گردد. در تمام مدت تحصیل در دانشگاه «ادیمبرو» شکار، نخستین برنامه کار او را تشکیل می داد و همه وقت با بی صبری هر چه تمامتر در انتظار پاییز بود تا بتواند نزد عمومی خود رفته و به شکار پردازد.

پدرش پس از یأس ثانوی او را به دانشکده ی علوم الهی می فرستد تا لاقلاً یک مرد روحانی شود، وی این پیشنهاد را از این نظر می پسندد که فرصت کافی برای شکار در دوران کشیشی، پیدا خواهد کرد. و در سال 1828 وارد دانشگاه «کمبریج» می گردد و مدت سه سال در آنجا به تحصیل ادامه می دهد ولی این بار نیز مانند دفعات پیش، دنبال شکار رفته و در ساعات درس غیبت می کند و بالنتیجه در ردیف جوانان بی عار قرار می گیرد.

ص: 111

1- . تلخیص از کتاب «داروینیسیم» تألیف دکتر «محمود بهزاد». منبع: سبحانی، جعفر؛ (1386) مسائل جدید کلامی، قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام) .

آشنایی «داروین» با پروفیسور «هستلر»

وی در سال های آخر تحصیلاتش در «کمبریج» با پروفیسور «هستلر» معلم گیاه شناس آشنا می گردد. این آشنایی در روح او، انقلاب عجبی به وجود می آورد که در راهنمایی های علمی، و فلسفی و اجتماعی او در طریق تکامل و رشد علمی، و فلسفی و اجتماعی او در طریق تکامل و رشد علمی، مؤثر می افتد تا جایی که این آشنایی ساده، به یک دوستی عمیق مبدل می گردد و در نتیجه استاد او را در گردش های علمی با خود همراه کرده و او را با شخصیت های برجسته علوم آشنا می سازد.

چند ماه پیش از آن که «داروین» از دانشکده «کمبریج» فارغ التحصیل گردد بنا به سفارش «هستلر» به عنوان یک طبیعی دان بدون دریافت حقوق، به وسیله کشتی سلطنتی «بیگل» عازم یک مسافرت طولانی می شود. حرکت کشتی دو ماه به تأخیر می افتد، و او در این مدت کتابی را که درباره عجایب طبیعی مناطق حاره نوشته شده بود، می خواند و علاقه اش برای سفر و مشاهده حیوانات تشدید می گردد و بالنتیجه روز 21 دسامبر سال 1831، دومین دوره زندگی وی آغاز می گردد.

پنج سال جهانگردی

وی در جهانگردی، خود مرتب کار می کرد، و از چیزهایی که می دید یادداشت بر می داشت، جانورانی را که با قلاب از دریا می گرفت، تشریح می کرد و به تفکر می پرداخت. در این سفر، گیاهان و جانداران زیادی در جزایر و سواحل دریاها دید و نمونه هایی از آنها را جمع آوری و با دقت هر چه تمام تر، آن ها را مقایسه کرده و نتایج افکار خود را یادداشت و قضایای مختلفی را به یکدیگر مربوط می ساخت و روابط مخصوص میان جانوران و گیاهان، از طرفی، بین انسان و جانداران از طرف دیگر و همچنین بین جانداران و محیط زندگی بین حال و گذشته استنباط می کرد. «داروین» پس از پنج سال و دو روز جهانگردی روز 14 اکتبر 1836 به میهن خود مراجعت کرده و به تنظیم کلکسیون ها و نمونه هایی که از سفر به ارمغان

آورده بود، پرداخت و از همین ایام دوران تألیف و انتشار افکار او آغاز شد، و ضمناً به مطالعه در زمین شناسی و معدن شناسی می پرداخت.

از سال 1837 به بعد کتاب هایی مانند: «سفر یک طبیعی دان به دور دنیا»، «ساختمان و انتشار جزائر مرجانی»، «مطالعات زمین شناسی در آتشفشانی»، و «مطالعات زمین شناسی در آمریکای جنوبی» و غیره را منتشر کرد.

او در تمام این مدت در فکر راه حلی برای تنوع حیوانات و گیاهان و جانوران بود، که علت اختلاف آن ها را بدست آورد. تا آن که روز 24 اکتبر 1859 نظر مخصوص خود را درباره ی این آزمایش ها و استنباطات در کتاب «اصل انواع» منتشر ساخت، و موضوع تبدیل انواع و اشتقاق جانداران و گیاهان از یکدیگر که پس از «لامارک» بدست فراموشی سپرده شده بود، بار دیگر بر سر زبان ها افتاد، و غوغای عجیبی در محافل علمی و مذهبی جهان برپا کرد. و در نتیجه گروهی از طبیعی دان ها آن را پذیرفتند ولی ارباب کلیسا به رد و انتقاد و تکفیر وی پرداختند.

وی در این کتاب به طور کلی درباره «انواع» بحث کرده است ولی در سال 1871 کتابی به نام «اصل انسان» منتشر ساخت و فرض تبدیل «انواع» را در انسان نیز صادق دانسته و می گوید که انسان و میمون دارای اجداد مشترکی می باشند.

«داروین» با داشتن عقیده فوق هرگز ملحد و خدانشناس نبود و تا پایان عمر تکالیف مذهبی خود را انجام می داد و در 19 آوریل 1882 در سن هفتاد و چهار سالگی چشم از جهان بست و در کنار آرامگاه «نیوتون» به خاک سپرده شد. (1)

اصول چهارگانه «داروینیسیم»

«داروین» نظریه خود را بر روی چهار اصل استوار ساخت و اصول چهارگانه وی عبارتند از:

1. تنازع بقا
2. انتخاب اصلح
3. وراثت صفات اکتسابی

ص: 113

1- سبجانی، جعفر؛ (1386) مسائل جدید کلامی، قم: مؤسسه امام صادق (ع).

اینک به شرح هر یک از این اصول می پردازیم:

1. تنازع بقا

افزایش نامحدود جانوران و گیاهان، سبب می شود که غذا و مسکن برای عموم آنها کفایت نکند، تنها فرزندان آدم، اگر با مرگ و میر غیر طبیعی روبرو نشوند، در هر بیست و پنج سال جمعیت آنها در کره زمین دو برابر می گردد و چیزی نمی گذرد که برای سرپا ایستادن فرزندان آدم، جایی پیدا نمی شود و هرگاه جانوران و گیاهان با موانعی روبرو نگردند، پس از مدتی تمام سطح کره زمین را فرا می گیرند.

در صحنه زندگی، هر موجودی با صدها عوامل نابود کننده، روبرو است که اساس زندگی آن را تهدید می کند، و هر موجودی می خواهد عوامل بقای خود را تحصیل کرده و از علل نابود کننده دور باشد. از این نظر همواره میان موجودات عالم نزاع و کشمکش برقرار است.

منازعه و جنگ که اثر مستقیم افزایش نامحدود موجودات جاندار و گیاهان است، در جانوران، آشکار و در گیاهان مخفی است.

«داروین» به قدری به این اصل ایمان دارد که درباره آن می گوید: چیزی سهل تر از قبول حقیقت اصل تنازع بقا نیست و اگر چنین امری موجود نباشد تعادلی که در طبیعت حکمفرما است، به درستی درک نخواهد شد.

پرنندگان خوش آواز که با فراغ خاطر بر فراز شاخه ها می نشینند، از حشرات و دانه ها تغذیه می کنند، و با این عمل خود، دائماً عده ای از موجودات زنده را معدوم می سازند.

مرغان شکاری یا چهار پایان گوشت خوار دائماً در کمین می باشند تا این پرنندگان خوش آواز را طعمه خود ساخته از تخم ها و نوزادان آن ها سد جوع کنند.

2. انتخاب اصلح «طبیعی»

مدرک کشف این اصل همان انتخاب مصنوعی است، که میان کشاورزان مرسوم است: آنان از هر نسل، تعدادی را که دارای عالی ترین صفات مطلوب می باشند، انتخاب می کنند و با اعمال طولانی سرانجام از این انتخاب مصنوعی، نژادی به دست می آید که از کلیه آلودگی ها پیراسته می باشد.

روی این اساس: در این جهان تنازع، موفقیت و بقا از آن موجوداتی است که شرایط بقای آن ها بیشتر، و عوامل حیاتی در آنان بیش از دیگران موجود باشد مثلاً در میان حیوانات، تعدادی با شاخ های کوچک و بزرگ پیدا می شوند، از آنجا که دسته اول به خوبی مسلح نشده اند احتمال نابودی آن ها بیشتر است، و دسته دوم در برابر حوادث بهتر پایداری می کنند. اگر اخلاف آنها به نوبه خود با شاخ هایی بهتر به دنیا آیند، این اعضا به تدریج در نسل های دیگر کامل تر می شوند و بدین طریق انتخاب انسب، سبب پیدایش تکامل می گردد.

خلاصه در این میدان مبارزه، فتح و غلبه با افرادی است که با شرایط نیرومندتری مجهز گردند، در این صورت طبقه مغلوب جای خود را به فاتح داده و خصایص طبقه فاتح تحت قانون وراثت به نسل های بعد منتقل می شود و در هر نسلی به صورت کامل تری درآمده بالنتیجه تحول انواع به وجود می آید.

3. قانون وراثت

قانون وراثت سومین اصلی است که «داروین» به آن تکیه کرده است، وی معتقد است که صفات اسلاف به اخلاف منتقل می گردد، و هر تحولی که در پدر و مادر به عنوان یک پدیده مادی رخ دهد همان گونه به فرزندان آن ها انتقال می یابد و در طول زمان در نسل های آینده به صورت یک تغییر کلی و نوعی درمی آید و در حقیقت این تغییرات جزئی پس از چند نسل، باعث می شود، فاصله ای زیاد، میان نیاکان و فرزندان به وجود آید، به طوری که هنگام مقایسه به صورت دو نوع مختلف و گوناگون درآیند.

نتیجه مطالعات او در این باره این است: «اگر صفت یا تغییری در جانور یا گیاهی در مرحله ای از زندگی ظاهر شود، در فرزندان او در همان سن یا زودتر بروز خواهد نمود».

4. قانون سازش با محیط

اعضای هر موجودی از گیاهان و جانوران، تابع محیطی است که در آن جا زندگی می کنند، اگر تغییری در محیط زندگی آن ها رخ دهد، لازم است برای ادامه زندگی تغییراتی در سازمان وجود آنان پدید آید، مثلاً: هرگاه یک موجود خاکی به محیط آبی انتقال یابد، و ناچار شود که غذای خود را در آب تهیه کند، باید اعضای مناسب محیط زندگی در او بوجود آید. هرگاه بر اثر تغییر محیط، اعضا سابق آن بی مصرف شود، کم کم روبرو به تحلیل گذارده و از بین می رود. وی پیدایش پرده شنا را در پای «اردک»، از این راه تحلیل و تفسیر می کند و نتیجه می گیرد که هرگاه حیوان چشم داری مجبور شود که در غارها و دالان های زیرزمینی بسر برد، کم کم قوه بینایی او از بین می رود، و پس از چند نسل در ردیف حیوانات نابینا درمی آید.

«داروین» با این اصول چهارگانه معتقد شده که موجوداتی که امروز به صورت انواع مختلف دیده می شوند روز نخست یک نوع بیش نبودند سپس به مرور زمان از یکدیگر جدا شده اند و درباره انسان نیز همین گونه نظر می دهد.

شجره انسان از نظر «داروین»

«داروین» بر اثر شباهت های زیادی که، میان انسان و میمون وجود دارد، تبار انسان را به میمون رسانیده و احتمال می دهد، که میمون ها از جانورانی پدید آمده اند که امروز آن ها را در دسته ای به نام «لمور» ها (1) جای می دهند.

«لمور» هم چنان که به میمون شباهت دارد، به کیسه داران نیز بی شباهت نیست. این جانوران از پستانداران اشتقاق یافته، و زیر شکم

ص: 116

1- . قدر مشترکی که میان میمون و برخی از جانوران «لمور» تصور کرده است همان «پریمات» است.

خود کیسه مخصوصی دارند و نمو فرزندان آنها در میان آن به پایان می رسد سپس با طی وسایطی ریشه وجود انسان را به پست ترین ماهی ها می رسانند. اینک به طرز تحول و تکامل انسان در مکتب «داروین» توجه فرمایید: «داروین» پس از مقایسه های فراوان میان انسان و میمون از نظر دست، پا، ماهیچه، عضلات، مغز، جمجمه و سایر قسمت ها، درباره تحول انسان چنین می گوید: «بوزینگانی که در نواحی سنگلاخ روزگار می گذرانند، و معمولاً به بالای درختان نمی روند روشی حاصل کردند که کاملاً شبیه روش سگان است. فقط انسان از آن میان به روش دوپایی تمایل نمود. قدرت کنونی انسان اثر مستقیم دست های او است. وی دست های خود را به منظور راه بردن تند و تحمل وزن بدن و برای بالا رفتن از درختان به کار می برد؛ هرگز چنین موقعیتی را نداشت، وی موقعی توانست برخی از کارها را انجام دهد، که دست ها و قسمت فوقانی تنه آزاد گردید. این اعمال به نوبه خود اتکا به روی دو پا، و حالت «قائم» بودن را تشدید کرد». «برای رسیدن به این هدف سودمند، پاها مسطح گردید. انگشت شست پا به تناسب وضعیت، تغییر شکل داد و انسان دیگر خمیده راه نرفت و تغییرات جزئی دیگر در خلال این تغییر حادث گردید. مثلاً دندان های «انیاب» برای پاره کردن گوشت به کار نرفت و تدریجاً به اندازه دندان های دیگر باقی ماند. سپس قیافه موحشی که داشت از بین رفت، مغز رفته رفته بزرگ تر گردید، جمجمه و ستون فقرات برای نگهداری و حفظ آن، تغییراتی حاصل نمود، و بالنتیجه قدم به قدم به مرحله کنونی نزدیکتر شد». این بود خلاصه «نظریه» یا «فرضیه» «داروین» در صد سال پیش.

نظر دانشمندان درباره فرضیه «داروین»

ما پیش از این که به انتقاد هر یک از اصول چهارگانه «داروینیسیم»، پردازیم، نظریات برخی از دانشمندان طبیعی را که به قول «گوبینو» وارسته و بی غرضند، در این جا منعکس می سازیم. دانشمند مصری «فرید وجدی»، این نظریات را نقل

کرده است (1) و ما قسمتی از آن را در این جا می آوریم و سپس مشروحاً به نقد اصول چهارگانه می پردازیم. «فون بایر» دانشمند بزرگ و باستان شناس آلمانی در کتاب «ابطال نظر داروین» که در سال 1886 چاپ شده است، می نویسد: هر کس بگوید که انسان، زاده میمون است، باید او را یک فرد جسور و متهور دانست، زیرا ما در حفاری های خود، کوچکترین گواهی بر این گفتار پیدا نکردیم. «فیرکو»، طبیعی دان آلمانی متخصص علم «آنتروپولوژی» (تاریخ طبیعی انسان) می نویسد: پیشرفت های محسوسی که علم تاریخ طبیعی انسان نموده است، روز به روز خویشاوندی انسان و میمون را دورتر می سازد. دقت در حفاریات عهد چهارم زمین شناسی این مطلب را به خوبی می رساند، که انسان های آن وقت مثل انسان های حالا بودند و هرگاه انسان، زاده میمون باشد بایست انسان های آن وقت به آبا و اجداد خود میمون شبیه تر باشند، هنگامی که مجموعه های آنها را در نظر می گیریم و مورد دقت قرار می دهیم آرزو می کنیم که ای کاش کله های ما هم مثل آنها بوده باشد. و ما در حفاریات خود نسبت به آن دوران هرگز به انسان ناقص الخلقه برخورد نکردیم در صورتی که در انسان های فعلی ناقص الخلقه فراوان است، و هرگز به کله میمونی که به کله انسان شباهت داشته باشد، دست نیافتیم. «ایلی دوسیون»، در چاپ دوم کتاب خود به نام «الله والعلم» می نویسد: فرضیه «داروین» که بیست سال تمام با حملات مخالفان خود روبرو بود و در برابر آنها مقاومت می کرد، به وسیله دو ضربت شدیدی که از ناحیه بعضی از طرفداران سابق خود، بر دو اصل آن وارد آمد، آخرین مقاومت خود را از دست داد: قانون انتخاب طبیعی به وسیله «هربرت اسپنسر» ابطال گردید و قانون وراثت اوصاف اکتسابی که پایه نظریه «داروین» است با تحقیقات دانشمند جنین شناس «ریسمان» از پای در آمد.

چینو) استاد دانشگاه «نانسی» در کتاب خود به نام «اصول تکوینی انواع» که برنده جایزه مخصوص دانشمندان تاریخ طبیعی گردید، می نویسد: قانون سازش با محیط و تطبیق اعضا با مقتضیات وضع زندگی، بی پایه است. کسانی که تصور

ص: 118

کرده اند که «اردک» بر اثر شنا، این پرده شنا را در پا پیدا کرده است و در روز نخست دارا نبوده است، سخت در اشتباهند، بلکه او خود را مجهز با ابزار شنا دیده از این جهت دست به شنا زده و مسلماً او از روز نخست برای شنا کردن آفریده شده است. «بلوگر» دانشمند فیزیولوژیست آلمانی در کتاب خود، می نویسد: من از نزدیک تمام استدلالات کسانی را که معتقد به انتقال صفات اکتسابی بوده اند (و صفاتی که جسم از آغاز دارا نبوده، بلکه بعداً روی اسباب خارجی پیدا کرده است) یک یک مورد بررسی قرار داده ام، ولی هیچ کدام آن ها قدرت اثبات این قانون کلی را ندارند. «دوواریموند»، فیزیولوژیست فرانسوی می نویسد: قانون وراثت برای تغییر حوادث طبیعی اختراع گردید، و خود، جز فرضیه چیز دیگری نیست. نویسندگان فرانسوی «دائرة المعارف قرن بیستم»: در جلد 31، صفحه 299 می نویسند: فرضیه «داروین» گروهی را گول زد و عده ای ندای او را اجابت کردند، ولی اساس آن باطل است، زیرا لازمه این فرضیه این است که تمام اوصاف سودمند در موجودات زنده به طور اتفاق، به وجود آمده اند و خود این نتیجه، اساس این نظریه را متلاشی می سازد. استاد «ایف دورج» عضو مجمع علمی فرانسه می گوید: هنگامی که «داروین» قانون انتخاب طبیعی را کشف کرد، در آغاز تصور شد که بزرگترین قوانین علمی که به دست «نیوتون» ها کشف می گردد، پا به منصفه ظهور گذارده است ولی چیزی نگذشت، در برابر اشکالات دندان شکن تاب نیاورد. این ها سخنانی است که استادان علوم طبیعی درباره این فرضیه گفته و نوشته اند، و خوب می رساند که نظریه «داروین» نه تنها یک فرضیه علمی نیست، بلکه بر اثر تحقیقات اخیر دانشمندان حتی از دایره فرضیه علمی، که جا دارد پیرامون آن بحث و گفتگو و اظهار نظر شود؛ نیز بیرون رفته است. ولی، شاید این اعترافات اجمالی برای ما کافی نباشد، زیرا بالاخره ممکن است، گفته شود، که هر نظریه مسلمی تا چه رسد به غیر مسلم، مخالفی دارد، و مخالفت های این دانشمندان شاید از این حدود بیرون نرود، از این نظر لازم است هر یک از اصول چهارگانه «داروینیسیم» را مورد

بررسی قرار داده و پیرامون آن ها بحث کنیم. اینک مشروح بحث در اطراف اصول و پایه های آن:

نقد اصول چهارگانه «داروین»

نقد اصول چهارگانه «داروین» (1)

الف. قانون تنازع بقا تا چه اندازه درست است؟!

محاسبه «داروین» درباره ی جانداران و گیاهان عین واقع است، ولی علل تعادل و یا به عبارت روشن تر، علل کشتارها و ویرانی ها، این نیست که: اقویا، ضعفها را از بین می برند. هرگز داشتن اعضای مفید یا زیان بخش رابطه ای با این قسمت ندارد، بلکه حوادث غیر مترقب خارج از دایره ی جانوران، موجب این تعادل می شود. گاهی بر اثر خشکیدن یک مرداب کلیه ی جانورانی که در آن اطراف زندگی می کردند، از بین می رفتند، و این نابودی دسته جمعی کوچکترین ارتباطی به انتخاب اصلح ندارد. دم های کوچک و دراز، پوست های ضخیم و نازک در این مورد برابر می باشند.

و به قول «گوینو» (2)

تنازع بقا همیشه با آن بی رحمی که «داروین» می پندارد، همراه نیست. بی گمان تعادل حیوانات از قربانی های فراوانی پدید آمده است. اگر یک «قورباغه» هزاران تخم و نوزاد آورد، دو تا از آنها زنده می مانند باقی را یا قورباغه ها و حشرات دیگر می خورند یا بر اثر انگل ها و بیماری ها از میان می روند. این ویرانی ها بی آن که هیچ رابطه ای با این که فلان فرد دم کوتاه یا دراز، و یا پوستی روشن تر و تاریک تر، و دستگاه تنفسی کامل تر یا ناقص تر و... داشته باشد، انجام می گیرد.

ب. انتخاب اصلح تا چه پایه درست است؟!

تغییرات و تحولاتی که در جانداران به وسیله دگرگون شدن محیط رخ می دهد در چندین نسل، بسیار جزئی و نامرئی و غیر محسوس است و پس از مرور هزاران سال به صورت یک تغییر کلی درآمده و پایه انواع را تشکیل می دهند.

ص: 120

1- . داروینسم، ص 62 .

2- . «بنیاد انواع»، ص 61.

بنابراین، این تغییرات جزئی چطور می تواند پیروزی دسته ای را که این تحول ناچیز در آن رخ داده است بر دسته ای که این تغییر در آن ها به وجود نیامده است، تضمین کند.

فرض کنید بر اثر دگرگون شدن شرایط زندگی دسته ای از پستانداران، با سپری شدن زمان و توالدهای زیاد، تحولات ناچیزی در ناحیه ی گردن یا دم و شاخ پیدا نمودند، آیا این تحول به آن حد می رسد، که بتوانند بر همجنسان خود پیروز گردند و آن ها را به حکم اینکه «... در نظام طبیعت ضعیف پامال است» از بین ببرند، و یا مقاومت آن ها در برابر حوادث کمتر بوده و خود به خود طومار زندگی آن ها در هم پیچیده شود؟

«گوینو» استاد دانشگاه در کتاب «بنیاد انواع» صفحه 62 می نویسد:

«تغییرات مولد قابلیت تغییر فردی، چون همیشه خفیف و ناچیزند، سود یا زیان آن ها هم بسیار کوچک است. آیا این تغییرات می تواند تحولی به منظور انتخاب فرد لایق و مستعدتر انجام دهد؟ هیچ کس نمی تواند بپذیرد که شاخی درازتر از چند میلیمتر، و پرده پایی به ضخامت دو یا سه میلیمتر، می تواند خود را از گزند حوادث برهاند. تنازع بقا میدان مسابقه «المپیک» نیست و نمی توان آن را به مسابقه اسب دوانی که درازی سر اسب هم در پیروزی دخیل است، تشبیه کرد. فقط تغییرات بزرگ، محاسن یا معایب کافی را برای انجام انتخاب انساب پدید می آورد و از این رو امتیازات فردی دارای اهمیتی بسیار کوچک می باشد».

«انتخاب انساب متوجه صفتی مجرد نمی شود، و به موجودات زنده که دارای مجموع صفات خوب یا بد هستند، کار دارد. در این صورت پیش بینی این تنازع بسیار دشوار است. صفتی که در یک شرایط فرد را از خطر نیستی می رهاند، ممکن است در شرایط دیگر مایه ی نابودی گردد. از آن گذشته، مشاهدات، چنین نشان می دهد که انتخاب انساب با حذف افراد متغیر، دسته ی متوسط را از نیستی حفظ می کند».

باید گفت اصل وراثت، یکی از اصول مسلم جهان علم بوده و هست و هرگز مورد تردید نبوده و نمی باشد. اساساً حافظ صورت نوعی جانداران و گیاهان، قانون وراثت است. یک درخت گردو تمام خصوصیات ریشه، شاخ و برگ و دانه بستن را از هسته گردو، به ارث می برد، و در واقع تمام این تفصیل به طور اجمال در آن هسته وجود داشته و پس از کاشتن یکی پس از دیگری آشکار می گردد. یک تخم گل که به صورت ظاهر یک دانه ی خشکیده است، در باطن تمام خصوصیات گل از ریشه، ساقه، برگ، رنگ و بو در درون آن نهفته است و در یک محیط و شرایط مخصوص این وجود اجمالی، مبدل به وجود تفصیلی می گردد.

به حکم قانون وراثت، فرزند آفریقایی از نظر سیاهی پوست، پیچیدگی مو، کلفتی لب و سایر خصوصیات، مانند پدر می گردد. چشمان آبی و موی بور یک فرد اروپایی هم تحت قانون وراثت به او رسیده است و...

تمام این ها و صدها نظایر آن، مسلم بودن قانون وراثت را اثبات کرده و آن را در ردیف امور حسی درآورده است.

ولی سابقاً کیفیت انتقال این اوصاف معلوم نبود و هم چنین سایر مطالب در پشت پرده قرار گرفته بود، تا این که دانشمندان با پنجه های علم پرده های جهل را پاره کرده و با دستگاه های قوی و ذره بین های نیرومند «سلول» را کشف و روشن کردند که منشأ پیدایش یک موجود زنده، موجود بسیار ریزی است که در شرایطی مخصوص تکامل پیدا می کند و بالنتیجه به صورت گیاه، حشره، حیوان و یا انسان در می آید.

کشف این راز مطلب را پیچیده تر کرد و ابهام بیشتر گردید، زیرا در آغاز تفکر هرگز قابل قبول نبود که تمام این خصایص و صفات در یک موجود ریز به نام «سلول» که بایست به کمک ذره بین دیده شود، نهفته گردد.

حیات شناسان به امید حل این معما، وقت خود را به سلول شناسی گذراندند، و در پشت میکروسکوب ها صرف وقت کردند.

مسأله پر از مشکلات فراوان بود، از یک طرف با «سلول» سرو کار داشتند که عضو مادی و واجد خواص فیزیکی و شیمیایی بود. و از طرف دیگر با موضوع وراثت مواجه بودند و با خود می گفتند عامل وراثت در کجای آن و در کدام قسمت از «سلول» قرار گرفته است. مسئولیت آن را به کدام یک از اعضا آن دهیم؟ کدام یک از قطعات هسته موجب می گردد که مثلاً پسری، بینی مادر و چشمان پدر را به ارث ببرد و فلان کیفیت را از اجداد خویش اخذ کند؟ (1)

سرانجام کاوش های علمی دانشمندان پرده از این راز نیز برداشت، در تقسیم «سلول» به قسمت های مختلف آن برخوردند. از آن جمله، هسته ای بیضی شکل، که در موقع تقسیم «سلول» قطعات کوچکی در آن پیدا می شود، و نام این قطعات ریز «کروموزوم» است. دامنه ی تحقیقات هم چنان توسعه یافت و بسیاری از دانشمندان موفق شدند که شماره ثابت این «کروموزوم»ها را به دست آورند.

این دانشمندان در نتیجه اثبات کردند، که هر یک از سلول های بدن انسان دارای چهل و هشت «کروموزوم» است. سلول گاو 60، موش 40، مگس 12، نخود 14، گوجه فرنگی 24، زنبور عسل 32، انگل اسب 54. اسب 46 و... «کروموزوم» دارند.

گسترش پژوهش های علمی دانشمندان به این نتیجه رسید که در میان «کروموزوم»ها ذرات بسیار کوچکی نیز وجود دارد، به نام «ژن» که در واقع عامل وراثت اوصاف والدین به فرزندان است.

خواص ارثی مربوط به عواملی هستند، که به نام «ژن» موسوم اند، و تعدادشان خیلی زیاد، و مانند دانه های تسبیح جای گرفته اند. «ژن»ها در روی یکدیگر بی تأثیر نیستند و ممکن است یک خاصیت، به چند «ژن» بستگی داشته باشد. بدین معنی که هر یک از آنها یک قسمت معینی از خواص و صفات مشخص را تولید کنند. نتیجه اینکه مبدأ حیاتی یک موجود زنده به نام انسان سلولی است که از اتحاد دو نطفه نر (اسپرماتوزوئید) و ماده (اوول) به وجود می آید و صفتی که

ص: 123

بخواهد از والدین به اولاد منتقل گردد، باید در سلول های نطفه، موجود باشد و از طریق آنها به اولاد انتقال یابد. بنابراین اگر هر تغییر یا صفتی در «ژن»ها موجود باشد آن تغییر یا صفت، ارثی است و اگر در آنها موجود نباشند، ارثی نیست.

عامل ارث در زمان «داروین» کشف نشده بوده ولی آنچه امروز برای دانشمندان هنوز هم مبهم است این است که «ژن»ها تحت چه عواملی متأثر می شوند و چه وسایلی می توانند تغییراتی در آنها ایجاد کند تا بر اثر این تغییرات، بتوانند اوصاف را به اخلاف منتقل سازند. این نقطه هنوز مبهم است.

«گوینو» می گوید امروز ما می دانیم که صفات موروثی به وسیله مولکول های شیمیایی یا «ژن»ها که در «کروموزوم»های هسته جای دارد، منتقل می شوند. در هر هسته چند هزار «مولکول» شیمیایی وجود دارد. بعضی از آن ها به رنگ پوست و بعضی دیگر به رنگ یا شکل چشم، و عده ای به شکل یا نسج و یا وضع بال ها مربوط می باشد برای آن که یک تغییر اکتسابی مثلاً سیاهی پوست بر اثر تأثیر نور موروثی باشد، باید این تغییر جسم به وسیله ای که هنوز معلوم نشده، در غدد تناسلی در هر ناحیه یا به عبارت بهتر در هر هسته نفوذ کند، به «مولکول»های شیمیایی که مربوط به رنگ جلد است برسد، و با دقت چنان جهت آنها را تغییر دهد که فرزندان از همان آغاز تولد، پوستشان رنگ دار گردد.

ولی این گونه نفوذ خاص، غیر قابل فهم است. از روی هیچ رابطه ی عصبی یا ترشحی نمی توان فهمید که تغییر موضعی بدن پدر یا مادر، بتواند در جهتی موازی پاره ای از یاخته های مولد «مولکول»های شیمیایی را تغییر دهد. (1)

این ها دانش های امروز بشر است. روی این مبانی مسلم، ادعای انتقال صفات اکتسابی چنان که «داروین» ادعا کرده است کاملاً بی اساس است، زیرا این اوصاف در صورتی منتقل می شوند که در «ژن» تحولاتی ایجاد کنند و بدون تحول، انتقال صفات امکان پذیر نخواهد بود. ولی متأسفانه تاکنون عامل تحول در «ژن»

ص: 124

برای بشر مکشوف نگردیده است و هنوز علم ثابت نکرده است به کار بردن یا نبردن عضوی یا دگرگونی محیط می تواند در عامل وراثت تحولاتی ایجاد کنند.

آزمایش ها، موروثی بودن صفات اکتسابی را تکذیب می کند. علاوه بر این که گواهی بر صحت انتقال صفات اکتسابی در دست نیست آزمایش ها بر خلاف آن گواهی می دهند.

تغییرات اکتسابی به یکی از شش روش زیر ممکن است در جانوری ظهور کند:

1. قطع شدن یک یا چند عضو

2. بر اثر بعضی از امراض

3. مصونیت عمومی بدن تحت اثر بعضی امراض میکربی.

4. اثر نور، حرارت، رطوبت، غذا، و مانند این ها.

5. اثر استعمال یا عدم استعمال اعضا.

6. اثر تعلیم و تربیت.

ولی آزمایش های پی در پی بر خلاف تمام این طرق شش گانه گواهی داده و هرگز بر اثر هیچ یک از این اسباب، صفات اکتسابی به اخلاف منتقل نگردیده است و اینک تفصیل هر یک از این آزمایش ها:

1. قطع شدن عضوی از اعضا

به طور کلی قطع شدن عضو، اساساً موروثی نمی گردد، از جمله آزمایش هایی که در این باره به عمل آمده است، این است که در طی بیست و دو نسل متوالی، دم یک دسته موش را بریدند (در حدود 1592 موش) ولی نوزاد همیشه با داشتن دم طبیعی، به دنیا می آمدند.

روشن تر از همه مسأله بکارت دختران است، از روزی که تمایلات جنسی میان مرد و زن بوجود آمده است، همواره مادران این پرده را از دست داده اند ولی هرگز این صفت به اخلاف منتقل نگردیده است و تقریباً تمام دختران با پرده بکارت پا به عرصه وجود نهاده و این خصیصه را از مادران خود به ارث نبرده اند.

مسلمانان و کلیمیان قرن هاست که فرزندان خود را ختنه می کنند ولی کمتر پسری ختنه شده پا به دنیا می گذارد. اینها تمام گواه بر این است که هرگز اختصاصاتی که با قطع شدن اعضا به جانوری دست می دهد، موروثی نمی شود.

2. اختلالاتی که از طریق امراض به وجود می آید

آزمایش و تجربه نیز موروثی بودن این سنخ از صفات و اختصاصات را تکذیب می کند. و هرگز اختلالاتی که از طریق بعضی از امراض، در جاندار پدید می آید، موروثی نمی شود. به چند خرگوش باردار بیست روز پس از باردار شدن چند دفعه متوالی محلولی قوی از نفتالین مخلوط با روغن زیتون نیم گرم خوراندند، این ماده معمولاً اثرش بر روی عدسی چشم است و آن را کدر می کند، در خاتمه عمل خرگوش های باردار از یک طرف و جنین آنها از طرف دیگر دارای عدسی های کدر شدند و پس از پایان دوره ی حمل نوزادان همه دارای عدسی های کدر بودند. از جفت گیری اولاد حاصل از نسل اول هر چه خرگوش زائیده شده، عدسی سالم داشته اند.

3. مصونیت عمومی بدن بر اثر بعضی امراض میکروبی

این عامل نیز هرگز باعث موروثی بودن مصونیتی که بر اثر برخی از امراض میکروبی در جاندار پدید می آید، نمی گردد. و این مطلب به قدری روشن است که احتیاج به آزمایش ندارد. بسیاری از افراد انسان، در دوران عمر به بیماری های حصبه، دیفتری و غیره مبتلا می شوند و معالجه کامل، تا مدتی مصونیتی در بدن بیمار پدید می آورد و او را از ابتلای مجدد مصون می دارد ولی هرگز این خاصیت اکتسابی (مصونیت) موروثی نیست و اولاد همین افراد در دوران عمر خود به همین بیماری ها مبتلا می گردند.

4. اثر نور، حرارت، رطوبت و غذا در موروثی شدن یک صفت

جای شک نیست که محیط در روی جانور اثرهای مخصوص می گذارد و تغییراتی به وجود می آورد، ولی بحث و گفتگو در اینجاست که آیا این صفات و حالات که محیط به وجود آورده است، موروثی می شود، یا نه؟ و از آزمایش های

متعدد، چنین نتیجه گرفته شده است که این صفات و تغییرات اکتسابی موروثی نمی گردد.

«سوستر» در سال 1915 عده ای از موش ها را در اتاق گرم دارای حرارت 22 درجه و عده دیگر را در اتاق دارای صفر الی چهار درجه، به مدت شش ماه پرورش داد و سپس ملاحظه کرد که درازی گوش و دم موش های اتاق گرم بیشتر از موش های اتاق سرد است، و اولاد حاصل از دو دسته مذکور را پس از آن که در حرارت عادی پرورش داد در وضع طول پا و دم آنها، تفاوتی مشاهده نکرد.

«پن» آزمایشی در این باره دارد که ما آن را در توضیح اصل چهارم بیان خواهیم کرد.

ممکن است گفته شود که صفات اکتسابی در صورتی موروثی است که جنبه ی طبیعی داشته باشد نه مصنوعی و تمام این آزمایش ها دور تحولاتی می گردد که تمام تغییرات در آنجا مصنوعاً به وجود آمده است.

ولی هرگز علت این تخصیص روشن نیست و زمام موروثی بودن صفات در دست ما نیست که هر کجا دل ما بخواهد به آن طرف برگردانیم، و نیز ممکن است تصور شود که موروثی بودن یک صفت مدت طولانی تری لازم دارد و مدت این آزمایش ها بسیار کوتاه است.

این عذر تا حدی پذیرفته است ولی مدت طولانی در آنجا لازم است که صفت موروثی بخواهد به طور بارزی جلوه گر شود. به طوری که نوع واحدی را دو صنف قلمداد کند، ولی آثار جزئی هرگز نیازی به مدت طولانی ندارد. دراز شدن دم و یا کوتاه شدن آن به اندازه یک میلیمتر بایست در طول بیست و دو نسل به منصفه ی ظهور برسد، در صورتی که چنین اختلافاتی مشاهده نشده است.

5. وراثت، بر اثر استعمال و عدم استعمال عضو

«داروین» و «لامارک» روی این قسمت بیشتر تکیه کرده اند و نایبنا بودن بسیاری از جانوران غارنشین را روی همین اصل می دانند، ولی آنچه مسلم است، این است که استعمال و عدم استعمال وسیله تقویت عضو و ضعف آن می گردد، و

ص: 127

دانشمندان امروز، کوری برخی از حیوانات را که احتیاج به قوه بینایی ندارند، بر اثر جهشی می دانند که گاهی یک مرتبه در حیوانات پدید می آید و ما فرضیه جهش را بعداً بررسی خواهیم کرد.

علاوه بر این دانشمندان در همان محیط های تاریک جانوران زیادی را پیدا کرده اند که نه فقط چشم های عادی دارند بلکه بسیاری از آنها دارای چشم های درشت و غیر عادی هستند و مشروح این بحث در انتقاد از اصل چهارم بیان می شود.

6. تعلیم و تربیت

ششمین راهی که برای موروثی بودن صفات اکتسابی در دست است، همان تعلیم و تربیت می باشد. در این باره آزمایش هایی به عمل آمده است که نتایج مختلف دارد. به طور مسلم در انسان پاسخ منفی است، زیرا ملکات فاضله و صفات و سجایای ارزنده و رذائل اخلاقی که از طریق تعلیم و تربیت پدید آمده باشد، در آدمیزاد ارثی نیست، یعنی موروثی بودن کلیت ندارد، و مطالبی که از همان طریق آموخته است به اخلاف منتقل نمی شود. هرگز فرزند یک بنا یا یک معمار و یا یک مهندس بنا و معمار و مهندس زاییده نمی شوند. همچنین....

آزمایشی که دانشمند معروف «پاولوو» به عمل آورده است به نفع این مطلب گواهی می دهد، یک عده موش را این طور عادت می دهند، که حاضر بودن غذا را به وسیله صدای زنگ، به آنها اطلاع دهد. این عادت پس از 300 بار تکرار در آنها چنان عادی می شود که به محض شنیدن صدای زنگ به طرف غذا می دوند. اولاد حاصل از این موش ها بر اثر 100 بار تمرین مانند والدین خود به صدای زنگ عادت می کنند و در نسل دوم 20 بار تمرین در نسل سوم 10 بار و بالاخره در نسل چهارم پنج دفعه تمرین کفایت می کند.

«پاولوو» چنین نتیجه می گیرد که پس از چند نسل، این عادت چنان موروثی می شود که به شنیدن نخستین صدای زنگ، عمل اجدادی خود را صورت خواهند داد.

ولی آزمایش «پاولوو» با آزمایش های نظیر آن اساساً مطابقت نمی کند. چنان که «مارک دوول» در سال 1924 در طی چند نسل متوالی یک عده موش سفید را این طور عادت می دهد که غذای خود را در محلی پیدا کنند که برای رسیدن به آن باید از راه های پرپیچ و خم عبور کنند ولی این صفت هرگز در فرزندان آنها موروثی نگشته است. وقتی «مارک دوول» اولاد این موش ها را مورد آزمایش قرار می دهد بر خلاف «پاولوو» نتیجه می گیرد، یعنی برای عادت دادن بچه های آنها ناچار می شود به اندازه ای وقت صرف کند که برای والدین آنها کرده بود.

در پایان لازم است درباره ی غرایز و احساسات عجیب حیوانات و کارهای دقیقی که بعضی از این حیوانات انجام می دهند، که با اعمال یک انسان فهمیده و هوشمند که پس از مدتی فکر و اندیشه بجا می آورد، برابری می کند؛ سخنی بگوییم.

زنبور عسل، خانه های شش گوشه می سازد. شیرۀ گل ها را با مهارت کامل مکیده، برای خود و آدمیزاد لذیذترین غذا را آماده می کند، مورچگان با مهارت کامل، خانه می سازند. نوزادان خود را تربیت می کنند. کارهایی انجام می دهند، که خردمندان انگشت تعجب به دندان می گیرند.

«داروین» می گوید: زنبور عسل و مورچگان پس از یک سلسله آزمایش ها، موفق به چنین کارها شده اند و این ادراک به عنوان توارث به فرزندان آنها رسیده است.

ولی گفتار «داروین» در این باره بسیار گنگ و پیچیده است و قادر به حل اشکال نیست زیرا هر گاه این سنخ ادراکات از طریق توارث به اخلاف می رسد، پس چرا علوم انسان از طریق وراثت به اخلاف واگذار نمی شود؟ فرزند دانشمند، عالم و دانشمند نمی گردد؟ فرزندان بنا و آهنگر تا کارگاه نروند، بنا و آهنگر نمی شوند و همچنین...؟

گاهی گفته می شود ممکن است فرزندان حیوانات این گونه کارها را از پدران و مادران خود بیاموزند و با مراقبت هایی یاد بگیرند، ولی این اندیشه بسیار بی پایه

است، زیرا بسیاری از حیوانات روی پدر و مادر را نمی بینند و این حسرت را تا روز مرگ با خود دارند. مع الوصف به انجام کارهای زندگی خود توانا و عالمند. نمونه روشن این موضوع پرندۀ ای به نام «اکسیکلوب» است. دانشمند معروف فرانسه «وارد» درباره این حیوان مطالعه کرده و می گوید: از خصایص آن این است که وقتی تخم گذاری او تمام شد، می میرد. یعنی هرگز روی نوزادان خود را نمی بیند و همچنین نوزادان روی پر مهر مادر خود را نخواهند دید. آنها هنگام بیرون آمدن از تخم، به صورت کرم هایی هستند بی بال و پر، که قدرت تحصیل آذوقه و مایحتاج زندگانی را ندارند. لذا بایست تا یک سال به همان حالت در یک مکان محفوظ بمانند و غذای آنها مرتب در کنارشان باشد. به همین جهت وقتی پرندۀ مادر احساس می کند که موقع تخمگذاری فرا رسیده است قطعۀ چوبی تهیه کرده و سوراخ عمیقی در آن احداث می کند سپس مشغول جمع آوری آذوقه می شود و از برگ ها و شکوفه هایی که قابل استفاده برای تغذیه ی نوزادان او می باشد به اندازه خوراک یک سال، هر یک از آنها تهیه کرده و در انتهای سوراخ می ریزد و بعداً تخم روی آن می گذارد و سقف نسبتاً محکمی از خمیرهای چوب بر بالای آن بنا می کند.

چطور می توان گفت، این حیوان که در هیچ نسلی روی مادر خود را نمی بیند این گونه امور شگفت انگیز را از طریق تعلیم آموخته است؟ بهترین گواه ما همین زنبور عسل است که همه با آن آشنا هستیم، زنبور عسل را هر گاه پس از تولد در نقطه ای دور از پدر و مادر پرورش دهیم، باز هم به انجام تکالیف خود از قبیل خانه سازی و مکیدن گل ها بدون کوچکترین تعلیمی، قادر خواهد بود.

د. «سازش با محیط»

جاندار و گیاهی که در محیطی زندگی می کند، باید یکی از این دو راه را انتخاب کند یا خود را با محیط تطبیق دهد و اعضایی متناسب با محیط به دست آورد و یا زندگی خود را از دست بدهد.

جای شک نیست که محیط روی موجود زنده تأثیر دارد، گل هایی که در کوهستان ها می رویند، یا گل هایی که در زمین های پست پرورش داده می شوند، کاملاً با هم فرق دارند. جاننداری که در خشکی زندگی می کند، با جاندار آبی تفاوت دارد. ولی هرگز این اصل کلیت ندارد و آزمایش هایی به عمل آمده که کلیت آن را تکذیب می کند و اینک نمونه هایی از این آزمایش ها:

1. دانشمندی به نام «پن» شصت و نه سال متوالی مگس سرکه را در تاریکی پرورش داد و اولاد آخرین نسل را به روشنایی آورد و کمترین اختلافی در ساختمان چشم آن ها مشاهده نکرد.

گاهی گفته می شود که این مدت برای تحلیل رفتن دیدگان آن ها کم است و صدها نسل می خواهد که محیط درباره ی آن ها تأثیر کند، ولی این گفتار بی اساس است زیرا اگر محیط تاریک قدرت تحلیل بردن نیروی بینایی آخرین را نداشته باشد، به طور مسلم باید تأثیر مختصری در طی این نسل های فراوان گذارده باشد.

2. در غارهای آهکی تاریک انواع مختلف جانوران زندگی می کنند، که غالباً فاقد چشم می باشند. «داروین» معتقد است که فقدان مزبور نتیجه ی مستقیم سازش با محیط است ولی در همان محیط تاریک جانوران دیگری نیز دیده می شوند که نه فقط چشمشان وضع عادی دارد بلکه عده ای چشمان درشت تر از حد معمولی نیز دارند.

3. درباره ی «بالن» پستاندار عظیم الجثه ای که در آب زندگی می کند، «داروین» معتقد است که بر اثر سازش با محیط دست های آن، به بال تبدیل شده و پاهای آن از بین رفته و منتها الیه بدنش به بال مخصوص وی تبدیل شده است، مع الوصف پستاندارانی در آب زندگی می کنند که دست و پای خود را به خوبی محفوظ داشته اند و مهارت کمتری از انواع سازش یافته در زندگی آبی، به خرج نمی دهند.

4. «اردک» و «قو» بین انگشتان خود پرده‌ی نازکی دارند که به وسیله‌ی آن، در کمال سهولت شنا می‌کنند و وجود این پرده در مکتب «داروین» اثر سازش با محیط است. مع الوصف پرندگان زیادی در آب زندگی می‌کنند که با نهایت مهارت شناوری کرده، و از ماهی‌ها تغذیه می‌کنند بدون این که پرده‌ی بین انگشتان آنها موجود باشد.

5. «موش کور»، پستاندار کوچک حشره‌خواری است که دالان‌هایی در زمین حفر می‌کند و در آن‌ها روزگاری می‌گذراند، به شکار حشرات می‌پردازد. چشم‌های کوچک و تحلیل‌رفته دارد، در دست‌های او چنگال‌های تیز و مخصوصاً یک انگشت اضافی دارای چنگال دیده می‌شود. «داروین» وجود این اعضا را اثر مستقیم سازش با محیط می‌داند ولی در آن نقاط تاریک جوندگانی نیز مانند «موش کور» در دالان‌های زیرزمینی زندگی می‌کنند که در حفاری از موش تواناترند ولی خصوصیات بدنی موش کور را، ندارند.

این‌ها و امثال آن که هر کدام اساس سازش با محیط را از بین برده فکر ما را به نقطه‌ی دیگری معطوف می‌دارد که بایست در آن جا علل این همه اختلافات را جستجو کنیم. (1)

ص: 132

1- . سبجانی، جعفر؛ (1386) مسائل جدید کلامی، قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام) .

إكساء أجسام الحيوانات و خلقة أقدامها بعكس الإنسان و أسباب ذلك

انظُر يَا مَفْضَلُ إِلَى لُطْفِ اللَّهِ جَلَّ اسْمُهُ بِالْبَهَائِمِ كَيْفَ كَسَيْتَ أَجْسَامَهَا هَذِهِ الْكِسْوَةَ مِنَ الشَّعْرِ وَالْوَبْرِ وَالصُّوفِ لِتَقِيَهَا مِنَ الْبُرْدِ وَ كَثْرَةِ الْآهَاتِ أَلْبَسْتَ الْأَطْلَافَ وَالْحَافِرَ وَالْأَخْفَافَ لِتَقِيَهَا مِنَ الْحَفَاءِ (1) إِذْ كَانَتْ لَا أَيْدِي لَهَا وَلَا أَكْفَ وَلَا أَصَابِعَ مُهَيَّأَةً لِلْعَزْلِ وَالنَّسْجِ فَكُفُوا بِأَنْ جُعِلَ كِسْوَتُهُمْ فِي خَلْقِهِمْ بَاقِيَةً عَلَيْهِمْ مَا بَقُوا لَا يَحْتَاجُونَ إِلَى تَجْدِيدِهَا وَاسْتِبْدَالِ بِهَا فَأَمَّا الْإِنْسَانُ فَإِنَّهُ ذُو حِيلَةٍ وَ كَفَّ مُهَيَّأَةً لِلْعَمَلِ فَهُوَ يَنْسُجُ وَيَعْزِلُ - وَ يَتَّخِذُ لِنَفْسِهِ الْكِسْوَةَ وَ يَسْتَبْدِلُ بِهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ وَ لَهُ فِي ذَلِكَ صَدَاحٌ مِنْ جِهَاتٍ مِنْ ذَلِكَ أَنَّهُ يَسْتَتِعِلُّ بِصَدْعَةِ اللَّبَاسِ عَنِ الْعَبَثِ وَ مَا تُخْرِجُهُ إِلَيْهِ الْكِفَايَةُ وَ مِنْهَا أَنَّهُ يَسْتَتْرِجِحُ إِلَى خَلْعِ كِسْوَتِهِ إِذَا شَاءَ وَ لُبْسِهَا إِذَا شَاءَ وَ مِنْهَا أَنْ يَتَّخِذَ لِنَفْسِهِ مِنَ الْكِسْوَةِ ضَرْبًا لَهَا جَمَالٌ وَ رَوْعَةً فَيَتَلَذَّذُ بِلُبْسِهَا وَ تَبْدِيلِهَا وَ كَذَلِكَ يَتَّخِذُ بِالرِّفْقِ مِنَ الصَّنْعَةِ ضَرْبًا مِنَ الْخِفَافِ (2)

وَ النَّعَالِ يَقِي بِهَا قَدَمَيْهِ وَ فِي ذَلِكَ مَعَايِشٌ لِمَنْ يَعْمَلُهُ مِنَ النَّاسِ وَ مَكَاسِبٌ يَكُونُ فِيهَا مَعَايِشٌ لَهُمْ وَ مِنْهَا أَقْوَاتُهُمْ وَ أَقْوَاتُ عِيَالِهِمْ فَصَارَ الشَّعْرُ وَ الْوَبْرُ وَ الصُّوفُ يَقُومُ لِلْبَهَائِمِ مَقَامَ الْكِسْوَةِ وَ الْأَطْلَافِ (3)

وَ الْحَوَافِرُ وَ الْأَخْفَافُ مَقَامَ الْجِدَاءِ. (4)

اراز پوشش جسم حيوانات و ناهمگونی پاهای آنها]

ای مفضل! بنگر که خدای جلّ و علا از سر لطف و مهرش به حیوانات چگونه جسم آنها را این گونه با مو، کرک و پشم پوشانیده تا از سرما و بسیاری از آفات و نارساییها در امان باشند. نیز برای آنها سمهای شکافته آفرید تا از ناهمواری زمین آزار نبینند [و نیازی به کفش نداشته باشند]؛ زیرا این حیوانات برای رسیدن و

ص: 133

1- . الحفاء هو المشي بلا خف و لا نعل.

2- . الخفاف جمع خف- بالضم- و هو ما يلبس بالرجل.

3- . الاطلاف- بالكسر- و هو لما اجتر من الحيوانات كالبقرة و الظبي بمنزلة الحافر للفرس.

4- . توحيد المفضل، ص 107.

بافتن [لباس و پاپوش و ...] دست و انگشت مناسب ندارند در نتیجه در آفرینش آنها این نیازها در نظر بوده و آفریده شده و هیچ نیازی به تجدید و تبدیل آنها نیست و تا زنده اند این نیازها برآورده است.

اما انسان، چاره اندیشی و دستی مناسب کار دارد. او می ریسد و می بافتد و برای خود پوشاک تهیه می کند و به تناسب وضعیتش آن را دگرگون و تعویض می نماید. از چند جهت این کار به سود اوست:

[1] با اشتغال به کار ساخت پوشاک از فساد و بیهودگی به دور می ماند و بی نیازی، او را در کار عبث نمی افکند.

[2] متناسب با وضعیتش از در آوردن و گاه از بر تن کردن آنها لذت می برد.

[3] با حسن انتخاب خود از پوشیدن لباسهای زیبا و با شکوه و نیز تغییر و تبدیل آنها متلذذ می شود.

[4] با بهره گیری از این صنعت به ساخت انواع جوراب، پاپوش و کفش می پردازد و بدین وسیله پاهایش را حفظ می کند.

[5] این کار لوازم اشتغال بسیاری از مردم را فراهم می آورد و شماری از مردم با کار کردن در این بخش صنعتی می توانند معاش و روزی خود و خانواده خود را به دست آورند.

پس مو، کرک و پشم در حکم پوشاک حیوانات و سمهای گونه گون در حکم کفش آنهاست (1).

خداوند در قرآن می فرماید:

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَانًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ؛ (2)

«و خدا برای شما از خانه هایتان محل سکونت (و آرامش) قرارداد، و از پوست چهار پایان نیز برای شما خانه هایی قرار داد که هنگام کوچ کردن و روز اقامتتان به

ص: 134

1- . شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 101.

2- . سوره نحل، آیه 80.

آسانی می‌توانید آنها را جابه‌جا کنید، و از پشم و کرک و موی آنها اثاث و متاع (وسائل مختلف زندگی) تا زمان معینی قرار داد.»

می‌فرماید: «خداوند برای شما از خانه‌هایتان محل سکونت و آرامش قرار داد»: **وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا**

سپس می‌افزاید: «و برای شما از پوست چهارپایان، خانه‌هایی قرارداد، بسیار سبک و کم‌وزن که روز کوچ کردن و روز اقامت، به آسانی آنها را جابجا

می‌کنید»: **وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ اقَامَتِكُمْ**

آری همیشه خانه‌های ثابت جوابگوی نیازهای انسان نیست. در بسیاری از مواقع انسان نیاز به خانه‌های متحرک دارد که بتواند آنها را به آسانی حمل و نقل کند و در عین حال در برابر سرما و گرما، و با دو طوفان و مانند آن مقاوم باشد.

یکی از بهترین خانه‌های سدّیّار، خیمه‌هایی است که از پوست ساخته می‌شود که در این آیه به آن اشاره شده است؛ و به مراتب از خیمه‌های تهیه شده از پشم یا پنبه محکم‌تر و مقاوم‌تر و راحت‌بخش‌تر است.

در پایان آیه به بخش دیگری از منافع مهم آنها پرداخته؛ می‌افزاید: «و از پشم‌ها و کرک‌ها و موهای آنها برای شما اثاث و متاع و وسائل زندگی تا زمان معینی قرارداد»؛ **وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأُوبَارِهَا وَشَعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (1)**

البته می‌دانیم پشم از آن گوسفند، کرک از آن شتر، و مو از آن بز است؛ و نیز می‌دانیم از این سه ماده، انواع لباس‌ها، فرش‌ها، پوشش‌ها، پرده‌ها، خیمه‌ها،

ص: 135

1- «بیت» جمع «بیت» به معنی اطاق یا خانه و مأوای شبانه انسان است، و واژه «بیتوته» که به معنی توقف شبانه است نیز از همین جا گرفته شده. «ضعن» به معنی کوچ کردن و انتقال از نقطه‌ای به نقطه دیگر است در مقابل اقامت، و «اصواف» جمع «صوف» به معنی پشم و «اوبار» جمع «وبر» به معنی کرک و «اشعار» جمع «شعر» به معنی مو و «اثاث» از ماده «اث» به معنی کثرت و درهم پیچیدگی است و به وسائل منزل گفته می‌شود چرا که دارای کثرت است و بعضی آن را به معنی پوشش و لباس و لحاف و بعضی به معنی فرش گرفته‌اند و بعضی آن را با متاع که وسیله تمتع و بهره‌گیری در زندگی است یکی دانسته‌اند.

سفره ها، طناب ها، و مانند آن تهیه می کنند، که و در زندگی انسان نقش بسیار مهمتی دارند.

گرچه امروز از مواد صنعتی و نفتی انواع لباس و فرش می سازند؛ ولی مطالعات دانشمندان نشان داده که اینها وسائل سالمی برای زندگی انسان محسوب نمی شود، و غالباً عکس العمل های نامناسبی در سلامت انسان دارد؛ در حالی که لباس های پشمین و کرکین و موئین از سالم ترین لباس ها محسوب

می شوند.

تعبیر به «الی حین» را بعضی اشاره به مقدار دوام و سائلی که از این مواد سه گانه تهیه می کنند دانسته اند، و جمعی آن را اشاره به این می دانند که همه این وسائل فانی شدنی است و نباید دل به آنها بست؛ و این معنی مناسب تر به نظر می رسد. (1)

نکته

می دانیم موهایی که بر بدن چهار پایان می روید بعضی کاملاً خشن است، مانند موهای بز که عرب آن را "شعر" می گوید (و جمع آن اشعار است) و گاهی کمی نرمتر است که آن را پشم می گوئیم و عرب آن را صوف می نامد (و جمع آن اصواف است) و گاهی از آن هم نرمتر است که آن را "کرک" می نامیم که عرب آن را "وبر" (بر وزن ظفر) جمع آن اوبار می گوید بدیهی است این تفاوت ساختمان موها سبب می شود که از هر کدام برای مصرف خاصی استفاده شود، از یکی فرش درست کنند، از دیگری لباس، از دیگری خیمه و مانند آن (2).

ص: 136

1- .پیام قرآن، ج 2، ص 412.

2- . تفسیر نمونه، ج 11، ص 344.

فَكَرَّ يَا مُفَضَّلُ فِي خَلْقَةِ عَجِيبَةٍ جُعِلَتْ فِي الْبَهَائِمِ فَإِنَّهُمْ يُوَارُونَ (1) أَنْفُسَهُمْ إِذَا مَاتُوا كَمَا يُوَارِي النَّاسُ مَوْتَاهُمْ وَإِلَّا فَأَيُّنَ جِئْتُ هَذِهِ الْوُحُوشِ وَالسَّبَاعِ وَغَيْرِهَا لَا يُرَى مِنْهَا شَيْءٌ وَ لَيْسَتْ قَلِيلَةً فَتَخْفَى لِقَلْبَتِهَا بَلْ لَوْ قَالَ قَائِلٌ أَنَّهَا أَكْثَرُ مِنَ النَّاسِ لَصَدَقَ فَاعْتَبِرْ فِي ذَلِكَ بِمَا تَرَاهُ فِي الصَّحَارِي وَالْجِبَالِ مِنْ أَسْرَابِ الطُّبَاءِ (2) وَالْمَهَا (3) وَالْحَمِيرِ الْوَحْشِ وَالْوُعُولِ (4) وَالْأَيَانِلِ (5) وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْوُحُوشِ وَأَصْدَانِافِ السَّبَاعِ مِنَ الْأَسَدِ وَالضَّبَاعِ وَالذَّنَابِ وَالْتُمُورِ وَغَيْرِهَا وَضُرُوبِ الْهُوَامِّ وَالْحَشَدَرَاتِ وَدَوَابِّ الْأَرْضِ وَكَذَلِكَ أَسْرَابُ الطَّيْرِ مِنَ الْعُرْبَانِ وَالْقَطَاةِ وَالْإَوْزِ وَالْكِرَاكِيِّ (6) وَالْحَمَامِ وَسِبَاعِ الطَّيْرِ جَمِيعاً وَكُلُّهَا لَا يُرَى مِنْهَا إِذَا مَاتَتْ إِلَّا الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ يَصِدُّ يَدُهُ فَاِنْصُصُ أَوْ يَفْتَرِسُهُ سَمْعٌ فَإِذَا أَحْسَبُوا بِالمَوْتِ كَمُنُوا فِي مَوَاضِعَ خَفِيَّةٍ فَيَمُوتُونَ فِيهَا وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَأَمْتَلَأَتِ الصَّحَارِي مِنْهَا حَتَّى تَفْسُدَ رَائِحَةُ الْهُوَاءِ وَتَحْدُثَ الْأَمْرَاضُ وَالْوَبَاءُ فَانْظُرْ إِلَى هَذَا بِالَّذِي يَخْلُصُ إِلَيْهِ النَّاسُ وَعَمَلُوهُ بِالتَّمْثِيلِ (7) الْأَوْ لِ الَّذِي مُثِّلَ لَهُمْ كَيْفَ جُعِلَ طَبْعاً وَإِذْكَاراً (8) فِي الْبَهَائِمِ وَغَيْرِهَا لَيْسَلَمَ النَّاسُ مِنْ مَعْرَةِ (9) مَا يَحْدُثُ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأَمْرَاضِ وَالْفَسَادِ (10)

ص: 137

- 1- .يوارون انفسهم: يخفونها.
- 2- . الطباء جمع ظبية وهي انثى الغزال.
- 3- .المها: جمع مهاة وهي البقرة الوحشية.
- 4- . الوعول جمع وعل وهو تيس الجبل له قرنان قويان منحنيان كسيفين أحديين.
- 5- . الايائل جمع أيل - بفتح فتشديد- حيوان من ذوات الظلف للذكور منه قرون منشعبة لا تجويف فيها، أما الاناث فلا قرون لها.
- 6- . الكراكي جمع كركى- بضم فسكون فكسر- طائر كبير أغبر اللون طويل العنق والرجلين أتر الذنب قليل اللحم.
- 7- . المراد بالتمثيل ما ذكره الله تعالى في قصة قاييل.
- 8- .في الأصل المطبوع ادكارا بالبدال المهملة، ولكن الاذكار اوضح وهو من قولهم ذكر الشيء: حفظه في ذهنه.
- 9- . المعرة: الأمر القبيح والمساءة والاثم والاذى.
- 10- . توحيد المفضل ، ص 109.

[حیوانات در وقت احساس مرگ خود را پنهان می کنند]

ای مفضل! در ویژگی شگفتی که در آفرینش چهارپایان نهاده شده بیندیش. آنها وقتی که مردند مانند انسانها که یک دیگر را در خاک می نهند خود را مخفی می کنند. و اگر چنین نبود این همه مردار حیوانات وحشی، درندگان و جز آن کجاست که پیدا نیست؟ این حیوانات که اندک نیستند تا پیدا نباشند. حتی اگر کسی بگوید شماره آنها بیش از مردم است سختی راست گفته است.

در کوه و صحرا به دسته های انبوه آهوان، گاوهای وحشی، گورخران، گوزنها و بزهای کوهی و همچنین به درندگانی چون شیرها، پلنگها، گرگها، کفتارها و ... و به حشرات و جنندگان روی زمین و به دسته های پرندگانی چون کلاغها، سنگخواره ها، غازها، کبوتران و پرندگان درنده و گوشتخوار بنگر. این همه حیوان گونه گون وقتی که می میرند جز شمار اندکی که صیادی شکار کند و یا درنده ای بدرد هیچ کدام پیدا نیستند.

این حیوانات وقتی که احساس کردند که زمان مرگشان فرا رسیده در جای پست و گودی مخفی می شوند و در همان جا می میرند. اگر چنین نبود تمام دشت [و کوه و دریا] از بوی گندیده و فساد آنها فاسد می شد و بیماریهای کشنده ای چون وبا در همه جا منتشر می گشت. بنگر که چگونه این خصلت آدمی که آن را در آغاز آفرینش انسان، از به خاکسپاری کلاغی توسط کلاغ دیگر فرا گرفت در سرشت حیوانات نهاده شده است تا آدمی از آلودگی و بیماریهای گونه گون جان سالم به در برد؟(1)

نشانه های او در هدایت فطری و غریزی انسان و حیوان

نه فقط انسان ها که بسیاری از جانداران دیگر با یک سلسله علوم و دانش های فطری و غریزی از مادر متولد می شوند. دانش هایی که برای فرا گرفتن آن مسلماً معلمی وجود نداشته، و محصول و نتیجه تجربه و آزمایش نیست؛ بلکه معلّم

ص: 138

نخستین، آنها را از همان آغاز به طرز اسرار آمیز و اعجاب آوری در عمق وجود انسان و سایر حیوانات جای داده است.

مطالعه این دانش ها و آگاهی ها و هدایت های فطری و غریزی آیات عظیمی از عظمت خداوند، و نشانه های روشنی بر علم و قدرت او است.

با این اشاره کوتاه به آیات زیر گوش جان فرا می دهیم:

1- قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى. (1)

2- أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ - وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ - وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ. (2)

3- فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا. (3)

4- فَأَفْقَمَ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. (4)

5- الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. (5)

6- الرَّحْمَنُ - عَلَّمَ الْقُرْآنَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ - عَلَّمَهُ الْبَيَانَ. (6)

7- فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (7)

ترجمه:

1- «موسی گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه را لازمه آفرینش او بود داد، و سپس رهبری کرد.»

2- «آیا ما برای او (انسان) دو چشم قرار ندادیم؟ - و یک زبان و دو لب؟ - و او را به خیر و شرش هدایت نمودیم.»

ص: 139

1- . سوره طه، آیه 50.

2- . سوره بلد، آیات 8-10.

3- . سوره شمس، آیه 8.

4- . سوره روم، آیه 30.

5- . سوره علق، آیات 4 و 5.

6- . سوره رحمن، آیات 1-7.

7- . سوره غاشیه، آیه 21.

3- «سپس (بعد از تکمیل آفرینش انسان) فجور و تقوی (آگاهی بر شرّ و خیر) را به او الهام کرد.»

4- «روی خود را متوجّه آئین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند انسان ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش خدا نیست، این است دین و آئین محکم و استوار، ولی اکثر مردم نمی دانند.»

5- «همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود، و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد.»

6- «خداوند رحمان- قرآن را تعلیم فرمود- انسان را آفرید- و به او سخن گفتن را تعلیم داد.»

7- «پس تذکّر ده، توفیّق «تذکّر» دهنده ای.»

هدایت فطری و غریزی در علم روز

با پیشرفت علم روانشناسی و روانکاوی و مطالعات دانشمندان درباره حواس اسرارآمیز حیوانات و جانوران، اسرار بسیار شگفت انگیزی از هدایت فطری و غریزی در جهان موجودات زنده کشف شده است؛ و با پدیده هایی برخورد می کنیم که علوم از تفسیر آن عاجزند، و هرگز نمی توانند نشان دهند که این هدایت ها از کجا سرچشمه گرفته است؟ جز اینکه بپذیریم مبدأ بزرگ عالم هستی که وظیفه هدایت همه موجودات را بر عهده گرفته این علوم را از طریق یک الهام مرموز درونی به انسان یا حیوانات دیگر بخشیده است.

در این زمینه آن قدر شاهد و نمونه داریم که اگر جمع آوری شود یک کتاب بزرگ را تشکیل می دهد، که از آن جمله موارد جالب زیر است:

1- انسان به هنگام تولد ز مادر بدون آنکه نیاز به معلّم داشته باشد مکیدن پستان و شیر خوردن و کمک گرفتن از دست و پنجه برای این کار و منتقل ساختن نیازهای خود به مادر از طریق گریه را به خوبی می داند.

ص: 140

وضع لغات، و ابداع کلمات، و سخن گفتن، و مسائل دیگری را از این قبیل به صورت یک استعداد مرموز همراه خود از مادر به دنیا می آورد، و همچنین درک حسن و قبح، زشتی ها و زیبایی ها، و قسمت زیادی از بایدها و نبایدها و آشنائی به مبدأ جهان آفرینش و معرفه الله را نیز در درون جان خود دارد.

یکی از دانشمندان می گوید: وقتی مادران برای آرام کردن کودکان خود آنها را به آغوش می کشند معمولاً در طرف چپ سینه قرار می دهند، بی آنکه خودشان بدانند چه می کنند؟ در اینجا سر کودک را مجاور قلب خویش قرار می دهند، و او از شنیدن صدای ضربان قلب مادر آرام می گیرد! زیرا این صدائی است آشنا که از دوران جنینی با آن خود گرفته و عادت کرده است. کمتر مادری است که این نکته را بداند و به همین دلیل کار او در این زمینه صرفاً با یک الهام فطری انجام می گیرد.

2- مسأله هدایت فطری و غریزی در جهان حیوانات بسیار گسترده تر از انسان است؛ و امروز دانشمندان نمونه های شگفت آوری از آن ارائه می دهند.

در کتاب دریا دیار عجائب (نوشته: فرد دنیاندلین) چنین آمده است:

«رفتار بعضی از ماهی ها از اسرار طبیعت است که هیچ کس قادر به بیان علت آن نیست. ماهی قزل آلا دریا را ترک می کند و به آب شیرین نهرهایی که زندگی را در آن آغاز کرده باز می گردد؛ در جهت مخالف جریان آب با کوشش تمام شنا می کند، و از روی صخره ها می جهد، و حتی از آبشارها بالا می پرد! تعداد آنها گاهی آنقدر زیاد است که نهر را پر می کند، این ماهی ها وقتی به محلی که در جستجوییش بودند می رسند تخم گذاری می کنند و می میرند!

اینکه چگونه این ماهی ها، نهرها یا رودخانه های مناسب را می یابند؟! از کار اختراع رادیو و تلویزیون هم عجیب تر است. زیرا آنها نقشه ندارند، و دید آنها زیر آب زیاد نیست، و کسی هم راه را به آنها نشان نمی دهد.»⁽¹⁾

3- در همان کتاب آمده است: «رفتار مار ماهی ها از این هم عجیب تر است.

ص: 141

1- . دریا دیار عجائب، ص 116.

مار ماهی های انگلستان وقتی به هشت سالگی می رسند، آبگیر یا نهری را که محل زندگی آنها است رها می کنند، و مثل مار شب ها روی علف های مرطوب می خزند تا به کنار دریا می رسند. سپس اقیانوس اطلس را با شنا طی می کنند و به آب های نزدیک برمودا می روند؛ آنجا به زیر آب فرو رفته تخم می گذارند، و

می میرند! ... و عجب اینکه بچه های مار ماهی به سطح آب می آیند سپس سفر دراز خود را به سوی وطن آغاز می کنند، که این مسافرت دو یا سه سال طول می کشد!

مار ماهی ها چگونه مقصد خود را می دانند با اینکه هرگز آن مسیر را طی نکرده اند؟ این سؤالی است که شما نیز مانند عاقل ترین دانشمندان می توانید به آن پاسخ دهید؛ زیرا هیچ کس از دانشمندان پاسخ آن را نمی داند! (1)

4- نویسنده کتاب حواس اسرار آمیز حیوانات، (ویتوس در وشر) می گوید:

دانشمندان درباره خفاش ها موضوعات شگفت انگیز تری کشف کرده اند، از جمله این که در جهان چهار نوع خفاش وجود دارد که ماهی ها را شکار می کنند. آنها در شب تاریک در سطح آب پرواز می کنند و ناگهان پاهای خود را در آب فرو می برند و یک ماهی را از آنجا بیرون می کشند و در دهان می گذارند! راز شگفت آور این است که آنها از کجا اطلاع دارند که در آن نقطه بخصوص یک ماهی زیر آب شنا می کند؟ انسان با تمام وسائل و پیشرفت های فنی خود تاکنون موفق به این کار نشده است. یک هواپیمای بمب افکن نمی تواند محل دقیق یک زیر دریائی را در زیر آب تشخیص دهد؛ باید نشانه های موج مخصوص را بر روی آب پرتاب کند تا با علائمی که این نشانه با امواج رادیو تلگرافی به هواپیما می رساند از محل زیر دریائی مطلع گردد ...

(آری) هواپیما برخلاف خفاش ها نمی تواند مستقیماً از وجود هدفی که در زیر آب است اطلاع یابد ... پروفیسور «گری فن» می گوید: هیچ توضیح قابل قبول برای این موضوع وجود ندارد.»

ص: 142

نامبرده سپس اضافه می کند: «تاکنون هر موقعی که انسان اکتشاف فنی کرده مشاهده نموده که طبیعت قبل از او همان عمل را انجام داده است؛ البته این اکتشاف موجب تسکین حس خودپسندی انسان می گردد، ولی او همیشه متوجه می شود که در این قسمت از طبیعت عقب تر است!»

از این جهت دانشمندان آمریکائی دانش جدیدی را بنیان نهادند بنام: بیولی.

هدف این علم آن است که از روی سرمشق هایی که طبیعت به ما می دهد با پی بردن به رازهای آن نتایج فنی و تکنیکی جدیدی بگیریم.

سپس می افزاید: «اگر یکی از پستانداران بالدار (خفاش) را داخل جعبه سر بسته و تاریکی بگذاریم و سیصد کیلومتر از لانه اش دور کنیم، و بعد رهایش سازیم، با اینکه تقریباً روز کور است و با آن محل آشنا نیست در کمترین مدت مستقیماً به لانه خود باز می گردد!»⁽¹⁾

5- نویسنده معروف (کرسی مورین) در کتاب خود (راز آفرینش انسان) در یکی از فصول کتاب که تحت عنوان شعور حیوانی نگاشته؛ نمونه های زیادی از این موضوع را بیان می کند. از جمله اینکه:

«پرندگان به طور غریزی لانه ساز و لانه یابند- هر چند نمونه ای را قبلاً ندیده باشند- چلچله ای که در رواق خانه شما آشیانه می سازد؛ در فصل زمستان به گرمسیری می رود اما همین که طلوع بهار آشکار شد به لانه خود بر می گردد، در سرمای دی ماه.

خیلی از پرندگان به سمت جنوب و نواحی گرم مسافرت می کنند؛ و غالب آنها صدها فرسنگ فاصله را در زمین و بر فراز دریاها می پیمایند، اما هرگز راه خانه را گم نمی کنند!

ماهی آزاد سال ها در دریا زیست می کند و سپس به رودخانه ای که از آنجا به دریا آمده بر می گردد، و عجب تر آنکه از حاشیه رودخانه بالا رفته و به نهری که خود سابقاً در آن متولد شده است می رود ... ماهی آزاد به تبعیت از شعور باطنی خود به

ص: 143

همان ساحلی می رود که محل نشو و نمای او بوده است. چه حسّی سبب می شود که این حیوان این طور دقیق و قطعی به موطن خود برگردد؟

(کسی نمی داند.)

اگر جوجه پرنده ای را از آشیانه خارج کنیم و در محیطی دیگر آن را پرورش

دهیم؛ همین که به مرحله رشد و تکامل رسید خود شروع به ساختن لانه به سبک و روش پدرانش می کند... آیا اعمال مشخص و متمایزی که از انواع مخلوقات زمین صادر می شود همه اتفاقی و بر سبیل تصادف است یا عقل و شعور کلی باعث صدور آنها است؟» (1)

6- یکی از دانشمندان فرانسه به نام: وارد، درباره پرنده ای به نام:

اکسیکلوپ، چنین می گوید:

«من در حالات این پرنده مطالعاتی کرده ام، از خصائص او این است که وقتی تخم گذاری او تمام شد می میرد؛ یعنی هرگز روی نوزادان خود را نمی بیند، همچنین نوزادان هیچگاه روی پر مهر مادران خود را نخواهند دید.

هنگام بیرون آمدن از تخم به صورت کرم هایی هستند بی بال و پر که قدرت تحصیل آذوقه و مایحتاج زندگی را نداشته، و حتی قدرت دفاع از خود را در مقابل حوادثی که با حیات آنها می جنگد ندارند. لذا باید تا یکسال به همین حالت در مکان محفوظی بمانند و غذای آنها مرتب در کنار آنها باشد؛ به همین جهت وقتی مادر احساس می کند که موقع تخم گذاری او فرا رسیده است قطعه چوبی پیدا کرده و سوراخ عمیقی در آن احداث می کند، سپس مشغول جمع آوری آذوقه می شود و از برگ ها و شکوفه هایی که قابل استفاده برای تغذیه نوزادان او می باشد به اندازه آذوقه یکسال به جهت یکی از آنها تهیه کرده و در انتهای سوراخ می ریزد؛ سپس یک تخم روی آن می گذارد، و سقف نسبتاً محکمی از خمیره های چوب بر بالای آن بنا می کند. باز مشغول جمع آوری آذوقه می شود، و پس از تأمین احتیاجات یکسال برای نوزاد دیگر و ریختن آن در روی طاق اطاق اول تخم دیگری

ص: 144

1- . راز آفرینش انسان، فصل 8، شعور حیوانی.

در بالای آن گذارده و طاق دوم را روی آن می سازد، به همین ترتیب چندین طبقه را ساخته و پرداخته و بعد از اتمام عمل می میرد!»

(فکر کنید این پرنده ضعیف از کجا می داند که نوزادان او چنین احتیاجاتی

را دارند و این تعلیمات را از که آموخته؟! آیا از مادر خود آموخته؟ در حالی که هرگز روی او را نمی بیند؛ یا اینکه به تجربه دریافته، با اینکه این عمل در طول زندگانی او یک مرتبه بیشتر رخ نخواهد داد... آیا نباید اعتراف کرد که این کار صرفاً متکی به یک الهام غیبی و غریزی است که دست قدرت خداوند دانا در وجود او قرار داده است؟!)

7- پلا تونف، دانشمند و روانشناس معروف روسی در کتاب روانشناسی در شوروی می گوید: «در جنگ بزرگ جهانی تصادفاً به پزشکی برخوردیم که پس از چند شب بی خوابی بالاخره کمی خوابید. در همان موقع مجروحین زیادی را آوردند که می بایستی فوراً تحت عمل قرار می گرفتند، ولی پزشک را نمی شد بیدار کرد؛ تکانش دادیم، آب به صورتش پاشیدیم، سرش را تکان می داد، و دوباره به خواب می رفت. من به همه اشاره کردم سکوت کنید (تا بیدارش کنم) سپس آهسته و به طور واضح به پزشک گفتم: دکتر! مجروحین را آورده اند و به شما احتیاج دارند. پزشک فوراً بیدار شد!»

سپس می افزاید: «این موضوع را چنین می توان توجیه کرد آنهایی که قبلاً سعی می کردند بیدارش کنند روی قسمت ممنوعه مغزش اثر می گذاشتند در صورتی که من پست نگهبانی مغز او را تحت تأثیر قرار دادم. این قسمت حتی در سنگین ترین خواب هم بیدار می ماند، و بوسیله همین پست نگهبانی است که بشر با دنیای خارج رابطه برقرار می کند (و مسائل مورد علاقه اش را ناخودآگاه به همین پست نگهبانی می سپارد.)

مادری که در کنار بچه بیمارش خوابیده و حتی بوسیله فریاد اطرافیانش هم بیدار نمی شود با کوچکترین ناله بچه بیمار بیدار می گردد.

آسیابانی که در تمام مدت طوفان همراه رعد و برق می‌خوابد همین که سنگ آسیایش از کار می‌ایستد بیدار می‌شود. (اینها همه به خاطر آن است که ناخود آگاه مطالب مورد نظر را به پست نگهبانی مغز سپرده اند.)» (1)

8- درباره کبوتران نامه بر و مسأله بازگشت اسرارآمیز آنها به سوی لانه، (دروشر) در کتاب خود چنین می‌نویسد:

«اگر آنها را در جعبه‌های سربسته و تاریک صدها کیلومتر از لانه هایشان دور کنیم، و هنگام طی این مسافت راه‌های پر پیچ و خمی را طی نمائیم به محض اینکه آنها را از جعبه بیرون آوریم، مدت ده تا بیست ثانیه خورشید را نگاه کرده، بعد مستقیماً به سوی لانه خود پرواز می‌کنند. این موضوع به وسیله آزمایش‌های متعدد توسط دانشمند معروفی بنام دکتر کرامر، ثابت شده است ...

می‌توان روش کار او را بدین طریق تشریح نمود که مثلاً یک کبوتر شهر هامبورگ می‌داند که خورشید در فلان ساعت روز در کدام محل قرار دارد. مثلاً اگر او را به «برم» ببرند حیوان می‌فهمد خورشید در آنجا نیم درجه شمالی تر و $1/25$ درجه شرقی تر قرار دارد، پس برای اینکه به لانه خود در هامبورگ برگردد باید با در نظر گرفتن خورشید در شهر هامبورگ در آن واحد به سوی شمال و شرق پرواز کند ...

ولی معلوم نیست هنگامی که هوا ابر است، و خورشید پدیدار نیست، چگونه آنها راه خود را تشخیص می‌دهند؟ تجربه نشان داده که بیشتر آنها بدون قطب‌نمای خورشیدی راه خویش را پیدا می‌کنند.» (2)

به فرض که این پرندگان از قطب‌نمای خورشیدی استفاده کنند؛ مسلماً تعیین زاویه‌ها آن هم زاویه‌های بسیار کوچک بدون استفاده از آلت تقاله و زاویه‌یاب امکان‌پذیر نیست. اینها مسائلی است که جز در سایه هدایت تکوینی الهی قابل تفسیر نمی‌باشد.

ص: 146

1- . روانشناسی در شوروی، ص 19 (با کمی تلخیص).

2- . حواس اسرارآمیز حیوانات، ص 183.

اینها و صدها نوع مانند آن گواه زنده ای است که در پشت این دستگاہ طبیعت، علم و قدرت بی پایانی است که هر موجودی را در مسیر زندگی خود

هدایت و رهبری می کند ... آری اینها همه نشانه های آن بی نشان است.

9- این سخن را با گفتاری از امام صادق (علیه السلام) طبق آنچه در حدیث توحید مفضل آمده است پایان می دهیم. فرمود:

«ای مفضل! در خلقت عجیبی که در چهار پایان قرار داده شده بیندیش! آنها مرده های خود را همچون انسان ها پنهان می کنند، و الا جیفه های این همه حیوانات وحشی بیابان و درندگان و غیر آنها کجا است که دیده نمی شود؟»

مقدار کمی نیست که از نظر پنهان بماند، و اگر کسی بگوید تعداد آنها از انسان ها بیشتر است راست گفته ... این به خاطر آن است که هنگامی که احساس فرارسیدن مرگ خود می کنند در مناطقی پنهان می شوند، و در آنجا می میرند! و اگر جز این بود صحراها از مرده های آنها پر می شد، و هوا را فاسد می کرد، و موجب انواع بیماری ها و وبا می شد. درست نگاه کن، ببین چیزی که انسان ها با فکر و اندیشه انجام می دهند حیوانات به صورت یک گزینه انجام می دهند تا انسان ها از آثار سوء آن در امان بمانند.»⁽¹⁾

ص: 147

1- . بحار الانوار، ج 3، ص 99 (با کمی تلخیص). پیام قرآن، ج 2، ص 147.

الفطن التي جعلت في البهائم الأبل و الثعلب و الدلفين

فَكَرَّ يَا مُفْضَلُ فِي الْفِطَنِ الَّتِي جُعِلَتْ فِي الْبَهَائِمِ لِمَصِّ لِحْتِهَا بِالطَّبْعِ وَ الْخِلْقَةِ لُطْفًا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ لِنَلَّا يَخْلُو مِنْ نِعْمِهِ جَلَّ وَ عَزَّ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ لَا يَعْطَلُ وَ رَوِيَّةٌ فَإِنَّ الْأَيْلَ يَأْكُلُ الْحَيَاتِ فَيَعْطَشُ عَطْشًا شَدِيدًا فَيَمْتَسِعُ مِنْ شَرْبِ الْمَاءِ خَوْفًا مِنْ أَنْ يَدَبَّ السَّمُّ فِي جِسْمِهِ فَيَقْتُلُهُ وَ يَقِفُ عَلَى الْغُدِيرِ وَ هُوَ مَجْهُودٌ عَطْشًا فَيَعْرِجُ عَجِيجًا عَالِيًا وَ لَا يَشْرَبُ مِنْهُ وَ لَوْ شَرِبَ لَمَاتَ مِنْ سَاعَتِهِ فَانْظُرْ إِلَى مَا جُعِلَ مِنْ طِبَاعِ هَذِهِ الْبَهِيمَةِ مِنْ تَحَمُّلِ الظَّمِّ الْغَالِبِ الشَّدِيدِ خَوْفًا مِنَ الْمَصْدَرَةِ فِي الشُّرْبِ وَ ذَلِكَ مِمَّا لَا يَكَادُ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ الْمُمَيِّزُ يَصْطَلِحُ مِنْ نَفْسِهِ وَ الثَّعْلَبُ إِذَا أُعْوِرَهُ الطَّعْمُ تَمَّ أَوْتٌ وَ نَفَخَ بَطْنَهُ حَتَّى يَحْسَبَهُ الطَّيْرُ مَيْتًا فَإِذَا وَقَعَتْ عَلَيْهِ لِتَنْهَشَهُ وَ تَبَّ عَلَيْهَا فَأَخَذَهَا فَمَنْ أَعَانَ الثَّعْلَبَ الْعَدِيمَ النُّطْقِ وَ الرَّوِيَّةَ بِهَذِهِ الْحِيلَةِ إِلَّا مَنْ تَوَكَّلَ بِتَوْجِيهِ الرُّزْقِ لَهُ مِنْ هَذَا وَ شَبَّ بِهِ فَإِنَّهُ لَمَّا كَانَ الثَّعْلَبُ يَصْطَلِحُ عَنْ كَثِيرٍ مِمَّا تَقْوَى عَلَيْهِ السَّبَاعُ مِنْ مُسَاوَرَةِ الصَّيْدِ أَعْيَنَ بِالذَّهَاءِ وَ الْفِطْنَةِ وَ الْإِحْتِيَالِ لِمَعَاشِهِ وَ الدُّلْفِينَ (1)

يَلْتَمِسُ صَيْدَ الطَّيْرِ فَيَكُونُ حِيلَتُهُ فِي ذَلِكَ أَنْ

يَأْخُذَ السَّمَكَ فَيَقْتُلُهُ وَ يَسِرُّهُ (2) حَتَّى يَطْفُو عَلَى الْمَاءِ ثُمَّ يَكْمُنُ تَحْتَهُ وَ يُثَوِّرُ الْمَاءَ الَّذِي عَلَيْهِ حَتَّى لَا يَتَبَيَّنَ شَخْصُهُ فَإِذَا وَقَعَ الطَّيْرُ عَلَى السَّمَكِ الطَّافِي وَ تَبَّ إِلَيْهَا فَاصْطَادَهَا فَانْظُرْ إِلَى هَذِهِ الْحِيلَةِ كَيْفَ جُعِلَتْ طَبْعًا فِي هَذِهِ الْبَهِيمَةِ لِبَعْضِ الْمَصْلَحَةِ (3)

ص: 148

- 1- . الدلفين- بضم فسكون- دابة بحرية كبيرة و الجمع دلافين، و اللفظ دخيل و مرادفه في العربية الدخس- بضم ففتح-.
- 2- . في الأصل المطبوع يشرحه بالشين، لكن كلمة يسرجه هنا اكثر أداء للمعنى المقصود.
- 3- . توحيد المفضل ص110.

[راز هوش حیواناتی چون بز کوهی، روباه و دلفین]

ای مفضل! در هوش حیوانات اندیشه کن و بنگر که خداوند جلّ و علا چگونه از سر لطف و رحمت و برای آنکه حیوانات بی عقل و اندیشه از نعمتی محروم نگردند در سرشت آنها هوش و کیاست نهاد؟

نوعی بز نر کوهی از مارها تغذیه می کند بر اثر آن، تشنگی سختی می یابد.

از هراس آنکه مبادا سمّ در جانش منتشر شود و او را هلاک گرداند، بر کرانه آب می ایستد، بسیار ناله می زند و صدا می کند ولی ذره ای از آن نمی نوشد؛ زیرا اگر بنوشد بزودی هلاک می گردد.

بنگر که سرشت این حیوان چگونه آفریده شده که از هراس زیان نوشیدن آب، آن تشنگی شدید را بر خود هموار می سازد؟ براستی که حتی انسان اندیشمند و عاقل نیز غالباً در چنین زمانی تحمل و خویشتن داری نمی تواند.

«روباه» نیز هنگامی که گرسنگی شدید بر او غالب می آید، به پشت می خوابد. شکمش را باد می کند تا پرنده ای مرده اش بپندارد. وقتی که بر آن نشست روباه بر آن می جهد، به چنگش می آورد و آن را می خورد. جز آن کسی که این گونه و از راه این حيله متکفل روزی روباه شده چه کسی روباه بی عقل و اندیشه را بر این نیرنگ یاری داده است؟

همچنین از آنجا که روباه از آن صولت و قدرت و توان حمله وری دیگر درندگان برخوردار نیست به او هوش و ذکاوت داده شده تا از راه نیرنگ و فریب زندگی کند.

«دلفین» هم که پرنده شکار می کند، هنگامی که در میان آب است، نیرنگ او برای شکار این گونه است: یک ماهی را می گیرد، می کشد و آن را بر روی آب می نهد تا بر آب بماند. آنگاه در زیر آن مخفی می شود. آب را حرکت می دهد تا از بیرون آب پیدا نباشد وقتی که پرنده بر ماهی نشست حمله می برد و آن را فرا چنگ می آورد(1).

ص: 149

1- . شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 103.

شاید انتخاب این عنوان بعد از آنچه در بحث گذشته گفته شد عجیب و متناقض به نظر آید؛ در حالی که چنین نیست؛ با اینکه حیوانات ظاهراً موجوداتی کم هوش یا بی هوش هستند؛ و ما انسان‌ها معمولاً افراد کودن را به چهار پایان تشبیه می‌کنیم؛ ولی آنها در پاره‌ای از مسائل چنان هوش و درایتی از خود نشان می‌دهند که اعجاب‌آور است.

بسیاری از ما دیده‌ایم که وقتی گله گوسفندان از صحرا باز می‌گردند- در روستاهایی که هرچند رأس گوسفند و بز متعلق به خانواده‌ای است- نزدیک آبادی که می‌رسند هر کدام از آنها با سرعت از پیچ و خم‌های کوچه‌های ده می‌گذرد و بدون اشتباه به خانه صاحب خود می‌رود.

همچنین دیده‌ایم که هیچ گوسفندی اجازه نمی‌دهد غیر از نوزاد خودش از پستان اش بنوشد؛ و هنگامی که در تاریکی شب نوزادان را رها می‌کنند و وارد گله گوسفندان می‌شوند، هر نوزادی به سراغ مادر خود می‌رود، و مادر بعد از شناخت او آماده شیر دادن اش می‌شود، و این شناخت تنها از طریق بوئیدن صورت می‌گیرد، و این به آن معنی است که به تعداد گوسفندان جهان بوهای مختلف داریم، و هرگوسفند بوی نوزاد خود را از میان این بوها تشخیص می‌دهد!

(کرسی مورینسن) در کتاب راز آفرینش انسان می‌گوید: «غالب حیوانات در شب ظلمانی راه خود را پیدا می‌کنند، و به آسانی راه می‌روند؛ و اگر چشمان آنها در تاریکی کند باشد، اختلاف هوای اطراف جاده را درک می‌کنند، و نور بسیار ضعیف ماورای قرمز که از سطح جاده می‌تابد در چشم آنها اثر می‌گذارد.»

طرز خانه‌سازی، پرورش فرزندان، چگونگی مبارزه با دشمن، حتی معالجه کردن خود هنگامی که بیمار می‌شوند در حیوانات عجیب است؛ و شرح هر یک از آنها احتیاج به بحث مشروحی دارد.

یکی از زیست‌شناسان معروف به نام (پرفسور هانرمنرو) در کتاب خود در زمینه استعداد پاره‌ای از حیوانات برای معالجه بیماری خویش می‌نویسد:

«بعضی از کشفیات پزشکی از روی معالجات آنها گرفته شده است. مثلاً نوعی مرغ ماهی خوار است که به سبب پاهای بلندی که دارد، گاه هنگام پرواز دسته جمعی یا نشستن در روی زمین، پاهایش آسیب می بیند. او کاملاً به خواص گچ گیری و معالجه شکستگی آشنائی دارد، و در ساحل دریا و نقاط باتلاقی که گل آن، آلوده به گچ های مخصوص گچ گیری است؛ می رود، و پاهایش را در گچ های تر، فرو برده، بعد در آفتاب می نشیند تا خشک شود، سپس مدتی پاهایش را در همین حال، مراقبت می کند تا محل شکستگی کاملاً جوش بخورد ...»

اتفاقاً گچ هایی را که پزشکان در بیمارستان ها به کار می برند، از نوع همین گچی است که مرغ ماهی خوار برای معالجه خود به کار می گیرد؛ چون بسیار چسبنده و گیرنده است. (1)

دانشمندان معتقدند، بسیاری از حیوانات برای خود زبانی دارند، و به وسیله آن با یکدیگر تفاهم می کنند. مورچه ها با تماس بدنی، یا برخورد شاخک های خود با هم صحبت می کنند، و پیام مبادله می نمایند، و بعضی از آنها به هنگام خطر با کوبیدن پاهایشان به کف لانه (مانند تلگرام) پیام های رمز، مخابره می کنند.

بیشتر جانوران علاوه بر زبان خصوصی، دارای یک زبان همگانی هستند که به کمک آن، زبان یکدیگر را می فهمند؛ و به کمک همین زبان است که کلاغ ها هنگام احساس خطر، با صدای مخصوصی به حیوانات دیگر هشدار می دهند تا هرچه زودتر از منطقه خطر بگریزند، این حیوانات در واقع جاسوسان جنگل اند!

زیست شناسان در مطالعات خود به این نتیجه رسیده اند که حشرات بعد از انسان ها، از سیستم ارتباطی تکامل یافته ای برخوردارند؛ به ویژه مکالمه و سیستم مخابراتی زنبورها، عجیب ترین و کم نظیرترین آنها است. (2)

یک جانور شناس سوئدی در دانشگاه لاند، سخنرانی جالب توجهی درباره زبان زنبوران عسل کرده است و نتیجه این تحقیق و تجربه، زبانی است که جانور شناس

ص: 151

1- . بهترین راه شناخت خدا، ص 197.

2- . مجله شکار و طبیعت، شماره 72.

به یاری دستگاه های خود، و به وسیله مقایسه، به آسانی می تواند به معنی آن پی ببرد. (1)

شگفتی های جهان حیوانات بیش از آن است که بتوان حق آن را در یک کتاب و ده کتاب ادا کرد، چه بهتر که به همین قناعت کنیم و این دفتر را همین جا ببندیم و با نهایت خضوع و تواضع به پیشگاه خداوند عرضه داریم: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا تُحْصِي عَجَائِبُ خَلْقَتِكَ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.» (2)

ما از هوش حیوانات مخصوصا پرندگان مطالبی عجیبتر از این سراغ داریم.

بعضی از آنها چنان مهارتی در ساختن خانه و لانه دارند که گاه از مهندسين ما پیشی می گیرند!

بعضی از پرندگان چنان اطلاعاتی از وضع نوزادان آینده خود و نیازها و مشکلات آنها دارند و چنان دقیقاً برای حل آنها عمل می کنند که برای همه ما اعجاب انگیز است!

پیش بینی آنها درباره وضع هوا حتی نسبت به چند ماه بعد، و آگاهی آنها از زلزله ها قبل از وقوع آن، و حتی پیش از آنکه زلزله سنجهای ما خفیفترین لرزشها را ثبت کنند معروف است.

تعلیماتی که در عصر ما به حیوانات داده می شود، و کارهای خارق العاده آنها را در سیرکها بسیاری دیده اند، که حاکی از هوش شگفت انگیز آنها است.

کارهای شگفت آور "مورچگان" و تمدن شگرف آنها.

عجائب زندگی "زنبوران عسل" و ردیابی حیرت انگیز آنها.

آگاهی "پرندگان مهاجر" که گاه فاصله میان قطب شمال و جنوب را طی می کنند، از وضع راهها در این مسیر فوق العاده طولانی.

ص: 152

1- . پرورش زنبور عسل، ص 60.

2- . پیام قرآن، ج 2، ص 423.

اطلاعات فوق العاده" ماهیان آزاد" در مهاجرت دستجمعی در اعماق دریاها عموماً از مسائلی است که از نظر علمی مسلم و دلیل بر وجود مرحله مهمی از درک و یا غریزه و یا هر چه آن را بنامیم در این حیوانات است.

وجود حواس فوق العاده ای در حیوانات همچون دستگاه رادار مانند شب پره و شامه بسیار قوی بعضی از حشرات، و دید فوق العاده نیرومند بعضی از پرندگان و امثال آن نیز دلیل دیگری است بر اینکه آنها در همه چیز از ما عقب مانده تر نیستند! با در نظر گرفتن این امور جای تعجب نیست که آنها تکلم مخصوصی نیز داشته باشند، و بتوانند با کسی که از الفبای کلام آنها آگاه است، سخن گویند.

در آیات قرآن نیز به عناوین مختلف به این امر اشاره شده است از جمله در آیه 38 سوره انعام می خوانیم: *وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمٌّ أَمْثَالِكُمْ*: "هیچ جنبنده ای در زمین و پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند نیست مگر اینکه امتهایی همانند شما هستند!" (1) در روایات اسلامی نیز مطالب زیادی وجود دارد که بیانگر نطق حیوانات و مخصوصاً پرندگان است، و حتی برای هر یک از آنها سخنی شعار مانند نقل شده است که شرح آنها به درازا می کشد (2).

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به ابن عباس فرمود:

ان الله علمنا منطق الطير كما علم سليمان ابن داود، و منطق كل دابة في بر او بحر؛ خداوند سخن گفتن پرندگان را به ما آموخت همانگونه که به سلیمان بن داود، و سخن گفتن هر جنبنده ای را در خشکی و دریا. (3)

ص: 153

-
- 1- . در ذیل آیه 38- انعام بحث دیگری نیز در این زمینه داشته ایم (به جلد پنجم تفسیر صفحه 220 به بعد مراجعه شود).
 - 2- . برای آگاهی بیشتر می توانید به "تفسیر قرطبی" ذیل آیات مورد بحث و تفسیر نور الثقلین ج 4، ص 77 به بعد مراجعه فرمائید.
 - 3- . همان مدرک ص 81. تفسیر نمونه، ج 15، ص 424.

قَالَ الْمُفْضَلُ فَقُلْتُ أَخْبِرْنِي يَا مَوْلَايَ عَنِ التَّنِينِ (1)

وَ السَّحَابِ فَقَالَ (عليه السلام) إِنَّ السَّحَابَ كَالْمَوْكَلِ بِهِ يَخْتَطِفُهُ حَيْثَمَا تَقَفَهُ (2) كَمَا يَخْتَطِفُ حَجْرُ الْمَغْنَطِيسِ الْحَدِيدَ فَهُوَ لَا يَطْلُعُ رَأْسَهُ فِي الْأَرْضِ خَوْفًا مِنَ السَّحَابِ وَلَا يَخْرُجُ إِلَّا فِي الْقَيْظِ (3)

مَرَّةً إِذَا صَحَّتِ السَّمَاءُ فَلَمْ يَكُنْ فِيهَا نَكْتَةٌ (4)

مِنْ غَيْمَةٍ قُلْتُ فَلِمَ وَكَلَّ السَّحَابُ بِالتَّنِينِ يَرْصُدُهُ وَيَخْتَطِفُهُ إِذَا وَجَدَهُ قَالَ لِيَدْفَعَنَّ عَنِ النَّاسِ مَضْرَتَهُ (5)

[افعى و ابر]

مفضّل می گوید: عرض کردم: آقا! از ماجرای افعى و ابر بگوئيد. امام (عليه السلام) فرمود: ابر [از جانب خدای جلّ و علا] گویى که وکیل است تا هر جا که افعى را بیابد بریابد به گونه ای که آهن ربا آهن را می رباید. از این رو آنگاه که فصل باران و ابر است این حیوان از هراس ابر، سر از خاک بیرون نمی آورد، تنها هنگامی سر بیرون می آورد که هوا بسیار گرم باشد و ابری در آسمان نباشد.

عرض کردم: چرا باید ابر در کمین افعى باشد و اگر آن را دید بریادش؟

ص: 154

1- . التنين - بالكسر - الحية العظيمة و الجمع تنانين.

2- . ثقفه: أدركه و ظفر به.

3- . القیظ: حمیم الصیف و شدة الحرّ و الجمع أقیاظ و قیوظ.

4- . النكتة: النقطة السوداء في الأبيض او البيضاء في الأسود و الجمع نكت و نكات. توحيد المفضل، ص 110.

5- . الذي يظهر ان هذا الأمر الغريب كان معروفا عند العرب - الأوائل، و قد ورد ذكره في الشعر القديم، كالذي جاء في قصيدة للشاعر العباسي إسماعيل بن محمّد المعروف بالسيّد الحميري المتوفى سنة 173، فقال من تلك القصيدة التي يذكر فيها إحدى فضائل الإمام عليّ (عليه السلام): ألا يا قوم للعجب العجاب لنخف أبي الحسين و للحجاب عدو من عدات الجن عبد بعيد في المرادة من صواب كرية اللون اسود ذو بصيص حديد الناب أزرق ذو لعاب أتى خفا له فانساب فيه لينهش رجله منها بناب فقض من السماء له عقاب من العقبان او شبه العقاب فطار به فحلق ثم أهوى به للأرض من دون السحاب.

فرمود: تا مردم را از شر آن خلاصی دهد(1).

در روایت است: «قَالَ الْمُفْضَلُ: فَقُلْتُ أَخْبِرْنِي يَا مَوْلَايَ عَنِ التَّنِينِ وَالسَّحَابِ فَقَالَ إِنَّ السَّحَابَ كَالْمَوْكَلِ بِهِ يَخْتَطِفُهُ حَيْثَمَا ثَقَفَهُ

كَمَا يَخْتَطِفُ حَجْرُ الْمِغْنَاطِيسِ الْحَدِيدَ فَهُوَ لَا يَطْلُعُ رَأْسَهُ فِي الْأَرْضِ خَوْفًا مِنَ السَّحَابِ وَلَا يَخْرُجُ إِلَّا فِي الْقَيْظِ مَرَّةً إِذَا صَحَّتِ السَّمَاءُ فَلَمْ يَكُنْ فِيهَا نَكْتَةٌ مِنْ غَيْمَةٍ قُلْتُ فَلِمَ وَكَلَّ السَّحَابُ بِالتَّنِينِ يَرِصُدُهُ وَيَخْتَطِفُهُ إِذَا وَجَدَهُ قَالَ لِيُدْفَعَ عَنِ النَّاسِ مَضْرَبَتَهُ»؛ (2) مفضل می گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره افعی و ابر پرسیدم. امام (علیه السلام) فرمود: «ابر [از جانب خدای تعالی] گویی که وکیل است تا هر جا که افعی را بیابد بریابد به گونه ای که آهن ربا، آهن را می رباید. از این رو؛ آن گاه که فصل باران و ابر است این حیوان از هراس ابر، سر از خاک بیرون نمی آورد، تنها هنگامی سر بیرون می آورد که هوا بسیار گرم باشد و ابری در آسمان نباشد». گفتم: چرا باید ابر در کمین افعی باشد و اگر آن را دید بریابدش؟ آن حضرت فرمود: «تا مردم را از شر آن خلاصی دهد».

ابتدا باید دانست؛ مقصود از «تنین» در این روایت چیست؟ در لغت برای «تنین» معانی گوناگونی از جمله؛ یک نوع مار بزرگ، (3) ستاره ای خاص، (4) مجموعه ای از ستارگان به شکل مار (5) و ناحیه ای در آسمان (6) وارد شده است. با توجه

ص: 155

1- . شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 103.

2- . مفضل بن عمر، توحید المفضل، محقق و مصحح: مظفر، کاظم، ص 110، داوری، قم، چاپ سوم، بی تا؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج 3، ص 101، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، 1403ق.

3- . ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج 13، ص 74، دار الفکر، بیروت، چاپ سوم، 1414ق؛ حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الكلوم، ج 2، ص 703، دار الفکر المعاصر، بیروت، چاپ اول، 1420ق؛ طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، ج 6، ص 221، کتابفروشی مرتضوی، تهران، چاپ سوم، 1416ق.

4- . همان.

5- . این قول به علمای نجوم نسبت داده شده است؛ واسطی زبیدی، محب الدین محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج 18، ص 89، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، چاپ اول، 1414ق.

6- . لسان العرب، ج 13، ص 75.

به سیاق مباحث قبل و بعد این بخش از توحید مفضل که درباره چگونگی آفرینش حیوانات و ویژگی های آنها است، به نظر می رسد مراد از «تین» نوعی مار بزرگ باشد که برخی آن را به مار افعی ترجمه کرده اند.⁽¹⁾

گویا مراد این است که؛ این مار خاص فقط در فصل گرما، زمانی که در آسمان هیچ ابری وجود نداشته باشد، سر از خاک بر می آورد و این بدان سبب است که مردم از شر آن در امان باشند.

درباره رابطه بین ابر و این نوع مار خاص را از دو منظر می توان بررسی کرد: یکی علمی با تکیه بر دانش زیست شناسی و دیگری معنایی است که با بررسی عبارت در روایت می توان برداشت کرد.

آنچه از ظاهر تعبیر «کالموگُل به» بر می آید، این است که خدای تعالی ابر را مانند نگهبانی بر تین گماشته است و تین نیز به ادراک غریزی خود از این نکته آگاهی دارد و به گمان این که ابر برایش خطرناک است، برای در امان ماندن جز یک بار در سال، سر از خاک بر نمی آورد.

ممکن است کسی ادعا کند خداوند علاوه بر ایجاد این ادراک غریزی در تین، واقعاً در ابر هم نیروی ربایشی قرار داده است تا اگر تین بیش از یک بار از خاک بیرون آمد، آن را به مثل آهن ربا برآید، یا ابر با سرعتی مانند سرعت ربایش آهن ربا به سمت تین برود و آن را گرفته، به آسمان ببرد.⁽²⁾ البته ممکن است مقصود امام صادق (علیه السلام) تنها در حد تشبیه به آهن و آهن ربا و ساده سازی و رساندن بهتر مطلب به مخاطب بوده باشد.

هرچند بحث از منظر علمی و با رویکرد زیست شناسانه از عهده این نوشته بیرون است، اما در صورتی که از نظر علمی بین تین و ابر رابطه ای واقعی مانند

ص: 156

1- . مفضل بن عمر، توحید مفضل، ترجمه علامه مجلسی، محقق و مصحح: باقری بیدهندی، ناصر، پاورقی: طباطبایی، سیدمحمدحسین، ص 138، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول، 1379ش؛ میرزایی، نجف علی، شگفتی های آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 103، هجرت، قم، چاپ پنجم، 1377ش.

2- . این احتمال با معنای عبارت «يَخْتَطِفُهُ» نیز سازگار است؛ چنان که در لغت، اختطاف به معنای «چیزی را با سرعت گرفتن» وارد شده است؛ لسان العرب، ج 9، ص 75.

رابطه آهن و آهن ربا باشد یا به لحاظ زیست شناسی رابطه شکار و شکارچی باشد، هیچ محذور عقلی ای پیش نخواهد آمد. (1)

ص: 157

في الذرة و النمل و أسد الذباب و العنكبوت و طبائع كل منهما

قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ قَدْ وَصَفْتَ لِي يَا مَوْلَايَ مِنْ أَمْرِ الْبَهَائِمِ مَا فِيهِ مُعْتَبَرٌ لِمَنْ اعْتَبَرَ فَصِفْ لِي الذَّرَّةَ وَ النَّمْلَةَ وَ الطَّيْرَ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ تَأَمَّلْ وَجْهَ الذَّرَّةِ الْحَقِيرَةِ الصَّغِيرَةِ هَلْ تَجِدُ فِيهَا نَقْصًا عَمَّا فِيهِ صَدَاحُهَا فَمِنْ أَيْنَ هَذَا التَّقْدِيرُ وَ الصَّوَابُ فِي خَلْقِ الذَّرَّةِ إِلَّا مِنَ التَّدْبِيرِ الْقَائِمِ فِي صَغِيرِ الْخَلْقِ وَ كَبِيرِهِ انْظُرْ إِلَى النَّمْلِ وَ احْتَسِدْ إِدِهِ فِي جَمْعِ الْقُوَّةِ وَ إِعْدَادِهِ فَإِنَّكَ تَرَى الْجَمَاعَةَ مِنْهَا إِذَا نَقَلَتْ الْحَبَّ إِلَى رُؤْيَيْهَا (1) بِمَنْزِلَةِ جَمَاعَةٍ مِنَ النَّاسِ يَنْقُلُونَ الطَّعَامَ أَوْ غَيْرَهُ بَلْ لِلنَّمْلِ فِي ذَلِكَ مِنَ الْجِدِّ وَ التَّشْمِيرِ مَا لَيْسَ لِلنَّاسِ مِثْلُهُ-

أَمَا تَرَاهُمْ يَتَعَاوَنُونَ عَلَى الثَّقَلِ كَمَا يَتَعَاوَنُ النَّاسُ عَلَى الْعَمَلِ ثُمَّ يَعْمِدُونَ إِلَى الْحَبِّ فَيَقْطَعُونَهُ فِطْعًا لِكَيْلَا يَنْبُتَ فَيَفْسُدَ عَلَيْهِمْ فَإِنْ أَصَابَهُ نَدَى أَخْرَجُوهُ فَسَرَّوهُ حَتَّى يَحِفَّ ثُمَّ لَا يَتَّخِذُ النَّمْلُ الرُّيْبَةَ إِلَّا فِي نَسْرِ (2) مِنَ الْأَرْضِ كَيْلًا يُفِيضُ السَّبِيلَ فَيَغْرِقُهَا وَ كُلُّ هَذَا مِنْهُ بَلَا عَقْلِ وَ لَا رَوِيَّةٍ بَلْ خَلْقَةٌ عَلَيْهِا لِمَصِّ لِحَةٍ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ انْظُرْ إِلَى هَذَا الَّذِي يُقَالُ لَهُ اللَّيْثُ (3) وَ تَسْمِيَةِ الْعَامَّةِ أَسَدِ الذُّبَابِ وَ مَا أُعْطِيَ مِنَ الْحَيْلَةِ وَ الرَّفْقِ فِي مَعَاشِهِ فَإِنَّكَ تَرَاهُ حِينَ يُحْسُ بِالذُّبَابِ قَدْ وَقَعَ قَرِيبًا مِنْهُ تَرَكَهُ مَلِيًّا حَتَّى كَانَهُ مَوَاتًا لَا حَرَكَةَ بِهِ فَإِذَا رَأَى الذُّبَابَ قَدِ اطْمَأَنَّ وَ غَفَلَ عَنْهُ دَبَّ دَيْبِيًّا دَقِيقًا حَتَّى يَكُونَ مِنْهُ بِحَيْثُ تَنَالَهُ وَ ثَبَّتَهُ ثُمَّ يَتَّبِعُهُ فَيَأْخُذُهُ فَإِذَا أَخَذَهُ اسْتَمَلَ عَلَيْهِ بِجِسْمِهِ كُلَّهُ مَخَافَةَ أَنْ يَنْجُو مِنْهُ فَلَا يَزَالُ قَابِضًا عَلَيْهِ حَتَّى يُحْسِنَ بِأَنَّهُ قَدْ ضَعُفَ وَ اسْتَرَخَى ثُمَّ يَقْبَلُ عَلَيْهِ فَيَفْتَرِسُهُ وَ يَحْيَا بِذَلِكَ مِنْهُ فَأَمَّا الْعَنْكَبُوتُ فَإِنَّهُ يَنْسُجُ ذَلِكَ النَّسْجَ فَيَتَّخِذُهُ شِرْكَاءَ وَ مَصِيدَةً لِلذُّبَابِ ثُمَّ يَكْمُنُ (4) فِي جَوْفِهِ فَإِذَا نَسَبَ فِيهِ الذُّبَابُ أَحَالَ (5) عَلَيْهِ يَلْدَغُهُ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ فَيَعِيشُ بِذَلِكَ مِنْهُ-

ص: 158

- 1- . الزبية- بضم فسكون-: الراية لا يعلوها ماء جمعها زبي.
- 2- . النسر- بفتحيتين- المكان المرتفع جمعه نشاز و أنشاز.
- 3- . الليث: ضرب من العناكب و الجمع ليوث و مليثة.
- 4- . في الأصل المطبوع يتمكن و هو خطأ.
- 5- . أحال: أقبل و وثب.

فَذَلِكَ (1) يَحْكِي صَيْدَ الْكِلَابِ وَالْفُهُودِ وَهَذَا (2) يَحْكِي صَيْدَ الْأَشْرَاكِ وَالْحَبَائِلِ فَاَنْظُرْ إِلَى هَذِهِ الدَّوَيْبَةِ الضَّعِيفَةِ كَيْفَ جُعِلَ فِي طَبْعِهَا مَا لَا يَبْلُغُهُ الْإِنْسَانُ إِلَّا بِالْحِيلَةِ وَاسْتِتْعَمَالِ الْأَلَاتِ فِيهَا فَلَا تَزْدَرِي بِالشَّيْءِ إِذَا كَانَتِ الْعِبْرَةُ فِيهِ وَاضِحَةً كَالذَّرَّةِ وَالنَّمْلَةِ وَمَا أَشَدَّ بِهِ ذَلِكَ فَإِنَّ الْمَعْنَى النَّفِيسَ قَدْ يُمَثَّلُ بِالشَّيْءِ الْحَقِيرِ فَلَا يَضَعُ مِنْهُ ذَلِكَ (3) كَمَا لَا يَضَعُ مِنَ الدِّينَارِ وَهُوَ مِنْ ذَهَبٍ أَنْ يُوزَنَ بِمِثْقَالٍ مِنْ حَدِيدٍ. (4)

[مورچه، شیر مگس، عنکبوت و سرشت آنها]

مفصل می گوید: عرض کردم: آقای من! در باره زندگی چهارپایان نکاتی فرمودید که هر که اهل و سزاوار است درس عبرت می گیرد، حال در باره مورچه ریز و درشت و پرنده بفرمایید. حضرت (علیه السلام) فرمود: در صورت کوچک مورچه بنگر آیا در آنچه که به مصلحت اوست و به آن نیازمند است کمبودی مشاهده می کنی؟ جز حکمت آفرینش در ریز و درشت آفرینش، این حکمت و

تقدیر حساب شده در آفرینش این حیوان ریز از کجا سرچشمه می گیرد؟ در زندگی «مور» و همکاری انبوه آنها در گردآوری روزی و آماده کردن آن نیک بنگر. بنگر هنگامی که دسته ای از آنها دانه ها را به محل مرتفعی می برند و ذخیره می سازند انسان به یاد تلاش مردم در انتقال غذا به خانه می افتد، بلکه مور در این کار بیش از انسان کمر همّت می بندد و جدّ و تلاش دارد. نمی بینی همانند انسانها نیز در حمل و انتقال دانه و غذا به لانه، یک دیگر را یاری می دهند؟ آنها دانه را به دو نیم می کنند تا دانه در لانه سبز نشود و کارشان را خراب نکند، اگر آبی به دانه ها

ص: 159

1- . یعنی به آسد الذباب.

2- . یعنی به عنکبوت و فی نسخه- هكذا.

3- . أي لا ینقص من قدر المعنی النفیس تمثیلہ بالشئی ء الحقییر.

4- . توحید المفضل، ص 113.

رسید، آنها را بیرون می آورند و خشک می گردانند. نیز موران جز در جاهای بالا و بلند مسکن و لانه نمی گزینند تا مبادا آب در آن ریزد و غرقشان سازد.

اینها همه نه از سر اندیشه و عقل و شعور که از غریزه و سرشتی است که خدای جلّ و علا به خاطر مصلحت در آنها نهفته است.

به «لیث» که مردم آن را «شیرمگس» می گویند بنگر که چگونه در کسب روزی و معاش، نیروی فریبندگی مدارا به او داده شده است؟

وقتی که «شیرمگس» حس می کند که در نزدیکی او مگس است، آن را مهلت می دهد و قدری خود را بی حرکت نگاه می دارد. مگس مطمئن می شود که مرده است در نتیجه از آن غفلت می کند. ناگاه با حرکتی دقیق، حساب شده و سریع آن را می گیرد. آنگاه با تمام وجود آن را در بر می گیرد که مبادا از چنگش آزاد شود. همچنان در این حالت نگاهش می دارد تا وقتی که حس می کند سست و بی جان شده در این وقت آن را می درد و می خورد و بدین وسیله زنده می ماند.

«عنکبوت» نیز آن تار را می تند و از آن به عنوان دام مگسها استفاده می کند. در این زمان خود را در میان تارها پوشیده می نماید. آنگاه که مگس در تارش گرفتار آمد، ساعت به ساعت آن را نیش می زند و از آن تغذیه می کند و بدین وسیله زنده می ماند.

آن حیوان نمایانگر شکار سگان و شیران است و این حیوان نمونه کوچکی از شکار با دام و تور است.

به این جنبنده ضعیف و کوچک بنگر که چگونه در سرشت آن چیزی آفریده شده که آدمی، تنها با حيله و به کارگیری ابزار و آلات می تواند آن را انجام دهد. اگر در چیزی کوچک، مانند: مورچه و مور و ... عبرت و درس آموزنده ای هست آن را به خاطر کوچک بودن آنها حقیر مدار، زیرا گاه یک معنی و مفهوم بسیار نفیس و گرانبغی با یک چیز کوچک و ناچیز سنجیده می شود و این کار به هیچ روی از قدر و ارزش آن معنی ارزشمند نمی کاهد. چنان که اگر دینار طلا را با وزنه آهنی وزن کنند هیچ گاه از قیمت آن طلا کاسته نمی شود(1).

ص: 160

پس از حیوانات ذره بینی کوچک ترین جاندارانی که با چشم دیده می شوند حشراتند، این طبقه نیز بخودی خود انواع بیشماری دارند که هر یک ساختمان مخصوص و ممتازی دارا می باشند، و مهم ترین آنها مورچگانند که از دیرزمانی بشر به تفکر و مطالعه درباره آنها پرداخته، و از نزدیک ناظر وضع زندگی آنها بوده است، و حقاً نتایج گرانبهایی بدست آورده که از نظر توحید و علم شایان اهمیت فراوان است.

نتیجه این مطالعات به اندازه ای عجیب است که قبول آن برای افراد عادی که مورچه را یک موجود پست و ضعیف می شمارند و به ظواهر ساده زندگانی آنها نگاه می کنند، خالی از اشکال نیست، ولی کسانی که درست تشکیلات زندگی اجتماعی آنها را مطالعه کرده اند مورچه ها را با هوش ترین حیوانات روی زمین پس از انسان می دانند!

تمدن جامعه بشری بعد از گذشتن سال های دراز و طی مراحل مختلفی به پای تمدن مورچگان رسید و شاید هم اکنون نیز تمدن آنها از تمدن «بعضی» از طوایف انسان بیشتر باشد!

وضع ساختمان بدنی آن ها عجیب، و طرز احساسات آن ها عجیب تر و وضع تشکیلات لانه و زندگی آن ها از هر دو حیرت آورتر است، البته نمی توان باین مختصر آن همه مطالبی که در پیرامون این سه قسمت در کتاب های متعددی جمع آوری شده شرح داد ولی برای نمونه به شرح چند قسمت از آن می پردازیم.

بدن مورچه اساساً از سه قسمت عمده تشکیل یافته یکی ناحیه سر، و دیگری ناحیه سینه، و سوم ناحیه شکم است، قسمت اول دارای اعضای حساس مانند مغز، و دو چشم بیضا، و قوه شامه قوی، و دو چنگال نیرومند، که وسیله گرفتن اشیا و دو شاخک که حکم آنتن رادیو و هواسنج را دارد، می باشد. حتی گفته می شود بوسیله همین شاخک ها با هموعاش صحبت و راز و نیاز می کند، مغز کوچک مورچه مرکز احساسات و غرایز بسیاری است که به بعضی از آنها اشاره خواهد شد.

سینه مورچه خیلی کوچک و بعد از سر حساس ترین قسمت بدن اوست و مرکز عضلات و اعصاب محرکه دست و پای او نیز می باشد.

شکم بزرگ مورچه دارای معده و روده و بعضی دارای کیسه زهری است که بعد از زخم کردن بدن دشمن به وسیله دندان، با چابکی آن را در محل زخم خالی می کند!

مورچه ها احساسات گوناگونی مانند انسان دارند، مخصوصاً در تنفر از بیگانگان و علاقه مندی به آب و خاک و لانه و وطن چنان هستند که اگر مورچه ای سر زده داخل لانه آنها شود با طرز بیرحمانه ای او را می کشند و جسدش را به کناری می اندازند، در حالی که اگر تخم مورچه ای را از لانه خارج کرده و پرورش دهیم و پس از بزرگ شدن دوباره به همان لانه اول وارد کنیم هموطنان او از اظهار خوشوقتی و ملاحظت و پذیرایی گرم و صمیمانه نسبت به او مضایقه نخواهند کرد، بعضی عقیده دارند این شناسایی به وسیله حس

شامه و بوی مخصوصی است که از مشخصات اهل هر لانه است!

حس وظیفه شناسی مورچه ها زیاد و از اولین شخص لانه یعنی «ملکه» تا آخرین فرد ضعیف کارگر و دایه های اطفال، همگی در انجام وظایف خود جدی و کوشا هستند، مخصوصاً پشتکار و صبر و حوصله آنها قابل توجه و تحسین است و شاید نظیر آن در بین افراد بشر کمتر دیده شود!

مورچه ها علاوه بر کارهای ضروری زندگی اعمال تفریحی مانند بازی ها و سرگرمی ها و کشتی گرفتن و پرش کردن! نیز دارند مخصوصاً رقصیدن و روی دست ایستادن و جست و خیز آنها در اطراف ملکه در روز جشن تاجگذاری و تشکیل لانه جدید تماشایی است!

مورچه ها در جمع آوری و ذخیره دانه ها خیلی دقیق و ماهرند و با استادی خاصی آنها را در انبارهای مخصوصی ذخیره می کنند که نه سبز شوند و نه فاسد، برای جلوگیری از سبز شدن حبوبات بعضی را دو قسمت کرده و در صورت لزوم به سه قسمت تقسیم می کنند.

راه دیگر آنها برای پیش گیری از فاسد شدن که ضمناً منافع دیگری نیز در بر دارد این است که اول می گذارند دانه ها کمی سبز شده و مواد نشاسته ای آن به مواد قندی تبدیل گردد (همان طور که افراد بشر نیز برای ساختن بعضی از غذاها مانند سمنو! از این راه استفاده می کنند) و بعداً جوانه ها را قطع کرده و دانه ها را خشک می نمایند.

علاوه بر این ها به تجربه رسیده که اگر مورچه ها را از خانه ها بیرون کنند دانه هایی که در آنجاست فاسد می شود. این موضوع یا در اثر بوی مخصوص مورچه هاست و یا اینکه کار دیگری روی آن انجام می دهند که تابحال بر بشر مخفی مانده است!

از روی پاره ای از قرائن حدس می زنند که بعضی از مورچه ها «کشاورزی» را نیز بلد هستند و در اطراف لانه های خود زمین هایی را کشت و زرع کرده و درو می کنند، ولی مسلم این است که از «دامپروری» و تربیت حیوانات اهلی اطلاع کافی دارند و حشرات کوچکی را از قبیل «شته» که دارای یک نوع ماده قندی مخصوص است نگاهداری کرده و پرورش می دهند، حتی آنها را به چرا برده و باز می گردانند و از عسل مخصوص آنها استفاده می کنند!

«لانه های مورچگان» از لحاظ ساختمان، شایان توجه فراوان است: خیلی از آن ها لانه خود را از گل رس که از حیث استحکام و عدم قابلیت نفوذ فوق العاده است بنا می کنند، به این ترتیب که از گل های مزبور قطعات کوچکی شبیه به خشت جدا کرده و با همان رطوبتی که دارد روی هم می چینند و دیوارها و طاق های محکمی از آن می سازند. گاهی نیز یک عده مواد خارجی از قبیل تار عنکبوت و ذرات چوب برای استحکام به آن می افزایند، بعضی از آنها به این مقدار نیز قناعت نکرده و ساختمان های نسبتاً مجللی که درها و پنجره هایی از برگ های باریک کاج و امثال آن دارد، برپا می سازند، روزها پنجره ها را باز و شب ها محکم می بندند!

پاره ای از این لانه ها خیلی بزرگ و دارای تشکیلات وسیعی است که بدون اغراق برای آنها حکم یک کشور را دارد که صدها هزار نفر در آن زندگی می کنند، برای نمونه کافی است به وسعت یکی از آنها که توسط یکی از جهانگردان کشف گردیده اشاره کنیم: آن لانه یکصد و هشتاد متر طول داشت و دارای اطاق های تو در تو و سالن های متعدد بود!

اگر تعجب نکنید مورچگان «جنگ» هم دارند و در پاره ای از اوقات در اثر تجاوز اهل یک لانه به لانه دیگر، نبردهای خونینی! بین اهل دو لانه درگیر می شود و نفرات بسیاری کشته و یا مجروح می شوند.

سربازانی که در ارتش مورچه ها کار می کنند از حیث ساختمان بدن از سایرین ممتازند؛ جثه های قوی و چنگال های نیرومند و سرهای درشت که با پوسته سختی مانند «خود» پوشیده شده است دارند، یکی از راه های دفاع آنها در مقابل این سربازان خونخوار این است که مورچه های کارگر تخم های لانه را برداشته و از درختان و ساقه های گیاهان بالا می روند زیرا مورچه های جنگی در اثر سنگینی جثه قدرت تعقیب آنها را ندارند، آنها درعین قوت و شهامت از انجام کارهای زندگی نیز بسیار عاجز و محتاج به کمک دیگران هستند... (1)

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

و لو فكروا في عظيم القدرة، و جسيم التعمّة، لرجعوا إلى الطّريق، و خافوا عذاب الحريق، و لكن القلوب عليلّة، و البصائر مدخولة! ألا ينظرون إلى صغير ما خلق، كيف أحكم خلقه، و أتقن تركيبه، و فلق له السّمع و البصر، و سوّى له العظم و البشر! انظروا إلى التّملة في صغر جثّتها، و لطافة هيئتها، لا تكاد تنال بلحظ البصر، و لا بمستدرک الفكر، كيف دبّت على أرضها، و صبّت على رزقها، تنقل الحبّة إلى حجرها، و تعدّها في مستقرّها. تجمع في حرّها لبردها، و في وردها لصدرها؛ مكفول برزقها، مرزوقة بوقفها؛ لا يغفلها المنّان، و لا يحرمها الدّيّان، و لو في الصّفا اليابس، و الحجر الجامس! و لو فكّرت في مجاري أكلها، في علوها و سفلها، و ما

ص: 164

في الجوف من شراسيف بطنها، و ما في الرأس من عينها و أذنها، لقضيت من خلقها عجباً، و لقيت من وصفها تعبا! فتعالى الذي أقامها على قوائمها، و بناها على دعائمها! لم يشركه في فطرتها فاطر، و لم يعنه على خلقها قادر. و لو ضربت في مذاهب فكرك لتبلغ غاياته، ما دلتك الدلالة إلا على أنّ فاطر التَّملة هو فاطر النَّخلة، لدقيق تفصيل كلّ شيء، و غامض اختلاف كلّ حيّ. و ما الجليل و اللطيف، و الثَّقيل و الخفيف، و القويّ و الضّعيف، في خلقه إلا سواء.

ترجمه

اگر در عظمت قدرت (خداوند) و اهميت نعمت او مي انديشيدند، به راه راست باز مي گشتند، و از آتش سوزان دوزخ مي ترسيدند؛ ولي دلها بيمار و چشمهاي بصيرت معيوب است، آيا به مخلوقات كوچكي كه خدا آفريده، نمي نگرند كه چگونه آفريش آنها را دقيق و حساب شده و تركيب آنها را متقن ساخته، گوش و چشم براي آنها آفريده و استخوان و پوست آنها را مرتب نموده است. به اين مورچه نگاه كنيد با آن جثه كوچك و اندام ظريفش كه از كوچكي درست، با چشم ديده نمي شود و در اندیشه نمي گنجد؛ ولي با اين حال چگونه روي زمين (ناهموار و پرسنگلاخ) راه مي رود و به روزيش دست مي يابد، دانه ها را (از راه هاي دور و نزديك) به لانه اش منتقل مي كند و در جا يگاه مخصوص نگهداري مي نمايد. در فصل گرما براي سرما، و به هنگام توانايي براي روز ناتواني، ذخيره مي كند، روزيش (از سوي خدا) تضمين شده و خوراك موافق طبعش در اختيار او قرار گرفته است، خداوند متان هرگز از او غافل نمي شود و پروردگار مدبر محرومش نمي سازد، هر چند در دل سنگ سخت و خشك و در ميان صخره اي فاقد رطوبت باشد.

اگر در مجاري خوراك و در بالا و پايين دستگاہ گوارش او و آنچه در جوفش از اطراف دنده ها وجود دارد و آنچه در سر او از چشم و گوش قرار گرفته، بينديشي شگفت زده خواهي شد و از وصف عجيب او به زحمت خواهي افتاد. پس بزرگ و بلندمرتبه است خداوندي كه مورچه را روي دست و پا (ي ضعيف و ظريفش) برپا داشته و او را بر ستونهاي محكمي (نسبت به او) بنا نهاده است. هيچ آفريدگاري در

ص: 165

آفرینش این حشره با او شریک نبوده و هیچ قدرتمندی او را در آفرینش آن یاری نکرده است. اگر همه راههای فکر و اندیشه را طی کنی تا به آخر رسی، همه دلایل به تو می گوید که آفریننده مورچه کوچک همان آفریدگار درخت (تناور) نخل است، زیرا ساختمان اجزای هر موجودی دقیق است و هر مخلوق زنده ای در درون خود اعضای مختلف و پیچیده ای دارد. (به یقین) بزرگ و کوچک، سنگین و سبک، قوی و ضعیف، همه در خلقتش یکسان است و در برابر قدرتش همگون!

زندگی بسیار شگفت انگیز مورچه ها

گرچه مورچه ها بر اثر کثرت و تنوع و وجود بی شمارشان در کوه و صحرا و درون خانه ها، به صورت یک امر عادی درآمده و توجه عامه مردم را هرگز به خود جلب نمی کند؛ ولی برای دانشمندانی که گاه بیست سال درباره زندگی آنها اندیشیده اند بسیار شگفت آور است و مطالعات آنها درباره اسرار آفرینش مورچگان درهای بزرگی را برای پی بردن به عظمت آفریدگار به روی ما گشوده است که به گوشه ای از آن ذیلا اشاره می شود:

1. حیوانات و حشراتی که به صورت گروهی زندگی می کنند کم نیستند؛ مانند بخشی از پرندگان و ماهیان و گوزنها و آهوها؛ ولی آنها که زندگی دسته جمعیشان براساس تقسیم کار است کم هستند و مورچگان یکی از شاخص ترین آنها هستند. مورچه های ماده وظیفه جمع آوری غذا، نگهداری نوزادان و حتی نگهداری مادر لانه (ملکه مورچگان) را بر عهده دارند. مورچه های نر کارشان بارور ساختن ملکه و ملکه کارش تخم گذاری است و جالب این که نرها بعد از جفت گیری می میرند. گروهی نیز به صورت نیروهای مسلح هستند که آرواره های قوی دارند و از لانه در برابر هجوم دشمنان پاسداری می کنند.

2. مورچه های کارگر (ماده ها) زمین را سوراخ می کنند و به تدریج خاک را می کنند تا محل مناسبی برای زندگی آنها در زیر سطح زمین فراهم شود؛ ولی همه

مورچه ها در زیر زمین زندگی نمی کنند. گروهی از مورچه ها که آنها را مورچه نجار می نامند، درون چوبها را سوراخ می کنند و در آن لانه می سازند.

3. مورچه ها در اندام کوچک خود که گاهی فقط به دو میلیمتر می رسد تمام دستگانهایی را که در یک حیوان عظیم الجثه است، دارا هستند و حتی چیزی بیش از او دارند، پاهای اضافی و شاخکهایی که آنها را با محیط خود آشنا می سازد و عقل و هوش اجتماعی قوی و آینده نگری.

4. بسیاری از مورچه ها، حشرات دیگر را به خدمت خود درمی آورند و از آنها استفاده می کنند (در واقع نوعی دامداری دارند) از جمله مورچه گندمزار یکی از این نوع مورچه هاست. جانوری که مورد استفاده این نوع مورچه قرار می گیرد، شپشه های گیاهی است. این حشرات اگر خشمگین شوند مایع شیرینی مانند عسل ترشح می کنند و مورچه ها از آن بهره می گیرند.

بعضی دیگر از مورچه ها، حشرات مخصوصی را که در پوست درختان تخم می گذارند یا سوسکها را به خدمت خود درمی آورند.

5. اگر تعجب نکنید گروهی از مورچه ها دست به کشاورزی می زنند. نوعی مورچه که به نام مورچه چتری نامیده می شود، باغچه ای در اطراف لانه خود ترتیب می دهد و در آن قارچهای کوچک می پروراند. مورچه های کارگر برای رشد قارچها قطعات کوچکی از برگها را جدا می کنند و با خود می آورند. هنگامی که مورچه کارگر قطعه ای از برگ را با خود می آورد گویی چتری بالای سر دارد و به همین دلیل به این نام نامیده شده است.

6. نوعی از مورچه ها به مورچه های سپاهی نامیده شده اند که مانند عشایر از جایی به جای دیگر کوچ می کنند. آنها حشراتی واقعا درنده هستند که حتی فیلهها سعی می کنند سر راه آنها قرار نگیرند وگرنه صدمه زیادی به آنها می زنند.

گروهی از این مورچهگان که در مناطق حاره زندگی می کنند گوشت خوارند و هرگاه دسته جمعی به جانوری حمله کنند به زودی از پای در می آید و در مدت کمی همه عضلات حیوان را می خورند و تنها اسکلتی از او به جای می ماند.

7. مورچه ها معمولا سری بزرگ و کمری باریک دارند و نسبت به جثه خود بسیار قوی و پرزورند چنان که دانه ای را که چندین برابر آنها وزن دارد با دندان می گیرند و از دیوار بالا می روند کاری که برای هیچ قهرمان وزنه برداری از انسانها امکان پذیر نیست. آری! مورچه برخلاف جثه کوچک خود، به راحتی می تواند بارهایی را که ده برابر خودش وزن دارد بلند کند یا جابجا نماید.

8. آینده نگری مورچه و مدیریت او بسیار جالب است؛ در تابستان با الهام درونی به فکر زمستان سخت است در صورتی که چه بسا در طول عمرش هرگز زمستان ندیده باشد. دانه های غذایی را به طرز مطلوبی نگهداری می کند؛ گاه آنها را از لانه بیرون می آورد تا هوا بخورد و فاسد نشود و گاه آنها را به دو یا چند قسمت تقسیم می کند تا سبز نشود و فاسد نگردد، حتی نوشته اند دانه گشنیز را به چهار قسمت تقسیم می کند، زیرا اگر کمتر از آن باشد سبز می شود.

9. موقعیت شناسی مورچه عجیب است. بعضی از دانشمندان نوشته اند مورچه ای را در وسط دایره ای از آتش قرار دادند او برای نجات خود به هرسو حرکت کرد و چون راه فراری پیدا نکرد سرانجام جان داد. نقطه ای را که او جان داده بود اندازه گیری کردند درست مرکز دایره بود؛ یعنی دورترین نقطه به آتش اطراف.

10. مورچه ها انواع زیادی دارند که بعضی از دانشمندان بالغ بر چهار هزار نوع را شمارش کرده اند و تعداد مورچه های روی زمین را ده برابر مجموع انسانها می دانند.

مطالعات جدید نشان می دهد که مورچه ها در زمینه حل مشکل ترافیک از انسانها پیشی گرفته اند. میلیونها مورچه صبورانه با دنبال کردن یک ساختار ساده «تک گذر» بهترین راه را برای رسیدن به مقصد در اسرع وقت و بدون تأخیر در پیش می گیرند.

شگفتیهای دنیای مورچگان بسیار بیش از آن است که در بالا گفته شد و در این زمینه کتابها یا مقالات فراوانی نوشته شده است و از اینجا روشن می شود که امیر

مؤمنان علی (علیه السلام) در این خطبه بر چه نقطه حساسی از آفرینش خداوند انگشت نهاده است. (1)

تار عنکبوت یکی از آیات بزرگ الهی

تار عنکبوت از عجایب خلقت و آفرینش است؛ همان گونه که عنکبوت - که در نظر همه ما موجودی کم ارزش جلوه می کند - نیز از عجایب آفرینش است.

دانشمندان بیست هزار نوع عنکبوت را تا اکنون کشف کرده اند که دارای شکل های گوناگون، کارهای متفاوت و زندگی های مختلفی هستند.

در زیر شکم عنکبوت گودی بسیار کوچکی به اندازه سر سوزن وجود دارد که ماده چسبنده ای همانند بعضی از چسبهای مایع از آن تراوش می کند. هنگامی که این مایع در معرض هوا قرار می گیرد، محکم می شود. عنکبوت با پنجه های مخصوصی که دارد به این گودی می زند و مایع مذکور تبدیل به تار می شود و بیرون می آید.

عنکبوت با این تار، خانه یا دام می سازد. عنکبوت ضعیف و ناتوان، خوراکش

حشرات است؛ یعنی او یک حیوان گوشتخوار است، حشراتی که در مسیر تار عنکبوت پرواز می کنند، به این تار برخورد می کنند و به دام می افتند؛ عنکبوت که در کمین است، همین که حشره ای به دامش افتاد، با سرعت به دور او تار می تند و او را در میان تارهایش گرفتار می سازد. این زندانی به همین شکل می ماند تا می میرد؛ سپس طعمه و غذای عنکبوت می شود. این تارها دارای ویژگیهای منحصر به فردی است که به برخی از آنها اشاره می شود:

1- تار عنکبوت از فولاد محکم تر است! یعنی اگر فولاد را به اندازه تار عنکبوت نازک کنیم، چنین فولادی سست تر از تار عنکبوت است و اگر تار عنکبوت را به قطر لوله فولاد بتابانیم به مراتب محکم تر از فولاد خواهد شد!

ص: 169

1- . دائرة المعارف موسوم به فرهنگ نامه، نوشته موریس پارکر که توسط ده نفر از اساتید دانشگاههای ایران به فارسی برگردانده شده است؛ فرهنگ معین؛ مقالات مطبوعات روز و حیاة الحیوان دمیری. پیام امام امیر المومنین (علیه السلام)، ج 7، ص 166.

2- عنكبوت با این مایع چسبنده گودی شکم خود، چیزی در حدود 500 تار می تند و این واقعاً عجیب است!

3- عجیب تر از همه این ها، این که برخی از تارهای عنكبوت متشکل از چهار تار است که هر کدام، از هزار تار ساخته شده است! آیا این ها نشانه خدا نیست؟ «وَكَأَيُّ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (1)»؛ و چه بسیار نشانه ای (از خدا) در آسمانها و زمین که از کنارش می گذرند و به آن اعتنا ندارند.»

4- توان مهندسی عنكبوت نیز از امور اعجاب آور است؛ این حیوان به ظاهر ضعیف تار خود را همچون شعاع خورشید به صورت مساوی و منظم می تند. تمام فاصله ها و زاویه ها بسیار دقیق است.

خلاصه این که خداوند عالم در خلقت این حشره ضعیف چنان دستور و برنامه ای را نهاده است که بسیار دقیق کار خود را انجام می دهد.

آری هر یک از این عجایب برای شناسایی خداوند کافی است، در حالی که سراسر جهان هستی مملوّ از نشانه های خداوند است؛ یعنی هیچ مسأله ای به اندازه توحید خداوند، دلیل و برهان ندارد؛ توحید میلیون ها میلیون دلیل دارد؛ تمام ستارگان آسمان؛ اتم های موجود در جهان؛ گیاهان؛ حتی برگ درختان؛ حیوانات؛ انسان ها، همه و همه دلیل های خداوندند.

«او» چیزی نیست که مخفی باشد (2).

ص: 170

1- . سوره یوسف، آیه 105.

2- . مثالهای زیبای قرآن، ج 2، ص 164.

تَأْمَلُ يَا مُفَضَّلُ جِسْمَ الطَّائِرِ وَ خَلْقَتَهُ فَإِنَّهُ حِينَ قُدِّرَ أَنْ يَكُونَ طَائِرًا فِي الْجَوْ حُفِّفَ جِسْمُهُ وَأُدْمِجَ (1) خَلْقُهُ وَ افْتُصِرَ بِهِ مِنَ الْقَوَائِمِ الْأَرْبَعِ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ مِنَ الْأَصَابِعِ الْخَمْسِ عَلَى أَرْبَعٍ وَ مِنْ مَنَفَذَيْنِ لِلزُّبْلِ وَ النُّبُولِ عَلَى وَاحِدٍ يَجْمَعُهُمَا ثُمَّ خُلِقَ ذَا جُوجٍ (2) مُحَدَّدٍ لِيَسْهُلَ عَلَيْهِ أَنْ يَخْرِقَ الْهَوَاءَ كَيْفَ مَا أَخَذَ فِيهِ كَمَا جَعَلْتَ السَّفِينَةَ بِهَذِهِ الْهَيْئَةِ لِتَسْقُ الْمَاءَ وَ تَنْفَذَ فِيهِ وَ جَعَلَ فِي جَنَاحَيْهِ وَ ذَنَبِهِ رِيشَاتٍ طَوَالَ مِتَانٍ لِيُنْهَضَ بِهَا لِلطَّيْرَانِ وَ كَسَا (3) (كُسي) كُلَّهُ الرِّيشَ لِيَتَدَاخَلَ الْهَوَاءَ فَيَقْلَهُ (4) وَ لَمَّا قُدِّرَ أَنْ يَكُونَ طُعْمُهُ الْحَبَّ وَ اللَّحْمَ يَبْلَعُهُ بِلَعًا بَلَا مَضْغٍ نَقِصَ مِنْ خَلْقَةِ الْإِنْسَانِ وَ خُلِقَ لَهُ مِنْقَارٌ صُلْبٌ جَاسِي [جاسٍ] يَتَنَاوَلُ بِهِ طُعْمَهُ فَلَا يَنْسَحِجُ (5) مِنْ لَقْطِ الْحَبِّ وَ لَا يَتَقَصِّفُ (6)

مِنْ نَهْشِ اللَّحْمِ وَ لَمَّا عَدِمَ الْأَسَدُ نَانَ وَ صَارَ يَزْدَرِدُ الْحَبَّ صَحِيحًا وَ اللَّحْمَ غَرِيضًا (7) أُعِينَ بِفَضْلِ حَرَارَةِ فِي الْجَوْفِ تَطْحَنُ لَهُ الطُّعْمُ طَحْنًا يَسْتَعْنِي بِهِ عَنِ الْمَضْغِ وَ اعْتَبِرْ ذَلِكَ بِأَنَّ عَجَمَ الْعِنَبِ (8) وَ غَيْرِهِ يَخْرُجُ مِنْ أَجْوَافِ الْإِنْسِ صَحِيحًا وَ يُطْحَنُ فِي أَجْوَافِ الطَّيْرِ لَا يُرَى لَهُ أَثَرٌ ثُمَّ جُعِلَ مِمَّا يَبِيضُ بَيضًا وَ لَا يِلْدُ وَ لَادَةٌ لِكَيْلَا يَنْقُلَ عَنِ الطَّيْرَانِ فَإِنَّهُ لَوْ كَانَتْ الْفِرَاحُ فِي جَوْفِهِ تَمَكُّتُ حَتَّى تَسْتَحْكِمَ لَأَثْقَلَتْهُ وَ عَاقَبَتْهُ عَنِ النُّهُوضِ وَ الطَّيْرَانِ فَجُعِلَ كُلُّ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ مُشَاكِلًا لِلأَمْرِ الَّذِي قُدِّرَ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ ثُمَّ صَارَ الطَّائِرُ السَّارِحُ فِي هَذَا الْجَوْ يَفْعُدُ عَلَى بَيْضِهِ فَيَحْضُهُ ثُمَّ أُسْبُوعًا وَ بَعْضُهَا أُسْبُوعَيْنِ وَ بَعْضُهَا ثَلَاثَةَ أُسَابِيعَ حَتَّى يَخْرُجَ الْفَرْخُ مِنْ

ص: 171

- 1- . أدمج خلقه: لفه وأحسنه.
- 2- . الجوجو من الطائر و السفينة: الصدر و الجمع جاجي
- 3- . في الأصل كتبت بالالف المقصورة و هي خطأ.
- 4- . يقله: يحمله و يرفعه.
- 5- . ينسحج: أي ينتشر.
- 6- . يتقصف: أي يتكسر.
- 7- . الغريض: كل ابيض طري.
- 8- . عجم العنب: ما كان في جوف العنب من النوى الصغير.

الْبَيْضَةَ ثُمَّ يَقْبَلُ عَلَيْهِ فَيُرْفُهُ الرِّيحَ لِتَسَّحِ [لِتَسَّحَ] حَوْصَلَتَهُ لِلْغِذَاءِ ثُمَّ يُرَبِّيهِ وَيُعَدِّيهِ بِمَا يَعِيشُ بِهِ فَمَنْ كَلَّفَهُ أَنْ يَلْقَطَ الطَّعْمَ وَالْحَبَّ يَسْتَخْرِجُهُ بَعْدَ

أَنْ يَسْتَقَرَّ فِي حَوْصَلَتِهِ وَيَعْدُو بِهِ فِرَاحَهُ وَلَا يَأْتِي مَعْنَى يَحْتَمِلُ هَذِهِ الْمَشَقَّةَ وَلَا يَسَ بَدِي رَوِيَّةٍ وَلَا تَفَكُّرٍ وَلَا يَأْمُلُ فِي فِرَاحِهِ مَا يُؤْمَلُ الْإِنْسَانُ فِي وَلَدِهِ مِنَ الْعِزِّ وَالرَّفْدِ (1)

وَبَقَاءِ الذِّكْرِ فَهَذَا مِنْ فِعْلِهِ يَشْهَدُ أَنَّهُ مَعْطُوفٌ عَلَى فِرَاحِهِ لَعَلَّهُ لَا يَعْرِفُهَا وَلَا يُعَكِّرُ فِيهَا وَهِيَ دَوَامُ النَّسْلِ وَبِقَاؤُهُ لُطْفًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ

الدجاجة و تهيجهما لحضن البيض و التفريخ

انظُرْ إِلَى الدَّجَاجَةِ كَيْفَ تَهَبِّجُ لِحِضْنِ الْبَيْضِ وَ التَّفْرِيحِ وَ لَيْسَ لَهَا بَيْضٌ مُجْتَمِعٌ وَ لَا وَكْرٌ مُوَطَّأٌ بَلْ تَتَّبِعُ وَ تَنْتَفِخُ وَ تَقْوَى (2)

[تَقْوَى] وَ تَمْتَنِعُ مِنَ الطَّعْمِ حَتَّى يُجْمَعَ لَهَا الْبَيْضُ فَتَحْضُنُهُ وَ تُفْرَخُ فَلَمَّ كَانَ ذَلِكَ مِنْهَا إِلَّا لِإِقَامَةِ النَّسْلِ وَ مَنْ أَخَذَهَا بِإِقَامَةِ النَّسْلِ وَ لَا رَوِيَّةَ لَهَا وَ لَا تَفَكِيرَ لَوْ لَا أَنَّهَا مَجْبُولَةٌ عَلَى ذَلِكَ (3)

حکمت های نهفته در آفرینش پرند

ای مفضل! در جسم و آفرینش پرند بنگر. آنگاه که تقدیر و حکمت بر آن تعلق گرفت که پرند در آسمان باشد، تنش سبک و نیکو آفریده شد و به جای چهار دست و پا تنها دو پا و به جای پنج انگشت چهار انگشت و به جای دو مخرج بول و فضولات یک مخرج به آن داده شد.

چنان که قسمت پیشین کشتی تیز و باریک است و آب را می شکافد و پیش می رود، سینه و جلوی پرند نیز به گونه ای شبیه کشتی است تا هوا را بشکافد و

ص: 172

1- . الرfd- بالكسر- المعونة و العطاء و الجمع ارفاد و رفود.

2- . في الأصل كتبت الالف مشالة، و تقوى من القوى أي الجوع فكأن الدجاجة تبيت جائعة .. و في نسخة تقوى اي تصيح.

3- . توحيد المفضل، ص 115.

چنان که خواهد به پرواز در آید. همچنین در بالها و دمش پره‌های بلندی نهاده شده تا براحتی او را برای پرواز بلند کنند. تمام بدنش پوشیده از پر است تا هوا در آنها

نفوذ کند و براحتی در ارتفاع بالا بماند و پرواز کند.

از آنجا که حکمت، چنین تعلق گرفت که غذای پرندگان از دانه و گوشت باشد و باید آنها را بدون جویدن فرو برد، همانند لب و دندان آدمی برای آنها آفریده نشد بلکه متقاری تیز و سخت به آنها داده شد تا غذا را با آن بگیرند و بخورند و از چیدن و شکستن دانه های سخت [از زمین ناهموار] پاره نشود و از پاره کردن گوشت نشکنند.

از آنجا که پرنده دندان ندارد و دانه را سالم و گوشت را سخت و ناپخته فرو می برد در درون آن حرارتی نهاده شده که دانه را چنان خرد و آسیاب می کند که از جویدن مستغنی می گردد. به خاطر نبودن این نیرو در انسان [اگر این دانه ها را آدمی ناجویده فرو برد] به همان شکل سالم دفع می گردد ولی همین دانه های سالم در درون پرنده چنان خرد می گردد که اثری از آن نمی ماند.

نیز تقدیر چنان شد که پرندگان تخم گذارند و بچه نزنند تا در وقت پرواز سنگین نباشند. اگر فرزند در شکم آنها بماند تا قوی شود [چنان که در پستانداران چنین است]، سنگینی آن، آنها را از برخاستن و پرواز نگاه می دارد. پس همه چیز پرندگان چنان آفریده شده که با ویژگی های آنها متناسب و هماهنگ باشد.

آنگاه پرنده ای که غالباً در پرواز و گشت است، گاه هفته ای، برخی دو هفته و برخی دیگر سه هفته بر تخم خود می خوابند تا آن را بیروارند و جوجه از تخم بیرون آید. چون جوجه بیرون آمد باد در دل جوجه می دمدم تا چینه دانش گشاده گردد و بتواند غذا را جای دهد. آنگاه او را غذایی مناسب و سازگار می دهد و بزرگ می کند.

چه کسی تدبیر چنان نموده که او غذا و دانه برچیند و در چینه دان ریزد و آنگاه برای جوجه اش دانه ها را برآورد؟ چرا این گونه خود را در رنج و سختی می افکند و حال آنکه عقل و اندیشه ندارد و از جوجه اش انتظاری که آدمیان از فرزند دارند؛ مانند: فخر، عزت، یاری و ماندگاری نام ندارد؟

خداوند جلّ و علا از سر لطف و کرامت، چنان تدبیر نموده که او بدون اندیشه در این امور، از سر غریزه خدادادی جوجه اش را دوست دارد و غذایش دهد تا نسل آنها پایدار ماند.

بنگر که مرغ چگونه شور تخمگذاری و پرورش جوجه در سر دارد حال آنکه جای و لانه مناسبی برای گرد آوردن تخمها در آن ندارد؟ مرغ در این زمان برانگیخته می شود. تخم می گذارد و گرسنه می ماند و چیزی نمی خورد تا تخمهایش گرد آیند و آنها را بپروراند و جوجه گرداند. راستی آیا این جز برای ماندگاری نسل است؟ و با اینکه مرغ درک و اندیشه ندارد- چرا برای بقای نسل این گونه می کوشد؟ آیا جز برای آن است که آفرینشگر حکیم این نیرو را در سرشت و غریزه او نهاده است؟⁽¹⁾

نشانه های او در آفرینش پرندگان

انسان همیشه در طول تاریخ، پرندگان را دوست داشته و از زندگی آنها لذت می برده و مشاهده می کرده است که به طرز بسیار زیبایی بالای سر او و بر فراز آسمان، پرواز می کنند؛ و این پدیده همواره مایه اعجاب او بوده است، که چگونه جسم سنگین برخلاف جاذبه زمین به این راحتی، به آسمان می رود و با آن سرعت، حرکت می کند؟!

نه تنها این ویژگی که ویژگی های دیگری مانند بال و پر رنگارنگ پرندگان، آواز خواندن زیبای بعضی از آنان، طرز ساختن خانه و لانه، و پرورش نوزادان و تغذیه آنها، مهاجرت طولانی گروهی از آنان، و امور دیگری از این قبیل، مایه شگفتی او بوده است.

هرچند تکرار این صحنه های شگفت انگیز کم کم سبب می شده که عده ای به سادگی از کنار آن بگذرند. اما قرآن مجید در بخشی از آیات توحیدی، انگشت روی این مسأله گذارده، و همگان را به مطالعه عالم پرندگان فرا می خواند، تا آیات و نشانه های خدا را در جای جای آن بنگرند.

ص: 174

1- . شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 107.

با این اشاره کوتاه به آیات زیر گوش جان فرا می دهیم:

- 1- أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُنُونٍ. (1)
- 2- أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمْتَسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَانُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ. (2)
- 3- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ. (3)
- 4- وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ. (4)

ترجمه

1- «آیا آنها به پرندگانی که بر فراز آسمان تسخیر شده اند نظر نيفکنند؟»

هیچکس جز خدا آنها را نگاه نمی دارد، در این نشانه هایی است (از عظمت

و قدرت خدا) برای کسانی که ایمان می آورند.»

2- «آیا پرندگانی را که لابه لای سرشان، گاه بال های خود را گسترده و گاه جمع می کنند، نگاه نکردند؟ جز خداوند رحمان کسی آنها را بر فراز آسمان نگه نمی دارد، چرا که او به هر چیز بینا است.»

3- «آیا ندیدی که برای خدا تسبیح می کنند تمام آنان که در آسمان ها و زمین اند و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده اند، هر یک از آنها نماز و تسبیح خود را می دانند! و خداوند به آنچه انجام می دهند عالم است.»

ص: 175

1- . سوره نحل، آیه 79.

2- . سوره ملک، آیه 19.

3- . سوره نور، آیه 41.

4- . سوره انعام، آیه 38.

4- «هیچ جنبنده ای در زمین، و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند نیست، مگر اینکه امت هایی همانند شما هستند، ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم، سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می گردند.»

فن پیچیده پرواز

سال ها انسان فکر می کرد؛ این چه نیروی مرموزی است که پرندگان را که اجسام نسبتاً سنگینی هستند برخلاف نیروی جاذبه به این آسانی به بالا- می برد و به نرمی و راحتی و چابکی در اوج آسمان به پرواز در می آورد، و به سرعت جابجا می شود؛ ولی با اختراع و تکمیل هواپیما، این معنی کشف شد که نیروئی به نام نیروی بالابر وجود دارد که نه تنها پرندگان؛ بلکه می تواند اجسام بسیار سنگین را در آسمان به پرواز در آورد؛ و در یک عبارت ساده و خالی از اصطلاحات فنی می توان آن را چنین توضیح داد:

اگر جسمی دارای دو سطح متفاوت باشد- مانند بال های پرندگان یا بال های هواپیما که سطح روئین اش دارای انحناء و برجستگی است- اگر چنین جسمی به طور افقی حرکت کند، نیروی خاصی در آن پیدا می شود که آن را به طرف بالا سوق می دهد. این به خاطر آن است که فشار هوا، بر سطح زیرین، نسبت به سطح روئین بیشتر خواهد بود. (چون سطح روئین بیشتر از سطح زیرین است.)

استفاده از این قانون، هسته اصلی پرواز اجسام سنگین را در هوا تشکیل می دهد؛ و اگر درست در بال های پرندگان دقت کنیم، این قانون فیزیکی را دقیقاً می توانیم درک کنیم.

ولی این تنها یک مسأله از ده ها مسأله مهم پرواز است، و برای تکمیل آن امور زیر نیز ضرورت دارد:

1- سرعت اولیه برای ایجاد نیروی بالابر (هواپیماها برای بدست آوردن این سرعت، مدّت زیادی روی زمین راه می روند؛ ولی پرندگان گاه با کمی دویدن و گاهی با یک پرش سریع در هوا به این هدف می رسند!)

2- چگونگی خشی کردن این نیرو برای فرود آمدن (این معنی با کم کردن سرعت و تغییر شکل بال ها، در پرندهگان و هواپیماها صورت می گیرد!)

3- چگونگی تغییر مسیر، به هنگام پرواز (این معنی نیز عمدتاً به وسیله حرکات دم هواپیما است یا پره‌های مخصوص دم پرندهگان که در جهات مختلف

صورت می گیرد و پرنده را به هر سو که قصد کند برد.)

4- شکل مناسب برای پرواز به طوری که مقاومت هوا را روی جسم پرنده به حداقل برساند. (این معنی در پرندهگان به وسیله اندام دوکی شکل، کله گرد و بیضی شکل، منقار کشیده و تیز تأمین شده، و شکل هواپیماها نیز تقلیدی از آن است!)

5- ابزار هماهنگ با پرواز (این معنی با پوشش پرها که به پرندهگان اجازه می دهد بر هوا سوار شوند، تخم گذاری به جای باردار شدن، تا بدن آنها سنگین نگردد، چشم های تیزبین که از نقطه دور، هدف یا طعمه یا شکار خود را به خوبی ببینند، و امثال اینها تأمین شده است.)

6- مدت ها بود که دانشمندان ملاحظه می کردند که وجود چرخ های هواپیما علاوه بر اینکه از سرعت آنها می کاهد؛ خالی از خطراتی در هنگام پرواز نیست. تا اینکه با مشاهده وضع پرندهگان که به هنگام پرواز همینکه از زمین بلند شدند پای خود را جمع می کنند و کمی قبل از فرود آمدن پای خود را باز می کنند؛ فهمیدند که باید از چرخ های متحرک استفاده کنند که پس از اوج گرفتن جمع شود، و کمی قبل از فرود آمدن باز گردد!

اصولاً اگر تعجب نکنید سالیان درازی است که دانشمندان روی انواع مختلف پرندهگان از نظر چگونگی پرواز، و چگونگی فرود آمدن، و طرز بال ها و دم ها، مطالعه می کنند؛ و انواع مختلفی از هواپیما را به تقلید از انواع مختلف پرندهگان ساخته اند. (دقت کنید.)

آیا اصولی که گفته شد که هریک برای پرواز ضرورت دارد از طبیعت کور و کر ممکن است؟ آیا اینها دلیل بر علم و قدرت بی مانند مبدأ آفرینش نیست؟ و آیا

جمله ما يُؤْمِسُ كُفَّهْنَ إِلَّا الرَّحْمَنُ: «پرنندگان را جز خداوند رحمان بر فراز آسمان نگه نمی دارد» اشاره لطیف و زیبایی به تمام این اصول نیست؟ به خصوص اینکه به دنبال آن جمله آنه بَكْلٍ شَىءٍ بَصِيرٌ: «او نسبت به هر چیز بینا است» این معنا را تکمیل می کند.

عجائب پرنندگان و پرنندگان عجیب

پرنندگان انواع مختلفی دارند و همه عجیب اند؛ اما در میان آنها بعضی عجیب تر است. بعضی از دانشمندان می گویند: تاکنون 289 نوع کبوتر و 209 نوع کبک و 100 هزار نوع پروانه مشاهده شده است!⁽¹⁾

از میان پرنندگان عجیب و استثنائی خفاش را می توان نام برد. او بر خلاف پرنندگان دیگر از روشنائی آفتاب بیزار است، و در تاریکی و ظلمت شب با شجاعت و جسارت، به هر طرف پرواز می کند. بدن او اصلاً پر ندارد و بالهایش از پرده های گوشت نازک ساخته شده، باردار می شود، پستان دارد، مانند زنان، رگل می بیند! گوشتخوار است. می گویند تمام پرنندگان با او دشمن اند، و او هم با پرنندگان دیگر مخالف! و به همین دلیل زندگانی اش در انزوا می گذرد.

حرکت سریع و جسورانه او در ظلمت شب بی آنکه به مانعی برخورد کند بسیار حیرت انگیز است. او از لابلای پیچ و خم های زیاد می گذرد بی آنکه راه خود را گم کند، طعمه خود را در هر گوشه ای پنهان شده باشد به دست می آورد بی آنکه خطا کند، و اینها به خاطر آن است که دستگاه مرموزی شبیه رادار در اختیار دارد.

او با گوشش می بیند! (آری با گوشش!) زیرا امواج مخصوصی با حنجره خود ایجاد و از بینی خود بیرون می فرستد. این امواج به هر مانعی که اطراف اش باشد برخورد می کند و باز می گردد، و او با گوش خود انعکاس امواج را می گیرد، و موقعیت تمام اطراف خود را از نظر وجود موانع کاملاً درک می کند.

ص: 178

1- . به کتاب اسرار زندگی حیوانات، ص 142 تا 196 و مجله شکار و طبیعت مرداد ماه 53 مراجعه شود.

ساختمان حنجره و بینی و گوش او راستی عجیب است؛ و دارای دقت و قدرت بی مانندی است که در هیچ یک از پستانداران وجود ندارد. امواجی را که او بیرون می فرستد امواج ماوراء صوتی است، یعنی ما قادر به شنیدن آن نیستیم، در حالی که در هر ثانیه 30 الی 60 بار این امواج را در اطراف خود پخش می کند و بازتاب آن را می گیرد.

درباره خفاش بحث های زیادی کرده اند و مقالات فراوانی نوشته اند که یک دنیا درس خداشناسی در آن نهفته شده است.

به همین دلیل امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه ای از نهج البلاغه که به نام خطبه خفاش معروف است از این حیوان سخن می گوید، و ریزه کاری ها و ظرافت های وجود آن را با بیان نیرومند و فصیح و بلیغ خود منعکس می سازد.

آنجا که می فرماید.

«از لطائف صنع خدا و شگفتی های خلقت اش اسرار پیچیده حکمتی است که در وجود شب پره ها به ما نشان داده»، و بعد از آن توصیف بلیغی در این باره می فرماید. (1)

کمتر حیوانی بچه خود را در آغوش گرفته و همراه می برد، و اگر تعجب نکنید یکی از این حیوانات نادر خفاش است که به هنگام پرواز در آن تاریکی شب، نوزاد خود را در زیر بال ها و گاه با دهان گرفته به این سو و آن سو می برد، و در حال پرواز به او شیر می دهد! (2)

پرنده دیگری به نام طاووس از عجائب خلقت است. با آن پرهای زیبایی که وقتی انسان در آن دقیق می شود از رنگ آمیزی آن در حیرت عمیقی فرو می رود؛ گوئی همان ساعت از زیر دست نقاش چیره دستی بیرون آمده و در همان لحظه رنگ آمیزی شده است. رنگ هایی زیبا، دل انگیز، نشاط آور، ثابت و مقاوم، شفاف و

ص: 179

1- . به نهج البلاغه، خطبه 155 مراجعه فرمائید.

2- . سفینه البحار، ج 1، ص 403.

جذاب، و قرار گرفتن این پرها در کنار یکدیگر و ساختن آن چتر عجیب و فراموش نشدنی، خود آیت دیگری از آیات خلقت خدا است.

به همین دلیل، معلّم بزرگ توحید و خداشناسی علی (علیه السلام) در یکی از خطبه های نهج البلاغه خطبه (طاووس) روی این مطلب تأکید کرده می فرماید:

«وَمِنْ أَعْجَبِهَا خَلْقًا الطَّائُؤُسُ الَّذِي أَقَامَهُ فِي أَحْكَمِ تَعْدِيلٍ...»: «یکی از شگفت ترین پرندگان از نظر خلقت طاووس است که خداوند او را در موزون ترین شکل آفریده، و با رنگ های مختلف به عالی ترین صورت رنگ آمیزی نموده...»

هنگام حرکت به سوی جفت خویش بال ها را می گشاید، و همچون چتری بر سر خود سایبان می سازد! گوئی بادبان کشتی است که ناخدا آن را بر افراشته، و هر لحظه آن را به طرفی می چرخاند، او با این همه زیبایی و رنگ در دریایی از غرور فرو می رود، و با حرکات متفاخرانه اش به خود می نازد...»⁽¹⁾

پرندگان مهاجر نیز از شگفت ترین نوع پرندگان هستند. آنها گاهی تقریباً تمام مسافت میان قطب شمال و جنوب را طی می کنند، سپس به محل اول خود، بازگشت می نماید؛ و به این ترتیب، سفری بسیار طولانی و دور و دراز که هزاران کیلومتر است، در پیش دارند؛ و عجب اینکه در این مسافت فوق العاده طولانی، از وسائل راهنمائی مرموزی استفاده می کنند که به کمک آن می توانند راه خود را از میان کوه ها و جنگل ها و دشت ها و کوه ها و دریاها پیدا کنند.

از همه عجیب تر اینکه: گاهی هفته ها، بدون یک لحظه توقف، شب و روز به پرواز خود ادامه می دهند بی آنکه نیاز به غذا داشته باشند، زیرا قبل از آغاز مسافرت خود با یک الهام درونی، شروع به پرخوری کرده و بیش از اندازه نیاز غذا می خورند؛ و این غذاها به صورت چربی در اطراف بدنشان ذخیره می شود، تا انرژی لازم را برای این پرواز طولانی بی وقفه از آن کسب کنند.

آیا آنها از قوه مغناطیسی قطب زمین، برای پیدا کردن مسیر خود استفاده می کنند؟ یا از وضع قرار گرفتن خورشید در آسمان و ستارگان شب ها؟ در این

ص: 180

1- . دنباله این سخن را در خطبه 165 نهج البلاغه مطالعه فرمائید.

صورت باید ستاره شناسان لایق و قابل‌باشند، و یا وسیله مرموز دیگری که ما هنوز نشناخته ایم؟

مهم تر از همه اینکه گاهی در آسمان در خواب اند، و همچنان در پروازاند و به سوی مقصد ادامه می دهند! و نیز آنها قبل از دگرگونی هوا با یک الهام درونی، تغییرات جوی را پیش بینی کرده، آماده حرکت می شوند. (1)

شاید با چشم خود دیده باشید که پرندگان مهاجر، به صورت جمعی در دو صف حرکت می کنند؛ و تشکیل شکلی شبیه 7 می دهند. آیا این تصادفی است؟

تحقیقات دانشمندان نشان می دهد که وقتی یک پرنده در هوا بال می زند، آن را مرتباً به پائین می راند، و بال زدن را برای پرنده بعدی، سهل و آسان می کند، به همین دلیل وقتی پرندگان به شکل فوق حرکت می کنند، کمتر خسته می شوند، و مقدار قابل ملاحظه ای از انرژی خود را ذخیره می کنند! کدام معلم این درس دقیق را به آنها آموخته است؟!

ماهی ها نیز به هنگام مهاجرت به صورت دسته جمعی و در شکل مخروطی که رأس آن در جلو قرار دارد به مسیر خود ادامه می دهند. محاسبات متخصصان فن در این مورد ثابت کرده که با اتخاذ این روش، سرعت ماهی ها، شش برابر بیشتر از حرکت انفرادی آنها می شود. (2)

پرندگان در خدمت انسان ها و محیط زیست

یکی از دانشمندان می گوید:

شقاوت و بی رحمی بشر، و غفلت و بی خبری او حدّ و حصر ندارد. او باید بداند کشتن پرندگان این ضرر بزرگ را در بر دارد که او را از کمک و یاری عزیزترین و گرانبهاترین یاران و دوستان خود در نبرد با حشرات موذی و جوندگان محروم می سازد.

ص: 181

1- . مجله دانشمند (شماره شهریور 63).

2- . همان مدرک (شماره خرداد 64).

انسان در نبرد با حشرات غارتگر دوروش در پیش دارد: یکی روش ابتدائی که عبارت است از گرفتن و کشتن کرم ها از میان باغات و مزارع و جمع آوری ملخ و سن و شته از داخل محصول، به وسیله سموم مختلف، و دیگر نبرد

علمی از طریق بیولوژیکی به وسیله ویروس ها و طفیلی های مخصوصی که برای این منظور انتخاب و تکثیر می شود.

ولی این دوروش مبارزه بسیار گران تمام می شود؛ و مستلزم تحمل زحمات و مشقت فوق العاده است. در حالی که اگر پرندگان را سالم بگذارند، و اگر مرغانی مانند جغد و بوف که قاتل جوندگان اند در صورت لزوم تکثیر نماید، و از پرندگان حشره خوار حمایت کنند مبارزه ساده تر و بهتر (و ارزان تر) خواهد بود.

دانشمندی به نام میشله می گوید: «بی وجود پرندگان، زمین طعمه حشرات خواهد شد،» و دانشمند دیگری به نام فابر در تأیید او می نویسد: «بی وجود، پرندگان، قحطی بشر را نابود می کند!»

«در اینجا آمارها با ما سخن می گویند؛ زیرا اگر حساب نسبتاً دقیقی از میزان کرم ها و حشراتی که هر سال پرندگان کوچک به مصرف طعمه خود و جوجه هایشان می رسانند به دست آوریم این مسأله بسیار روشن خواهد شد.

مرغ کوچکی بنام (رواتوله) وجود دارد که هر سال سه میلیون از این حشرات غارتگر را می خورد! یکنوع سار به نام سار آبی رنگ است که سالیانه شش میلیون و نیم حشره را می خورد، و بیست و چهار میلیون را برای تغذیه جوجه های خود که معمولاً از دوازده یا شانزده جوجه کمتر نیستند مصرف می کند... پرستو در روزی بیش از ششصد کیلومتر طی طریق می کند، و میلیون ها مگس می گیرد! مرغی بنام (تروگلودیت) وجود دارد که از روزی که از تخم سر در می آورد تا روزی که از لانه می پرد نه میلیون حشره غذای او است!

مردم معمولاً کلاغ سیاه را پرندۀ مضر می‌دانند؛ اما اگر یکی از آنها را بکشید و محتوای چینه‌دانش را بررسی کنید می‌بینید مملو است از یکنوع کرم سفید است.»⁽¹⁾

این گوشه‌ای از خدمات پرندگان به کشاورزان و محیط زیست است. حال فرض کنید آنها سهم مختصری از دانه‌های غذایی و میوه‌های ما را نیز ببرند، - سهمی که یکهزارم مزد آنها نمی‌شود!- آیا این سبب می‌گردد که ما آنها را حیوانات موذی و مزاحم بدانیم؟

چه کسی این مأموریت را به این پرندگان سپرده است که برای تعادل قوا در عالم جانداران و حشرات که خود آنها نیز فوایدی دارند نقش مهمی را بر عهده بگیرند؟!

درس‌های توحیدی در وجود پرندگان

امام صادق (علیه السلام) این معلم بزرگ توحید در حدیث معروف مفضل می‌فرماید:

«ای مفضل! در اندام پرندگان و آفرینش آنها اندیشه کن. از آنجا که مقدر شده در هوا پرواز کند، اندام آنها سبک و فشرده آفریده شده؛ تنها از ستون‌های چهارگانه بدن دو ستون را دارند، و از انگشتان پنجگانه به چهار انگشت اکتفا شده، و بجای دو منفذ برای مدفوعات تنها یک منفذ، سینه او محدب آفریده شده تا به آسانی هوا را بشکافد، همانند سینه کشتی‌ها که آب را می‌شکافد. در دو بال و دم او پره‌های طولانی محکمی است که بوسیله آن قادر بر پرواز می‌شود، تمام اندام اش با پر پوشانیده شده تا هوا در آن داخل شود، و وزن اش را نسبت به حجم اش سبک کند، و چون مقدر است که طعمه اش دانه یا گوشت باشد و آن را فوراً ببلعد و بدون جویدن پرواز کند دندان از وجود او حذف شده، و بجای آن منقاری محکم و تیز و طولانی دارد که از ربودن دانه و جدا کردن گوشت خسته و ناراحت نمی‌شود، و چون از دندان محروم شده حرارت خاصی در درون او وجود دارد که دانه‌های

ص: 183

1- . نظری به طبیعت و اسرار آن، ص 195 تا 197 (با تلخیص).

درشت را نرم می کند. (و به این ترتیب هاضمه مخصوصی غیر از هاضمه انسان ها دارد.)

آنها معمولاً تخم می گذارند و فرزند نمی زایند، تا به خاطر بارداری سنگین نشوند و قادر بر پرواز باشند.»

سپس امام (علیه السلام) به دنبال آن، نکات جالب و دقیق دیگری را درباره پرندگان شرح می دهد که به خاطر رعایت اختصار از آن خودداری می شود. [\(1\)](#)

ص: 184

1- . بحار الانوار، ج 3، ص 103 به بعد. پیام قرآن، ج 2، ص 378.

خلق البيضة و التدبير في ذلك

اعْتَبِرْ بِخَلْقِ الْبَيْضَةِ وَ مَا فِيهَا مِنَ الْمَحِ (1) الْأَصْفَرِ الْخَائِرِ (2) وَ الْمَاءِ الْأَبْيَضِ الرَّقِيقِ فَبَعْضُهُ يَنْشُو مِنْهُ الْفَرْخُ وَ بَعْضُهُ لِيُعْتَدِيَ بِهِ إِلَى أَنْ تَنْقَابَ عَنْهُ الْبَيْضَةُ وَ مَا فِي ذَلِكَ مِنَ التَّدْبِيرِ فَإِنَّهُ لَوْ كَانَ نُشُوءُ (3) الْفَرْخِ فِي تِلْكَ الْقِسْرَةِ الْمُسْتَحْفَظَةِ (4)

الَّتِي لَا مَسَاعَ لِشَيْءٍ إِلَيْهَا جُعِلَ مَعَهُ فِي جَوْفِهَا مِنَ الْغِذَاءِ مَا يَكْتَفِي بِهِ إِلَى وَقْتِ خُرُوجِهِ مِنْهَا كَمَا يُحْبَسُ فِي حَبْسٍ حَصِيٍّ بَيْنَ لَا يُوصَلُ إِلَى مَنْ فِيهِ فَيَجْعَلُ مَعَهُ مِنَ الْقُوْتِ مَا يَكْتَفِي بِهِ إِلَى وَقْتِ خُرُوجِهِ مِنْهُ (5)

[آفرینش تخم پرندگان و تدابیر نهفته در آن]

از آفرینش تخم پرنده درس عبرت گیر. در آن، ماده زرد رنگ و آب رقیق و سفید نهاده شده. بخشی برای آنکه جوجه به هم رسد و بخش دیگر برای تغذیه آن است تا آنگاه که تخم را بشکافد و بیرون آید. در تدابیر نهفته در این امور بنگر. از آنجا که رشد جوجه در درون آن جداره ها و لایه های سخت است و هیچ چیز به درون آن راه ندارد، در درون آن، آنقدر غذا تعبیه شده که جوجه را تا هنگام بیرون آمدن بس باشد. جوجه به یک زندانی می ماند که در درون زندانی محبوس است و پیرامون زندان را دژهای سخت فرا گرفته. هیچ راهی برای رسیدن غذا به او وجود ندارد در نتیجه غذا و روزی لازم برای مدت حبس را در کنارش می نهند. (6)

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْخَفَّافِ أَوْ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ الدَّيْصَانِيَّ (7) سَأَلَ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ فَقَالَ لَهُ أَلَاكَ رَبُّ فَقَالَ بَلَى قَالَ أ

ص: 185

- 1- .المح- بالضم- صفة البيض، وفي بعض النسخ بالخاء المعجمة أي مخ
- 2- . خثر اللبن: نحن و اشتد فهو خاثر.
- 3- . سقطت الهمزة من الأصل.
- 4- . المستحفظة من استحفظه السر او المال: سأله ان يحفظه.
- 5- . توحيد المفضل، ص 116.
- 6- . شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 108.
- 7- . بالتحريك من داص يديص ديصانا إذا زاغ و مال، معناه الملحد: (آت).

قَادِرٌ هُوَ قَالَ نَعَمْ قَادِرٌ قَاهِرٌ قَالَ يَبْدُرُ أَنْ يُدْخَلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا الْبَيْضَةَ لَا تَكْبُرُ الْبَيْضَةُ وَلَا تَصْغُرُ الدُّنْيَا قَالَ هِشَامُ النَّظْرَةَ (1) فَقَالَ لَهُ قَدْ أَنْظَرْتُكَ حَوْلًا ثُمَّ خَرَجَ عَنْهُ فَرَكَبَ هِشَامٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَهُ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَانِي عَبْدُ اللَّهِ الدَّيْصَانِيُّ بِمَسْأَلَةٍ لَيْسَ الْمُعْوَلُ فِيهَا إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ عَلَيْكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَمَّا ذَا سَأَلَكَ فَقَالَ قَالَ لِي كَيْتَ وَ كَيْتَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ يَا هِشَامُ كَمْ حَوَاسِكَ قَالَ خَمْسٌ قَالَ أَيُّهَا أَصَدُّ غَرِّ قَالِ النَّاطِرُ قَالَ وَ كَمْ قَدَّرَ النَّاطِرُ قَالَ مِثْلُ الْعَدَسَةِ أَوْ أَقَلُّ مِنْهَا فَقَالَ لَهُ يَا هِشَامُ فَانْظُرْ أَمَامَكَ وَ فَوْقَكَ وَ أَخْبِرْنِي بِمَا تَرَى فَقَالَ أَرَى سَمَاءً وَ أَرْضًا وَ دُورًا وَ قُصُورًا وَ بَرَارِيَّ وَ جِبَالًا وَ أَنْهَارًا فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنَّ الَّذِي قَدَرَ أَنْ يُدْخَلَ الَّذِي تَرَاهُ الْعَدَسَةَ أَوْ أَقَلُّ مِنْهَا قَادِرٌ أَنْ يُدْخَلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا الْبَيْضَةَ (2) لَا تَصْغُرُ الدُّنْيَا وَلَا تَكْبُرُ الْبَيْضَةُ فَأَكْبَبَ هِشَامٌ عَلَيْهِ وَقَبَّلَ يَدَيْهِ وَرَأْسَهُ وَ رَجُلَيْهِ وَ قَالَ حَسْبِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ انصرفت إلى منزله وَ عَدَا عَلَيْهِ الدَّيْصَانِيُّ فَقَالَ لَهُ يَا هِشَامُ إِنِّي جِئْتُكَ مُسَلِّمًا وَ لَمْ أَجِئْكَ مُتَقَاضِيًا لِلْجَوَابِ فَقَالَ لَهُ هِشَامٌ إِنْ كُنْتُ جِئْتُ مُتَقَاضِيًا فَهَآكَ الْجَوَابُ فَخَرَجَ الدَّيْصَانِيُّ عَنْهُ حَتَّى أَتَى بَابَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَهُ فَلَمَّا قَعَدَ قَالَ لَهُ يَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ دُلَّنِي عَلَى مَعْبُودِي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ مَا اسْمُكَ فَخَرَجَ عَنْهُ وَ لَمْ يُخْبِرْهُ بِاسْمِهِ فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ كَيْفَ لَمْ تُخْبِرْهُ بِاسْمِكَ قَالَ لَوْ كُنْتُ قُلْتُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ كَانَ يَقُولُ مَنْ هَذَا الَّذِي أَنْتَ لَهُ عَبْدٌ فَقَالُوا لَهُ عُدْ إِلَيْهِ وَقُلْ لَهُ يَدُلُّكَ عَلَى مَعْبُودِكَ وَ لَا يَسْأَلُكَ عَنْ اسْمِكَ فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ دُلَّنِي عَلَى مَعْبُودِي وَ لَا تَسْأَلْنِي عَنْ اسْمِي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ اجْلِسْ وَإِذَا غُلَامٌ لَهُ صَغِيرٌ فِي كَفِّهِ بَيْضَةٌ يَلْعَبُ بِهَا فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) نَاوِلْنِي يَا غُلَامُ الْبَيْضَةَ فَنَاوَلَهُ إِيَّاهَا فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ يَا دَيْصَانِيُّ هَذَا حِصْنٌ مَكْنُونٌ لَهُ جِلْدٌ غَلِيظٌ وَ تَحْتَ الْجِلْدِ الْغَلِيظِ جِلْدٌ رَقِيقٌ وَ تَحْتَ الْجِلْدِ الرَّقِيقِ ذَهَبَةٌ مَائِعَةٌ وَ فَضَةٌ ذَائِبَةٌ فَلَا

ص: 186

1- . النظره أي المهله.

2- . هذه مجادله بالتي هي أحسن و جواب جدلي مسكت يناسب فهم السائل و الجواب البرهاني أن يقال ان عدم تعلق قدرته تعالى على ذلك ليس من نقصان في قدرته تعالى و لا القصور في عمومها و شمولها كل شي ء بل إنما ذاك من نقصان المفروض و امتناعه الذاتي و بطلانه الصرف و عدم حظه من الشيبية (في).

الذَّهَبَةُ الْمَانِعَةُ تَخْتَلِطُ بِالْفِضَّةِ الدَّائِيَةِ وَلَا الْفِضَّةُ الدَّائِيَةُ تَخْتَلِطُ بِالذَّهَبَةِ الْمَانِعَةِ فَهِيَ عَلَى حَالِهَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْهَا خَارِجٌ مُصَدِّحٌ فَيُخْبِرُ عَنْ صَلَاحِهَا وَلَا دَخَلَ فِيهَا مُفْسِدٌ فَيُخْبِرُ عَنْ فَسَادِهَا لَا يُدْرَى لِلذَّكْرِ خُلِقَتْ أُمٌّ لِأَلْتُنَى تَنْفَلِقُ (1)

عَنْ مِثْلِ الْوَأَنِ الطَّوَاوِيسِ أَتَرَى لَهَا مُدَبِّرًا (2) قَالَ فَاطْرَقَ مَلِيًّا (3) ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّكَ إِمَامٌ وَحُجَّةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَأَنَا تَائِبٌ مِمَّا كُنْتُ فِيهِ. (4)

عبد الله دیصانی از هشام پرسید: تو پروردگاری داری، گفت: آری گفت: او قادر است؟ گفت: آری قادر و هم قاهر است گفت: میتواند تمام جهان را در تخم مرغی بگنجاند که نه تخم مرغ بزرگ شود و نه جهان کوچک: هشام گفت: مهلتم بده، دیصانی گفت: یک سال بتو مهلت دادم و بیرون رفت. هشام سوار شد و خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و اجازه خواست و حضرت باو اجازه داد، هشام عرضکرد: یا بن رسول الله عبد الله دیصانی از من سؤالی کرده که در آن تکیه گاهی جز خدا و شما نباشد. امام فرمود: چه سؤالی کرده:

عرض کرد: چنین و چنان گفت. حضرت فرمود: ای هشام چند حس داری! گفت: پنج حس. فرمود

کدام یک کوچکتر است! گفت باصره (یعنی چشم). فرمود: اندازه بیننده چه قدر است، گفت:

اندازه یک عدس یا کوچکتر از آن پس فرمود: ای هشام به پیش رو و بالای سرت بنگر و بمن بگو چه می بینی، گفت: آسمان و زمین و خانه ها و کاخها و بیابانها و کوهها و نهرها می بینم. امام (علیه السلام) فرمود آنکه توانست آنچه را تو می بینی در یک عدس یا کوچکتر از عدس درآرد می تواند جهان را در تخم مرغ درآورد بی آنکه جهان

ص: 187

- 1- .أَيُّ تَنْشِقُ . وَ الطَّوَاوِيسِ جَمْعُ طَاوِيسٍ .
- 2- . اسْتَفْهَامُ تَقْرِيرٍ أَوْ إِنْكَارٍ، أَيُّ لَا تَرَى لَهَا مُدَبِّرًا مِنْ أَمْثَالِنَا فَلَا بَدَّ لَهَا مِنْ مُدَبِّرٍ غَيْرِ مَرْتِيٍّ وَ لَا جِسْمٍ وَ لَا جِسْمَانِيٍّ لَا يَحْتَاجُ عِلْمَهُ بِالْأَشْيَاءِ إِلَى الدَّخُولِ فِيهَا وَ الدُّنُو مِنْهَا مُطْلَقًا. (آت).
- 3- . أَيُّ: سَكَتَ نَظْرًا إِلَى الْأَرْضِ زَمَانًا طَوِيلًا. (آت).
- 4- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 80.

کوچک و تخم مرغ بزرگ شود، آنگاه هشام بجانب حضرت خم شد و دست و سر و پایش بوسید و عرض کرد: مرا بس است ای پسر پیغمبر و بمنزلش بازگشت. دیصانی فردا نزد او آمد و گفت ای هشام من آمدم که بتو سلام دهم نه آنکه از تو جواب خواهم، هشام گفت اگر برای طلب جواب هم آمده ئی اینست جوابت (جواب حضرت را باو گفت) دیصانی از نزد او خارج شد و در خانه امام صادق (علیه السلام) آمد و اجازه خواست، حضرت باو اجازه داد، چون نشست گفت. ای جعفر بن محمد مرا بمعبودم راهنمایی فرما، امام صادق باو فرمود: نامت چیست؟ دیصانی بیرون رفت و اسمش را نگفت رفقاییش باو گفتند چرا نامت را بحضرت نگفتی؟ جواب داد: اگر می گفتم نامم عبد الله (بنده خدا) است می گفت: آنکه تو بنده اش هستی کیست؟ آنها گفتند باز گرد و بگو ترا بمعبودت دلالت کند و اسمت را نپرسد. او بازگشت و گفت: مرا بمعبودم راهنمایی کن و نامم پیرس حضرت باو فرمود: بنشین، در آنجا یکی از کودکان امام (علیه السلام) تخم مرغی در دست داشت و با آن بازی می کرد: حضرت باو فرمود: این تخم مرغ را بمن ده

آن را بوی داد امام (علیه السلام) فرمود: ای دیصانی این تخم سنگریست پوشیده که پوست کلفتی دارد و زیر پوست کلفت پوست نازکی است و زیر پوست نازک طلائی است روان و نقره ایست آب شده که نه طلای روان به نقره آب شده آمیزد و نه نقره آب شده با طلای روان درهم شود و به همین حال باقی است، نه مصلحی از آن خارج شده تا بگوید من آن را اصلاح کردم و نه مفسدی درویش رفته تا بگوید من آن را فاسد کردم و معلوم نیست برای تولید نر آفریده شده یا ماده، ناگاه میشکافد و مانند طاوس رنگارنگ بیرون میدهد آیا تو برای این مدبری در مییابی، دیصانی مدتی سر بزیر افکند و سپس گفت: گواهی دهم که معبودی جز خدای یگانه بی شریک نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست و تو امام و حجت خدائی بر مردم و من از حالت پیشین توبه گزارم.

- جواب امام صادق (علیه السلام) در موضوع گنجیدن جهان در یک تخم مرغ مانند تمام سخنان و بیانات این خانواده از معجزات کلام و محکومات استدلال و منطقی است، پیداست که سؤال دیصانی از یک امر غیر ممکن و محال عقلی بوده است که دانشمندان گویند قدرت خداوند بمحال تعلق نمیگیرد و این نقص از ناحیه امر محال است نه از ناحیه قدرت خدا، زیرا که امر محال ذات و شیئیت ندارد تا شایسته باشد در دایره ممکن و موجود در آید و مانند شریکست برای خدا که قدرت نامتناهی خدا هم بایجادش تعلق نگیرد زیرا هر چه خدا خلق کند باز او مخلوقست و خدای خالق و شریک خدا نتواند بود، امام (علیه السلام) در جواب دیصانی این مطلب را صریحا نفرموده و مثال بینائی دیده و منطبع شدن آنچه میبینید را در آن بیان فرموده است تا بطور کنایه و التزام دلالت داشته باشد بر اینکه اولاً سؤال تو غلط و بیجاست چون هر کودکی میفهمد که آن نشدنی است ثانیاً اگر میخواهی کمال قدرت خدا را بدانی در اینکه من میگویم بیندیش که در عین اینکه محال نیست از خوارق عادت و رقایق خلقت و دقایق نظام طبیعت است و ثالثاً اگر گنجیدن دنیا را در تخم مرغ میخواهی باین طریق که من گفتم یعنی از راه انطباع و انعکاس ممکن است و خدا هم بر آن قدرت دارد و رابعا اگر خدا تخم - مرغ را مانند عدسی چشم قرار میداد که جهان در آن منعکس شود در نظام خلقت مصلحتی نداشت و فائده ای بر آن مترتب نبود آنچه بمصلحت بشر است بینائی چشم اوست باین طریق حیرت انگیز که اختراع فرموده است. خلاصه این 4 مطلب با وضوح و روشنی کامل بشرط اندکی دقت از این حدیث شریف پیداست و سؤال و جواب در این حدیث عینا مثل اینست که شخصی از دیگری پرسد انسان میتواند بهوا پرد او جواب دهد انسان میتواند هواپیما بسازد و در آن بنشیند و در هوا سیر کند یعنی اولاً سؤال تو غلط و بیجاست ثانیاً اگر میخواهی قدرت فوق العاده بشر را بدانی در ساختن هواپیما بیندیش و ثالثاً پرواز در هوا با هواپیما ممکن است رابعا عاقل باش و بفهم بهوا پریدن ثمری ندارد و آنچه فائده دارد طی مسافت است که با هواپیما

انجام میگیرد من که هر چه فکر می کنم جوابی از بیان حضرت دقیق تر و محکمتر و مناسبتر نمیتوان پیدا کرد و گمان نمیکنم مطالبی که ما از این حدیث شریف بدلالات التزام استنباط کردیم تکلف و تعسفی داشته و توجیه و تأویلی باشد بلکه از جمله اشارات و معاریض سخن است که در هر لغتی موجود است چنانچه با مثل فارسی پرواز انسان هم تطبیق کردیم بنا بر این گمان نمیکنم که در بیان حدیث احتیاجی باشد باین که بگوئیم جواب حضرت از باب مجادله با حسن و ساکت کردن خصم است چنانچه مرحوم فیض (قدس سره) فرموده یا بگوئیم سؤال دیصانی از گنجیدن دنیا در تخم مرغ نبوده بلکه از «حاصل شدن چیز بزرگی در چیز کوچکی بوده است» و یا آنکه امام (علیه السلام) می دانسته است که دیصانی فرق بین داخل شدن و منطبع شدن را نمی گذارد لذا آن طور جوابش داد، چنانچه مرحوم مجلسی ره فرموده یا بگوئیم اگر امام (علیه السلام) جواب می داد که آنچه تو گفتی امر محالیست، او نمیفهمید زیرا فهم مردم عوام باین دقایق نمیرسد و لذا جواب اقتاعی داد چنانچه مرحوم ملا صدرا (قدس سره) فرموده، البته مرحوم مجلسی (قدس سره) به دو وجه از چهار وجهی که ما بیان کردیم اشاره فرموده و جزء احتمالات شمرده اند ولی خود ایشان آن را نپسندیده و قسمت اخیر را که از ایشان نقل کردیم اختیار کرده و اظهر دانسته اند.

علاوه بر آنچه گفتیم امام (علیه السلام) در مقام جواب مناسبترین و منطبعترین مثال را که در مصنوعات خدا بهتر از آن نمی توان فکر کرد پیدا کرده و تحویل هشام داده است، من گاهی فکر می کردم که مثال منعکس شدن اشیاء در ذهن انسان از مثال امام وسیعتر است، انسان می تواند در یک آن تمام جهان و صدها مانند آن را در ذهن خود حاضر کند ولی بعد متوجه شدم که سؤال دیصانی از گنجیدن محسوس بوده است و وجه شبه در مثال امام (علیه السلام) کمال تناسب را با سؤال او دارد و بگنجیدن محسوس نزدیکتر است زیرا آنجا انطباع و انعکاس است ولی در ذهن شیخ است و عرض اگر درست باشد و همچنین امثال وجود میلیون ها درخت تنومند در یک هسته نیست زیرا که در اینجا فعلیت و وجودی نیست بلکه قوه محض است (1).

ص: 190

فَكَرَّ يَا مَعْزِلُ فِي حَوْصَلَةِ الطَّائِرِ وَمَا قُدِّرَ لَهُ فَإِنَّ مَسَلَكَ الطَّعْمِ إِلَى الْقَانِصَةِ (1)

ضَيْقٌ لَا يَنْفَعُ فِيهِ الطَّعَامُ إِلَّا قَلِيلًا قَلِيلًا فَلَوْ كَانَ الطَّائِرُ لَا يَلْقُطُ حَبَّةً ثَانِيَةً حَتَّى تَصِلَ الْأُولَى إِلَى الْقَانِصَةِ لَطَالَ عَلَيْهِ وَمَتَى كَانَ يَسَّ تَوْفِي طَعْمَهُ فَإِنَّمَا يَخْتَلِسُهُ اخْتِلاسًا لِسِدَّةِ الْحَذَرِ فَجَعَلَتْ لَهُ الْحَوْصَلَةَ كَالْمِخْلَاةِ (2)

الْمُعَلَّقَةِ أَمَامَهُ لِيُوعِيَ فِيهَا مَا أَدْرَكَ مِنَ الطَّعْمِ بِسُرْعَةٍ ثُمَّ تُنْفِذُهُ إِلَى الْقَانِصَةِ عَلَى مَهَلٍ وَفِي الْحَوْصَلَةِ أَيْضًا خُلَّةٌ أُخْرَى فَإِنَّ مِنَ الطَّائِرِ مَا يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يَزُقَّ فِرَاحَهُ فَيَكُونُ رَدُّهُ لِلطَّعْمِ مِنْ قُرْبٍ أَسْهَلَ عَلَيْهِ (3)

[چینه دان پرنده]

ای مفضل! در آفرینش چینه دان و تدابیر نهفته در آن بیندیش. راه غذا از چینه دان تا به سنگدان باریک است و غذا تنها بسیار آرام و اندک اندک وارد آن می شود و اگر پرنده تا رسیدن دانه نخست دانه دوم را برنچیند، کار او بدر از می کشد و غذایی کافی به او نمی رسد.

[در نتیجه او منتظر رسیدن دانه اول به سنگدان نمی شود بلکه تند تند دانه می چیند و روانه چینه دان می کند] مرغ از شدت توجه و هراس، دانه ها را از زمین می رباید. پس چینه دان پرنده مانند توبره ای در پیش او آویخته شده تا هر چه را که می یابد بسرعت برگیرد و وارد چینه دان کند ولی آرام آرام از چینه دان روانه سنگدان گرداند.

در چینه دان، ویژگی دیگری نیز هست و آن اینکه برخی از پرندگان از درون خود غذا به دهان جوجه می ریزند در این صورت برگرداندن غذا از چینه دان نزدیکتر و راحت تر است (4).

ص: 191

1- . القانصة للطير كالمعدة للإنسان جمعها قوانص.

2- .المخلاة: ما يجعل فيه العلف و يعلق في عنق الدابة و الجمع مخال.

3- . توحيد المفضل، ص 116.

4- . شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 108.

اختلاف ألوان الطير و علة ذلك

قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ إِنَّ قَوْمًا مِنَ الْمُعْطَلَةِ يَزْعُمُونَ أَنَّ اخْتِلَافَ الْأَلْوَانِ وَالْأَشْكَالِ فِي الطَّيْرِ إِنَّمَا يَكُونُ مِنْ قِبَلِ امْتِزَاجِ الْأَخْلَاطِ وَ اخْتِلَافِ مَقَادِيرِهَا الْمَرَجِ [بِالْمَرَجِ] (1)

وَ الْإِهْمَالِ قَالَ يَا مُفَضَّلُ هَذَا الْوَسْطِيُّ الَّذِي تَرَاهُ فِي الطَّوَاوِيسِ وَ الدَّرَاجِ (2) وَ التَّدَارِجِ عَلَى اسْتِوَاءٍ وَ مُقَابَلَةٍ كَنَحْوِ مَا يُحِطُّ بِالْأَقْلَامِ كَيْفَ يَأْتِي بِهِ الْإِمْتِزَاجُ الْمُهِمَلُ عَلَى شَكْلِ وَاحِدٍ لَا يَخْتَلِفُ وَ لَوْ كَانَ بِالْإِهْمَالِ لَعَدِمَ الْإِسْتِوَاءُ وَ لَكَانَ مُخْتَلِفًا. (3)

اراز ناهمگونی رنگ پرندگان

مفصل می گوید: برخی از منکران پنداشته اند که ناهمگونی رنگ و شکل پرندگان از در آمیختگی خود به خود و ناهماهنگی و بی حساب و کتاب اخلاط سرچشمه می گیرد. امام (علیه السلام) فرمود:

ای مفصل! این رنگ آمیزیهای گوناگون و دقیق و هماهنگ که در طاووس ها و کبک ها می بینی و گویا با قلم نقاشی بی مانند بر آنها نقش بسته چگونه می شود از اهمال و بی تدبیری ناشی شود و خود به خود و بی هدف پدید آید؟ چرا این ناهماهنگی و آمیختگی بی هدف و تصادفی اخلاط، شکل و صورت واحدی را پدید آورده است؟

بی تردید اگر [این نقشها و رنگها] از اهمال و خود به خود پدید می آمد هر آینه بایست این گونه نظم و هماهنگی و یک دستی در کار نبود و همه چیز ناهماهنگ و در هم ریخته بود (4).

ص: 192

1- . المرج- بالتحريك- الاضطراب و اللبس و الفساد و الاختلاط و في بعض النسخ بالزاء المعجمة .. و الأول اظهر و اجلى للمعنى المقصود.

2- . الدراج طائر تقدم ذكره.

3- . توحيد المفضل ص 117.

4- . شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 109.

درباره رنگ و کیفیت به

وجود آمدن آن، امر مسلم و تجربه شده فیزیک دانان این است که اولاً رنگ، تنها با وجود نور و تابش آن دیده می شود، ثانیاً رنگ یک صفت عارضی بر جسم است و از خود وجود مستقلی ندارد، یعنی تاجسمی نباشد، رنگ تحقق نمی یابد، ثالثاً نور دارای موج هایی است که در هوا منتشر می شوند و هر کدام طول موج های مختلفی دارند، و با تابش نورهای حاوی طول موج های گوناگون، رنگ های مختلفی به وجود می آیند، بدین معنی که رنگ اشعه ها، طبق اختلاف طول موج های نور، متفاوت می گردد. مثلاً رنگ قرمز، بزرگترین طول موج نوری را دارد یعنی (0/000076) سانتی متر، و کوتاه ترین طول، از آن رنگ بنفش است که (000028/0) سانتی متر می رسد، بین رنگ قرمز و بنفش، عدد بی شماری از طول موج های نوری وجود دارد، که رنگ های گوناگون را می سازد (1).

رنگ در علم روان شناسی

روان شناسی دانشی بسیار گسترده است و از رشته ها و دیدگاه های اجتماعی و آموزشی گوناگون تشکیل یافته است؛ لذا نمی توان یک تعریف جامع و مقبول از همه روان شناسان ارایه داد. با این همه، اکثر پژوهش گران این رشته، روان شناسی را دانش رفتار و فرایندهای روانی تعریف کرده اند که هم رفتار مشهود و هم اندیشه و احساس های پنهان را مورد بررسی قرار می دهد. (2).

انسان ها غالباً سلیق خاصی در انتخاب رنگ ها داشته و هر کس رنگ بخصوصی را بیشتر از سایر رنگ ها دوست دارد. شاید همه مردم این را ندانند که انسان ها بیش از حد تصور خود از رنگ ها تاثیر می پذیرند و باید اذعان کرد که غالب مردم، هنوز به یقین و دقیق نمی دانند که از نظر روان شناسی و فیزیکی تا چه اندازه تحت تاثیر رنگ ها هستند.

ص: 193

1- . توحید مفضل ترجمه محمد مهدی رضایی، ص 279.

2- . پارسا، بنیادهای روان شناسی، 1378: 12.

رنگ ها با تمام عوامل و جزئیات زندگی ما چنان رابطه تنگاتنگی دارد که باید گفت وجود فیزیکی و روحی انسان را با سایر جزئیات و پدیده های جهان هستی در ارتباط قرار می دهد. این ارتباط و تاثیر تا حدی است که بشر برای بیان احساسات درونی از رنگ ها استفاده می کند. همگان می دانند که هر فردی، نسبت به رنگی خاص، جاذبه و یا دافعه ای دارد، حتی اگر دافعه یا جاذبه شخص بسیار کم باشد.

از روزگاران بسیار دور، رنگ ها همواره پیرامون بشر را احاطه کرده و وی را تحت نفوذ خود درآورده است. زندگی بشر اولیه تحت تاثیر دو عاملی قرار داشت که خارج از کنترل او بودند؛ این دو عامل روز و شب است؛ یعنی تاریکی و روشنی. شب محیطی را پدید می آورد که فعالیت بشر را متوقف می کرد. روز موجب محیطی بود که در آن کار و عمل مقدور بود؛ لذا بشر اولیه در روز دست به کار می شد تا توشه مواد غذایی خود را پر کند یا به جست و جوی شکار بپردازد. شب به همراه خود، بی حرکتی، آرامش و کاهش عمومی سوخت و ساز فعالیت های جسمانی را به ارمغان می آورد، اما روز به همراه خود، امکان کار، عمل و افزایش فعالیت جسمانی را می آورد و به انسان نیرو و هدف می دهد.

رنگ های مرتبط با این دو محیط رنگ ابی متمایل به تیره آسمان شب و زرد روشن نور افتاب می باشد؛ لذا رنگ ابی متمایل به تیره، رنگ آرامش و عدم فعالیت است، در حالی که رنگ زرد روشن، رنگ امید و فعالیت است. چون هر یک از این دو نشان گر محیط های شب و روز است؛ از این رو، هر یک به جای اینکه در کنترل بشر قرار گیرد عاملی است که انسان را در کنترل خود دارد. (1)

معلوم شد که انسان ها از همان ابتدای خلقت، از رنگ ها تاثیر می پذیرفته اند تا جایی که فعالیت های روزمره خود را بر اساس رنگ ها (روز و شب) تنظیم می کرده اند. بشر که همواره در پی کشف مجهولات و علل پدیده هاست، در عصر نوین، بابتی در علم روان شناسی با عنوان (روان شناسی رنگ ها) باز نموده تا از

ص: 194

اسرار پدیده رنگ که از ابتدای خلقت انسان او را تحت الشعاع خودش قرار داده است، پرده بردارد.

رنگ بر نیازهای روحی - روانی، شرایط یادگیری، کنترل رفتار خشم گینانه، احساسات، درمان افسردگی، اختلالات یادگیری و سطح انرژی اثر دارد و برای کنترل نبض، تپش قلب، فشار خون، اشتهای و حتی خواب مفید است. همچنین در درمان بیماری‌هایی مانند میگرن، سرطان، اعتیاد، امراض پوستی و حتی تومورهای مغزی موثر است. (1)

؛ برای نمونه، رنگ سفید، نماد پاکی، پاکدامنی، بی گناهی و صلح است. (2) این رنگ، رنگی ملیح و براق است و باعث می شود که انسان آن گونه که هست، جلوه کند و اثری دلگشا دارد. (3) این گونه است که امروزه علم روان شناسی اثبات کرده است که هر رنگی نشانه یا درمان است و در ایجاد جاذبه و دافعه، توازن و تعادل بین ذرات عالم می تواند موثر باشد حتی گاهی راز دل خلاق را رو می کنند؛ به گونه ای که علاقه هر شخص به رنگی خاص، حکایت از شخصیت درونی و ذوق او دارد.

گفته شده است که رنگ روشن، خوشحال کننده و رنگ تیره غم انگیز است و رنگ سرخ و قرمز، تقویت کننده و محرک می باشد. رنگ سبز، آرامش دهنده و استراحت دهنده است. رنگ زرد، بسیاری از حشرات را دور می کند. در بیمارستان های روانی، بیماران تندخو را تحت تاثیر مداوم رنگ ابی و بیماران منزوی و بی تحرک را با رنگ زرد مداوم می کنند؛ زیرا این رنگ، تحریک کننده ذهن و هوش نیز هست و شدیداً موجب تقویت فکر انسان می شود.

امام علی (علیه السلام) رنگارنگی پرهی طاووس را سبب بروز احساسی همچون تکبر در وی می داند و می فرماید: (كَأَنَّه قَلْعُ دَارِي عَنَجَه نُوتِيَه يُخْتَالُ بِاللَّوَانِه...؛ گویا آن دم

ص: 195

1- . عرب اول، دنیای رنگ ها، 1388: 1/247.

2- . شی جی وا، همنشینی رنگ ها، 1377: 22.

3- . لوشر، روان شناسی رنگ ها، 1373: 93.

مانند بادبان کشتی است که کشتیان آن را از جانبی به جانب دیگر می گرداند و او به رنگ هایش به خود می نازد. (1)

رنگ در قرآن کریم

هر اثر هنری از لحظه ای که ارایه می شود، منش ارتباطی می یابد. (2)

قرآن نیز با وجود اینکه یک کتاب هنری یا علمی صرف نیست، چه از جنبه هنری و چه از جنبه علمی، هم تأثیرات روان شناختی رنگ ها را بیان کرده و هم با نوع بیان هنری خود، از طریق نام رنگ ها بر مخاطب اثر می گذارد.

در قرآن کریم از شش رنگ سفید و سیاه (بقره /187؛ ال عمران /106؛ نحل /58؛ زمر /60؛ زخرف /17) زرد (بقره /69؛ روم /51؛ زمر /21؛ حدید /20؛ مرسلات /33)، سبز (انعام /99؛ یوسف /43و46؛ یس /80؛ کهف /31؛ حج /63؛ الرحمن /76؛ انسان /21)، کبود (ابی) (انعام /69) و قرمز (فاطر /27) یاد گردیده و به طور مستقیم یا غیر مستقیم به تأثیرات روان شناختی و بعضاً فیزیولوژیکی آنها اشاره شده است.

رنگ در قرآن کریم هم به شکل توصیفی و هم استعاره ای وجود دارد. کاربرد اصلی رنگ در تشریح قدرت آفرینش پروردگار بوده است که در حضور و تغییر رنگ های مختلف در جهان دیده می شود. البته ارزش های فرهنگی نیز در موارد کاربرد استعاره ای رنگ ها رویت پذیر است. (3)

در فصول سال که حاوی رنگ های مختلف است برای خردمندان نشانه هایی هست اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَدَّ لَكَهُ يَنْبِيعَ فِي الْاَرْضِ ثُمَّ يَخْرُجُ بِهٖ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا اَلْوَانُهٗ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرَاهُ مُصَفَّرًا ثُمَّ يَجْعَلُهٗ حُطَامًا اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرٍ لِاُولٰٓئِی الْاَلْبَابِ (زمر/21)؛ (ایا نظر نکرده ای که خدا از آسمان آبی فرو فرستاد و آن را به چشمه هایی که در زمین است وارد نمود، سپس به وسیله آن زراعتی را با رنگ های

ص: 196

1- . نهج البلاغه، خطبه 164.

2- . احمدی، حقیقت و زیبایی، 1383: 391.

3- . Rippin, EQ, 2/365-366.

متفاوتش بیرون می آورد؛ سپس خشک می گردد، پس آن را زرد می بینی؛ سپس آن را درهم شکسته می گرداند؟! قطعاً، در این (مطلب) تذکری برای خردمندان است). مشاهده رنگارنگی در خوراکی ها نیز دیده و خوردن انها را لذت بخش تر می کند؛ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَخْرَجْنَا بِهٖ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا اَلْوَانُهَا؛(1)

(ایا نظر نکرده ای که خدا از آسمان، ابی فرو فرستاد، به وسیله آن محصولاتتی که رنگ هایش متفاوت است (از زمین) خارج ساختیم).

دگرگونی زبان ها و رنگ های مردم نیز ایتی برای دانشمندان دانسته شده است؛ وَمِنْ اٰیٰتِهٖ خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَاَلْاَرْضِ وَاخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَاَلْوَانِكُمْ اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَاٰیٰتٍ لِّلْعٰلَمِیْنَ؛(2)

(و از نشانه های او فرینش آسمان ها و زمین و تفاوت زبان هاییتان و رنگ های شماست. قطعاً، در آن [ها] نشانه هایی برای دانایان است).

1-3- رنگ آبی

این رنگ به صورت مستقیم یک بار در قرآن به معنای حزن و اندوه به کار رفته است: یَوْمَ یَنْفَخُ فِی الصُّوْرِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِیْنَ یَوْمَئِذٍ زُرْقًا؛(3)

(همان) روزی که در شیپور دمیده می شود؛ و خلافاکاران را در آن روز، در حالی که (چشمانشان کور و) کبود است گرد می اوریم!).

رنگ آبی در این ایه دلالت بر ترس و وحشت نمی کند؛ جز آنکه با رنگ سیاه ترکیب شود و مجرمان با بدن های کبود در آن روز جمع می شوند. (زُرْقًا) آبی پر رنگ است و خود این واژه بر شدت آبی دلالت دارد؛ بر عکس آبی باز و کم رنگ که همان رنگ آسمان و دریاهاست که بسیار آرام بخش است. رنگ آبی آسمان، اثر تسکینی شگرفی بر انسان می گذارد، لذا خداوند رنگ آسمان و اقیانوس ها و دریاهای را (که تصویر آبی آسمان را در خود نشان می دهند) به رنگ آبی مزین

ص: 197

1- . فاطر/27.

2- . روم/22.

3- . طه/102.

ساخته است. بدین ترتیب، خداوند حکیم زندگی انسان را بر اساس فطرت و نیاز روحی او رنگ آمیزی کرد و این دلالت بر ربوبیت خدای واحد دارد. انسان وقتی به آسمان می نگرَد، رنگ آبی را می بیند که آرام بخش است و چون به زمین می نگرَد، رنگ سبز را می بیند که حالتی مسرّت بخش و متعادل به روان او می بخشد. آبی به دلیل همین خواص، بهترین رنگ برای کاشی کاری مساجد و زیارت گاه ها می باشد. آسمان در شب به رنگ آبی تیره و کبود در می آید و چه زیباست که قرآن شب را مایه استراحت قرار داده است. (1)

رنگ شناسان معتقدند رنگ آبی تیره (رنگ شب) ساختار آرامش و سکوت کامل است. این رنگ از یک تاثیر آرام بخش در سیستم اعصاب برخوردار است. فشار خون، نبض و تنفس در اثر آن کاهش می یابد و در عین حال، بدن تجدید قوا می کند و نیرو می گیرد. به نظر می رسد یکی از دلایل تاکید اسلام برای تهجد و شب زنده داری نیز همین می باشد؛ چرا که انسان در لباس شب از آرامشی بهره مند می شود که حتی اثر آن به معاش در روز هم کشیده می شود. (2)

امام صادق (علیه السلام) در کتاب توحید مفضل با اشاره به رنگ کبود آسمان در شب می فرماید: (پس تفکر کن که چگونه رنگ آسمان را کبود مایل به سیاه قرار داد که نگاه کردن مکرر به آسمان به دیده ضرر نرساند...). (3)

رنگ آبی، مشترک بین آسمان و زمین و مانند رنگ سبز موجب تقویت چشم است. خداوند این رنگ را برای تسکین و آرامش آفریده است؛ از این رو؛ پزشکان آن را برای اتاق بیماران تب دار نیز تجویز می کنند. (4) این رنگ برای اتاق خواب پیشنهاد می شود؛ چرا که آرام بخش و خواب آور است. (5)

ص: 198

- 1- . رستم نژاد و نوید، اعجاز رنگ ها در قرآن، مجله قرآن و علم، 7/131.
- 2- . پهلوان حسین، روان شناسی رنگ و قرآن کریم، 1387: 190.
- 3- . رستم نژاد و نوید، اعجاز رنگ ها در قرآن، 7/131.
- 4- . پهلوان حسین، روان شناسی رنگ و قرآن کریم، 1387: 188-189.
- 5- . رستم نژاد و نوید، اعجاز رنگ ها در قرآن، 7/131.

2-3- رنگ زرد

در ایه 69 سوره بقره به درخواست قوم موسی به این رنگ اشاره شده است که گفتند: از پروردگارت بخواه که رنگ گاو را مشخص کند و خداوند فرمود: **صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ**: (1)

(در حقیقت آن گاوی زرد است که رنگش یک دست است که بینندگان را شاد می سازد).

رنگ زرد، محرک فکری است. بر کمبود فکری روحی موثر است و برخی حالات عصبی را آرام می کند. شاید به همین دلیل این رنگ برای اتاق مطالعه پیشنهاد شده است. در روان شناسی رنگ ها نیز رنگ زرد نشاط اور و چشمگیر عنوان شده است و اثر آن به صورت روشنی، شادمانی و درخشانی ظاهر می شود. (2)

برای تحریک ذهن نیز از نور زرد استفاده می شود. زرد فزاینده نیروست. زندگی در فضای زرد انسان را فعال می کند. با طلوع اشعه زرد خورشید انسان ها برای فعالیت دوباره آماده می شوند. در بیمارستان های روانی بیماران منزوی و بی تحرک را با قرار دادن در نور و رنگ زرد مداوا می کنند. زرد یک دست ازار دهنده و اگر متغیر باشد، شادی افرین است. زرد سبب بی خوابی، هیجان، اضطراب و تلاطم فکری می شود. زرد گرم ترین رنگ طیف خورشید است. (3)

3-3- رنگ سبز

رنگ سبز زیباترین رنگی است که ده بار در قرآن مطرح شده و در چند ایه به بساط بهشتیان و لباس های ابریشمی و حریرهای سبز رنگ آنان با این رنگ اشاره شده است. همچنین رنگ گیاهان سبز هم چند بار در قرآن آمده است. سبز، انتقال دهنده شادی، انبساط خاطر و بهجت است. نماد رویش، حیات و زندگی است. سبز نماد ایمان، کمال و رنگ بهشتی است و چون در رنگ سبز ایمان و

ص: 199

1- . بقره/69.

2- . لوشر، روان شناسی رنگ ها، 1378: 94.

3- . رستم نژاد و نویداعجاز رنگ ها در قرآن، 7/131.

اطمینان مشهود است، نزد مسلمانان رنگ مقدس شمرده می شود و مردم میان این رنگ و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت طاهرین (علیهم السلام) و اولادشان ارتباط برقرار می کنند (همان).

در مورد رنگ سبز نیز آیات زیادی وجود دارد؛ خداوند در قرآن کریم فرموده است: **الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ؛ (1)** (همان) کسی که برای شما از درخت سبز، آتشی قرار داد و شما در هنگام (نیاز) از آن (آتش) می افروزید).

در مورد لباس و تکیه گاه بهشتیان نیز اشاره شده است که **وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ مَّوَدُّةٍ مِنْ مَّوَدُّةٍ...؛ (2)** (و لباس هایی سبز، از حریر نازک و ضخیم، می پوشند، در حالی که در انجا بر تخت ها تکیه کرده اند). در ایه ای دیگر رنگ درختان بهشتی چنین توصیف نموده است: **مُدَّهَامَّتَانِ؛ (3)** (دو (بوستان) سبز سیاه فام اند) که ابتهاج درختانش به اوج رسیده است) (الرحمن/64؛ همان، 192).

حضرت علی (علیه السلام)، نگاه به سبزه و چمن را دعا و تعویذی برای درمان بیماری ها دانسته اند: (والنظر الى الخضرة نشرة) **(4)**

در مجموع از اشارات قرآن کریم و تحقیقات دانشمندان روشن می شود که رنگ سبز از رنگ های شادی اور و از نشانه های پرورگار عالمیان است و به توحید ربوبی دلالت دارد؛ چون همان کسی که انسان را خلق کرده، این طبیعت سرسبز، زیبا و مسرت بخش را برای او آفریده و نهایت پیوستگی، ارتباط و نظم را در کل این مجموعه قرار داده و بین تک تک اجزای آن هماهنگی بخشیده است.

دانشمندان امروزه نیز رنگ سبز را برای درمان بیماری های عصبی و اختلالات روانی به کار برده و آن را خنک کننده، تعدیل کننده نور خورشید و مسکن توصیف

ص: 200

1- .یس / 80.

2- .کهف/31.

3- .الرحمن/64.

4- .نهج البلاغه، حکمت 400.

کرده اند. این رنگ در سیستم عصبی برای بی خوابی ها و خستگی ها موثر است. فشارخون را کم می کند و مویرگ ها را منبسط می کند. (1)

4-3- رنگ قرمز

رنگ قرمز انرژی دهنده و محرک بسیار قوی است. سوره فاطر، کلمه (حمر) به معنای رنگ قرمز دیده می شود: وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَ حُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ (فاطر/27) (و از کوه ها راه ها (ورگه ها)ی سپید و سرخ، که رنگ هایش متفاوت است و سیاه سیاه (افزیدیم)؟!)). آزمایشاتی که بر روی افراد متفاوت انجام شده و آنان را وادار به تفکر بر رنگ قرمز سیر نموده اند، نشان داده که این رنگ، سیستم عصبی را تحریک می کند؛ یعنی فشارخون را بالا می برد و تنفس و ضربان قلب را سریع تر می کند؛ لذا رنگ قرمز از لحاظ تأثیری که بر سیستم اعصاب دارد، یک عامل محرک به شمار می رود و معنای فیزیولوژیک آن، داشتن ارزشهای بسیار، شور و شوق زندگی و تهور و قدرت اراده است (همان، 198).

در مورد رنگ قرمز آنچه از سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در این زمینه به ما رسیده، کراهت ایشان در استفاده از رنگ قرمز برای لباس بوده است مگر در اعیاد و در روز جمعه برای جشن و شادمانی که علت آن را می توان در تأثیر این رنگ بر روان آدمی جستجو کرد (همان).

4-3-5- رنگ سفید و تأثیرات آن از منظر قرآن کریم

قرآن کریم برای بیان رنگ سفید از ماده (بیض) و مشتقات آن (بَيضٌ، بَيْضٌ، أَبْيَضٌ، تَبَيُّضٌ، أَبْيَضَتْ وَ بَيِضَاءٌ) استفاده کرده است. بیض و مشتقاتش دوازده بار و در دوازده آیه آمده است. با توجه به آیاتی از قرآن کریم که در آنها از رنگ سفید

ص: 201

1- . پهلوان حسین، روان شناسی رنگ ها در قرآن کریم، 1387: 188-189.

سخن به میان آمده، می توانیم دریابیم که این رنگ تاثیرهای گوناگونی بر انسان دارد:

الف) رنگ سفید، نشانه سعادت‌مندی

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌُ...؛ (1)

((در) روزی که چهره‌هایی سفید می شوند و چهره‌هایی سیاه می گردند...)). وَ اَمَّا الَّذِيْنَ اَبْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللّٰهِ... هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ (2) (و اما کسانی که چهره‌هایشان سفید شده، پس در رحمتِ خدایند...).

سپیدی از شریف ترین رنگ هاست. (3)

و در نهایت صفا (4)

و لطافت (5)

است و این لطافت، نورانی است (6)

گفته شده که سفیدی چهره‌ها (به خاطر نور ایمان است) (7) و آمده است که هر کس در این دنیا قلبی سفید داشته باشد، در آخرت چهره اش سفید است (8) سفیدی از نور است و کسانی که اهل نور حق باشند، به رنگ سفید نامیده می شوند و چهره‌هایشان درخشان می شود (9) رنگ سفید، رنگی بسیار لطیف و شریف است و خداوند با سفید کردن چهره مومنان در قیامت به شرافت و لطافت آنان می افزاید و ملاحظت، پاکی، پاکدامنی و بی گناهی آنان را با این رنگ نمایان می کند.

ص: 202

1- . آل عمران/106

2- . آل عمران/107

3- . ابوالفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، 1408: 16/188

4- . طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، 1372: 8/692

5- . ثعلبی نیشابوری، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، 1422: 8/134

6- . طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، 1372: 8/692.

7- . تستری، تفسیر التستری، 1423: 1/50

8- . قشیری، لطایف الاشارات، بی تا: 1/269.

9- . طبرسی، جوامع الجامع، 1377: 1/195.

اصولاً رنگ سفید، نشانه افراد سعادت‌مند در رستاخیز است (1) () و این نکته از نظر نشانه‌شناسی جالب توجه و در خور بررسی است.

ب) رنگ زیبایی در طبیعت

... وَ مِنْ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ؛ (2)

(... و از کوه‌ها راه‌ها (ورگه‌ها)ی سفید و سرخ، که رنگ‌هایش متفاوت است و سیاه‌سیاه (افریدیم)؟!). خدای تعالی طبیعت را خلق کرده و کوه‌ها را جلوه‌ای از آن دانسته است و این کوه‌ها را با (راه‌ها و رگه‌هایی در آن به رنگ‌های مختلف از جمله سفید) (3) معرفی می‌کند.

چنان‌که بیان کردیم، رنگ سفید، رنگی لطیف و دلگشا و در نهایت صفاست. حق تعالی با جلوه دادن رنگ سفید در کوه، لطافت‌های طبیعت را به رخ می‌کشد و با اثری که این رنگ دارد، طبیعت را لطیف و با صفا می‌کند که باعث دلگشایی انسان به هنگام دیدن آن می‌شود.

ج) دست سفید؛ نشانه‌ای اعجاز‌آمیز

- وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ؛ (4) (و دستش را (از گریبان) بیرون آورد، پس به ناگاه، آن برای بینندگان سفید (و درخشان) شد).

- وَ اضْمَأْمَمَ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَهُ أُخْرَى؛ (5) (و دستت را به پهلویت بگذار، تا سفیدگونه، بدون (عیب) بدی، بیرون آید، در حالی که نشانه (معجزه اسای) دیگری است).

ص: 203

1- .ال عمران/106.

2- .فاطر/27.

3- .سمرقندی، بحرالعلوم، 3/106.

4- .اعراف/108؛ شعر/33.

5- .طه/22.

- وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تَسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ؛ (1) (و دستت را در گریبان
داخل کن تا سفیدگونه، بدون (عیب) بدی بیرون آید؛ با نشانه های (معجزه اسای) نه گانه به سوی فرعون و قومش (برو؛ چرا) که آنان
گروهی نافرمان بودند).

- اللَّهُمَّ لَكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَأَضْمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ
كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ؛ (2)

(دستت را در گریبان وارد کن، تا سفیدگونه، بدون (عیب) بدی بیرون آید؛ و (دست و) بالت را (برای آرامش) از هراس به (سینه) خودت
بگذار؛ و این دو (معجزه) دلیل های روشنی از جانب پروردگارت به سوی فرعون و اشراف اوست؛ [چرا] که آنان گروهی نافرمان اند).

یکی از معجزات بارز حضرت موسی (علیه السلام) ید بیضاء یا همان دست سفید و درخشنده بود.

در تقاسیر آمده که سفیدی دست حضرت موسی (علیه السلام) درخششی شبیه به درخشش خورشید داشت که چشم ها از شدت سفیدی
ان تاریک می شدند. (3) و برخی هم گفته اند که نور ان بر نور خورشید غلبه داشته است. (4). خداوند در داستان بنی اسرائیل، بارها
معجزه دست سفید و درخشنده حضرت موسی (علیه السلام) را به فرعونیان نشان داد و با قرار دادن دست ان حضرت به این رنگ و سفید
جلوه دادن دستش، او را انسانی صلح طلب، به دور از گناه، پاک و پاکدامن معرفی نمود تا قوم متعصب و بهانه جوی بنی اسرائیل با دیدن
این رنگ آرامش یابند و ایمان آوردن به مکتبش را راحت تر پذیرا باشند.

ص: 204

1- . نمل/12

2- . قصص/32

3- . بلخی، مقاتل بن سلیمان، 1423: 2/53

4- . طبرسی، جوامع الجامع، 1377: 1/458.

د) لذت بخشی و آرامش

- بِيضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ؛ (1)

((شرابی) سفید (و درخشان) که برای نوشندگان لذت بخش است).

- كَانَتْهُمْ بِيضٌ مَكْنُونٌ؛ (2)

((از شدت سفیدی) چنانکه گویی آنان تخم مرغ های (زیرپر) پنهان مانده اند).

گفته اند که این بهترین و نیکوترین رنگ هاست. (3).

ه- رنگ سفید مو و چشم، نشانه ضعف، سستی و پیری

- قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا؛ (4)

گفت: پروردگارا! به راستی من استخوانم سست گردیده و از جهت پیری، (موی) سر شعله ور شده (و سفید گشته است). و پروردگارا! (من) به سبب خواندن تو در (زحمت و) بدبختی نبوده ام.

قران در ایه ای دیگر نیز از رنگ سفید البته به طور غیر مستقیم و با استعاره ای زیبا یاد می کند.

در مورد اشتعال راس گفته شده که (اشتعال، انتشار شعله ها و لهیب آتش در آن چیزی است که آتش گرفته است) و ایه وَ اِنَّ تَعَلَّ الرَّأْسُ شَيْبًا از نیکوترین استعارات است و معنای آن انتشار پیری (سفیدی مو) در سر است؛ همان گونه که شعله های آتش انتشار می یابد. (5). نیز گفته اند تشبیه محاسن در سفیدی و انتشار آن در مو به شعله های آتش است. (6). طبرسی نیز گفته است: معنای آن درخشش محاسن در

ص: 205

1- . صفات/46.

2- . صفات/49.

3- . ابن جوزی، 1422: 3/541.

4- . مریم/4.

5- . طباطبایی، المیزان، 1417: 8/14.

6- . اندلسی، البحر المحیط، 1420: 7/239.

سر است. (1) از ایه وَ اَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ؛ (2)

(و دو چشم او از اندوه سفید شد) به دست می آید که بینایی حضرت یعقوب (علیه السلام) از بین رفته بود. بعضی ها گفته اند با بیاض عین مقداری از بینایی باقی می ماند. علامه در ردّ این سخن می گوید: آیه 93 همین سوره که می گوید: این پیراهن مرا ببرید و به صورت پدرم بپندازید که بینا می شود، دلیل آن است که بینایی وی از بین رفته بود.

خداوند سفیدی چشم را حاصل شدت غم و حزن معرفی کرده و مفسران این سفیدی را به کوری تعبیر نموده اند. (3). خداوند رنگ سفید چشم را ناراحت کننده، بیان گر شدت غم و اندوه، و سفیدی موها و محاسن را بیان گر سستی، پیری و ضعف می داند و از طرفی، آن را لذت بخش و لطیف بیان می کند و تاثیر این رنگ را دو وجهی می شمارد. علم نوین روان شناسی نیز با این جمله که می گوید: این رنگ می تواند رنگ یک سرویس گران قیمت چینی باشد و یا رنگ یک ظرف کاغذی یک بار مصرف، دو وجهی بودن این رنگ را اذعان کرده و موید همین مطلب در قرآن است.

(و) تاثیر رنگ سفید در همنشینی و ترکیب با رنگ سیاه

... وَ كَلُّوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ...؛ (4)... و بخورید و بیاشامید، تا رشته سپید بامداد، از رشته سیاه (شب) بر شما نمودار گردد...).

- وَ حُورٌ عِينٌ؛ (5)؛ (و حوریان فراخ چشم (و سپید چشم)).

ص: 206

1- . طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، 1372: 6/776.

2- . یوسف/84.

3- . طوسی، التبیان، بی تا: 6/182.

4- . بقره/187.

5- . واقعه/22.

در آیات ال عمران/106، فاطر/27، دخان/54، طور/20 والرحمن/72 ملاحظه می شود که رنگ سیاه و سفید به صورت زیبایی در کنار هم آمده اند و زیباتر از همه این است که این دو رنگ در یک کلمه - که ان هم حور می باشد - آمده است.

حور در لغت شدت سفیدی چشم در شدت سیاهی ان است(1)

و در تفاسیر در این مورد دیدگاه های مختلفی ذکر شده است؛ از جمله: سفید روی(2)، سفید،(3) سفید

رو و با چشمان زیبا،(4) سفید

روی و با لباس سبز و خالی از زیورات(5)

و سفید بودن سفیده چشم به غایت سفیدی و سیاهه ان در نهایت سیاهی(6) چنان که از معنای حور در لغت و تفاسیر برمی آید، حور دارای رنگ سفید و سیاه است و مطابق علم امروزی، استفاده از رنگ سیاه و سفید در کنار هم، باعث می شود که فرد از درون آرامش یابد و عدم تعادل و توازن وی از بین برود.(7)

نیز ملاحظه می شود که قران، با ظرافت بسیار زیاد و زیبایی از جهنم و عاقبت کافران سخن می گوید بدون اینکه کوچک ترین تاثیر منفی در درون مخاطب خود ایجاد کند.

ز) توصیف اعجاز امیز بهشت با توجه به تاثیرات رنگ سفید

اگر کسی کلمه قرمز را که نام یک رنگ است، بر زبان آورد و پنجاه نفر هم ان را بشنوند، می توان گفت که پنجاه نوع قرمز به ذهن آنان خطوط می کند و مطمئناً همه آنان هم با هم متفاوت هستند. حتی هنگا می که رنگ به خصوصی را مشخص

ص: 207

1- . مصطفوی، التحقيق فی کلمات القران، 1360: 2/306؛ طریحی، مجمع البحرین، 1375: 3/278.

2- . بلخی، مقاتل بن سلیمان، 1423: 3/826.

3- . فراء، معانی القران، بی تا: 3/44.

4- . سمرقندی، بحر العلوم، بی تا: 3/274.

5- . سورا بادی، تفسیر سور ابادی، 1380: 4/2293.

6- . ابوالفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القران، 1408: 17/219.

7- . لوشر، روان شناسی رنگ ها، 1373: 99.

می کنیم که تمام افرادی که نام آن را می شنوند، بارها آن را دیده باشند، باز هم هر یک از آنان قرمزی متفاوت با دیگری را به خاطر می آورد. وقتی پیوستگی ها (تداعی ها) و واکنش هایی را که در ارتباط با رنگ و نام آن تجربه شده اند، به رنگ اضافه می کنیم، احتمالاً باز هم اختلاف در مورد تشخیص رنگ بیشتر می شود. اینها چه چیزی را نشان می دهند؟

به خاطر آوردن رنگ های مشخص، اگر غیرممکن نباشد، مشکل است. این مسئله این حقیقت مهم را مورد توجه قرار می دهد که حافظه بصری در مقایسه با حافظه شنوایی بسیار ضعیف است. در حافظه شنوایی، اغلب ملاحظه می شود که شخص پس از یک یا دو بار شنیدن یک ملودی، می تواند آن را تکرار نماید. (1)

پس حافظه بصری ضعیف است و تصور دوباره انسان بعد از دیدن رنگ آن است که خود می خواهد نه آنکه مورد نظر نویسنده یا گوینده نام رنگ است.

(یکی از مهم ترین روش های تصویرآفرینی در قرآن، سخن گفتن درباره مجردات و معنویات در لباس محسوسات و اجسام مادی است. (روش تصویر و نمایش هنری) (محسوس سازی و تجسیم) از روش های تعبیری، برتر و زیباتر است. برای بیان این برتری کافی است که معانی در صورت های ذهنی مجرد تصوّر شود (تخیل هستی)، سپس آنها را در صورت های تصویری شخصیت پرداز می کنیم (تجسیم فنی). در روش اول، ذهن و ادراک مخاطب است، ولی در روش دوم، حس و وجدان. قانون (تخیل) و این (تجسیم) دو قانون بارز و آشکار در بیان و نمایاندن تصاویر فنی و هنری قرآن است. (2)

قرآن با به کارگیری این دو قانون و روش، جنبه ای از اعجاز خود را به نمایش می گذارد؛ بدین صورت که با نام بردن رنگ سفید در توصیف بهشت، نوشیدنی ها و همسران بهشتی، مخاطب را وادار به تصور رنگ سفید می کند. چنان که بیان شد، مخاطب نیز آن رنگی را که خود به آن علاقمند است، متصور می شود؛ لذا انسان با

ص: 208

1- . البرز، تاثیر متقابل رنگ ها، 1368: 20-21.

2- . پیری سبزواری، جلوه هایی از اعجاز هنری قرآن از دیدگاه سید قطب، بی تا: 2.

خواندن و یا شنیدن آیاتی که در آنها بهشت با رنگ سفید توصیف شده است، بهترین حالت رنگ سفید را در اوج لطافت، شرافت، روشنی، پاکی، ملاحظت، صفا، رویا و... برای خود در بهترین مکان به تصویر می کشد و این یک عامل بسیار فوق العاده روان شناسانه برای ترغیب انسان ها به انجام اعمال نیک و دوری از گناه است که قرآن از آن استفاده کرده است.

ح) رنگ سفید در روایات

در روایتی از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است: (از لباس های شما هیچ کدام بهتر از لباس های سفید نیست، برای پوشیدن آن را انتخاب کنید: (لَيْسَ مِنْ لِبَاسِكُمْ شَيْءٌ أَحْسَنُ مِنَ الْبِيَاضِ، فَالْبِسُوهُ)⁽¹⁾ شاید سبب پاکیزه تر بودن جامه سفید آن باشد که این رنگ بیشتر و بهتر از هر رنگ دیگری، لکه های سیاه را اشکار می سازد و پوشنده را زودتر به تعویض جامه و نظافت آن وادار می کند.⁽²⁾

با توجه به آیات قرآن، رنگ سفید از رنگ های بهشتی است و این روایت ذیل نیز موید همین مطلب است:

فرات ابن ابراهیم کوفی در تفسیرش از ابن عباس روایت کرده است: زمانی که روز قیامت به پا شود، منادی ندا می کند: ای مردم! چشمان خود را ببندید تا فاطمه (علیها السلام)، دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) عبور کند، فاطمه (علیها السلام) اولین کسی است که دوازده هزار حوریه از فردوس او را استقبال خواهند کرد. آنان احدی را قبل از فاطمه (علیها السلام) و بعد از آن بانو استقبال نکرده و نخواهند کرد. آن حوریه ها بر ناقه هایی سوارند که بال های آن از یاقوت، مهار آنها از لولو و رحل هایی از درّ بر پشت آنهاست که بر هر یک از آنها بالشی از سندس قرار دارد و رکاب های آنها زبرجد است. آنان از صراط می گذرند تا فاطمه زهرا (علیها السلام) را وارد فردوس می نمایند و اهل بهشت با آن بانو ملاقات خواهند کرد. در وسط فردوس قصرهای سفید و زردی است از لولو که در یک محل

ص: 209

1- . پاک نژاد، اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، 1363: 18/69.

2- . دانشمند، استفاده از رنگ های شاد، 1363: 2.

می باشد. در آن قصرهای سفید، هفتاد هزار خانه است که منزل حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل طاهران بزرگوار است(1)

بهشتی بودن دورنگ زرد و سفید، بیانگر روشن، درخشنده، مصفا، لطیف، شریف، رویایی بودن و... می باشد.

خداوند شرابی سفید را لذتی برای نوشندگان آن بیان کرده و با این بیان، درخشندهی این رنگ را موجب لذت و آرامش روح می داند.

این نکته نیز جالب توجه است که رنگ سفید مانند رنگ های ملایم ابرهای تابستانی، لطیف و رویایی است و این خود، باعث ایجاد لطافت روحی و اوج لذت در رویا می شود؛ به همین دلیل، همسران بهشتی را سفید معرفی می کند تا آرامشی برای بهشتیان باشند و از آنها لذت ببرند.

در نقطه مقابل رنگ سفید، در مورد رنگ سیاه نیز روایات معتبری از معصومان (علیها السلام) درباره کراهت آن نقل شده است؛ از جمله روایت زیر:

(عِدَّة مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَفِي رَجُلِي نَعْلٌ سَوْدَاءٌ فَقَالَ يَا حَنَّانُ مَا لَكَ وَ لِلْسَّوْدَاءِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فِيهَا ثَلَاثَ خِصَالٍ تُصَدِّعُ الْبَصَرَ وَ تُزْخِي الذِّكْرَ وَ تُورِثُ الْهَمَّ وَ مَعَ ذَلِكَ مِنْ لِبَاسِ الْجَبَّارِينَ قَالَ فَقُلْتُ فَمَا الْبُسُّ مِنَ النَّعَالِ قَالَ عَلَيْكَ بِالصَّفْرَاءِ فَإِنَّ فِيهَا ثَلَاثَ خِصَالٍ تَجْلُو الْبَصَرَ وَ تَشُدُّ الذِّكْرَ وَ تَدْرَأُ الْهَمَّ وَ هِيَ مَعَ ذَلِكَ مِنْ لِبَاسِ النَّبِيِّينَ)(2)

روان شناسان رنگ سیاه را بی رنگی مطلق می دانند که تمام رغبت ها را از بین می برد؛ از این رو، در قرآن چهره دوزخیان با رنگ سیاه نشان داده شده است؛ به گونه ای که کسی به آنان توجه ندارد: وَجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ (زمر/60). قیامت عرصه بروز اسرار نهان و تجسم اعمال و افکار است آنان در این دنیا قلب های سیاه و

ص: 210

1- . روحانی علی ابادی، زندگانی حضرت زهرا (علیها السلام)، 1379: 852.

2- . کلینی، کافی، 1365: 6/465.

تاریک داشتند و اعمالشان مانند افکارشان تاریک بود، در قیامت این حال درون به بیرون منتقل می شود و چهره هایشان سیاه خواهد بود.

نتیجه

بی شک، اکثر ما به اهمیت رنگ در دنیای امروز واقفیم. در دنیایی که از هر سو مورد بمباران تصویر و رنگ از سوی رسانه های دیداری قرار داریم، پیام هایی بیشتر در ذهن ثبت و ضبط می شود و اثرگذار است که به لحاظ بصری مورد پسند قرار گیرد. رنگ یکی از ارکان اصلی در انتقال این پیام ها به شمار می رود و در علوم مختلف از جمله جامعه شناسی، روان شناسی و هنر از جنبه های مختلف مورد واکاوی قرار گرفته است.

در قرآن کریم و روایات از رنگ های مختلف سخن به میان آمده است و به برخی تاثیرات آنها پرداخته شده است. رنگ ابی، مایه آرامش، زرد، مایه شادی و روشنایی، قرمز باعث تحریک اعصاب، سبز، رنگ تمدد اعصاب، سیاه رنگی دارای کراهت و سفید، رنگی شریف، لطیف، ملیح، پاک، پاکدامن و... معرفی شده و خداوند متعال در قیامت، کسانی را که اعمال صالح انجام می دهند، با چهره ای به این رنگ محشور می نماید؛ لذا چهره سفید و درخشان مومنان نمایان گر این خصوصیات در آنان است.

قرآن در توصیف بهشت، این رنگ را از رنگ های بهشتی می داند و از برخی بهشتیان، نوشیدنی های بهشتی، همسران بهشتی و... با این رنگ یاد می کند. از جمله خصوصیات این رنگ، تصور اوج لطافت، صفا، آرامش و... است. بهشت نیز چون سرای جاودانه و به دور از خستگی، ملالت اوری، اضطراب، تاریکی و... است، با این رنگ توصیف می شود. با توجه به اینکه انسان با شنیدن و خواندن نام هر رنگ، آن رنگی را که مورد پسند خودش است، متصور می شود، قرآن نیز با معرفی بهشت به رنگ سفید، مخاطب را وادار به تصور بهترین حالت این رنگ می کند و انسان بهترین رنگ، حالت و مکان را برای خود در سرای جاودان تداعی می

کند؛ چه این یک عامل روان شناختی برای ترغیب انسان ها به انجام اعمال صالح و دوری از گناه می باشد. (1)

رنگ درمانی

اثر رنگ ها بر حیات ادمی، از ابتدای پیدایش ان یعنی زمانی که زندگی تحت تاثیر تاریکی و روشنایی قرار داشت، از اهمیت به سزایی برخوردار بود. در اوایل سده ی بیستم (ردولف استیز) پژوهش هایی پیرامون رنگ درمانی در اروپا انجام داد. او طی این بررسی ها مشخص کرد که چونی (کیفیت) ارتعاشی رنگ هایی که از اشکال معین متاثر هستند، می تواند بر روی جان داران، اثرات ویران گری یا سازنده داشته باشد. در سال 1940 یک دانش مند روسی موسوم به (کروکف) اظهار داشت که رنگ سرخ، بخش سمپاتیک دستگاه عصبی خودکار و رنگ ابی، قسمت پاراسمپاتیک این دستگاه را تحریک می -کند. یافته های او در سال 1958 به وسیله ی دانش مند دیگری به نام (جرارد) مورد تایید قرار گرفت. به موجب این مطالعات، رنگ قرمز به تندخشمی (تحریک پذیری) و در پی ان به اضطراب می انجامد. در حالی که رنگ ابی سبب تسکین و احساس آرامش می شود. در ضمن بر اثر نور قرمز و ابی، میزان فشارخون به ترتیب افزایش و کاهش می یابد. بر اساس خواص درمانی رنگ ابی، در مورد استفاده ی ثانوی از این رنگ به عنوان مداوا کننده ی امراض گوناگون، پیش نهادهایی ارایه شد. پاره ای از رنگ های ویژه، قابل اندازه گیری و در خور پیش بینی بر روی دستگاه عصبی هستند. بدین معنا که فشارخون، نبض و تعداد تنفس تحت تابش نور سرخ، نارنجی و زرد به ترتیب دچار افزایش شدید، متوسط و کم می شوند و همین نشانه ها زیر نور سیاه، ابی و سبز به کاهش شدید، متوسط و کم می انجامد:

ص: 212

1- . گنجینه معارف ؛ رنگ از منظر قرآن، حدیث و روان شناسی، تاریخ انتشار : 1396/6/4 بازدید : 26258 منبع : دوفصلنامه علمی - ترویجی قران و علم، ش 14 ، شریفی، علی (پایگاه اطلاع رسانی حوزه)

در همین مورد، پژوهش های دیگری توسط گیاه شناسان در زمینه تأثیر رنگ ها بر روی رشد و نمو گیاهان صورت گرفته است. گیاهانی که زیر شیشه های قرمز قرار داشته باشند، چهار برابر سریع تر از گیاهانی که زیر نور معمولی خورشید واقع می شوند، رشد می کند و بر همین منوال گیاهانی که زیر شیشه های سبز قرار گیرند، رشدشان کندتر می شوند. هر چند نور سرخ در ابتدا موجب رشد فوری تر گیاهان می گردد. ولی تدریجاً رشد گیاهان کند می-شود. در حالی که نور ابی باعث رشد اولیه ی کندتر لیکن، پرورش گیاهانی بلندتر و ضخیم تر می-گردد.

در ضمن حیواناتی که در زیر پلاستیک های ابی قرار داده شوند، رشد طبیعی دارند، اما پوشش بدنی ان ها متراکم تر و پرت تر می شود و در زیر پلاستیک های سرخ یا صورتی، دچار افزایش اشتها و تسریع رشد می گردند. طی سال 1950 بررسی ها نمایاند که (یرقان) که باعث مرگ دو سوم نوزادان نارس می شد، زیر تابش نور خورشید مداوا می گردد. این نظریه در سال 1960 مورد تایید قرار گرفت و تاباندن نور سفید به نوزاد، جای گزین تزریق خون در معالجه ی این بیماری گردید. بعدها مشخص شد که نور ابی، موثرتر و کم خطرتر از طیف کامل نور است.

امروزه نور سفید در مداوای سرطان ها، بی اشتهایی، بی خوابی، اعتیاد به باده خواری، دارو و بسیاری موارد دیگر به کار می رود.

نور ابی در درمان یرقان نوزادان اثر فراوانی داشته و همین طور در درمان روماتیسم مفصلی (ارتريت روماتويد) کاربرد دارد. براساس پژوهش های انجام یافته، بیش تر کسانی که در دوره های متعدد، حداکثر تا پانزده دقیقه، در معرض تابش نور ابی قرار داشتند، کاهش درد را حس کردند. در نتیجه معلوم شد که تقلیل درد به هر دو عامل یعنی نور ابی و مدت زمان تماس با ان بستگی دارد. نور ابی در بهبود بافت های مجروح و پیش گیری از پیدایش زخم، درمان سرطان، توده های خوش خیم و نیز بیماری های پوست و ریه تاثیر دارد.

از سوی دیگر، طیف کامل نور یعنی نور سرخ، در مداوای سردرد های میگرنی و سرطان موثر است.

در حال حاضر رنگ ها به نحو گسترده ای به عنوان یک ابزار درمانی در امراض مورد توجه واقع می-شوند. شیوه ی نوینی که در خلال دو دهه ی اخیر در معالجه ی امراض به کار می رود، به روش (فتو دینامیک) موسوم است. مطابق این راه کار، تزریق وریدی مواد شیمیایی حساس به رنگ که در زیر اشعه ی فرابنفش قابل شناسایی هستند، باعث تجمع در یاخته های سرطانی شده و زمانی که با نور قرمز که طول موج کوتاه تری دارد، فعال می شوند، سبب تخریب یاخته های سرطانی می گردند. شیوه ی یادشده برای تشخیص و درمان به کار می رود.

رنگ صورتی از دیگر رنگ هاست که به تسکین و آرامش در فرد می انجامد و رفتارهای پر خاش-جویانه و دلهره امیز را مهار می سازد. استفاده از رنگ صورتی در نقاشی دیوار زندان ها به مهار رفتارهای مهاجمانه ی زندانیان و کاهش توان عضله ها در آنان منتهی می گردد. برعکس، در این قبیل موارد از رنگ زرد نباید بهره برد چون موجب افزایش تحریک پذیری می شود. مطابق پژوهش های صورت گرفته، ارتباط موثری بین جنایات خیابانی و چراغ های زرد خیابان وجود دارد.

در ضمن مشخص گردیده است که عینک های رنگی (اغشته به رنگ های رقیق) می توانند کمک موثری در مداوای اختلالات یادگیری باشند.

تأثیرات فیزیکی رنگ ها

تا چندی پیش گمان می رفت که نور، تنها به بینایی مرتبط است؛ ولی امروزه کاملاً مشخص گردیده که رنگ ها برای این که اثرات تن کرد شناسی (فیزیولوژیکی) و روان شناسی خویش را نشان دهند، نیازی به این که دیده شوند، ندارند.

امکان دارد رنگ ها به وسیله ی نابینایان، کور رنگ ها و کسانی که چشمان شان را بسته اند؛ نیز تشخیص داده شوند. این پدیده که بدان بینایی بدون چشم گفته می شود از سال 1920 مورد مطالعه قرار گرفت. در این سال طی آزمایش هایی مشاهده شد که افراد هیپنوتیزم شده ای که چشم شان بسته است، می توانند رنگ ها و اشکال اشیاء را با پیشانی خود تشخیص دهند. در سال 1960 در

روسیه مطالعاتی در این قلمرو صورت گرفت و براساس آن از هر شش مورد آزمایش، یک تن قادر بود با دیدگان بسته، رنگ و شکل شیء مورد نظر را بعد از 20-30 دقیقه با نوک انگشتانش تشخیص دهد. این زمان در نابینایان حتی سریع تر است.

درباره علت این پدیده، بررسی ها متوجه هورمون های (ملاتونین) و (سروتونین) که هر دو به وسیله غده (پینه ال) در مغز تولید می گردند، معطوف شد. ملاتونین، هورمونی است که جانوران توسط آن به نور واکنش نشان می دهند و تغییرات روزانه، ماهیانه و فصلی بدن شان به کمک آن مهار می شود. سروتونین هم یک واسطه شیمیایی پر اهمیت در مغز شمرده می شود که تغییر عمل آن بسیار مرتبط با اختلالات مغزی از جمله روان پریشی (اسکیزوفرنی) و توهم است. سروتونین، ماده محرکی است که روزانه تولید می شود، در حالی که تولید ملاتونین به وضعیت خواب فرد بستگی دارد. به گونه ای که با شروع تاریکی مقدار آن افزایش یافته و با آغاز روشنایی از مقدارش کاسته می گردد.

مهم ترین نقطه ی اثر ملاتونین، هیپوتالاموس است؛ یعنی آن بخش از مغز که واسطه ی تاثیرات هورمون های گوناگون و منظم کننده ی احساسات فرد است. تغییر در تولید ملاتونین در واکنش به نور بر روی تک تک یاخته های بدن و به ویژه فرایند تولید مثل، اثر می نهد. مقادیر فراوان ملاتونین در زنان موجب اختلالات تخمک گذاری و بی اشتهایی عصبی و در مردان سبب کاهش تولید اسپرم می شود. گذشته از این، افسردگی در ادمیان، ارتباط کاملاً تنگاتنگی با سطح ملاتونین بدن دارد و بیماران افسرده، به نور طبیعی خورشید و و یا نور درمانی با لامپ های تولید کننده ی نور سفید، بازتاب مطلوبی از خود نشان می دهند.

پژوهش ها حکایت از آن دارند که بخش های خاصی از مغز، نه تنها به نور حساس هستند که به طول موج های متفاوت نور هم واکنش های گونه گون می نمایند، بدین ترتیب که طول موج های مختلف رنگ ها، تاثیرات گوناگونی بر روی دستگاه غدد داخلی گذاشته، باعث کاهش یا افزایش تولید هورمون ها می شود.

رنگ درمانی، ریشه در تاریخ باستانی بشر دارد و اصول اصلی آن در فرهنگ های مختلف سرتاسر جهان یک سان است(1).

ص: 216

1- . منابع: 1. روزنامه همشهری، ش 3402؛ ماهنامه نیکی، ش 30؛ مجله پیام زن تیر 1389 - شماره 220؛ رنگ درمانی: نویسنده: تدوین: ا. امیردیوانی (پایگاه اطلاع رسانی حوزه).

تَأْمَلُ رِيَشَ الطَّيْرِ كَيْفَ هُوَ فَإِنَّكَ تَرَاهُ مَنْسُوجًا كَنْسَجِ الثُّوبِ مِنْ سُلُوكِ (1)

دِقَاقٍ قَدْ أَلْفَ بَعْضُهُ إِلَى بَعْضٍ كَتَأْلِيفِ الْخَيْطِ إِلَى الْخَيْطِ وَالشَّعْرَةَ إِلَى الشَّعْرَةِ ثُمَّ تَرَى ذَلِكَ النَّسِجَ إِذَا مَدَدْتَهُ يَنْفَتِحُ قَلِيلًا وَلَا يَنْشَقُّ لِتُدَاخِلَهُ الرِّيحُ فَيَقِلُّ الطَّائِرُ إِذَا طَارَ وَتَرَى فِي وَسَطِ الرِّيشَةِ عَمُودًا غَلِيظًا مَتِينًا قَدْ نَسِجَ عَلَيْهِ الَّذِي هُوَ مِثْلُ الشَّعْرِ لِيُمْسِكَهُ بِصَلَابَتِهِ وَهُوَ الْقَصَبَةُ الَّتِي فِي وَسَطِ الرِّيشَةِ وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ أَجْوَفٌ لِيَخَفَّ عَلَى الطَّائِرِ وَلَا يَعُوقَهُ عَنِ الطَّيْرَانِ (2)

چگونگی پر پرندگان

در چگونگی پر پرندگان تأمل و اندیشه نما. می بینی که [این پرها] مانند لباس، از رشته های بسیار باریک و نازکی بافته شده و مانند پیوستگی نخها و تارهای مو همه به هم پیوسته و بسته اند و وقتی که آنها را می کشی، از هم نمی گسلند، بلکه اندکی بازمی گردند تا در میانشان باد باشد و پرنده براحتی پرواز کند و در هوا سنگین نشود. در میان پر، ستونی سخت و میله ای شکل نهاده شده تا با سختی خود اجزای پر را نگاه دارد. ولی باز با این سختی و استحکام، تو خالی است تا سنگینی آن پرنده را از پرواز باز ندارد (3).

پر پرندگان

فایده دیگر پرهای پرنده این است که کار عایق را انجام می دهند و مانع خروج حرارت بدن او می شوند، همچنین او را در برابر صدمات خارجی محافظت می کنند. بال و پر غالب پرندگان، آب را به خود نمی گیرد، به خاطر غده هایی که در عقب دم پرنده قرار داده شده و روغن را به پرهای او ترشح می کند. پرنده نیز در

ص: 217

1- السلوک جمع سلک و هو الخیط ینظم فیہ الخرز و نحوه.

2- توحید المفضل، ص 118.

3- شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 109.

روغن کاری پره‌ایش دست به کار می‌شود و با کشیدن منقار خود به بال‌ها این کار را انجام می‌دهد. (1)

ص: 218

1- . توحید مفضل ، ترجمه محمد مهدی رضایی ، ص 279.

الطائر الطويل الساقين و التدبير في ذلك

هَلْ رَأَيْتَ يَا مُفَضَّلُ هَذَا الطَّائِرَ الطَّوِيلَ السَّاقَيْنِ (1) وَ عَرَفْتَ مَا لَهُ مِنَ الْمُنْفَعَةِ فِي طَوْلِ سَاقَيْهِ فَإِنَّهُ أَكْثَرُ ذَلِكَ فِي ضَحْضَاحٍ (2)

مِنَ الْمَاءِ فَتَرَاهُ بِسَاقَيْنِ طَوِيلَيْنِ كَأَنَّهُ رِبِيئَةٌ (3)

فَوْقَ مَرَقَبٍ (4)

وَ هُوَ يَتَأَمَّلُ مَا يَدِبُّ فِي الْمَاءِ فَإِذَا رَأَى شَيْئاً مِمَّا يَتَّقُوهُ بِهِ خَطَا خُطُوبَاتٍ رَقِيقاً حَتَّى يَتَنَاوَلَهُ وَ لَوْ كَانَ قَصِيرَ السَّاقَيْنِ وَ كَانَ يَخْطُو نَحْوَ الصَّيْدِ لِيَأْخُذَهُ يُصِيبُ بَطْنُهُ الْمَاءَ فَيُثَوِّرُ وَ يُدْعِرُّ مِنْهُ فَيُفَرِّقُ عَنْهُ فَخَلِقَ لَهُ ذَلِكَ الْعُمُودَانَ لِيُدْرِكَ بِهِمَا حَاجَتَهُ وَ لَا يَفْسُدَ عَلَيْهِ مَطْلَبُهُ تَأَمَّلْ ضُرُوبَ التَّدْبِيرِ فِي خَلْقِ الطَّائِرِ فَإِنَّكَ تَجِدُ كُلَّ طَائِرٍ طَوِيلِ السَّاقَيْنِ طَوِيلِ الْعُنُقِ وَ ذَلِكَ لِيَتِمَّ كَنْ مِنْ تَنَاوُلِ طَعْمِهِ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَوْ كَانَ طَوِيلِ السَّاقَيْنِ قَصِيرَ الْعُنُقِ لَمَا اسْتَطَاعَ أَنْ يَتَنَاوَلَ شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ - وَ رَبَّماً أُعِينَ مَعَ الْعُنُقِ بِطَوْلِ الْمَنَاقِبِ لِيَزِدَّادَ الْأَمْرُ عَلَيْهِ سُهولةً وَ إِمكاناً أَفَلَا تَرَى أَنَّكَ لَا تُفَسِّسُ شَيْئاً مِنَ الْخَلْقَةِ إِلَّا وَجَدْتَهُ عَلَى غَايَةِ الصَّوَابِ وَ الْحِكْمَةِ (5)

اراز دراز پایی برخی از پرندگان

ای مفصل! پرنده دراز پا را دیده ای و به راز این ویژگی پی برده ای؟ این پرنده را غالباً در آبگیرها می بینی. دارای دو ساق بلند است. گویا دیدبانی است که از بالای برجک دیدبانی درون آب را می نگرد و آن را زیر نظر دارد. هر گاه که روزی خود را دید، آرام آرام گام برمی دارد تا آن را به دست آورد.

ص: 219

- 1- . ينطبق الوصف الذي ذكره الإمام الصادق للطائر الطويل الساقين على بعض الطيور المائية كالنحام والانيس.
- 2- . الضحضاح: الماء اليسير او القريب القعر.
- 3- . الربيئة: العين التي ترقب، أو الطليعة الذي ينظر للقوم لئلا يدهمهم عدو، و لا يكون إلا على جبل.
- 4- . المرقب: الموضع المرتفع يعلوه الرقيب جمعه مراقب.
- 5- . توحيد المفضل، ص 119.

اگر این پرنده پا کوتاه بود، هنگامی که به جانب صید حرکت می کرد تا آن را بگیرد، شکمش با آب تماس می گرفت و آب حرکت می کرد و شکار از هراس پا به فرار می گذاشت. پس این دو پا برایش آفریده شده تا خواسته اش را دریابد، غذایش حاصل شود و زنده بماند.

در تدابیر هماهنگ در آفرینش پرنده بنگر. پرنده ای که دو ساق بلند دارد، گردنی دراز نیز دارد تا بتواند غذایش را از زمین بردارد. اگر پرنده، پاهایی دراز داشت ولی گردنش کوتاه بود، قادر نبود که چیزی از زمین بردارد.

گاه درازی منقارش، گردن او را در رسیدن به هدف یاری می کند تا کار بر او آسان گردد.

نمی نگری که در آفرینش هر چه را که می بینی در نهایت استواری و صواب است و تمام وجودش حکیمانه و با تدبیر و تقدیر است؟ (1)

ص: 220

1- . شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 110.

انْظُرْ إِلَى الْعَصَافِيرِ كَيْفَ تَطْلُبُ أَكْلَهَا بِالنَّهَارِ فَهِيَ لَا تَقْدِرُ وَلَا تَجِدُهُ مَجْمُوعاً مُعَدَّاً بَلْ تَنَالُهُ بِالْحَرَكَةِ وَالطَّلَبِ وَكَذَلِكَ الْخَلْقُ كُلُّهُ فَسَدَّ بَحَانَ مَنْ قَدَّرَ الرِّزْقَ كَيْفَ فَرَقَهُ فَلَمْ يَجْعَلْ مِمَّا لَا يُقَدَّرُ عَلَيْهِ إِذْ جَعَلَ بِالْخَلْقِ حَاجَةً إِلَيْهِ وَلَمْ يَجْعَلْ مَبْدُؤَ لَا يُنَالُ بِالْهُوَيْنَا (1)

إِذْ كَانَ لَا صَلَاحَ فِي ذَلِكَ فَإِنَّهُ لَوْ كَانَ يُوجَدُ مَجْمُوعاً مُعَدَّاً كَانَتْ الْبَهَائِمُ تَنْقَلِبُ عَلَيْهِ وَلَا تَنْقَلِعُ عَنْهُ حَتَّى تَبْشَمَ (2)

فَتَهْلِكُ وَكَانَ النَّاسُ أَيْضاً يَصِيرُونَ بِالْفِرَاقِ إِلَى غَايَةِ الْأَشْرِ وَالْبَطْرِ حَتَّى يَكْثُرَ الْفَسَادُ وَتُظْهَرَ الْفَوَاحِشُ (3)

گنجشکان در پی یافتن غذا!

به گنجشکان بنگر که چگونه در روز در پی غذا هستند. اگر چه غذایشان آماده نیست ولی با حرکت و تلاش مداوم به آن دست می یابند و آن را از دست نمی دهند. آفریدگان همه این گونه اند. منزه است خدایی که روزی را این گونه در میانشان پراکنده است.

نه چنان کرد که دست یافتن بر روزی سخت و ناممکن باشد؛ زیرا آفریدگان را نیازمند به آن آفرید و نه چنان کرد که بی هیچ رنجی به دست آید؛ زیراصلاح و سود آفریدگان در این است. اگر نیاز و روزی آنها یکسره مهیا و آماده بود حیوانات آنقدر می خوردند که هلاک شوند و انسانها به خاطر بیکاری و بطالت در سرمستی و گناه و ارتکاب فواحش سقوط می کردند(4).

ص: 221

1- الهوینا: التؤدة و الرفق، و هي تصغير الهوني، و الهوني تأنيث الأهون .. و قد كتبت الهوینا في الأصل هكذا: الهوینی.

2- تبشم أي تتخيم من الطعام.

3- توحيد المفضل، ص 119.

4- شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحيد مفضل)، ص 111.

گنجشک، پرنده ای با آن جثه کوچک و ظریف که آنچنان قدرت پرواز دارد تا بلندای آسمان کبود را هم ندارد، درس های بزرگی در زندگی او دیده میشود که راهگشای بسیاری از مشکلات فردی و اجتماعی ما می باشد. بر اساس یافته های ما در میان روایات اهل بیت (علیهم السلام) به سه نکته درس آموز از زندگانی این پرنده اشاره شده است که از دیدگان خوانندگان محترم می گذرانیم:

تلاش برای کسب روزی

رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) جوانی را دیدند، بسیار از او خوششان آمد و از کار و حرفه اش سوال کردند، در پاسخ عرض کرد: بیکارم و حرفه ای ندارم، حضرت فرمودند: سقط من عینی (1)

، از چشمم افتادی!

از خصوصیات بارز گنجشک ها، تلاش بی وقفه آنان برای بدست آوردن طعام است. هر لحظه از این طرف و آن طرف می پرند و از درختی بر روی درخت دیگری می نشینند تا بتوانند طعام روزانه خویش را تامین کنند. امام صادق (علیه السلام) در بخشی از روایت مشهور به توحید مفضل به این مطلب اشاره کرده و فرمودند:

انظر الى العصفير كيف تطلب اكلها بالنهار فهي لا تفقده ولا تجده مجموعا معدا بل تناله بالحركة والطلب وكذلك الخلق كله فسبحان من قدر الرزق (2).

(ای مفضل) نظر کن به سوی گنجشکها که چگونه هر روز به طلب روزی خود پرواز می کنند و روزی خود را می یابند و چنان نیست که در یک جا برای ایشان مجتمع و مهیا باشد! بلکه می بایست به حرکت و جستجو بیابند. و همچنین حیوانات و آدمیان روزی های خود را به سعی و طلب می یابند. پس تنزیه می کنم خداوندی را که روزی را چنانچه شاید و باید برای هر یک مقدر ساخته!

ص: 222

1- . بحار الانوار ، ج 100 ، ص 9.

2- . بحار الانوار، ج 3، ص 106.

آری، سعی و تلاش در کسب روزی، از بزرگترین درسهایی است که از این پرنده می توان فرا گرفت.

عشق ورزی خالصانه

نقل شده است روزی حضرت سلیمان، گنجشک نری را دید که با ماده اش چنین سخن می گوید: چرا مرا از خودت محروم می کنی از من کناره جویی می کنی؟ با این که اگر بخواهم می توانم بارگاه سلیمان را با منقار خویش برداشته و به داخل دریا اندازم! سلیمان که از این سخن گنجشک متبسم گشته بود، دستور داد تا آن دورا نزد وی حاضر سازند، آنگاه از آن گنجشک نر پرسید: آیا تو توان چنین کاری را داری؟ گنجشک جواب داد: نه یا رسول الله! لکن خواستم نزد همسرم فخر فروشی و بزرگ نمایی نمایم و البته هیچ محب و عاشقی نباید بخاطر گفته هایش مورد ملامت واقع شود!

آنگاه سلیمان رو به گنجشک ماده کرد، و از او پرسید چرا با آنکه همسرت تا این درجه به نو علاقه دارد از او کناره جویی می کنی؟ او پاسخ داد: ای پیامبر خدا شوهرم در بیان خود صادق نیست، چرا که او غیر مرا دوست می دارد! کلام پرنده تاثیری شگرف در روان سلیمان ایجاد کرد و بغض گریه گلوش را فشرده. از آن هنگام به بعد، سلیمان چهل روز از مردم فاصله گرفت و از خدا خواست تا قلبش فقط از عشق او آکنده باشد و دیگران را در این میان سهمی نباشد(1).

در این داستان درس بزرگی برای سالکان طریقت و بندگان حقیقی مسیر عبودیت است که قلب خود را حریم اختصاصی حق متعال قرار داده و از محبت اغیار خالی نمایند!

ص: 223

نیت خوب

در روایت دیگری از مجموعه داستان های شیرین و درس آموز حضرت سلیمان با حیوانات می خوانیم که آن حضرت روزی شنید گنجشک نری به ماده خود می گوید : به نزدیک من آی ، تا مجامعت کنیم، ما پیر شدیم اما امید است که خداوند به ما فرزندی عنایت کند که ذکر او را همیشه بر زبان خود جاری سازد! حضرت سلیمان با شگفتی از سخن آن پرنده گفت: نیت این پرنده از تمام عرصه های حکومت من بهتر است!⁽¹⁾

در این داستان دو نکته قابل تامل است، اول این که تمامی مراحل زندگی انسان توأم با نیت های خوب ، اصلاح و سازندگی باشد. دومین نکته که قابل توجه می باشد، اهتمام جامعه مسلمین به مسأله فرزندآوری " است. اگرچه امروزه ، تدبیر معاش و تربیت صحیح فرزندان با مشکلات فراوانی رو به رو شده است، اما هرگز نمی تواند دلیل تام و مناسبی برای جلوگیری از بارداری و تولید و تولید نسل باشد! رسول مکرّم اسلام(ص) در روایتی روح افزا و جانبخش در این باره فرمودند:

اطلبوا الولد والتمسوه فانه قره العین و ریحانه القلب⁽²⁾

از خداوند فرزند بخواهید و آن را طلب کنید، چرا که مایه چشم روشنی و شادی قلب است⁽³⁾.

نشانه های او در آفرینش از زاق عمومی

هر موجود زنده ای برای ادامه حیات خود نیازهایی دارد؛ یا به تعبیر دیگر فعالیت های حیاتی، مواد انرژی زائی می طلبد که دائماً باید به موجود زنده برسد، و به اصطلاح جبران مافات، و بدل مایتحلل گردد.

ص: 224

1- . بحار الانوار ، ج 14 ، ص 95.

2- . مکارم الاخلاق ، ص 224.

3- . سیری در دنیای حیوانات، ص 323.

این مواد باید از تمام جهات دقیقاً متناسب با آن موجود زنده باشد؛ تا بتواند به راحتی از آن بهره گیرد.

نظام رزق و روزی در عالم آفرینش، و چگونگی تهیه آنها، و سپس طرز قرار گرفتن در اختیار هر موجود زنده، و همچنین طرز استفاده از آنها نظام بسیار ظریف و دقیق، و گاه اسرارآمیز است که فصلی از نشانه های مهم توحید و علم و قدرت خداوند در آن نهفته است؛ لذا قرآن کراراً در آیات مختلف روی آن تکیه کرده است.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و به آیات زیر گوش جان فرا می دهیم:

1- یا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ. (1)

2- اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ. (2)

3- أَمْ نَبِّدُ الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْبُدُهِ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا هُوَ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. (3)

4- أَمْ نَبِّدُ الْخَلْقَ يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجَوافِي عَتُوٍّ وَ نُفُورٍ. (4)

5- أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. (5)

6- إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ. (6)

7- وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ. (7)

ص: 225

1- . سوره فاطر، آیه 3.

2- . سوره روم، آیه 40.

3- . سوره نمل، آیه 64.

4- . سوره ملک، آیه 21.

5- . سوره روم، آیه 37.

6- . سوره ذاریات، آیه 58.

7- . سوره هود، آیه 6.

8- قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْيَاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْفَىٰ ضَلَالٍ مُّبِينٍ (1)

9- وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جِبَاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ- رِزْقًا لِلْعِبَادِ (2)

10- فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ- إِنَّا صَدَّبْنَا الْمَاءَ صَدْبًا- ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا- فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا- وَعِنَبًا وَقَضْبًا- وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا- وَحَدَائِقَ غُلْبًا- وَفَاكِهَةً وَأَبًّا- مَتَاعًا لَكُمْ وَلِإِنْعَامِكُمْ (3)

ترجمه

1- «ای مردم! به یاد آوردی نعمت خدا را بر شما، آیا خالقی غیر از خدا وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ هیچ معبودی جز او

نیست، با این حال چگونه به سوی باطل منحرف می شوید؟»

2- «خداوند همان کسی است که شما را آفرید، سپس روزی داد بعد می میراند، سپس زنده می کند، آیا هیچیک از همتایانی که برای خدا ساخته اید چیزی از این کارها را می توانند انجام دهند؟ منزه است او، و برتر است از آنچه همتای او قرار می دهند.»

3- «یا کسی که آفرینش را آغاز کرد، و سپس آن را تجدید می کند، و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی می دهد، آیا معبودی با خداست؟

بگو: دلالتان را بیاورید اگر راست می گوئید!»

ص: 226

1- . سوره سبأ، آیه 24.

2- . سوره ق، آیات 9 تا 11.

3- . سوره عبس، آیات 24 تا 32. آیات فراوان دیگری نیز در این زمینه وارد شده که شباهت با آیات فوق دارد؛ از جمله: آیه 31 سوره یونس، آیه 172 سوره بقره، آیه 28 سوره روم، آیه 19 سوره شوری، آیه 26 سوره رعد، آیه 12 سوره شوری، آیه 27 سوره شوری، آیه 22 سوره بقره، آیه 32 سوره ابراهیم، آیه 73 سوره نحل، آیه 17 سوره عنکبوت، و آیه 13 سوره غافر.

4- «یا آن کسی که شما را روزی می دهد اگر روزیش را باز دارد (چه کسی می تواند نیاز شما را تأمین کند؟) ولی آنها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت می ورزند.»

5- «آیا ندیدند که خداوند روزی را برای هرکس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد؟ در این نشانه هایی است برای جمعیتی که ایمان می آورند (و آماده پذیرش حق اند).»

6- «خداوند روزی دهنده و صاحب قوت و قدرت است.»

7- «هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر این که روزی آن بر خدا است، او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می داند، همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است (کتاب علم پروردگار).»

8- «بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟ بگو: الله، و ما با شما بر هدایت، یا در ضلالت آشکاری هستیم!»

9- «و از آسمان، آبی پر برکت فرستادیم و به وسیله آن باغ ها و دانه هایی را که درو می کنند رویاندیم- و نخل های بلند قامت که میوه های متراکم دارند- همه اینها به منظور بخشیدن روزی به بندگان است.»

10- «انسان باید به غذای خویش بنگرد- ما آب فراوانی از آسمان فرو ریختیم- سپس زمین را از هم شکافتیم- و در آن دانه های فراوانی رویاندیم- و انگور و سبزی بسیار- و زیتون و نخل فراوان- و باغ های پر درخت- و میوه و چراگاه- تا وسیله ای برای بهره گیری شما و چهار پایانتان باشد.»

از شگفتی های جهان ارزاق

راستی اگر در نظام عجیبی که در مسأله ارتزاق موجودات مختلف از منابع طبیعی وجود دارد، بیندیشیم؛ نکات جالب و شگفت انگیزی از قدرت پروردگار بر ما روشن می شود.

ص: 227

نخستین مطلبی که به نظر می رسد این است که چرا مواد غذایی روی زمین با آنکه محدود است و انسان ها و حیوانات، طی هزاران هزار سال از آنها استفاده کرده اند؛ کم نمی شود؟! چگونه این خوان نعمت بی دریغ که در همه جا گسترده است پایان نمی گیرد؟!!

وقتی درست دقت می کنیم می بینیم مواد غذایی این جهان، شکل خاصی دارد که اگر تا میلیون ها میلیون سال از آن بهره گیری شود، سر سوزنی از آن کم نمی گردد؛ و این به خاطر گردش دورانی آن است. مثلاً آب ها از دریا بخار می شود و به صورت ابر و باران در می آید، قسمتی از آب باران باز به دریا می ریزد، و قسمت دیگری جزء بدن انسان و حیوانات و گیاهان شده و تبخیر می گردد، و در فضا پخش می شود، و مرتباً این گردش دورانی ادامه دارد.

درختان مواد غذایی زمین را می گیرند و شاخ و برگ پیدا می کنند، برگ ها می ریزد و می پوسد و باز تبدیل به کود و مواد غذایی برای همان درختان می شود.

حیوانات از مواد غذایی استفاده می کنند و بعداً خاک می شوند و جزء مواد غذایی زمین می گردند.

انسان و حیوانات، با تنفس خود، اکسیژن را گرفته و گاز کربن پس می دهند؛ ولی درختان برعکس، گاز کربن را گرفته و اکسیژن پس می دهند؛ و این مبادله دائماً تکرار می شود. اینجا است که می بینیم این سفره فناپذیر الهی دائماً گسترده است و همه مخلوقات زنده بر سر این خوان نعمت، نشسته اند و روزی می برند و کاستی ندارند.

چگونگی تهیه روزی برای حیوانات مختلف نیز عجیب است. بعضی گیاهان مواد غذایی و رطوبت را از زمین می گیرند، بعضی از آب (گیاهان شناور) بعضی از هوا، و بعضی از طریق وابستگی به گیاهان دیگر. (مانند بعضی از پیچک ها)

حیوانات اعماق دریاها در جانی زندگی می کنند که مطلقاً گیاهی نمی روید؛ چرا که آخرین اشعه نور آفتاب در اعماق ششصد تا هفتصد متر به کلی محو می شود و بعد از آن شبی ظلمانی و جاودانی بر آن دریا حاکم است؛ ولی خداوند

روزی آنها را در سطح دریا طبخ و آماده می کند و برای آنها به اعماق دریا می فرستد. گیاهانی که در لابلاهای امواج در مقابل نور آفتاب به صورت

بسیار زیاد پرورش می یابند بعد از رسیدن و دادن سهمیه موجودات زنده سطح دریا، سنگین می شود، و به اعماق دریا فرو می روند؛ همچنین بقایای موجودات زنده سطح دریا به صورت مانده های آسمانی به سوی موجودات زنده اعماق دریا فرستاده می شود.

گاهی مرغان هوا را نصیب ماهی دریا می کند، و گاه ماهیان دریا نصیب مرغان هوا! گاه گیاهان را غذای حیوانات قرار می دهد، و گاه حیوانات را غذای گیاهان گوشتخوار! گاهی از باقیمانده و تقاله مزاحم غذای یک موجود، غذای لذیذی برای موجود دیگری می سازد! فی المثل بعضی از نهنگ های دریائی که بعد از تغذیه از ماهیان مختلف دریا، بقایای آن در لابلاهای دندانشان باقی می ماند؛ به ساحل می آیند و دهان خود را که همچون غاری است باز می گذارند.

دسته از پرندگان ساحلی وارد دهان آنها می شوند و بقایای گوشت ها را از لابلاهای دندانشان که غذای لذیذی برای آنها محسوب می شود بیرون می کشند و می خورند، و عملاً مسواک خوبی به دندان های این حیوان می زنند. او هم در عالم همکاری ناسپاسی نمی کند، و تا آخرین پرنده از دهان اش بیرون نیاید دوفک خود را بر هم نمی نهد! وقتی برنامه تمام شد و او از مواد مزاحم رهایی یافت و پرندگان، شکمی از عزا درآوردند دهان برهم نهاده و راهی اعماق دریا می شود!⁽¹⁾

کوتاه سخن اینک: هر قدر در این مسأله، باریک تر شویم؛ نکته های تازه ای در زمینه علم و حکمت آفریدگار، و تدبیری که در زمینه ارزاق به کار رفته است عاندمان می شود به گونه ای که احتمال هرگونه تصادف را از میان بر می دارد.

ص: 229

1- . فخررازی در تفسیر خود، ضمن اشاره کوتاهی به این موضوع، می افزاید که روی سر این پرنده چیزی شبیه به خار است، گه اگر احیاناً تمساح تصمیم بر بلعیدن آن پرنده بگیرد آن خار او را آزار می دهد! (تفسیر فخررازی، ج 24، ص 11).

کافی است به حال انسان در دوران های سه گانه جنینی، و شیرخوارگی، و غذاخوری بیندیشیم که چگونه خداوند در هر یک از این سه مرحله حسّاس آنچه را که مناسب حال او بوده، بی کم و کاست در اختیارش نهاده است.

هنگامی که در شکم مادر است، از طریق سیستم پیچیده جفت و بند ناف و پیوند مستقیم با خون مادر؛ و بعد از تولّد، در آن زمانی که نه دندان برای جویدن غذا دارد، و نه معده و روده های او آماده پذیرفتن غذاهای خشن است، پستان پر از شیر مادر را در اختیار او می گذارد، غذائی ملایم و مملوّ از تمام مواد حیاتی، نه سرد و نه گرم، نه زیاد شیرین و نه شور، نه محتاج جویدن و نه زیاد معده برای هضم کردن. و در مرحله سوّم، انواع غذاهای مطبوع در اختیار او نهاده.

راستی اگر غذاها برای انسان یا سایر جانداران، مطبوع نبودند و مجبور بود همانند داروی تلخ از آنها استفاده کند؛ چه مشکل بزرگی در زندگی انسان روی می داد؟! آیا غالب انسان ها به خاطر عدم تغذیه صحیح نابود نمی شدند؟

از سوی دیگر، در انسان احساس گرسنگی و تشنگی قرار داده تا به صورت خودکار، به هنگام نیاز بدن به این دو مادّه حیاتی، به سوی آن جذب شود. فکر کنید اگر این احساس نبود چه می شد؟!

چنانکه در حدیث معروف مفضّل، امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ای مفضّل! درست بیندیش در کارهایی که در انسان قرار داده شده، از قبیل غذا خوردن و خوابیدن و آمیزش جنسی و تدبیری که در آنها است. خداوند برای هر یک از آنها در طبیعت آدمی، محرّک و انگیزه ای قرار داده، تا به سوی آن حرکت کند. گرسنگی انسان را به سوی غذائی می فرستد که حیات بدن و قوام اش در آن است، و خستگی، خواب را می طلبد که راحت بدن و تجدید قوا در آن است، و شهوت جنسی او را به آمیزش جنسی دعوت می کند که بقای نوع آدمی در آن است.

هرگاه انسان، این محرّکات را نداشت و می خواست از طریق تفکّر و به خاطر نیاز بدن به سراغ این امور برود؛ چیزی نمی گذشت که بر اثر کوتاهی در این امور هلاک

می شد. ولی خداوند بزرگ برای هریک از این نیازمندی های مهم و ضروری محرّکی در طبع آدمی آفریده که او را به سوی آنها می راند.»(1)

به همین دلیل برای انسان های سالم، تمایل به نوعی از غذا، دلیل بر نیازمندی بدن به خصوص آن غذا است؛ و نیز به همین دلیل چنین اشخاصی، باید به این گونه تمایلات درونی پاسخ مثبت دهند. دانشمند معروف روسی پاولف می گوید: «غذای طبیعی و مفید، غذائی است که با اشتها و لذت، صرف شود.»(2)

به همین دلیل، رژیم گرفتن در برابر غذاهایی که مورد علاقه انسان است برای یک انسان سالم، معنی ندارد؛ چرا که تمایل او به غذاها خود بهترین دلیل نیاز بدن به آنها است.

این چه تشکیلاتی است که این قدر حساب شده است که خودش نوع نیازمندی و سوخت و ساز خویش را تعیین می کند؟ و به محض اینکه کمبودی رخ دهد؛ از طریق مخابرات مرموزاش، طبع آدمی را بیدار و به سراغ آن می فرستد؟ آیا این گونه امور را می توان، حمل بر تصادف کرد؟ و آیا بدون عقل و تدبیر گسترده ای امکان چنین برنامه منظمی وجود دارد؟!

آیا روزی مقسوم است؟

در بعضی از آیات فوق این نکته آمده است که رزق هر جنبنده ای بر خدا است؛ و خدا آن را تکفل فرموده است: *وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا... (3)* و در بعضی دیگر آمده است که وسعت و تنگی روزی به خواست خدا است. (4)

در روایات اسلامی نیز به این معنی اشاره شده است. امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: «وَقَدَّرَ الْأَرْزَاقَ فَكَثَّرَهَا وَقَلَّلَهَا وَقَسَمَهَا عَلَى الضُّبَيْقِ وَالسَّعَةِ»: «خداوند

ص: 231

1- . بحار الانوار، توحید مفضّل، ج 3، ص 78 و 79.

2- . اولین دانشگاه، ج 4، ص 195.

3- . سوره هود، آیه 6.

4- . سوره روم، آیه 37 و آیات دیگر.

ارزاق را مقدر ساخته و زیاد و کم نموده و بر حسب تنگی و وسعت معیشت آن را تقسیم کرده است» (1) در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که در تشویق برای تحصیل علم می فرماید: «انَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ، إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ فَادْفَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَضَمَّهُ وَ سَدَّ يَفِي لَكُمْ وَالْعِلْمُ مَحْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ أَمْرٌ تُمْ بِطَلَبِهِ»: «طلب دانش بر شما از طلب مال لازم تر است. چرا که مال تقسیم و تضمین شده، عادل آن را قسمت نموده و ضمانت کرده و وفا می کند، ولی علم و دانش در نزد اهل آن است و شما مأمور به طلب آن هستید.» (2)

اکنون این سؤال پیش می آید که اگر چنین باشد تلاش و کوشش برای تحصیل معاش و روزی و برنامه ریزی برای بهبود وضع اقتصادی یک جامعه چه مفهومی خواهد داشت؟

ولی با توجه به سایر آیات و روایات هنگامی که همه در کنار هم چیده شود، پاسخ این سؤال روشن می گردد که منظور از تضمین رزق از سوی خداوند و تکفل و تعهد و تقسیم آن، فراهم آوردن زمینه ها است. زمینه هایی در خارج از وجود انسان، و زمینه هایی در درون وجود او است که هرگاه دست به دست هم دهند انسان سهم خود را از روزی دریافت می کند.

این درست به آن می ماند که حقوق کارکنان یک دستگاه از ناحیه رئیس آن دستگاه تعیین می شود؛ ولی هرگز حقوق را در خانه آنها نمی آورند؛ بلکه آنها باید کار کنند، سپس شخصاً بروند و لیست حقوق را پر کنند و حق خود را دریافت دارند.

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که خداوند برای اینکه مردم، در عالم اسباب گم نشوند و روزی را نتیجه منحصر به فرد تلاش و کوشش های خود

ندانند؛ گاه به اشخاصی روزی می رساند که تلاش چندانی نکرده اند؛ و گاه روزی را از کسانی می گیرد که پرتلاش اند تا روشن سازد در پشت این دستگاه،

ص: 232

1- . نهج البلاغه، خطبه 91.

2- . معالم الدین، ص 9.

قدرت دیگری حاکم است. (ولی نباید فراموش کرد اینها در حقیقت استثناءهایی است، اما اصل اساسی همان تلاش و کوشش است.)

شاید به خاطر همین امر در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمود:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ: فَرِزْقٌ تَطْلُبُونَهُ وَرِزْقٌ يَطْلُبُكُمْ فَاطْلُبُوا أَرْزَاقَكُمْ مِنْ حَلَالٍ، فَإِنَّكُمْ أَنْ تَطْلَبْتُمُوهَا مِنْ وُجُوهِهَا أَكَلْتُمُوهَا حَلَالًا وَأَنْ تَطْلَبْتُمُوهَا مِنْ غَيْرِ وُجُوهِهَا أَكَلْتُمُوهَا حَرَامًا»؛ «بدانید رزق دو گونه است: رزقی که شما به دنبال آن می روید، و رزقی که به دنبال شما می آید. بنابراین رزق را از طریق حلال طلب کنید که اگر از طریق صحیح آن بطلبید آن را به صورت حلال می خورید، و اگر از غیر طریق صحیح بطلبید همان را به صورت حرام می خورید!»⁽¹⁾

این دوگانگی روزی در واقع دلیلی است بر جمع میان آیات و روایاتی که روزی را مقسوم و تضمین شده می شمرد؛ و آیات و روایاتی که در نقطه مقابل آن، جد و جهد و تلاش را شرط بهره گیری از روزی معرفی می کند.⁽²⁾

به علاوه آگاهی این دوگانگی رزق سبب می شود که افراد حریص از حرص باز ایستند، و مؤمنان خود را آلوده کارهای حرام برای طلب روزی بیشتر نکنند، و محرومان نیز به یأس و نومیدی کشیده نشوند.

اگر روزی همه تضمین شده پس چرا گروهی گرسنه اند؟

در آیات فوق این حقیقت به خوبی منعکس بود که خداوند روزی همه موجودات زنده را بر عهده گرفته؛ و هر جا باشند به آنها می رساند. ولی این سؤال پیش می آید: پس چرا در دنیای کنونی، و در طول تاریخ، گروهی از گرسنگی مرده و می میرند؟ آیا روزی آنها تأمین نشده است؟!

ص: 233

1- . وسائل الشیعه، ج 12، ص 29.

2- . برای اطلاع از این روایات به، ج 12 وسائل الشیعه، کتاب التجارة، صفحات 9 و 16 و 18 و 22 و 24 و 26 مراجعه شود.

در پاسخ این سؤال باید به این نکات توجه کرد: اولاً: تأمین و تضمین روزی به این معنی نیست که آن را برای انسان عاقل با شعور فراهم ساخته، به در خانه اش بفرستند، یا لقمه کنند و در دهانش بگذارند؛ بلکه زمینه ها فراهم شده است، و تلاش و کوشش انسان شرط تحقق و به فعلیت رسیدن این زمینه ها است. حتی مریم علیها السلام در آن شرایط سخت وضع حمل در آن بیابان خاموش که خداوند روزی اش را به صورت خرماي تازه (رطب) بر شاخسار نخلی که در آن بیابان بود ظاهر ساخت؛ مأمور شد حرکتی کند و مخاطب به جمله وَهْزِي إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ... (1) «تو ای مریم نیز تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد» گردید.

ثانیاً: اگر انسان هایی در گذشته و حال غصب حقوق دیگران کنند و روزی های آنها را به ظلم از آنها بگیرند؛ دلیل بر عدم تأمین روزی از ناحیه خدا نیست. به تعبیر دیگر: علاوه بر مسأله تلاش و کوشش، وجود عدالت اجتماعی نیز شرط تقسیم عادلانه روزی ها است؛ و اگر گفته شود: خداوند چرا جلو ظلم ظالمین را نمی گیرد؟ می گوئیم اساس زندگی بشر بر آزادی اراده است تا همگی آزمایش شوند نه بر اجبار و اکراه؛ و گرنه تکاملی صورت نخواهد گرفت.

(دقت کنید.)

ثالثاً: منابع زیادی برای تغذیه انسان ها در همین کره خاکی وجود دارد که باید با هوش و درایت آنها را کشف و به کار گرفت؛ و اگر انسان در این زمینه کوتاهی کند مقصّر خود او است.

ما نباید فراموش کنیم مناطقی از آفریقا که مردم اش از گرسنگی می میرند، بعضاً از غنی ترین مناطق جهان است؛ ولی عوامل ویرانگر که در بالا به آن اشاره شده آنها را به این روز سیاه انداخته اند.

این بحث فشرده را با سخنی از علی علیه السلام در نهج البلاغه پایان می دهیم. آنجا که فرمود:

ص: 234

«أَنْظُرُوا إِلَى النَّمْلَةِ فِي صِعْرٍ جُثَّتْهَا وَ لَطَافَةٍ هَيَّئَتْهَا لَا تَكَادُ تُنَالُ بِلَحْظِ الْبَصَرِ وَ لَا بِمُسْتَدْرِكِ الْفِكْرِ كَيْفَ دَبَّتْ عَلَى أَرْضِهَا، وَ صَبَّتْ عَلَى رِزْقِهَا تَنْقُلُ الْحَبَّةَ إِلَى جُحْرِهَا وَ تُعِدُّهَا فِي مُسْتَقَرِّهَا، تَجْمَعُ فِي حَرِّهَا لِيُرْدَهَا، وَ فِي وَرْدِهَا لِصَدْرِهَا»:

(به این مورچه با آن جثّه کوچک و اندام ظریف اش بنگرید که از کوچکی و لطافت به خوبی به چشم دیده نمی شود، و در اندیشه نمی گنجد، چگونه روی زمین راه می رود و برای به دست آوردن روزی تلاش می کند، دانه ها را به لانه منتقل می سازد و در جایگاه مخصوص نگهداری می کند، در فصل گرما برای سرما و در هنگام وجود امکانات برای زمانی که ممکن نیست ذخیره می کند!)⁽¹⁾

گسترده‌گی و تنگی رزق:

در آیات فوق آمده بود که خداوند روزی را برای هرکس بخواهد گسترده و برای هرکس بخواهد تنگ می کند. این تعبیر که در آیات فراوانی تکرار شده؛ ممکن است این توهم را ایجاد کند که روزی به کلی از دست انسان خارج است؛ بنابراین اگر گروهی منتعم و گروه دیگر محروم اند همه آنها خواست خدا است و کاری از ما ساخته نیست! و این می تواند دستاویز مناسبی برای کسانی که اصل مذهب را زیر سؤال می برند و آن را مولود حرکت ها و طرح های استعماری می پندارند! باشد.

ولی اگر در همان آیات و روایات دقت کنیم و در عوامل تنگی و گسترده‌گی روزی بیندیشیم؛ تفسیر آن آیات و اسرار این روایات کاملاً روشن و سمپاشی ها برچیده می شود، و نکات مهمی از آنها به دست می آید که بسیار ارزنده است.

کراراً گفته ایم تعبیر به «مشیت الهی» مفهوم اش اراده بی حساب و کتاب نیست؛ بلکه اراده ای است آمیخته با حکمت.

حکمت خدا ایجاد می کند که هرکس تلاش و کوشش و اخلاص و فداکاری بیشتری داشته باشد روزی اش را گسترده تر گرداند: وَ أَنْ لِيَسَ لِإِنْسَانٍ إِلَّا مَا سَعَى

ص: 235

«انسان بهره ای جز نتیجه تلاش و کوشش خود ندارد» (1) وَ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةً «هر انسانی در گرو اعمال و کوشش های خویش است» (2)

«هرکس تقوا پیشه کند خداوند گشایشی به کار او می دهد و از آنجا که انتظار ندارد روزیش می بخشد»: وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ. (3)

تقوا موجب حاکمیت عدالت اجتماعی و عدالت اجتماعی سبب گسترش روزی ها است؛ همچنین سعی و کوشش زمینه ساز شکوفه هایی اقتصادی و عامل وسعت روزی است. بنابراین تعلیمات فوق با توجه به ریشه های آنها نه تنها عامل سکون و ترک تلاش نیست؛ بلکه از عوامل مؤثر آن محسوب می شود.

شاهد این سخن حدیث لطیفی است که از علی (علیه السلام) نقل شده؛ آنجا که فرمود: «إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا ازْدَوَجَتْ ازْدَوَجَ الْكَسَلُ وَالْعَجْزُ فَتَنَجَا بَيْنَهُمَا الْفَقْرُ»: «هنگامی که (در آغاز کار) موجودات جهان با هم ازدواج کردند تبلی و ناتوانی با هم عقد زوجیت بستند؛ فرزندی از آنها متولد شد به نام فقر!» (4)

آری فقر و تنگدستی یک ملت، نتیجه مستقیم ضعف ها و تبلی های آنها است؛ و حکمت خداوند ایجاب می کند که روزی را بر چنین کسانی تنگ کند.

دقت در عوامل تنگی و وسعت روزی در روایات اسلامی شاهد گویای دیگری برای گفتار بالا است.

از جمله اموری که در روایات اسلامی موجب وسعت و فزونی روزی شمرده شده؛ امور زیر است:

صله رحم، نظافت خانه و ظروف و بدن، مواسات با برادران مسلمان، صبح زود به دنبال کسب و کار رفتن، شکر نعمت، ترک حرص، پرهیز از قسم دروغ، استغفار و

ص: 236

1- . سوره نجم، آیه 39.

2- . سوره مدثر، آیه 38.

3- . سوره طلاق، آیه 2.

4- . وسائل الشیعه، ج 12، ص 38.

توبه از گناهان، حسن نیت در کارها، نیکی نسبت به همسایگان و سرانجام توجّه به خدا. (1)

تأثیر هریک از این امور در سالم سازی جامعه و پیشبرد اهداف اقتصادی و فزونی ارزاق روشن است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: «طَيْبُ الْكَلَامِ يَزِيدُ فِي الْإِرْزَاقِ»: «خوش زبانی روزی را زیاد می کند.» (2)

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْإِرْزَاقِ»: «گنج های روزی در اخلاق خوب و گسترده نهفته شده.» (3)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده: «كَثْرَةُ السُّحْتِ يَمْحَقُ الرَّزْقَ»: «کثرت حرام روزی را نابود می کند.» (4)

ص: 237

1- بحار الانوار، ج 73، ص 314، به بعد (باب مایورث الفقر والغنى). سفينة البحار، ج 1، ص 519 و 520.

2- همان مدرک.

3- همان مدرک.

4- همان مدرک. پیام قرآن، ج 2، ص 360.

أَعْلِمْتَ مَا طَعُمَ هَذِهِ الْأَصَدَّ نَافٍ مِنَ الطَّيْرِ الَّتِي لَا تَخْرُجُ إِلَّا بِاللَّيْلِ كَمِثْلِ الْبُومِ وَ الْهَامِ (1) وَ الْخُفَّاشِ - قُلْتُ لَا يَا مَوْلَايَ قَالَ إِنَّ مَعَاشَهَا مِنْ ضُرُوبٍ تَنْشِيرُ فِي الْجَوِّ مِنَ الْبُعُوضِ وَ الْفَرَّاشِ وَ أَشْبَاهِ الْجَرَادِ وَ الْيَعَاسِيْبِ (2)

وَ ذَلِكَ أَنَّ هَذِهِ الضُّرُوبَ مَبْنُوثَةٌ فِي الْجَوِّ لَا يَخْلُو مِنْهَا مَوْضِعٌ وَ اعْتَبِرْ ذَلِكَ بِأَنَّكَ إِذَا وَصَدَّ عَتَ سِرَاجًا بِاللَّيْلِ فِي سَطْحٍ أَوْ عَرِصَةٍ دَارٍ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ مِنْ هَذِهِ الضُّرُوبِ شَيْءٌ كَثِيرٌ فَمِنْ أَيْنَ يَأْتِي ذَلِكَ كُلُّهُ إِلَّا مِنَ الْقُرْبِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ يَأْتِي مِنَ الصَّحَارِيِّ وَ الْبَرَارِيِّ قِيلَ لَهُ كَيْفَ يُوَافِي تِلْكَ السَّاعَةَ مِنْ مَوْضِعٍ بَعِيدٍ وَ كَيْفَ يَبْصُرُ مِنْ ذَلِكَ الْبُعْدِ سِرَاجًا فِي دَارٍ مَحْفُوفَةٍ بِالْأُورِ فَيَقْصِدُ إِلَيْهِ مَعَ أَنَّ هَذِهِ عَيْنَانَا تَنْهَافُ عَلَى السَّرَاجِ مِنْ قُرْبٍ فَيَدُلُّ ذَلِكَ عَلَى أَنَّهَا مُنْتَشِرَةٌ فِي كُلِّ مَوْضِعٍ مِنَ الْجَوِّ فَهَذِهِ الْأَصَدُّ نَافٍ مِنَ الطَّيْرِ تَلْتَمِسُهَا إِذَا خَرَجَتْ فَتَتَمَوَّتُ بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ وَجَّهَ الرَّزْقُ لِهَذِهِ الطَّيُورِ الَّتِي لَا تَخْرُجُ إِلَّا بِاللَّيْلِ مِنْ هَذِهِ الضُّرُوبِ الْمُنْتَشِرَةِ فِي الْجَوِّ وَ اعْرِفْ ذَلِكَ الْمَعْنَى فِي خَلْقِ هَذِهِ الضُّرُوبِ الْمُنْتَشِرَةِ الَّتِي عَسَى أَنْ يَطْنَ ظَانٌّ أَنَّهَا فَضْلٌ لَا مَعْنَى لَهُ (3)

[معاش جغد و شب پره]

آیا می دانی که غذای شب پره ها چگونه تأمین می شود؟

عرض کردم: نه مولای من! امام (علیه السلام) فرمود: روزی آنها از انواع پشه ها، شاپرک ها، ملخ ها و زنبورهای است که در هوا پراکنده اند؛ زیرا این حشرات و موجودات در همه جای آسمان وجود دارند. برای درک این حقیقت می توانی شبانگهان، چراغی را در بالای بام و یا درون حیاط بگذاری و ببینی که چقدر از این حشرات به گرد آن

ص: 238

1- . الهام جمع هامة: نوع من البوم الصغير تألف القبور و الاماكن الخربة و تنظر من كل مكان أينما درت ادارت رأسها، و تسمى أيضا الصدى.

2- . اليعاسيب جمع يعسوب و هو ذكر النجل و أميرها.

3- . توحيد المفضل، ص 120.

جمع می شوند. اگر این پرندگان در پیرامون چراغ نباشند از کجا می آیند؟ اگر کسی بگوید از دشت و صحرا می آیند باید گفت: می شود این راه دور را در ساعتی یا لحظه ای بپیمایند؟ وانگهی از آن منطقه دور چگونه چراغی را در درون خانه ای می بینند و سوی آن می شتابند؟ پس این نشان آن است که حشرات در همه جای آسمان پراکنده اند. این پرندگان شب پره نیز هنگامی که در هوا پرواز می کنند از آنها تغذیه می نمایند.

حال بنگر که چگونه روزی این پرندگان که تنها در شب پرواز می کنند از این حشرات پراکنده در هوا فراهم می آید؟ نیز به [یک راز از اسرار] آفرینش این حشرات پی ببر. حشراتی که چه بسا کسانی بیندارند که زایدند و سودی در آنها نهفته نیست(1).

چگونه یک جغد می تواند شب ها به خوبی بیند؟

جغد یک پرنده شکاری با سر و چشم های بزرگ، گردن کوتاه، بال های پهن و پنجه های تیز است. در حدود 130 گونه مختلف از جغد های در سراسر جهان یافت می شوند. در بعضی از کشورها این پرنده به عنوان پرنده ای خوش یمن شناخته می شود در حالیکه در بعضی از کشورها نماد ثروت و دانش است. چیزی که در مورد جغدها عجیب است این است که در که آنها در شب بهتر از روز می بینند. این حقیقت که آنها در شب ها زندگی را شروع می کنند آنها را به نمونه مناسبی از پرنده های شب گرد تبدیل کرده است.

پرنده هایی که شب ها بهتر از روز دید دارند به پرنده های شب گرد معروف هستند، بر عکس، پرنده هایی که در طول روز بهتر از شب دید دارند پرنده های روزانه نامیده می شوند. شما باید در مورد دانستن اینکه چگونه پرنده های شب گرد به خصوص جغدها در شب بهتر از روز می بینند بسیار

ص: 239

کنجکاو باشید. برای دانستن این موضوع اول باید بدانید ما چگونه چیزها را می بینیم. نور شکسته شده که از اجسام وارد چشم ما می شود توسط عدسی هایی درون چشم ما بر روی پرده ای می افتد. این پرده می شود. این تصویر توسط مغز به حالت اول برگردانده می شود و ما جسم را می بینیم.

چشمان جغد 4 خصوصیت ویژه دارد که به وسیله آن شب ها دید بهتری دارد. اول اینکه فاصله بین عدسی ها و شبکیه در چشم جغد بیشتر از چشمان انسان است، به همین دلیل تصویر تشکیل شده روی شبکیه بزرگ تر از اندازه عادی آن است. تعداد سلول های تعداد سلول های ویژه ی بینایی در شبکیه جغد در حدود 10000 در هر متر مربع است. در مقایسه با چشم انسان که حدود 2000 در هر متر مربع سلول دارد، به همین دلیل جغد 5 برابر بیشتر از ما اجسام را می بیند. سوم اینکه چشمان جغد مایع قرمز رنگ مخصوصی از جنس پروتئین دارد که چشمانش را حساس تر نسبت به نور خورشید می کند. چهارم اینکه مردمک های چشم جغد بیشتر باز می شوند و به همین دلیل کمترین مقدار نور وارد چشم هایش می شود. به خاطر وجود این 4 عامل جغد ها در شب بهتر می بینند.

به خاطر حساسیت زیاد چشمان آنها در برابر نور در روشنایی روز برای چشمان آنها بسیار روشن و ناراحت کننده هستند، از همه جالب تر آنکه جغد می تواند سرش را 180 درجه بچرخاند و پشت سرش را هم ببیند(1).

سوگواری جغد برای امام حسین (علیه السلام)

حسین بن ابی غنندر می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که درباره جغد فرمودند: آیا کسی از شما این حیوان را در روز دیده است؟ (زیرا گفته شده است که جغد در روز ظاهر نمی شود). سپس فرمودند: آگاه باشید که او پیوسته در اماکن آباد زندگی می کرد؛ اما وقتی خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) را شنید با خود

ص: 240

عهد بست که هرگز در جای آباد زندگی نکند و تنها در خرابه ها به سر برد. حسین بن علی بن صاعد بریبری که متولی قبر آقا امام رضا (علیه السلام) بود از پدر بزرگوارش نقل می کند: حضور آقا امام رضا (علیه السلام) شرفیاب شدم، ایشان فرمودند: آیا این جغد را می بینی؟ مردم درباره اش چه می گویند؟ گفتم: فدایت شوم! برای همین سؤال خدمت شما رسیده ام.

ایشان فرمودند: این جغد در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در منازل و کاخ ها زندگی می کرد. وقتی مردم غذا می خوردند پرواز می کرد و در مقابل آن ها فرود می آمد و آن ها مقداری غذا برای او می انداختند و آن حیوان می خورد و می نوشید و به جای خود باز می گشت؛ اما بعد از شهادت آقا امام حسین (علیه السلام) از مکان های آباد به جاهای ویران و بیابان روی آورد و گفت: شما امت بدی هستید؛ زیرا پسر دختر پیامبرتان را کشتید و من از شما بر جان خود ایمن نیستم. (1)

کاهش صدای توربین های بادی با الهام از پرواز خاموش جغد

محققان آمریکایی از پرواز بی سر و صدای جغدها برای کاهش صدای توربین های الهام گرفته اند. محققان آمریکایی از پرواز بی سر و صدای جغدها برای کاهش صدای توربین های الهام گرفته اند. به گزارش سرویس علمی ایسنا منطقه خراسان، جغدها شکارچیان استثنایی هستند و علاوه بر دید و شنوایی چشمگیرشان، قابلیت قابل توجه دیگری هم دارند و آن پرواز در سکوت است. این پرواز بی صدا به لطف ساختار بال پرنده است و محققان با بررسی و تحقیق بر روی پرواز این پرنده، یک پوشش پیش ساخت تولید کرده اند که به ادعای آن ها می تواند به طور چشمگیری سر و صدای تولید شده فن کامپیوتر، هواپیماها و توربین های بادی را کاهش دهد. محققان دانشگاه کمبریج، ویرجینیا و دانشگاه فلوریدا این بررسی را

ص: 241

1- . کرامات حسینی و عباسیه ؛ موسی رمضانی پور نوبت چاپ: هفتم تاریخ چاپ: زمستان 1386 چاپ: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ناشر: صالحان صفحات 49 و 50 پایگاه اطلاع رسانی استاد انصاریان؛ ثمرات الحیات، ص 279.

انجام و ساختار بال جغد را به صورت میکروسکوپی مورد مطالعه قرار دادند و به نتایجی دست یافتند. ساختار پر جغد زمانی که از بالا مشاهده شود، شبیه جنگلی است و ویژگی متخلخل و سازگار لبه فرار بال های جغد منجر به کاهش قابل توجه صدا می شود. نایجل پیک، محقق این بررسی اظهار کرد: هیچ پرنده ای این ساختار بال را ندارد و تمامی پرنده ها و هواپیماها برای حرکت، بال هایشان صدا تولید می کند و این صدا از برخورد لبه انتهایی بال است. بال های جغد، سه ویژگی خاص دارد؛ یک شانه پر سفت در امتداد لبه بال، یک ماده نرم پرزدار در بالای بال و یک حاشیه انعطاف پذیر در لبه انتهایی بال که دانشمندان این ویژگی ها را برای پرواز بی صدای پرنده مورد بررسی قرار داده اند. تلاش های اولیه برای کاهش ناهمواری سطح زیرین و کاهش سروصدا در حدود 30 دسی بل است. نتایج این بررسی در کنفرانس ابرآکوستیک در دالاس آمریکا ارائه می شود (1).

ص: 242

1- . خبرگزاری دانشجویان ایران، ایسنا، (مجله سپهر دانش)

خُلِقَ الْخَفَّاشُ خَلْقَةً عَجِيبَةً بَيْنَ خَلْقَةِ الطَّيْرِ وَذَوَاتِ الْأَرْبَعِ هُوَ إِلَى ذَوَاتِ الْأَرْبَعِ أَقْرَبُ وَذَلِكَ أَنَّهُ ذُو أُذُنَيْنِ نَاشِزَتَيْنِ (1)

وَأَسْنَانٍ وَوَبَرٍ- وَهُوَ يَلِدُ وَوَلَدًا وَيَرْضَعُ وَيَبُولُ وَيَمْشِي إِذَا مَشَى عَلَى أَرْبَعٍ وَكُلُّ هَذَا خِلَافُ صِفَةِ الطَّيْرِ ثُمَّ هُوَ أَيْضًا مِمَّا يَخْرُجُ بِاللَّيْلِ وَ يَتَمَوَّتُ بِمَا يَسْرِي (2)

فِي الْجَوِّ مِنَ الْفَرَاشِ وَمَا أَشَّ بِهِهُ وَقَدْ قَالَ قَائِلُونَ إِنَّهُ لَا طَعْمَ لِلْخَفَّاشِ وَإِنَّ غِذَاءَهُ (3) مِنَ النَّسِيمِ وَحَدَهُ وَذَلِكَ يَفْسُدُ وَيَبْطُلُ مِنْ جِهَتَيْنِ أَحَدُهُمَا خُرُوجُ الثَّقَلِ (4)

وَ الْبَوْلِ مِنْهُ فَإِنَّ هَذَا لَا يَكُونُ مِنْ غَيْرِ طَعْمٍ وَ الْأُخْرَى أَنَّهُ ذُو أُسْنَانٍ وَ لَوْ كَانَ لَا يَطْعَمُ شَيْئًا لَمْ يَكُنْ لِلْأُسْنَانِ فِيهِ مَعْنَى وَ لَيْسَ فِي الْخَلْقَةِ شَيْءٌ لَا مَعْنَى لَهُ وَ أَمَّا الْمَارِبُ فِيهِ فَمَعْرُوفَةٌ حَتَّى أَنْ زَبَلَهُ يَدْخُلُ فِي بَعْضِ الْأَعْمَالِ وَ مِنْ أَعْظَمِ الْأَرْبِ فِيهِ خَلْقَتُهُ الْعَجِيبَةُ الدَّالَّةُ عَلَى قُدْرَةِ الْخَالِقِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَ تَصَرَّفَهَا فِيَمَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ لِضَرْبٍ مِنَ الْمَصْلَحَةِ (5)

[أفرينش شب پرہ (خفاش)]

أفرينش خفاش كه چيزی میان آفرينش پرنندگان و چهارپايان است بسيار شگفت و حيرت آور است. البته آفرينش آن به چهارپايان نزديكتر است؛ زيرا دو گوش بلند، دندان و كرك دارد، بچه می زايد، بچه شیر می دهد و بول می كند و هنگامی كه راه می رود بر چهار دست و پا راه می رود كه همه اينها با ويژگيهای پرنندگان ناسازگار است.

ص: 243

1- . الناشز: ما كان ناتنا مرتفعا عن مكانه .. وفي نسخة ناشر بالراء أى مبسوط.

2- . يسرى: يسير فى الليل.

3- . سقطت الهمزة فى الطبعة الأولى.

4- . الثقل - بالضم - الكدرة المستقرة فى اسفل الشىء .

5- . توحيد المفضل، ص 121.

خفاش از شمار پرندگان است که در شب پرواز می کنند و از حشرات پراکنده در هوا تغذیه می کنند. برخی پنداشته اند، خفاش غذایی ندارد و از نسیم تغذیه می کند. این از دور روی ناصواب است:

1- بیرون شدن آلودگی و بول از آن که جز با تغذیه توجیه پذیر نیست.

2- دندان دارد. اگر خفاش چیزی نمی خورد داشتن دندان به چه معنی است؛ حال آنکه می دانیم در آفرینش، هیچ چیزی بی حکمت نیست.

این پرنده برای انسان سودمند است حتی فضله اش را [در کار ساختن دارو و ...] به کار می گیرند و از همه چیز مهمتر، آفرینش شگفت [و محیر العقول] آن است که بر قدرت آفرینشگر جلّ و علا دلالت دارد و اینکه به خاطر هر مصلحتی که داند و خواهد در آنچه که اراده کند تصرف نماید(1).

خفاش و هواپیماهای بدون خلبان

بدون شک یکی از پرندگان عجیب «شب پره» یا «خفاش» است، این «صیاد شب» همه چیزش عجیب است اما، پروازش در تاریکی از همه عجیب تر!

«حرکت سریع خفاش در تاریکی شب بدون برخورد بمانع» بقدری جالب است که هر قدر درباره آن بحث شود اسرار تازه ای از این پرنده اسرارآمیز بدست می آید.

دانشمندان علوم طبیعی در این باره زیاد بحث کرده اند که: چرا و چگونه این حیوان عجیب الخلقه در ظلمت و تاریکی مطلق با آن شجاعت و جسارت به هر طرف پرواز میکند، بدون اینکه کوچکترین وحشتی از برخورد بمانع داشته باشد؟ او در ظلمت آنچنان پرواز میکند که کبوتر در پرتو نور آفتاب!

اگر راستی او وسیله تازه ای برای اطلاع از وجود موانع بر سر راه خود نمیداشت حتماً میبایست دست بعصا! در آن ظلمت شب پرواز کند.

در حالیکه نه تنها دست بعصا پرواز نمی کند، بلکه اگر او را در یک اطاق تاریک و ظلمانی که چندین رشته سیم در جهات مختلف از هر طرف در آن کشیده اند

ص: 244

1- . شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 112.

حس کنند او با کمال شجاعت به هر سو پرواز می کند بدون اینکه به سیم ها برخورد کند! و اگر او را در تونل تاریک و باریک و پرپیچ و خمی بفرستند از آنطرف تونل سر در میآورد بدون اینکه حتی یکبار، بدیوار تونل خورده باشد.

این وضع عجیب و استثنائی خفاش را معلول خاصیتی مشابه «رادار» در وجود او میدانند، و در حقیقت خفاش در این سیر و سیاحت شبانه بیش از همه مدیون گوشهای خود میباشد نه چشمهای کم نور و ضعیفش.

اکنون توضیح بیشتری در این زمینه بشنوید:

یکنفر دانشمند سویسی بنام «ژورین» با تجربیاتی ثابت کرده که اگر گوشهای خفاش را بردارند نمیتوانند بدون برخورد بمانع در تاریکی پرواز کند، در حالی که اگر چشم او سالم نباشد (یا بکلی برداشته شود) حرکت او با کمال مهارت انجام خواهد یافت!

چند سال پیش دو دانشمند امریکائی بنامهای «گریفین»

و «گاماموس» این مطلب اعجاب انگیز را کشف کردند که پرواز خفاش هنگام شب درست مانند پرواز هواپیماهای بدون خلبان است که تنها بوسیله دستگاه «رادار» هدایت می شود و به هر مقصدی که بخواهند می فرستند. یا برای پیدا کردن هواپیماهای دشمن از آن استفاده میگردد.

بد نیست از طرز کار دستگاه «رادار» اجمالاً با خبر شوید تا بتوانید طرز پرواز خفاش را هنگام شب نیز از آن دریابید: در بحث «صوت» در فیزیک سخن از امواجی بمیان میآید به نام «امواج ماوراء صوت» این امواج همان امواجی هستند که تناوب و طول آنها به قدری زیاد است که گوش انسان قادر بدرک آن نیست؛ و به همین جهت آنها را ماوراء صوت مینامند.

هنگامیکه چنین امواجی را بوسیله یک مبداء فرستنده قوی در فضا ایجاد کنند این امواج همه جا پیش می رود، ولی همین که در یک نقطه از فضا بمانعی برخورد کند (مانند هواپیمای دشمن، یا هر مانع دیگر) منعکس می گردد و به سوی مبداء

خود باز می‌گردد. درست مانند صدائی که ما در برابر یک کوه یا یک دیوار مرتفع می‌دهیم و بسوی ما باز می‌گردد.

باین ترتیب وجود مانع بر سر راه این امواج (با تعیین نقطه و محل وجود مانع) کاملاً مشخص می‌گردد. یعنی با محاسبه زمان بازگشت این امواج و کیفیت آن می‌توان محل و فاصله آن مانع را نیز حساب کرد.

کشتیها نیز هنگام حرکت شبانه در میان اقیانوسها از رادار برای آگاهی از نزدیک شدن ساحل یا کشتی دیگر بخوبی آگاه می‌شوند.

اکنون که با طرز کار دستگاه «رادار» اجمالاً آشنائی حاصل کردیم باید ببینیم این پرنده شب گرد چگونه از این وسیله در پروازهای شبانه استفاده می‌کند و آیا راستی در جثه کوچک این پرنده چنین دستگاهی وجود دارد؟

باز در اینجا دانشمندان با وسائل خود به کمک ما می‌شتابند و می‌گویند: اگر خفاشی را در اطاقی پرواز در آوریم و در همان لحظه میکروفون مخصوصی که میتواند امواج ماوراء صوت را با امواج صوتی که برای ما قابل شنیدن است تبدیل کند، به کار اندازیم ناگهان همه گوشخراش عجیبی سکوت آن اطاق را در هم می‌شکند، و معلوم می‌شود این پرنده آرام و بی‌سر و صدا در حال پرواز در هر ثانیه «30 الی 60» مرتبه امواج ماوراء صوتی از خود بیرون می‌فرستد؛ اگر این آزمایش را درباره خفاشی که در حال استراحت است انجام دهیم، مثلاً آن میکروفون مخصوص را نزدیک لانه خفاش ببریم، باز همان غوغا و سر و صدا را بطور خفیفتری میشنویم، و تجربه نشان میدهد که او در حال استراحت نیز مشغول پراکندن امواج ماوراء صوتی است و در هر ثانیه 10 مرتبه این کار را تکرار می‌نماید.

بدیهی است این امواج مرتباً در فضا پراکنده می‌شود و هر گاه بمانعی برخورد کند منعکس می‌گردد و بسوی خود او بازگشت میکند و وجود موانع را بر سر راه باو خبر می‌دهد!

تنها سؤالی که در اینجا باقی میماند اینست که این دستگاه فرستنده، همچنین دستگاه گیرنده امواجی که منعکس می‌گردد در کدام عضو خفاش قرار دارد؟

دانشمندان از روی این راز نیز پرده برداشته و می گویند با احتمال قوی این امواج بوسیله حنجره خفاش تولید می شود، و ساختمان عجیب حنجره او با عضلات نیرومند آن که او را از تمام پستانداران دیگر ممتاز ساخته شاهد این نظریه است. خفاش هنگامی که این امواج را با حنجره بزرگ خود ایجا کرد از راه سوراخ های بینی بخارج می فرستد و بوسیله گوش خود انعکاس امواج را به خوبی ضبط می کند، ساختمان فوق العاده عجیب گوش او هم حاکی از اینست که وظیفه بسیار مهم و سنگینی بر عهده دارد، آری وظیفه آن ضبط انعکاس امواج است.

شما فکر کنید کسی که این دو دستگاه عجیب و حیرت انگیز را در جثه کوچک و ناچیز این پرنده شب گرد بوجود آورده است، بعلاوه طرز استفاده از این دو دستگاه دقیق را باو آموخته، و در پناه این وسیله مطمئن او را از خطرات فراوانی که حرکت شبانه او در تاریکیها در بردارد حفظ کرده است، آیا می تواند طبیعت فاقد شعور و عقل باشد؟(1)

شگفتی های خفاش

درباره خفاش بحث های زیادی کرده اند و مقالات فراوانی نوشته اند که یک دنیا درس خداشناسی در آن نهفته شده است.

به همین دلیل امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه ای از نهج البلاغه که به نام خطبه خفاش معروف است از این حیوان سخن می گوید، و ریزه کاری ها و ظرافت های وجود آن را با بیان نیرومند و فصیح و بلیغ خود منعکس می سازد.

آنجا که می فرماید. «از لطائف صنع خدا و شگفتی های خلقت اش اسرار پیچیده حکمتی است که در وجود شب پره ها به ما نشان داده»، و بعد از آن توصیف بلیغی در این باره می فرماید.(2)

ص: 247

1- . در جستجوی خدا، ص 122.

2- . به نهج البلاغه، خطبه 155 مراجعه فرمائید. و پیام قرآن، ج 2، ص 373.

نکته آفرینش حیرت انگیز خفاش!

در این خطبه امام (علیه السلام) از آفرینش بدیع خفاش سخن به میان آورده که تقریباً همه چیز او بر خلاف سایر پرندگان است تا آن جا که در بعضی از کتب علمی تصریح می کنند که خفاش، جزء پرندگان نیست؛ بلکه جزء پستانداران است.

بدن خفاش، پوشیده از مو است؛ در حالی که پرندگان پر دارند.

خفاش دندان دارد؛ در حالی که پرندگان منقار دارند.

بال های خفاش از پرده های نازک گوشتی تشکیل شده؛ در حالی که پرندگان چنین نیستند.

خفاش دو دست و دو پا دارد و روی زمین مانند چهار پایان با دست ها و پاهایش راه می رود؛ در حالی که پرندگان چنین نیستند.

پرندگان از طریق تخم گذاری صاحب بچه می شوند؛ در حالی که خفاش باردار می شود و بچه می زاید.

پرندگان نوزادان خود را با مواد غذایی مناسب سیر می کنند؛ ولی خفاش نوزاد خود را شیر می دهد.

پرندگان معمولاً روزها در تلاش معاشند و خفاش در تاریکی شب.

خفاش ها عموماً هنگام روز می خوابند و پس از غروب آفتاب به پرواز در می آیند و هنگام خواب؛ خود را از پاهای عقب از درختان یا سقف غارها آویزان می کنند.

غذای خفاش از حشرات است و هنگام پرواز دهان خود را باز نگه می دارد و ده ها یا صدها حشره را می بلعد و شاید بوی بد خفاش به علت همین حشره خواری او باشد؛ اما خفاش ها به خاطر همین کارشان خدمت زیادی به انسان ها در پاک سازی محیط از حشرات می کنند؛ لذا در برخی از مناطق که حشرات زیادند برج هایی برای پرورش خفاش ها می سازند تا محیطشان را پاک سازی کنند.

بر خلاف آن چه بعضی تصور می کنند که چشم خفاش ضعیف است و می گویند: فلان کس مثل خفاش کور است، بینایی خفاش بسیار خوب است؛ لیکن چشمانش در برابر نور، حساسیت زیادی دارد که قادر به تحمل آن نیست.

خفاش با سرعت و مهارت در شب پرواز می کند؛ حتی در تاریکی شدید بی آن که به مانعی برخورد کند. خفاش در این پرواز سریع تنها از چشم کمک نمی گیرد؛ بلکه مدیون دستگاه صوتی خاصی شبیه رادار است. خفاش در حین پرواز، صدایی از بینی خود بیرون می آورد که ما قادر به شنیدن آن نیستیم؛ اما این صدا به هر چیزی که بر سر راه آن باشد برخورد می کند و منعکس می شود. گوش های بزرگ خفاش صدای منعکس شده را می گیرد و از وجود مانع بر سر راه خود به طور دقیق آگاه می شود و تغییر جهت می دهد و این جاست که می گویند: خفاش با گوش خود می بیند.

بعضی از دانشمندان، آزمایش جالبی درباره خفاش کرده اند. آنان تونل باریک پر پیچ و خمی را به وجود آوردند که دیواره داخلی آن با دوده آغشته شده بود. خفاشی را از یک طرف تونل وارد کرده و با نهایت تعجب دیدند از طرف دیگر بیرون آمد؛ بی آن که بر بال هایش کم ترین اثر دوده باشد.

خفاش ها معمولا حشره خوارند؛ ولی بعضی از خفاشان میوه می خورند و بعضی از آن ها خونخوار و خطرناکند که تعداد آن ها بسیار کم است. آن ها حتی به انسان در موقع خواب با ظرافت خاصی حمله می کنند و جایی از بدن او را که رشته های عصبی در آن کم تر است و حساس نیست مانند نرمة گوش در نظر می گیرند و دندان های خود را آهسته در آن فرو می کنند و خون او را می خورند؛ و از آن خطرناک تر این که ممکن است آنها از این طریق ناقل میکروب های مهلکی همچون تب زرد که از بیماری های خطرناک است، باشند.

خفاش ها به هنگام پرواز از روی آب ها با فاصله بسیار کم می گذرند و آب می نوشند؛ اما آب خوردن آن ها مانند گربه با زبان است.

خفاش های سبک وزن گاهی چهار بچه می آورند و همه آن ها را در حال پرواز به خود آویزان کرده حرکت می کنند؛ ولی خفاش های بزرگ جثه که گاهی به اندازه یک گربه هستند و آن ها را رویاه پرنده می نامند، تنها یک بچه می آورند. این در حالی است که بعضی از خفاش ها به قدری کوچکند که وزن بدنشان به اندازه یک سکه بیشتر نیست.

خفاش ها در زمستان در گوشه تاریکی به صورت آویزان به وسیله پاها می خوابند؛ این خواب زمستانی مدت زیادی ادامه دارد تا هوا گرم شود. در این موقع بیدار می شوند و به حرکت در می آیند. (1)

در کتاب «توحید مفضّل» نیز عبارات کوتاه و پر معنایی درباره آفرینش عجیب «خفاش» نقل شده است و با توجه به این که این سخنان را زمانی امام صادق (علیه السلام) فرمود که علم و دانش بشر درباره جانداران بسیار محدود بود، جالب و قابل ملاحظه است؛ می فرماید:

«خداوند به خفاش آفرینش عجیبی داده است؛ آفرینشی ما بین پرندگان و چهار پایان (پستاندار)؛ این به علت آن است که دو گوش بلند و دندان و پشم دارد؛ فرزند خود را می زاید و شیر می دهد و بول می کند و روی چهار دست و پا راه می رود؛ تمام این ها بر خلاف صفات پرندگان است. او همچنین در شب بیرون می آید و غذای او از پروانه ها و مانند آن (از حشرات) است که در هوا در حرکتند؛ بعضی گمان می کنند خفاش غذایی نمی خورد و غذای او فقط هواست و این باطل است؛ زیرا اولاً از او فضله و بول خارج می شود و این بدون خوردن غذا ممکن نیست و دیگر این که او دارای دندان است اگر غذایی نمی خورد وجود دندان برای او معنایی نداشت و می دانیم در آفرینش چیزی بی هدف نیست». (2) به هر حال هر چه درباره خفاش بیشتر دقت کنیم اسرار شگفت انگیز بیشتری را پیدا خواهیم کرد و این جا است که به عظمت کلام امام (علیه السلام) پی می بریم که این موجود استثنایی را که گویی خدا برای قدرت نمایی آفریده است به عنوان یکی از لطایف صنعت و عجایب خلقت پروردگار در خطبه مذکور بیان کرده و روی قسمت های مهمی از شگفتی های آفرینش او تکیه فرموده است. (3)

ص: 250

1- . فرهنگنامه، ج 7، ص 658. (این کتاب به وسیله دانشمند غربی (موریس پارکر) تألیف شده و به وسیله آقای «رضا اقصی» با همکاری ده نفر از نویسندگان معروف کشور ترجمه و نگارش یافته است) و همچنین کتاب «المعجم الزولوجی الحدیث» (جانور شناسی جدید) تألیف «محمد کاظم الملکی»، ج 2، ص 636 و کتاب «در جستجوی خدا» نوشته «آیه الله العظمی مکارم شیرازی».

2- . بحار الانوار، ج 3، ص 107.

3- . پیام امام امیر المؤمنین (علیه السلام)، ج 6، ص 127.

حيلة الطائر أبو نمره بالحسكة و منفعتها

فَأَمَّا الطَّائِرُ الصَّغِيرُ الَّذِي يُقَالُ لَهُ ابْنُ نَمْرَةَ (1) - [نَمْرَةَ] فَقَدْ عَشَّشَ فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ فِي بَعْضِ الشَّجَرِ فَنَظَرَ إِلَى حَيَّةٍ عَظِيمَةٍ قَدْ أَقْبَلَتْ نَحْوَ عَشِّهِ فَآغَرَهُ فَآهَا تَبَغِيهِ لِيَتَبَلَّغَهُ فَبَيْنَمَا هُوَ يَتَقَلَّبُ وَيَضُّ طَرْبُ فِي طَلَبِ حَيْلَةٍ مِنْهَا إِذْ وَجَدَ حَسَكَةً فَحَمَلَهَا فَأَلْقَاهَا فِي فَمِ الْحَيَّةِ فَلَمَّ تَزَلِ الْحَيَّةُ تَلْتَوِي وَتَتَقَلَّبُ حَتَّى مَاتَتْ أَفْرَأَيْتَ لَوْلَمْ أُخْبِرْكَ بِذَلِكَ كَانَ يَخْطُرُ بِبَالِكَ أَوْ بِبَالِ غَيْرِكَ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ حَسَكَةٍ مِثْلُ هَذِهِ الْمَنْفَعَةِ أَوْ يَكُونُ مِنْ طَائِرٍ صَغِيرٍ أَوْ كَبِيرٍ مِثْلُ هَذِهِ الْحَيْلَةِ اعْتَبِرْ بِهَذَا وَكَثِيرٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ يَكُونُ فِيهَا مَنَافِعٌ لَا تُعْرَفُ إِلَّا بِحَادِثٍ يَحْدُثُ أَوْ خَبْرٍ يُسْمَعُ بِهِ (2)

[حيلة ابن نمره در استفاده از خار خسک]

و اما در باره پرنده کوچکی که به آن «ابن نمره» می گویند: روزی در لابه لای شاخه های درختی لانه کرد. ناگاه دید ماری عظیم بر لانه اش مشرف گشته و دهان را گشوده است. پرنده سخت در تشویش و اضطراب افتاد و در پی چاره می گشت که ناگاه گیاه «خار خسک» را مشاهده کرد و آن را یافت. آن را برداشت و در دهان مار افکند. مار نیز آنقدر به خود پیچید که جان داد.

راستی اگر تو را از این خبر آگاه نمی کردم به ذهن تو و دیگران خطور می کرد که «خار خسک» چنین سود و مصلحتی داشته باشد یا از پرنده ای کوچک یا بزرگ چنین حيله و چاره ای برآید؟ از این و بسیاری از اشیای دیگر درس عبرت بگیر و بدان که منافع و فواید بی شماری دارند ولی باید حادثه ای رخ دهد یا خبری از آنها ذکر گردد تا [این سودها] دانسته شود. (3)

ص: 251

- 1- . في الأصل المطبوع أبو نمره و هو غير صحيح، وفي نسخة البحار ابن نمره .. و نمره او ابن نمره طائر أصغر من العصفور.
- 2- . توحيد المفضل، ص 122.
- 3- . شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 113.

به گزارش مشرق، خارخسک با نام علمی Tribulus Terrestris گیاهی علفی، یک ساله و دارای ساقه های خوابیده است که گل هایی کوچک به رنگ زرد دارد. هرچند از تمام قسمت های گیاه مورد نظر از جمله میوه، دانه، برگ و ریشه می توان برای مقاصد درمانی و دارویی استفاده کرد، اما معمولاً میوه پرکاربردترین بخش خارخسک است. این گیاه بوته ای که تحت عناوین دیگری نظیر خسک و شکوهنج نیز شناخته می شود، در نقاط مختلف کره زمین مانند اروپا، آسیا، آفریقا و خاورمیانه رشد می کند. ریشه و میوه خارخسک از دیرباز در طب سنتی چین و طب آیورودا هند تاریخچه ای طولانی و مصرف دارویی داشته اند. مردم محلی مناطق مذکور غالباً از این گیاه برای افزایش میل جنسی، حفظ سلامت مجاری ادراری، تسهیل دفع سنگ های ادراری و همچنین کاهش تورم استفاده می کنند. مجموعه این فواید سبب شده تا امروزه از تریبولوس به طور گسترده در تولید مکمل های دارویی کمک گرفته شود. این محصولات به راحتی از طریق داروخانه های سراسر کشور قابل خریداری هستند. در ادامه نگاهی به برخی از پر مصرف ترین و در عین حال مهم ترین مزایای استفاده از خارخسک خواهیم داشت که همگی با استناد به مقاله منتشر شده توسط مرکز ملی اطلاعات زیست فناوری آمریکا جمع آوری شده اند.

تاثیرگذاری بر سلامت دستگاه قلبی - عروقی و قند خون

هر چند اکثر مردم از خارخسک بیشتر به خاطر اثرات بالقوه آن بر عملکرد جنسی استفاده می کنند، اما این گیاه خارق العاده به واسطه فواید مهم دیگری نظیر تاثیرگذاری بر سلامت دستگاه قلبی و همینطور قند خون هم مورد بررسی قرار گرفته است. برای مثال در پژوهشی تاثیر مصرف روزانه 1000 میلی گرم خارخسک روی 98 زن مبتلا به دیابت نوع 2 آزمایش شد. پس از گذشت 3 ماه بانوانی که مکمل مصرف کرده بودند در مقایسه با شرکت کنندگان گروه دارونما، سطح قند خون و کلسترول پایین تری را نشان دادند. علاوه بر این مطالعات حیوانی نیز تایید کردند که

خارخسک می تواند با کاهش سطح قند خون، رگ های خونی را از آسیب های احتمالی محافظت کرده و از افزایش کلسترول خون نیز جلوگیری کند.

کمک به تقویت میل جنسی

یکی از محبوب ترین کاربردهای خارخسک به همین مورد مربوط می شود. محققان دریافته اند که مصرف دوز روزانه 750 الی 1500 میلی گرم از این گیاه به مدت 2 ماه در مردان، میل جنسی کاهش یافته را تا 79 درصد افزایش می دهد. از طرفی 67 درصد بانوان با مشکل مشابه نیز تقویت میل جنسی به دنبال مصرف 90 روزه 500 الی 1500 میلی گرم خارخسک را گزارش کردند. در خصوص اختلال نعوظ آقایان هم نتایج ضد و نقیضی به دست آمده است. برخی مطالعات نشان می دهند که مصرف 800 میلی گرم از این مکمل به طور روزانه قادر به بهبود اختلال عنوان شده خواهد بود. در مقابل گزارشات دیگری در دست هستند که دوز روزانه 1500 میلی گرم در راستای تاثیر قابل قبول را توصیه می کنند.

سایر آثار بالقوه

بر اساس نتایج به دست آمده از مطالعات گوناگون، شمار زیادی از دانشمندان معتقد هستند که می توان نسبت به فواید زیر نیز اظهار امیدواری کرد:

- تعادل مایعات: خارخسک با اثر مدری خود به عنوان یک عامل ادرار آور عمل کرده و تولید آن را افزایش می دهد.

- تقویت سیستم ایمنی: تجویز فرآورده های گیاهی حاوی خارخسک در موش های صحرایی در فضای آزمایشگاهی نشان دهنده تاثیر این گیاه بر تقویت سیستم ایمنی بوده است.

- سلامت مغز و دستگاه عصبی: این ترکیب در محصولات چند جزئی، اثر ضد افسردگی بر موش های آزمایشگاهی داشته است.

- کاهش التهاب: برخی از تست های آزمایشگاهی نشان داده اند که خارخسک می تواند حاوی اثرات ضد التهابی باشد.

- تسکین درد: مکمل های با دوز بالا از خارخسک قادر به مهار سیگنال درد در موش های صحرایی بوده اند.

- کمک به درمان سرطان: تست های آزمایشگاهی حاکی از تاثیر ضد سرطانی احتمالی خارخسک هستند.

نحوه مصرف و عوارض

محققان تا به امروز از دوزهای متنوع به منظور ارزیابی اثرات خارخسک استفاده کرده اند. در مطالعات انجام شده روی فواید مرتبط با کاهش قند خون، بیشتر از دوز روزانه 1000 میلی گرم استفاده شد. این در حالی است که مطالعات مربوط به افزایش میل جنسی، دوزهای 250 الی 1500 میلی گرم به صورت روزانه را بررسی کرده اند. گفتنی است که بر اساس یک سری از پژوهش ها، بهتر است تنظیم دوز مصرفی خارخسک با توجه به وزن بدن صورت گیرد. در چنین مطالعاتی معمولاً به ازای هر کیلوگرم وزن بدن، از 10 الی 20 میلی گرم عصاره استاندارد شده گیاهی استفاده شده است. برای مثال اگر وزن شما حدوداً 70 کیلوگرم است، دوز روزانه معادل 700 الی 1400 میلی گرم مناسبتر خواهد بود. در خصوص عوارض جانبی، آزمایش با استفاده از دوزهای متفاوت نگرانی های بسیار خفیفی را در این زمینه به دنبال داشت. با این وجود عوارض جانبی غیر معمول شامل گرفتگی معده و آسیب احتمالی کلیوی هستند. لازم به ذکر است که یک مورد مسمومیت هم در مردی که به منظور درمان سنگ کلیه از این فرآورده استفاده می کرد، گزارش شد. در مجموع بر اساس مطالعاتی که تا به امروز انجام شده اند، مکمل های دارویی خارخسک فاقد عوارض جانبی جدی، شدید و تهدید کننده حیات هستند. اما توصیه می شود که افراد علاقه مند به مصرف این دسته از فرآورده های گیاهی، پیش از هرگونه اقدامی نخست با پزشک و یا داروساز خود مشورت کنند و احتیاطات مصرف را در نظر داشته باشند(1).

ص: 254

انظُرْ إِلَى النَّحْلِ وَ احْتِشَادِهِ فِي صَدْنَعَةِ الْعَسَلِ وَ نَهْيَةِ الْبُيُوتِ الْمُسَدَّسَةِ وَ مَا تَرَى فِي ذَلِكَ مِنْ دَقَائِقِ الْفِطْنَةِ فَإِنَّكَ إِذَا تَأَمَّلْتَ الْعَمَلَ رَأَيْتَهُ عَجِيباً لَطِيفاً وَ إِذَا رَأَيْتَ الْمَعْمُولَ وَ جَدْتَهُ عَظِماً شَرِيفاً مَوْقِعُهُ مِنَ النَّاسِ وَ إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْفَاعِلِ الْفَيْتَهُ عَجِيباً جَاهِلاً بِنَفْسِهِ (1)

فَصَدَّأَ عَمَّا سِوَى ذَلِكَ فِي هَذَا أَوْضَحُ الدَّلَالَةِ عَلَى أَنَّ الصَّوَابَ وَ الْحِكْمَةَ فِي هَذِهِ الصَّنْعَةِ لَيْسَ لِلنَّحْلِ بَلْ هِيَ لِلَّذِي طَبَعَهُ عَلَيْهَا وَ سَخَّرَهُ فِيهَا لِمَصْلَحَةِ النَّاسِ. (2)

[زنبور عسل، از ساخت خانه تا ساخت عسل]

به زنبور عسل و همکاری گروهی آنها در ساختن عسل بنگر و ببین که چگونه با ذکاوت و مهارت و دقت تمام، این خانه های شش ضلعی را می سازند.

اگر در این کار بدرستی اندیشه کنی هر آینه آن را شگفت، ظریف و لطیف می یابی. آنگاه که به عمل و نتیجه آن نگاه می کنی آن را در میان مردم، عظیم، شریف و نیکو می بینی، ولی وقتی که به فاعل این فعل می نگری آن را حتی جاهل و نادان به خود می یابی چه رسد به دیگران، این امر بخوبی دلیل پر واضحی است که صواب و حکمت [و اتقان و استواری] این کار نه برای زنبور عسل [نادان و بی اندیشه] بلکه از آن کسی است که سرشت و فطرت آن را چنین آفریده و برای سود رسانی به مردم آن را بر این کار «مجبول» نموده است (3).

ص: 255

- 1- . أی لیس له عقل يتصرف فی سائر الأشياء علی نحو تصرفه فی ذلك الأمر المخصوص، فظهر ان خصوص هذا الامر الإهام من مدبر حکیم او خلقه و طبیعة جبله علیها فی شأن مصلحته الخاصة، مع کون هذا الحيوان غافلاً عن المصلحة أيضاً، ولعلّ هذا يؤيد ما يقال ان الحيوانات العجم غير مدرکة للکلیات. (من تعليقات البحار)
- 2- . توحيد المفضل، ص 122.
- 3- . شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحيد مفضل)، ص 113.

نشانه های او در زندگی زنبوران عسل

زندگی زنبوران عسل از شگفت انگیزترین پدیده های آفرینش است، و در پرتو مطالعات دانشمندان عجائبی از زندگی این حشره کوچک کشف شده که بعضی معتقدند تمدن و زندگی اجتماعی آنها از انسان پیشرفته تر است! شما هیچ جامعه پیشرفته ای را پیدا نمی کنید که مسأله بیکاری و گرسنگی را به طور کامل حل کرده باشد؛ ولی این مسأله در کشور زنبوران عسل (کندوها) کاملاً حل شده است. در تمام این شهر یک زنبور بیکار و نیز یک زنبور گرسنه پیدا نمی شود!

خانه سازی، طرز جمع آوری شیر گل ها، ساختن و ذخیره کردن عسل و پرورش نوزادان و کشف مناطق پر گل و دادن آدرس به سایر زنبوران و پیدا کردن کندو از میان صدها یا هزاران کندو، همگی نشانه هوش فوق العاده این حشره است.

ولی مسلماً انسان در گذشته چنین اطلاعاتی را درباره زنبوران عسل نداشت؛ اما با این حال قرآن مجید در سوره ای که به نام همین حشره («نحل») نامیده شده؛ اشاره های پر معنایی به زندگی پیچیده و شگفت انگیز این حشره کرده است.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرا می دهیم:

1- «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ؛ (1) پروردگار تو به زنبور عسل وحی فرستاد که از کوه ها و درختان و داربست هایی که مردم می سازند خانه هایی برگزین.»

2- «ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي رَبِّكَ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ (2) سپس از تمام ثمرات تناول کن، و راه هایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده به راحتی بییما، از درون شکم او نوشیدنی خاصی خارج می شود، به رنگ های مختلف که در آن شفای مردم است، در این امر نشانه روشنی است (از عظمت خدا) برای جمعیتی که اهل فکراند.»

ص: 256

1- . سوره نحل، آیه 68.

2- . سوره نحل، آیه 69.

با گسترش علم حیوان‌شناسی و زیست‌شناسی و مطالعات وسیع دانشمندان پر حوصله، مسائل عجیب و تازه‌ای از زندگی این حشره کوچک کشف شده که انسان را سخت در حیرت فرو می‌برد؛ و هرگز نمی‌توان باور کرد که این همه نظم و تدبیر و برنامه‌ای که بر زندگی زنبوران حاکم است بدون یک شعور طبیعی باشد.

یکی از دانشمندان زیست‌شناس (مترلینگ) که مطالعات فراوانی طی سال‌های طولانی درباره زندگی زنبوران عسل داشته؛ درباره نظام عجیبی که بر کشور یا شهر آنها حکمفرما است چنین می‌گوید: «ملکه در شهر زنبوران عسل آن‌طور که ما تصور می‌کنیم فرمانفرما نیست؛ بلکه او نیز مثل سایر افراد این شهر مطیع یک سلسله قوانین و نظامات کلی می‌باشد.»

سپس می‌افزاید: «ما نمی‌دانیم که این قوانین و نظامات از کجا و با چه وسیله وضع می‌شود، و در انتظار این هستیم که شاید روزی بتوانیم به راز آن پی ببریم و واضح این مقررات را بشناسیم، ولی فعلاً به‌طور موقت آن را بنام روح کندو می‌نامیم. ما نمی‌دانیم روح کندو در کجا است و در کدامیک از سکنه شهر عسل حلول کرده؛ ولی می‌دانیم که ملکه نیز مانند دیگران از روح کندو اطاعت می‌کند!»

«روح کندو شبیه به غریزه‌پرندگان نیست، و به صورت یک عادت و اراده کورکورانه عمل نمی‌کند. روح کندو وظیفه هر یک از سکنه این شهر بزرگ را بر طبق استعدادشان مشخص می‌کند و به هر کدام مأموریتی می‌دهد. گاه به گروهی دستور خانه‌سازی می‌دهد، و گاه به همگی فرمان کوچ و مهاجرت صادر می‌کند.»

«خلاصه ما نمی‌توانیم بفهمیم قوانین کشور زنبوران که به وسیله روح کندو وضع شده؛ در کدام مجلس شورا مطرح و تصویب و تصمیم به اجرای آن گرفته می‌شود، و کیست که فرمان حرکت را در روز معین صادر می‌کند؟!»⁽¹⁾

ص: 257

ولی قرآن پاسخ تمام این سؤالات را با تعبیر بسیار زیبا و جالبی بیان کرده است می فرماید: **وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ: «پرودگارت به زنبور عسل وحی فرستاد!»** همان تعبیری که درباره پیامبران بزرگ بیان فرموده است.

درست است که این وحی با آن وحی فرق بسیار دارد، ولی هماهنگی تعبیر دلیلی بر اهمّیت علم و دانشی است که خداوند در اختیار زنبوران عسل گذارده، تا آنجا که متفکران عالم را به مطالعه پیرامون حال آنها دعوت می کند.

خانه ساختن زنبور عسل مسلماً با الهام خداوندی است، چون خانه های مسدس منظمی می سازد که از کمترین مقدار موم بیشترین گنجایش حاصل می شود. (و تمام زوایای آن قابل استفاده و مقاومت آن در برابر فشار نیز زیاد است) خانه های آنها دو طبقه است، هنگامی که در کوه یا درختان بیابان خانه کنند منحصر به همان دو است ولی در کندوهای مصنوعی طبقات را دو به دو افزایش می دهند تا آنجا که گنجایش کندو است.

قعر هر خانه به شکل هرمی است که از سه سطح لوزی شکل تشکیل شده و رأس و برجستگی های یک طبقه در فرورفتگی طبقه زیر قرار گرفته است.

تجربه نشان می دهد که اگر سطحی از موم به شکل مربع یا شکل دیگری که دلخواه زنبور نیست به وسیله قالب های مصنوعی پی ریزی کنند و زنبور را در آن رها سازند او به نیروی الهام الهی از آن پایه غلط پیروی نمی کند، و دیوارها را به شکل صحیح بالا می برد.

یکی از دانشمندان، (لوزی) قعر خانه زنبوران را اندازه گرفت، زاویه بزرگ آن صد و نه درجه و بیست و هشت صدم درجه بود، سپس این مسأله را به یک مهندس بزرگ آلمانی به نام کنیک به صورت یک سؤال کلی داد که اگر کسی بخواهد با کمترین مصالح هرمی با بزرگترین گنجایش بسازد که از سه سطح لوزی فراهم شود زوایای آن چه اندازه باید باشد؟

او با حساب دیفرانسیل این مشکل را حل کرد و در جواب نوشت، صد و نه درجه و بیست و شش صدم درجه بی آنکه بداند سؤال راجع به خانه زنبور است و به این ترتیب فقط به اندازه دو درجه حساب او با خانه زنبوران تفاوت داشت.

بعد از او مهندس دیگری بنام (ماگ لورن) محاسبات دقیق تری به عمل آورد و متوجه شد که آن دو درجه نتیجه مسامحه مهندس اول بوده است و جواب صحیح درست همانند کار زنبوران عسل است! (1)

(مترلینگ) دانشمند معروف بلژیکی در کتاب زنبور عسل از یکی از دانشمندان بنام (رایت) چنین نقل می کند که تنها سه روش علمی در هندسه برای تقسیم فواصل منظم و ارتباط آنها و ایجاد اشکال بزرگ و کوچک در دست است. این سه وسیله عبارت است از مثلث قائم الزاویه، و مربع، و مسدس. در ساختمان حجره های زنبور عسل از روش سوم یعنی مسدس استفاده شده است؛ و این شکل برای استحکام بنا مناسب تر است. (زیرا اگر کمی دقت کنیم می بینیم که شکل مسدس از هر طرف مانند طاق های ضربی است که در برابر فشار حداکثر مقاومت را دارد، در حالی که مثلث و مربع در مقابل فشار بسیار آسیب پذیر است.)

از این گذشته حجم بدن زنبور تقریباً اسطوانه ای است و برای ورود و خروج در چنین خانه ای کاملاً مناسب است.

به هر حال هر قدر بیشتر درباره آنچه قرآن در مسأله خانه سازی زنبوران عسل به آن اشاره کرده دقیق تر شویم؛ نکات تازه اعجاب انگیزی به دست می آوریم، و بی اختیار در برابر خالق و مبدع و پرورش دهنده این حشره عجیب سر تعظیم فرود می آوریم.

جمع آوری شیره گل ها و ساختن عسل.

دومین مطلبی که قرآن روی آن تکیه کرده؛ مسأله جمع آوری عسل از شیره گل ها است، و این به راستی از عجیب ترین و حیرت آورترین مسائل مربوط به زنبوران عسل است.

بعضی از دانشمندان می گویند: برای تهیه یک کیلوگرم عسل باید 50 هزار زنبور عسل دست به یک سفر روزانه بزنند!

ص: 259

1- . تفسیر ابوالفتوح رازی پاورقی مرحوم شعرانی، ج 7، ص 123 (با کمی تلخیص).

اکنون ببینیم برای اینکه زنبوران عسل فقط یک گرم شیره گل را جمع آوری کنند باید چند گل را بکنند؟ باز محاسبات دانشمندان نشان می دهد برای تهیه یک گرم شیره گل باید به طور متوسط هفت هزار و پانصد گل را مکیده و شیره آن را استخراج کند. (و طبق این محاسبه برای تهیه یک کیلو عسل 7/5 میلیون گل باید مکیده شود!) (1)

این را نیز باید بدانیم که زنبوران عسل در هر روز بالغ بر هفده تا بیست و چهار بار برای جمع آوری شیره گل ها سفر می کنند.

اگر تعجب نکنید زنبور عسل در تمام عمر خود استراحت نمی کند؛ و از همه عجیب تر اینکه زنبور عسل مطلقاً خواب ندارد؛ یعنی تمام عمر بیدار است! (2)

برای اینکه کار پر زحمت این حشره پرتلاش را درک کنیم باید بگوئیم که برای هر چهارصد گرم عسلی که به دست ما می رسد زنبور عسل دست کم 80 هزار بار از کندو به صحرا رفته و بازگشته است! و اگر این رفت و آمدها را به هم پیوند دهیم و مسافت هر نوبت را (به طور متوسط) یک کیلومتر در نظر بگیریم؛ مسافتی را که زنبور عسل برای به دست آوردن چهارصد گرم عسل می پیماید دو برابر محیط کره زمین می شود! یعنی این حشره پر کار برای گرد

آوردن نوشی که چهارصد گرم عسل از آن ساخته شود راهی معادل دو دور کره زمین را پیموده است! (3)

توجه به این نکته نیز کاملاً لازم است که بیشتر گل ها در هر وقت از روز شیره ندارد که زنبورها بتوانند آن را بکنند؛ بلکه فقط روزی یکبار و در ساعات معینی شیره خود را عرضه می دارند ... و این ساعت ها بستگی به نوع گل دارد.

بعضی گل ها صبح، بعضی ظهر، و بعضی دیگر بعد از ظهر، شیره می دهند، و عجب اینکه زنبوران عسل این برنامه را به خوبی می دانند و درست مطابق همان

ص: 260

1- پرورش زنبور عسل، ص 112.

2- پرورش زنبور عسل، ص 115.

3- جهان حشرات (طبق نقل شگفتی های آفرینش، ص 143).

برنامه به سراغ گل ها می روند تا بیهوده وقت خود را تلف نکنند! (1) راستی انسان هنگامی که ارقام و اعداد فوق را در زمینه جمع آوری عسل و تعداد پروازها و گل ها را در نظر می گیرد؛ شرمند می شود که برای یک گرم از این ماده حیاتی که روی نان پهن کرده و در درون دهان می گذارد این همه زحمت کشیده شده، ولی اگر در همان حال به عظمت آفریننده و پروردگار این حشره زحمتکش بیندیشد و درباره علم و قدرت او فکر کند و در برابر او سر تعظیم فرود آورد، شکر این نعمت را بجا آورده است؛ و ممکن است همه اینها مقدمه ای برای آن هدف عالی باشد.

آخرین نکته ای که باید در اینجا یادآور شویم و این پرونده بزرگ را پیش از آنکه از کیفیت بحث تفسیری خارج شویم ببینیم؛ این است که زنبوران عسل علاوه بر مکیدن شیره گل ها، مأموریت جمع آوری گرده های زرد رنگ گل که پولن نامیده می شود، و آمیختن آن با عسل دارند.

این گرده دارای آثار حیاتی فوق العاده ای است؛ از جمله: دارای 21 نوع اسید آمینه، انواع چربی ها، هورمون های نمو، قند، و آنزیم ها است، عصاره گرده برای مبارزه با عفونت ها و آماس های مزمن که آنتی بیوتیک ها قادر به درمان آن نیستند نیز به کار می رود؛ و اثرات تقویتی فوق العاده ای دارد. (2)

زنبور عسل در پنجه های پای عقب خود شانه و مسواکی دارد که با آنها گرد گل را می روید، و به شکل گلوله ای از گرد در می آورد؛ و نیز در کنار همان پنجه های عقب چیزی شبیه به سبد و چیزی شبیه به انبر دارد که گلوله های گرد گل را در آن می ریزد و نگه می دارد، و به این ترتیب وقتی به کندو باز می گردد علاوه بر شیره گل که در چینه دان ریخته؛ دو گلوله زرد رنگ که محصول کار روزانه او است نیز با خود می آورد. (3)

ص: 261

-
- 1- . حواس اسرارآمیز حیوانات، نوشته (ویتوس درروشر)، ص 157 (با تلخیص).
 - 2- . اولین دانشگاه، ج 5، ص 57 تا 59 (با تلخیص).
 - 3- . نظری به طبیعت و اسرار آن، ص 127.

قرآن در سومین بخش از آیات فوق روی مسأله تأثیر مهم عسل در شفای بیماران سخن گفته و تعبیر فشرده و سربسته دارد که امروز در سایه مطالعات دانشمندان غذاشناس پرده از روی اسرار آن برداشته شده است. آنها برای عسل خواص و آثار بی شماری ذکر می کنند که اعجاب انسان را بر می انگیزد.

آنها می گویند: عسل ماده ای است که اگر خالص باشد هزاران سال سالم می ماند و هرگز فاسد نمی شود، چرا که هرگز هیچ میکروبی را به خود نمی پذیرد. (1) در قبور فراعنه مصر ظرف هایی از عسل یافته اند که مربوط به چند هزار سال پیش است؛ این عسل ها کاملاً سالم و طبیعی باقیمانده است! و این خود دلیل بر صدق ادعای فوق است.

عسل از آنجا که از شیر گل های مختلف گرفته می شود- و می دانیم گل ها هر کدام خواص درمانی ویژه ای دارند- می تواند یکجا خواص آن گل ها را با خود داشته باشد.

دانشمندان می گویند: عسل به خاطر داشتن ویتامین ها و دیاستاز و اسید فورمیک یک ماده زنده است. عسل دارای ویتامین های ششگانه آ، ب، ث، د، کا و ای، و دارای مواد معدنی پتاسیم، آهن، فسفر، سرب، منگنز، آلومینیوم، مس، سولفور، سدیم و مواد مختلف دیگر است و نیز دارای انواع مختلف اسیدها است. (2)

می دانیم هریک از این مواد حیاتی نقش عمده ای در زندگی انسان دارد و به همین دلیل عسل دارای خواص زیر است:

عسل در خونسازی مؤثر است.

عسل برای رفع خستگی و فشردگی عضلات اثر خوبی دارد.

عسل از ایجاد عفونت در معده و روده جلوگیری می کند.

عسل برای زنان باردار سبب می شود نوزادانشان دارای شبکه عصبی قوی باشد.

ص: 262

1- . مجله تندرست.

2- . اولین دانشگاه، ج 5، ص 129 (با کمی تلخیص).

عسل برای کسانی که دستگاه گوارش ضعیفی دارند؛ مفید است.

عسل یک ترمیم کننده قوی محسوب می شود.

عسل در تقویت قلب مؤثر است.

عسل در سالخوردگان نیروی قابل توجهی به وجود می آورد.

عسل در درمان معده و زخم اثنا عشر عامل مؤثری شناخته شده.

عسل برای درمان آسم (تنگی نفس) نافع است.

عسل در بیماری های ریوی کمک کننده خوبی است.

عسل به عنوان داروی معالج رماتیسم، نقصان قوه نمو عضلات، و ناراحتی های عصبی، شناخته شده است.

عسل به خاطر خاصیت میکروب کشی اش برای مبتلایان به اسهال مفید است.

از عسل داروهایی می سازند که برای لطافت و زیبایی پوست و برطرف ساختن چین و چروک ها مؤثر است.

با عسل دارویی می سازند که ورم دهان را تسکین می دهد و نفس را معطر می سازد.

عسل در معالجه خشکی پوست، ترک خوردگی، سوختگی، کرمک، نیش های دردناک حیوانات، ورم چشم، سرفه نیز مورد استفاده قرار می گیرد.

بعضی از دانشمندان قرص هایی از شیر گل ها ساخته اند که خواصی شبیه عسل دارد. مهمترین اثر این قرص ها ازدیاد نیروی جوانی، فعال کردن سلولها و در نتیجه شادابی و طول عمر است. (1)

به همین دلیل معروف است که فیثاغورث به شاگردان خود توصیه می کرد:

تا می توانید عسل و نان بخورید؛ و بقراط می گفت: اگر می خواهید عمر طولانی داشته باشید باید عسل بخورید.

ص: 263

آثار نیروبخش و خواص درمانی و ترمیم کننده عسل، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد. حتی بعضی از دانشمندان درباره خواص غذایی و درمانی عسل، کتاب مستقلی نوشته اند.

قرآن مجید، همه این مطالب را در جمله *فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ* به طرز جالبی جمع کرده است.

اگر تعجب نکنید، نیش زنبور عسل و زهر موجودات در آن، نیز درمان بسیاری از بیماری ها است. بیماری هایی همچون روماتیسم، مالاریا، گواتر، درد اعصاب، بعضی از بیماری های چشم، و غیر آن. درمان با نیش زنبور باید طبق برنامه خاصی زیر نظر طبیب باشد؛ مثلاً روز اول یک عدد، و روز دوم دو عدد، تا روز دهم ده عدد زنبور انتخاب می شود، و این مرحله اول درمان است، و در مراحل بعد، برنامه شکل دیگری به خود می گیرد. البته اگر نیش زنبور از حدّ معینی بگذرد، ممکن است، خطراتی ایجاد کند، و در اشخاصی که نسبت به آن حساسیت دارند، مقدار کم آن هم، زیان آور است.

بعضی از دانشمندان در این زمینه، مقاله یا مقاله هایی نوشته اند، و بعضی رساله دکترای خود را تحت عنوان فرآورده های زهر زنبور عسل و خواص

درمانی آن نگاشته اند. (1)

خدمات دیگر زنبور عسل که از عسل گرانبهاتر است!

زندگی زنبوران عسل، پر از عجائب و ماجراها است؛ و آنچه تاکنون گفته ایم فقط گوشه ای از آن بود. داستان ساختن موم، - همان مصالحی که خانه زنبوران عسل، کلاً از آن تشکیل شده، - خود داستان مفصّلی است؛ و عجب اینکه از این موم، تنها برای خانه سازی استفاده نمی کنند. گاه لاشه حشرات مزاحمی را که قادر به حمل آن به خارج از کندو نیستند، مومیائی می کنند تا از شرّ آن در امان بمانند!

ص: 264

یکی از زنبور شناسان می گوید: روزی در داخل کندو، گلوله ای از موم، جلب توجه او را کرد، که نسبتاً بزرگ بود. وقتی آن را شکافت دید لاشه ملخی در داخل آن است که به وسیله زنبوران مومیائی شده است.

بعضی درباره موم گفته اند: موم روح عسل و عسل روح گل است و به قدری لطیف است که وزن پانصد خانه از شهر زنبوران عسل، بیش از چند گرم نیست! گرچه برای ما مشکل است که بدانیم که این موم چگونه و به چه ترتیب برای زنبوران عسل تراوش می کند، و امروز به خوبی می دانیم که موم مصرف های مهمی در صنایع دارد.

مسأله تلقیح و بارور ساختن گل ها، یکی دیگر از مهمترین کارهای زنبوران عسل است.

یکی از دانشمندان می گوید: «بی وجود حشرات، سبدهای ما از میوه خالی می شود؛ زیرا حشراتی که با گل سر و کار دارند، بهتر از هر عاملی می توانند گرد گل را به گل تلقیح کنند. هنگامی که یکی از حشرات گل دوست، خرطوم خود را در گلی فرو می برد، یا چنانکه اغلب پیش می آید، قسمتی از بدن خود را در

حقه گل داخل می کند؛ هنگام خروج تشش از گرد زرد رنگی که همان گرد گل است پوشیده می شود و بلافاصله آن را به گل دیگری منتقل می کند، و چنانکه می دانیم؛ گرد گل عامل مؤثری است که بی وجود آن نه تخم تبدیل به دانه، و نه تخمدان بدل به میوه می شود.

این نکته از نظر فلسفی قابل توجه است که حشرات گل دوست از بدو پیدایش با گل سر و کار داشته اند ... هر دو به موازات هم، توسعه و تکامل یافته، و امروز به مرحله ای رسیده اند که بی وجود هم نمی توانند زندگی کنند ...

مهمترین حشرات گل دوست که لابد شما هم می شناسید، عبارتند از: پروانه و زنبور عسل و زنبور طلائی ... اما در میان این حشرات گل دوست زنبوران عسل برای بیرون کشیدن گرد و شیر گل از همه مجهزترند.»⁽¹⁾

ص: 265

توجه به این نکته نیز ضرورت دارد که درختانی که دارای گل های نر و ماده اند، دو دسته اند: درختان نازا، که قادر به بارور ساختن تخم های گل خود نمی باشند، و درختان زاینده که این قدرت را دارند.

برای بارور ساختن دسته اول، یک واسطه لازم است، که این واسطه زنبور عسل می باشد؛ و ثابت شده که حدود هشتاد درصد از عمل لقاح گل ها به وسیله زنبوران عسل صورت می گیرد و برای مزید اطلاع درباره نقش زنبوران عسل باید توجه داشت که همه انواع درختان سیب، گلابی، گیلاس و بادام و مانند آنها، جزء درختان نازا هستند!

کوشش هایی که در مورد امکان لقاح، از طرق شیمیائی و میکابانیکی و مصنوعی به جای زنبور عسل آمده، به شکست انجامیده است، و از اینجا نقش زنبوران عسل روشن تر می شود. (1)

بعضی از دانشمندان می گویند: «در برابر یک هزار تومان عسل و موم که زنبور برای ما درست می کند؛ دست کم دویست هزار تومان در کار زراعت به ما کمک می کند!» (2)

این سخن را با جمله عجیبی از مترلینگ دانشمند زیست شناس به پایان می بریم. او می گوید: «همین امروز اگر زنبور عسل (اعم از وحشی و اهلی) از بین برود، یکصد هزار نوع از گیاهان و گل ها و میوه ها از بین خواهد رفت و از کجا که اصولاً تمدن ما از بین نرود!» (3)

ساختمان جسمانی زنبوران نیز عجیب است!

ساختمان زنبوران عسل نیز خود داستان طولانی و شگفت انگیزی دارد؛ که در این میان چشم آنها از همه عجیب تر است. دانشمندان می گویند: چشم زنبوران

ص: 266

1- . پرورش زنبور عسل، صفحه 233 و 234 (با تلخیص).

2- . اقتباس از جهان حشرات.

3- . اولین دانشگاه، جلد 5، صفحه 55.

عسل از دو هزار و پانصد صفحه کوچک تشکیل شده که با یکدیگر زاویه دو تا سه درجه را تشکیل می دهد! این چشم ها قادرند هنگامی که ابرها جلو خورشید را گرفته اند از محل آن اطلاع حاصل کنند، و این از طریق شعاع های ماوراء بنفس است که روی چشم آنها اثر می گذارد.

زبان زنبوران عسل و مشاوره آنها با یکدیگر نیز از حقایق علمی است که در سال های اخیر کشف شده. (1)

زنبوران عسل گل های رنگارنگ را به شکل و رنگی که ما می بینیم نمی بینند؛ بلکه آنها را به وسیله نور ماوراء بنفش می بینند، و این نور خود بر زیبایی و جلوه گل ها می افزاید. (و آنها را به سوی گل ها جلب و جذب می نماید). (2)

افسوس که وضع بحث، به ما اجازه نمی دهد که بیش از این در این زمینه سخن بگوئیم؛ ولی همین قدر باید گفت که هرچه بیشتر در اصل وجود و در کارهای این حشره که قرآن مجید روی آن انگشت گذارده دقیق تر می شویم

اسرار تازه ای از عظمت خداوند بزرگ که خالق این همه شگفتی ها است برای ما آشکار می گردد.

برای حسن ختام گوش جان را به سوی کلام امام صادق علیه السلام در توحید مفضل متوجه می سازیم. آنجا که می فرماید:

«ای مفضل! به زنبور عسل و تلاش او در صنعت عسل و تهیه خانه های شش گوشه، و آنچه در زندگی او از دقائق هوشیاری می بینی بنگر، که اگر درست دقت کنی او را موجودی عجیب و لطیف خواهی یافت... و در این نشانه روشنی است بر اینکه صواب و حکمت فوق در صنعت عسل از آن زنبور نیست؛ بلکه از آن کسی است که او را چنین آفریده و در طریق مصالح انسان ها تسخیر فرموده است.» (3)

ص: 267

1- . حواس اسرارآمیز حیوانات، ص 137 و 140 و 143.

2- . راز آفرینش انسان، ص 93.

3- . بحار الانوار، ج 3، ص 108. پیام قرآن، ج 2، ص 397.

انظُرْ إِلَىٰ هَذَا الْجَرَادِ مَا أضعَفَهُ وَأَقْوَاهُ فَإِنَّكَ إِذَا تَأَمَّلْتَ خَلْقَهُ رَأَيْتَهُ كَأضعَفِ الْأَشْيَاءِ وَإِنْ دَلَّمْتَ (1)

عَسَاكِرُهُ نَحْوَ بَلَدٍ مِنْ بُلْدَانٍ لَمْ يَسْتَطِعْ أَحَدٌ أَنْ يَحْمِيَهُ مِنْهُ أَلَا تَرَىٰ أَنَّ مَلِكًا مِنْ مُلُوكِ الْأَرْضِ لَوْ جَمَعَ خَيْلَهُ وَرَجَلَهُ (2)

لِيَحْمِيَ بِلَادَهُ مِنَ الْجَرَادِ لَمْ يَقْدِرْ عَلَىٰ ذَلِكَ أَفَلَيْسَ مِنَ الدَّلَائِلِ عَلَىٰ قُدْرَةِ الْخَالِقِ أَنْ يَبْعَثَ أضعَفَ خَلْقِهِ إِلَىٰ أَقْوَىٰ خَلْقِهِ فَلَا يَسْتَطِيعُ دَفْعَهُ

كثرة الجراد

انظُرْ إِلَيْهِ كَيْفَ يَنْسَابُ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ مِثْلَ السَّيْلِ فَيَغْشَى السَّهْلَ وَالْجَبَلَ وَالْبَدْوَ وَالْحَضَرَ حَتَّىٰ يَسْتُرُ نُورَ الشَّمْسِ بِكَثْرَتِهِ فَلَوْ كَانَ هَذَا مِمَّا يُصَنَعُ بِالْأَيْدِي مَتَى كَانَ تَجْتَمِعُ مِنْهُ هَذِهِ الْكثْرَةُ وَفِي كَمِّ سَنَةٍ كَانَتْ يَرْتَفِعُ فَاسَةً تَدُلُّ بِذَلِكَ عَلَىٰ الْقُدْرَةِ الَّتِي لَا يُودِهَا [يُؤَدُّهَا] شَيْءٌ وَلَا يُكْثِرُ عَلَيْهَا (3)

الملخ، حيوانى ضعيف و در عين حال قوى!

به ملخ بنگر، به راستی چقدر ضعيف و قوى است! هنگامى که به آفرينش آن بنگرى گويى ناتوانترين حيوان است، ولى اگر لشكرهاى از آن به جانب سرزمينى در حرکت افتند، هيچ كس نتواند که آن جا را از دست آنها برهاند. نمى بينى که اگر پادشاهى از پادشاهان زمين تمام لشكر سواره و پياده نظام خود را بسيج گرداند تا سرزمين خود را از ملخ ها رهاى دهد، نتواند؟ آيا اين از نشانه هاى قدرت خداى جل و علا نيست که ضعيفترين آفريده اش را به جانب قويترين آفريده گسيل دارد و آفريده قوى نتواند در برابرش تاب آورد؟

ص: 268

1- دلف دلفا و دلفانا: مشى كالمقيد و قارب الخطو فى مشيه.

2- الرجل - بالفتح - جمع راجل و هو من يمشى على رجليه لا راكبا.

3- . توحيد المفضل، ص 123.

به ملخها بنگر که چگونه چون سیلی خروشان بر زمینی جاری می گردند و کوه و صحرا و شهر و روستا را می پوشانند. این پوشش چنان است که مانع تابش نور عظیم و تابناک خورشید می گردد. اگر دستی عادی [جز دست قدرتمند باری جلّ و علا] می خواست این لشکر عظیم را سامان دهد و گرد آورد چند سال به طول می کشید؟ این نمونه را در اثبات قدرت بی مانند خدای که کس را یارای آن نرسد به کارگیرد بدان استدلال نما(1).

شگفتی های خلقت «ملخ»

حشرات را می توان بر سه گونه تقسیم کرد: گروهی از آنها خدمتگزار انسان ها هستند مانند «زنبور عسل» که شهد گل ها را برای ما جمع آوری می کند و عموم زنبورها که گردهای گل را جابه جا کرده و آنها را بارور می کنند و میوه های درختان را پربرکت می سازند. بخش دیگری از حشرات بی آزارند که (در ظاهر) نه خدمتی دارند و نه زحمت و دردسری، و گروه سومی هستند که جزء آفات و بلاها محسوب می شوند؛ مانند «ملخ».

امام علی (علیه السلام) در بخشی از خطبه 185 «نهج البلاغه» درباره حشره ای سخن می گوید که از مأموران عذاب الهی است و می تواند لشکری فراهم کند و به باغ ها و زراعت ها چنان حمله ور شود که هیچ قدرت و لشکری نتواند با آن مقابله کند و به این ترتیب خداوند قدرت نمایی خود را در تمام جهات آشکار می سازد و خوف و رجاء را در انسان ها تقویت کرده، می فرماید: (و اگر بخواهی درباره ملخ گفتگو کن که خداوند برای او دو چشم سرخ رنگ و دو حدقه همچون دو قرص ماه آفریده و گوش پنهان و دهان مرتب و متناسب به او بخشیده است)؛ «وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي

ص: 269

1- . شگفتی های آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص 114.

إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرًاوَيْنِ، وَأَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ قَمْرًاوَيْنِ (2)

، وَجَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْخَفِيَّ، وَفَتَحَ لَهَا الْفَمَ السَّوِيَّ (3). در ادامه سخن می‌افزاید: (خداوند برای او حس قوی و دو دندان که با آنها [ساقه و شاخه گیاهان و برگ‌های درختان را] می‌چیند و دو وسیله همچون دو داس که با آنها اشیای مورد نظر را می‌گیرد)؛ «وَجَعَلَ لَهَا الْحِسَّ الْقَوِيَّ، وَ نَائِبَيْنِ (4) بِهِمَا تَقْرِضُ، وَ مِنْجَلَيْنِ (5) بِهِمَا تَقْبِضُ».

بعضی از دانشمندان می‌گویند: ملخ موجود عجیبی است که در هر بخشی از اعضای خود شبیه یکی از حیوانات است و به تعبیر دیگر با اینکه ظاهراً حیوان ضعیفی است ده شباهت به ده حیوان نیرومند دارد: صورتش همچون صورت اسب، چشمانش مانند چشمان فیل، گردنش همانند گردن گاو، شاخک‌هایش همچون شاخ‌های گوزن، سینه‌اش همچون سینه شیر، شکمش همچون شکم عقرب، بال‌هایش همانند بال‌های عقاب، ران‌هایش همچون ران‌های شتر، پاهایش مانند پاهای شتر مرغ و دم او مانند دم مار است و امام (علیه السلام) در بیان بالا- به هفت ویژگی شگفت‌آور او اشاره فرموده؛ چشم‌ها، حدقه‌ها، گوش پنهان، دهان مخصوص، احساس قوی، دندان‌های نیرومند و دو عضو شبیه دو داس در دو طرف دهان.

سپس امام (علیه السلام) به خطرات عظیم این حشره ظاهراً ضعیف پرداخته، می‌افزاید: (کشاورزان برای زراعت خود از آنها می‌ترسند؛ ولی هرگز قادر بر دفع آنها نیستند، حتی اگر همه دست به دست هم دهند. ملخ آنچنان نیرومندانه پیش می‌آید تا با جست و خیز خود در کشتزارها وارد شود و آنچه را میل دارد بخورد [و هر زمان مایل بود - و احتمالاً پس از نابودی کشتزارها - آنجا را ترک گوید] اینها همه در حالی است

ص: 270

- 1- «الجرادة» یعنی ملخ. ریشه اصلی آن «جرد»، بر وزن «فرد» به معنای پوست کندن است، که ظاهراً این کلمه از آن گرفته شده است.
- 2- «قمرًاوین» تشبیه «قمر» از ریشه «قمر» گرفته شده و قمرء جنبه وصفی دارد؛ یعنی نورانی.
- 3- «سوی» به معنای موجود صحیح و سالم است.
- 4- «نائبین» تشبیه «ناب» دندان جلو است.
- 5- «منجلین» تشبیه «منجل» به معنای داس است و در اینجا کنایه از پاها یا دست‌های ملخ است که قوسی شکل است و با آن، برگ‌ها و ساقه‌ها را می‌گیرد و با دندان‌هایش می‌چیند.

که تمام پیکر او به اندازه یک انگشت باریک نیست)؛ «يَرْهَبَهَا الزُّرَاعُ فِي زَرْعِهِمْ، وَلَا يَسَّ تَطْيَعُونَ ذَبَّهَا، وَلَوْ أُجْلِبُوا بِجَمْعِهِمْ، حَتَّى تَرَدَّ الْحَرثَ فِي نَزَوَاتِهَا» (1)؛ «وَتَقْضِي مِنْهُ شَهَوَاتِهَا، وَخَلَقَهَا كُلُّهُ لَا يَكُونُ إِصْبَعًا مُسْتَدَقَّةً» (2)

راستی عجیب است هرگاه فرماندهان بزرگ تاریخ، لشکر خود را برای مبارزه با این حشره کوچک بسیج کنند قادر بر دفع آن نیستند؛ دسته های ملخ ها همچون قطعات بزرگ ابر در آسمان ظاهر می شوند و ناگهان بر باغ ها و زراعت های وسیع فرود می آیند و در مدت کوتاهی ساقه های گیاهان و شاخه ها و برگ ها را می خورند و بیابانی خشک یا درختانی عریان از هرگونه برگ و میوه از خود به یادگار می گذارند.

حتی امروز که با هواپیمای سمپاشی و وسایل دیگر به مبارزه با آنها بر می خیزند تنها در بعضی از موارد ممکن است توفیقی نصیبشان شود، اگر حمله ملخ ها شدید باشد وسایل امروز نیز قادر به مبارزه با آنها نیست. (3)

نکته زندگی عجیب ملخ ها

یکی از حشرات شگفت انگیز ملخ است حیوانی که در حال عادی به صورت بی ضرر و غیر مزاحم در گوشه و کنار مزارع، باغها، دره ها و کوه ها زندگی می کند؛ ولی هنگامی که فرمان مرموزی به او داده شود به سرعت تکثیر مثل می کند و به صورت دسته جات عظیم؛ مانند قطعات ابر در آسمان به پرواز در می آید و بر هرزراعت و باغی فرود آید آن را نابود می کند.

به گفته دانشمندان ساختمان این حشره بسیار پیچیده و عجیب است؛ از جمله اینکه دارای دو زوج چشم مرکب و سه چشم بسیط است، چشم های مرکب او از

ص: 271

1- «نزوات» جمع «نزوه» به معنای پرش است.

2- «مستدقة» از ریشه «دقت» به معنای باریک بودن گرفته شده و «مستدقة» به معنای باریک است.

3- . گردآوری از کتاب: پیام امام امیر المؤمنین (علیه السلام)، مکارم شیرازی، ناصر، تهیه و تنظیم: جمعی از فضلاء، دار الکتب الاسلامیه، تهران، 1386 شمسی، چاپ: اول، ج 7، ص 175 . پایگاه اطلاع رسانی آیت الله مکارم شیرازی.

چهار هزار قسمت تشکیل شده و هریک ساختمان مخصوص به خود را دارد و از مجموع آنها چشم مرکب با دید واحد تشکیل می شود. اما چشمهای سه گانه بسیط او در بالای سرش قرار گرفته سینه اش از سه حلقه و شکمش از ده حلقه شبیه به یکدیگر تشکیل شده است.

او دارای دو زوج بال است؛ یک زوج بال های جلو او که سخت است و به صورت قابی درآمده و جهت پرواز به کار نمی رود و کارش حفاظت بالهای ظریف پرواز است که به هنگام استراحت چند مرتبه چین می خورد و زیر بالهای سخت جلو محفوظ می ماند.

پاهای عقب ملخ رشد زیادی کرده و برای جهش و پرش به او کمک می کند. ملخها در فصل تابستان یا بهار تخم ریزی می کنند، این تخمها به وسیله نوع ماده از انتهای دم او بیرون می آید و در سوراخهایی از زمین که بوجود آورده قرار می گیرد، نوزادان پس از خروج از تخم بسیار پرخور و حریصند و آنچه را سر راه خود بیابند می خورند و از این جهت در مبارزه با ملخ همیشه باید محلّ تخم ریزی آنها را دانست و وسیله نابودی نوزادها را قبل از خروج از تخم فراهم کرد.

ملخ انواع و اقسامی دارد؛ ملخهای دریایی، ملخهای مراکشی، ملخهای ایتالیایی که بیش از انواع ملخها به زراعتها خسارت وارد می کنند. از شگفتی های زندگی ملخ این است که از هنگامی که از تخم بیرون می آید تا زمانی که کامل شود و به پرواز درآید شش بار تغییر شکل می دهد.

توده های ملخ گاهی به قدری زیاد و گسترده می شوند که هزاران کیلومتر مربع از آسمان را می پوشانند.⁽¹⁾

ص: 272

1- رجوع شود به الزلجی الحدیث تألیف و ترجمه محمد کاظم الملکی، ج 2، ص 329 و فرهنگ معین، واژه ملخ. پیام امام امیر المومنین (علیه السلام)، ج 7، ص 179.

قرآن کریم نام این حیوان را در داستان فرعون و پیروان او و قوم بنی اسرائیل نقل کرده (1) می فرماید: فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالصَّفَادِعَ وَالِدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ؛ (2) سپس (بلاها را پشت سرهم بر آنها نازل کردیم) طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه ها و خون را که نشانه هایی از هم جدا بودند بر آنها فرستادیم (ولی باز بیدار نشدند) و تکبر ورزیدند و جمعیت گنهکاری بودند (3).

قرآن کریم در جای دیگر، مردم را در روز قیامت به ملخ ها تشبیه کرده است. (4)

حُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ؛ (5) آنها از قبرها خارج می شوند در حالی که چشم هایشان از وحشت به زیر افتاده و (بی هدف) همچون ملخ های پراکنده به هر سو می روند! (6)

ص: 273

1- حیوانات در قرآن ص 7.

2- .سوره الأعراف، آیه 133.

3- تفسیر نمونه، ج 6، ص: 320.

4- حیوانات در قرآن ص 7.

5- سوره القمر آیه 7.

6- تفسیر نمونه، ج 23، ص 20.

تَأْمَلْ خَلْقَ السَّمَكِ وَ مُشَاكَلَتَهُ لِلأَمْرِ الَّذِي قُدِّرَ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ خُلِقَ غَيْرَ ذِي قَوَائِمٍ لِأَنَّهُ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَشْيِ إِذْ كَانَ مَسْكُنُهُ الْمَاءَ وَ خُلِقَ غَيْرَ ذِي رِيَّةٍ لِأَنَّهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَنْتَفِسَ وَ هُوَ مُنْعَمَسٌ فِي اللَّجَّةِ - وَ جُعِلَتْ لَهُ مَكَانَ الْقَوَائِمِ أَجْنَحَةٌ شَدَادٌ يَصْدُرُ بِهَا فِي جَانِبَيْهِ كَمَا يَصْدُرُ بِالْمَلَأُحِ بِالْمَجَازِيفِ مِنْ جَانِبَيْ السَّفِينَةِ وَ كَسَا (1) جِسْمَهُ قَشُوراً مِتَاناً مُتَدَاخِلَةً كَتَدَاخِلِ الدَّرُوعِ وَ الْجَوَاشِنِ (2) لِتَقِيَهُ مِنَ الْآفَاتِ فَأَعْيَنَ بِفَضْلِ حِسِّ فِي السَّمِّ لِأَنَّ بَصَرَهُ ضَعِيفٌ وَ الْمَاءُ يَحْجُبُهُ فَصَارَ يَشْمُ الطُّعْمَ مِنَ البُعْدِ البَعِيدِ فَيَنْتَجِعُهُ (3) فَيَتَّبِعُهُ وَ إِلَّا فَكَيْفَ يَعْلَمُ بِهِ وَ بِمَوْضِعِهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ مِنْ فِيهِ إِلَى صِدْمَاخِهِ (4) مَنَافِذٌ فَهُوَ يَعْتَبُ الْمَاءَ فِيهِ وَ يُرْسِدُهُ مِنْ صِدْمَاخِيهِ فَيَتَرَوَّحُ إِلَى ذَلِكَ كَمَا يَتَرَوَّحُ غَيْرُهُ مِنَ الْحَيَوَانِ إِلَى تَنَسُّمِ هَذَا النَّسِيمِ

كثرة نسل السمك و علة ذلك

فَكَرَّ الآنَ فِي كَثْرَةِ نَسْلِهِ وَ مَا خُصَّ بِهِ مِنْ ذَلِكَ فَإِنَّكَ تَرَى فِي جَوْفِ السَّمَكَةِ الْوَاحِدَةِ مِنَ الْبَيْضِ مَا لَا يُحْصَى كَثْرَةً وَ الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ أَنْ يَتَّبِعَ لِمَا يَعْتَدِي بِهِ مِنْ أَصْدَانِ الْحَيَوَانِ فَإِنَّ أَكْثَرَهَا يَأْكُلُ السَّمَكَ حَتَّى إِنَّ السَّبَاعَ أَيْضاً فِي حَافَاتِ الْأَجَامِ (5) عَاكِفَةً عَلَى الْمَاءِ أَيْضاً كَيْ تَرْصِدَ السَّمَكَ فَإِذَا مَرَّ بِهَا خَطِفَتْهُ فَلَمَّا كَانَتِ السَّبَاعُ تَأْكُلُ السَّمَكَ وَ الطَّيْرُ يَأْكُلُ السَّمَكَ وَ النَّاسُ يَأْكُلُونَ السَّمَكَ وَ السَّمَكُ يَأْكُلُ السَّمَكَ كَانَ مِنَ التَّدْبِيرِ فِيهِ أَنْ يَكُونَ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ مِنَ الْكَثْرَةِ. (6)

ص: 274

- 1- . في الأصل كتبت الالف المقصورة.
- 2- . الجواشن جمع جوشن و هو الدرع او الصدر.
- 3- . ينتجع: يطلب الكلاء في موضعه.
- 4- . الصماخ- بالكسر - خرق الاذن الباطن الماضي الى الرأس، و الجمع صمخ و اصمخه.
- 5- . الآجام جمع الجمع للأجمة: الشجر الكثير الملتف.
- 6- . توحيد المفضل، ص 125.

[آفرینش ماهی ها]

در آفرینش ماهی و تناسب، حکمت و تدابیر نهفته در آن که مناسب آن است نیک بنگر. در آفرینش [این موجود زنده] دست و پا نهاده نشده؛ زیرا به راه رفتن نیازی ندارد و جایگاهش آب است. نیز برای آن، شش آفریده نشده؛ چون که در میان آب نفس نمی تواند کشد. در مقابل دست و پا، باله هایی سخت و قوی به آن داده شده است و چنان که قایقران با پارو زدن به پیش ماهی می رود نیز با حرکت دادن این باله ها آب را به کنار زند و پیش رود. نیز بدنش با فلسهایی سخت و درهم فرورفته چون در هم فرورفتگی اجزای زره های پولادین پوشانیده گشته تا از آفات و آسیبها به کنار ماند.

دیدگان ماهی، کم سو و ضعیف است و آب مانع دید دقیق و درست او می شود؛ در نتیجه، این نقص با اعطای شامه ای قوی، جبران شده است. از فاصله ای بسیار دور غذا و طعمه خود را بو می کند و در پی آن در جستجو می افتد.

اگر این [توان در او نهاده] نبود چگونه از آن و جایگاهش آگاه می گشت؟

روزنه هایی در میان دهان ماهی و گوش آن باعث پیوند دهان و گوش آن است.

ماهی آب را با دهان می گیرد و از سوراخهای گوش خارج می کند. تا مانند حیوانات دیگر از مزایای نسیم و هوا سود ببرد و در راحتی افتد.

[ارز کثرت نسل ماهی ها]

اینک در کثرت نسل ماهی و ویژگیهای آن تأمل و اندیشه کن. اگر می بینی که در درون یک ماهی آنقدر تخم (خاویار) هست که به شماره نیاید، به خاطر آن است که کار بر ماهیخواران که شماره آنها اندک نیست آسان گردد. حتی درندگان جنگلها هم برای شکار ماهی به آب پناه می آورند. در این وقت این حیوانات اگر ماهی را بیابند آن را از آب می ربایند. حال که درندگان خشکی ماهی می خورند، پرندگان ماهی می خورند، مردم ماهی می خورند و حتی ماهیان هم ماهی می خورند حکمت و تدبیر چنان به کار آمد که ماهیها این گونه در شماره نیابند و فراوان باشند(1).

ص: 275

زاد و ولد ماهی ها

طریقه زاد و ولد در ماهی ها بدین صورت است که ماده های که غالباً بزرگتر از نرها هستند ، تخم های خود را یک جا وتوده شده ، وبه مقدار بسیار زیاد ، در حدود صد هزار عدد ، می ریزند و آنها را به حال خود رها می کنند . در این جا نرها به سراغ تخم ها می روند و نطفه خود را روی آن ها قرار می دهند و مراقب آن ها می مانند تا تخم ها بیرون آیند ، واین کار از یک هفته تا چهار هفته طول می کشد . رسیدگی ماهی نر به نوزادان تا آن جا است که آن ها را به دهان می گیرند و می برد ودر سوراخ های کف دریا با شن وماسه می پوشاند تا کم کم بزرگ شوند و به اندازه ای برسند که خود از عهده کارهای خویش برآیند(1)

دنیای ماهی ها

دانشمندان می گویند: در دریاهای جهان پانزده هزار نوع ماهی وجود دارد. بعضی از آن ها بسیار کوچکند که از یکی دو سانتی متر تجاوز نمی کنند و بعضی از آن ها مانند نهنگ های عظیم (که بالن، بال و وال نیز نامیده می شود) طول بدنشان تا سی متر و وزنشان به سی تن می رسد. آن ها شگفتی های زیادی دارند؛ مانند: معده آن ها بسیار بزرگ است که چند خروار خوراک در آن ها جای می گیرد! بچه هاشان هنگام تولد از سه تا شش متر طول دارند! نوزادان آن ها از شیر مادر که مانند فواره از بدن او خارج می شود در زیر آب می نوشند!! آن ها برای تنفس همیشه روی آب حرکت می کنند و بیش از یک ساعت نمی توانند زیر آب بمانند. آن ها بزرگترین جانوران دریایی و بزرگ ترین حیوانات روی زمین اند و جزء پستانداران محسوب می شوند. بدن آن ها چربی بسیار زیادی دارد که مورد استفاده در صنایع مختلف است و به جای دندان، تیغه های استخوانی دراز و خطرناکی دارند و شکارچیان به

ص: 276

علت استفاده از چربی ها و تیغه های دهانشان این حیوانات را با تدابیر مخصوصی شکار می کنند(1).

در کتاب دریا دیار عجائب (نوشته: فرد دنیاندلین) چنین آمده است:

«رفتار بعضی از ماهی ها از اسرار طبیعت است که هیچ کس قادر به بیان علت آن نیست. ماهی قزل آلا دریا را ترک می کند و به آب شیرین نهرهایی که زندگی را در آن آغاز کرده باز می گردد؛ در جهت مخالف جریان آب با کوشش تمام شنا می کند، و از روی صخره ها می جهد، و حتی از آبشارها بالا- می پرد! تعداد آنها گاهی آنقدر زیاد است که نهر را پر می کند، این ماهی ها وقتی به محلی که در جستجوییش بودند می رسند تخم گذاری می کنند و می میرند!

اینکه چگونه این ماهی ها، نهرها یا رودخانه های مناسب را می یابند؟! از کار اختراع رادیو و تلویزیون هم عجیب تر است. زیرا آنها نقشه ندارند، و دید آنها زیر آب زیاد نیست، و کسی هم راه را به آنها نشان نمی دهد.»(2)

در همان کتاب آمده است: «رفتار مار ماهی ها از این هم عجیب تر است.

مار ماهی های انگلستان وقتی به هشت سالگی می رسند، آبگیر یا نهری را که محل زندگی آنها است رها می کنند، و مثل مار شب ها روی علف های مرطوب می خزند تا به کنار دریا می رسند. سپس اقیانوس اطلس را با شنا طی می کنند و به آب های نزدیک برمودا می روند؛ آنجا به زیر آب فرو رفته تخم می گذارند، و می میرند! ... و عجب اینکه بچه های مار ماهی به سطح آب می آیند سپس سفر دراز خود را به سوی وطن آغاز می کنند، که این مسافت دو یا سه سال طول می کشد!

مار ماهی ها چگونه مقصد خود را می دانند با اینکه هرگز آن مسیر را طی نکرده اند؟ این سؤالی است که شما نیز مانند عاقل ترین دانشمندان می توانید به آن پاسخ دهید؛ زیرا هیچ کس از دانشمندان پاسخ آن را نمی داند!»(3)

ص: 277

1- پیام امام امیر المومنین (علیه السلام)، ج 6، ص 394.

2- . دریا دیار عجائب، صفحه 116.

3- . همان مدرک. پیام قرآن، ج 2، ص 142.

گوشتی که زحمت پرورش آن را نکشیده اید تنها دست قدرت خدا آن را در دل اقیانوسها پرورش داده و رایگان در اختیارتان گذارده است. مخصوصا تکیه روی طراوت و تازگی این گوشت، با توجه به اینکه در آن عصر و زمان از یک جهت، و در عصر و زمان ما از جهت دیگر، گوشتهای کهنه فراوان بوده و هست، اهمیت این نعمت را آشکارتر می سازد، و هم اهمیت تغذیه از گوشت تازه را. با تمام پیشرفتی که در زندگی و تمدن مادی بشر به وجود آمده، هنوز دریا یکی از مهمترین منابع تغذیه انسان را تشکیل می دهد، و همه سال صدها هزار تن از گوشت تازه ای که دست لطف پروردگار برای انسانها پرورش داده، از دریا صید می شود. لذا اکنون که جمعیت کره زمین رو به افزایش است و بعضی در مطالعات ابتدایی خود احساس می کنند خطر کمبود مواد غذایی مردم جهان را برای آینده تهدید می کند، افکار دانشمندان متوجه دریاها شده و چشم امید خود را به آن دوخته اند تا از طریق پرورش و تکثیر نسل انواع ماهیها بتوانند این کمبود را به مقدار قابل ملاحظه ای بر طرف سازند. این از یک سو، از سوی دیگر مقرراتی برای جلوگیری از آلوده شدن آب دریاها و از میان رفتن نسل ماهی ها وضع کرده اند که از مجموع آن اهمیت جمله فوق که در چهارده قرن قبل در قرآن نازل شده است روشنتر می شود(1)

نقش آبزیان در حیات بشر

اگرچه صید آبزیان بی قصد و غرض صورت نمی گیرد، اما مصرف آن ها به حساب نیازهای انسانی متفاوت است. بهره برداری غذایی و نیز استفاده های زینتی - زینت های آرایشی و نگه داری آن ها در آکواریوم - ، تفریحی، ورزشی، اقتصادی، صنعتی، آزمایشگاهی و دارویی از مصارف عقلایی آبزیان شمرده می شود که بسیار

ص: 278

قابل توجه بوده و باید در جای خود بررسی گردد. در این نوشتار گذری کوتاه بر این مباحث داریم:

استفاده زینتی

با این که انسان ها دارای سلیقه های گوناگون می باشند، اما در به کارگیری اشیای مختلف زینتی سازگارند. ابریان یکی از منابع مهم دست یابی به تزینات به شمار می آیند که گاه با انجام تغییرات ساده یا پیچیده، طراوت بخش فضای زندگی هستند. دو کفه ای ها و حلزون های دریایی به خوبی دارای این اثرند. برخی حلزون ها به عنوان دکمه های زینتی برای لباس استفاده می شوند و گونه هایی از صدف ها و مرواریدها در جواهرسازی کاربرد دارند.

فقه اسلام نه تنها این امور را نهی نمی کند، بلکه نسبت به مصرف صحیح و اصولی ان تشویق می نماید؛ چرا که کشش و گرایش انسان به زیبایی و دیدۀ الهی و جزو ارزش ها به شمار می آید. همچنان که صاحب تفسیر گران سنگ المیزان در ذیل آیه شریفه: «... وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا...» (1) می فرماید: مقصود از استخراج زینت برای پوشیدن لولو و مرجانی است که از دریا گرفته می شود و زنان خود را با ان می آریند. (2)

استفاده تفریحی

نگه داری ابریان در اکواریوم و کلکسیون ها از جمله استفاده های تفریحی مجاز است. صید ورزشی نیز از اقسام استفاده تفریحی می باشد.

ابریان یکی از منابع عمده اقتصاد بعضی کشورها به حساب می آیند. درآمد ارزی حاصل از صید، فروش و صادرات این نعمت های الهی می تواند به عنوان یکی از شاخص های رشد ارز و نیز اشتغال زایی شمرده شود.

ص: 279

1- . سوره النَّحْلِ ، 14 .

2- . علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ج 12، ص 318، ذیل آیه.

قواعد عمومی قراردادها مانند وجود شرایط کافی برای طرفین قرارداد؛ همچون قصد، اختیار، بلوغ و نیز قواعد عمومی کالای مورد معامله از جمله؛ معلوم بودن کالا و قابلیت تسلیم آن و ... که در فقه معاملات آمده است باید رعایت شود. از این رو می توان گفت: بهره مندی عقلایی و شرعی خواه در زمینه خرید و فروش و تجارت یا دیگر کاربردهای اقتصادی بلا مانع است.

استفاده صنعتی

استفاده از آبزیان در امور صنعتی و آزمایشگاهی تا آن جا که مغایر قواعد عمومی فقه آبزیان نباشد، بدون اشکال است. می توان از روغن ماهی و بعضی سموم آبزیان برای درمان بیماری ها استفاده نمود. استفاده درمانی از فراورده های ماهی بدون فلس با اجازه مجتهد جامع الشرایط و به تشخیص پزشک متعهد در شرایط اضطراری نیز یکی از موضوعات روز است که در نوشتارهای بعدی به این گونه مصارف می پردازیم. این مقاله نگاهی به بررسی استفاده تغذیه ای به عنوان مشهورترین مصرف دارد.

استفاده تغذیه ای

توجه عموم انسان ها در طول تاریخ به آبزیان نگاه تغذیه ای بوده است. امروز نیز این موضوع بخش عمده ای از مطالعات و پژوهش های علمی را به خود اختصاص داده است.

تغذیه از ماهی

ماهی مشهورترین نوع از اقسام آبزیان به شمار می آید. کشور ما با داشتن آب های شمال و جنوب امکان دسترسی به این نعمت الهی را بسیار اسان کرده است. با این وجود نوع ماهی ها به حسب دریا متفاوت اند:

1. ماهی های دریای خزر (حوزه جنوبی دریای خزر؛ بخش آب های ایران).

2. ماهی های خلیج فارس و دریای عمان.

براساس برخی پژوهش‌ها تا کنون حدود 100 گونه ماهی در جنوب دریای خزر یافت شده است. (1) از انواع ماهی‌های خلیج فارس و دریای عمان نیز تا کنون 380 گونه شناسایی گردیده است. (2)

تغذیه از غیر ماهی

خوردن ابریزان غیر از ماهی و میگو در فقه ما حرام است و بر این مطلب ادعای اجماع شده است. در برخی از روایات نیز این حکم آمده است. از آن جمله در روایت موثق عمار از امام صادق (علیه السلام) نسبت به حیوان دریایی به نام ریثا پرسش شد. امام (علیه السلام) فرمود: ای عمار ما ان را از ماهی‌ها نمی‌دانیم. (3) تعلیل به این که حیوان نام برده از ماهی‌ها نیست؛ نشان دهنده این است که از حیوانات دریایی فقط ماهی قابلیت خوراکی برای انسان را دارد. همچنین درباره برخی از ابریزان تصریح به حرمت تغذیه شده است، مانند: گوشت صدف‌های دریایی یا رودخانه‌ای و همچنین گوشت قورباغه، خرچنگ و لاک پشت.

شیخ کلینی (قدس سره) با سند از امام کاظم (علیه السلام) نقل کرد که حضرت فرمود: لایحلّ اکل الجری، ولا السلحفاه، ولا السرطان. قال: و سألته عن اللحم الذی یکون فی اصداف البحر والفرات، ایوکل؟ قال: ذلک لحم الضفادع، لایحلّ اكله؛ خوردن ماهی جری (از ماهی‌های بی فلس)، لاک پشت و خرچنگ حلال نیست. راوی از خوردن گوشت درون صدف‌های دریایی و رودخانه‌ای پرسید، امام (علیه السلام) فرمود: حکم آن‌ها حکم گوشت قورباغه را دارد و حلال نیست. (4) خوردن مارهای ابری نیز

ص: 281

- 1- نادری جلودار، اطلس ماهیان حوزه جنوبی دریای خزر، موسسه تحقیقاتی شیلات.
- 2- دهقانی پشت رودی، اطلس ماهیان خلیج فارس و دریای عمان، انتشارات سازمان تحقیقاتی و آموزشی شیلات ایران.
- 3- شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج 24، ص 140، ح 4.
- 4- وسایل الشیعه، ج 24، ص 146، ح 1.

تحریم گردیده است و دلیل ان اطلاق روایتی از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: لا یوکل من الحیات شیء. (1)

مصرف ماهی از نگاه قران و روایات

ماهی از جمله غذاهای قدیمی بشر است.

آیه شریفه: «وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (2) که به آیه شیلاتی مشهور است، اشاره به گوشت تازه ماهی دارد. علامه بزرگوار طباطبایی (قدس سره) می فرماید: ... مقصود از خوردن گوشت تازه از دریا، خوردن گوشت ماهی است که از دریا صید می شود. (3)

خوردن ماهی در روایات نیز مورد تاکید است. امام کاظم (علیه السلام) فرمود: بر شما باد به خوردن ماهی؛ چرا که اگر ان را بدون نان بخوری برای تو کافی است و اگر همراه نان بخوری بر تو غذایی دلنشین است. (4)

هرگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ماهی میل می کرد، می فرمود: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيهِ وَابْدِلْنَا بِهِ خَيْرًا مِنْهُ». (5)

البته مباحث فقهی صید و نیز شرایط ماهی مورد استفاده در تغذیه و دیگر مصارف مورد بحث در کتاب های فقهی آمده است. در روایات بر حرمت استفاده خوراکی از ماهی بدون فلس مانند: مار ماهی اشاره شده است.

در برخی روایات نیز خوردن ان دسته از ماهیانی که دارای فلس بوده، ولی به دلایلی، هنگام صید، فاقد فلس شوند، جایز شمرده شده است. در روایت صحیح از

ص: 282

1- . همان، ج 24، ص 147.

2- . سوره النحل، 14.

3- . علامه طباطبایی، تفسیرالمیزان، ج 12، ذیل آیه.

4- . وسایل الشیعه، ج 25، ص 74.

5- . همان، ج 25، ص 74.

حمّاد بن عثمان از امام صادق (علیه السلام) نسبت به خوردن ماهی سؤال شد، امام (علیه السلام) فرمود: آنچه که فلس داشته باشد، خوردنش جایز است.

حمّاد از ماهی کنعت پرسش می نماید. امام (علیه السلام) می فرماید: خوردنش جایز است. حمّاد می گوید: کنعت ماهی بدون فلس است. امام (علیه السلام) می فرماید: بلی و لکنّها حوت سبیه الخلق تحتکّ بکل شی فاذا نظرت فی اصل اذنها وجدت لها قشر. (1)

بلی، و اما کنعت ماهی بد خُلقی است که خودش را به هر چیزی می زند (و در نتیجه پولک هایش می ریزد)؛ اگر به کنار گوشش نگاه کنی در آن فلس هایی می بینی.

میگورا نیز از جنس ماهی فلس دار می دانند.

امام خمینی (قدس سره) در مساله سوم از کتاب اطعمه و اشربه می فرماید: الاربیان المسمی فی لسان اهل هذا الزمان بالروبیان من جنس السمک الذی له فلس فیجوز اكله. (2)

چند نکته

1. مراد از فلس ان چیزی است که در عرف به ان پولک گفته می شود. چنانچه عرف گونه هایی از ماهی ها را بدون فلس بدانند، استفاده غذایی از ان ماهی جایز نیست. از این نظر ماهی ها را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف. ماهی های دارای فلس داریم.

ب. ماهی های دارای فلس غیر داریم.

ج. ماهی های بدون فلس.

2. حکم تخم ماهی و هرگونه فراورده های غذایی تابع همان ماهی است؛ پس اگر خوردن گوشت ان ماهی حلال باشد، استفاده های غذایی دیگر از ان نیز جایز

ص: 283

1- . همان، ج 24، ص 137.

2- . امام خمینی (ره)، تحریر الوسیله، ج 2، ص 126.

است، وگرنه جایز نمی باشد. این حکم در بین فقها مشهور است. محقق حلی (قدس سره) در شرایع می گوید: و بیض السمک المحلل حلال و کذا بیض المحرم حرام. (1)

3. چنانچه در شکم ماهی صید شده، ماهی دیگری باشد، در صورتی که آن ماهی از انواع حلال باشد، خوردنش اشکال ندارد. سکونی از امام صادق (علیه السلام) روایت نمود که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره ماهی که درون شکم ماهی دیگر است، سوال شد. حضرت فرمود: هر دو را بخور. (2)

5. خوردن ماهی زنده، به نظر برخی از فقها جایز است، از نظر بعضی فقها نیز احتیاط در مصرف آمده است. مگر در مقام درمان و ضرورت که اشکالی ندارد.

ویژگی های تغذیه با ماهی

1. پروتئین غذاهای دریایی ارزش بالایی دارد و دارای کلیه اسیدهای امینه مورد نیاز بدن برای رشد و نمو می باشد. ن آن ماهی از انواع آن ماه

2. ماهی با دارا بودن 19% پروتئین و جذب 99% از این میزان و نیز وجود چربی ها و اسید امینه های ضروری بدن و ویتامین ها و مواد معدنی مهم، دارای ارزش بسیار بالای غذایی است.

3. برای درمان ناراحتی های گوارشی و عروقی موثر است. از گذشته های دور پزشکان بیشتر کشورها از جمله روسیه به جای تجویز دارو بیماران خود را به خوردن ماهی تشویق می کردند؛ زیرا داروهای شیمیایی دارای عوارض جانبی است و مصرف زیاد و طولانی آن باعث بروز ناهنجاری و ناراحتی های دیگر می گردد.

4. در مقایسه با سایر انواع گوشت ها، گوشت ماهی بافت پیوندی کمتری دارد. از این رو می توان گفت که تقریباً همه گوشت ماهی مصرف شده جذب بدن می گردد. به همین دلیل برای درمان بسیاری از ناراحتی ها خوردن گوشت ماهی توصیه می شود.

ص: 284

1- شرایع الاسلام.

2- وسایل الشیعه، ج 24، ص 86، ح 2.

5. بسیاری از غذاهای پر ارزش دارای موادی هستند که ممکن است خوردن آن‌ها چندان نافع نباشد. بیشتر غذاهای جانوری از نظر پروتئین کامل هستند، و همه اسیدهای آمینه مورد نیاز بدن را دارا می‌باشند. ولی غذاهای دریایی از این نظر اهمیت بسیاری دارند، چون علاوه بر تامین پروتئین مورد نیاز بدن دارای بسیاری از انواع مواد معدنی و ویتامین‌ها، به ویژه ویتامین ب 12 است. بدیهی است اگر این غذاها توأم با سبزیجات مصرف گردد، ارزش غذایی آن افزون خواهد شد.

6. گوشت، تخم و جگر ماهی دارای پروتئین، چربی و مواد معدنی بسیار مفید در سلامت انسان است.

7. پروتئین ماهی از نوع پروتئین سفید است و هضم آن در معده به راحتی انجام می‌شود. از این رو به کسانی که مبتلا به زخم یا ورم معده هستند خوردن گوشت ماهی توصیه می‌شود؛ زیرا هیچ‌گونه درد و ناراحتی در معده ایجاد نمی‌کند.

8. چربی ماهی نیز از جمله چربی‌های اشباع نشده به شمار می‌آید و دارای دو نوع اسید چرب لینولینگ و لینولیک می‌باشد که به علت پایین بودن درجه ذوب هیچ‌گاه در خون و دیگر قسمت‌های بدن ذخیره نمی‌شود، بلکه جذب بدن می‌گردد. کسانی که دارای چربی خون هستند، مولکول‌های چربی ماهی قادر است تا مولکول‌های چربی موجود در خون و نیز چربی‌های رسوبی جداره‌رگ‌ها را وارد عمل سوخت و ساز نماید و با این گردش زمینه کاهش چربی خون را فراهم کند.

9. گوشت ماهی دارای امگا 3 و امگا 6 می‌باشد که امگا 3 برای درمان ناراحتی‌های قلب و عروق بسیار مفید است و امگا 6 نقش موثری در شادابی پوست بدن و نشاط انسان دارد. خوابار نیز سرشار از امگا 3 و امگا 6 و اسیدهای چرب اشباع نشده، می‌باشد.

10. چربی امگا 3 موجود در گوشت ماهی در پیش‌گیری سکتته مغزی و لخته شدن خون در عروق چشم و مغز و سایر اندام نقش مهمی دارد.

11. امگا 3 سبب کاهش میزان تری‌گلیسریدها نیز می‌گردد.

12. چربی امگا 3 به علت اثر بر روی پروستاگلاندین سبب کاهش فشار خون می شود.

13. ماده امگا 3 یک اسید چرب است که نقش عمده ای در جلوگیری از ارتريت ها (تورم مفاصل) دارد.

14. چربی امگا 3 نقش ضد سرطان دارد؛ شاید به همین دلیل زنان اسکیمو به ندرت مبتلا به سرطان سینه می شوند.

15. گوشت ماهی ها محتوی انواع متعدد و مقادیر مناسب ویتامین ها و مواد معدنی است و چربی - کلسترول - ان بسیار کم می باشد.

هرچه در رژیم غذایی روزانه، ماهی و سایر ازیان بیشتر جایگزین شود؛ سلامت و فراغت از بیماری های گوناگون ارمغان زندگی خواهد بود.

16. وجود فسفر در مغز ماهی و میگو در رشد مغز و ازدیاد شیارهای مغزی بسیار موثر بوده و سبب بالا رفتن ضریب هوشی کودکان می شود. ید نیز برای رشد و نمو کودکان مفید است. به همین دلیل باید خانم های باردار ماهی را در طول دوران بارداری به عنوان غذای اصلی استفاده نمایند.

البته در مصرف ماهی اعم از پرورشی و دریایی باید این نکته بسیار مهم مورد توجه قرار گیرد که از مصرف و تغذیه پوست ماهی خودداری شود؛ زیرا پوست ماهی با داروهای شیمیایی ضد عفونی کننده آب و نیز میکروب های موجود در آب تماس یافته و احتمال آلودگی آن زیاد است؛ از این رو بهتر است که پوست ماهی مورد استفاده قرار نگیرد.

پیام های کوتاه

ماهی هدیه الهی است، ان را از کودکان خود دریغ ننمایم.

با مصرف ماهی سلامتی را به خانواده خود هدیه کنید.

مصرف ازیان باعث کاهش درصد سکنه های قلبی می شود.

با مصرف ماهی، کودکانی سالم تر، شاداب تر و باهوش تر خواهید داشت.

تناسب اندام، سلامتی جسم و ... با مصرف ماهی نسبت دارد.

مصرف دو وعده ماهی در هفته موجب تقویت هوش و ذکاوت فرزندان ما می گردد.

با مصرف ماهی بدن خود را در مقابل افزایش رسوب کلسترول بیمه نمایید.

گوشت ماهی حاوی 13 نوع ویتامین ضروری برای بدن است.

مصرف ماهی از بروز افسردگی جلوگیری می کند.

طراوت و شادابی روحی و جسمی با مصرف ازیان نسبت دارد.

مصرف ماهی موجب طول عمر بیشتر می شود.

ویتامین موجود در گوشت ماهی موجب تقویت قوه بینایی می گردد.

با مصرف مرتب گوشت ماهی خطر ابتلا به بیماری گواتر و اسه کاهش می یابد.

سلامتی بدون پزشک با مصرف ماهی میسر است.

مصرف ماهی در سلامتی دندان ها موثر است.

با مصرف ماهی از پیری زودرس جلوگیری کنید.

ماهی فقط غذا نیست، دوا نیز هست. (1)

به چه دلیل ماهی بدون فلس حرام است؟

پاسخ

اهل البیت (علیهم السلام) انواعی از ماهی را تحریم کرده اند و به عنوان یک قاعده کلی فرموده اند که هر ماهی که فلس پولک نداشته باشد حرام است که ما در اینجا فقط به بیان چند روایت اکتفاء می کنیم:

الف: امام صادق (علیه السلام) فرمود: از ماهی هر آن چه که فلس و پولک دارد بخور و از آن چه که پولک ندارد نخور. (2)

ص: 287

1- . سایت شیلات ایران. مجله مطالعات قرآنی نامه جامعه (نامه جامعه) فروردین و اردیبهشت 1386، شماره 31 و 32، نقش آبیان در حیات بشر، نویسنده: فاطمه صالحه شاهنوش فروشانی/کارشناس مهندسی محیط زیست (پایگاه اطلاع رسانی حوزه).

2- . من لا یحضره الفقیه، ج 3، باب صید و ذباجه، ص 413.

ب: امام رضا (علیه السلام) در نامه ای به مامون تحریم گوشت ماهی بدون پولک را از شرایط اسلام بر شمرده است: (تَحْرِيمُ الْجَرِيِّ مِنْ السَّمَكِ) وَ السَّمَكِ الطَّافِي وَ الْمَازِ مَاهِي وَ الزَّمِيرِ وَ كُلِّ سَمَكٍ لَا يَكُونُ لَهُ فُلْسٌ) و حرام شمردن سگ ماهی و ماهی که مرده باشد و روی اب افتاده باشد و مار ماهی و زمیر و هر ماهی که پولک نداشته باشد. (1)

ج: امام صادق (علیه السلام) فرمود که حضرت امیر (علیه السلام) مرکب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سوار می شد و در بازار ماهی فروشان کوچه عبور می کرد و می فرمود نخورید و خرید و فروش نکنید ان ماهی های که پولک ندارند. (2)

برای اطلاع بیشتر می توانید به وسایل الشیعه ج 24 باب تحریم الحل السمک الذی لیس له فلوس صفحه 127 به بعد و تهذیب الاحکام ج 9 ص 2 به بعد (اول جلد) مراجعه فرمایید.

اهل سنت حتی خوک دریایی و را حلال می دانند و هر نوع ماهی را حلال می دانند الا بعضی از مکاتب آنها که مار ماهی را حلال نمی دانند. (3)

ص: 288

1- . وسایل الشیعه، باب تحریم اکل السمک الذی لیس له فلس، ج 24، ص 129.

2- . تهذیب الاحکام، ج 9، ص 2.

3- . الفقه علی مذاهب الاربعه ج 2 بحث اطعمه و اشربه. احکام خوردنی ها و آشامیدنی ها، حرمت ماهی های بدون پولک، تاریخ انتشار: 1385/10/9 (منبع: پایگاه اطلاع رسانی حوزه)

فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تُعْرِفَ سَعَةَ حِكْمَةِ الْخَالِقِ وَقِصَرَ عِلْمِ الْمَخْلُوقِينَ فَانظُرْ إِلَى مَا فِي الْبِحَارِ مِنْ صُرُوبِ السَّمَكِ وَ دَوَابِّ الْمَاءِ وَالْأَصْدَادِ وَالْأَصْنَافِ الَّتِي لَا تُحْصَى وَلَا تُعْرَفُ مَنَافِعُهَا إِلَّا الشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ يُدْرِكُهُ النَّاسُ بِأَسْبَابٍ تُحَدِّثُ مِثْلَ الْقَرْمِزِ (1)

فَإِنَّهُ لَمَّا عَرَفَ النَّاسُ صِبْغَهُ بِأَنَّ كَلْبَةً تَجُولُ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ فَوَجَدَتْ شَيْئاً مِنَ الصَّنْفِ الَّذِي يُسَمَّى الْحَلْزُونَ (2)

فَأَكَلَتْهُ فَاخْتَصَبَ حَظْمُهَا (3) بِدَمِهِ فَنَظَرَ النَّاسُ إِلَى حُسْنِهِ فَاتَّخَذُوهُ صِبْغاً (4) وَأَشْهَبَاهُ هَذَا مِمَّا يَقِفُ النَّاسُ عَلَيْهِ حَالاً بَعْدَ حَالٍ وَزَمَاناً بَعْدَ زَمَانٍ (5) -

قَالَ الْمُفَضَّلُ وَحَانَ وَقْتُ الزَّوَالِ فَقَامَ مَوْلَايَ عَ إِلَى الصَّلَاةِ وَقَالَ بَكَرٌ إِلَيَّ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَانصَرَ رَفْتُ وَقَدْ تَصَاعَفَ سُرُورِي بِمَا عَرَفْتِيهِ مُبْتَهَجاً بِمَا مَنَحَنِيهِ حَامِداً لِلَّهِ عَلَى مَا آتَانِيهِ فَبِتُّ لِيَلْتِي مَسْرُوراً مُبْتَهَجاً (6)

ص: 289

- 1- . القرمز صبغ احمر.
- 2- . الحلزون: دويبة تكون في صدف وهي المعروفة بالبزاق.
- 3- . الخطم مقدم انف الدابة وفمها.
- 4- . يظهر من كلام الإمام (عليه السلام) اتحاد القرمز والحلزون، ويحتمل أن يكون المراد ان من صبغ الحلزون تقطن الناس باعمال القرمز للصبغ، لما فيهما من تشابه.
- 5- . ليس العجب من خالق أمثال هذه الذرة والدودة واصناف الأسماك الغريبة التي اختلفت اشكالها وتنوعت الحكمة فيها، وليس العجيب- ان يهتدي الى الحكمة في كل واحد من تلك المصنوعات بعد وجودها وتكوينها، وانما العجب ممن ينكر فاطر السماوات والأرض وما فيهن وما بينهن، مع إتقان الصناعة واحكام الخلقة وبداعة التركيب، ولو نظر الجاحد الى نفسه مع غريب الصنع و تمام الخلق، لكان أكبر برهان على الوجود وحدانية الوجود. (الإمام الصادق للمظفر، ج 1، ص 177).
- 6- . توحيد المفضل، ص 126.

[گسترده‌گی حکمت آفرینشگر و کوتاهی دانش آفریدگان]

هر گاه که خواستی از گسترده‌گی حکمت آفرینشگر و کوتاهی دانش مخلوقان آگاه گردی به ماهیها، حیوانات آبی، صدفها و دیگر آبیانی که در آنها زندگی می کنند و در شماره نیابند بنگر. و تواز منافع این آفریدگان آگاه نمی گردی مگر اندکی که بر اثر برخی از حوادث رخ می نماید. مثلا مردم هنگامی به فایده نوعی حلزون پی بردند که رنگ قرمز را شناختند [داستان این کشف این گونه بود]:

هنگامی که سگی در ساحل آب در گردش بود حلزونی را یافت. آن را خورد و خورش دهان او را رنگین کرد. [آنگاه که دهان سگ را دیدند] مردم به زیبایی آن رنگ پی بردند و از آن به عنوان رنگ استفاده کردند و دیگر مواردی که مردم گاه گاهی بر اثر بروز وقایعی به آنها پی می برند.

مفضل می گوید: چون سخن بدین جا رسید ظهر شد. و مولایم (علیه السلام) برای اقامه نماز از جای برخاست و فرمود: به خواست خدای بلند مرتبه، صبح زود به نزد من آی. به خاطر تعالیم و آموزش های امام (علیه السلام) سخت شادمان و مسرور گشتم و با سپاس از خدای جلّ و علا به خاطر آنچه عطایم فرمود راه خود را در پیش گرفتم و از خدمت امام (علیه السلام) مرخص شدم و آن شب را شادمان و مسرور استراحت کردم(1).

ص: 290

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود.

برای خدمت‌رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

